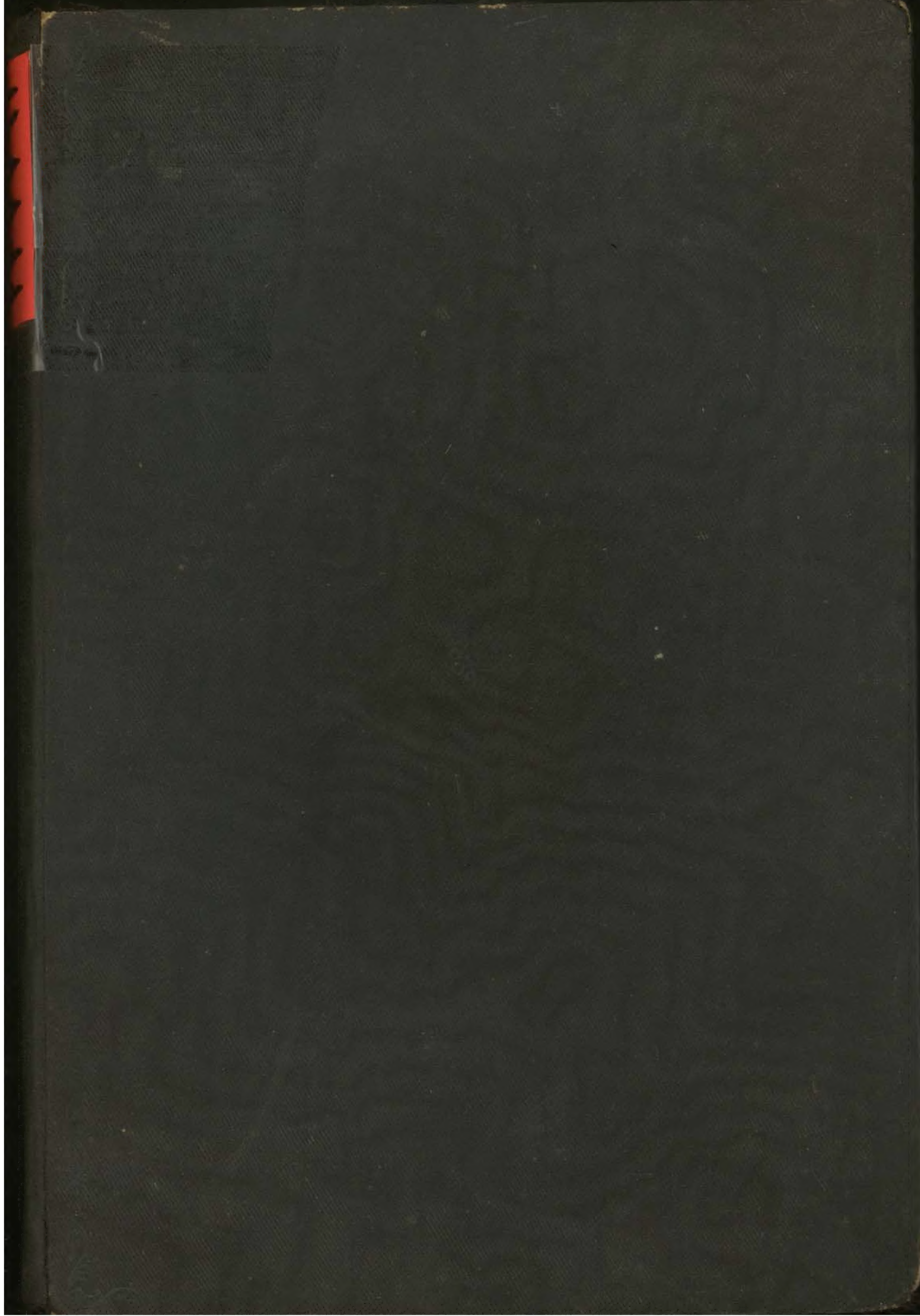


م - ع
522

عبقات الانوار
فی امامه الائمه
الاطهار

جلد سوم از منهج ثانی

حامد حسین

عبقات الانوار
فی امامه الائمه
الاطهار

جلد سوم از منهج ثانی

حامد حسین

الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور

لله الحمد والمنة که درین زمان برکت نشان مجلد حدیث ولایت
که مجلد سوم ست از مجلدات منهج ثانی کتاب مستطاب

عبقات الانوار فی امامة الائمة الاطهار

تصنیف کاشف الغطاء وارث آثار الائمة القطب النورانی الذی کشف ظلام الرین عن العالم والعالم الربانی
الذی لا تاخذه فی الله لومة لائم فرید دهره و وحید عصره و علامة زمانه و مقتدی اوانه البرهان اللامع والعلم
الواضح والهادی الی العمل الصالح والدال علی الفضل الراجح شرف الفقهاء و
المجتهدین الحذاق صدر النبهاء والبارعین السباق بحر العلوم المتدفق
امواجه قمقام الفنون المتلاطم اثباجه المتبین لغوامض الدقائق
المفصح عن اسرار الحقائق القاصر عن وصف نبله السنة مصاقع الاعاظم
الحسیر عن ادراک کنه مجده ثواقب الافکار ملاذنا وملاذ المحققین
جناب معزّانا السید حامد حسین ادام الله سحائب
افاضاته هاطلة مغدقة وانوار افاداته
ساطعة مشرقة ومرابع العلم بتنقیداته
مبهرة عامرة ورياض الکمال
بتحقیقاته خضرة ناضرة

در مطبع جعفری واقع لکهنو سنه ۱۳۰۳ هجری مطبوع گردید

بِسمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحِيمِ

اَلحمدُ للهِ الحميدِ الحكيمِ العليّ * الّذی جَعَلَ الوصیّ ولیّ المومنین بَعْدَ النبیّ * وَاَنَالَهُما وآلهما كلّ مقامٍ سنیّ * فحبُّهم عنوانُ طيبِ الزكیّ * وبغضُهم علامةُ خبثِ الدعیّ * وصلّی اللهُ علی النبیّ الصفیّ * واٰله الكرامِ المخصوصینَ بالفضلِ الوضیّ * وبعد فیقولُ العبدُ الضعیفُ الدنیّ * حامد حسین بن العلّامة السیّد محمّد قلی الموسوی * بعثه الله یومَ الرّوعِ بالوجهِ المشرقِ البهیّ * انّ هذا هو المجلّدُ الثالثُ من المنهجِ الثانی من كتابِ **عبقات الانوار فی امامة الائمّة الاطهار** وهذا المجلّد موضوعٌ لذكرِ الحدیثِ الثالثِ من الاحادیثِ الّتی ذكرها صاحبُ التحفة فی بابِ الامامة وحصر فیها استدلالَ اهلِ الحقّ والكرامة جسارةً وقلّةَ اكتراثٍ بالسلامة والله ولیّ التوفیق والصیانة وبه الاستعانة والیه الضّراعة والاستكانة **قال الفاضل المحدّث التحریر**

حدیث سوم روایت بریده مرفوعاً انّه قال انّ علیّاً منّی وانا من علیّ وهو ولیّ كلّ مومن من بعدی واین حدیث باطل است زیرا كه در اسناد او اجلح واقع شده واو شیعی ست متّهم در روایت خود وجمهور او را تضعیف كرده اند پس بحدیث او احتجاج نتوان كرد ونیز ولی از الفاظ مشتركه است چه ضرور است كه اولی بتصرف مراد باشد ونیز غیر مقیّد است بوقت ومذهب اهلسنت همین ست كه در وقتی از اوقات حضرت امیر امام مفترض الطاعة بود وبعد از جناب پیغمبر صلّی الله علیه وسلم **اقول مستعیناً بلطف الملهم الخبیر** مخاطب جلیل وحبر نبیل را اعمال

تخدیع وتلبیع وتسویل دقیقه فرو نگذاشته اساسی كه بجواب حدیث غدیر وحدیث منزلت انداخته اینست كه چون بزعم خود دلالت این هر دو حدیث شریف بر مقصود اهل حق ضعیف پنداشته وبهم حسابی از تشنیع وطعن احاد ناس وعوام فضلاً عن الخواص والاعلام بر داشته از اقتفای آثار اسلاف منكرین متعصب شعار حیا ساخته خود را از ردّ وابطال آن باز داشته مگر از ذكر تعدد طرق وصحّت حدیث غدیر فضلاً عن تواتره وهمچنین از ذكر تواتر حدیث منزلت عطف عنان نموده قدم در وادی محض توجیه غیر وجیه تاویل علیل مصداق كسراب بقیعة یحسبه الظمان ماءً حتّی اذا جاءه لم یجده شیئاً گذاشته وچون دلالت این حدیث شریف بسبب لفظ بعدی قوی تر یافته بجواب آن حلم ووقار وتثبت واعتبار وضبط نفس عالی تبار وخوف مواخذه صغار وكبار از دست داده قلادهٔ اتباع وتقلید بعض متعصبین عنید در گردن انداخته زمزمهٔ ابطال وردّ آن درین مقام ونغمهٔ در ركاكت نواخته باظهار كمال جسارت جنان وسلاطت لسان وبشاعت بیان پرداخته وهمچنین چون دلالت حدیث طیر وانا مدینة العلم وعلیّ بابها كه از فضائل مشهوره شائعه ومناقب مستفیضه ائمه ست قوی دیده سنجیدا از ردّ وتكذیب آن نكرده با آنكه والد او حسب افادهٔ او مثبت این هر دو حدیث ست كما سیظهر فیما بعد ونیز چون دلالت حدیث تشبیه وحدیث نور كه هر دو نهایت معروف ومشهور ودر كتب بسیاری از ائمه سنیه مذكور بلكه ثبوت اوّلین از كلام والد او در قرة العینین كالنور علی قلل الطور ظاهر وواضح یافته لب بابطال آنهم كشوده زنگ اشتباه از آئینه انصاف وتدبر خود زدوده ودر منهج اوّل بیان كرده ام كه مخاطب تحریر فطین جابجا در ردّ وابطال فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام كوشیده در اظهار كمال صفا وولا وابراز غایت عقل وذكای بلا زمان خود خروشیده بادی بدا بقدح وجرح روایت نزول آیهٔ انّما ولیّكم الله ورسوله والذین آمنوا الآیة در حق جناب امیر المومنین علیه السلام كه در بسیاری از كتب معتمده واسفار معتبره ماثور ومنقول نزد اكابر محدثین واعاظم مفسرین ومحققین علمای مسلم ومقبول زبان آلوده بادعای تفرّد ثعلبی بروایت آن قصب سبق در ترویج مسیلمه وسجاح بوده وروایات ثعلبی را كه بكمال عظمت وجلالت او از افادهٔ والد شم در ازالة الخفاء ودیگر اسلاف واخلاف سنیه ظاهر ست نهایت تهجین وتوهین نموده یعنی بمزید جسارت ونهایت دیانت وامانت ادعای این معنی محدثین اهلسنت قاطبة ثعلبی وروایات او را ججوی نمی شمارند واو را حاطب لیل خطاب داده اند كه در رطب ویابس تفرقه نمی كند آغاز ساخته بجواب دیگر آیات نیز جابجا مجازفات شنیعه وانكارات فظیعه پرداخته اخلاف خلاف اساطین ناقدین ممیزین صدق از باطل اهل ارشاد وشیده بكشاكش تشاكس وشماس تحقیقات حاویان فضل بقیاس رسیده ومعارضه ومصارعه ومشاقه ونزاع با ارباب نقد دكثرت اطلاع اصحاب تبحر طول باع مبتلا گردیده در بوادی تحكم وتعسف وفیافی تجسّس وتصلف ومهامه تهجم وتكلف بتخلف از تحقیق وتعرف وانحیاز از تفرس وتطرف خراسیده افسانهای نیرنگ وترانهای

آهنگ مباحثات بعیده از دانش و فرهنگ و مکابرات و مجادلات شوخ و شنگ آغاز نهاده داد اظهار کمال متانت و رزانت
رای صائب و ثقوب نظر و سجاحت خلق و رجاحت عقل و تبحر در فنون فضل و حیازت انواع مجد و ارتقاء معارج اصابت
و احراز خصل در مضمار براعت و اقتناء ذخائر حقائق صناعت و اجتناء بدائع اثمار زواهر ازهار اعتبار و عباب
از فوائد ائمه با جلالت و احتواء اصول متحتمه تصنیف و جمع آداب لازمه تالیف و رعایت اقصای تهذیب و تثقیف و اسجاع
بادراک دقائق مقام منیف توثیق و تضعیف و تعدیل و تزییف و اجتواء اقتحام مهاوی تعصب سخیف داده و این صنیع بدیع
مخاطب رفیع مانا و مماثل و مشابه و مشاکل ست با صنیع فظیع اهل کتاب که ایشان نصوص نبوت جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم را که صریح در نبوت آنحضرت یافتند از کتب مقدسه برانداختند و جوامع همم خاطر خود را
بانکار و قدح و تکذیب و ابطال آن مصروف ساختند و حظ وافر از کتمان حق و جحد ثابت و رد واقع بر داشتند و حسابی
از تفضیح اولی الالباب و عقاب و حساب و مواخذه رب الارباب برنداشتند و نصوص نبوت جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم را که بزعم خود ضعیف الدلالة بر مطلوب پنداشتند رد و ابطال نکردند و بتسلیم
آن پرداختند لیکن ابواب تاویلات رکیکه و توجیهات سخیفه آن کشادند و داد مکابره و مجادله و مجازفه در میان
دادند و چون جناب امیر المومنین علیه السلام نفس جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم ست و خلق جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم و خلق آنحضرت از نور واحد ست پس آنحضرت را با جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
در اکثر احوال مشابهت تمام حاصل ست لهذا نصوص امامت آنحضرت هم مشاکل گردید با نصوص جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم و صنیع منکرین امامت جناب امیر المومنین علیه السلام هم مشابه و مماثل شد
با صنیع منکرین نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم الحاصل بر ادنی ممارس کتب و اسفار جهابذه
اکابر مخفی نیست که ابطال این حدیث شریف از جلالت فضل و غزارت نبل و سلامت اصل و احتراز هزل و
ایثار جزل و اختیار فصل و رفعت مرتبت و سمو منزلت و شرف مقام و افتخار بحصول ملکه معتدبها در فهم
معانی احادیث و اخبار جناب سرور انام علیه و آله الکرام آلاف التحیة و السلام و مرجعیت انام و تصدر و تبحر
و تمهر در فنون اسلام و تصدی و تحدی برای مباحثه و مناظره اعلام و تثبت و تحری در مقابله و مطارحه خصام و امانت
و ورع و دیانت و خداترسی و حق پرستی و صدق کیشی و عاقبت اندیشی و راست بازی و تحرز از سقیفه
سازی و اتصاف بغایت صفاء ولاء و عقل و دهاء و استنکاف از جرائم و تحرج از ذمائم که اولیای شان بهمه صاحب برای
ملازمان شان میسازند نهایت بعید و بغایت غیر سدید و برای تبیین مزید سماجت و فظاعت و ایضاح غایت
قبح و شناعت ابطال فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام تقریر متین و تحبیر رزین و تحریر رصین ابو جعفر اسکافی
عمدة المتبحرین که بجواب جاحظ جاحد رئیس المتعنتین افاده کرده از آن غرابت حال و اختلال تخاطب با کمال که در بیان

ابطال فضائل وصی رسول ذو الجلال و رد و قدح مناقب آل حبیب رب متعال صلی الله علیه و آله ما اتصل النهار باللیال
نهاده بابلغ وجوه و احسن طرق منکشف و وجوه منکرین و جاحدین و مبطلین معاندین بملاحظه آن منکسف میگردد و ذکر
میکنم لیس بالید و اینست که جاحظ در کتاب عثمانیه گفته قالت العثمانية افضل الامة واولاها بالامامة ابو بكر بن ابي قحافة
لاسلامه على الوجه الذي لم يسلم عليه احد في عصره وذلك ان الناس اختلفوا في اول الناس
اسلاما فقال قوم ابو بكر وقال قوم زيد بن حارثة وقال قوم خباب بن الارت واذا تفقدنا
اخبارهم وعددنا رجالهم ونظرنا في صحة اسانيدهم كان الخبر في تقدم اسلام ابي بكر
اعم ورجاله اكثر واسانيده اصح وهو بذلك اشهر واللفظ فيه اظهر مع الاشعار الصحيحة
والاخبار المستفيضة في حيوة رسول الله صلى الله عليه وسلم وبعد وفاته وليس بين
الاشعار والاخبار فرق اذا امتنع في مجيئها واصل مخرجها التساعد والاتفاق والتواطؤ
ولكن ندع هذا المذهب جانبا ونضرب عنه صفحا اقتدارا على الحجة ووثوقا بالفلج والقوة
ونقتصر على ادنى منازل ابي بكر وننزل على حكم الخصم فنقول انا وجدنا من يزعم انه اسلم
قبل زيد وخباب ووجدنا من يزعم انهما اسلما قبله واوسط الامور اعدلها واقربها من
محبة الجميع ورضا المخالف ان يجعل اسلامهم كان معا اذ الاخبار متكافئة والآثار متساوية
على ما تزعمون وليست احدى القضيتين اولى في صحة العقل من الاخرى ويستدل على امامة
ابي بكر بما ورد فيه من الحديث وبما ابانه به الرسول صلى الله عليه وسلم من غيره الى ان قال
قالت العثمانية فان قال قائل فما بالكم لم تذكروا علي بن ابي طالب في هذه الطبقة وقد
تعلمون كثرة مقدميه والرواية فيه قلنا قد علمنا بالرواية الصحيحة والشهادة القائمة
انه اسلم وهو حدث غرير وطفل صغير فلم نكذب الناقلين ولم نستطع ان نلحق اسلامه باسلام
البالغين لان المقلل زعم انه اسلم وهو ابن خمس سنين والمكثر زعم انه اسلم وهو ابن تسع
سنين فالقياس ان يوخذ بالاوسط بين الروايتين وبالامر بين الامرين وانما يعرف حق ذلك
من باطله بان يحصى سنيه التي ولي فيه الخلافة وسني عمر وسني عثمان وسني ابي بكر ومقام
النبي بالمدينة ومقامه بمكة عند اظهار الدعوة فاذا فعلنا ذلك صح انه اسلم وهو ابن سبع
سنين فالتاريخ المجمع عليه انه قتل في شهر رمضان سنة اربعين وابو جعفر محمد بن عبد الله
اسکافی بجواب آن در نقض عثمانیه گفته لولا ما غلب على الناس من الجهل وحب التقليد لم نحتج
الى نقض ما احتجت به العثمانية فقد علم الناس كافة ان الدولة والسلطان لارباب

مقالتهم و عرف کلّ احد اقدار شیوخهم و علمائهم و امرائهم و ظهور کلمتهم و قهر سلطانهم و ارتفاع
التقیّة عنهم و الکرامة و الجائزة لمن روی الاخبار و الاحادیث فی فضل ابی بکر و ما کان
من تاکید بنی امیّة لذلک و ما ولّده المحدّثون من الاحادیث طلبًا لما فی ایدیهم فکانوا لا یالون جهدًا
فی طول ما سلکوا ان یخملوا ذکر علیّ و ولده و یطفؤا نورهم و یکتموا فضائلهم و مناقبهم و سوابقهم و یحملوا
الناس علی شتمهم و سبّهم و لعنهم علی المنابر فلم یزل السیف یقطر من دمائهم مع قلّة عددهم و کثرة
عدوّهم فکانوا بین قتیل و اسیر و شرید و هارب مستخف ذلیل و خائف مترقّب حتی انّ الفقیه
و المحدّث و القاصّ و المتکلّم لیتقدّم الیه و یتوعّد بغایة الایعاد و اشدّ العقوبة ان لا یذکروا
شیئًا من فضائلهم و لا یرخّصوا لاحد ان یطیف بهم حتی بلغ من تقیّة المحدّث انّه اذا ذکر حدیثًا
عن علیّ کنّی عن ذکره فقال قال رجل من قریش و فعل رجل من قریش و لا یذکر علیًّا و لا یتفوّه باسمه
ثم رأینا جمیع المختلفین قد حاولوا نقض فضائله و وجّهوا الحیل و التاویلات نحوها من خارجی
مارق و ناصب حنق و نابت مستبهم و ناشئ معاند و منافق مکذّب و عثمانی حسود یعترض فیها
و یطعن و معتزلی قد نفذ فی الکلام و ابصر علم الاختلاف و عرف الشبه و مواضع الطعن و
ضروب التاویل قد التمس الحیل فی ابطال مناقبه و تأوّل مشهور فضائله فمرّة یتأوّلها
بما لا یحتمل و مرّة یقصد ان یضع من قدرها بقیاس منتقض و لا تزداد مع ذلک الّا قوّة و رفعة
و وضوحًا و استنارة و قد علمت انّ معویة و یزید و من کان بعدهما من بنی مروان ایّام ملکهم
و ذلک نحو ثمانین سنة لم یدعوا جهدًا فی حمل الناس علی شتمه و لعنه و اخفاء فضائله و ستر مناقبه
و سوابقه و نیز ابو جعفر اسکافی بجواب جاحظ گفته و قد تعلمون انّ بعض الملوک ربّما احدثوا قولًا او دینًا
لهوی فیحملون الناس علی ذلک حتی لا یعرفون غیره کنحو ما اخذ الناس الحجّاج بن یوسف بقراءة
عثمان و ترک قراءة ابن مسعود و أبیّ بن کعب و توعّد علی ذلک بدون ما صنع هو و جبابرة بنی امیّة
و طغاة بنی مروان بولد علیّ و شیعته و انّما کان سلطانه نحو عشرین سنة فما مات الحجّاج
حتی اجتمع اهل العراق علی قراءة عثمان و نشأ ابناؤهم و لا یعرفون غیرها لامساک الآباء عنها
و کفّ المعلّمین عن تعلیمها حتی لو قرئت علیهم قراءة عبد الله و أبیّ ما عرفوها و لظنّوا بتالیفها
الاستکراه و الاستهجان لالف العادة و طول الجهالة لانّه اذا استولت علی الرعیة الغلبة
و طالت علیهم ایّام التسلّط و شاعت فیهم المخافة و شملتهم التقیّة اتّفقوا علی التخاذل و التساکت
فلا تزال الایّام تاخذ من بصائرهم و تنقص من ضمائرهم و تنقص من مرائرهم حتی تصیر البدعة

التی احدثوها غامرة للسنّة التی کانوا یعرفونها و لقد کان الحجّاج و من ولّاه کعبد الملک و الولید و من کان
قبلهما و بعدهما من فراعنة بنی امیّة علی اخفاء محاسن علیّ و فضائله و فضائل ولده و شیعته
و اسقاط اقدارهم احرص منهم علی اسقاط قراءة عبد الله و أبیّ لان تلک القراءات لا تکون سبب الزوال
ملکهم و فساد امرهم و انکشاف حالهم و فی اشتهار فضل علیّ علیه السلام و ولده و اظهار محاسنهم
بوارهم و تسلیط حکم الکتاب المنبوذ علیهم فحرصوا و اجتهدوا فی اخفاء فضائله و حملوا الناس علی کتمانها
و سترها و ابی الله ان یزید امره و امر ولده الّا استنارة و اشراقًا و حبّهم الّا شغفًا و شدّة و ذکرهم
الّا انتشارًا و کثرة و حجّتهم الّا وضوحًا و قوّة و فضلهم الّا ظهورًا و شأنهم الّا علوًّا و اقدارهم
الّا اعظامًا حتی اصبحوا باهانتهم ایّاهم اعزّاء و باماتتهم ذکرهم احیاء و ما ارادوا به و بهم
من الشرّ تحوّل خیرًا فانتهی الینا من ذکر فضائله و خصائصه و مزایاه و سوابقه ما لم یتقدّمه السابقون
و لا ساواه فیه القاصدون و لا یلحقه الطالبون و لولا انّها کانت کالقبلة المنصوبة فی الشهرة
و کالسنن المحفوظة فی الکثرة لم یصل الینا منها فی دهرنا حرف واحد و کان الامر کما وصفناه و محتجب
نماند که ابو جعفر اسکافی از مشاهیر متکلمین و نحاریر محققین و اعاظم مشهورین و اکابر معروفین معتزله است ابو سعد
عبد الکریم سمعانی در کتاب انساب گفته ابو جعفر محمد بن عبد الله الاسکافی احد المتکلمین من معتزلة
البغدادیین له تصانیف معروفة و کان الحسین بن علی الکرابیسی یتکلّم معه و یناظره و
بلغنی انّه مات فی سنة اربعین و مائتین ازین عبارت ظاهرست که ابو جعفر اسکافی یکی از متکلمین معتزلهٔ
بغدادیین ست و برای او تصانیف معروفه است و حسین بن علی کرابیسی تکلم میکرد با او و مناظره با او می نمود
و یاقوت حموی در معجم البلدان که نسخهٔ عتیقهٔ آن پیش این کثیر العصیان حاضرست گفته محمد بن عبد الله
ابو جعفر الاسکافی عداده فی اهل بغداد احد المتکلمین من المعتزلة له تصانیف و کان یناظر
الحسین بن علی الکرابیسی و یتکلّم معه مات فی سنة اربع و مائتین و قاضی القضاة عبد الجبار
معتزلی صاحب مغنی که علمای سنیه با بعد او طریق مناظره ازو آموخته اند و این چراغ کالمه بر روغن او افروخته
ابو جعفر اسکافی را بمزید تبجیل و تعظیم و نهایت اجلال و تفخیم یاد کرده ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة گفته و امّا ابو
جعفر الاسکافی فهو شیخنا محمد بن عبد الله الاسکافی عدّه القاضی القضاة فی الطبقة السابعة
من طبقات المعتزلة مع عباد بن سلیمن الصیمری و مع زرقان و مع عیسی بن الهیثم الصوفی و
جعل اوّل الطبقة ثمامة بن اشرس ابا معن ثم ابا عثمن الجاحظ ثم ابا موسی بن صبیح المردار ثم ابا
عمران یونس بن عمران ثم محمد بن شبیب ثم محمد بن اسمعیل العسکری ثم عبد الکریم بن روح العسکری

فی نسبة الاسکافی من باب الالف و السین

ص ۵۴۳/۴۵۷
شرح کتاب له الی طلحة و الزبیر مع عمران بن الحصین الخزاعی من الجزء السابع عشر

ثم ابا یعقوب یوسف بن عبد الله الشحام ثم ابا الحسین الصالح ثم صالح قبة ثم الجعفر بن جعفر بن حرب
وجعفر بن مبشر ثم ابا عمران النقاش ثم ابا سعید احمد بن سعید الاسدی ثم عباد بن سلیمن ثم ابا جعفر
الاسکافی هذا وقال کان ابو جعفر فاضلاً عالماً وصنف سبعین کتابا فی علم الکلام وهو الذی نقض
کتاب العثمانیة علی ابی عثمن الجاحظ فی حیاته ودخل الجاحظ الوراقین ببغداد فقال من هذا الغلام
السوادی الذی بلغنی انه تعرض لنقض کتابی وابو جعفر جالس فاختفی منه حتی لم یره وکان ابو جعفر
یقول بالتفضیل علی قاعدة معتزلة بغداد ویبالغ فی ذلک وکان علوی الرای محققا منصفا قلیل
العصبیة ازین عبارت ظاهرست که قاضی القضاة عبد الجبار ابو جعفر اسکافی را در کتاب طبقات معتزله
در طبقه سابعه ذکر کرده ونهایت مدح وستایش او نموده یعنی تصریح فرموده بانکه او فاضل عالم بود وتصنیف کرده
هفتاد مجلد در علم کلام ونقض کرده کتاب عثمانیه را بر ابو عثمن جاحظ ونیز تصریح کرده بانکه او محقق منصف بود
وصاحب کشکول فیما جری علی آل الرسول نیز تقریری بس معقول وتنبیهی مقبول محققین فحول در باب انهماک
وایضاح وایغال جبابره وفراعنه ارباب ضلال وشغف وولهٔ وجد وجهد اصحاب تدلیس واضلال
در اخفا واخمال وکتمان وابطال فضائل وصی رسول رب متعال صلی الله علیه وآله الاقیال بما
دامت الاسحار والاصال وهبت القبول وجری الشمال که بمنزله تفصیل اجمال جمیل اسکافی باکمال است
وارد فرموده نقل آنهم درینجا مناسبت وهو هذا ثم لا یغیب عن نظرک ان الحاکم اذا لم یقتد
بالنبی فی حرکاته وسکناته التزم اضدادها فیحتاج السلطان الی المعاون والمعاضد
والمشیر والمساعد له علی مقاصده واغراضه ومطالبه وشهواته فی ارتکاب
المحرمات وشرب المسکرات وسماع الغنا والولوع بالمرد والتهتک مع النسوان واجتلاب
الاموال من غیر حلها وعسف الرعیة وذلها فیضطر الملک والسلطان الی شیطان
یستره وفقیه ینصره وقاض یدلس له ومتشدق یکذب لدولته ورئیس یسکن
الامور وطامع یشهد بالزور ومشایخ تتباکی وشبان تتذاکی ووجیه یهون الاحوال
ویشیره علی حب المال وزاهد یلین الصعاب وفاسق ینادم علی الشراب وعیون تنظر
والسنة تفجر حتی ینام الخلیفة امیر المومنین سکرانا ویجد علی فسوقه اعوانا ولا تقوم هذه
المملکة الا بحضرة اضدادها ولا تتم دعوة قوم الا بهلاک اعدائها وعنادها تنظر واعتبار
هل یجب اذا کان هذه الدعوة لعلی بن ابی طالب وملکها معویة بن ابی سفیان ووزیراه علیها
عمرو بن العاص والمغیرة بن شعبة وقد خصمه علی بن ابی طالب علیه السلام علیها مدة

ص ۲۲۴/۱۳
تقریر صاحب کشکول فی ما جری علی آل الرسول در باب اخفاء تنقیص فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام

الی ان قتله معاویة ان یرفع قدر الحسن والحسین علیهما السلام وقدر محمد بن الحنفیة وقدر
بنی هاشم وآل ابی طالب وان یکرم عبد الله بن العباس ویراعی رجال اصحاب علی احیائهم
والاموات منهم هذا بعید من القیاس والسیاسة الدنیاویة بل یجب علی معاویة ان یفعل
ما فعل من التدبیر فی قتل علی علیه السلام واولاده وتشتیت شملهم وسب علی علی المنابر
وتهوین امره ونسخ شرفه من صدور العوام وبث ذلک فی العباد والبلاد وتهدیدهم وحبسهم
الیهم والتنکیل بمن اثنی علیهم وهکذا مدة دولته ثم اودع فی قلوب بنی امیة بغض علی علیه
السلام وبغض رجاله وآله حتی ادی الحال الی قتل الحسن بالسم والحسین بالسیف الذی
ذهب فیه حرمة طیف براسه فی العباد والبلاد وهل تم ذلک الا برجال الباء عقلاء علماء
فقهاء ومشایخ فقراء واعیان اغنیاء فیستعان بهم علی تدبیر العوام والقاء الهوام وتخویف
النفوس وزجر المتکلمین عن الخوض فی الناموس فلم یزل السب واللعن والطرد والعزل فی
علی واولاده ورجاله الف شهر نشأ فیها رجال ومات فیها رجال وابیضت لحوم واسودت لحی
وولدت صبیان واولاد واستوسقت بلاد وعباد وساد بمراضی بنی امیة من ساد واتخذ
اولاد علی علیه السلام ورجاله واتباعه ومن یقتفی اثرهم فی المدن والاقالیم لا ناصر لهم
ولا معوان ولا مساعد ولا اخوان وبذلت علی ذلک اموال ونشأ علیه رجال وقیلت فیه اقوال
ورکبت فیه اهوال وآل الامر فی الاکل الی ما آل وجملة الباعة والملاحون غافلون عن مقاصد
الملوک والسلاطین وکبار الشیاطین واستتر من ذلک خفایا واشتهرت قضایا وجری من
طباع اهل المدن وعوامهم ما اراده الملک ونودی الناس علی اغراضه واثمرت المحبة لما عند
الملک ببغض آل محمد ورجالهم وتحدثت السوقة بذلک فی الاسواق ورجال بین الناس
الشقاق وصار اتباع الملک مستظهرین بالکلام والجدال والخصام ومن یکره الملک تحت
السب والقتل والطرد والجلد وانساقت المنافع الی معاضد الملک بیده ولسانه واحکمت
دولة بنی امیة ومقاصدها وذلل بالقهر والجور معاندها وستر المتقی عقیدته وکتم
العاقل عبادته واستمرت الامور بین الجمهور واشتدت الایام والعصور وسارت الکتب
المصنفة بذلک فی البلاد والتبس ما فیها من المقاصد علی اکثر العباد والناس عبید الدنیا
وطباعهم حب العاجلة وعند الملک السیف والقلم والدینار والدرهم وآل محمد واتباعهم
تحت الخوف وبعضهم تحت السیف ولا یکاد یخفی عن معرفتک سرعة اجابة العوام الی الغرض

الحکام خوفاً وطمعاً یتقلبون تحت ارادته کیف شاء وانّی شاء ومتی شاء ومع ذلک الصلوات قائمة
والاذان مرتفع والصوم معتبر والمواقیت فی الحج مستطاع والزکوة ماتیّة والجهاد قائم والناس
علی مراتبهم والاسواق منعقدة والسبل مطرقة والملاهی بین العوام مبسوطة ولیس فی البلاد
والشقآء والخوف والخفآء غیرآل وولد امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السلام واشیاعهم
واتباعه ولما استوی الامر لبنی مروان بسبب قتل عثمان مُقِتَ علی بن ابی طالب علیه السلام
ورجاله فی قلوب الناس وثبت بینهم هذا الالتباس ونفخ الشیطان وقال اللسان هلک الملک
وهان ونشأ فی الشریعة اصول ونما لها فروع وبسقت لها افنان فاثمرت بها اثمار لم یغرسها الحق
ولا سقاها الرسول ولا اجتناها العقل ولا اکل ثمرها الاولیآء ولا طعمها الفقرآء فظهر بذلک
مذاهب واختلفت فیه مسائل ونسخت اخبار وطویت اثار واستقر العالم علی الخلاف و
الاختلاف وعدم الایتلاف والجبلة الحیوانیة بحسب مُرباها ومنشأها کما اخبر الصادق الامین
یولد المولود علی الفطرة وانما ابواه یهوّدانه وینصّرانه ویمجّسانه فیمجّسانه ثم تلاشت دولة
بنی امیّة ونشأت دولة بنی العباس فوجد ابنی امیّة قد وطّؤا لهم المملکة لامر لا یحتاجون
فیه الی مصانعة آل علیّ علیه السلام ومداراتهم لعلمهم ان المملکة بالاصالة لهم فاقرّوا
الوظائف التی قررها بنوامیّة فی اخماد نار الطالبیین علی حالها وساسوا الناس بها وتناولوها
هنیّة مریّة وامدّوا العالم المعاون علی اغراضهم بالاموال واستخدموا علی ذلک الرجال
ووهبوا علی ذلک مقامات ومراتب وولایات وهبات وصدقات فلما احسّ الطالبیون بولایة
بنی عباس واخذت حقوقهم بغیر حقها جروا الی الاطراف والاوساط خوفاً من القتل والسیاط
وخاطبوهم فی القیام عن هذا البساط فندب لهم العباسیون الرجال واعدّوا لهم القتال وتوسّم
المنصور حتی قتل منهم الالوف وشرد منهم الالوف ومن وقف علی مقاتل الطالبیین عرف ما
جری من بنی العباس علی آل علیّ علیه السلام حتی حطوا شجرتهم وفرّقوا کلمتهم وافنوا اموالهم
واباد وادجالهم واضطرّ بنو العباس الی اقامة دعوتهم ونشر کلمتهم ومراعاة مملکتهم وحراستها
من آل علیّ علیه السلام نسقا علی عناد بنی امیّة فما استقرت دولتهم ولا هیبت صولتهم حتی
فهموا ان شجرة الطالبیین متفرقة والاغصان ذابلة والافنان ناقصة الریّ مخضودة الشوک
یابسة الشرب فعندها استقروا وسکنوا ولم یامنوا حتی علموا ان جمیع الرعایا فی البلاد والافاق
المشرقیة والمغربیة اعدآء لآل محمد صلی الله علیه وآله یفضلون اصحابه علیهم ولا یانسو

ای عند تلک الحالة

تا آنکه ما فعلت علی امیه معشار ما فعلت بنو العباس

بذکرهم

بذکرهم انهمکت الخلفاء والملوک من العرب والعجم فی استعمالهم الکذب وارتکاب المنکرات التی لا تجب لمثلهم
علی سبیل النبوة المحمدیة والخلافة العلویة التی فرضها الله تعالی وسنّها محمد صلی الله
علیه وآله ونهجها ونصّ علیها فاضطرّوا الی وضع المدارس مشغلة للعوام التی الفت بالقلوب
والاوهام السماطات الدسمة والملابس الفاخرة والانعام وسمّوا کل رئیس من الرعاة
اماماً لیصحّ لهم الخلافة المملوکة بینهم ویصیر الخلیفة الغاصب لکل امام منهم اماماً وهم
یعلمون انهم یرتکبون الاثام ویاکلون الحرام واصلح الساکنین بالمدرسة داعی الخلیفة الغاصب
قائماً بعرضه مناویاً المعادیه متقبّا علی من یطعن فیه مکفّراً لمن لا یوالیه یاخذ علی
ذلک الجوائز السنیة والمساکن العلیة والمراکب البهیّة والمطاعم الشهیّة والملابس الفاخرة
والمقامات الباهرة والتنعم والتلذذ فی المنام والتقلب فی مستراح الحمام واعلا مکانه
فی المدرسة ان یناقض ویعارض ویدعی قیام الحجة علی الروافض وتتابع الناس علی ذلک
طبقاً بعد طبق وجیلاً بعد جیل واندرجوا علیه خلفاً اثر سلف ونشأ مذهب الجبر بین العوام
واندرج فیه الخاص والعام واستتر عمال الشیاطین ومکر الفراعنة من السلاطین
والعامی بعقده علی هذه المذاهب اسرع من انعقاده علی معرفة الله وهو مذهب یغوث
ویعوق ونسر واشتغل علماء الجمهور بالخلاف والشقاق والقوا من تابعهم من الباعة والفلاحین
فی یمین الطلاق وغشیت المدارس واحدث التفاضل والتنافس وانتظم العالم علی صورة
من قال غیرها وان کان صادقاً النبس لبسوا احتقر وعلا من عالی مکان وحید جلیل الشان
وفریدا وان سحبان زمان حسان دوران ابوبکر خوارزمی افاض الله علیه شابیب الرحمة والغفران
در مقام تسلیه اهل ایقان وتسکین احزان واشجان ارباب یقین وعرفان وقت سریان وجریان وطریان
ظلم وعدوان وعسف وطغیان سلطان برین جماعه والاشان تقریری لبس رفیع البنیان وتمهیدی
نهایت منیع الارکان متضمن ذکر جور وحیف وحقد وضغن وشنان خلفا وسلاطین منحرفین از منهج
صواب وایمان بر اهلبیت کرام علیهم آلاف سلام الملک المنان واتباع واشیاع ایشان بیان کرده
بنحویکه بعض اجمالات تقریر کشکول از ان مفصل ست ایراد آنهم در ینجا مناسب مینماید پس باید دانست
که در مکاتیب ابی بکر خوارزمی مذکور ست وکتب الی جماعة الشیعة بنیسابور لما قصدهم
محمد بن ابراهیم والیها سمعت ارشدکم الله سعیکم وجمع علی التقوی امرکم ما تکلم به
السلطان الذی لا یتحمل الا علی العدل ولا یمیل الا علی جانب الفضل ولا یبالی بان یمزق

معقول الفت

الی ان قال

۱۲۵
۲۰۸
۱۲۷۹
نسخه مطبوعه مصر

دينه اذا رفاه دنياه ولا يفكر في ان لا يقدم رضا الله اذا وجد رضاه وانتم ونحن
اصلحنا الله واياكم عصابة لم يرض الله لنا الدنيا فذخرنا للدار الاخرى ورغب
بنا عن ثواب العاجل فاعد لنا ثواب الآجل وقسمنا قسمين قسما مات شهيدا
وقسما عاش شريدا فالحي يحسد الميت على ما صار اليه ولا يرغب بنفسه عما جرى
عليه قال امير المومنين ويعسوب الدين عليه السلام المحن الى شيعتنا اسرع
الى الحدر وهذه مقالة اسست على المحن وولد اهلها في طالع الهزاهز والفتن
فحياة اهلها نغص وقلوبهم حشوها غصص والايام عليهم متحاملة والدنيا
عنهم مائلة فاذا كنا شيعة ائمتنا في الفرائض والسنن ومتبعي آثارهم في ترك كل قبيح
وفعل حسن فينبغي ان نتبع آثارهم في المحن غصبت سيدتنا فاطمة صلوات الله
عليها وعلى ابيها ميراث ابيها صلوات الله عليه وعلى آله يوم السقيفة واخر امير المومنين
عن الخلافة وسم الحسن عليه السلام سرا وقتل اخوه عليه السلام جهرا وصلب
زيد بن علي بالكناسة وقطع راس زيد بن علي في المعركة وقتل ابناه محمد وابراهيم على
يد عيسى بن موسى العباسي ومات موسى بن جعفر في حبس هرون وسم علي بن
موسى بيد المامون وهزم ادريس بفخ حتى وقع الى الاندلس فريدا ومات عيسى بن
زيد طريدا شريدا وقتل يحيى بن عبد الله بعد الامان والايمان وبعد تاكيد العهود و
الضمان هذا غير ما فعل يعقوب بن الليث بعلوية طبرستان وغير قتل محمد بن زيد و
الحسن بن القاسم الداعي على ايدي آل ساسان وغير ما صنعه ابو الساج في علوية المدينة
حملهم بلا غطاء ولا وطاء من الحجاز الى سامرا وهذا بعد قتل قتيبة بن مسلم الباهلي
عمر بن علي حين اخذه بابويه وقد ستر نفسه ووارى شخصه يصانع حياته ويدافع
وفاته ولا كما فعله الحسين بن اسمعيل المصعبي بيحيى بن عمر الزيدي خاصة وما فعله
مزاحم بن خاقان بعلوية الكوفة كافة وبحسبكم انه ليست في بيضة الاسلام بلدة
الا وفيها لقتيل طالبي تربة تشارك في قتله الاموي والعباسي واطبق عليهم
العدناني والقحطاني فليس حي من الاحياء نعرفه :: من ذي يمن ولا بكر ولا مضر الا
وهم شركاء في دمائهم كما تشارك ايسار على جزر قادتهم الحمية الى المنية وكرهوا عيش
الذلة فماتوا موت العزة ووثقوا بما لهم في الدار الباقية فسخت نفوسهم عن هذه الفانية

ثم

ثم لم يشربوا كاسا من الموت الا شربها شيعتهم واولياؤهم ولا قاسوا لونا من الشدائد
الا قاساه انصارهم واتباعهم داس عثمان بن عفان بطن عمار بن ياسر بالمدينة ونفى ابا ذر
الغفاري الى الربذة واشخص عامر بن عبد قيس التميمي وغرب الاشتر النخعي وعدي بن حاتم
الطائي وسير عمر بن زرارة الى الشام ونفى كميل بن زياد الى العراق وجفا ابي بن كعب و
اقصاه وعادى محمد بن حذيفة وناواه وعمل في دم محمد بن سالم ما عمل وفعل مع كعب ذي
الحبكة ما فعل واتبعه في سيرته بنو امية يقتلون من حاربهم ويغدرون بمن سالمهم
لا يحفلون المهاجر ولا يصونون الانصار ولا يخافون الله ولا يحتشمون الناس قد
اتخذوا عباد الله خولا ومال الله دولا يهدمون الكعبة ويستعبدون الصحابة ويعطلون
الصلوة الموقوتة ويختمون اعناق الاحرار ويسيرون في حرم الرسول سيرتهم في حرم
الكفار واذا فسق الاموي فلم يات بالضلالة عن كلالة قتل معاوية حجر بن عدي
الكندي وعمرو بن الحمق الخزاعي بعد الايمان الموكدة والمواثيق المغلظة وقتل زياد
بن سمية الالوف من شيعة الكوفة وشيعة البصرة صبرا واوسعهم حبسا واسرا
حتى قبض الله معاوية على اسوأ اعماله وختم عمره بشر احواله فاتبعه ابنه يجهز على
جرحاه ويقتل ابناء قتلاه الى ان قتل هاني بن عروة المرادي ومسلم بن عقيل الهاشمي
اولا وعقب بالحر بن يزيد الرياحي وبابي موسى عمرو بن قرطة الانصاري وحبيب
بن مظاهر الاسدي وسعيد بن عبد الله الحنفي ونافع بن هلال البجلي وحنظلة بن
سعد الشامي وعابس بن ابي شبيب الشاكري في نيف وسبعين من جماعة شيعة الحسين
عليه السلام يوم كربلا ثانيا ثم سلط عليهم الدعي ابن الدعي عبيد الله بن زياد يصلبهم
على جذوع النخل ويقتلهم الوان القتل حتى اجتث الله دابره ثقيل الظهر بدمائهم التي
سفك عظيم التبعة بجرمهم الذي انتهك فانتبهت لنصرة اهل البيت طائفة اراد الله
ان يخرجهم من عهدة ما صنعوا ويغسل عنهم وضر ما اجترحوا فصمدوا صمد الفئة الباغية
وطلبوا دم الشهيد من ابن الزانية لا يزيدهم قلة عددهم وانقطاع مددهم وكثرة سواد اهل
الكوفة بازائهم الا اقداما على القتل والقتال وسخاء بالنفوس والاموال حتى قتل سليمان
بن صرد الخزاعي والمسيب بن نجبة الفزاري وعبد الله بن وال التيمي في رجال من خيار
المومنين وعلية التابعين ومصابيح الانام وفرسان الاسلام ثم تسلط ابن الزبير على الحجاز

والعراق فقتل المختار بعد ان شفى الاوتار وادرك الثار وافنى الاشرار وطلب بدم المظلوم الغريب فقتل قاتله ونفى خاذله واتبعوا ابا عمرو بن كيسان واحمر بن شميط ورفاعة بن يزيد والسائب بن مالك وعبدالله بن كامل وتلقطوا بقايا الشيعة يمثلون بهم كل مثلة ويقتلونهم شر قتلة حتى طهر الله من عبدالله بن الزبير البلاد واراح من اخيه مصعب العباد فقتلهما عبدالملك بن مروان كذلك نولي بعض الظالمين بعضا بما كانوا يكسبون بعد ما حبس ابن الزبير محمد بن الحنفية واراد احراقه ونفى عبدالله بن العباس واكثر ارهاقه فلما خلت البلاد لآل مروان سلطوا الحجاج على الحجازيين ثم على العراقيين فتلعب بالهاشميين واخاف الفاطميين وقتل شيعة علي ومحا آثار بيت النبي وجرى منه ما جرى على كميل بن زياد النخعي واتصل البلاء مدة ملك المروانية الى الايام العباسية حتى اذا اراد الله ان يختم مدتهم باكثر آثامهم ويجعل اعظم ذنوبهم في آخر ايامهم بعث على بقية الحق المهمل والدين المعطل زيد بن علي فخذله منافقوا اهل العراق وقتله احزاب اهل الشام وقتل معه من شيعته نصر بن خزيمة الاسدي ومعاوية بن اسحق الانصاري وجماعة من شايعه وتابعه حتى من زوجه وادناه وحتى من كلمه واتاه فلما انتهكوا ذلك الحريم واقترفوا ذلك الاثم العظيم غضب الله عليهم وانتزع الملك منهم فبعث عليهم ابا مجرم لا ابا مسلم فنظر لا نظر الله اليه الى صلابة العلوية والى لين العباسية فترك تقاه واتبع هواه وباع آخرته بدنياه وافتتح عمله بقتل عبدالله بن معاوية بن عبدالله بن جعفر بن ابي طالب وسلط طواغيت خراسان وخوارج سجستان واكراد اصفهان على آل ابي طالب يقتلهم تحت كل حجر ومدر ويطلبهم في كل سهل وجبل حتى سلط عليه احب الناس اليه فقتله كما قتل الناس في طاعته واخذه بما اخذ الناس في بيعته ولم ينفعه ان اسخط الله برضاه وان ركب ما لا يهواه وخلت من الدوانيقي الدنيا فخبط فيها عسفا وتقضى فيها جورا وحيفا الى ان مات وقد امتلأت سجونه باهل بيت الرسالة ومعدن الطيب والطهارة قد تتبع غائبهم وتلقط حاضرهم حتى قتل عبدالله بن محمد بن عبدالله الحسني بالسند على يد عمر بن هشام بن عمرو التغلبي فما ظنك بمن قرب تناوله عليه ولان مسه على يديه وهذا قليل في جنب ما قتله هرون منهم وفعله موسى قبله بهم فقد عرفتم ما توجه على الحسن بن علي بفخ من موسى وما اتفق على علي بن الافطس الحسيني من هرون وما جرى على احمد بن علي الزيدي وعلى القسم بن علي الحسني من حبسه وعلى غسان الخزاعي حين اخذ من

قبله

قبله والجملة ان هرون مات وقد حصد شجرة النبوة واقتلع غرس الامامة وانتم اصلحكم الله اعظم نصيبا في الدين من الاعمش فقد شتموه ومن علي بن يقطين فقد اتهموه فاما في الصدر الاول فقد قتل زيد بن صوحان العبدي وعوقب عثمان بن حنيف الانصاري واقصي حارثة بن قدامة السعدي وجندب بن زهير الازدي وشريح بن هاني المرادي ومالك بن كعب الارحبي ومعقل بن قيس الرياحي والحرث الاعور الهمداني وابو الطفيل الكناني وما فيهم الا من خر على وجهه قتيلا او عاش في بيته ذليلا يسمع شتمة الوصي فلا ينكر ويرى قتلة الاوصياء واولادهم فلا يغير ولا يخفى عليكم حرج عامتهم وحيرتهم كجابر الجعفي وكرشيد الهجري وكزرارة بن اعين ليس الا انهم رحمهم الله يتولون اولياء الله و يتبرؤن من اعداء الله وكفى به جرما عظيما عندهم وعيبا كبيرا بينهم وقل في بني العباس فانك ستجد بحمد الله تعالى مقالا وجل في عجائبهم فانك ترى ما شئت مجالا يجبى فيئهم فيفرق على الديلمي والتركي ويحمل الى المغربي والفرغاني ويموت امام من ائمة الهدى وسيد من سادات بيت المصطفى فلا يتبع جنازته ولا تجصص مقبرته ويموت ضراط لهم او لاعب او مسخرة او ضارب فتحضر جنازته العدول والقضاة ويعمر مسجد التعزية عند القواد والولاة ويسلم فيهم من يعرفونه دهريا او سوفسطائيا ولا يتعرضون لمن يدرس كتابا فلسفيا ومانويا ويقتلون من عرفوه شيعيا ويسفكون دم من سمى ابنه عليا ولو لم يقتل من شيعة اهل البيت غير المعلى بن خنيس قتيل داود بن علي ولو لم يحبس فيهم غير ابي تراب المروزي لكان في ذلك جرحا لا يبرأ ونائرة لا تطفأ وصدعا لا يلتئم وجرحا لا يلتحم وكفاهم ان شعراء قريش قالوا في الجاهلية اشعارا يهجون بها امير المؤمنين عليه السلام ويعارضون فيها اشعار المسلمين فحملت اشعارهم ودونت اخبارهم ورواها الرواة مثل الواقدي ووهب بن منبه التميمي ومثل الكلبي والشرقي بن القطامي والهيثم بن عدي وداب بن الكناني وان بعض شعراء الشيعة يتكلم في ذكر مناقب الوصي بل في ذكر معجزات النبي صلى الله عليه وآله وسلم فيقطع لسانه ويمزق ديوانه كما فعل بعبدالله بن عمار البرقي وكما اريد بالكميت بن زيد الاسدي وكما نبش قبر منصور بن الزبرقان النمري وكما دمر على دعبل بن علي الخزاعي مع رفقتهم من مروان بن ابي حفصة اليمامي ومن علي بن الجهم الشامي ليس الا لغلوهما في النصب واستيجابهما مقت الرب حتى ان هرون بن الخيزران وجعفر المتوكل على الشيطان لا على الرحمن كانا لا يعطيان

ماله ولا يبد لان لولا الذي شغر آل ابي طالب ونصر من مذهب النواصب مثل عبد الله بن مصعب
الزبيري ووهب بن وهب البختري ومن الشعراء مثل مروان بن ابي حفصة الاموي ومن الادباء
مثل عبد الملك بن قريب الاصمعي فاما في ايام جعفر فمثل بكار بن عبد الله الزبيري وابي السمط
بن ابي الجون الاموي وابن ابي الشوارب العبشمي ونحن نشكر الله قد تمسكنا بالعروة الوثقى وآثرنا
الدين على الدنيا وليس يزيدنا بصيرة زيادة من زاد فينا ولن يحل لنا عقيدة نقصان من نقص
منا فان الاسلام بدأ غريبا وسيعود كما بدأ كلمة من الله ووصية من رسول الله يورثها من
يشاء من عباده والعاقبة للمتقين ومع اليوم غد وبعد السبت احد قال عمار بن ياسر
رضي الله عنه يوم صفين لو ضربونا حتى نبلغ سعفات هجر لعلمنا انا على الحق وانهم على الباطل
ولقد هزم جيش رسول الله صلوات الله عليه ثم هزم ولقد تأخر امر الاسلام ثم تقدم الم
احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا آمنا وهم لا يفتنون ولولا محنة المومنين وقلتهم ودولة الكافرين و
كثرتهم لما امتلأت جهنم حتى تقول هل من مزيد ولما قال الله تعالى ولكن اكثرهم لا يعلمون ولما
تبين الجزوع من الصبور ولا عرف الشكور من الكفور ولما استحق المطيع الاجر ولا احتقب العاصي
الوزر فان اصابتنا نكبة فذلك ما قد تعودناه وان رجعت لنا دولة فذلك ما قد انتظرناه
وعندنا بحمد الله تعالى لكل حالة آلة ولكل مقامة مقالة فعند المحن الصبر وعند النعم الشكر
ولقد شتم امير المومنين عليه السلام على المنابر الف شهر فما شككنا في وصيته وكذب محمد
صلى الله عليه وآله وسلم بضع عشرة سنة فما اتهمناه في نبوته وعاش ابليس مدة تزيد على
المدد فلم نرتب في لعنته وابتلينا بفترة الحق ونحن مستيقنون بدولته ودفعنا الى قتل الامام
بعد الامام والرضا بعد الرضا ولا مرية عندنا في صحة امامته وكان امر الله مفعولا وكان
امر الله قدرا مقدورا كلا سوف تعلمون ثم كلا سوف تعلمون وسيعلم الذين ظلموا اي منقلب
ينقلبون ولتعلمن نبأه بعد حين اعلموا رحمكم الله ان بني امية الشجرة الملعونة في القرآن واتباع
الطاغوت والشيطان جهدوا في دفن محاسن الوصي واستأجروا من كذب في الاحاديث على
النبي صلى الله عليه وسلم وحولوا الجوار الى بيت المقدس عن المدينة والخلافة زعموا الى دمشق
عن الكوفة وبذلوا في طمس هذا الامر الاموال وقلدوا عليه الاعمال واصطنعوا فيه الرجال فما
قدروا على دفن حديث من احاديث رسول الله صلى الله عليه وآله وعلى ولا على تحريف آية
من كتاب الله تعالى ولا على دس احد من اعداء الله في اولياء الله ولقد كان ينادي على رؤوسهم

بفضائل العترة ويبكت بعضهم بعضا بالدليل والحجة لا تنفع في ذلك هيبة ولا يمنع منه رغبة
ولا رهبة والحق عزيز وان استذل اهله وكثير وان قل حزبه والباطل ذليل وان رصع بالشبه
وقبيح وان غطى وجهه بكل مليح قال عبد الرحمن بن الحكم وهو من انفس بني امية ٭ سمية
امسى نسلها عدد الحصا ٭ وبنت رسول الله ليس لها نسل ٭ غيره لعن الله من سب عليا ٭
وحسينا من سوقة وامام ٭ وقال ابو دهبل الجمحي في دولة سلطان بني امية وولاية آل ابي سفيان ٭
تبيت السكارى من امية نوما ٭ وبالطف قتلى ما ينام حميمها ٭ وقال سليمن بن قتة ٭ وان
قتيل الطف من آل هاشم ٭ اذل رقاب المسلمين فذلت ٭ وقال الكميت بن زيد وهو جار خالد بن
عبد الله القسري ٭ فقل لبني امية حيث حلوا ٭ وان خفت المهند والقطيعا ٭ اجاع الله من
اشبعتموه ٭ واشبع من بجوركم اجيعا ٭ وما هذا با عجب من صياح شعراء بني العباس على
رؤوسهم بالحق وان كرهوه وبتفضيل من نقصوه وقتلوه قال المنصور بن الزبرقان على بساط هرون ٭
آل النبي ومن يحبهم ٭ يتطامنون مخافة القتل ٭ امن النصارى واليهود وهم من امة التوحيد في
الازل ٭ وقال دعبل بن علي وهو صنيعة بني العباس وشاعرهم ٭ الم تر اني مذ ثمانين حجة ٭
اروح واغدو دائم الحسرات ٭ ارى فيئهم في غيرهم متقسما ٭ وايديهم من فيئهم صفرات ٭
وقال علي بن العباس الرومي وهو مولى المعتصم ٭ تأليت ان لا يبرح المرء منكم ٭ يتل على حر الجبين
فيعفج ٭ كذاك بنو العباس تصبر منكم ٭ ويصبر للسيف الكمي المدجج ٭ لكل اوان للنبي محمد ٭
قتيل زكي بالدماء مضرج ٭ وقال ابراهيم بن العباس الصولي وهو كاتب القوم وعاملهم في
الرضا لما قربه المامون ٭ يمن عليكم باموالكم ٭ وتعطون من مائة واحدا ٭ وكيف لا ينتقصون
قوما يقتلون بني عمهم جوعا وسغبا ويملؤون ديار الترك والديلم فضة وذهبا يستنصرون
المغربي والفرغاني ويجفون المهاجري والانصاري ويولون انباط السواد وزارتهم وقلف
العجم والطماطم قيادتهم ويمنعون آل ابي طالب ميراث امهم وفيء جدهم يشتهي العلوي الاكلة فيحرمها
ويقترح على الايام الشهوة فلا يطعمها وخراج مصر والاهواز وصدقات الحرمين والحجاز تصرف
الى ابن ابي مريم المديني والى ابراهيم الموصلي وابن جامع السهمي والى زلزل الضارب وبرصوما
الزامر واقطاع بختيشوع النصراني قوت اهل بلد وجاري بغا التركي والافشين الاشروسني كفاية
امة ذات عدد والمتوكل زعموا يتسرى باثني عشر الف سرية والسيد من سادات اهل البيت يتعفف
بزنجية او سندية وصفوة مال الخراج مقصورة على ارزاق الصفاعنة وعلى موائد المخانثة وعلى

طعمة الکلاب و رسوم القرادین و علی مخارق و علویة المغنی و علی زرزر و عمر بن بانة الملهی و یخلون
علی الفاطمی باکلة او شربة و یصادفونه علی دانق و حبّة و یشترون العوّادة بالبدر و یجرمون لها
ما یفی برزق عسکر و القوم الذین احلّ لهم الخمس و حرمت علیهم الصدقة و فرضت لهم الکرامة و
المحبّة یتکفّفون ضرًّا و یهلکون فقرًا و یرهن احدهم سیفه و یبیع ثوبه و ینظر الی فیئه بعین
مریضة و یتشدّد علی دهره بنفس ضعیفة لیس له ذنب الّا انّ جدّه النبیّ و ابوه الوصیّ و
امّه فاطمة و جدّته خدیجة و مذهبه الایمان و امامه القرآن الی آخر ما افاد و اجاد
و مخفی نماند که نسخه مکاتیب ابی بکر خوارزمی که در مصر چاپ شده و از آن این عبارت نقل کرده شد در آخر
آن این عبارت بلیغه متینه و این اشارت فصیحه رزینه که از آن نهایت جلالت و فخامت منزلت
و نباهت مرتبت این مکاتیب بهرة الاسالیب ظاهر و واضح است مذکور است و قد تناهی
طبع هذه الرسائل التی لم یبلغ شاؤها فی الفصاحة سحبان وائل بل هو عندها ادنی
من باقل و لو ظهرت فی ایّامه لمدّ الیها کف مستمدّ سائل و لو کانت فی عصر قسّ بن ساعدة
الایادی لکان لها علیه جمیل الایادی فلعمری انها نسخت ما ترکت الاوائل کلمة لقائل
و احکمت کم ترک الاول للآخر و الماضی للغابر فلیکن الادیب لها نعم الاخذ و لیعض
علیها بالنواجذ فانه یبلغ بها فی صناعته اشدّه و تکون له فی الانشاء اوفی عدّة و
کان طبعها علی هذا الوجه الحسن و تمثیلها فی هذا القالب المستحسن بدار الطباعة المصریة
الکائنة ببولاق مصر المعزیة تعلق المستعین بمولاه فیما یعین و بیک عبد الرحمن
بیک رشدی علی ذمّة حضرة محمّد علی بیک جرّاح باشی بالدیار المصریة و حضرة حسن
افندی مترجم الکتب العسکریة لا زالوا ملحوظین بعین العنایة الربانیة و کان تصحیحها حسب
الامکان بمعرفة الفقیر الی رحمة الرحیم الرحمن المتوسّل الی ربّه بالجاه النبوی محمّد قطة
العدوی باشی مصحح للطبعة المذکورة یسّر الله فی الدارین امورهٗ و قد وافق انتهاء طبعها و
تمام تمثیلها و وضعها اوائل ذی الحجّة الذی هو فی هذا العام لسنة ۱۲۷۹ تسع و سبعین
و مائتین و الف من الهجرة ختام فالحمد لله الذی بنعمته تتمّ الصالحات و الشکر له علی
ممرّ الاوقات و صلّی الله و سلّم علی سیّد الکائنات و علی آله و اصحابه ذوی الکرامات
ملاح بلکه تمام و فاح مسک ختام و ابوبکر خوارزمی از اکابر علما و ادبا و اعاظم فضلا زمنها
و اجلّه نحاریر کملا و افاخم مشاهیر نبلاست شیخ احمد بن علی بن عمر الحنفی الطرابلسی المنینی الدمشقی

در فتح وهبی علی تاریخ ابی نصر العتبی بشرح فقره و امتدحه ای اباعلی بن سیمجور ابوبکر الخوارزمی
گفته قال فی الیتیمة هو ابوبکر الخوارزمی محمد بن العباس نابغة الدهر و بحر الادب
و علم النظم و النثر و عالم الظرف و الفضل کان یجمع بین الفصاحة و البلاغة
و یحاضر باخبار العرب و ایّامها و دواوینها و یدرّس کتب اللغة و النحو و الشعر
و یتکلّم بکل نادرة و یاتی بکل فقرة و درّة و یبلغ فی محاسن الادب کل مبلغ
و یغلب علی کل محسن بحسن مشاهدته فی ملاحة عبارته و نعمة نغمته و براعة
جدّه و حلاوة هزله و دیوان رسائله مجلّد سائر و کذلک دیوان شعره اصله
طبرستان و مولده و منشأه خوارزم و کان ینتمی بالطبری و یعرف بالخوارزمی و
یلقب بالطبرخزمی فارق اهله فی ریعان عمره و حداثة سنّه و هو قویم المعرفة قوی
الادب فاتن القریحة حسن الشعر فلم یزل یطوف فی الآفاق و یدخل کور الشام و
العراق و یاخذ من العلماء و یقتبس من الشعراء و یستفید من الفضلاء حتی تخرج
و خرج فرد الدهر فی الادب و الشعر و لقی سیف الدولة علی بن عبد الله بن حمدان
و خدمه و استفاد من حضرته و مضی علی غلوائه فی الاقتراب و الاغتراب
و شرّق بعد ان غرّب و عاد و بلاده فنکب بجرجان لخبث لسانه و صحب الوزراء
و الامراء بخراسان و حمد بعضهم و ذمّ بعضهم و مدحهم و هجاهم و عاود حضرة
الصاحب مرارا و اراش جناحه امرارا و انتفع به کثیرا و اخباره و نوادره و ملحه و
فصوله مسطورة فی الیتیمه فلا نطیل بذکرها و نیز در فتح وهبی بشرح فقره و اتاه ای
اباعلی البدیع ابوالفضل الهمدانی گفته قال فی الیتیمه هو احمد بن الحسین بدیع الزمان
و معجزة همدان و نادرة الفلک و بکر عطارد و فرد الدهر و غرّة العصر و من لم یلف
نظیره فی ذکاء القریحة و سرعة الخاطر و شرف الطبع و صفاء الذهن و قوة النفس
و لم یر قرینه فی ظرف النثر و ملحه و غرر النظم و نکته و لم یروان احدا بلغ مبلغه من لبّ
الادب و سرّه و جاء بمثل اعجازه و سحره فانه کان صاحب عجائب و بدائع و غرائب
فمنها انه کان ینشد القصیدة لم یسمعها قط و هی اکثر من خمسین بیتا فیحفظها
کلها و یؤدیها من اوّلها الی آخرها و لا یخرم حرفا و لا یخلّ معنی و ینظر فی الاربعة و
الخمسة اوراق من کتاب لم یعرفه و لم یره نظرة خفیفة ثم یؤدیها عن ظهر قلبه

وسيرد عاسرى وكان يقترح عليه عمل قصيدة او انشاء رسالة فى معنى بديع وباب غايب فيفرغ منها فى الوقت والساعة والجواب عما فيها وكان ربما يكتب الكتاب المقترح عليه فيبتدى باخر سطوره ثم هلم جرا الى الاول ويخرجه كاحسن شئ واملحه ويوشح القصيدة الفريدة من قبله بالرسالة الشريفة من انشائه فيقرأ من النظم النثر ويروى من النثر النظم ويقترح عليه كل عويص وعسير من النظم والنثر فيرتجله فى اسرع من رجع الطرف على ريق لا يبلعه ونفس لا يقطعه وكلام كله عفو الساعة وفيض البديهة ومساوقة القلم ومسابقة اليد وجمرات الحدة وثمرات المدة ومجاراة الخاطر للناظر ومباراة الطبع للسمع وورد حضرة الصاحب ابن عباد فى اول شبابه واستفاد منه ادبا ونشبا ثم قدم جرجان واقام بها مدة ثم قصد نيسابور فوافاها سنة اثنتين وثمانين وثلثمائة ونشر بها بزه واظهر طرزه واملى بها اربعمائة مقامه ثم شجر بينه وبين ابى بكر الخوارزمى ما كان سببا لهبوب ريح الهمدانى وعلو امره وقرب نجحه وبعد صيته اذ لم يكن فى الحسبان ان احدا من الشعراء والكتاب يلحق للخوارزمى غبارا فضلا عن ان يغلبه فى المساجلة ويفوق عليه فى المفاضلة وبعد موت الخوارزمى خلا الجو للهمدانى ولم يبق من بلاد خراسان وسجستان وغزنة بلد الا دخلها وجنى جنى ثمارها والقى عصاه بهراة وحين بلغ اشده واربى على اربعين سنة ناداه الله فلباه وفارق دنياه فى سنة ثمان وتسعين وثلثمائة انتهى ملخصا و جلال الدين سيوطى در بغية الوعاة گفته محمد بن العباس ابو بكر الخوارزمى ابن اخت محمد بن جرير الطبرى قال الحاكم كان واحد عصره فى حفظ اللغة والشعر وكان قويضه عن حفظه استوطن نيسابور وسمع من ابى على اسمعيل بن محمد الصفار واقرانه ومات فى رمضان سنة ثلث وثمانين وثلثمائة وقال ياقوت صاحب الاشعار والرسائل مولده ومنشاه بخوارزم وكان اصله من طبرستان فلقب بالطبرخزمى مولده سنة ثلاث وعشرين وثلثمائة وخرج من وطنه فى حداثته وطوف البلاد ولقى سيف الدولة ابن حمدان فى خدمه وورد بخارى وصحب الوزير ابا على البلعمى فلم يحمده وهجاه وقصد نيسابور واتصل بالامير احمد الميكالى مدحه وقصد سجستان ومدح واليها طاهر بن محمد ثم هجاه فحبسه

ثم خلص

ثم خلص وصار الى غرستان فاتفق له مع واليها ما اتفق مع والى سجستان ففارقه هاجيا له وعاد الى نيسابور فقصد حضرة الصاحب فرغبت تجارته فارفده الصاحب بكتاب الى عضد الدولة فكان سبب انتعاشه ثم عاد الى نيسابور ودرس اهلها عليه الادب ومن شعره ولما ان غرست ثيابك ودى فلم تثمر لديك ذكى غرسى اردت ملامة واردت هجاء فصنت عنهما فمهرت نفسى بكان الذنب دنبى حين اهدى الى من لا يريد لانس انسى وسيد على خان مدنى طاب ثراه در كتاب درجات رفيعه فى طبقات الامامية من الشيعه فرموده مقدمة اعلم رحمك الله تعالى ان شيعة امير المومنين والائمة من ولده عليهم السلام لم يزالوا فى كل عصر وزمان ووقت واوان مختفين فى زوايا الاستتار محتجبين احتجاب الاسرار فى صدور الاحرار وذلك لما منوا به من معاداة اهل الالحاد ومناواة اولى النصب والعناد الذين ازالوا اهل البيت عن مقاماتهم ومراتبهم وسعوا فى اخفاء مكارمهم الشريفة ومناقبهم فلم يزل كل متغلب منهم يبذل فى متابعة الهوى مقدوره ويلتهب حسدا ليطفئ نور الله ويابى الله الا ان يتم نوره كما روى عن ابى جعفر محمد بن على الباقر عليهما السلام انه قال لبعض اصحابه يا فلان ما لقينا من ظلم قريش ايانا وتظاهرهم علينا وما لقى شيعتنا ومحبونا من الناس ان رسول الله صلى الله عليه وآله قبض وقد اخبرنا انا اولى الناس بالناس فتمالات علينا قريش حتى اخرجت الامر عن معدنه واحتجت على الانصار بحقنا وحجتنا ثم تداولتها قريش واحد بعد واحد حتى رجعت الينا فنكثت بيعتنا ونصبت الحرب لنا ولم يزل صاحب الامر فى صعود كؤد حتى قتل فبويع الحسن ابنه وعوهد ثم غدر به واسلم ووثب عليه اهل العراق حتى طعن بخنجر فى جنبه وانتهب عسكره وعولجت خلاخيل امهات اولاده فوادع معاوية وحقن دمه ودماء اهل بيته وهم قليل حق قليل ثم بايع الحسين من اهل العراق عشرون الفا ثم غدروا به وخرجوا عليه وبيعته فى اعناقهم فقتلوه ثم لم نزل اهل البيت نستذل ونستضام ونقصى ونمتهن ونحرم ونقتل ونخاف ولا نامن على دمائنا ودماء اولیائنا ووجد الكاذبون الجاحدون لكذبهم وجحودهم موضعا يتقربون به الى اوليائهم وقضاة السوء وعمال السوء فى كل بلدة فحدثوهم بالاحاديث الموضوعة المكذوبة

وروا عنا ما لم نقله ومالم نفعله ليبغضونا الى الناس وكان عظم ذلك وكبره زمن
معوية بعد موت الحسن عليه السلام فقتلت شيعتنا في كل بلدة وقطعت الايدي والارجل
على الظنة وكان من يذكر بحبنا والانقطاع الينا سجن او نهب ماله او هدم داره ثم لم يزل البلاء
يشتد ويزداد الى زمان عبيد الله بن زياد لعنه الله قاتل الحسين عليه السلام ثم
جاء الحجاج فقتلهم كل قتلة واخذهم بكل ظنة وتهمة حتى ان الرجل ليقال له زنديق
او كافر احب اليه من ان يقال له شيعة علي عليه السلام وروى ابو الحسن علي بن
محمد بن ابي سيف المدائني في كتاب الاحداث قال كتب معاوية نسخة واحدة الى عماله
بعد عام الجماعة ان برئت الذمة ممن روى شيئا من فضل ابي تراب واهل بيته فقامت
الخطباء في كل كورة وعلى كل منبر يلعنون عليا ويبرؤن منه ويقعون فيه وفي اهل بيته
وكان اشد الناس بلاء حينئذ اهل الكوفة لكثرة من بها من شيعة علي فاستعمل
عليهم زياد بن سمية وضم اليه البصرة وكان يتتبع الشيعة وهو بهم عارف لانه
كان منهم ايام علي فقتلهم تحت كل حجر ومدر واخافهم وقطع الايدي والارجل وسمل
العيون وصلبهم على جذوع النخل وطردهم وشردهم عن العراق فلم يبق بها معروف
منهم ثم كتب معوية الى عماله في جميع الافاق ان لا يجيزوا لاحد من شيعة علي
واهل بيته شهادة وكتب اليهم ان انظروا من قبلكم من شيعة عثمان ومحبيه والذين
والذين يروون فضائله ومناقبه فادنوا مجالسهم وقربوهم واكرموهم واكتبوا الي
بكل ما يروي كل رجل منهم واسمه واسم ابيه وعشيرته ففعلوا ذلك حتى اكثروا
في فضائل عثمان ومناقبه لما كان يبعثه اليهم معوية من الصلات والكساء والحباء
والقطائع ويفيضه في العرب منهم والموالي فكثر ذلك في كل مصر وتنافسوا في المنازل
والدنيا فليس يجيء احد مردود من الناس عاملا من عمال معوية فيروي في
عثمان فضيلة او منقبة الا كتب اسمه وقربه وشفعه فلبثوا بذلك حينا ثم كتب
الى عماله ان الحديث في عثمان قد كثر وفشا في كل مصر وفي كل وجه وناحية فاذا
جاءكم كتابي هذا فادعوا الناس الى الرواية في فضائل الصحابة والخلفاء الاولين
ولا يتركوا خبرا يرويه احد المسلمين في ابي تراب الا واتوني بمناقض له في الصحابة فان
هذا احب الي واقر لعيني وادحض لحجة ابي تراب وشيعته واشد عليهم من مناقب

عثمان

عثمان وفضله فقرئت كتبه على الناس فرويت اخبار كثيرة في مناقب الصحابة مفتعلة
لا حقيقة لها وجد الناس في رواية ما يجري هذا المجرى حتى اشادوا بذكر ذلك على
المنابر والقي الى معلمي الكتاتيب فعلموا صبيانهم وغلمانهم من ذلك الكثير الواسع حتى
رووه وتعلموه كما يتعلمون القرآن وحتى علموه بناتهم ونساءهم وخدمهم وحشمهم فلبثوا
بذلك ما شاء الله ثم كتب الى عماله نسخة واحدة الى جميع البلدان انظروا من قامت عليه
البينة انه يحب عليا واهل بيته فامحوه من الديوان واسقطوا عطاءه ورزقه وشفع
ذلك بنسخة اخرى من اتهمتموه بموالاة هؤلاء القوم فنكلوا به واهدموا داره فلم يكن البلاء
اشد ولا اكثر منه بالعراق ولا سيما بالكوفة حتى ان الرجل من شيعة علي
ليأتيه من يثق به فيدخل بيته فيلقي اليه سره ويخاف من خادمه ومملوكه ولا
يحدثه حتى يأخذ عليه الايمان الغليظة ليكتمن عليه فظهر حديث كثير موضوع وبهتان
منتشر ومضى على ذلك الفقهاء والقضاة والولاة وكان اعظم الناس في ذلك بلية
القراء المراؤن والمستضعفون الذين يظهرون الخشوع والنسك فيفتعلون الاحاديث
ليحظوا بذلك عند ولاتهم ويقربوا مجالسهم ويصيبوا به الاموال والضياع والمنازل
حتى انتقلت تلك الاخبار والاحاديث الى ايدي الديانين الذين لا يستحلون الكذب
فقبلوها ورووها وهم يظنون انها حق ولو علموا انها باطلة لما رووها ولا تدينوا بها
فلم يزل الامر كذلك حتى مات الحسن بن علي فازداد البلاء والفتنة
فلم يبق احد من هذا القبيل الا خائف على دمه او طريد في الارض ثم تفاقم
الامر بعد قتل الحسين وولي عبد الملك بن مروان فاشتد على الشيعة وولى
عليهم الحجاج بن يوسف فتقرب اليه اهل النسك والصلاح والدين ببغض علي
وموالاة اعدائه وموالاة من فاكثروا في الرواية في فضلهم وسوابقهم ومناقبهم
واكثروا من الغض من علي من عيبه والطعن فيه والشنآن له حتى
ان انسانا وقف للحجاج يقال انه جد الاصمعي عبد الملك بن قريب فصاح به ايها
الامير ان اهلي عقوني فسموني عليا واني فقير بائس وانا الى صلة الامير محتاج
فتضاحك له الحجاج وقال للطف ما توسلت به قد وليتك موضع كذا وقد روى
ابن عرفة المعروف بنفطويه وهو من اكابر المحدثين واعلامهم في تاريخه ما يناسب

هذا الخبر وقال ان اکثر الاحادیث الموضوعة فی فضائل الصحابة افتعلت فی ایام بنی امیة
تقربا الیهم بما یظنون انهم یرغمون به انف بنی هاشم قال المولف عفا الله عنه ولم یزل
الامر علی ذلک سائر خلافة بنی امیة لعنهم الله حتی جاءت الخلافة العباسیة
فکانت ادهی وامرّ واضرّ واضرّ وما لقیه اهل البیت علیهم السلام وشیعتهم فی دولتهم
اعظم مما منوا به فی الخلافة الامویة کما قیل شعر والله ما فعلت امیة فیهم معشار
ما فعلت بنو العباس ثم شبّ الزمان وهرم والشان مضطرب والشنان مضطرم والدهر
لا یزداد الا عبوسا والایام لا تبدی لاهل الحق الا بوسا ولا معقل للشیعة من هذه
الخطة الشنیعة فی اکثر الاعصار ومعظم الامصار الا الانزواء فی زوایا التقیة والانطواء
علی الصبر بهذه البلیة لینتهی ما فی الدرجات الرفیعة **وَاِذَا عَلِمْتَ** حال هؤلاء الاسلاف
المنهمکین فی الاسفاف فلیکن غیر خاف علیک ان تلک التقیة عن الاعتساف المتحلیة بالانصاف ان
المخاطب النحریر الذی هو عند السنیة صدرهم الکبیر وملاذهم الشهیر قد جنح تقلیدا
للکابر بجوامع قلبه الی هؤلاء الجماهیر الکارعین من المشارع الردغة والناهلین من الموارد
الکدرة الذین زرعوا الفجور وسقوه الغرور وحصدوا الثبور ورفعوا الدور وبنوا القصور
واحکموا الزور وابرموا الختور لم یرضوا فی البغض والمشاحنة بالقصور واتوا من غرائب
الامور بما یبقی سوء ذکره علی کرّ الدهور ومرّ العصور فحذا المخاطب حذوهم وحاحوهم
ونحا نحوهم واستحسن خرقهم وشرب من شربهم وانضوی الی رایاتهم والحاز الی حزبهم واتبع غیهم
وکبرهم واختار حقدهم ونکرهم واستطاب عجرهم وبجرهم وارتاد ظهورهم وابدی
شرورهم وقتل حبائلهم وشید غوائلهم واذاع شبهاتهم واشاع هفواتهم
ونمق تلمیعاتهم وزوق تسویلاتهم واحکم آراءهم وسرّ سرائرهم واطاب ضمائرهم وفوّق
سهامهم وبری اقلامهم وشحذ حرابهم ودرس کتابهم ونصر احزابهم واسس بنیانهم
ولاطد دانهم واقتفی شنیع آثارهم وخاض هائل غمارهم وجاس خلال دیارهم

منوله

واغترّ من صالحة تجارتهم تفکه من ربقة اثمارهم ونظر غیاثة ابصارهم وبنی علی بناء تجمّهم
ولبّی منکر ندائهم ومارس فی لباسهم ووسوس بوسواسهم وانتکس بانتکاسهم وشرب بکاسهم
وتلوث بارجاسهم ورمی بسهمهم وتوهم بوهمهم وسار بسیرهم وشبع من میدهم وسکن
فی دیرهم وضاد بضیرهم وشهق بشهیقهم ونهق بنهیقهم لم یعض علی النقد والسبر
بضرس قاطع ولم یستضئ من الادراک والتامل بمنار ساطع ولا استعان من الاصابة
والتدبر بوجه شافع ولا استظهر من الانصاف والتمییز بمنجد نافع ولا استدر ری
من المواعظ والزواجر والرقائق القوارع الی ناجه ناجع رقص بانکار الواضحات رقص الجمل
ولیس له فی التحقیق والتنقید ناقة ولا جمل اذا هتف به داعی الحق جعل فی اذنه وقرا واذا
اهاب به منادی الصدق ابدی عجرفة وصدّا ومکر ایسلک فی هدم قواعد الدین فنونا وسابع
فی طمس معاهد الیقین مجونا ویلقی الناصح الهادی کالثور عاقصا قرنه حرونا ویمون
علی اختلاق غرائب القرفة والفریة من اختراع الرد والابطال والانکار الفضائل
الآل علیهم سلام الملک المتعال طرائق قددا وابتدع لاطفاء نور الحق اعالیل واضالیل بغیا
وحسدا اذا سمع فضیلة حقانیة ورواية نورانیة یدور عینه کانه من الموت فی غمرة ومن
الذهول فی سکرة ینتفخ اوداجه ویرتعد فرائصه ویزید غیظه ویکبر حنقه یثیر تلمرکالثائر
شکوک ووساوس ینسج نظائر شبهات وهواجس لا یزعه من الاقتحام فی الزلل وازع
ولا یردعه عن المکابرة من الحیاء رادع کانه لا ساتحه الله لم یحظ من الحیاء بقسط
ولو طفیفا ولم ینل من المبالاة حظا ولو ضعیفا خاض فی لجج المجازفة والتخرص والتهجم بعدما
بحیث لا یفیق وطفح وثمل من سکر الشنان بحیث لا یصحو ولا یستطیع التمییز ولا یطیق وتردّی فی
مهاوی التعصب بحیث لا مناص له من مضایق المضیق لا یستضئ بنور الحق وان ابتلج
اوضح الابتلاج ولا یلجأ الی رکن وثیق من الصواب لواضح المنهاج بل یلج ویلتط علی الالطاط
والاعوجاج ویلوی ویعرج ابدا علی المراء واللجاج قد اقحم اتباعه فی لجة عمیاء ورکب بهم

متن عشواء ثم ركبوا متن الخطل وحسّن لهم الزلل واطلع لهم نواجم الفتن وكشف لهم قرون المحن وازلّهم
عن طرق السنن ونحّاهم عن المنهج الحسن وعلّمهم شعبا من العضيهة والاحتيال وسوّل لهم صناعة
البهت والمحال واجتالهم عن الصواب الى الاحتيال وحجرهم وحجبهم عن الجنوح الى الحق والامتثال
واغتالهم بدرجات النزغ الى الاغتيال ورقّاهم ولواهم عن انتحاء الجد حتى ردعهم وقدعهم عن
اقتصاص الرشد وزرع في قلوبهم صنوف الاحن واورثهم اقسام الترات والوغر والشحناء
وشحن صدورهم غيظا وحنقا وسقى اجوافهم اجاجا زعاقا ومخ بهم في رزايا سود واستهواهم باخفاء فلها
واولجهم في ضنك خطايا ووطئهم باظلافها واقرّ لهم في التلبيس قواعد وقوانين واحدث
من الخدع حيلا وافانين باض في صدورهم وفرّخ وشوى لهم اوهاما وطبخ ثم
تغطرس بذلك وشمخ وتمطى وبذخ ومن عجائب التهافت والتنافر وغرائب التناقض
والتناكر ان المخاطب الماهر وكذا الكابر الفاخر ومن ماثلهما من اسلافهما الاكابر مع هذا
الجد والجهد الكادح والانهماك والغرام والشغف والارتباك في ازاحة الخفاء انوار الفضائل
الباهرة ورد المناقب الفاخرة للعترة الطاهرة يباهون بل عوى التمسك بالولاء ويبدون
من غاية البهت والمراء انهم المخصوصون بنشر الفضائل وايثار الاقتداء واختيار الاقتفاء فضلا
من المحب الموالي ومن المتورع القالي ومن المقبل الوادّ ومن المعرض الصادّ ومن المتبع الصادق
ومن المنحرف الجافي ومن المقتفي لاثار الاطهار والمومن بفضائل هؤلاء الاخيار ومن
الصادف عن الاتباع والوالج في زرافة الهمج الرعاع وقد بلغ التعصب بالمخاطب المرتاب
الى حد يتجاوز عن القياس والحساب حتى انه ربما ينكر ما هو حجة على النصاب بل ينكر ما اثبته
شيخه ووالده الجليل النصاب بل ربما انكر ما اثبته بنفسه بلا اخفاء واحتجاب وان
هذا التناسي والعقوق والتغافل والمروق من اعجب العجاب عند اولي الاحلام والالباب
وقلما يوجد مثل هذا العجب العجاب في مصنف وكتاب فان من غاية الاستغراب ان
يخالف المرء في رد الخصم قول والده المقبول واعجب من ذلك ان يخالف نفسه ويظهره

ابنه الغفول مع هذا التباين والتخالف والتهافت والتناقض والتشاجر والتضاغن والتعالل
والتعارض ومع هذا القصور في الباع وفقد العثور والاطلاع يشنع على اسلافنا بلسانه
السليطة مكثرا للبذاء والمصاع مولعا بالهراء والقذاع يوجع قلوب اهل الايمان ويدمي
نفوس ارباب الايقان بصده دابه جحد الواضحات وسنته رد اللائحات لا يقف في المجازفة على حد ويحاد
من عناده المكابر الكنود يروح بكذبه وافتعاله ارواح مسيلمة وسجاح ويرفع في ابطال
الحق انكر عقيرة واوحش صياح ويسمع نباح لا يدع من التهجين والتوهين غاية الا امّها
ولا يذر من التشنيع والتقبيح الا اتمها ولا يترك من الغض والازراء على الكرام الكبراء فنا
الا اتاه ولا يهمل من الثلب والقصب والعيب والشين حدا الا واتاه يستهزئ باعلام الدين
ويستسخر ويغمز ويهمز باماثل المحققين ولا يستحيي ويرميهم بما هو من ادانى اوصافه
من الجمود والخمود وقلة الفطنة وفقد الادراك وعدم التمييز وهجر التدبر وايثار
التناسي والتغافل ويعزو اليهم اوهاما فاسدة وتعصبات كاسدة ومكايد منكسة
ومصايد منتقصة افترى اكاذيب وافتعل اعاجيب وتقول اقاويل واختلق اباطيل
وتخرص ظنونا وتحلى من التخديع فنونا وهام في اودية التلبيس وجزع طرق التدليس
ولفق ما لا يلتاط بصفر لبيب وحشد من السخائف ما يمجه كل اديب واعجب من ذلك
انه مع هذا التهالك والاستهتار بالابطال والتكذيب والانكار لفضائل اهل البيت
الاطهار صلوات الله وسلامه عليهم ما اختلف الليل والنهار الذي شراشره وبعاثه
على تصديق المفتعلات والايمان بالموضوعات المخترعات في حق خلفائه الكبار
مع انها مما شهد بكذبها وتخرصها شيوخه واساطينه الاحبار الماهرون الباذعون
الذين عليهم المدار في النقد والتنقيب والتنقير والجرح والتعديل في الاعصار وعلى
ايديهم تمييز المعلول من سليم الاثار وكل منهم ابن بجدة الاخبار وابن نجدة الاختبار
وجهينة الاحاديث وعيبة الاسرار فلا ادري باي وجه يلقى هذا المدعي للولاء

بوم القیمة اهل البیت العظما علیهم الاف التحیة والثناء وماذا یقول لهم اذا سألوه
عما حداه علی تکذیب فضائلهم الثابتة الصحیحة التی رواها الثقات الکبراء والجهابذة العلماء
و هرگاه این همه شنیدی پس حالا شروع می نمایم بحول و قوت رب جلیل در نقض
اقوال مخاطب نبیل بالتفصیل قوله و این حدیث باطل ست اقول از ملاحظهٔ این کلام
حیرت نظام و غرائب تقولات و تفوهات در ابطال حدیث طیر و حدیث مدینة العلم و
حدیث تشبیه و حدیث نور و غیر آن برارباب افهام ظاهر و باهر میشود که مخاطب ذوفنون
مفتون بمزید سیلان و جنوح و رکون بهذر و هزل و مجون و عدم مخافت از خزی
یوم لا ینفع مال و لا بنون در اطفای انوار فضائل علویه میکوشد و بی محابا برد و قدح
آن میخروشد و اخلاف خلاف حق ابلج و ایثار باطل لجلج و اختیار عناد اسمج و اشاعت
لدادهرج می نماید و شد و کاسات عصبیت و لجاج صریح الاعوجاج می نوشد و شمس
تابان را بگل نمی پوشد و لله الحمد علی اتمام الحجة و وضوح المحجة و الانقاذ من اللجة
که بطلان حکم مخاطب عمدة الاعیان ببطلان این حدیث جلیل الشان در کمال
وضوح و ظهور عیان و واضح و لائح مثل شمس تابان و سماجت و شناعت
و قباحت و فظاعت و ردآرت و هوان این ابطال سراسر اعتلال و افساد
واضح الاختلال و توهین صریح الانحلال معلوم و متیقن علمای اعیان و دلالت
آن بر نهایت حقد و شنان و غایت بغض و عدوان و اقصای مجازفت و طغیان
مستغنی از بیان و اعجبا که در فضائل خلفای خود جا بجا روایات موضوعه و حکایات
مصنوعه و اباطیل ملفقه و اضالیل مزوقه و اسمار مستبشعه و اخبار مستشنعه بصد
دل و جان میخرد و در حق فضائل وصی مطلق چنین جور و حیف و زیغ و عسف
می پسندد و از لوم لائمین و عذل عاذلین و طعن طاعنین و عیب عائبین
و انکار منکرین و تفضیح ناقدین و تقبیح مختبرین و تخجیل محققین و مخالفت اکابر مجددین

و مذمت اجلهٔ متکلمین نمی هراسد و چنان در گرداب تعصب و تغافل
و اغماض و تساهل و اعراض و تغافل سر فرو برده که هرگز حق را
از باطل و ثمین را از عاطل و دنی را از فاضل نمی شناسد و این
[illegible] بمقتضای [illegible] آثار علمای اخیار [illegible] الله و ارباب الصحیح
[illegible] فی رابعة النهار [illegible] ثابت میرسانند که حکم مخاطب
[illegible] ببطلان این حدیث شریف از غرائب اوهام و عجائب احکام
و ظرائف جبارات و مضحکات ترهات و بدائع تفوهات و فضائح تقولات
و مورث صد گونه ملامه و عتاب و باعث هزار شین و شنار و جالب انواع
هوان و صغار و کاشف از دفائن ضغائن و احقاد و بانگ استتار
[illegible] عناد و لداد و دلیل کمال بعد از امعان و سبر و تنقید و مجانبت
تمام از تحقیق و تسدید است [illegible] ممارس این حدیث [illegible] فضلا
[illegible] این باطل [illegible] السباق [illegible] این حکم باطل خواند
[illegible] این حکم شنیع را [illegible] است که کسی بلا تتبع و تفحص مباحث عربیت
[illegible] اعراب و تصریف نماید یا کسی بلا اطلاع
[illegible] اصول فقه و فقه و حکمت و عقائد و مقالات ارباب
النقد و تحقیق طرق رد و ابطال آن نماید که این چنین کس بلا شبه
[illegible] و مستحق نهایت طعن و تشنیع صغار و کبار
[illegible] و محدثین منتقدین و اساطین دین و ارکان مذهب
سنیه که بروایت این حدیث شریف [illegible] و مصنفات بهیهٔ خود را
[illegible] و اشاعت آن تخجیل منکرین و جاحدین
[illegible] رسانیده جمعی کثیر و جمی غفیر اند مثل

سلیمان بن داود الطیالسی وابوبکر عبداللہ بن محمد بن ابی شیبة العبسی الکوفی وامام احمد بن
محمد بن حنبل الشیبانی وابو عیسی محمد بن عیسے بن سورة السلمی الترمذی وابو عبدالرحمان
احمد بن شعیب النسائی وحسن بن سفیان النسوی البالوزی وابو یعلے
احمد بن علی الموصلی وابو جعفر محمد بن جریر الطبری وخیثمة بن سلیمان
الاطرابلسی وابو حاتم محمد بن حبان البستی وسلیمان بن احمد بن احمد
بن ایوب الطبرانی ومحمد بن عبداللہ بن محمد الحاکم الضبی النیسابوری
المعروف بابن البیع واحمد بن موسیٰ بن مردویہ الاصفہانی وابو نعیم احمد بن عبداللہ
بن احمد بن اسحاق بن موسیٰ الاصفہانی وابو القاسم حسین بن محمد الشہیر
بالراغب الاصفہانی وابوبکر احمد بن علی بن ثابت البغدادی المعروف
بالخطیب وابو عمر یوسف بن عبداللہ المعروف بابن عبدالبر النمری القرطبی
ومسعود بن ناصر السجستانی وابو الحسن علی بن محمد بن الطیب الجلابی المعروف
بابن المغازلی وابو شجاع شیرویہ بن شہردار بن شیرویہ بن فناخسرو الدیلمی
الہمدانی ومحمد بن علی بن ابراہیم النطنزی وابو منصور شہردار بن شیرویہ بن
شہردار بن شیرویہ الدیلمی وابو المؤید موفق بن احمد المعروف باخطب خوارزم وابو القاسم
علی بن الحسن بن ہبة اللہ الدمشقی الشافعی وابو حامد بن محمود محمد بن حسین بن یحیی
الصالحانی وابو السعادات مبارک بن محمد المعروف بابن الاثیر الجزری و
عبدالکریم بن محمد بن عبدالکریم بن الفضل القزوینی الرافعی وعز الدین
ابو الحسن علی بن محمد المعروف بابن الاثیر الجزری وابو الربیع سلیمان بن موسیٰ
بن سالم البلنسی الکلاعی المعروف بابن سبع وضیاء الدین ابو عبداللہ محمد
بن عبدالواحد المقدسی السعدی وابو سالم محمد بن طلحة القرشی النصیبی الوزیر
وابو عبداللہ محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی ومحب الدین احمد

بن عبداللہ بن محمد الطبری الشافعی المکی وابراہیم بن محمد الحموینی وشمس الدین
ابو عبداللہ محمد بن احمد الذہبی ومحمد بن یوسف الزرندی ومحمد بن مسعود الکازرونی
وعلی بن شہاب الدین الہمدانی وسید شہاب الدین احمد صاحب توضیح الدلائل وشہاب الدین احمد
بن علی المعروف بابن حجر العسقلانی وحسین بن معین الدین الیزدی المیبذی
وجلال الدین عبدالرحمان بن ابی بکر السیوطی وشہاب الدین احمد بن محمد
القسطلانی والحاج عبدالوہاب بن محمد بن رفیع الدین احمد البخاری ومحمد
بن یوسف الشامی وشہاب الدین احمد بن محمد بن علی بن حجر الہیتمی
وعلی بن حسام الدین بن عبدالملک القادری المعروف بالمتقی ومیرزا
مخدوم بن عبدالباقی وابراہیم بن عبداللہ الیمنی الشافعی واحمد بن
محمد بن احمد الحافی الحسینی الشافعی وجمال الدین عطاء اللہ
بن فضل اللہ الشیرازی وعلی بن سلطان محمد الہروی المعروف بالقاری
وعبدالرؤف بن تاج العارفین الحدادی المناوی وسید محمود بن
محمد بن علی الشیخانی القادری واحمد بن فضل بن محمد باکثیر ومیرزا محمد بن معتمد خان
البدخشانی ومحمد صدر عالم وولی اللہ احمد بن عبدالرحیم والد مخاطب
ومحمد بن اسماعیل بن صلاح الامیر الیمانی الصنعانی ومحمد بن علے الصبان
واحمد بن عبدالقادر العجیلی وثناء اللہ الپانی پتی ومولوی حسین بن محب اللہ بن ملا
احمد عبدالحق بن ملا سعید بن قطب الدین السہالوی ومولوی محمد سالم بن
محمد سالم اللہ فخر الدین بن محب اللہ بن نور اللہ بن نور الحق بن عبدالحق ومولوی
ومولوی ولی اللہ بن حبیب بن محب اللہ بن ملا احمد عبدالحق بن ملا سعید بن
قطب الدین سہالی اللکھنوی کو سیمر ابلک ان شاء اللہ تعالے عن کثب
بلا حیلولة ترقب وانتظار عبارات ہؤلاء الکبار

باجمله نهایت فظاعت کلام مخاطب سیف بطلان این حدیث شریف بغایت شناعت خبث و بعید آن سعی نظر عیب در تزییف و تسخیف و تهجین و تضعیف آن ظاهر ست بوجوه عدیده وجه اول آنکه ابوداود سلیمان بن داود طیالسی که شیخ و اُستاد احمد بن حنبل ست و ارباب صحاح ستة نقل روایات از و میکنند این حدیث شریف را بسند صحیح روایت کرده چنانچه ابوعمر یوسف بن عبد الله المعروف بابن عبد البر در استیعاب در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته روی ابوداود الطیالسی حدثنا ابوعوانة عن ابی بلج عن عمرو بن میمون عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لعلی انت ولی کل مؤمن بعدی از این عبارت ظاهرست که ابوداود طیالسی این حدیث شریف را از ابوعوانة از ابی بلج از عمرو بن میمون از ابن عباس روایت کرده و همین اسناد را که ابوداود طیالسی با آن روایت این حدیث شریف نموده ابن عبد البر تصحیح و تسجیل نموده او لا بعض فضائل فاخره و محامد زاهره ابوداود طیالسی باید شنید و بعد آن سماع نص ابن عبد البر بصحت این سند جلیل الخطر باید گرویده پس مخفی نماند که ابوداود طیالسی از ارکان محدثین ثقات و اعیان حفاظ معتمدین و افاخم نحاریر و اعاظم مشاهیر و علم شامخ حذاقت و طود راسخ مهارت و بحر زاخر عرفان و بدر سافر حفظ و اتقان نزد اهل سنت بوده و صیت جلائل فضل و معالی او با غوار و انجاد و تلال و وهاد رسیده و جواهر زواهر مفاخر و اعلاق نفیسه مآثر او در اصقاع و بقاع آفاق روشن تر از شمس و قمر ذهبی در عبر در سنه اربع و مائتین گفته و فیها الامام ابوداود الطیالسی و اسمه سلیمان بن داود البصری الحافظ صاحب المسند و کان یسرد من حفظه ثلاثین الف حدیث قال الفلاس ما رأیت احفظ منه وقال عبد الرحمن بن مهدی هو اصدق الناس قال کتبت عن الف شیخ منهم ابن عون و عبد الله بن اسعد یافعی در مرآة الجنان در وقائع سنه مذکوره گفته و فیها الامام ابوداود الطیالسی سلیمان بن داود البصری الحافظ صاحب المسند کان یسرد من حفظه ثلثین الف حدیث و در مواهب گفته روی ابونعیم ان جبرئیل و میکائیل شقا صدره ثم قال اقرأ باسم ربک الذی خلق الحدیث و فیه فقال و رحمة الله شهدا بانک الذی تخط ... ناموس موسی و انک نبی مرسل و کذا رواه ... الشریف هذا ایضا الطیالسی والحارث ...

مسند نعیم و محمد بن عبد الباقی الزرقانی المالکی در شرح مواهب بعد قول ابن الطیالسی گفته ابوداود سلیمن بن داود الجارود البصری الحافظ الثقة کثیر الحدیث روی عن ابن عون و شعبة و خلق و عنه احمد و ابن المدینی و غیرهما علق له البخاری و اخرج له مسلم و الاربعة توفی سنة ثلاث و اربع و مائتین عن ثنتین و سبعین سنة و جلال الدین ابومهدی عیسی بن محمد الثعالبی المکی المغربی در مقالید الاسانید گفته قال الحافظ الذهبی فی التذکرة هو الامام الحافظ الکبیر ابوداود سلیمن بن داود بن الجارود الطیالسی الفارسی الاصل البصری سمع ابن عون و هشاما الدستوائی و شعبة و طبقتهم و عنه احمد و بندار و الفلاس و خلائق قال الفلاس ما رأیت احفظ منه وقال شیخه ابن مهدی هو اصدق الناس وقال عامر بن ابراهیم سمعت اباداود یقول کتبت عن الف شیخ وقال وکیع ما بقی احد احفظ الحدیث طویل من ابی داود فبلغه ذلک فقال ولا قصیر وقال ابن المنکدر ما رأیت احفظ منه وقال عمر بن شبة کتبوا عن ابی داود من حفظه اربعین الف حدیث مات سنة اربع و مائتین وکان من ابناء الثمانین رحمه الله تعالی و خود مخاطب در بستان المحدثین گفته نامش سلیمان بن داود بن الجارود طیالسی ست و در اصل از شهر فارس بود و آخرها ساکن بصره اختیار نمود از محدثان آن زمان مثل شعبه و هشام دستوائی و ابن عون و غیرهم روایات بسیار دارد و احادیث طویله نیک محفوظ داشت و درین صنعت در اهل زمان خود بغرقه مشهور بود از هزار شیخ اخذ علم حدیث نموده و مردم از وی بسیار روایت کرده اند و منتفع شده و گویند که انچه از وی نوشته اند بسی و چهل هزار حدیث رسیده یعنی طرق حدیث و آنام وفات در سنه دو صد و چهار و وفات یافت و هشتاد سال عمر داشت یحیی بن معین و ابن المدینی و فلاس و وکیع و دیگر علمای رجال و التعدیل در توثیق مفرط نموده اند و الحق همچنین مروی بود و ابن ابی داود و ذیل آن ابی داود ست که سنن او یکی از صحاح ستة است بلکه این قدم ست بزرگی بزبان بسیار چنانچه از تاریخ وفات او ظاهر ست اصحاب صحاح ستة غالبا از وی بیک واسطه روایت میکنند انتهی پس کمال عجب ست که شاه صاحب با وصف اثبات این همه فضائل جلیله و مناقب جمیله برای ابوداود طیالسی طیلسان انکار بر دوش کشیده بر سر و ابطال حدیث ولایت که از ابوداود طیالسی مقبول و ممدوح ایشان ست روایت نموده سید نا ابا عمر ابن عبد البر نیز بصحت این سند شریف نص نموده که در کتاب استیعاب متصل عبارت سابقه گفته و بعض ابن عباس انه قال اول من صلی مع النبی صلی الله علیه وسلم بعد خدیجة علی بن ابی طالب عنه حدثنا عبد الوارث بن سفین حدثنا قاسم بن اصبغ حدثنا احمد بن زهیر بن حرب حدثنا الحسن بن حماد حدثنا ابوعوانة حدثنا ابوبلج عن عمرو بن میمون عن ابن عباس قال کان علی اول من آمن من الناس بعد خدیجة قال ابوعمر هذا اسناد لا مطعن فیه لاحد لصحته و ثقة نقلته انتهی پس ظاهر ست که اسناد ابوعوانة از ابی بلج از عمرو بن میمون از ابن عباس اسناد یست که برای احدی در آن طعنی نیست بسبب صحت آن و ثقت

ناقلين آن وظاهرست که همين اسناد بعينه اسناد روايت ابوداود طيالسی ست پس بحمد الله بنص صريح صاحب استيعاب ثابت شد که اسناد حديث ابوداود صحيح ست و ناقلين آن همه ثقات اند و احدی را دران طعنی نيست پس از کلام صاحب استيعاب صحت اين سند بچند وجه ظاهر و باهرست **اول آنکه** از کلامش واضحست که درين اسناد کسی را هيچ طعنی نيست فثبت رفع جميع المطاعن عن هذا السند وظهر انه لا يطعن فيه احد وانه فی غاية الاعتبار والثبت ومعتمد ای معتمد ومستند ای مستند **دوم آنکه** از قول او لصحته واضحست که اين سند صحيح ست پس ثابت شد بنص صريح که سند اين حديث صحيح ست ولا مجال للانکار ولا ارتياب بعد ثبوت الصحة بنص صاحب الاستيعاب **سوم آنکه** از قول او وثقة نقلته واضحست که ناقلين اين اسناد يعنی رواة آن همه ثقات اند فثبت غاية الاعتبار والوثوق وزهق انکار اهل المراء و محض ماند کار اين هر سه وجه اجماع واتفاق بر صحت اين سند شريف هم ثابت ست زيرا که عدم طعن احدی درين اسناد دليل صريحست برين که کسی از علمای سنيه درين اسناد طعن نکرده پس اتفاق و اجماع بر نفی طعن درين اسناد ثابت شد وظاهر است که لفظ لصحته دليل نفی طعن جميع ازين اسنادست پس مراد از صحت اين اسناد صحت آن نزد جميع باشد ليطابق الدليل المدعی و چون لفظ ثقة نقلته معطوف بر لصحته است بسبب وجوب بودن معطوف در حکم معطوف عليه ظاهر شد که وثوق نقله اين حديث نيز نزد جميع ثابت ست کمال عجب ست که با اين همه اهل حق بزعم مخالفت جملهٔ موهومی بر خلاف بکريه وامثال آن تشنيعات شنيعه واستهزاآت فظيعه وارد کنند واساس تامل و تدبر و عاقبت انديشی وانصاف کيشی يکسر برکنند و با يراد آيات واحاديث دال بر حجيت اجماع کمر از دار آن قصص احاديث مشعره اجماع اهل حق صوابست نه اتفاق اهل باطل و مخالفين سنت و کتاب داد علمای خود شاد نمايند و بزعم باطل خود با قصب مسابقت در تخجيل واسکات و افحام والزام اهل حق معاذ الله من ذلک ربايند و اينجا مخالفت اجماع اکابر و اساطين و معاندت اطباق مهره منقدين روا دارند و بر ابطال اين حديث شريف بر خلاف اجماع علمای خود واطلاع اهل حق بر صحت اين حديث شريف همت برگمارند و با ظهار تناقض و تهافت و تخالف و تعاکس و تنافر و تناکر و تباين و تعاند فاحش مبالاتی برندارند قال الله تعالی وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا

و بايد دانست که ابن عبد البر نزد ائمه قوم از علمای ابرار و احبار اخيار و اساطين کبار و منقدين عالی فخار و منقد حقائق آثار و عارفين دقائق اخبارست و جلائل فضائل و عوالی معالی و محاسن مکارم او در غايت ظهور و اشتهار

مدح ابن عبد البر از انساب سمعانی

محمد بن عبد الکريم سمعانی در انساب گفته القُرطُبی بضم القاف وسكون الراء وضم الطاء المهملة وفی آخرها الباء هذه النسبة الى قرطبة وهی بلدة كبيرة من بلاد المغرب الاندلس وهی دار ملك السلطان خرج منها جماعة كثيرة من العلماء فی كل فن قديما وحديثا والمشهور بالنسبة اليها ابو عمر يوسف بن عبد الله بن عبد البر النمری الاندلسی القرطبی الحافظ كان اماما فاضلا كبيرا جليل القدر صنف التصانيف روى عن محمد بن عبد الملك بن صيفون الرصافی وابراهيم بن نصر القرطبی توفی سنة سبع وثمانين ومائتين ذكره ابو سعيد بن يونس

مدح جليل ابن عبد البر از وفيات الاعيان ابن خلكان

واحمد بن محمد المعروف بابن خلكان در وفيات الاعيان فی انباء ابناء الزمان گفته ابو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمری القرطبی امام عصره فی الحديث والاثر وما يتعلق بهما روی بقرطبة عن ابی القسم خلف بن القسم الحافظ وعبد الوارث بن سفيان وسعيد بن نصر وابی محمد بن عبد المؤمن وابی عمر الباجی وابی عمر الطلمنكی وابی الوليد بن الفرضی وغيرهم وكتب اليه من المشرق ابو القسم المكی وعبد الغنی بن سعيد الحافظ وابو ذر الهروی وابو محمد بن النحاس المصری وغيرهم قال القاضی ابو علی بن سكرة سمعت القاضی ابا الوليد الباجی يقول لم يكن بالاندلس مثل ابی عمر بن عبد البر فی الحديث قال الباجی ايضا ابو عمر احفظ اهل المغرب وقال ابو علی الحسين بن احمد بن محمد الغسانی الاندلسی الجيانی المقدم ذكره ابن عبد البر شيخنا من اهل قرطبة بها طلب وتفقه ولزم ابا الوليد القرطبی بن الحافظ وعنه اخذ كثيرا من علم الحديث ودأب فی طلب العلم وتفنن فيه وبرع براعة فاق بها من تقدمه من رجال الاندلس والف فی الموطأ كتبا مفيدة منها كتاب التمهيد لما فی الموطأ من المعانی والاسانيد ورتبه على اسماء شيوخ مالك على حروف المعجم وهو كتاب لم يتقدمه احد الى مثله وهو سبعون جزءا قال ابو محمد ابن حزم لا اعلم فی الكلام على فقه الحديث مثله فكيف احسن منه ثم وضع كتاب

الاستذكار لمذاهب علماء الامصار فيما تضمنه الموطا من معانى الراى والآثار شرح فيه الموطا على
وجهه ونسق ابوابه وجمع فى اسماء الصحابة كتابا جليلا سماه كتاب الاستيعاب وله كتاب جامع بيان
العلم وفضله وما ينبغى فى روايته وحمله وكتاب الدرر فى اختصار المغازى والسير وكتاب العقل
والعقلاء وما جاء فى اوصافهم وله كتاب صغير فى قبائل العرب وانسابهم وغير ذلك من
تواليفه وكان موفقا فى التاليف معانا عليه ونفع الله به وكان مع تقدمه فى علم الاثر وبصره بالفقه
ومعانى الحديث له بسطة كثيرة فى علم النسب وفارق قرطبة وجاء فى غرب الاندلس وسكن
دانية من بلادها وبلنسية وشاطبة فى اوقات مختلفة وتولى قضاء الاشبونة وشنترين فى ايام
ملكها المظفر بن الافطس وصنف كتاب بهجة المجالس وانس المجالس فى ثلثة اسفار جمع فيه
اشياء مستحسنة تصلح للمذاكرة والمحاضرة الى ان قال بعد ذكر عدة عبارات من بهجة المجالس
قلت هذا كله نقلته من بهجة المجالس وفيه كفاية فلا حاجة الى الاطالة وتوفى الحافظ ابو عمر
يوم الجمعة آخر يوم من شهر ربيع الآخر سنة ثلث وستين واربعمائة بمدينة شاطبة من شرق
الاندلس وقال صاحبه ابو الحسن بن طاهر بن مفوز المعافرى وهو الذى صلى عليه
سمعت ابا عمر بن عبد البر يقول ولدت يوم الجمعة والامام يخطب لخمس بقين من شهر ربيع
الاول سنة ثمان وستين وثلثمائة رحمه الله تعالى وقد تقدم فى ترجمة الخطيب ابى بكر احمد
ابن على بن ثابت البغدادى الحافظ انه كان حافظ المشرق وابن عبد البر حافظ المغرب وماتا
فى سنة واحدة وهما امامان فى هذا الفن والنمرى بفتح النون والميم وبعدها راء هذه النسبة الى
النمر بن قاسط بفتح النون وكسر الميم وانما تفتح الميم خاصة وهى قبيلة كبيرة مشهورة وقد تقدم الكلام
على القرطبى والشاطبة فاغنى عن الاعادة وذكر ابو عمر بن عبد البر المذكور ان والده ابا محمد عبد الله
بن محمد بن عبد البر توفى فى شهر ربيع الآخر سنة ثنتين وثلثمائة ومولده سنة ثلثين وثلثمائة
رحمه الله تعالى وكان ولده ابو محمد عبد الله بن يوسف من اهل الادب البارع والبلاغة
وله رسائل وشعر فمن شعره قوله لا تكثرن تاملا واحبس عليك عنان طرفك ۞ فلربما ارسلته

فرماك فى ميدان حتفك انتهى قيل انه مات سنة ثمان وخمسين واربعمائة رحمه الله تعالى
وشمس الدين محمد بن احمد ذہبی در تذکرة الحفاظ گفته ابن عبد البر الامام شيخ الاسلام حافظ المغرب ابو
عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمرى القرطبى ولد سنة ثمان وستين وثلثمائة
فى ربيع الآخر وطلب الحديث قبل مولد الخطيب باعوام حدث عن خلف بن القسم وعبد
الوارث بن سفين وعبد الله بن محمد بن عبد المومن ومحمد بن عبد الملك بن صيفون و
عبد الله بن محمد بن اسد الجهنى ويحيى بن وجه الجنة واحمد بن فتح الرسان وسعد بن
نصر والحسين بن يعقوب البجانى وابى عمر احمد بن الحسور وعدة واجاز له من مصر المسند
ابو الفتح بن سيبخت والحافظ عبد الغنى ومن مكة ابو القسم عبيد الله بن السقطى وساد اهل
الزمان فى الحفظ والاتقان قال ابو الوليد الباجى لم يكن بالاندلس مثل ابى عمر فى الحديث
وقال ابن حزم التمهيد لصاحبنا ابى عمر لا اعلم فى الكلام على فقه الحديث مثله اصلا فكيف
احسن منه ومنها كتاب الاستذكار وهو اختصار التمهيد وله تواليف لا مثل لها فى جميع معانيها
منها الكافى على مذهب مالك خمسة عشر مجلدا ومنها كتاب الاستيعاب فى الصحابة ليس
لاحد مثله ومنها كتاب جامع بيان العلم وفضله قلت وله كتاب الاكتفاء فى قراءة نافع وابى
عمرو وكتاب بهجة المجالس نوادر وشعر وله كتاب التقصى لحديث الموطا وكتاب الانباه عن
قبائل الرواة وكتاب الانتقاء لمذاهب الثلثة العلماء مالك وابى حنيفة والشافعى
والبيان فى تلاوة القرآن والاجوبة الموعبة وكتاب الكنى وكتاب المغازى وكتاب القصد والامم فى
انساب العرب والعجم وكتاب الشواهد فى اثبات خبر الواحد وكتاب الانصاف فى اسماء الله تعالى
وكتاب الفرائض وغير ذلك قال ابو على بن سكرة سمعت ابا الوليد الباجى يقول ابو عمر احفظ اهل المغرب انبانا
ابو محمد الجزائرى انا عثمان بن حسن بن دحية قراءة انا على ابو عبد الله بن زرقون سماعا انا
موسى بن ابى تليد قراءة عليه قال بن دحية انا خلف بن بشكوال وابن الحد قالا انا ابو محمد بن
عتاب قالا انا ابو عمر بن عبد البر بكتاب التقصى وقال الغسانى سمعت ابن عبد البر يقول لم يكن

احد ببلدنا مثل قاسم بن محمد و احمد بن خالد الحباب قال الغسانی ولم یکن ابن عبد البر بدونهما ولا متخلفا عنهما وکان من النمر بن قاسط طلب وتقدم ولزم ابا عمر احمد بن عبد الملک الفقیه ولزم ابا الولید بن الفرضی وداب فی طلب الحدیث وافتن به وبرع براعة فاق بها من تقدمه من رجال الاندلس وکان مع تقدمه فی علم الاثر وبصره فی الفقه والمعانی له بسطة کثیرة فی علم النسب والاخبار جلا عن وطنه فکان فی الغرب مدة ثم تحول الی شرق الاندلس فسکن دانیة وبلنسیة وشاطبة وبها توفی وذکر غیر واحد ان ابا عمر ولی قضاء اشبونة مدة قلت اعلی ما عنده کتاب الزعفرانی سمعه من ابن صیفون انا ابن الاعرابی عنه وسنن ابی داود سمعه من ابن ابی عبد المومن انا ابن داسة عن المولف وانتهی الیه مع امامته علو الاسناد حدث عنه ابو العباس الدلائی وابو محمد بن ابی قحافة وابو الحسن بن مفوز وابو علی الغسانی وابو عبد الله الحمیدی وابو بحر سفین بن العاص ومحمد بن فتوح الانصاری وابو داود سلیمن بن ابی القسم المقری واخرون وکان دینا صینا ثقة حجة صاحب سنة واتباع وکان اولا ظاهریا اثریا ثم صار مالکیا مع میل کثیر الی فقه الشافعی قال الحمیدی ابو عمر فقیه حافظ مکثر عالم بالقراآت وبالخلاف وبعلوم الحدیث والرجال قدیم السماع یمیل فی الفقه الی اقوال الشافعی قال ابوداود المقری مات ابو عمر لیلة الجمعة سلخ ربیع الاخر سنة ثلاث وستین واربعمائة واستکمل خمسا وتسعین سنة وخمسة ایام ونیز ذہبی در سیر النبلاء گفته ابن عبد البر الامام العلامة حافظ المغرب شیخ الاسلام ابو عمر یوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمری الاندلسی القرطبی المالکی صاحب التصانیف الفائقة مولده فی سنة ثمان وستین وثلثمائة فی شهر ربیع الاخر وقیل فی جمادی الاولی فاختلفت الروایة فی الشهر عنه وطلب العلم بعد التسعین والثلثمائة وادرک الکبار وطال عمره وعلا سنده وتکاثر علیه الطلبة وجمع وصنف ووثق وضعف وسارت بتصانیفه الرکبان وخضع لعلمه علماء الزمان وفاته السماع من ابیه الامام ابی محمد فانه مات قدیما فی سنة ثمانین وثلثمائة وکان فقیها عابدا متهجدا الی ان قال الحمیدی ابو عمر فقیه حافظ مکثر عالم بالقراآت وبالخلاف

ترجمۂ حافظ ابن عبد البر از سیر النبلاء ذہبی

وبعلوم الحدیث والرجال قدیم السماع یمیل فی الفقه الی اقوال الشافعی وقال ابو علی الغسانی لم یکن احد ببلدنا فی الحدیث مثل قاسم بن محمد واحمد بن خالد الجباب ثم قال ابو علی ولم یکن ابن عبد البر بدونهما ولا متخلفا عنهما وکان من النمر بن قاسط طلب وتقدم ولزم ابا عمر احمد بن عبد الملک الفقیه ولزم ابا الولید بن الفرضی ودأب فی طلب الحدیث افتن به وبرع براعة فاق بها من تقدمه من رجال الاندلس وکان مع تقدمه فی علم الاثر وبصره بالفقه والمعانی له بسطة کثیرة فی علم النسب والاخبار جلا عن وطنه فکان فی الغرب مدة ثم تحول الی شرق الاندلس فسکن دانیة وبلنسیة وشاطبة وبها توفی وذکر غیر واحد ان ابا عمر ولی قضاء اشبونة مدة ثم تحول الی شرق الاندلس قلت کان اماما دینا ثقة متقنا علامة متبحرا صاحب سنة واتباع وکان اولا اثریا ظاهریا فیما قیل ثم تحول مالکیا مع میل بین الی فقه الشافعی فی مسائل ولا ینکر له ذلک فانه ممن بلغ رتبة الائمة المجتهدین ومن نظر فی مصنفاته بان له منزلته من سعة العلم وقوة الفهم وسیلان الذهن وکل احد یوخذ من قوله ویترک الا رسول الله صلی الله علیه وسلم ولکن اذا اخطأ امام فی اجتهاده لا ینبغی لنا ان ننسی محاسنه ونغطی معارفه بل نستغفر الله له ونعتذر عنه قال ابو القسم بن بشکوال ابن عبد البر امام عصره وواحد دهره یکنی ابا عمر روی بقرطبة عن خلف بن القسم وعبد الوارث بن سفیان وسعید بن نصر وعبد الله بن محمد بن عبد المومن وابی محمد بن اسد وجماعة یطول ذکرهم وکتب الیه من المشرق السقطی والحافظ عبد الغنی وابن سُبُخْت واحمد بن نصر الداودی وابو ذر الهروی وابو محمد بن النحاس قال ابو علی بن سکرة سمعت ابا الولید الباجی یقول لم یکن بالاندلس مثل ابی عمر بن عبد البر فی الحدیث وهو احفظ اهل المغرب قال ابو علی الغسانی الف ابو عمر فی الموطا کتبا مفیدة منها کتاب التمهید لما فی الموطا من المعانی والاسانید فرتبه علی اسماء شیوخ مالک علی حروف المعجم وهو کتاب لم یتقدمه احد الی مثله وهو سبعون جزءا قلت هی اجزاء ضخمة جدا قال ابن حزم لا اعلم فی الکلام علی فقه الحدیث مثله فکیف احسن منه ثم صنع کتاب

الاستذکار لمذهب علماء الامصار فیما تضمنه الموطا من معانی الرای والاثار شرح فیه الموطا علی وجهه وجمع کتابا جلیلا مفیدا وهو الاستیعاب فی اسماء الصحابة وله کتاب جامع بیان العلم وفضله وما ینبغی فی روایته وحمله وغیر ذلک من توالیفه وکان موفقا فی التالیف معانا علیه و نفع الله بتوالیفه وکان مع تقدمه فی علم الاثر وبصره بالفقه ومعانی الحدیث له بسطة فی علم النسب والخبر وذکر جماعة ان اباعمر ولی قضاء الاشبونة وشنترین فی مدة المظفر بن الافطس ولابی عمر کتاب الکافی فی مذهب مالک خمسة عشر مجلدا وکتاب الاکتفاء فی قراءة نافع وابی عمرو وکتاب التقصی فی اختصار الموطا وکتاب الانباه عن قبائل الرواة وکتاب الانتقاء لمذاهب الثلثة العلماء مالک وابی حنیفة والشافعی وکتاب البیان فی تلاوة القران وکتاب الاجوبة الموعبة وکتاب الکنی وکتاب المغازی وکتاب القصد والامم فی نسب العرب والعجم وکتاب الشواهد فی اثبات خبر الواحد وکتاب الانصاف فی اسماء الله وکتاب الفرائض وکتاب اشعار ابی العتاهیة وعاش خمسة وتسعین عاما قال ابو داود المقری مات ابو عمر لیلة الجمعة سلخ ربیع الاخر سنة ثلث وستین واربعمائة واستکمل خمسا وتسعین سنة وخمسة ایام رحمه الله قلت کان حافظ المغرب فی زمانه وفیها مات حافظ المشرق ابو بکر الخطیب وقیل ان اباعمر کان ینبسط الی ابی محمد بن حزم ویؤانسه وعنه اخذ ابن حزم فن الحدیث قال شیخنا ابو عبد الله بن ابی الفتح کان ابو عمر اعلم من بالاندلس فی السنن والاثار واختلاف علماء الامصار قال وکان فی اول زمانه ظاهری المذهب مدة طویلة ثم رجع الی القول بالقیاس من غیر تقلید احد الا انه کان کثیرا ما یمیل الی مذهب الشافعی کذا قال وانما المعروف انه مالکی وقال الحمیدی ابو عمر فقیه حافظ مکثر عالم بالقراءات وبالخلاف وبعلوم الحدیث والرجال قدیم السماع لم یخرج من الاندلس وکان یمیل فی الفقه الی اقوال الشافعی قلت وکان فی اصول الدیانة علی مذهب السلف لم یدخل فی علم الکلام بل قفا اثار مشایخه رحمهم الله وفی تذکرة الحفاظ للذهبی ایضا وفی مختصر فی اخبار البشر در سنة ثلث وستین واربعمائة گفته ابو عمر یوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمری الحافظ القرطبی تحدث علما

وصاحب التصانیف توفی سلخ ربیع الاخر وله خمس وتسعون سنة وخمسة ایام روی عن سعید بن نصر وعبد الله بن اسد وابن سفیون وطبقتهم واجاز لهم من مصر ابو الفتح بن سیبخت الذی یروی عن ابی القاسم البغوی ولیس لاهل المغرب احفظ منه مع الثقة والدین والنزاهة والتبحر فی الفقه والعربیة والاخبار وابو الفدا ابن علی در مختصر فی اخبار البشر در سنة ثلث وستین واربعمائة بعنوان خطیب گفته واما ابن عبد البر المذکور فهو یوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمری القرطبی کان امام وقته فی الحدیث الف کتاب الاستیعاب فی اسماء الصحابة وصنف کتاب التمهید علی موطا مالک تصنیفا لم یسبق الیه وکتاب الدرر فی المغازی والسیر و غیر ذلک وکان موفقا فی التالیف معانا علیه سافر من قرطبة الی شرق الاندلس وتولی قضاء اشبونة وشنترین وصنف لملکها المظفر بن الافطس کتاب بهجة المجالس فی ثلثة اسفار جمع فیه اشیاء مستحسنة تصلح للمحاضرة ومما ذکره فی الکتاب المذکور ان النبی صلی الله علیه وسلم رأی فی منامه انه دخل الجنة ورای فیها عذقا مدلا فاعجبه وقال لمن هو فقیل لابی جهل فشق علیه ذلک فقال ما لابی جهل والجنة والله لا یدخلها ابدا فلما اتاه عکرمة بن ابی جهل مسلما فرح به وتاول ذلک العذق ابنه عکرمة ومن ذلک ما روی عن جعفر بن محمد الصادق ان النبی صلی الله علیه وسلم رای کان کلبا ابقع یلغ فی دمه فکان شمر بن ذی الجوشن قاتل الحسین وکان ابرص فتفسرت رؤیاه بعد خمسین سنة ومنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لابی بکر الصدیق رضی الله عنه یا ابا بکر رایت کانی وانت ترقی درجة فسبقتک بمرقاتین ونصف فقال ابو بکر یا رسول الله یقبضک الله الی رحمته واعیش بعدک سنتین ونصفا ومنه ان بعض اهل الشام قص علی عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال رایت کان الشمس والقمر اقتتلا ومع کل واحد منهما فریق من النجوم فقال عمر مع ایهما کنت قال مع القمر قال مع الایة الممحوة والله لا تولیت لی عملا فقتل الرائی المذکور علی صفین وکان مع معاویة ومنه ان عائشة رضی الله عنها رات کان ثلثة اقمار سقطن فی حجرتها فقال لها ابوها ابو بکر رضی الله عنهما یدفن فی بیتک ثلثة من خیار اهل الارض

فلمّا دفن فیہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لہا ہذا احد اقمارک وبغرابۃ ذلک اورد ناہ وتوفی الحافظ
ابن عبد البر المذکور فی مدینۃ شاطبۃ من الاندلس فی ہذہ السنۃ اعنی سنۃ ثلث وستین
واربعمأۃ وعمر بن مظفر المعروف بابن الوردی در تتمۃ المختصر فی اخبار البشر در سنہ ثلث وستین واربعمأۃ بعد
ذکر خطیب گفتہ وہو حافظ المشرق وابو عمر یوسف بن عبد البر صاحب الاستیعاب حافظ المغرب
وماتا فی ہذہ السنۃ ولا عقب للخطیب وصنّف اکثر من ستین کتابا ووقف جمیع کتبہ وہذا
ابن عبد البر ہو یوسف بن عبد اللہ بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمری القرطبی کان موفقا
معانا فی التالیف وتولّی قضاء اشبونۃ وشنترین وصنف لملکہا المظفر بن الافطس کتاب بہجۃ المجالس
فی ثلثۃ اسفار فیہ محاسن تصلح للمحاضرۃ منہا ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم رای فی منامہ انہ
دخل الجنۃ ورای فیہا عذقا فاعجبہ وقال لمن ہذا فقیل لابی جہل فشق ذلک علیہ وقال ما لابی جہل
والجنۃ واللہ لا یدخلہا ابدا فلما اتاہ عکرمۃ بن ابی جہل مسلما فرح بہ وتاوّل ذلک العذق
عکرمۃ ابنہ ومنہا عن جعفر بن محمد الصادق ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم رای کان کلبا ابقع
یلغ فی دمہ فکان شمر بن ذی الجوشن قاتل الحسین وکان ابرص فتفسّرت رویاہ بعد خمسین سنۃ
ومنہا ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لابی بکر یا ابا بکر رایت کانی وانت رقینا درجۃ
فسبقتک بمرقاتین ونصف فقال یا رسول اللہ یقبضک اللہ الی رحمتہ واعیش بعدک سنتین
ونصفا ومنہا ان بعض اہل الشام وفد علی عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ قال رایت کان الشمس
والقمر اقتتلا ومع کل واحد منہما فریق من النجوم فقال مع ایہما کنت قال مع القمر قال مع الآیۃ
الممحوۃ واللہ لا تولیت لی عملا فقتل الرائی المذکور علی صفین وکان مع معاویۃ ومنہا ان عائشۃ
رضی اللہ عنہا رات کان ثلثۃ اقمار سقطن فی حجرتہا فقال لہا ابو بکر رضی اللہ عنہما یدفن
فی بیتک ثلثۃ من خیار اہل الارض فلما دفن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لہا ہذا احد اقمارک
توفی ابن عبد البر بشاطبۃ ولہ المصنفات الجلیلۃ کالتمہید والاستذکار وسیرۃ النبی
صلی اللہ علیہ وسلم والاستیعاب وغیر ذلک ویافعی در مرآۃ الجنان در سنہ مذکورہ گفتہ فیہا توفی الحافظ ابو عمر

بن عبد البر القرطبی احد الاعلام وصاحب التصانیف وعمر خمس وتسعون سنۃ وخمسۃ ایام قرأ
لیس لاہل المغرب احفظ منہ مع الثقۃ والدین والنزاہۃ والتبحر فی الفقہ والعربیۃ والاخبار ولہ
من التصانیف کتاب التمہید لما فی الموطا من المعانی والاسانید وکتاب الاستذکار لمذاہب
علماء الامصار فیما تضمنہ الموطا من معانی الرای والآثار وکتاب الاستیعاب فی اسماء الصحابۃ
النجباء وکتاب جامع بیان العلم وفضلہ وما ینبغی فی روایتہ وحملہ وکتاب الدرر فی اختصار
المغازی والسیر وکتاب العقل والعقلاء وما جاء فی اوصافہم وکتاب بہجۃ المجالس وانس المجالس
وکتاب صغیر فی قبائل العرب وانسابہم وغیر ذلک وکان لہ بسطۃ کثیرۃ فی علم النسب مع
ما تقدم من الفقہ والاخبار والعربیۃ ومحمد بن محمد المعروف بابن شحنہ در روض المناظر فی علم الاوائل
والاواخر در سنہ مذکورہ گفتہ توفی الامام یوسف بن عبد اللہ بن محمد بن عبد البر صاحب التصانیف
المشہورۃ منہا الاستیعاب والتمہید علی الموطا لمالک والدرر فی المغازی والسیر وبہجۃ المجالس
وسیوطی در طبقات الحفاظ گفتہ ابن عبد البر الحافظ الامام حافظ المغرب ابو عمر یوسف بن عبد اللہ
بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمری القرطبی ولد سنۃ ۳۶۸ فی ربیع الآخر وطلب الحدیث قبل مولد
الخطیب باعوام واجاز لہ من مصر الحافظ عبد الغنی وساد اہل الزمان فی الحفظ و
الاتقان قال الباجی ابو الولید لم یکن بالاندلس مثلہ فی الحدیث لہ التمہید شرح الموطا
والاستذکار مختصرہ والاستیعاب فی الصحابۃ وفضل العلم والتقصی علی الموطا وقبائل
الرواۃ والشواہد فی اثبات خبر الواحد والکنی والمغازی والانساب وغیر ذلک قال
الغسانی سمعتہ یقول لم یکن احد ببلدنا مثل قاسم بن محمد واحمد بن خالد الحباب قال
الغسانی ولم یکن ابو عمر بدونہما ولا متخلفا عنہما وانتہی الیہ مع امامتہ علو الاسناد وولی
قضاء اشبونۃ مدۃ وکان اولا ظاہریا ثم صار مالکیا فقیہا حافظا مکثرا عالما بالقراءات
والحدیث والرجال والخلاف کثیر المیل الی اقوال الشافعی مات لیلۃ الجمعۃ سلخ ربیع الآخر
سنۃ ۴۶۳ ولہ فی کتاب التمہید شعر سمیر فؤادی من ثلثین حجۃ وصیقل ذہنی والمفرج

من محمد بسطت لکم فیہ کلام بینکم وما فی معانیہ من الفقہ والعلم وفیہ الاثار وما یہتدی بہ الی البر والتقوی یعنی
عن الظلومہ وشہاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفتہ قال الحافظ الامام القائل
بالصواب ابن عبد البر فی کتابہ الاستیعاب واجمع الناس علی انہ لم یقل احد من الصحابۃ
اہل العلم سلونی غیر علی کرم اللہ وجہہ وقسطلانی در مواہب لدنیہ در ذکر تاریخ اسرا گفتہ و
قیل کان ای الاسراء فی رجب حکاہ ابن عبد البر وقبلہ ابن قتیبہ وبہ جزم النووی فی الروضہ
ومحمد بن عبد الباقی زرقانی در شرح مواہب بعد قول ان ابن عبد البر گفتہ شیخ الاسلام ابو عمر الحافظ
یوسف بن عبد اللہ بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمری بفتح النون والمیم القرطبی الفقیہ
المکثر العالم بالقراءات والحدیث والرجال والخلاف الدین الصین صاحب السنۃ و
الاتباع والتصانیف الکثیرۃ ساد اہل الزمان فی الحفظ والاتقان وانتہی الیہ مع امامتہ
علو الاسناد توفی لیلۃ الجمعۃ سلخ ربیع الاخر سنۃ ثلاث وستین واربعمائۃ عن خمس و
تسعین سنۃ وخمسۃ ایام ونیز قسطلانی در مواہب لدنیہ گفتہ وقد حصل من الاختلاف فی ختنہ
ثلاثۃ اقوال الاول انہ ولد مختونا کما تقدم الثانی انہ ختنہ جدہ عبد المطلب یوم
سابعہ وصنع لہ مادبۃ وسماہ محمدا رواہ الولید بن مسلم بسندہ الی ابن عباس حکاہ
ابن عبد البر فی التمہید وزرقانی در شرح مواہب بعد قول ان وحکاہ گفتہ ابو عمر یوسف بن عبد اللہ
النمری بفتحتین القرطبی الحافظ الشہیر ساد اہل الزمان فی الحفظ والاتقان ولد فی ربیع الاخر سنۃ
ثمان وستین وثلاثمائۃ ومات سنۃ ثلاث وستین واربعمائۃ مر بعض ترجمتہ
وابو مہدی عیسی بن محمد الثعالبی در مقالید الاسانید بعد ذکر سند خود در روایت استیعاب
ابن عبد البر گفتہ اشتہار بطرف من تعریفہ قال الذہبی ہو الامام شیخ الاسلام حافظ
المغرب ابو عمر یوسف بن عبد اللہ بن عبد البر بن عاصم النمری القرطبی ولد یوم الجمعۃ و
الامام یخطب سنۃ ثمان وستین وثلثمائۃ فی ربیع الاخر طلب الحدیث قبل مولد الخطیب
بلعوام حدث عن خلف بن القاسم وعبد الوارث بن سفین وسعید بن نصر وعبد اللہ

بن محمد بن عبد المومن وعدۃ واجاز لہ من مصر الحافظ عبد الغنی ومن مکۃ ابو القسم عبید اللہ
بن السقطی وساد اہل الزمان فی الحفظ والاتقان قال ابو الولید الباجی لم یکن بالاندلس
مثل ابی عمر فی الحدیث وقال ایضا ابو عمر احفظ اہل المغرب وقال ابن حزم التمہید لصاحبنا ابی عمر
لا اعلم فی الکلام علی فقہ الحدیث مثلہ اصلا فکیف احسن منہ ولہ تالیف لا مثل لہا فی جمیع معانیہا
منہا الکافی علی مذہب مالک خمسۃ عشر مجلدا ومنہا کتاب الاستیعاب فی الصحابۃ لیس لاحد
مثلہ وقال الغسانی سمعت ابن عبد البر یقول لم یکن احد ببلدنا مثل قاسم بن محمد واحمد بن خالد
الحباب قال الغسانی ولم یکن ابن عبد البر دونہما ولا متخلفا عنہما وابو عمر فی طلب الحدیث وافتی بہ
ومع براعتہ فاق بہ من تقدمہ من رجال الاندلس جلا عن وطنہ فکان فی الغرب تحرک ثم تحول الی الشرق
الاندلس ومن اعلی ما عندہ سنن ابی داود سمعہ من ابن عبد المومن قال اخبرنا ابن داسۃ عن
المولف وانتہی الیہ مع امامتہ علو الاسناد حدث عنہ ابو العباس الدلائی وابو الحسن بن مفوز
وابو علی الغسانی وابو عبد اللہ الحمیدی وابو بحر سفین بن العاص وابو داود سلیمن بن نجاح
المقری واخرون وکان دینا ثقۃ حجۃ صاحب سنۃ واتباع لیس لاہل المغرب احفظ منہ
مع التبحر فی الفقہ والعربیۃ والاخبار وکان ولا ظاہریا ثم صار مالکیا مع میل کثیر الی فقہ
الشافعی انتہی وقال فی التاریخ قلت وجمیع شیوخہ الذین حمل عنہم لا یبلغون سبعین نفسا
ولا رحل فی الحدیث ولا خرج من الاندلس ومع ہذا فما ہو بدون الخطیب ولا البیہقی ولا
ابن حزم فی کثرۃ الاطلاع بل قد یکون عندہ ما لیس عندہم مع الصدق والدیانۃ والتثبت
وحسن الاعتقاد علی مذہب السلف رحمہ اللہ تعالی ولہ کتاب الاستذکار لمذاہب علماء
الامصار فیما تضمنہ الموطا من معانی الرای والاثار شرح فیہ الموطا علی وجہہ ونسق ابوابہ
قال فیہ الحافظ ابو طاہر لیس فی الشروحات علی کثرتہا مثلہ وقد بان فی تالیفہ المبدع علمہ
وفضلہ وہو کتاب کبیر فی ثلاثین مجلدا بالخط الواضح احد عشر بالخط الدقیق انتہی وکتاب جامع
بیان العلم وفضلہ وما ینبغی فی روایتہ وحملہ وکتاب الدرر فی اختصار المغازی والسیر

وکتاب العقل والعقلاء وما جاء فی اوصافهم وکتاب جمهرة الانساب وکتاب بهجة المجالس وغیرها توفی رحمه الله بشاطبة فی ربیع الآخر سنة ثلث وستین واربعمائة وفیها توفی حافظ المشرق ابوبکر الخطیب البغدادی رحمهما الله تعالی ومن نظم ابی عمر قدس الله روحه

تذکرت من یبکی علی مداوما | فلم ار الا العلم بالدین والخبر
علوم کتاب الله والسنن التی | اتت عن رسول الله مع صحة الاثر
وعلم الاولی من ناقدیه وفهم ما | له اختلفوا فی العلم بالرأی والنظر

وله ایضاً

مقالة ذی نصح وذات فوائد | اذا من ذوی الالباب کان استماعها
علیکم باثار النبی فانه | من افضل اعمال الرشاد اتباعها

وله البار قد دخل اشبیلیة فلم یلق فیها مبرة ولم یر من اهلها اسرة

تنکر من کنا نسر بقربه | وصار زعاقا بعد ما کان سلسلا
وحق لجار لم یوافقه جاره | ولا لاءمته الدار ان یتحولا
بلیت بحمص والمقام ببلدة | طویلا لعمری مخلق یورث البلا
اذا هان حر عند قوم اتاهم | ولم ینأ عنهم کان اعمی واجهلا
ولم تضرب الامثال الا لعالم | وما عوتب الانسان الا لیعقلا

و شاه صاحب در بستان المحدثین بعد ذکر استیعاب ابن عبد البر و نقل عبارات آن میفرمایند و وی از کبار علمای مغرب است و نام او یوسف بن عبد الله بن عبد البر بن عاصم نمری قرطبی روز جمعه که امام در خطبه بود در سال سه صد و شصت و هشت در ماه ربیع الاول متولد شده و او معاصر خطیب است اما طلب او علم حدیث را قبل از تولد خطیب است از خلف بن القاسم و عبد الوارث بن سفیان و سعید بن نصر و عبد الله بن محمد بن عبد المومن و اقران اینها اخذ علم نموده و علمای بلدان دور دست او را اجازت نوشته اند عبد الغنی منذری صاحب ترغیب و ترهیب از عم و ابو القاسم عبد الله بن السقطی ذکر نموده که در حفظ و اتقان سرآمد اهل زمان خود شده و کتاب التمهید او باب فقه حدیث را

روزگار است و سرآمد مجتهدان اولی الایدی والابصار است و از تصانیف او کافی در مذهب مالکی پانزده جلد در بلاد مغرب گردیده و بیشتر در اندلس بلکه اکثر ... نوشته اند که از ... برآمده و سوای هفتاد کس از علمای وقت خود دیگر پیدا نه دیده و سوای اینها از کسی علم نیاموخته و با وجود این علم او کمتر از خطیب و بیهقی و ابن حزم نیست بلکه بعضی چیزها نزد اوست که نزد دیگران نیست و صدق و دیانت و حسن اعتقاد و اتباع سنت را در ... بود که کسی از علما در ... شده و از عوالی اسناد او سنن ابی داود است که از عبد الله بن محمد بن عبد المومن روایت میکند و او از ابن داسه و او از مصنف ابوداود در اوائل عمر ظاهری بود بعد از ان مالکی شد و در مسایل فقه شافعی هم دارد و کتاب استذکار او در حقیقت بهترین شروح موطاست در تنسیق ابواب موطا اسنادی نموده است و آن کتاب بسیار کلان است قریب سی میشود اگر بخط واضح نویسند و اگر بخط ریزیک نویسند پانزده جلد است و او را کتابی است در فضیلت علم و ادب روایت بسیار نافع و کتاب الدرر فی اختصار المغازی والسیر و کتاب العقل والعقلاء وما جاء فی اوصافهم و کتاب جمهرة الانساب و کتاب بهجة المجالس و غیر اینها نیز تصانیف دارد و در ماه ربیع الآخر سال چهار صد و شصت و دوم وفات اوست و در همین سال خطیب بغدادی نیز وفات یافت او را با انشاد شعر نیز میلی بود

و این چند شعر ازوست

تذکرت من یبکی علی مداوما | فلم ار الا العلم بالدین والخبر
علوم کتاب الله والسنن التی | اتت عن رسول الله مع صحة الاثر
وعلم الاولی من ناقدیه وفهم ما | له اختلفوا فی العلم بالرأی والنظر

و نیز میگوید

مقالة ذی نصح وذات فوائد | اذا من ذوی الالباب کان استماعها
علیکم باثار النبی فانه | من افضل اعمال الرشاد اتباعها

و چون در شهر اشبیلیه که از مشاهیر شهرهای مغرب است داخل شد و از اهل آن شهر حسن سلوک و تفقدی که میبایست ندید این گفت

تنکر من کنا نسر بقربه | وصار زعاقا بعد ما کان سلسلا
وحق لجار لم یوافقه جاره | ولا لاءمته الدار ان یتحولا

بليت بحمص والمقام ببلدة	طويلا لعمري مخلق يورث البلا
اذا هان حر عند قوم اتاهم	ولم ينأ عنهم كان اعمى واجهلا
ولم تضرب الامثال الا لعالم	وما عوتب الانسان الا ليعقلا

وجه دوم آنکه ابوالحجاج یوسف بن عبدالرحمن مزی نیز صحت این سند بکمال وضوح وظهور بلا خلاف این طائفت
بنقل کلام ابن عبدالبر ثابت ساخته چنانچه در تهذیب الکمال در ذکر فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام کمانی
نجم الباهر گفته وروی یعنی ابن عبد البر باسناده عن ابی عوانة عن ابی بلج عن عمرو بن میمون
عن ابن عباس قال کان علی اول من امن من الناس بعد خدیجة وقال هذا اسناد لا مطعن
فیه لاحد لصحته وثقة رجاله ❊ فلله الحمد والمنة که از افاده علامه مزی هم صحت سند حدیث ثابت
باجماع واتفاق بلا خلاف وعناد اهل شقاق ظاهر وواضح گردید وشناعت توهم بطلان حدیث شریف بکمال ظهور
ووضوح رسید مخفی نماند که علامه مزی شیخ واستاد ذهبی نقاد ست وفضائل سنیه ومحامد بهیه ومفاخر جلیه ومآثر ر؟؟ه
او مشهور در اقطار وانجاد وتحقیقات وافادات نزد علمای قوم در غایت اعتبار واعتماد محمد بن احمد ذهبی در
تذکرة الحفاظ گفته المزی شیخنا العالم الحبر الحافظ الاوحد محدث الشام جمال الدین ابو الحجاج
یوسف بن الزکی عبد الرحمن بن یوسف القضاعی الکلبی الدمشقی الشافعی ولد بظاهر حلب سنة
اربع وخمسین وستمائة ونشأ بالمزة وحفظ القرآن ثم تفقه قلیلا ثم اقبل علی هذا الشأن
وسمع اول شیء کتاب الحلیة کله من ابن ابی الخیر سنة خمس وسبعین ثم اکثر عنه وسمع المسند
والکتب الستة ومعجم الطبرانی والاجزاء الطبرزدیة والکندیة وسمع صحیح مسلم من الاربلی
ورحل سنة ثلاث وثمانین فسمع من العز الحرانی وابی بکر بن الانماطی وهذه الطبقة وسمع بالحرمین وحلب
وحماة وبعلبك وغیر ذلك ونسخ بخطه الملیح المتقن کثیرا لنفسه ولغیره ونظر فیها وفی التصریف وتلا
العربیة واما معرفة الرجال فهو حامل لوائها والقائم باعبائها لم تر العیون مثله عمل کتاب
تهذیب الکمال فی مأتی جزء وعمل کتاب الاطراف فی بضعة وثمانین جزء وخرج لنفسه وامل
مجالس واوضح مشکلات ومعضلات ما سبق الیها من علم الحدیث ورجاله وولی المشیخة بلما کن ....

منها الدار الاشرفیة وکان ثقة حجة کثیر العلم حسن الاخلاق کثیر السکوت قلیل الکلام
جدا صادق اللهجة لم تعرف له صبوة وکان یطالع وینقل الطباق اذا حدث وهو فی ذلك
لا یکاد یخفی علیه شیء مما یقرأ بل یرد فی المتن والاسناد ردا مفیدا یتعجب منه فضلاء الجماعة
وکان متواضعا حلیما صبورا مقتصدا فی مأکله وملابسه کثیر المشی فی مصالحه ترافق
هو وابن تیمیة کثیرا فی السماع للحدیث وفی النظر فی العلم وکان یقرر طریقة السلف فی
الفقه بعضد ذلك بمباحث نظریة وقواعد کلامیة وجری بیننا مجادلات
ومعارضات فی ذلك ترکها اسلم واولی ومع ذلك فله عمل کثیر فی المعقول وما نفی
ذلك یجعل الله الا حسن اسلام وحسبة الله مع انی لم اعلمه الف فی ذلك شیئا
وقد کان وقع فی صحبة العفیف التلمسانی فلما تبین له ضلاله تبرأ منه
وحط علیه کان ذا مروة وسماحة وتقنع بالیسیر باذلا لکتبه وفوائده
ونفسه کثیر المحاسن لقد اذاه ابو الحسن العطار وسبه وما رأیته یتکلم فیه
ولا فیمن اذاه والله یحسن له بالخیر ولنا امین ونیز ذهبی در معجم مختص گفته یوسف بن الشیخ الصالح
زکی بن عبد الرحمن بن یوسف شیخنا الامام العلامة الحافظ الناقد المحقق المفید محدث الشام
جمال الدین ابو الحجاج القضاعی الکلبی المزی الدمشقی اللغوی الشافعی ولد بظاهر حلب فی سنة
اربع وخمسین وستمائة ونشأ بالمزة وحفظ القرآن ثم طلب الحدیث سنة اربع وسبعین وهلم
جرا فاکثر عن احمد بن سلامة وابن علان وابن عمر والقاسم الاربلی وطبقتهم وبمصر عن
عبد العز الحرانی وابی بکر الانماطی وخلق وبالاسکندریة وحلب والحرمین وکتب الطباق بخطه الملیح المتقن وکان
عارفا بالنحو والتصریف بصیرا باللغة ومشارکة فی الفقه والاصول ویخوض فی مضائق المعقول ویحل الحدیث
کلام النفس متنا واسنادا والیه المنتهی فی معرفة الرجال وطبقاتهم ومن نظر فی تهذیب الکمال علم محله من الحفظ فما رأیت مثله
ولا رأی هو مثل نفسه اعنی فی معناه وکان یطوی علی دین وصفاء باطن وتواضع وفراغ عن الریاسة وقناعة
حسن سمت وقلة کلام وکثرة احتمال وکل احد محتاج الی تهذیب الکمال الی ان قال بعد

ذكر حديث من قال لا اله الا الله وفى ثانى عشر صفر سنة شيعه خلائق وازدحموا على نعشه ودفن

بمقبرة الصوفية ونيز ذهبى در اول تذهيب التهذيب اورا باين اوصاف ستوده الامام الاوحد

العالم الحجة المامون شرف المحدثين عمدة النقاد شيخنا وكاشف معضلاتنا جمال الدين ابو الحجاج

يوسف بن الزكى عبد الرحمن بن يوسف بن عبد الملك بن يوسف بن على بن ابى الزهر القضاعى الكلبى

المزى بارك الله فى عمره وحسناته ورفع فى درجاته مولده فى سنة اربع وخمسين وستمائة

بظاهر حلب ونشأ بالمزة ظاهر دمشق وحفظ القرآن فى صغره وقرأ شيأ من الفقه واللغة و

العربية ثم دخل البلد وشرع فى طلب الحديث بنفسه وله عشرون سنة فسمع الكثير من ابى العباس

احمد بن سلامة المحدث ذاكاهله ابى محمد عبد الرحمن بن ابى عمر الحنبلى والقسم بن عصية الاربلى

والمسلم بن علان القيسى وطبقتهم من اصحاب ابن طبرزد وحنبل والكندى ولم يزل يسمع الى ان

كتب عن اصحاب ابن عبد مكدام الى ان قال وبرع فى فنون الحديث ومعانيه ولغاته وفقهه

وعلله وصحيحه وسقيمه ورجاله فلم ير مثله فى معناه ولا راى هو مثل نفسه مع الاتقان والحفظ

وحسن الخط والديانة وحسن الاخلاق والسمت والحسن والهدى الصالح والتصون والخير

والاقتصاد فى المعيشة واللباس والملازمة للاشتغال والسماع مع العقل التام والرزانة و

الفهم وصحة الادراك وعبد الرحيم بن الحسن الاسنوى در طبقات شافعيه گفته ابو الحجاج جمال الدين يوسف

بن الزكى عبد الرحمن بن يوسف القضاعى الحلبى المزى نسبة الى مزة بكسر الميم قرية بظاهر

دمشق كان المذكور احفظ اهل زمانه لاسيما الرجال المتقدمين وانتهت اليه الرحلة من

اقطار الارض لروايته ودرايته وكان اماما فى اللغة والتصريف دينا خيرا منقبضا عن الناس طارحا

للتكلف قد صنف تهذيب الكمال فى اسماء الرجال وكتاب الاطراف ودرس بدار الحديث الاشرفية

ولد بظاهر مدينة حلب فى سنة اربع وخمسين وستمائة واستوطن دمشق الى ان توفى بها فى

دار الحديث الاشرفية ثانى عشر صفر سنة اثنتين واربعين وسبعمائة وعمر بن المظفر الشهير بابن الوردى

در تتمة المختصر فى اخبار البشر در سنه اثنين واربعين وسبعمائة گفته وفيها فى صفر توفى شيخ الاسلام الحافظ جمال الدين

يوسف بن الزكى عبد الرحمن بن المزى الدمشقى بها منقطع القرين فى معرفة اسماء الرجال مشاركا

فى علوم وتولى مشيخة دار الحديث بعده قاضى القضاة تقى الدين السبكى عبد الوهاب بن على بن

عبد الكافى سبكى در طبقات شافعيه گفته يوسف بن الزكى عبد الرحمن بن يوسف بن عبد الملك بن

على بن ابى الزهر الكلبى القضاعى الدمشقى شيخنا واستاذنا وقدوتنا الشيخ جمال الدين ابو الحجاج

المزى حافظ زماننا حامل راية السنة والجماعة والقائم باعباء هذه الصناعة والمتقمص

جلباب الطاعة امام الحفاظ كلمة لا يجحدونها وشهادة على انفسهم يؤدونها واحد عصره

بالاجماع وشيخ زمانه الذى تصغى لما يقوله الاسماع والذى ما جاء بعد ابن عساكر مثله

وان تكاثرت جيوش هذا العلم فلان ابقاع حتى طول حياته فاستوعب عوامها واستغرق

بالطلب لياليها وايامها وسهر لديلى فى العلم اذا اسهرها غيره فى الشهوات او نامها

ذكره شيخنا الذهبى فى تذكرة الحفاظ واطنب فى محامده وقال نظر فى اللغة ومهر فيها وفى التصريف

وقرأ العربية واما معرفة الرجال فهو حامل لوائها والقائم باعبائها لم تر العيون مثله انتهى

وذكره فى المعجم المختص واطنب ثم قال يشارك فى الفقه والاصول ويخوض فى مضائق المعقول

ويؤدى الحديث كما فى النفس متنا واسنادا واليه المنتهى فى معرفة الرجال وطبقاتهم انتهى كلام

شيخنا المزى يدرى المعقولات فضلا عن الخوض فى مضائقها فسامح الله شيخنا الذهبى وقد قدمنا

فى ترجمة الشيخ الامام الوالد انى سمعت شيخنا الذهبى يقول ما رايت احفظ منه وانه بلغنى عنه انه

قال ما رايت احفظ من اربعة ابن دقيق العيد والدمياطى وابن تيمية والمزى وترتيبهم حسب

ما قدمناه فانا لم ار من هؤلاء الاربعة غير المزى ولكنى اقول ما رايت احفظ من ثلثة المزى

والذهبى والوالد على التفصيل الذى قدمته فى ترجمة الوالد وعاصرت اربعة لاخامس لهم هؤلاء

الثلثة والبرزالى فاني لم ار البرزالى كان البرزالى يفوقهم فى معرفة الاجزاء واين اتقها الاحياء

وكانت الثلثة تعظم المزى وتذعن له ويعرفون عليه ويعترفون بتقديمه وبالجملة كان شيخنا المزى

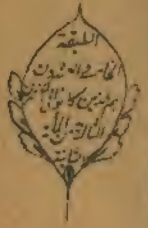
اعجوبة زمانه يقرأ عليه القارى نهارا كاملا والطرق تضطرب والاسانيد تختلف وضبط

الاسماء فیشکل وهو لا یسهو ولا یغفل ویبین وجه الاختلاف ویوضح ضبط المشکل ویعین المبهم
فقط لا یغفل عند الاحتیاج الیه ولو شاهدته الطلبة یتعس فاذا اخطأ القاری رد علیه کان
شخصا انقظه وقال له قال هذا القاری کیت وکیت هل هو صحیح وهذا من عجائب الامور وکان
قد انتهت الیه ریاسة المحدثین فی الدنیا ومن ذکرناه من الثلاثة قد عرفناک انهم مع علو قدرهم
یعترفون له اما الذهبی فثناءه علیه قد انبأناک به وقد ملأ تصانیفه واما البرزالی فلانه شیخه
وقاریه فی دار الحدیث الاشرفیة وغیرها واما الشیخ الامام فلقد کان کثیر الاجلال له کان
الشیخ الحافظ یجیء فی کثیر من الایام ومعه جماعة من الطلبة وجزء من سماع الشیخ الامام
وربما کان مما اشترک معه فی سماعه فیقرأ علی الشیخ الامام والشیخ الامام مع ذلک یعطیه
من التعظیم ما هو مستحق له ولقد حکی لی فیما کان یحکیه من شئ من اهل الشام انه عقب دخوله
دمشق بلیلة واحدة حضر الیه الشیخ صدر الدین سلیمان بن عبد الحکیم المالکی وکان
الشیخ الامام یحبه قال دخل الی وقت عشاء الاخرة وقال امورا اریدها تعریف اهل دمشق قال وذکر
لی البرزالی وملازمته لی ثم انتهی الی المزی فقال لا ینبغی لک ان تخلو من مشیخة دار الحدیث الاشرفیة
قال الشیخ الامام فاقشعر جلدی وغاب فکری وقلت فی نفسی هذا امام المحدثین والله لو عاش
الدارقطنی استحیی ان یدرس مکانه قال وسکت ثم منعت الناس من الدخول علی لیلا وقلت هذه
بلدة کثیرة الفتن فقلت ان الشیخ الامام ان صدر الدین المالکی لا ینکر رتبة المزی فی الحدیث ولکن کانه
لاحظ ما هو شرط واقفها من ان شیخها لا بد ان یکون اشعری العقیدة والمزی وان کان
حین ولی کتب خطه بانه اشعری الا ان الناس لا یصدقونه فی ذلک فقال اعرف ان هذا
هو الذی لاحظه صدر الدین ولکن من ذا الذی یتجاسر ان یقول المزی ما یصلح لدار الحدیث
والله قلبی ما یحمل هذا الکلام فانظر عظمة المزی عنده وکنت انا کثیر الملازمة للذهبی امضی
الیه فی کل یوم مرتین بکرة والعصر واما المزی فما کنت امضی الیه غیر مرتین فی الاسبوع
وکان سبب ذلک ان الذهبی کان کثیر الملاطفة بی والمحبة فی بحیث یعرف من عرف حالی

معه انه لم یکن یحب احدا کمحبته فی وکنت انا شابا فیقع منی ذلک بموقع عظیم واما المزی فکان رجلا
عبوسا مهیبا وکان الوالد یحب لو کان امری علی العکس اعنی یحب ان الازم المزی اکثر من ملازمتی
الذهبی لعظمة المزی عنده وکنت غالبا اذا جئت من عند شیخ یقول هات ما استفدت ما قرأت
ما سمعت فاحکی له مجلسی معه فکنت اذا جئت من عند الذهبی یقول جئت من عند شیخک واذا
جئت من عند الشیخ نجم الدین القحفازی یقول جئت من جامع تنکز لان الشیخ نجم الدین کان یشغلنا
فیه واذا جئت من عند الشیخ شهاب الدین بن النقیب یقول جئت من الشامیة لانی کنت اقرأ
علیه فیها واذا جئت من عند الشیخ ابی العباس الاندرشی یقول جئت من الجامع لانی کنت اقرأ
علیه فیه وهکذا واما اذا جئت من عند المزی فیقول جئت من عند الشیخ ویفصح بلفظ
الشیخ ویرفع بها صوته وانا جازم بانه انما کان یفعل ذلک لیثبت فی قلبی عظمته ویحثنی علی
ملازمته وشغر مرة مکان بدار الحدیث الاشرفیة فنزلنی فیه فعجبت من ذلک فانه کان لا یری
تنزیل الاولاد من المدارس وانا الی الآن فی عمری فقاهة غیر الحدیث والاعادة الا عند الشیخ
الوالد وانما کان یدخرنا الی استحقاق وقت التدریس علی هذا ربانا رحمه الله فسألته
فقال لی قال انک کنت فقیها عند المزی ولما بلغ المزی ذلک امرهم ان یکتبوا اسمی فی الطبقة العلیا
فبلغ ذلک الوالد فانزعج وقال اخرجنا من الحد الی اللعب والله عبد الوهاب شاب ولا یستحق ان
هذه الطبقة اکتبوا اسمه مع المبتدئین فقال له شیخنا الذهبی والله هو فوق هذه الدرجة
وهو محدث جید هذه عبارة الذهبی فضحک الوالد وقال یکون مع المتوسطین [illegible]
یوسف بن الزکی عبد الرحمن بن یوسف بن عبد الملک بن یوسف بن علی بن ابی الزهر الحلبی الاصل
المزی ابو الحجاج جمال الدین الحافظ ولد فی ربیع الآخر سنة ٦٥٤ فلو کان له من استجاز له لادرک
اجازة المرسی والبلدانی وغیرهم ولکن طلب بنفسه فی اول سنة خمس وسبعین فاکثر عن احمد بن
ابی الخیر والمسلم بن علان والفخر بن البخاری ونحوهم من اصحاب ابن طبرزد والکندی والحرستانی
وسمع الکتب الطوال کالستة والمسند والمعجم الکبیر وتاریخ الخطیب والنسب للزبیر والسنن

الکبیر والمستخرج علی مسلم والحلیة والدلائل ومن الاجزاء الوفاً ومشیخته نحو الف
شیخ واخذ عن الشیخ محی الدین النووی وغیره وسمع بالشام والحرمین ومصر وحلب
والاسکندریة وغیرها واتقن اللغة والتصریف وکان کثیر الحیاء والاحتمال
والقناعة والتواضع والتودد الی الناس مع الانجماع عنهم قلیل الکلام جداً حتی
یسئل فیجیب ویجید وکان لا یتکثر بفضائله ولا یغتاب احداً ولا یتوجه الی الصالحیة
ماشیا الی ان دخل فی عشر التسعین وهو علی ذلک وکان مغرى بطلب
الکیمیا فلا یزال فی فقر واول ما حصل له من الوظائف الناصریة بعد ابن
ابی الفتح ثم دار الحدیث الاشرفیة بعد ابن الشرهی وقال ابن تیمیة ما باشرها المزی
لم یلها من حین بنیت الی الان احق بشرط الواقف منه لقول الواقف فان اجتمع من فیه
الروایة ومن فیه الدرایة قدم من فیه الروایة قال الذهبی ما رأیت احداً فی هذا الشان
احفظ منه وکان فی شبیبته صحب العفیف التلمسانی فلما تبین له ضلاله هجره الی ان
قال قال الذهبی لم یخرج لنفسه شیئاً لا مشیخة ولا معجما ولا نهی سنتا
ولا عوالی وانما املی قلیلاً ثم ترك وکان یلام علی ذلك فلا یجیب وصنف
تهذیب الکمال فاشتهر فی زمانه وحدث به خمس مرار وحدث
بکثیر من مسموعاته الکبار والصغار عالیا ونازلا وغالب المحدثین
من دمشق وغیرها فتلمذوا واستفادوا منه وسألوه عن المعضلات
فاعترفوا بفضله وعلو ذکره بالغ ابو حیان فی القطر الحبی فی تقریظه
والثناء علیه وکذلك ابن سید الناس فی اجوبته الی الحسین بن ایبك
قال ووجدت بدمشق اهل العلم الامام المقدم والحافظ الذی فاق من تاخر
من اقرانه ومن تقدم ابا الحجاج المزی بحر هذا العلم الزاخر وحیده القائل
من رآه لم یترك الاول للاخر احفظ الناس للتراجم واعلمهم بالرواة من

اعارب واعاجم لا یخص بمعرفته مصرا دون مصر ولا ینفرد علمه باهل عصر معتمداً
اثار السلف الصالح مجتهدا فی ما ینظر به من حفظ السنة من الفضائح معرضا ربط
عن الدنیا واسبابها مقبلاً علی طریقته التی اربی بها لا یبالی ما ناله من الازل ولا یخا
جد شیئاً من الهزل وقال الذهبی کان خاتمة الحفاظ وناقد الاسانید والالفاظ وهو
صاحب معضلاتنا وموضح مشکلاتها حفظ القرآن فی صباه وتفقه للشافعیة مدة وعنی
باللغة فبرع فیها واتقن النحو والتصریف وله عمل فی المعقول ومعرفة شیء من الاصول وکتابة حلوة
وفیه حیاء وحلم وسکینة واحتمال وقناعة وترك التجمل والانجماع عن الناس
وصبر علی من یؤذیه وقلة کلام الا ان یسئل فیفید الی ان قال نقلا عن الذهبی وکان
لا یکاد یعرف قدره الا من اکثر مجالسته وقال ای الذهبی وکان مع حسن خطه ذا اتقان قل
ان یحلم غلط وکان خیرا ذا دیانة وتصون من الصغر وسلامة باطن وابو بکر بن احمد اسدی
در طبقات شافعیه گفته یوسف بن عبد الرحمن بن یوسف بن عبد الملك بن یوسف بن علی بن ابی الزکی
الامام العلامة الحافظ الکبیر شیخ المحدثین عمدة الحفاظ اعجوبة الزمان جمال الدین ابو الحجاج
بن الزکی ابی محمد القضاعی الکلبی الحلبی ثم الدمشقی المزی مولده فی ربیع الاخر سنة اربع وخمسین
وستمائة بظاهر حلب ونشأ بالمزة ثم أشتغل من الفقه علی مذهب الشافعی وحفظ طرفا من العربیة
وبرع فی التصریف واللغة ثم شرع فی طلب الحدیث بنفسه وله عشرون سنة وسمع الکثیر
ورحل قال بعضهم ومشیخته نحو الالف وبرع فی فنون الحدیث واقر له الحفاظ من مشایخه وغیرهم
بالتقدم وحدث بالکثیر نحو خمسین سنة فسمع منه الکبار والحفاظ وولی دار الحدیث الاشرفیة
ثلثا وعشرین سنة وقال الذهبی فی المعجم المختص شیخنا الامام العلامة الحافظ الناقد المحقق
المفید محدث الشام طلب الحدیث سنة اربع وتسعین وهلم جرا واکثر وکتب العالی والنازل
بخطه الملیح المتقن وکان عارفا بالنحو والتصریف بصیرا باللغة یشارك فی الفقه والاصول
ویخوض فی مضائق المعقول ویؤدی الحدیث کما فی النفس متنا واسنادا والیه المنتهی فی



معرفة الرجال وطبقاتهم ومن نظر فی کتابه تهذیب الکمال علم محله من الحفظ فما رأیت مثله ولا
رای هو مثل نفسه فی معناه وکان ینطوی علی دین وسلامة باطن وتواضع وفراغ عن الریاسة وقناعة
وحسن سمت وقلة کلام وحسن احتمال وقد بالغ فی الثناء علیه ابو حیان وابن سید الناس وغیرهما
من علماء العصر توفی فی صفر سنة اثنتین واربعین وسبعمائة ودفن بمقبرة الصوفیة غربی قبر ابن تیمیة
ومن تصانیفه تهذیب الکمال والاطراف وغیرهما وجلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی در طبقات
الحفاظ گفته المزی الامام العالم الحبر الحافظ الاوحد محدث الشام جمال الدین ابو الحجاج یوسف
بن عبد الرحمن بن یوسف القضاعی ثم الکلبی المزی الشافعی ولد بحلب سنة ۶۵۴ ونشأ بالمزة وتفقه
قلیلا ثم اقبل علی هذا الشان ورحل وسمع الکثیر ونظر فی اللغة ومهر فیها وفی التصریف
وقرأ العربیة واما معرفة الرجال فهو حامل لوائها لم تر العیون مثله صنف تهذیب الکمال والاطراف
واملی مجالسه واوضح مشکلات ومعضلات ما سبق الیها من علم الحدیث ورجاله وولی مشیخة
دار الحدیث الاشرفیة مات یوم السبت ثانی عشر صفر سنة ۷۴۲
ومحمد بن محمد المعروف بابن الشحنة الحلبی در روض المناظر فی علم الاوائل والاواخر
در سنه اثنتین واربعین وسبعمائة گفته وفیها توفی الحافظ ابو الحجاج یوسف بن الزکی عبد الرحمن بن یوسف
المزی وهو القائل ؎

ان عادنی یوما رجل مسلم	اخا له فی الله او زاره
فهو جدیر عند اهل النهی	بان یحط الله اوزاره

توفی بدمشق وقد ناهز التسعین وجمال الدین ابو المحاسن یوسف بن تغری بردی در نجوم
زاهره گفته وتوفی الحافظ الحجة جمال الدین ابو الحجاج یوسف بن الزکی عبد الرحمن بن یوسف
بن علی بن عبد الملک بن ابی الزهر القضاعی الکلبی المزی الحلبی المولد ولد بظاهر حلب فی عاشر
ربیع الآخر سنة اربع وخمسین وستمائة ومات بدمشق فی ثانی عشر صفر وکان اماما فی عصره واحد
الحفاظ المشهورین سمع الکثیر ورحل وکتب وصنف وقد ذکرنا عدة کثیرة من مشایخه وسماعاته

فی ترجمته من المنهل الصافی ونبذة کبیرة من اخباره ومن مصنفاته کتاب
تهذیب الکمال وهو فی غایة الحسن فی معناه ومحمد بن علی بن محمد
شوکانی در بدر طالع بمحاسن من بعد القرن السابع گفته یوسف بن الزکی عبد الرحمن بن یوسف بن عبد الملک
بن یوسف بن علی بن ابی الزهر الحلبی الاصل المزی ابو الحجاج جمال الدین الامام الکبیر الحافظ
صاحب التصانیف ولد فی ربیع الآخر سنة [illegible] وطلب بنفسه فاکثر عن احمد بن ابی الخیر ومسلم
بن علان والفخر بن البخاری ونحوهم من اصحاب ابن طبرزد والکندی وسمع الکتب الطوال [illegible]
[illegible] النووی [illegible] بمصر ورحل الی الاسکندریة [illegible]
[illegible] اللغة والتصریف وتخرج فی الحدیث ودرس بعد [illegible] دار الحدیث الاشرفیة
[illegible] تدریسها قال ابن تیمیة لم یلها من حین بنیت الی الآن احق بشرط الواقف منه قال
الذهبی ما رأیت احدا فی هذا الشأن احفظ منه [illegible] ابن تیمیة [illegible]
[illegible]
[illegible] الترجمة [illegible]
لابن تیمیة فغضب الفقهاء وقالوا [illegible] المقصود [illegible] فبلغ ذلک القاضی الشافعی یومئذ
فرسم بحبسه فبلغ ذلک ابن تیمیة واخرجه من الحبس بیده فغضب النائب فاعید ثم اخرج عنه
فامر النائب ان ینادی [illegible] ومن مصنفاته تهذیب الکمال اشهر فی زمانه
وحدث به خمس مرات وکتاب الاطراف وهو کتاب مفید جدا وقد اخذ عنه الاکابر وترجموا
له وعظموه جدا قال ابن سید الناس فی ترجمته انه احفظ الناس للتراجم واعلمهم بالرواة من
اعارب واعاجم واطال الثناء علیه ووصفه باوصاف ضخمة وقال انه فی اللغة امام وله فی
الفرائض معرفة والمام وقال الصفدی سمعنا صحیح مسلم علی السید منجی وهو حاضر فکان یرد علی
القاری فیقول القاری ما عندی الا ما قرأت فیوافق المزی بعض من حضر ممن بیده نسخة اما بان
یوجد فیها کما قال او یوجد مضببا علیه او فی الحاشیة واما اکثر ذلک منه قلت له ما النسخة الصحیحة

الآن قال ولم ار بعد ابی حیان مثلہ فی العربیۃ خصوصاً التصریف ولم یکن مع توسعہ فی معرفۃ الرجال یستحضر تراجم غیر المحدثین لا من الملوک ولا من الوزراء والقضاۃ والادباء وقال الذہبی کان خاتمۃ الحفاظ وناقد الاسانید والالفاظ وہو صاحب معضلاتنا ومرجع مشکلاتنا قال وفیہ حیاء وکرم وسکینۃ واحتمال وقناعۃ وترک التجمل وانجماع عن الناس ومات یوم السبت ثانی عشر صفر سنۃ ۷۴۲ و صدیق حسن خان در تاج مکلل گفتہ یوسف بن الزکی عبد الرحمن یعرف بابی الحجاج المزی الامام الکبیر الحافظ ولد سنۃ ۶۵۴ وقال نعمان فی الروضۃ الغناء سنۃ ۶۵۴ ودفن بمقبرۃ الصوفیۃ غربی قبر ابن تیمیۃ انتہی و بالجملۃ طلب بنفسہ واکثر ومشایخہ نحو الالف ومن مشایخہ النووی وتبحر فی الحدیث ودرس بمدارس منہا دار الحدیث الاشرفیۃ ولما ولی تدریسہا قال ابن تیمیۃ لم یلہا من حین بنیت الی الآن احق بشرط الواقف منہ قال الذہبی ما رایت احدا فی ہذا الشان احفظ منہ واوذی مرۃ بسبب ابن تیمیۃ لانہا لما وقعت لہ المناظرۃ مع الشافعیۃ وبحث معہ الصفی الہندی وابن الزملکانی شرع صاحب الترجمۃ یقرء کتاب خلق افعال العباد للبخاری قاصدا بذلک الرد علی المخالفین لابن تیمیۃ فغضب الفقہاء وقالوا نحن المقصودون بہذا فبلغ ذلک القاضی الشافعی یومئذ فسجنہ فتوجہ ابن تیمیۃ واخرجہ من السجن بیدہ فغضب النائب فاعید ثم افرج عنہ فامر النائب ان ینادی بان من تکلم فی العقائد یقتل ومن مصنفاتہ تہذیب الکمال اشتہر فی زمانہ وحدث بہ خمس مرات وکتاب الاطراف وہو کتاب مفید جدا ولم یکن مع توسعہ فی معرفۃ الرجال یستحضر تراجم غیر المحدثین لا من الملوک ولا من الوزراء والقضاۃ والادباء قال الذہبی کان خاتمۃ الحفاظ وناقد الاسانید والالفاظ وہو صاحب معضلاتنا ومرجع مشکلاتنا وقال فیہ حیاء وکرم وسکینۃ واحتمال وقناعۃ وانجماع عن الناس مات سنۃ ۷۴۲ وفی الروضۃ الغناء سنۃ ۷۴۲ انتہی و مولوی حسن زمان در قول مستحسن گفتہ قال الحافظ المزی نسبۃ الی مزۃ بکسر المیم وتشدید الزاء المعجمۃ بلدۃ بالشام وقد قال الذہبی فیہ شیخنا الامام العلامۃ الحافظ الناقد المحقق المفید محدث الشام یروی الحدیث کما فی النفس متنا و اسنادا والیہ المنتہی فی معرفۃ الرجال وطبقاتہم

ترجمہ مزی از تاج مکلل مولوی صدیق حسن خان صاحب

ترجمہ مزی از قول مستحسن حسن زمان صاحب

ومن نظر فی کتابہ تہذیب الکمال علم محلہ من الحفظ فما رایت مثلہ ولا رای ہو مثل نفسہ وجہ سوم آنکہ از ملاحظہ افادات دیگر محققین باکمال در کتب نقد رجال ہم ثقت واعتماد رواۃ این اسناد ظاہر و باہر ست اما ابوعوانہ وضاح پس وثوق واعتماد و اتقان و جلالت شان او واضح و عیان و مسلم اکابر اعیان و غیر محتاج باثبات و بیان و مستغنی از اقامت شاہد و برہان ست وارباب صحاح ستہ کاذہ روایات او را بسر و چشم می نہند و تلقی بقبول مینمایند ذہبی در کاشف میگوید وضاح بن عبد اللہ الحافظ ابوعوانہ الیشکری مولی یزید بن عطا سمع قتادۃ وابن المنکدر وعنہ عفان وقتیبۃ ولوین ثقۃ متقن لکتابہ توفی ۱۷۶ و در تقریب ابن حجر عسقلانی مسطورست وضاح بتشدید المعجمۃ ثم مہملۃ بن عبد اللہ الیشکری بالمعجمۃ الواسطی البزاز ابوعوانۃ مشہور بکنیتہ ثقۃ ثبت من السابعۃ مات سنۃ خمس او ست وسبعین و مراد عسقلانی از سابعہ طبقہ سابعہ است و آن عبارت ست از کبار اتباع تابعین مثل مالک و ثوری قال فی صدر التقریب فی تفسیر الطبقات السابعۃ کبار اتباع التابعین کمالک والثوری اما ابوبلج یحیی بن سلیم پس سلیم از معائب و بری از مثالب و مشائن و ممدوح اکابر جامعین مکارم و محاسن ست ابوالحجاج مزی در تہذیب الکمال گفتہ ابوبلج الفزاری الواسطی ویقال الکوفی وہو الکبیر اسمہ یحیی بن سلیم بن بلج ویقال یحیی بن ابی الاسود روی عن الجلاس ویقال عن ابی الجلاس وعن ابیہ سلیم بن بلج وعبایۃ بن رفاعۃ بن رافع بن خدیج وعمرو بن میمون الاودی ومحمد بن حاطب الجمحی وابی الحکم العنزی روی عنہ ابراہیم بن المختار وابو یونس حاتم بن ابی صغیرۃ وحصین بن نمیر وزائدۃ بن قدامۃ وزہیر بن معاویۃ وسفین الثوری وسوید بن عبد العزیز وشعبۃ بن الحجاج وشعیب بن صفوان وہشیم بن بشیر وابو جمرۃ السکری وابو عوانۃ قال اسحق بن منصور عن یحیی بن معین ثقۃ وکذلک قال محمد بن سعد والنسائی والدارقطنی وقال البخاری فیہ نظر وقال ابوحاتم صالح الحدیث لا باس بہ وقال محمد بن سعد قال یزید بن ہرون قد رایت ابابلج وکان جارا لنا وکان یتخذ الحمام یستانس بہن وکان یذکر اللہ کثیرا وقال لو قامت القیامۃ لدخلت الجنۃ لذکر اللہ عز وجل روی لہ الاربعۃ انتہی نقلا عن قطعۃ من تہذیب الکمال المقبول عند

توثیق ابوعوانہ وضاح از کاشف ذہبی

توثیق ابوعوانہ از تقریب ابن حجر

توثیق ابوبلج از تہذیب الکمال

المحمول اشتريتها في حديده وقت القفول من سفر الحج وزيارة الرسول صلى الله عليه وآله مآل
الشمال والقبول از این عبارت ظاهرست که ارباب صحاح اربعه یعنی ابوداود وترمذی ونسائی وابن ماجه روایت
از ابوبلج میکنند یعنی روایت اورا صحیح ومعتمد ومعتبر میدانند که در صحاح خود آنرا وارد مینمایند ونیز ازان ظاهرست
که سفین ثوری وشعبه بن الحجاج ودیگر اساطین حائزین فضائل ذات الابتلاج از ابوبلج روایت میکنند ویحیی بن
معین ومحمد بن سعد ونسائی ودارقطنی اورا نصا وتصریحا لا اشارة وتلمیحا توثیق کرده اند که لفظ ثقه درحق او اطلاق
نموده پس بعد شهادت این ارکان اربعه که علل اربعه نقد وتحقیق ومعروف بنهایت امعان وتدقیق اند قول جوزجانی
فیه نظر ناشی از سقم نظر وفقد بصر واقتحام خطر ومحض هزل وهذر وایقاع ناس در التباس ووسواس وغرور ایهام
واصرار او در اضرار ومضرت مخالفت محققین فن حدیث وخبر وغیر قابل نزد نقاد رجال وماهرین فن اثر خواهد بود
ومحمود عینی در عمدة القاری شرح صحیح بخاری در شرح حدیث اجعلوا آخر صلوتکم بالليل وترا گفته فيه الدلالة
على وجوب الوتر واختلف العلماء فيه فقال القاضي ابو الطيب ان العلماء كافة قالت انه سنة
حتى ابو يوسف ومحمد وقال ابو حنيفة وحده هو واجب ليس بفرض وقال ابو حامد في تعليقه
الوتر سنة مؤكدة وليس بفرض ولا واجب وبه قالت الامة كلها الا ابا حنيفة وبذلك قال بعضهم
وقد استدل بهذا الحديث بعض من قال بوجوبه وتعقب بان صلوة الليل ليست واجبة
فكذا آخره وبان الاصل عدم الوجوب حتى يقوم دليله وقال الكرماني ايضا ما يشبه هذا قلت هذا
كله من آثار التعصب فكيف يقول القاضي ابو الطيب وابو حامد وهما امامان مشهوران بهذا
الكلام الذي ليس بصحيح ولا قريب من الصحة وابو حنيفة لم ينفرد بذلك هذا القاضي ابو بكر بن
العربي ذكر عن سحنون واصبغ وابن الفرج وجوبه وحكى ابن حزم ان مالكا قال من تركه ادب و
كانت جرحة في شهادته وحكاه ابن قدامة في المغني عن احمد وفي المصنف عن مجاهد بسند
صحيح هو واجب ولم يكتب وعن ابن عمر بسند صحيح ما احب اني تركت الوتر وان لي حمر النعم
وحكى ابن بطال وجوبه على اهل القرآن عن ابن مسعود وحذيفة وابراهيم النخعي وعن يوسف
بن خالد السمتي شيخ الشافعي وجوبه وحكى ابن ابي شيبة ايضا عن سعيد بن المسيب وابي عبيدة

بن عبد الله بن مسعود والضحاك انتهى فاذا كان الامر كذلك كيف يجوز لابي الطيب
ولابي حامد ان يدعيا هذه الدعوى الباطلة فهذا يدل على عدم اطلاعهما فيما
ذكرنا فجهل الشخص بالشئ لا ينفي علم غيره به وقول من ادعى التعقب بان صلوة الليل ليست
بواجبة الى آخره قول واه لان الدلائل قامت على وجوب الوتر منها ما رواه ابو داود ثنا
محمد بن المثنى ابو اسحق الطالقاني نا الفضل بن موسى عن عبيد الله بن عبد الله
العتكي عن عبد الله بن بريدة عن ابيه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه
وسلم يقول الوتر حق فمن لم يوتر فليس منا الوتر حق فمن لم يوتر فليس منا الوتر حق
فمن لم يوتر فليس منا وهذا حديث صحيح ولهذا اخرجه الحاكم في مستدركه وصححه
فان قلت في اسناده ابو المنيب عبيد الله بن عبد الله وقد تكلم فيه البخاري وغيره قلت
قال الحاكم وثقه ابن معين وقال ابن ابي حاتم سمعت ابي يقول هو صالح الحديث وانكر
على البخاري ادخاله في الضعفاء فهذا ابن معين امام هذا الشان كفى حجة في توثيقه اياه
ازین عبارت ظاهرست که عینی رئیس الاعیان تکلم بخاری وغیر او در ابو المنیب بسبب والا شان ساقط
از اعتماد واعتبار وایقان دانسته وبجنب توثیق ابن معین آنرا لاشی ولی اصل قرار داده ومحض توثیق
ابن معین والانتعاب را برای ازاله مرض تشکیک وارتیاب کافی ووافی گردانیده پس هرگاه تکلم
بخاری در ابو المنیب با تکلم غیر بخاری در وجه محض توثیق ابن معین قابل اعتنا والتفات نباشد تنها
نظر بخاری بجنب توثیق یحیی بن معین با توثیق سه کس دیگر از اساطین یعنی ابن سعد ونسائی ودارقطنی
ابوبلج را چه طور بکار آید والتفات واحتفال اهل کمال را شاید فللّه الحمد المعین حیث ثبت بشهادة
یحیی بن معین وثلثة آخر من جهابذتهم الاساطین وثوق ابی بلج المتین وراح الارتیاب
والتشکیک المهین ومخفی نماند که فضائل ومحامد ومناقب ومفاخر یحیی بن معین ونسائی ودارقطنی
ما بعد انشاء الله مفصلاً مذکور خواهد شد درینجا پاره از اعلام فضائل بهیه ومعالی آثر سنیه محمد بن سعد
کاتب عالی مناقب والامناصب جلیل المراتب مذکور میشود عبد الکریم سمعانی در انساب گفته وابو عبد الله

محمد بن سعد بن منیع الکاتب الزهری مولاهم بنی هاشم وهو کاتب محمد بن عمر الواقدی ایضا سمع سفین بن عیینة واسمعیل بن علیة ومحمد بن ابی فدیک وابا ضمرة انس بن عیاض ومعن بن عیسی والولید بن مسلم ومن بعدهم وکان من اهل الفضل والعلم وصنف کتابا کبیرا فی طبقات الصحابة والتابعین والصالحین الی وقته فاجاد فیه واحسن روی عنه الحارث بن ابی اسامة والحسین بن فهم وابو بکر بن ابی الدنیا وحکی عن یحیی بن معین انه رماه بالکذب فقل الناقل غلط او وهم لانه من اهل العدالة وحدیثه یدل علی صدقه فانه یتحری فی کثیر من روایاته وقال ابن ابی حاتم الرازی سألت ابی عن محمد بن سعد فقال یصدق رأیته جاء الی القواریری وسأله عن احادیث فحدثه وحکی ابراهیم الحربی قال احمد بن حنبل یوجه فی کل جمعة بحنبل بن اسحق الی ابن سعد یاخذ منه جزئین من حدیث الواقدی ینظر فیهما الی الجمعة الاخری ثم یردها ویاخذ غیرها قال ابراهیم لو ذهب وسمعها کان خیرا له ومات فی جمادی الاخری سنة ثلثین ومائتین ببغداد وهو ابن اثنین وستین سنة وکان کثیر العلم والحدیث والروایة وکتب الحدیث وغیره من کتب الغریب والفقه وابن خلکان در وفیات الاعیان گفته ابو عبد الله محمد بن سعد بن منیع الزهری البصری کاتب الواقدی کان احد الفضلاء الاجلاء صحب الواقدی المذکور قبله زمانا وکتب له فعرف به وسمع سفین بن عیینة وانظاره وروی عنه ابو بکر بن ابی الدنیا وابو محمد الحارث بن ابی اسامة التمیمی وغیرهما وصنف کتابا کبیرا فی طبقات الصحابة والتابعین والخلفاء الی وقته فاجاد فیه واحسن وهو یدخل فی خمس عشر مجلدة وله طبقات اخری صغری وکان صدوقا ثقة ویقال اجتمعت کتب الواقدی عند اربعة انفس اولهم کاتبه محمد بن سعد المذکور وکان کثیر العلم واسع الحدیث والروایة کثیر الکتبة کتب الحدیث والفقه وغیرهما وقال الحافظ ابو بکر صاحب تاریخ بغداد فی حقه محمد بن سعد عندنا من اهل العدالة وحدیثه یدل علی صدقه فانه یتحری فی کثیر من روایاته وهو من موالی الحسین بن عبد الله بن عبید الله بن العباس بن عبد المطلب وتوفی یوم الاحد

مراتع ابن سعد از وفیات الاعیان ابن خلکان

لاربع خلون من جمادی الاخرة سنة ثلثین ومائتین ببغداد ودفن فی مقبرة باب الشام وهو ابن ثنتین وستین سنة رحمه الله تعالی وذهبی در تذکرة الحفاظ گفته محمد بن سعد الحافظ العلامة ابو عبد الله البصری مولی بنی هاشم مصنف الطبقات الکبیر والصغیر ومصنف التاریخ ویعرف بکاتب الواقدی سمع هشیما وسفین بن عیینة وابن علیة والولید بن مسلم وطبقتهم واکثر عن محمد بن عمر الواقدی ونزل فی الروایة الی یحیی بن معین واقرانه حدث عنه ابن ابی الدنیا واحمد بن یحیی البلاذری والحرث بن ابی اسامة والحسین بن فهم واخرون قال ابن فهم کان کثیر العلم کثیر الکتب کتب الحدیث والفقه والغریب قال وتوفی فی جمادی الاخرة سنة ثلثین ومائتین عن اثنتین وستین سنة ونیز ذهبی در عبر در سنه ثلثین ومائتین گفته وفیها الامام الحبر ابو عبد الله محمد بن سعد الحافظ کاتب الواقدی وصاحب الطبقات والتاریخ ببغداد فی جمادی الاخرة وله اثنان وستون سنة روی عن سفین بن عیینة وهشیم وخلق کثیر قال ابو حاتم صدوق ونیز ذهبی در کاشف گفته محمد بن سعد الکاتب مولی بنی هاشم عن هشیم وابن عیینة وخلق مات ۲۳۰ ودحافظ ابن حجر عسقلانی در تقریب گفته محمد بن سعد بن منیع الهاشمی مولاهم البصری نزیل بغداد کاتب الواقدی صدوق فاضل من العاشرة مات سنة ثلثین وهو ابن اثنتین وستین وجلال الدین سیوطی در طبقات الحفاظ گفته محمد بن سعد بن منیع البصری الحافظ کاتب الواقدی نزیل بغداد روی عن ابی داود الطیالسی والواقدی وهشیم وابن عیینة والولید بن مسلم وخلق وعنه ابو بکر بن ابی الدنیا والحارث بن ابی اسامة قال الخطیب کان من اهل العلم والفضل وصنف کتابا کبیرا فی طبقات الصحابة والتابعین ومن بعدهم الی وقته فاجاد واحسن مات ۲۳۰ ومولوی صدیق حسن خان معاصر در تاج مکلل گفته ابو عبد الله محمد بن سعد الزهری کاتب الواقدی کان احد الفضلاء والنبلاء صحب الواقدی وسمع سفین بن عیینة وانظاره وروی عنه ابو بکر بن ابی الدنیا وابو محمد الحرث بن ابی اسامة التمیمی وصنف کتابا کبیرا فی طبقات الصحابة والتابعین والخلفاء الی وقته فاجاد فیه واحسن وهو یدخل فی خمس عشرة مجلدة وکان صدوقا ثقة وکان کثیر العلم غزیر الحدیث والروایة کثیر الکتب کتب الحدیث و

مراتع ابن سعد از تذکرة الحفاظ ذهبی

مراتع ابن سعد از عبر ذهبی

مراتع ابن سعد از کاشف ذهبی

مراتع محمد بن سعد از تقریب ابن حجر

مراتع ابن سعد از طبقات الحفاظ سیوطی

مراتع ابن سعد از تاج مکلل مولوی صدیق حسن خان معاصر

والثقة عنه وما قال الخطيب في تاريخ بغداد محمد بن سعد عندنا من اهل العدالة وحديثه يدل على
صدقه فانه يتحرى في كثير من رواياته وهو من موالي بني العباس توفي في سنة ٢٣٠ ببغداد رحمه الله تعالى
ونیز صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلا گفته محمد بن سعد بن منیع الزهری کاتب الواقدی احدی از فضلاء
نبیه اجلاست سماعت از سفیان بن عیینه ونظرای او [illegible] ابو بکر بن ابی الدنیا [illegible]
راوی اند کتابی کبیر دارد در طبقات صحابه وتابعین وخلفاء تا وقت خود [illegible] خوب در تصنیف [illegible] شده در [illegible] مجلد
[illegible] صدوق ثقه [illegible] كثير العلم [illegible] كتب الحديث والفقه وغيرها [illegible]
[illegible] ومائتين [illegible] عمرو بن ميمون [illegible]
[illegible] عمرو بن ميمون الاودى
ابو عبد الله ادرك النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] وكان مسلما في حياته [illegible] رسول الله
صلى الله عليه وسلم قال عمرو بن ميمون قدم علينا معاذ [illegible] فما فارقته حتى دفنته
ثم صحبت ابن مسعود وهو معدود في كبار التابعين من الكوفيين وهو الذي رأى الرجم في
الجاهلية من القردة ان صح ذلك [illegible] وقد ذكره البخاري [illegible]
حصين عن عمرو بن ميمون الاودى مختصرا قال رأيت في الجاهلية قردة زنت رجموها يعني القرود
فرجمتها معهم ورواه عباد بن العوام عن حصين كما رواه هشيم مختصرا واما القصة بطولها
فانها تدور على ابن مسلم عن عيسى بن حطان وليس ممن يحتج بهما وهذا عند جماعة اهل العلم منكر
لاضافة الزنى الى غير مكلف واقامة الحدود في البهائم ولو صح لكانوا من الجن لان العبادات في الجن
والانس دون غيرهما وكان الرجم في التوراة وروى ان عمرو بن ميمون حج ستين مرة ما بين حجة وعمرة ومات
سنة خمس وسبعين وابو الحسن علي بن محمد بن عبد الكريم الجزري المعروف بابن الاثير در اسد الغابة في معرفة الصحابة
گفته عمرو بن ميمون الاودى ابو عبد الله ادرك الجاهلية وكان قد اسلم في زمان النبي صلى الله عليه
وسلم وحج مائة حجة وقيل سبعون حجة وادى صدقته الى النبي صلى الله عليه وسلم قال عمرو بن
ميمون قدم علينا معاذ بن جبل الى اليمن رسولا من عند رسول الله صلى الله عليه وسلم من السحر

رافعا صوته بالتكبير وكان رجلا حسن الصوت فالقيت عليه محبتي فما فارقته حتى جعلت
عليه التراب ثم صحبت ابن مسعود وهو معدود في كبار التابعين من الكوفيين وهو الذي
روى انه رأى في الجاهلية قردة زنت فاجتمعت القرود فرجمتها وهذا مما ادخل في صحيح البخاري
والقصة بطولها تدور على عبد الملك بن مسلم عن عيسى بن حطان وليسا ممن يحتج بهما و
هذا عند جماعة اهل العلم منكر لاضافة الزنا الى غير مكلف واقامة الحدود في البهائم ولو صح
لكانوا من الجن لان العبادات في الانس والجن دون غيرهما وقد كان الرجم في التوراة وتوفي سنة خمس
وسبعين اخرجه الثلاثة وذهبی در کاشف میفرماید عمرو بن ميمون الاودى عن عمر ومعاذ وطائفة
وعنه زياد بن علاقة وابو اسحق ومحمد بن سوقة واخرون وكان كثير الحج والعبادة وهو الذي
رجم القردة مات ٧٤ وابن حجر عسقلانی در تقریب گفته عمرو بن ميمون الاودى ابو عبد الله و
يقال ابو يحيى مخضرم مشهور ثقة عابد نزل الكوفة مات سنة اربع وسبعين وقيل بعدها
ونیز عسقلانی در تهذیب التهذیب گفته عمرو بن ميمون الاودى ابو عبد الله ويقال ابو الحسن
الكوفي ادرك الجاهلية ولم يلق النبي صلى الله عليه وسلم وروى عن عمر وابن مسعود و
معاذ بن جبل وابي ذر وابي مسعود البدري وسعد بن ابي وقاص ومعقل بن يسار وعائشة و
ابي هريرة وابن عباس وغيرهم وعن عبد الرحمن بن ابي ليلى والربيع بن خيثم وهما من اقرانه
بل اصغر منه روى عنه سعيد بن جبير والربيع بن خيثم وابو اسحق السبيعي وعبد الملك
بن عمير وزياد بن علاقة وهلال بن يساف وابراهيم بن يزيد التيمي وعامر الشعبي وعمرو بن مرة
وعطاء بن السائب ومحمد بن سوقة وحصين بن عبد الرحمن واخرون قال العجلي كوفي
تابعي ثقة جاهلي وقال ابو بكر بن عياش عن ابي اسحق كان اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم
يرضون بعمرو بن ميمون وقال يونس بن ابي اسحق عن ابيه كان عمرو بن ميمون اذا دخل المسجد
فرئي ذكر الله وقال الاوزاعي عن حسان بن عطية عن عبد الله بن سابط عن عمرو بن ميمون
قدم علينا معاذ من اليمن رسول رسول الله صلى الله عليه وسلم من السحر رافعا صوته

بالتکبیر احسن الصوت فالقیت علیہ محبتی الحدیث وقال ابن معین والنسائی ثقة قال ابونعیم وغیر واحد مات سنة ۷۴ ویقال سنة ۷۵ قلت وذکرہ ابن عبد البر فی الاستیعاب فقال ادرک النبی صلی اللہ علیہ وسلم وصدق الیہ وکان مسلما فی حیاتہ وذکرہ ابن حبان فی ثقات التابعین ونیز عسقلانی در اصابہ فی تمییز الصحابہ گفتہ عمرو بن میمون الاودی یکنی بابی عبد اللہ اوابی یحیی ادرک الجاهلیة واسلم فی حیوة النبی صلی اللہ علیہ وسلم علی ید معاذ وصحبہ ثم قدم المدینة وصحب ابن مسعود وحدث عنہما وعن عمر وابی ذر وسعد وابی هریرة وعائشة وغیرهم روی عنہ سعید ابن جبیر وعبد الملک بن عمیر والشعبی وعمرو بن مرة وحصین بن عبد الرحمن واخرون قال العجلی تابعی ثقة جاهلی کوفی وقال ابوبکر بن عیاش عن ابی اسحق کان الصحابة یرضونہ وقال عبد الرحمن بن سابط عنہ قدم علینا معاذ بن جبل من السحر فاقاصرتہ بالتکبیر فالقیت علیہ محبتی فلزمتہ واخرج البخاری من طریق حصین عن عمرو بن میمون قال رأیت فی الجاهلیة قردة زنت فاجتمع علیها قرود فرجموها فرجمتها معهم هکذا اخرجہ فی اخر باب القسامة فی الجاهلیة وبینہ باب مبعث النبی صلی اللہ علیہ وسلم واخرجہ الاسمعیلی من وجه اخر عن عیسی بن حطان عن عمرو بن میمون قال کنت فی غنم ابی بعلی فجاء قرد مع قردة فتوسد یدیها فجاء قرد اصغر منہ فغمزها فسلت یدها سلاً رفیقا وتبعتہ فوقع علیها ثم رجعت فاستیقظ فشمها فصاح فاجتمعت القردة فجعل یصیح ویومی الیها فذهبت القردة یمنة ویسرة فجاؤا بذلک القرد اعرفہ فحفروا حفرة فرجموهما فلقد رأیت الرجم فی غیر بنی ادم انتهی ملخصا وقد استنکر ابن عبد البر هذا وقال ان ثبت هذا فلعل هولاء کانوا من الجن وانکر الحمیدی فی جمعہ وجودہ فی صحیح البخاری وهو عجیب منہ فانہ فی جمیع النسخ من روایة الفربری وانما سقط من روایة النسفی وقال ابو عمر صدق الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی حیاتہ ووثقہ ابن معین والنسائی وغیرهما وقال ابونعیم مات سنة اربع وسبعین وفیها ارخہ غیر واحد وقیل مات سنة خمس وسبعین انتهی

فالحمد للہ الذی اظهر شین الملحدین ودمیت المعاندین وزیف تلمیعات المسولین وضعف

تلبیسات المزوقین وثبت ان کلما لفقوه هذر معیب فما اغنت عنهم الهتهم التی یدعون من دون اللہ من شیء لما جاء امر ربک وما زادوهم غیر تتبیب وجه چهارم آنکہ علاوہ ثبوت وثوق واعتماد واعتبار وجلالت شان رواة مسند ابو داود طیالسی محض ایراد ابو داود آنرا در مسند خود مبطل حکم ببطلان آنست وایراد ابو داود این حدیث را در مسند خود ظاهر ست چنانچہ ابراهیم بن عبد اللہ الوصابی در کتاب الاکتفا گفتہ عن عمران بن حصین رضی اللہ عنہ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان علیا منی وانا منہ وهو ولی کل مومن بعدی اخرجہ ابو داود الطیالسی فی مسندہ والحسن بن سفیان فی فوائدہ وابو نعیم فی فضائل الصحابة وجلالت شان مسند طیالسی بمرتبہ رسیدہ کہ ابن حزم آنرا برموطا کہ حسب افادہ شاہ ولی اللہ در حجة اللہ البالغة امّ الصحیحین ست ترجیح دادہ ذهبی در تذکرة الحفاظ بترجمہ ابن حزم گفتہ قد ذکر ابن حزم قول من یقول اجل المصنفات الموطا فقال بل اولی الکتب بالتعظیم الصحیحان وصحیح سعید بن السکن والمنتقی لابن الجارود والمنتقی لقاسم بن اصبغ ومصنف الطحاوی ومسند البزار ومسند ابن ابی شیبة ومسند احمد بن حنبل ومسند ابن راهویہ ومسند الطیالسی ومسند الحسن بن سفین ومسند سنجر ومسند عبد اللہ بن محمد المسندی ومسند یعقوب بن شیبة ومسند علی بن المدینی ومسند ابن ابی عزرة وما جری مجری هذه الکتب التی افردت لکلام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صرفا ثم بعدها التی فیها کلامہ وکلام غیرہ مثل مصنف عبد الرزاق ومصنف ابی بکر بن ابی شیبة ومصنف بقی بن مخلد وکتاب محمد بن نصر المروزی وکتاب ابی بکر بن المنذر الاکبر والاصغر ثم مصنف حماد بن سلمة ومصنف سعید بن منصور ومصنف وکیع ومصنف الفریابی وموطا ابن انس وموطا ابن ابی ذئب وموطا ابن وهب ومسائل احمد بن حنبل وفقہ ابی عبید وفقہ

الطبقة الرابعة عشر

ابی شود این عبارت ظاهر ست که ابن حزم مسند ابی داود و ابن سعود الترمذی داود و آثار قاسم بن ابی
کتب جلیلة الشان که اولای کتب حدیث فی الیه ست مثل صحیحین و صحیح ابن سکن و امثال آن گردانیده
وافاده کرده که این سه امثال آن مخصوص و منفرد برای صرف کلام جناب رسالتمآب صلی الله
علیه و آله و سلم ست و کتب دیگر که در آن بکلام آنحضرت و کلام دیگر است مثل مصنف عبد الرزاق
و مصنف ابن ابی شیبه و موطای مالک و امثال آن پست تر از این مسند و امثال آنست پس ابطال
و تکذیب این حدیث شریف که مروی ست در چنین مسند ممدوح ابن حزم نهایت بعید از تثبت
و حزم و تحتم و جزم عین جزم حبل انصاف و آزرم و خرم اصل حیا و شرم ست و مخفی نماند
که ابن حزم از اکابر ائمه نحاریر و اجلهٔ کملاء مشاهیر سنیه ست ذهبی در عبر در سنه ست
و خمسین و اربعمائة گفته و ابو محمد بن حزم العلامة علی بن احمد بن سعید بن حزم
بن غالب بن صالح الاموی مولاهم الفارسی الاصل الاندلسی القرطبی الظاهری
صاحب المصنفات مات مشردا عن بلده من قبل الدولة ببادیة بقریة له لیومین
بقیا من شعبان عن اثنتین و سبعین سنة روی عن ابی عمرو بن الجسور و یحیی
بن مسعود و خلق و اول سماعه سنة تسع و تسعین و ثلاثمائة و کان الیه المنتهی
فی الذکاء و حدة الذهن و سعة العلم بالکتاب و السنة و المذاهب و الملل
و النحل و العربیة و الادب و المنطق و الشعر مع الصدق و الامانة و الدیانة
و الحشمة و السودد و الریاسة و الثروة و کثرة الکتب قال الغزالی وجدت فی اسماء الله
تعالی کتابا لابی محمد بن حزم یدل علی عظم حفظه و سیلان ذهنه و قال صاعد
فی تاریخه کان ابن حزم اجمع اهل الاندلس قاطبة لعلوم الاسلام و اوسعهم
معرفة مع توسعه فی علم اللسان و البلاغة و الشعر و السیر و الاخبار اخبرنی
ابنه الفضل انه اجتمع عنده بخط ابیه من تالیفه نحو اربعمائة مجلد و عبد الرحمن
بن ابی بکر سیوطی در طبقات الحفاظ گفته ابن حزم الامام العلامة الحافظ الفقیه

ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم بن غالب بن صالح بن خلف الفارسی الاصل
القرطبی الاموی مولاهم القرطبی الظاهری کان اولا شافعیا ثم تحول ظاهریا
و کان صاحب فنون و ورع و زهد و الیه المنتهی فی الذکاء و الحفظ و سعة الدائرة
فی العلوم اجمع اهل الاندلس قاطبة لعلوم الاسلام و اوسعهم معرفة مع توسعه فی
علم اللسان و البلاغة و الشعر و السیر و الاخبار له المحلی علی مذهبه و اجتهاده
و شرحه المجلی و الملل و النحل و الایصال فی فقه الحدیث و غیر ذلک آخر من روی
عنه بالاجازة ابو الحسن شریح بن محمد مات فی جمادی الاولی سنة ست و
خمسین و اربعمائة و ابن عربی در فتوحات مکیه گفته رایت النبی صلی الله علیه و سلم
فی المنام و قد عانق ابا محمد بن حزم المحدث فغاب الواحد فی الآخر فلم نر الا واحد
و هو رسول الله صلی الله علیه و سلم فهذه غایة الوصلة و هو المعبر عنه
بالاتحاد انتهی باید دانست که مسند ابو داود طیالسی بسبب کمال اعتماد و اعتبار در اجازات
علماء کبار و از مرویات محدثین جلیل الفخار می باشد ابو مهدی عیسی بن محمد الثعالبی که
علیه و مناقب سنیه او بر ناظر خلاصة الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر فضل الله محبی
مخفی و محتجب نیست و برای اثبات عظمت و جلالت مرتبه او زیاده از این چه می تواند بود که او
از ان مشایخ سنیه ست که والد مخاطب در رسالهٔ ارشاد حمد الهی بر اتصال سند خود با یشان
بجا آورده در مقالید الاسانید با سانید عدیده و سلسلهٔ روایت خود این مسند را ثابت نموده
چنانچه فرموده مسند ابو داود الطیالسی قال الحافظ ابن حجر هو القدر الذی جمعه
بعض الاصفهانیین من روایة یونس بن حبیب اخبرنی ابی علی بن محمد بن عبد الرحمن
الاجهوری به قراءة منی علیه لجملة المسند من حدیث ابی بکر الصدیق رضی الله عنه
الی حدیث عمر رضی الله عنه و اجازة لسائره عن الشمس الرملی عن زکریا و عن
البرهان العلقمی عن عبد الحق السنباطی کلاهما عن الحافظ ابی الفضل بن حجر قال قراءة

علی ابی الفرج عبد الرحمن بن المبارک الغزی ثم القاهری ح وعلی [illegible] الکرخی وابن
الجاوی عن الجلال السیوطی سماعة لکثیر منه علی ابی الفضل محمد بن عمر بن حصن الملتوتی
واجازة لسائره علی ابی الفرج الغزی سماعا واجازة لمافات عن ابی العباس احمد بن منصور
الجوهری ح قال الجلال السیوطی واخبرنی به غالیا محمد بن محمد
بن قیل الحلبی علی اصلاح [illegible] ابن عمر قال هو والجوهری اخبرنا به الفخر بن البخاری قال
الجوهری سماعا وقال الآخر اجازة قال اخبرنا ابو المکارم احمد بن محمد بن اللبان قال ابو
الصیدلانی اجازة قال اخبرنا ابو علی الحداد قال الاول سماعا وقال الثانی حضورا قال
اخبرنا ابو نعیم الحافظ قال حدثنا عبد الله بن جعفر بن احمد بن فارس [illegible] قال حدثنا
یونس بن حبیب قال حدثنا ابو داود الطیالسی فذکره وبالسند قال الامام المحقق
ابو داود [illegible] ابی بکر الصدیق رضی الله عنه [illegible]
شعبة الخ وجه پنجم آنکه [illegible] ابو داود طیالسی [illegible] بستان المحدثین ذکر فرموده
حیث قال [illegible] ابو داود الطیالسی [illegible] مسند ابی بکر است واول آن این حدیث است
حدثنا شعبة الخ وازمسند بستان ظاهر است که [illegible] رساله ذکر کتب مشهوره
واحوال مصنفین آنها بقصد تبرک و تزیین این رساله نموده حیث قال کتاب [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] و تعریف و توصیف ایشان
[illegible] شهرت فضائل [illegible] ایشان [illegible] بقصد تبرک و تزیین این رساله
پاره از احوال کرامت اشتمال ایشان نگاشته می آید و بهمین نیت در باقی کتب مشهوره
آنها [illegible] ظاهر است که مسند ابی داود از کتب مشهوره است چنانچه [illegible]
[illegible] ابن حزم [illegible]
بقصد تبرک و تزیین کتاب خود [illegible] حیف است که چنان این حدیث شریف را
با وصف مذکور بودن این مسند مشهور ذکر کرده و ذکر [illegible] فضائل مصنفان

بقصد

بقصد تبرک و تزیین کتاب فرموده اند ابطال و تکذیب می نمایند و قصب سبق در اظهار کمال
فضل و تحقیق خود میربایند **وجه ششم** آنکه در آنستی کرابو عمر یوسف بن عبد الله المعروف
بابن عبد البر این حدیث شریف را در استیعاب وارد فرموده و دو بیجا عبارت سابق و لاحق
حدیث یکجا منقول می شود تا سیاق و سباق عبارت بوجه نیک واضح گردد پس باید دانست که
که در استیعاب بترجمه جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته روی عن سلمان و ابی ذر والمقداد
وحذیفة وخباب وجابر وابی سعید الخدری وزید بن اسلم ان علی بن ابی طالب
اول من اسلم وفضله هؤلاء علی غیره قال ابن اسحق اول من امن بالله ورسوله
محمد صلی الله علیه وسلم خدیجة ومن الرجال علی بن ابی طالب وهو قول
ابن شهاب الا انه قال من الرجال بعد خدیجة وهو قول الجمیع فی خدیجة حدثنا
احمد بن محمد حدثنا احمد بن الفضل حدثنا محمد بن جریر قال حدثنا علی بن عبد الله
الدهان حدثنا محمد بن صالح عن سماک بن حرب عن عکرمة عن ابن عباس
قال لعلی اربع خصال لیست لاحد غیره هو اول عربی وعجمی صلی مع رسول الله
صلی الله علیه وسلم وهو الذی کان لواءه معه فی کل زحف وهو الذی صبر
معه یوم فر عنه غیره وهو الذی غسله وادخله فی قبره وقد مضی فی باب
ابی بکر ذکر من قال ان ابا بکر اول من اسلم وروی عن سلمان الفارسی انه قال
اول هذه الامة ورودا علی نبیها الحوض اولها اسلاما علی بن ابی طالب وقد
روی هذا الحدیث مرفوعا عن سلمان الفارسی عن النبی صلی الله علیه وسلم
انه قال اول هذه الامة ورودا علی الحوض اولها اسلاما علی بن ابی طالب
ورفعه اولی لان مثله لایدرک بالرای حدثنا احمد بن قاسم حدثنا قاسم
بن اصبغ حدثنا الحارث بن ابی اسامة حدثنا یحیی بن هاشم حدثنا سفیان
الثوری عن سلمة بن کهیل عن ابی صادق عن حبیش بن المعتمر عن علیم الکندی

عن سلمان الفارسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اوّلکم وروداً علی الحوض اوّلکم اسلاماً علی بن ابی طالب روی ابو داود الطیالسی حدّثنا ابو عوانه عن ابی بلج عن عمرو بن میمون عن ابن عباس انّ رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لعلیّ انت ولیّ کل مومن بعدی وبه عن ابن عباس رضی الله عنهما انه قال اول من صلّی مع النبی صلی الله علیه وسلم بعد خدیجة علیّ بن ابی طالب حدّثنا عبد الوارث بن سفیان حدّثنا قاسم بن اصبغ حدّثنا احمد بن زهیر بن حرب حدّثنا الحسن بن حمّاد حدّثنا ابو عوانة عن ابی بلج عن عمرو بن میمون عن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان علیّ اوّل من آمن بالله من النّاس بعد خدیجة قال ابو عمر هذا اسناد لا مطعن فیه لاحدٍ لصحته وثقة نقلته و مجرد ایراد صاحب استیعاب این حدیث شریف را در مناقب جناب امیر علیه آلاف التحیة والسلام الملک الوهاب بانفح المسک و اطیب عبق الملا دلالت صریحه بر اعتماد و اعتبار آن دارد زیرا که در اوّل استیعاب گفته و اعتمدت فی هذا الکتاب علی الکتب المشهورة عند اهل العلم بالسّیر والانساب و علی التواریخ المعروفة التی علیها اعوّل العلماء فی معرفة ایام الاسلام و سیر اهله و دیگر نحاریر حاملین مناصب کبری مشاهیر انجاب او را بغایت مدح و تعظیم جمیل و نهایت تکریم و تبجیل می ستایند علی بن محمد المعروف بابن الاثیر در اسد الغابة فی معرفة الصحابة گفته و قد جمع النّاس فی اسمائهم کتبا کثیرة ومنهم من ذکر کثیرا من اسمائهم فی کتب الانساب والمغازی و غیر ذلک واختلفت مقاصدهم فیها الّا انّ الذی انتهی الیه جمع اسمائهم الحافظان ابو عبد الله بن منده وابو نعیم احمد بن عبد الله الاصبهانیان والامام ابو عمر بن عبد البر القرطبی رضی الله عنهم واجزل ثوابهم وحمد سعیهم وعظم اجرهم واکرم مآبهم فلقد احسنوا فیما جمعوا وبذلوا جهدهم وابقوا بعدهم ذکراً جمیلاً فالله تعالی یثیبهم اجراً جزیلاً فانهم جمعوا ما تفرّق منه وابن خلکان در وفیات الاعیان ترجمهٔ

ابن عبد البر گفته وجمع فی اسماء الصحابة کتاباً جلیلاً سمّاه کتاب الاستیعاب و ذهبی در تذکرة الحفاظ ترجمهٔ او گفته وله ای لابن عبد البرّ توالیف لا مثل لها فی جمیع معانیها منها الکافی علی مذهب مالک خمسة عشر مجلّداً ومنها کتاب الاستیعاب فی الصحابة لیس لاحدٍ مثله و نیز ذهبی از سیر النبلاء گفته وجمع کتاباً جلیلاً مفیداً وهو الاستیعاب فی اسماء الصحابة و مصطفی بن عبد الله در کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون گفته الاستیعاب فی معرفة الاصحاب مجلد للحافظ ابی عمر یوسف بن عبد الله المعروف بابن عبد البرّ النمری القرطبی المتوفی سنة ٤٦٣ ثلث وستّین واربعمائة وهو کتاب جلیل القدر اوّله الحمد لله رب العالمین جامع الاوّلین والآخرین الخ ذکر اوّلاً خلاصة سیرة نبیّنا علیه الصّلوة والسّلام ثم رتّب الاصحاب علی ترتیب الحروف لاهل المغرب قال ابن حجر فی الاصابة سمّاه بالاستیعاب لظنّه انه استوعب الاصحاب مع انّه فاته شیئ کثیر وجمیع من فیه باسمه وکنیته ثلاثة آلاف ترجمة وخمسمائة ترجمه و مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلاء گفته استیعاب فی معرفة الاصحاب مجلد للحافظ ابی عمر یوسف بن عبد الله المعروف بابن عبد البر النمری القرطبی المتوفی سنة ثلث وستّین واربعمائة و این کتابی جلیل القدر است اوّله الحمد لله رب العالمین جامع الاولین والآخرین الخ اوّلا سیر نبوی بطریق خلاصه وثانیاً ذکر اصحاب بترتیب حروف اهل مغرب نموده حافظ ابن حجر در اصابه گفته سمّاه بالاستیعاب لظنّه انه استوعب الاصحاب مع انه فاته شیئ کثیر وجمیع من فیه باسمه وکنیته ثلثة آلاف ترجمة وخمسمائة ترجمة و خود شاه صاحب در بستان المحدّثین فرموده الاستیعاب فی معرفة الاصحاب لابی عمر بن عبد البرّ کتابیست مشهور و معروف الخ و فاضل رشید در ایضاح گفته چون احادیث کثیره ندم یعنی ندم ابن عمر بر ترک قتال بغات در کتب معتبرهٔ اهلسنت مثل استیعاب منقول و بجهت کثرت نقل آن در کتب اسماء الرجال و عقائد نزد علمای

ص ۲۳
۱۲۵
جواب قول الخ
اصلح سید شبهٔ از قسم
دوم کتاب

مقبول بیس اصل گفتن جناب منتج البدائع خللی باصل اصلش غیر واقع انتهی ومحمد بن ابراهیم بن علی بن المرتضی الیمنی الصنعانی المعروف بابن الوزیر در روض باسم گفته فللائمة فی الصحابة کتبا کثیرة فمنها الصحابة لابن حبان مختصر فی مجلد و معرفة الصحابة لابن منده کتاب جلیل ولابی موسی المدینی علیه ذیل کبیر ومنها الصحابة لابی نعیم الاصبهانی جلیل القدر ومنها معرفة الصحابة للعسکری ومنها کتاب ابی الحسن علی بن محمد بن محمد بن الاثیر الجزری المسمی باسد الغابة فی معرفة الصحابة وهو اجمع کتاب فی هذا المعنی جمع فیه بین کتاب ابن منده وذیل ابی موسی علیه وکتاب ابی نعیم والاستیعاب وزاد من غیرها اسماء واختصره جماعة منهم الحافظ ابو عبد الله الذهبی فی مختصر لطیف وذیل علیه زین الدین بعدة اسماء لم تقع له ومنهم الکاشغری وقد ذکروهم ایضا فی تواریخ الاسلام وکتب رجال الکتب الستة وانفس کتاب فیهم کتاب عز الدین بن الاثیر وکتب الحافظین الکبیرین ابی الحجاج المزی وتلمیذه ابی عبد الله الذهبی فمعرفة هذه الکتب الحافلة او بعضها یتمیز الصحابی من الاعرابی بل یتبین معرفة الفاضل منهم من المفضول والسابق من المسبوق فقد بین علماء الحدیث فی کتب علوم الحدیث علی الاجمال وفی کتب معرفة الصحابة علی التفصیل انهم رضی الله عنهم ینقسمون الی ثلثی عشرة طبقة الاولی قدماء السابقین الذین اسلموا بمکة کالخلفاء الاربعة والثانیة اصحاب دار الندوة والثالثة مهاجرة الحبشة والرابعة اصحاب العقبة الاولی والخامسة اصحاب العقبة الثانیة والسادسة اول المهاجرین الذین وصلوا الیه علیه السلام الی قبا قبل ان یدخل المدینة والسابعة اهل بدر والثامنة المهاجرون بین بدر والحدیبیة والتاسعة اهل بیعة الرضوان والعاشرة من هاجر الی الحدیبیة وفتح مکة والحادیة عشرة مسلمة الفتح والثانیة عشر صبیان واطفال

ص ۲۹ / ۱۳۱ مقدمة الکتاب

راوا رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم الفتح وفی حجة الوداع وغیرها قال ابن الصلاح ومنهم من زاد علی ذلک واما ابن سعد فجعلهم خمس طبقات فقط قال ابن عبد البر فی خطبة الاستیعاب ما لفظه قال الله تعالی ذکره محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم تراهم رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله ورضوانا سیماهم فی وجوههم من اثر السجود الی قوله ولیس کذلک جمیع من رآه وآمن به وستری منازلهم من الدین والایمان والله تعالی قد فضل بعض النبیین علی بعض وکذلک سائر المسلمین والحمد لله رب العالمین انتهی مختصرا وفیه ما یدل علی معرفتهم بدقائق تفاصیل التفضیل وتمییزهم للمشاهیر عن المجاهیل فیا ایها المعترض علی اهل السنة باحادیث جفاة الاعراب واختلاطها باحادیث الاصحاب خذ من حدیث هؤلاء الاعلام ما صفا وطاب واجمع علی الاعتماد علیه ذوو الالباب ودع عنک التشکیک فی صحة السنن والارتیاب والتردد فی ثبوت الآثار والاضطراب ولیامن خوفک من ضیاع السنة والکتاب فلیطب نفسک بحفظ ما ضمن حفظه رب الارباب از این عبارت ظاهر است که کتاب استیعاب ماخذ کتاب اسد الغابه است وکتاب اسد الغابه اجمع وانفس کتب مصنفه در صحابه است که بسبب آن تمییز صحابی از اعرابی ومعرفت فاضل از مفضول وسابق از مسبوق حاصل می‌شود ومعرفت صحابه مدار معرفت سنن نبویه وتمییز آثار مصطفویه ومناط ادراک احکام اسلام وتحقیق شرائع حلال وحرام است ونیز از قول او وفیه ما یدل علی معرفتهم ظاهر است که کتاب استیعاب مشتمل بر طریق معرفت دقائق تفاصیل تفضیل وتمییز مشاهیر از مجاهیل وحافظ اهل سنت از احادیث جفاة اعراب واختلاط آن باحادیث اصحاب است ومانع از رسمت صحت سنن بتشکیک وارتیاب وتطرق تردد در ثبوت آثار ولحوق اضطراب وباعث زوال خوف از ضیاع سنت وکتاب پس مزید عظمت وجلالت فخار وکمال وثوق واعتماد واعتبار استیعاب بر اصحاب ثواقب افکار ولوامع ابصار هویدا وآشکار گردید

ونیز علمای اعلام وکملاء فخام سنیه جا بجا از استیعاب برای استفاده مطالب واثبات مقاصد خود نقلها می آرند وآن دلیل اقصای اعتماد واستناد مصنّف ومصنّف می باشد آنفاً شنیدی که فاضل رشید بروایت مذکوره استیعاب در باب امامت ابن عمر احتجاج نموده وخود مخاطب در باب مطاعن از همین کتاب تحفه بجواب طعن دوم از مطاعن ابی بکر فرموده وچون درین باب الزام اهلسنت واثبات مطاعن بروایات ومذاهب ایشان منظور است لابد ملاحظه روایات ومسائل ایشان باید کرد والا مقصود حاصل نخواهد شد فی الاستیعاب امّره ای خالداً ابو بکر الصّدیق علی الجیوش ففتح الله علیه الیمامة وغیرها وقتل علی یدیه اکثر اهل الردّة منهم مسیلمة ومالک بن نویرة الی آخرها قال انتهی ومولوی حیدر علی معاصر در منتهی الکلام گفته ایضاً برای ثبات یعنی شجاعت ابو بکر قصهٔ میگوید فی الاستیعاب روی سفیان بن عیینة عن الولید بن کثیر عن ابن تدرس عن اسماء بنت ابی بکر انّهم قالوا لها ما اشدّ ما رأیت المشرکین بلغوا من رسول الله صلّی الله علیه وسلّم فقالت کان المشرکون قعوداً فی المسجد الحرام فتذاکروا رسول الله صلّی الله علیه وسلّم وما یقول فی آلهتهم فبیناهم کذلک اذ دخل رسول الله صلّی الله علیه وسلّم المسجد فقاموا الیه وکانوا اذا سألوه عن شیء صدقهم فقالوا الست تقول فی آلهتنا کذا وکذا قال بلی قالت فتشبثوا باجمعهم فاتی الصریخ الی ابی بکر فقیل له ادرک صاحبک فخرج ابو بکر حتی دخل المسجد فوجد رسول الله صلّی الله علیه وسلّم والنّاس مجتمعون علیه فقال ویلکم اتقتلون رجلاً ان یقول ربّی الله وقد جاءکم بالبیّنات من ربکم فلهوا عن رسول الله صلّی الله علیه وسلّم واقبلوا یضربونه قالت فرجع الینا فجعل لا یمسّ شیئاً من غدائره الّا جاء معه وهو یقول تبارکت یا ذا الجلال والاکرام حاصلش آنکه روزی مشرکین در مسجد الحرام بدامن جناب پیغمبر علیه الصّلوة والسّلام بابت بدگفتن اصنام او چنگ زدند ابو بکر خبر یافته بتائید آنجناب پرداخت تمامی کفار از ایذای آنسرور دست برداشتند وابو بکر صدیق را چندان زدند که موی

دست بر مویهای خود میرسانید از جای خود جدا می شد واو شکر او تعالی بجامی آورد بالجمله صدیق اکبر بارها از دست کفار ایذاهای شدید مثل این وزاول برداشت که لسان خامه از بیان آن ابکم وزبان عقل از تقریر آن اخرم ونیز در منتهی الکلام گفته بازبرسر مطلب روم وگویم که تنها جماعت صحابه راوی این حدیث یعنی امر ابی بکر بامامت صلوة نیستند بلکه قبل ازین دریں اوراق گذشته که خود جناب مرتضوی راوی این حدیث ست روی الحسن البصری عن قیس بن عباد قال قال لی علی بن ابی طالب رضی الله عنه انّ رسول الله صلّی الله علیه وسلّم مرض لیالی وایاماً ینادی بالصلوة فیقول مروا ابا بکر یصلّی بالنّاس فلمّا قبض رسول الله صلّی الله علیه وسلّم نظرت فاذا الصّلوة علم الاسلام وقوام الدّین فرضینا لدیننا من رضی رسول الله صلّی الله علیه وسلّم لدیننا فبایعنا ابا بکر رواه ابو عمر فی الاستیعاب وجه هفتم آنکه ابو بکر عبد الله بن محمد المعروف بابن ابی شیبه این حدیث شریف را تصحیح نموده علامه سیوطی در رسالهٔ قول جلی فی فضائل علی گفته الحدیث الاربعون عن عمران بن الحصین انّ رسول الله صلّی الله علیه وسلّم قال علیّ منّی وانا من علیّ وهو ولیّ کل مومن بعدی اخرجه ابن ابی شیبة وصحّحه انتهی فانقشع بحمد الله المنعام من تصحیح ابن ابی شیبة الّذی ثابت مفارقه فی هذا الشان العظیم المقام ظلام الخدع والخبط والابهام وانهتک ستر الختل والمطل والاظلام وظهر بان ان المنکرین الجاحدین المبطلین للحدیث الشریف لم یحظوا من النقد السبر بنصیب وخلاق بل اقتفوا آثار المنکرین للوحی فی قولهم ان هذا الّا اختلاق ومستتر نماند که ابن ابی شیبه از اجلهٔ ارکان واعاظم اعیان ومشاهیر حذاق ومعاریف سباق ست مدائح ومحامد محاسن ومکارم او در کتب قوم مسطور وبر السنه محققین مذکور حافظ عبد الغنی بن عبد الواحد المقدسی الجماعیلی الحنبلی در کتاب کمال فی معرفة الرّجال گفته عبد الله بن محمّد بن عثمان بن خواستی بالخاء المعجمة والسین المهملة وبعدها تاء باثنتین من فوقها ابو بکر

بن ابی شیبة العبسی اخو عثمان القاسم سمع خلف بن خلیفة وشریك بن عبد الله القاضی
وابا داود الحفری وابا احمد الزبیری وابا الاحوص سلام بن سلیم والاسود بن عامر
ومروان بن معاویة وهاشم بن القاسم وسفیان بن عیینة وعباد بن العوام
وشبابة بن سوار ومعاذ بن معاذ والقسم بن مالك المزنی وهشیم بن بشیر
وعبد الله بن المبارك وحفص بن غیاث ویحیی بن ابی بکر ویحیی بن آدم
وابا داود الطیالسی وابا خالد الاحمر وابا اسامة وحسین بن علی الجعفی
وسلیمن بن حرب ومصعب بن المقدام ومعویة بن عمرو وعبد الله بن ادریس
ومحمد بن بشر العبدی وزکریا بن عدی وزید بن الحباب وجریر بن عبد الحمید
وعبد الرحیم بن سلیمان وعبد الرحمن بن محمد المحاربی الی ان قال قال ابو زرعة
الرازی ما رایت احفظ من ابی بکر بن ابی شیبة وقال صالح بن محمد اعلم من
ادرکت بالحدیث وعلله علی بن المدینی واعلمهم بتصحیف المشایخ یحیی بن معین
واحفظهم عند المذاکرة ابو بکر بن ابی شیبة اخبرنا ابو موسی اخبرنا ابو منصور
انا ابو بکر سعد المالینی انا ابو احمد بن عدی قال سمعت عبدان یقول کان
یقعد عند الاسطوانة ابو بکر واخوه ومشکدانه وعبد الله بن البراد و
غیرهم وکلهم سکوت الا ابا بکر فانه یهدر قال ابن عدی والاسطوانة التی
یجلس الیها قال لی ابو سعد هی اسطوانة ابن مسعود وجلس الیها بعده علقمة وبعده
ابراهیم وبعده منصور وبعده الثوری وبعده وکیع وبعده ابو بکر بن ابی شیبة
وبعده مطین وبعده ابو سعد ونیز در کمال از ابو عبد الله بن البیع منقول است که او گفت
سمعت ابا جعفر محمد بن صالح بن هانی یقول سمعت یحیی بن معین سالته
عن سماع ابی بکر بن ابی شیبة من شریك فقال ابو بکر عندنا صدوق ولو ادعی
السماع ممن هو اجل من شریك لکان مصدقا ما یحمله ان یقول وجدت

فی

فی کتاب ابی بخطه وحدث عن وکیع بحدیث الدجال وقال وکنا نظن انه کتبه
عن ابی هشام الرفاعی وکان ابو بکر لا یذکر ابا هشام اخبرنا ابو طاهر السلفی بالاسکندریة
انا ابو الحسین المبارك بن عبد الله الجبار بن القاسم الصیرفی انا ابو الحسن احمد
بن منصور العتیقی انا ابو الفضل بن عبد الله بن المطلب الشیبانی بالکوفة ثنا
الحسن بن محمد بن شعبة حدثنی محمد بن ابراهیم مربع الحافظ قال قدم علینا
ابو بکر بن ابی شیبة فانقلبت به بغداد ونصب له منبر فی جامع الرصافة فجلس
علیه وقال من حفظه ثنا شریك ثم قال هی بغداد واخاف ان تزل قدم بعد ثبوتها
یا ابا شیبة هات الکتاب ابو شیبة هو کنیته واسمه ابراهیم ونیز در کمال مسطور است
اخبرنا الحافظ ابو سعد محمد بن عبد الواحد الصائغ انا ابو علی الحداد انا ابو نعیم
سمعت ابا عمرو محمد بن حمدان یقول سمعت الحسن بن سفین یقول سمعت عمرو بن
علی یقول ما رایت احفظ من ابن ابی شیبة قدم علینا مع علی بن المدینی فسرد
اربعمائة حدیث حفظا اخبرنا زید بن الحسن انا ابو منصور بن زریق انا احمد بن
علی قال قرات علی الحسین بن هارون عن ابی العباس بن سعید حدثنی عبد الله
بن احمد بن حنبل حدثنی ابو زید العلقی قلت لاحمد بن حمید من احفظ اهل الکوفة
بضمتین وقاف نسبة الی بطن علقة ١٢ انساب
فقال ابو بکر بن ابی شیبة فذکرت ذلك لابی فقال ما ظننته یقر لی قال احمد بن علی
احمد بن حمید یعرف بدار ام سلمة وکان من شیوخ الکوفیین ومفتیهم وحفاظهم وقال
احمد بن حنبل ابو بکر بن ابی شیبة صدوق وقال ابو حاتم کوفی ثقة قال البخاری
مات فی المحرم من سنة ٢٣٥ خمس وثلثین ومائتین قال الخطیب حدث عنه محمد بن
سعد کاتب الواقدی ویوسف بن یعقوب ابو عمرو النیسابوری وبین وفاتیهما مائة
وثلاث سبع سنین ومحمد بن احمد ذهبی در سیر النبلاء گفته ابن ابی شیبة عبد الله بن
محمد بن القاضی ابی شیبة ابراهیم بن عثمان بن خواستی الامام العلم سید الحفاظ

ص الطبقة الثانیة عشر

وصاحب الكتب الكبار المسند والمصنف والتفسير ابو بكر العبسي مولاهم الكوفي اخو الحافظ
عثمان بن ابي شيبة والقاسم بن ابي شيبة الضعيف فالحافظ ابراهيم بن ابي بكر هو
ولده والحافظ ابو جعفر محمد بن عثمان هو ابن اخيه فهم بيت علم وابو بكر اجلهم
وهو من اقران احمد بن حنبل واسحاق بن راهويه وعلي بن المديني في السن والمولد
والحفظ ويحيى بن معين اسن منهم بسنوات طلب ابو بكر العلم وهو صبي واكبر
شيخ له هو شريك بن عبد الله القاضي سمع منه ومن ابي الاحوص سلام بن سليم وعبد السلام
بن حرب وعبد الله بن المبارك وجرير بن عبد الحميد وابي خالد الاحمر وسفين بن عيينة
وعلي بن مسهر وعباد بن العوام وعبد الله بن ادريس وخلف بن خليفة الذي يقال انه
تابعي وعبد العزيز بن عبد الصمد العمي وعلي بن هاشم بن البريد وعمر بن عبيد الطنافسي
واخوته محمد ويعلى وهشيم بن بشير وعبد الاعلى بن عبد الاعلى ووكيع بن الجراح
ويحيى القطان واسمعيل بن عياش وعبد الرحيم بن سليمان وابي معوية ويزيد
بن المقدام ومرحوم العطار واسمعيل بن علية وخلق كثير بالعراق والحجاز
وغير ذلك وكان بحرا من بحور العلم وبه يضرب المثل في قوة الحفظ حدث عنه
الشيخان وابو داود وابن ماجة وروى النسائي عن اصحابه ولا شئ له في جامع ابي
عيسى وروى عنه ايضا محمد بن سعد الكاتب ومحمد بن يحيى واحمد بن حنبل وابو زرعة
وابو بكر بن ابي عاصم وبقي بن مخلد ومحمد بن وضاح محدث الاندلس والحسن بن
سفيان وابو يعلى الموصلي وجعفر الفريابي واحمد بن الحسن الصوفي وحامد بن شعيب
وصالح جزرة والهيثم بن خلف الدوري وعبيد بن غنام ومحمد بن عبدوس
السراج والباغندي ويوسف بن يعقوب النيسابوري وعبدان وابو القاسم البغوي
وامم سواهم قال يحيى بن عبد الحميد الحماني اولاد ابن ابي شيبة من اهل العلم
كانوا يزاحمونا عند كل محدث وقال احمد بن حنبل ابو بكر صدوق وهو احب

الي من اخيه عثمان وقال احمد بن عبد الله العجلي كان ابو بكر ثقة حافظا للحديث
وقال عمرو بن علي الفلاس ما رايت احدا احفظ من ابي بكر بن ابي شيبة قدم
علينا مع علي بن المديني فسرد للشيباني اربعمائة حديث حفظا وقام وقال الامام
ابو عبيد انتهى الحديث الى اربعة فابو بكر بن ابي شيبة اسردهم له واحمد بن حنبل افقههم
فيه ويحيى بن معين اجمعهم له وعلي بن المديني اعلمهم به قال محمد بن عمر بن العلاء
الجرجاني سمعت ابا بكر بن ابي شيبة وانا معه في جبانة كندة فقلت له يا ابا بكر
سمعت من شريك وانت ابن كم قال وانا ابن اربع عشرة سنة وانا يومئذ احفظ للحديث
مني اليوم قلت صدق والله واين حفظ المراهق من حفظ من هو في عشر الثمانين
قال الجرجاني فسالت يحيى بن معين عن سماع ابي بكر بن ابي شيبة من شريك
فقال ابو بكر عندنا صدوق وما يحمله على ان يقول وجدت في كتاب ابي بخطه
وقال وحدثنا شريح بن عبادة بحديث الدجال وكنا نظنه سمعه من
ابي هشام الرفاعي قال عبدان الاهوازي كان ابو بكر يقعد الى الاسطوانة واخوه ومشكدانه
وعبد الله بن البراد وغيرهم كلهم سكوت الا ابو بكر فانه يهدر قال ابن عدي
هي الاسطوانة التي يجلس اليها ابن عقدة وقال لي ابن عقدة هذه هي اسطوانة
عبد الله بن مسعود جلس اليها بعده علقمة وبعده ابراهيم وبعده منصور وبعده سفين
الثوري وبعده وكيع وبعده ابو بكر بن ابي شيبه وبعده مطين وقال صالح
بن محمد الحافظ جزرة اعلم من ادركت بالحديث وعلله علي بن المديني واعلمهم
بتصحيف المشايخ يحيى بن معين واحفظهم عند المذاكرة ابو بكر بن ابي شيبة
قال الحافظ ابو العباس بن عقدة سمعت عبد الرحمن بن خراش يقول سمعت ابا زرعة
يقول ما رايت احفظ من ابي بكر بن ابي شيبة فقلت يا ابا زرعة فاصحابنا البغداديون
قال دع اصحابك فانهم اصحاب مخاريق ما رايت احفظ من ابي بكر بن ابي شيبة قال الخطيب

كان ابو بكر متقنا حافظا صنّف المسند والاحكام والتفسير وحدّث ببغداد وهو واخواه
القاسم وعثمان قال ابراهيم نفطويه في سنة اربع وثلثين ومائتين اشخص المتوكل الفقهاء
والمحدثين وكان فيهم مصعب بن عبد الله الزبيري واسحاق بن اسرائيل وابراهيم بن
عبد الله الهروي وابو بكر وعثمان ابنا ابی شيبة وكانا من الحفاظ فقسمت بينهم الجوائز
وامرهم المتوكل ان يحدّثوا بالاحاديث التي فيها الردّ على المعتزلة والجهمية قال
فجلس عثمان في مدينة المنصور واجتمع عليه نحو من ثلثين الفا وجلس ابو بكر
في مسجد الرصافة وكان اشدّ مقدّما من اخيه اجتمع عليه نحو من ثلثين الفا
قلت وكان ابو بكر قوي النفس بحيث انّه استنكر حديثا تفرّد به يحيى بن معين
عن حفص بن غياث فقال من اين له هذا فهذه كتب حفص ما فيها هذا الحديث
اخبرنا ابو الفضل احمد بن هبة الله بن احمد الدمشقي قراءة عليه غير مرة انبانا
عبد العزيز بن محمد الهروي انبانا زاهر بن طاهر سنة سبع وعشرين وخمسمائة
بهراة انبانا محمد بن محمد السلمي وانبانا احمد بن عبد العزيز انبانا زاهر وتميم بن ابی
سعد قالا انا ابو سعد محمد بن عبد الرحمن الكنجرودي قالا انا ابو عمرو بن حمدان
انبانا ابو يعلى الموصلي انبانا ابو بكر بن ابی شيبة قال انبانا محمد بن بشر عن عبيد الله
عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هريرة قال ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم
الهلال فقال اذا رأيتموه فصوموا واذا رأيتموه فافطروا فان غمّ فعدّوا ثلاثين
هذا حديث صحيح غريب تفرّد به ابو الزناد عن الاعرج ولم يروه عنه سوى
عبيد الله بن عمر ولا عن عبيد الله سوى محمد بن بشر العبدي فيما علمنا اخرجه
مسلم عن ابی بكر عنه فوقع موافقة عالية ولم يروه واحد من بشر سوى
النسائي فرواه عن ابی بكر احمد بن علي المروزي عن ابن ابی شيبة فوقع لنا بدلا

بعلو

بعلو درجتين اخبرنا عبد الحافظ بن بدران ويوسف بن احمد قالا انبانا موسى
بن عبد القادر انبانا سعيد بن احمد انبانا علي بن احمد البندار انبانا ابو طاهر المخلص ثنا
عبد الله بن محمد انبانا ابو بكر بن ابی شيبة ثنا ابو خالد الاحمر سليمن بن حيّان عن
سليمن التيمي عن ابی عثمان عن اسامة بن زيد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما تركت
على امتي بعدي فتنة اضرّ على الرجال من النساء وبه انبانا ابو بكر بن ابی شيبة ثنا
حميد بن عبد الرحمن عن هشام بن عروة عن ابيه سمعت اسامة بن زيد وسئل
كيف يسير رسول الله صلى الله عليه وسلم حين دفع من عرفات قال كان يسير العنق
فاذا وجد فجوة نصّ قال هشام والنصّ ارفع من العنق اخرجهما مسلم عن ابی بكر فوافقنا
انبانا ابن علان انبانا الكندي انبانا القزاز انبانا ابو بكر الخطيب انبانا احمد بن علي المحتسب
عن محمد بن عمران الكاتب حدثني عمر بن علي انبانا احمد بن محمد بن المربع سمعت ابا عبيد
يقول ربّانيو الحديث اربعة فاعلمهم بالحلال والحرام احمد بن حنبل واحسنهم
سياقة للحديث واداء علي بن المديني واحسنهم وضعا للكتاب ابو بكر بن ابی شيبة
واعلمهم بصحيح الحديث وسقيمه يحيى بن معين قال البخاري ومطين مات ابو بكر
في المحرم سنة خمس وثلاثين ومائتين قلت آخر من روى عنه ابو عمرو يوسف
بن يعقوب النيسابوري و نيز ذهبی در تذکرة الحفاظ گفته ابو بكر بن ابی شيبة
الحافظ عديم النظير الثبت النحرير عبد الله بن محمد بن ابی شيبة ابراهيم
بن عثمان بن خواستي العبسي مولاهم الكوفي صاحب المسند والمصنّف وغير ذلك
سمع من شريك القاضي وابي الاحوص وابن المبارك وابن عيينة وجرير بن
عبد الحميد وطبقتهم وعنه ابو زرعة والبخاري ومسلم وابو داود وابن ماجة
وابو بكر بن ابی عاصم وبقي بن مخلد والبغوي وجعفر الفريابي وامم سواهم
قال احمد ابو بكر صدوق هو احبّ اليّ من اخيه عثمان وقال العجلي ثقة حافظ

ص الطبقة الثامنة
ترجمه ابو بكر بن ابی شيبه از تذکره ذهبی

وقال الفلاس ما رأيت احفظ من ابى بكر بن ابى شيبة وكذا قال ابو زرعة الرازى وقال ابو عبيد انتهى الحديث الى اربعة فابو بكر بن ابى شيبة اسردهم له واحمد افقههم فيه وابن معين اجمعهم له وابن المدينى اعلمهم به وقال صالح بن محمد اعلم من ادركت بالحديث وعلله ابن المدينى واحفظهم له عند المذاكرة ابو بكر بن ابى شيبة وعن ابى عبيد قال احسنهم وضعا للكتاب ابو بكر بن ابى شيبة وقال الخطيب كان ابو بكر متقنا حافظا صنف المسند والاحكام والتفسير قال البخارى مات فى سنة خمس وثلثين ومائتين و نیز ذہبی در عبر در سنه خمس و ثلثین و مائتین گفته وفيها ابو بكر بن ابى شيبة وهو الامام احد الاعلام عبد الله بن محمد بن ابى شيبة ابراهيم بن عثمان العبسى الكوفى صاحب التصانيف الكبار توفى فى المحرم وله بضع وسبعون سنة سمع من شريك فمن بعده قال ابو زرعة ما رأيت احفظ منه وقال ابو عبيد انتهى علم الحديث الى اربعة ابى بكر بن ابى شيبة وهو اسردهم وابن معين وهو اجمعهم وابن المدينى وهو اعلمهم واحمد بن حنبل وهو افقههم فيه وقال صالح جزرة احفظ من رأيت عند المذاكرة ابو بكر بن ابى شيبة وقال نفطويه لما قدم ابو بكر بن ابى شيبة بغداد فى ايام المتوكل حزروا مجلسه بثلثين الفا و نیز ذہبی در کاشف گفته عبد الله بن ابى شيبة ابو بكر العبسى مولاهم الكوفى الحافظ صاحب التصانيف عن شريك وابن المبارك وهشيم وعنه خ م د ق والفريابى وابو يعلى والبغوى قال الفلاس ما رايت احفظ منه وقال صالح جزرة احفظ من ادركنا عند المذاكرة ابو بكر بن ابى شيبة توفى ۲۳۵ و یافعی در مرآة الجنان در سنه خمس و ثلثین و مائتین گفته وفيها الامام احد الاعلام ابو بكر بن ابى شيبة صاحب التصانيف الكبار قال ابو زرعة ما رأيت احفظ منه وقال ابو عبيد انتهى علم الحديث الى اربعة ابى بكر بن ابى شيبة وهو اسردهم له وابن معين وهو اجمعهم له وابن المدينى وهو اعلمهم به واحمد بن حنبل وهو افقههم فيه قال

نفطويه لما قدم ابو بكر بن ابى شيبة بغداد فى ايام المتوكل حزروا مجلسه بثلثين الفا واحمد بن على المعروف بابن حجر العسقلانى در تهذيب التهذيب گفته عبد الله بن محمد بن ابى شيبة ابراهيم بن عثمان بن خواستى العبسى مولاهم ابو بكر الحافظ الكوفى روى عن ابى الاحوص وعبد الله بن ادريس وابن المبارك وشريك وهشيم وابى بكر بن عياش واسمعيل بن عياش وجرير وابى اسامة وابى معوية ووكيع وابن علية وخلف بن خليفة وابن نمير وابن مهدى والقطان وابن ابى زائدة وعباد بن العوام وابن عيينة وابن خالد الاحمر وعبد الاعلى بن عبد الاعلى ومحمد بن فضيل ومروان بن معوية ومعتمر بن سليمن ويزيد بن المقدام بن شريح ويزيد بن هرون وجماعة روى عنه البخارى ومسلم وابو داود وابن ماجة وروى له النسائى بواسطة احمد بن على القاضى وزكريا الساجى وعثمان بن خرزاذ وابنه ابو شيبة ابراهيم بن ابى بكر بن ابى شيبة واحمد بن حنبل ومحمد بن سعد وابو زرعة وابو حاتم وعبد الله بن احمد بن حنبل ومحمد بن عثمان بن ابى شيبة وابراهيم الحربى ومحمد بن عبد الله المنادى ويعقوب بن شيبة وبقى بن مخلد وابن ابى عاصم وابو يعلى والهيثم بن خلف الدورى وعبدان الاهوازى ومحمد بن محمد بن سليمان الباغندى وابو القاسم بن محمد البغوى وابو عمرو ويوسف بن يعقوب النيسابورى وجماعة قال يحيى الحمانى اولاد ابن ابى شيبة من اهل العلم كانوا يزاحمونا عند كل محدث وقال احمد ابو بكر صدوق وهو احب الى من عثمان قال عبد الله بن احمد فقلت لابى ان يحيى بن معين يقول عثمان احب الى فقال ابى لم يقل لنا وقال العجلى ثقة وكان حافظا للحديث وقال ابو حاتم وابن خراش ثقة وقال محمد بن عمر بن العلاء الجرجانى سالت ابن معين عن سماع ابى بكر من شريك فقال ابو بكر عندنا صدوق ولو ادعى السماع من اجل من شريك لكان مصدقا فيه وما يحمله على ان يقول وجدت فى كتاب ابى بخطه حدثنا عن ويحيى حديث الدجال وكنا نظن انه سمعه من هشام الرفاعى وكان ابو بكر لا يذكر ابا هشام قال وسالت ابا بكر متى سمعت من شريك قال وانا ابن اربع عشرة

وانا یومئذ احفظ منی الیوم قال عمرو بن علی ما رایت احفظ من ابی بکر قدم علینا مع علی بن المدینی
فسرد للشیبانی اربعمائة حدیث حفظا وقال ابو عبید القسم انتهی العلم الی اربعة فابو بکر اسردهم له
واحمد افقههم فیه ویحیی اجمعهم له وعلی اعلمهم به قال عمرو بن الاهوازی کان یقعد عند
الاسطوانة ابو بکر واخوه ومشکدانة عبد الله بن البراد وغیرهم کلهم سکوت الا ابو بکر
فانه یهدر وقال صالح بن محمد اعلم من ادرکت بالحدیث وعلله علی بن المدینی واعلمهم بتصحیف
المشایخ یحیی بن معین واحفظهم عند المذاکرة ابو بکر بن ابی شیبة وقال البخاری وغیر واحد
مات سنة ۲۳۵ فی المحرم قلت وقال ابن خراش سمعت ابا زرعة الرازی یقول ما رایت احفظ من ابی
بکر بن ابی شیبة فقلت له یا ابا زرعة واصحابنا البغدادیین فقال دع اصحابک اصحاب
مخاریق وقال ابن حبان فی الثقات کان متقنا حافظا دینا ممن کتب وجمع وصنف وذاکر وکان احفظ
اهل زمانه للمقاطیع قال ابن قانع ثقة ثبت وفی الزهرة روی عنه البخاری ثلثین حدیثا
ومسلم الفا وخمس مائة واربعین حدیثا وابن حجر عسقلانی در تقریب التهذیب گفته عبد الله
بن محمد بن ابی شیبة ابراهیم بن عثمان الواسطی الاصل ابو بکر بن ابی شیبة الکوفی ثقة حافظ
صاحب تصانیف من العاشرة مات سنة خمس وثلثین ومائتین و جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر
السیوطی در طبقات الحفاظ گفته ابو بکر بن ابی شیبة عبد الله بن محمد بن ابراهیم بن عثمان
العبسی مولاهم الکوفی الحافظ روی عن شریک وهشیم وابن المبارک وابن عیینة وغندر
وخلق وعنه البخاری ومسلم وابو داود وابن ماجة وابو زرعة وابو حاتم وابو
وخلق مات فی المحرم سنة خمس وثلثین ومائتین و عبد الرؤف بن تاج العارفین بن علی بن زین العابدین
الحدادی ثم المناوی القاهری الشافعی در فیض القدیر گفته ش ای ابن ابی شیبة الحافظ الثبت العدیم
النظیر عبد الله بن محمد بن ابی شیبة العبسی الکوفی صاحب المسند والاحکام والتفسیر و
عدد ما سمع من ابن المبارک وابن عیینة وتلک الطبقة وعنه الشیخان وابو داود وابن
ماجة وخلق انتهی و ابو مهدی عیسی بن محمد ثعالبی در مقالید الاسانید گفته مصنف ابی بکر بن ابی شیبة

اخبرنا به قراءة منی علیه علی بن محمد بن عبد الرحمن الاجهوری من اوله الی باب الوضوء کم
مرة وهو اجازة بسائره عن الشمس الرملی والبرهان العلقمی بسندهما الی الحافظ ابن حجر
عن ابی علی الفاضلی عن یونس بن ابراهیم الدبوسی عن عبد الرحمن بن مکی الطرابلسی عن
ابی القاسم بن بشکوال قال انا عبد الرحمن بن محمد بن عتاب قال اخبرنا ابو عمر بن عبد البر
قال انا ابو عمر احمد بن عبد الله الباجی عن ابیه عن عبد الله بن یوسف القبری عن بقی بن
مخلد عن ابی بکر بن ابی شیبة فذکره وبالسند قال الامام الحجة ابو بکر عبد الله بن محمد بن
ابی شیبة فی کتاب الطهارة وهو اول المصنف ما یقول الرجل اذا دخل الخلاء حدثنا هشیم بن
بشیر عن عبد العزیز بن صهیب عن انس بن مالک رضی الله عنه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم
اذا دخل الخلاء قال اعوذ بالله من الخبث والخبائث نتفة من تعریفه قال الذهبی فی
تذکرته هو الامام الحافظ العدیم النظیر الثبت النحریر ابو بکر عبد الله بن محمد بن ابی شیبة
ابراهیم بن عثمان العبسی مولاهم الکوفی صاحب المسند والمصنف وغیر ذلک سمع من شریک
القاضی وابی الاحوص وابن المبارک وابن عیینة وجریر بن عبد الحمید وطبقتهم وعنه ابو زرعة
والبخاری ومسلم وابو داود وابن ماجة وبقی بن مخلد وامم سواهم قال الفلاس ما رایت احفظ من ابن
ابی شیبة وکذا قال ابو زرعة الرازی وقال ابو عبید انتهی الحدیث الی اربعة فابو بکر بن ابی شیبة
اسردهم له واحمد افقههم فیه وابن معین اجمعهم له وابن المدینی اعلمهم به وقال صالح بن محمد اعلم من
ادرکت بالحدیث وعلله علی بن المدینی واحفظهم عند المذاکرة ابو بکر بن ابی شیبة وعن
ابی عبید قال احسنهم وضعا للکتاب ابن ابی شیبة قال البخاری مات فی المحرم سنة خمس وثلثین
ومائتین قال الذهبی وقع لی حدیثه عالیا اخبرنی عبد الحافظ بن طرخان قال اخبرنا
ابن احمد قال اخبرنا علی بن احمد قال اخبرنا محمد بن عبد الرحمن قال اخبرنا عبد الله بن محمد قال
اخبرنا ابو بکر بن ابی شیبة و خود مخاطب در بستان المحدثین گفته مصنف ابی بکر بن ابی شیبة
الکوفی اوائل کتاب الطهارة است و اول آن باب ما یقول الرجل اذا دخل الخلا میگوید حدثنا هشیم

بن بشیر عن عبد العزیز بن صهیب عن انس بن مالک رضی الله عنه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا دخل الخلاء قال اعوذ بالله من الخبث و الخبائث کنیتش ابو بکر و نام او عبد الله بن محمد بن ابی شیبه ابراهیم بن عثمان العبسی ست یعنی از موالی بنی عبس بباء موحده ساکنه بعد العین المهمله و درینجا صورت مشتبه در کتب حدیث وارد می شود و علامت فارقه درمیان سه صورت آنست که اگر آن شخص کسی در نسبت او این صورت باشد از اهل کوفه است پس عبسی ست بباء موحده و سین مهمله اگر از اهل بصره است پس عیشی بیاء تحتیه و شین معجمه اگر از اهل شام ست پس عنسی ست بنون و سین مهمله و ابو بکر از اهل کوفه است و او راسوای این مصنّف سند ست دیگر و بعضی تصانیف هم اند و از شریک بن عبد الله قاضی کوفه و ابو الاحوص و عبد الله بن المبارک و سفیان بن عیینه و جریر بن عبد الحمید و اقران اینها استفاده علم حدیث کرده و از وی ابو زرعه و بخاری و مسلم و ابو داود و ابن ماجه و خلائق بسیار استفاده این علم کرده اند از ائمه این فن ست ابو زرعه رازی گفته که در زمان ما علم حدیث منتهی شده بود بچهار کس ابو بکر بن ابی شیبه که در سرد حدیث یکتا بود و احمد بن حنبل در فقه حدیث و فهم آن مستثنی و ابن معین در جمع و تکثیر حدیث ممتاز و علی بن المدینی در علم تخریج حدیث و علل آن یگانه و بی همتا و در وقت مذاکره ابو بکر بن ابی شیبه احفظ ترین همه اهل عصر بود و در ترتیب و تهذیب کتاب نیز او را از بین اقران خود امتیاز تمام حاصل ست در محرم در سال دو صد و سی و پنج رحلت دار القرار نمود انتهی کمال عجب ست که شاهصاحب با وصف آنکه ابن ابی شیبه را بمناقب عظیمه و فضائل فخیمه و مدائح جلیله و محامد جمیله مثل دیگر اسلاف خود ستوده اند باز حدیث ولایت را که ابن ابی شیبه روایت آن نموده و تصحیح آن فرموده بلا محابا ابطال مینمایند و بالاتی بلطفه مزید شناعت و فظاعت این جسارت از افادات خود شاهصاحب دیگر اکابر ائمه قوم که تشمیر ذیل در مدح و ثنا و تبجیل و اطراء شان میکنند میکنند وجه هشتم آنکه نقل سیوطی تصحیح این حدیث از ابن ابی شیبه و سکوت بران در عدم رد آن دلیل صریحست بر تسلیم تصحیح آن که حسب افاده مخاطب نقل کلام مخالف و سکوت بران دلیل تسلیم و حجیت آن کلام بر اهل مذهب ناقل ست پس نقل کلام عالم خود و سکوت بران بالاولی مفید تسلیم و مثبت حجیت آن بر اهل مذهب ناقل خواهد بود و مخاطب

در باب چهارم میفرماید کسانیکه پیشوایان و مقتدایان ایشان اند یعنی شیعه اگر تفصیل حالات ایشان پرداخته شود دفتری باید طویل لیکن درینجا بطریق نمونه چیزی ذکر کرده میشود قاضی نور الله شوستری در احوال زراره بن اعین الشیبانی الکوفی از میزان ذهبی نقل میکند و بران سکوت مینماید زرارة بن اعین الشیبانی الکوفی اخو حمران یترفض قال العقیلی فی الضعفاء حدثنا یحیی بن اسمعیل قال حدثنا یزید بن خالد الثقفی قال حدثنا عبد الله بن خالد السبیعی عن ابی الصباح عن زرارة بن اعین عن محمد بن علی عن ابن عباس قال قال النبی صلی الله علیه وسلم یا علی لا یغسلنی احد غیرک حدثنا یحیی قال حدثنا ابی قال حدثنا سعید بن منصور قال حدثنا ابن السماک قال حججت فلقینی زرارة بن اعین بالقادسیة فقال ان لی الیک حاجة وعظمها فقلت ما هی فقال اذا لقیت جعفر بن محمد فاقرأه منی السلام وسله ان یخبرنی انا من اهل النار ام من اهل الجنة فانکرت ذلک علیه فقال لی انه یعلم ذلک فلما لقیت جعفر بن محمد اخبرته بالذی کان منه فقال هو من اهل النار فقلت من این علمت انه من اهل النار فقال من ادعی علی هذا الباطل انتهت عبارة التحفة علی ما هی علیه اگرچه شناعت تصرف و خیانت این بزرگ بر ناظر مجالس المؤمنین مخفی نیست که آخر عبارت میزان ذهبی که صریح ست باینکه قول امام علیه السلام در حق زراره تقیه بوده و در مجالس کوست حذف کرده و قدری که نقل کرده در آن هم تغییر و تبدیل نموده و و استدلال این عبارت باتباع قلندران که بآیه لا تقربوا الصلوة است لال میدهم و جو بصلوة کنند رفته عبارتی که دافع شبهه ست در شکم خود فرو برده لیکن چون غرض بابطال توهم باطلش و اظهار تحریف و خیانتش درین مقام متعلق نیست از آن اعراض کرده میگوئیم که ازین کلام ظاهر ست که نزد شاهصاحب سکوت بر نقل کلامی دلیل قبول و تسلیم آنست زیرا که باوصف آن ادعای عریض طویل در باره تفصیل حالات مقتدایان اهل حق در مقام اثبات جرح تمسک بجز روایت میزان نیافته و آن را عمده ما فی الباب انگاشته بزعم باطلش برای اثبات مذهب زراره ذکر نموده و سکوت علامه شوستری بران دلیل حجیتش گردانیده و فاضل رشید نیز در بعض افادات خود سکوت را بعد نقل دلیل

تسلیم میداند که گمان میبرد که داب تمام عقلا آنست که نقلی که غیر مرضی می باشد بعد نقل برد و انکارش
می پردازند بیانش آنکه فاضل رشید در اوراق ثلثه خود که دران شبهات سخیفه بر کلام جناب [illegible]
قدس الله نفسه متضمن اثبات نفاق شیخین که در جواب باب دوم تحفه واقع ست وارد نموده روایتی از
منهج الصادقین نقل نموده بآن استدلال بر بودن شیخین از کبرای صحابه کرده و جناب والد ماجد در
جوابش بر رساله نفاق الشیخین در جمله وجوه ردّ این توهم افاده فرموده که این روایت را تفسیر منقول
از اهل خلاف ست فاضل رشید در جواب این سفر باید فقیر حقیر مدعی آن شده بود که این روایت
در تفسیر مذکور از طرق امامیه منقول ست نه استدلال فقیر مبنی بر منقول بودن آن از کتب امامیه بود
بلکه مقصود فقیر اثبات نقل مفسر مذکور روایت مزبوره را در کتاب خود بلا رد و نکیر بوده و بعد کلامی گفته
در صحیح رت اگر روایت مذکوره که مشتمل بر تصریح بودن شیخین از اکابر صحابه است غیر مرضی او می بود
برد آن می پرداخت و چون مفسر مذکور اصلا برد و انکار ان نپرداخته بموجب داب اکثر عقلا
تسلیم ان ظاهر شد و استدلال فقیر باتم و اکد وجوه ثابت گشت انتهی ازین عبارت ظاهر ست
که داب اکثر عقلا این ست که اگر کلامی غیر مرضی نقل میکنند رد و انکار بران مینمایند و هرگاه کسی
کلامی نقل کند و سکوت بران نماید این سکوتش دلیل رضا او بآن کلام می باشد وجه نهم آنکه [illegible]
رساله قول جلی ظاهر ست که این رساله نبذی ست از قطره قطرات بحار زاخره که وارد کرده دران
یسیری از مناقب باهره جناب امیر المومنین علیه السلام و از حق تعالی درخواسته که اتحاف کند او را
بقبول و عطا نماید او را ببرکت تمسک بحب اهل بیت علیهم السلام شرف مامول پس قطع نظر
از اثبات تصحیح این روایت مجرد ایراد این حدیث درین رساله که جلالت شان عظمت و مقبولیت
روایات آن از عنوان ظاهر ست دلیل اعتماد و اعتبار آنست و اول رساله قول جلی اینست و بعد فهذه
نبذة من قطرة من قطرات بحار زاخرة اوردت فیها یسیرا من المناقب الباهرة لسیدنا علی
کرم الله وجهه ملقبة بالقول الجلی فی فضائل علی وضمنتها اربعین حدیثا خفیفة مرتبة
بالحروف مخرجها و بیان بعض غریب الفاظها و مشکل معانیها و الله اسال ان یتحفنی بالقبول و [illegible]

عبارت صدر رساله قول جلی [illegible] جلالت احادیث آن [illegible]

تکرمنی

یرزقنی ببرکة الاستمساك بحب اهل البیت اشرف مامول پس کمال عجب ست که مخاطب باصفا باوصف
اظهار مزید مودت و ولا و ادعای انحصار اتباع اهل بیت اصطفا در اسلاف و اخلاف کبرای خود راضی نشود
بتسلیم بعض نبذ از قطره از قطرات بحار زاخره از مناقب باهره جناب امیر المومنین علیه السلام بلکه در
ابطال و تکذیب آن میکوشد و همت را بتکذیب حدیثی که آنرا و امثال آنرا سیوطی شیخ مشایخ او بسبب تمسک
بحب اهلبیت علیهم السلام میاید و سوال قبول آن و رجاء حصول اشرف مامول بسبب آن دارد میگمارد
و آنرا از ردی از رد و تقبیح علامه سیوطی و امثال او نمی آید و ما هکذا تورد یا سعد الابل وجه دهم آنکه علامه
عبد الرحمن ابن ابی بکر سیوطی چنانچه تصحیح این حدیث شریف از ابوبکر بن ابی شیبه نقل فرموده همچنان خودهم
تصحیح آن فرموده چنانچه در جمع الجوامع گفته علی منی و انا من علی و علی ولی کل مومن بعدی
ش لی و اه ابن ابی شیبة فی المصنف عن عمران بن حصین صحیح وجه یازدهم آنکه ملا علی متقی نیز
تصحیح روایت ابن ابی شیبه نموده چنانچه در کنز العمال گفته علی منی و انا من علی و علی ولی کل
مومن بعدی ش لی و اه ابن ابی شیبة فی المصنف عن عمران بن حصین صحیح وجه دوازدهم
آنکه میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی نیز تصحیح سند ابن ابی شیبه نموده چنانچه در مفتاح النجا فی مناقب آل العبا گفته
و عند ابن ابی شیبة بسند صحیح عنه ای عن عمران بن حصین مرفوعا علی منی و انا من
علی و علی ولی کل مومن بعدی وجه سیزدهم آنکه نیز میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی در
تحفة المحبین سند ابن ابی شیبه را تصحیح نموده چنانچه گفته علی منی و انا من علی و علی ولی کل
مومن بعدی ش ب بسند صحیح عم فی فضائل الصحابة کلاهما عن عمران بن حصین انتهی فیثبت
بحمد الله المنان من الافادة المکررة لمیرزا محمد بن معتمد خان صحة الحدیث الشریف و
اعتباره و اعتقاده عند من رزق الانصاف و الایقان و ظهر ان من کذبه و ابطله قد
ابطل و خان و خرق و مان و شان شانه عند مهرة الشان بان انهماکه فی البغض و العدوان
و ابتلائه بالضغن و الشنان و الحیازة عن مرتبة الولاء و العرفان بعده عن السداد
و الاذعان وجه چهاردهم آنکه قاضی ثناء الله نیز تصحیح سند ابن ابی شیبه نموده و قدح کابلی

ص
فضل علی رضی الله عنه من
الفصل الثانی فی فضل
الخلفاء الاربعة من الباب
الثالث فی فضائل الصحابة من
کتاب الفضائل من قسم
الاقوال الذی هو الکتاب
الثالث من کتب حرف الفاء

ص ۲۲۸
الفصل الخامس عشر فی [illegible]
من الباب الثالث فی [illegible]
علی علیه السلام من ابواب [illegible]
الخمسة

این حدیث را ارعاده و للمخاطب فرموده چنانچه در سیف مسلول گفته سیوم حدیث بریده عن النبی
صلی الله علیه وسلم قال علی منی وانا من علی وهو ولی کل مومن بعدی گویند اولی او اولی بالتصرف
فهو الامام در اسناد این حدیث اجلح شیعی ست متهم ست پس خبر او صالح احتجاج نیست ابن حسین بلخی نصر الله
کابلی رحمة الله علیه گفته لیکن این حدیث را ابن ابی شیبه عمران بن حصین بسند صحیح روایت کرده انتهی وجه
پانزدهم آنکه هرگاه شاه صاحب در بستان المحدثین مصنف ابن ابی شیبه ذکر فرموده اند و فضائل و محامد
ابن ابی شیبه وارد نموده پس موافق افاده صاحب بستان ثابت شد که شاه صاحب بذکر مصنف ابن ابی شیبه
و ذکر احوال خود او تبرک می جویند و موجب تزیین کتاب خود میدانند پس ابطال و تکذیب این حدیث شریف
که درین کتاب عظیم المرتبه و جلیل المنزله مذکورست خلاف انصاف و حیا و این روایت در مصنف ابن ابی شیبه
بعبارات عدیده مذکورست یک عبارت که در آن تصحیح این حدیث شریف نموده آنفا شنیدی
دو نا دیگر این جا باید شنید ملا علی متقی در کنز العمال گفته لا تقع فی علی فانه منی وانا منه وهو
ولیکم بعدی ش عن عبد الله بن بریدة عن ابیه و نیز در کنز العمال مسطورست عن عمران بن حصین
ای رواه ابن ابی شیبه فی مصنفه ۱۲
بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم سریة واستعمل علیها علیا فغنموا فصنع علی شیئا
انکروه وفی لفظ فاخذ علی من الغنیمة جاریة فتعاقد اربعة من الجیش اذا قدموا علی رسول الله
ان یعلموه وکانوا اذا قدموا من سفر بدؤا برسول الله صلی الله علیه وسلم فسلموا علیه
ای بدؤا بزیارة رسول الله ۱۲
نظروا الیه ثم ینصرفون الی رحالهم فلما قدمت السریة سلموا علی رسول الله صلی الله
علیه وسلم فقام احد الاربعة فقال یا رسول الله الم تر ان علیا قد اخذ من الغنیمة جاریة
فاعرض عنه ثم قام الثانی فقال مثل ذلک فاعرض عنه ثم قال الرابعة فاقبل الیه
رسول الله صلی الله علیه وسلم ویعرف الغضب فی وجهه فقال ما تریدون من علی علی منی
وانا من علی وعلی ولی کل مومن بعدی ش ابن جریر صححه **وجه شانزدهم** آنکه در مسند احمد بن حنبل که نسخه عتیقه آن
ای اخرجه ابن ابی شیبه فی مصنفه ۱۲
بخط عرب پیش نظر فقیر حاضرست مذکورست حدثنا عبد الرزاق و عفان المعنی وهذا حدیث
عبد الرزاق قالا ثنا جعفر بن سلیمان قال حدثنی یزید الرشک عن مطرف بن عبد الله

فضل علی رضی الله عنه فی الفصل الثانی فی فضل الخلفاء الاربعة من الباب الثالث فی ذکر الصحابة من کتاب الفضائل من قسم الاقوال الذی هو الکتاب الثالث من کتب حرف الفاء

فضائل علی من فصل فی تفضیل من باب فضل الصحابة من کتاب الفضائل من قسم الافعال

حدیث عمران بن حصین عن النبی صلی الله علیه وسلم

عن عمران بن حصین قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم سریة وامر علیهم علی بن ابی طالب
رضی الله عنه فاحدث شیئا فی سفره فتعاهدوا قال عفان فتعاقد اربعة من اصحاب
محمد صلی الله علیه وسلم ان یذکروا امره لرسول الله صلی الله علیه وسلم قال عمران و
کنا اذا قدمنا من سفر بدأنا برسول الله صلی الله علیه وسلم فسلمنا علیه قال فدخلوا
علیه فقام رجل منهم فقال یا رسول الله ان علیا فعل کذا وکذا فاعرض عنه ثم قام الثانی
فقال یا رسول الله ان علیا فعل کذا وکذا فاعرض عنه ثم قام الثالث فقال یا رسول الله ان
علیا فعل کذا وکذا فاعرض عنه ثم قام الرابع فقال یا رسول الله ان علیا فعل کذا وکذا قال
فاقبل رسول الله صلی الله علیه وسلم علی الرابع وقد تغیر وجهه فقال دعوا علیا دعوا علیا
ان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مومن بعدی و رجال سند این حدیث همه معروف و مقبول و ممدوح
اساطین فحول اند اما عبد الرزاق پس عمده جهابذه حذاق و از اجله مشاهیر آفاق و اعاظم نحاریر سباق و ملک
امام ائمه فخام و شیخ حفاظ اسلام ست اصحاب صحاح سته از روایات او صحاح خود را مزین ساخته اند و
او را در غایت اعتماد و اعتبار و وثوق داشته بافادات او دامنهای خود پر نموده و اکابر منقدین او را
بکمال مدح و اطرا و نهایت وصف و ثنا می ستایند تا آنکه میگویند که رحلت نکردند مردم بسوی
احدی بعد جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم مثل رحلت کردن شان بسوی عبد الرزاق
و مدائح عظیمه فاخره و مآثر حمیده شامخه او ان شاء الله المنعام بتفصیل تام در مجلد حدیث تشبیه
خواهی شنید درینجا اکتفا بر بعض عبارات می رود یافعی در مرآة الجنان در وقایع سنه احدی
عشر و مائتین گفته وفی السنة المذکورة توفی الحافظ العلامة المرتحل الیه من الآفاق
الشیخ الامام عبد الرزاق بن همام الیمنی الصنعانی الحمیری صاحب المصنفات عن ست وثمانین سنة
روی عن معمر وابن جریج والاوزاعی وطبقتهم ورحل الیه الائمة الی الیمن قیل ما رحل الناس
الی احد بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل ما رحلوا الیه روی عنه خلائق من
ائمة الاسلام منهم الامام سفیان بن عیینة والامام احمد ویحیی بن معین واسحاق

روایت نمودن احمد بن حنبل شیبانی حدیث ولایت را در مسند خود

مدائح عبد الرزاق شیخ احمد بن حنبل از مرآة الجنان یافعی

بن راهویه علی المدینی و محمود بن غیلان و ابو سعد عبد الکریم بن سمعانی در انساب گفته سمعت
گفته منهم ابو بکر عبد الرزاق بن همام الصنعانی قیل ما رحل الی احد بعد رسول الله صلی الله
علیه وسلم مثل ما رحل الیه و ابن خلکان در وفیات الاعیان گفته ابو بکر عبد الرزاق بن همام
بن نافع الصنعانی مولی حمیر قال ابو سعد السمعانی قیل ما رحل الناس الی احد بعد رسول الله
صلی الله علیه وسلم مثل ما رحلوا الیه الخ اما عفان بن مسلم صفار پس محدث عفیف و مسلم
علماء کبار و حائز جلائل فخار و مشهور و معروف در اقطار و امصار هست ائمه جلیل الشان
و حفاظ رفیع المکان و اساطین اعیان بمدح و ثنا و وصف و اطراء عفان رطب اللسان
و عذب البیان اند و در اثبات ثقت و جلالت و حذق و مهارت و کمال و براعت صغار هم
صغیر و بهم داستان محمد بن طاهر مقدسی در رجال صحیحین گفته عفان بن مسلم الصفار الانصاری
مولی عزرة بن ثابت کنیته ابو عثمان سمع وهیب بن خالد و صخر بن جویریة و غیر واحد
عنهما روی عنه البخاری فی مواضع روی عن عبد الله بن سعید و محمد بن عبد الرحیم
و اسحاق غیر منسوب و محمد غیر منسوب عنه و روی عنه مسلم عن اسحاق
و محمد بن اسحاق و زهیر بن حرب و حجاج بن الشاعر و ابن ابی شیبة و محمد بن حاتم
و عمرو الناقد و محمد بن المثنی و عبد الله الدارمی و هرون بن عبد الله مات ببغداد
سنة عشرین و مائتین و هو ابن ست و ثمانین سنة و از عبارت کتاب رجال صحیحین محمد بن طاهر
مقدسی واضح ست که حفاظ حدیث مثل ابن عقده و دارقطنی و ابن منده و حاکم سابقین از زمان
ایشان که بعد شیخین تا وقت محمد بن طاهر بوده اند نزد ایشان صحیح شده که کسی که شیخین اخراج حدیث او
در صحیحین کرده اند حدیث او حجت ست بسبب روایت شیخین از او در صحیح زیرا که شیخین اخراج نکرده اند
مگر از ثقه عدل حافظ که احتمال کند سن او و مولد او را پس ثقت و عدالت و رفعت و نبالت عفان
در اقصای درجه و اعلای مرتبه ثبوت و تحقق رسیده و ذهبی در تذکرة الحفاظ گفته عفان بن مسلم
الحافظ الثبت ابو عثمان الانصاری مولاهم البصری الصفار محدث بغداد ولد بعد الثلاثین

و مائة

و مائة و سمع من شعبة و هشام الدستوائی و حماد بن سلمة و وهیب و طبقتهم و عنه احمد و اسحاق
و علی و ابن معین و الفلاس و هلال بن العلاء و حنبل بن اسحاق و ابو زرعة الدمشقی و
خلائق قال یحیی القطان اذا وافقنی عفان فلا ابالی من خالفنی و قال العجلی عفان ثقة
ثبت صاحب سنة کان علی مسائل معاذ بن معاذ القاضی فجعل له عشرة آلاف دینار علی
ان یقف عن تعدیل رجل و عن جرحه فابی و قال لا ابطل حقا من الحقوق قال یعقوب بن شیبة
سمعت ابن معین یقول اصحاب الحدیث خمسة مالک و ابن جریج و الثوری و شعبة
و عفان و قال ابو حاتم عفان ثقة متقن متین قال جعفر بن محمد الصائغ اجتمع عفان
و علی بن المدینی و ابو بکر بن ابی شیبة و احمد بن حنبل فقال عفان ثلاثة یضعفون فی
ثلاثة علی بن المدینی فی حماد بن زید و احمد فی ابراهیم بن سعد و ابن ابی شیبة فی
شریک فقال علی ابن المدینی و عفان فی شعبة قلت هذا علی وجه المزاح و التعنت فانهم
ادرکوا عدة ممن کتبوا عن المذکورین و هم احداث فغیرهم اثبت فی المذکورین منهم و کان عفان
ممن لم یجب فی المحنة قال حنبل حضرت مع ابی عبد الله و ابن معین عند عفان بعد ما
امتحنه اسحاق بن ابراهیم الامیر فقال ابن معین حدثنا فقال یا ابا زکریا
لم اسود وجوهکم و لم اجب انه قرأ علی کتاب المامون ان امتحن عفان فان اجاب و الا فاقطع
معلومه کان المامون یجری علیه فی الشهر خمسمائة درهم فقال اسحاق ما تقول فقرأت
قل هو الله احد فقلت امخلوق هذا قال یا شیخ ان امیر المومنین یقطع عنک ما یجری
علیک فقلت و فی السماء رزقکم و ما توعدون فسکت ثم فتمت فسر بذلک احمد و یحیی
قال ابو خیثمة و ابن معین انکرنا عفان فی سنة تسع عشرة و مات بعد ایام و فی
روایة سنة عشرین و مائتین و هو الحق و نیز ذهبی در کاشف گفته عفان بن مسلم الصفار ابو عثمان
الحافظ عن هشام الدستوائی و همام و الطبقة و عنه البخاری و ابراهیم الحربی و ابو زرعة
و امة کان من حکام الجرح و التعدیل مات سنة ۲۲۰ اما جعفر بن سلیمان پس از اکابر اعیان

ومعروف بنهايت حفظ و ثقت و اتقان و موصوف بغايت فضل و جلالت و علو شان ست ابن حبان

در كتاب الثقات در كتاب اتباع تابعين گفته جعفر بن سليمان الضبعي الحرشي من اهل البصرة كنيته

ابو سليمان ينزل في بني ضبيعة فنسب اليها يروي عن ثابت و مالك بن دينار روى عنه

ابن المبارك واهل العراق ومات في رجب سنة ثمان وسبعين ومائة وكان يبغض الشيخين حدثنا

الحسن بن سفيان حدثنا اسحاق بن ابي كامل ثنا جرير بن يزيد بن هارون بين يدي ابيه

قال بعثني ابي الى جعفر بن سليمان الضبعي فقلت له بلغنا انك تسب ابا بكر و عمر قال اما السب

فلا ولكن البغض ما شئت قال واذا هو رافضي مثل الحمار قال ابو حاتم وكان جعفر بن

سليمان من الثقات المتقنين في الروايات غير انه كان ينتحل الميل الى اهل البيت ولم يكن

بداعية الى مذهبه وليس بين اهل الحديث من ائمتنا خلاف ان الصدوق المتقن اذا كان

فيه بدعة ولم يكن يدعو اليها ان الاحتجاج باخباره جائز ولهذه العلة تركنا حديث جماعة

ممن كانوا ينتحلون البدع ويدعون اليها وان كانوا ثقات واحتججنا باقوام ثقات انتحالهم

سواء غير انهم لم يكونوا يدعون اليه وانتحال العبد بينه وبين ربه ان شاء عذبه عليه وان شاء

غفر له وعلينا قبول الروايات عنهم اذا كانوا ثقات على حسب ما ذكرناه في غير موضع من كتبنا

ومخفي نماند كه ابن حبان در اول كتاب اتباع تابعين كه در آن جعفر بن سليمان را ذكر كرده گفته حدثنا ابو يعلى

احمد بن علي بن المثنى بالموصل حدثنا ابراهيم بن الحجاج الشامي قال سمعت ابان بن يزيد يحدث

عن ابي جمرة عن زهدم الجرمي عن عمران بن حصين عن النبي صلى الله عليه وسلم قال خير امتي

القرن الذي بعثت فيهم ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم يفشو قوم يشهدون ولا يستشهدون

ويحلفون ولا يستحلفون ويخونون ولا يؤتمنون ويفشو فيهم السمن قال ابو حاتم خير الناس

قرنا بعد التابعين من لا يكون بينهم وبين اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم الا قرنا

واحدا وهم اتباع التابعين الذين شافهوا من شافه اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم

حتى حفظوا عنهم العلم والآثار وكثرت عنايتهم في جمع الاخبار وامعنوا في طلب الاحكام

والتفقه

والتفقه فيها وضبطهم واولى التسلف فيما لم يرد فيه سنة من الاستنباط الصحيح من الدلائل

الواضحة في الاصول التي هي تفرع العالم في الاحوال ترد سائر الفروع اليها تقدم من الاصل

حتى حفظ الله جل وعلا بهم الدين على المسلمين وصانه عن ثلب القادحين وجعلهم اعلاما

يقتدى بهم في الامصار ويرجع الى اقاويلهم في الآثار وانا ممل اسماء الثقات منهم وانسابهم

وما نعرف ممن لم نقف على انسابهم في هذا الكتاب على الشرط الذي ذكرناه فيما قبل من الطبقتين

الاوليين عند تعري اخبارهم عن الخصال الخمس التي ذكرناها اتبع الاسامي على حروف

الانسان ولا نقدم السن ولا نؤخره لان القصد في ذكرهم اللقاء دون الفضل والسن على ما اصلنا

الكتاب عليه فكل من كان اقرب الى النبي صلى الله عليه وسلم في اللقاء وان تأخر موته ضممناه

الى من سمع معه في اللقي وان تقدم موته حتى انا نذكر عند ذكر كل شيخ منهم شيخا دونه

وآخر فوقه ليعتبر المتأمل الحفظ بهما فيقيس عليهما من وراءهما فكل خبر وجده من رواية

شيخ ممن اذكره في هذا الكتاب فهو خبر صحيح اذا تعرى عن الخصال الخمس التي ذكرناها فيجب

ان يقيس ما قلنا حتى لا يلزق فيه الوهن باهل الصدق ويتعرى عنه اهل الاوابد و

الطامات و محمد بن طاهر مقدسي در رجال صحيحين گفته جعفر بن سليمان الحرشي الضبعي نزيل بني

ضبيعة البصري كنيته ابو سليمان سمع ثابت البناني والجعد بن عثمان ابا عثمان وابا عمران الجوني

ويزيد الرشك وسعيد الجريري روى عنه قطن بن نسير ويحيى بن يحيى وقتيبة ومحمد

بن عبيد بن حسان و نيز بايد دانست كه محمد بن طاهر مقدسي در صدر كتاب رجال صحيحين گفته اما بعد وفقنا الله

عز وجل للعمل الصالح كما وفقنا لسلوك سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم وقد علم

من تتبع [illegible] العصبية [illegible] عليه اذ كان قد نص صلى الله عليه وسلم

في مقالات شتى على فضل احدى الطائفة المنصورة ودعا لهم فاستجيب له صلى الله عليه وسلم

فيبعث الله عز وجل في كل وقت وزمان من يقوم بهذا الشان ويبينه للناس حتى البيان

الى الامامين الحافظين ابي عبد الله البخاري وابي الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري فميزا

صحیح الحدیث من سقیمه صار منه جملة علی ما فی کتابیهما الصحیحین فصار حجة لاهل الاسلام
لما علم الله عز وجل من صدق نیتهما وصحة عقیدتهما فیما قصداه اذ کان فی عصرهما
من الائمة شرقا وغربا فی هذا الشان من یکون منزلته من الفضل فی انواع شتی من
علوم الشریعة منزلتهما ومنهم من هو من مشایخهما الذین اخرجا عنهم فی هذین
الکتابین ثم من بعدهما وائمة کل عصر الی یومنا هذا شرحوا ما اشکل من حدیثهما
وخرجوا علی تراجمهما اذ لم یمکن الزیادة فی الصنعة علیهما ثم اتفقت من حفاظ الحدیث
مثل ابی احمد بن عدی وابی الحسین الدارقطنی وابی عبد الله بن منده وابی عبد الله
الحاکم ثم من بعدهم الی یومنا هذا الصحیح عندهم ان کل من اخرجوا حدیثه فی
هذین الکتابین وان تکلم فیه بعض الناس یکون حدیثه حجة لروایتهما عنه فی الصحیح
اذ کانا رحمة الله علیهما لم یخرجا الا عن ثقة عدل حافظ یحتمل سنه ومولده
السماع ممن تقدمه علی هذه الوتیرة الی ان یصل الاسناد الی الصحابی المشهور الا احرفا
ابینها فی مواضعها ان شاء الله تعالی علی حسب ما انتهی الینا علم ذلک صنفوا فی ذلک
تصانیف کثیرة مختصرة بحیث لا یقف الطالب المبتدی علی کثیر فائدة منها ومشروحة
بحیث یغیب المقصود فی کثرة الشرح فالذی اختصر اشار الی الاسماء فقط والذی شرح
ذکر اسم الذی فی الترجمة وذکر طائفة ممن سمع منهم وطائفة ممن سمع منه فی الصحیح
وخارج الصحیح کما صنف ابو القاسم اللالکائی وغیره وقد وقفت علی کثیر من تصانیف
هؤلاء المتقدمین والمتاخرین فی هذا الفن فلم ار احدا شفی فی تصنیفه الا رجلان سلکا
فی تصنیفهما طریقا بین الطریقین ذکر الاسم وطرفا من مشایخه الذین حدث عنهم
فی الکتاب ومن روی عنه فی الکتاب فقط وربما استقصیا هذا المعنی فی الحدیث والمحدث
عنه صنف احدهما اسماء ما اشتمل علیه کتاب الامام ابی عبد الله البخاری وهو
ابو نصر احمد بن محمد بن الحسین الکلاباذی البخاری وصنف الاخر بعده اسماء ما اشتمل

علیه

علیه کتاب الامام ابی الحسین مسلم النیسابوری هو ابو بکر احمد بن علی الاصبهانی فاحسنا
فی تصانیفهما واجملا ولما رأیت اکثر الاسماء ما اتفقا علیه واقلها ما انفرد به احدهما
ذلک علی ان جمعت بین الکتابین لیخف حجمه ویکثر نفعه ثم اورد ما اورداه واستدرک
ما اغفلاه واختصر ما یستغنی عنه من التطویل واشیر عند ذکر الراوی الذی له حدیث
واحد عندهما او عند احدهما الی ذلک الحدیث اما باسناده او علو فیه اما بمتنه ان وقع
نازلا وکذلک ابین ما تکلم فیه الحفاظ من علل احادیث ادخلاها فی الصحیحین وذکر
الراوی المشهور بتلک الروایة واذکر هل لما علل به ذلک الحدیث وجه ام لا وابین من
اورد حدیثه استشهادا به ممن اورداه مقرونا بغیره قبل متن الحدیث او بعده مفردا به
ومن اورد له حدیثا فی موضع واورد له فی غیر ذلک الباب حدیثا آخر فنسباه الی غیر
النسبة الاولی لئلا یظن انهما اثنان ومن اورداه غیر منسوب فقالا او احدهما
حدثنا فلان ونسبه غیره ومن حدثا عن رجل عنه ووقع لاحدهما
عالیا وللاخر نازلا وارتب علی نسق حروف المعجم ما اتفقا علیه
وما انفرد به وقدمنا من اسمه احمد لیجمع معنیین احدهما التبرک
بالابتداء باسم رسول الله صلی الله علیه وسلم والثانی انه اول باب الالف والله الموفق
لجمیع ما ذکرته والمعین علیه بمنه وفضله انتهی از این عبارت ظاهر است که حفاظ حدیث مثل ابن عدی
ودارقطنی وابن منده وحاکم سابقین ولاحقین ایشان که بعد شیخین تا وقت محمد بن طاهر بودند نزد ایشان
صحیح و ثابت شده که هر کسی که شیخین اخراج حدیث او در صحیحین کرده اند حدیث او حجت است بسبب
روایت شیخین از او در صحیح زیرا که شیخین اخراج نکرده اند مگر از ثقه عدل حافظ که احتمال کند سن او و میلاد او
سماع را از کسی که متقدم بر اوست پس بنا برین یقینا و قطعا ثابت شد که حدیث جعفر بن سلیمان
الضبعی که بعد شیخین تا زمان محمد طاهر بودند خصوصا ابن عدی و دارقطنی و ابن منده و حاکم حجت است
و خود او ثقه عدل و حافظ است و ابو سعد عبد الکریم بن محمد در انساب در نسبت ضبعی گفته ابو سلیمان

جعفر بن سليمان الضبعي الحرشي البصري من اهل البصرة انما قيل له الضبعي لانه كان ينزل في بني
ضبيعة فنسب اليها يروي عن ثابت و ابي عمران الجوني و يزيد الرشك و مالك بن دينار و فرقد
السبخي روى عنه ابن المبارك و اسحاق بن اسرائيل و عبيد الله بن عمر القواريري و اهل العراق مات
بفتحتين و مهملة الى السبخة موضع بالبصرة ۱۲ انساب
سنة ثمان و سبعين و مائة و كان يبغض الشيخين ابا بكر و عمر رضي الله عنهما قال جرير بن
يزيد بن هارون بعثني ابي الى جعفر بن سليمان الضبعي فقلت له بلغنا انك تسب
ابا بكر و عمر رضي الله عنهما قال اما السب فلا و لكن البغض ما شئت قال و اذا هو رافضي مثل
الحمار قال ابو حاتم بن حبان كان جعفر بن سليمان من الثقات المتقنين في الروايات غير انه كان
ينتحل الميل الى اهل البيت و لم يكن بداعية الى مذهبه و ليس بين اهل الحديث من ائمتنا خلاف
ان الصدوق المتقن اذا كان فيه بدعة و لم يكن يدعو اليها ان الاحتجاج باخباره جائز
فاذا دعا الى بدعته سقط الاحتجاج باخباره و لهذه العلة تركنا حديث جماعة ممن كانوا
ينتحلون البدع و يدعون اليها و ان كانوا ثقات و احتججنا باقوام ثقات انتحالهم سواء غير انهم
و انتحال العبد بينه و بين ربه ان شاء عذبه عليه و ان شاء عفا عنه و علينا قبول الروايات
عنهم اذا كانوا ثقات على حسب ما ذكرناه في غير موضع من كتبنا و ذهبی در کاشف گفته
جعفر بن سليمان الضبعي عن ثابت و ابي عمران الجوني و عنه ابن مهدي و مسدد و امم
ثقة فقيه مع كثرة علومه قيل كان اميا و هو من زهاد الشيعة و ابن حجر در تقريب
التهذيب گفته جعفر بن سليمان الضبعي بضم الضاد المعجمة و فتح الموحدة ابو سليمان البصري
صدوق زاهد لكنه يتشيع من الثامنة مات سنة ثمان و سبعين انتهى اما یزید رشک پس ثقه
عابد ثبت زاهد است و بسبب سمو مناقب و علو محامد رشک هر حاسد و ارباب صحاح ستة از
رشحات رشک مستفیض و متسلی و بنقل روایات و اخبار او خوشحال و شادان و متملی ذهبی در کاشف
گفته یزید بن ابی یزید الضبعی الرشک عن مطرف و معاذة و عنه شعبة و ابن علیة
ثقة متعبد مات سنة ۱۳۰ و ابن حجر عسقلانی در تقریب گفته یزید بن ابی یزید الضبعی بضم المعجمة

و فتح الموحدة بعدها مهملة مولاهم ابو الازهر البصري يعرف بالرشك بكسر الراء و سكون المعجمة
ثقة عابد و هم من لينه من السادسة مات سنة ثلاثين و هو ابن مائة سنة انتهى اما مطرف
بن عبد الله پس از اکابر ثقات و عباد اثبات است و ارباب صحاح سته جمیعاً طرائف روایات مطرف را
اخذ و نقل و لطائف اخبار او را بسر و چشم تسلیم و قبول کرده اند محمد بن طاهر مقدسی در کتاب اسماء الرجال صحیحین گفته
مطرف بن عبد الله بن الشخير العامري ابو عبد الله و يقال انه من بني حريش سمع عمران
بن حصين عندهما و عبد الله بن مغفل و عائشة و عياض بن حماد و اباه عبد الله عند
مسلم روى عنه يزيد بن عبد الله بن اخيه و حميد بن هلال و محمد بن واسع عند مسلم قال
عمرو بن علي مات سنة خمس و تسعين و سابقاً از افاده محمد بن طاهر مقدسی در صدر همین کتاب
اسماء الرجال صحیحین واضح شده که حفاظ حدیث مثل ابن عقده و دارقطنی و ابن منده و حاکم و سائر سابقین
و لاحقین ایشان که بعد شیخین تا وقت محمد بن طاهر بودند نزد ایشان صحیح و ثابت شده که هر کسی که
شیخین اخراج حدیث او در صحیحین کرده اند حدیث او حجت است بسبب روایت شیخان او در صحیح نیز که
شیخین اخراج نکرده اند مگر از ثقه عدل حافظ که احتمال کند سماع او و مولد او سماع او را از کسی که مقدم
بر او ست پس بنا برین یقیناً و قطعاً ثابت شد که حدیث مطرف نزد ائمه سنیه که بعد شیخین تا زمان
محمد طاهر بودند خصوصاً ابن عقده و دارقطنی و ابن منده و حاکم حجت است و خود او ثقه و عدل و
حافظ است و ذهبی در تذهیب التهذیب گفته مطرف بن عبد الله بن الشخير العامري ولد فی حیاة
رسول الله صلى الله عليه و سلم كنيته ابو عبد الله يروي عن ابيه و ابي هريرة و كان
من عباد اهل البصرة و زهادهم مات عمر بن الخطاب و مطرف بن عبد الله له عشرون سنة
و روى عنه قتادة و ابو التياح مات بعد طاعون الجارف سنة تسع و ستين و قد قيل سنة
سبع و ثمانين و كان اكبر من الحسن بعشرين سنة و نیز ذهبی در کاشف میفرماید مطرف بن عبد الله
بن الشخير الحرشي العامري ابو عبد الله احد الاعلام عن ابيه و ابي و علي و عنه اخوه يزيد و قتادة
و ابو التياح مات ۹۵ سنة و ابن حجر عسقلانی در تقریب گفته مطرف بن عبد الله بن الشخير بكسر الشين

المعجمة وتشدید الخاء المعجمة المکسورة بعدها تحتانیة ساکنة ثم راء انعامری الحرشی بمهملتین مفتوحتین ثم معجمة ابو عبد الله البصری ثقة عابد فاضل من الثانیة مات سنة خمس وتسعین انتهی فظهر و ضح و سطع و لمع بان ان ابطال حدیث الشریف و رمیه بالکذب و الوضع والبطلان محض البهت والزور و الخسران و عظیم التجری و التهتک الموروث للخذلان و فاحش الختل و فظیع الخزی و الخطل المنبعث من اقصی الحقد و الشنان و اقصی التنحی عن النصفة و الذهاب عریضا فی العناد الجالب للهوان **وجه هفتدهم** آنکه در مسند احمد مذکورست حدثنا ابن نمیر حدثنی اجلح الکندی عن عبد الله بن بریدة عن ابیه بریدة قال بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم الی الیمن بعثین علی احدهما علی بن ابی طالب و علی الآخر خالد بن الولید فقال اذا التقیتم فعلی علی الناس و ان افترقتم فکل واحد منکم علی جنده قال فلقینا بنی زید من اهل الیمن فاقتتلنا فظهر المسلمون علی المشرکین فقتلنا المقاتلة و سبینا الذریة فاصطفی علی امرأة من السبی لنفسه قال بریدة فکتب معی خالد بن الولید الی رسول الله صلی الله علیه و سلم یخبره بذلک فلما اتیت النبی صلی الله علیه و سلم دفعت الکتاب فقرئ علیه فرأیت الغضب فی وجه رسول الله صلی الله علیه و سلم فقلت یا رسول الله هذا مکان العائذ بعثتنی مع رجل و امرتنی ان اطیعه ففعلت ما ارسلت به فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تقع فی علی فانه منی و انا منه و هو ولیکم بعدی و رجال این اسناد همه ثقات معتبرین و معروفین ممدوحین اند اما **عبد الله بن نمیر** پس نیز فضائل و مدائح او از کدار تیاب شان منکر صافی و نهایت ثقت و اعتماد و غایت جلالت و اعتبار و علو شان و حفظ و اتقان او بر متتبع کتب محققین اعیان خیر خافی و کلام می کنند گردن کبر نمیدارد و بمقابله و ایات افادات و اگر متعصب جاحد و یا مهاشه غیا فی عناد و لداد عافی و عبارتیکه مذکور می شود برای تنبه نبذی از بلاغ محامد محاسن مناقب او کافی و شافی ذهبی در تذکرة الحفاظ گفته عبد الله بن نمیر الحافظ الامام ابو هشام الهمدانی ثم الخارفی الکوفی والد الحافظ الکبیر محمد حدث عن هشام بن عروة و الاعمش و اشعث بن سوار و اسمعیل بن ابی خالد و یزید بن ابی زیاد و عبید الله بن عمر و عدة و عنه احمد و ابن معین و اسحق الکوسج

و الحسن بن الفرات و الحسن بن علی بن عفان و خلق و ثقه یحیی بن معین و غیره و کان من کبار اصحاب الحدیث توفی فی سنة تسع و تسعین و مائة و له اربع و ثمانون سنة اخبرنا عمر بن عبد الصمد عذیر انا عبد الصمد بن محمد انا جمال الاسلام انا الحسین بن طلاب انا محمد بن جمیع انا محمد بن احمد بن ثابت الواسطی نا شعیب بن ایوب انا ابن نمیر عن یحیی بن سعید المسیب سمعت سعدا ان رسول الله صلی الله علیه و سلم جمع له ابویه یوم احد نیز ذهبی در کاشف گفته عبد الله بن نمیر الهمدانی ابو هشام عن هشام بن عروة و الاعمش و عنه ابنه محمد و احمد و ابن معین حجة توفی سنة ۱۹۹ و ابن حجر در تقریب گفته عبد الله بن نمیر بنون مصغرا الهمدانی ابو هشام الکوفی ثقة صاحب الحدیث من اهل السنة من کبار التاسعة و له اربع و ثمانون مات سنة تسع و تسعین اما **اجلح بن عبد الله** بن حجیة الکندی پس وثوق و اعتبار و اعتماد و استناد او نزد ائمه نقاد و محققین امجاد و منقدین و الافراد بطریقی که حجت و برهان بغایت مرتبه علو شان و نهایت وضوح و عیان بپایه استقلال رسد و زبان مکابرین و منکرین متعصبین و جاحدین کند و لال گردد و در ما بعد بعون الله العلام المفضال از بیان این مشتت البال واضح خواهد شد درین مقام اکتفا بر بعض عبارات می رود ذهبی در کاشف گفته اجلح بن عبد الله ابو حجیة الکندی عن الشعبی و عکرمة و عنه القطان و ابن نمیر و خلق وثقه ابن معین و غیره و ضعفه النسائی و هو شیعی مع انه روی عنه شریک انه قال سمعنا انه ما سب ابا بکر و عمر احد الا افتقر او قتل مات سنة ۱۴۵ و ابن حجر در تقریب گفته اجلح بن عبد الله بن حجیة بالمهملة و الجیم مصغرا یکنی ابا حجیة الکندی یقال اسمه یحیی صدوق شیعی من السابعة مات سنة خمس و اربعین اما **عبد الله بن بریدة** پس عالم ادیب و قاضی لبیب و فاضل تابعی ثقة حسیب و حائز قدح معلی و رقیب و فائز جلیل نصیب از فضل و مجد عجیب است عبد الیقین بکمال رفعت شان و علو مکان او حاصل است برای هر ناقد اریب ذهبی در کاشف گفته عبد الله بن بریدة قاضی مرو عن ابیه و عمران بن حصین و عائشة و سمرة و عنه مالک بن مغول و حسین بن واقد و ابو هلال ثقة ولد سنة ۱۵ و مات سنة ۱۱۵

وله مائة وابن حجر عسقلانی در تقریب گفته عبد الله بن بریدة بن الحصیب الاسلمی ابو سهل المروزی
قاضیها ثقة من الثالثة مات سنة خمس ومائة وقیل بل خمس عشرة ومائة وله مائة سنة

وجه بیستم آنکه در مسند احمد مذکورست حدثنا یحیی بن حماد حدثنا ابو عوانة حدثنا
ابو بلج حدثنا عمرو بن میمون قال انی لجالس الی ابن عباس اذ اتاه تسعة رهط فقالوا یا ابن عباس اما
ان تقوم معنا واما ان تخلونا من هؤلاء قال فقال ابن عباس بل اقوم معکم قال وهو یومئذ
صحیح قبل ان یعمی قال فابتدؤا فتحدثوا فلا ندری ما قالوا قال فجاء ینفض ثوبه ویقول اف وتف
وقعوا فی رجل له عشر وقعوا فی رجل قال له النبی صلی الله علیه وسلم لابعثن رجلا لا یخزیه الله
ابدا یحب الله ورسوله قال فاستشرف لها من استشرف قال این علی قالوا هو فی الرحی یطحن
قال وما کان احدکم لیطحن قال فجاء وهو ارمد لا یکاد یبصر قال فنفث فی عینیه ثم هز الرایة
ثلثا فاعطاها ایاه فجاء بصفیة بنت حیی قال ثم بعث فلانا بسورة التوبة فبعث علیا
خلفه فاخذها منه قال لا یذهب بها الا رجل منی وانا منه قال وقال لبنی عمه ایکم یوالینی
فی الدنیا والاخرة قال وعلی معه جالس فابوا فقال علی انا اوالیک فی الدنیا والاخرة قال
فترکه ثم اقبل علی رجل منهم فقال ایکم یوالینی فی الدنیا والاخرة فابوا فقال علی انا اوالیک فی الدنیا
والاخرة فقال انت ولیی فی الدنیا والاخرة قال وکان اول من اسلم من الناس بعد خدیجة قال واخذ
رسول الله صلی الله علیه وسلم ثوبه فوضعه علی علی وفاطمة وحسن وحسین فقال انما
یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا قال وشری علی نفسه لبس ثوب النبی
صلی الله علیه وسلم ثم نام مکانه قال وکان المشرکون یرمون رسول الله صلی الله علیه وسلم
فجاء ابو بکر وعلی نائم قال وابو بکر یحسب انه نبی الله قال فقال یا نبی الله قال فقال له علی
ان نبی الله صلی الله علیه وسلم قد انطلق نحو بئر میمون فادرکه قال فانطلق ابو بکر فدخل معه الغار قال وجعل
علی یرمی بالحجارة کما کان یرمی نبی الله صلی الله علیه وسلم وهو یتضور قد لف راسه فی الثوب لا یخرجه
حتی اصبح ثم کشف عن راسه فقالوا انک للئیم کان صاحبک نرمیه فلا یتضور وانت تتضور وقد

استنکرنا

استنکرنا ذلک قال وخرج بالناس فی غزوة تبوک قال فقال له علی اخرج معک قال فقال له نبی الله
صلی الله علیه وسلم لا فبکی علی فقال له اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انک
لیس بنبی انه لا ینبغی ان اذهب الا وانت خلیفتی قال وقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم
انت ولیی فی کل مؤمن بعدی قال وسد ابواب المسجد غیر باب علی قال فیدخل المسجد جنبا
وهو طریقه لیس له طریق غیره قال وقال من کنت مولاه فان مولاه علی قال واخبرنا الله عز وجل
فی القرآن انه قد رضی عن اصحاب الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فهل حدثنا انه سخط علیهم بعد قال
وقال نبی الله صلی الله علیه وسلم لعمر حین قال ائذن لی فلاضرب عنقه قال وکنت فاعلا
وما یدریک لعل الله قد اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم حدثنا ابو مالک کثیر بن
یحیی قال حدثنا ابو عوانة عن ابی بلج عن عمرو بن میمون عن ابن عباس بنحوه ورجال این سند
همه ثقات مستندین واثبات معتمدین اند توثیق ابو عوانه وابو بلج وعمرو بن میمون در تصحیح سند ابو داود
طیالسی دریافتی اما یحیی بن حماد پس ممدوح اکابر ائمه امجاد ومقبول جله محدثین نقاد است ذهبی در
تذهیب التهذیب گفته یحیی بن حماد بن ابی زیاد الشیبانی مولاهم البصری ابو بکر ویقال ابو محمد
ختن ابی عوانة وراویته وروی عن شعبة وعکرمة بن عمار وحماد بن سلمة وعبد العزیز
بن المختار وجریر بن حازم وطائفة وعنه خ واسحاق بن راهویه وبندار واسحاق الکوسج و
بکار بن قتیبة والدارمی واسحاق بن سیار والکدیمی وخلق وثقه ابو حاتم وغیره قال محمد بن
النعمان بن عبد السلام لم ار اعبد من یحیی بن حماد واظنه لم یضحک وقیل توفی سنة خمس
عشرة ومائتین ونیز ذهبی در کاشف می فرماید یحیی بن حماد الشیبانی مولاهم ختن ابی عوانة
وراویته عن عکرمة بن عمار وشعبة وعنه خ والدارمی والکدیمی ثقة متأله توفی سنة ۲۱۵
ودر حاشیه کاشف که ماخوذ از تهذیب الکمال است بعد لفظ حماد مذکورست ابن ابی زیاد ابو بکر ویقال
ابو محمد البصری قال محمد بن سعد ثقة کثیر الحدیث قال ابو حاتم ثقة وذکره ابن حبان
فی الثقات وقال محمد بن النعمان بن عبد السلام لم ار اعبد من یحیی بن حماد واظنه لم یضحک

و ابن حجر در تقریب می‌فرماید یحیی بن حماد بن ابی زیاد الشیبانی مولاهم البصری ختن ابی عوانة ثقة
عابد من صغار التاسعة مات سنة خمس عشرة ومائتین خ م انتهی. وجه نوزدهم آنکه علاوه بر ثبوت وثوق رجال اسناد
احمد بن حنبل از افادات ائمه سنیه مجرد روایت این حدیث شریف در مسند مطلقا فکیف اذا کانت الروایة
بطرق متعددة و اسانید متنوعة دلیل واضح و برهان لائح است بر بطلان ابطال و تکذیب آن بچند وجه
اول آنکه علامه عبد الوهاب سبکی در طبقات شافعیه تصریح کرده باینکه این مسند اصلی است از اصول این امت
و ظاهر است که کتابیکه اصلی از اصول این امت باشد تکذیب حدیث آن جز از مقابله خصم طاعن بر سفیه
تصدیق موضوعات و روایت مختلقات خلاف تامل و حزم و مباین حیا و شرم است فتکذیب حدیث الولایة
المذکور فی هذا المسند الذی هو اصل من اصول الامة المرحومة المخصوصة بالفضل عن الجور
والهزل مخالفة للانصاف و العدل و عناد للحق الفصل. دوم آنکه سبکی از حافظ ابو موسی
مدینی نقل کرده که او در حق مسند امام احمد بن حنبل گفته که این کتاب اصل کبیر است و من الظاهر ان
لدی الناقد البصیر و المتامل الخبیر ان الاصل الکبیر احری بالتعظیم و التبجیل الخطیر و اولی
بالتکریم و التفخیم الغزیر و احق بالاقبال و الاحتفال الغیر الیسیر و لا یجترئ علی تکذیب
هذا الحدیث المذکور فیه الا المتعصب الجاحد الجائر الغریر و الحاقد المعاند المقتحم فی السعیر
والله الموفق للتوفیق و التبصیر و لا ینبئک مثل خبیر. سوم آنکه از افاده ابو موسی مدینی
ظاهر است که این مسند مرجع وثیق است و پر ظاهر است که ابطال حدیثی که در مرجع وثیق مروی باشد آنهم
بطرق متعدده و اسانید متنوعه و ابطال هم بمقابله خصم نهایت جور و اعتساف و سراسر خلاف
حیا و انصاف و محض هذر و جزاف و بحت حیف و سفساف و سراپا مخالف تحقیق و تنقید حضرات است
فان المرجع الوثیق حری و حقیق بالاذعان و التصدیق و جدیر قمین بالایمان و التوثیق و لا
یمکن تکذیب حدیث الولایة المروی فیه الا من الممنو بالحرمان و الخذلان السائق الی سعیر الحریق و الممنوع
المحدود من سلوک طریق التحقیق المدفوع المطرود عن التسدید و التوفیق. چهارم آنکه از افاده ابو
موسی که سبکی نقل کرده واضح است که مسند امام احمد منتقی یعنی منتخب و برگزیده شد از احادیث کثیره

و مسموعات

و مسموعات وافره و ظاهر است که کتابیکه از احادیث متکاثره و مسموعات وافره برگزیده شود مشتمل بر احادیث
باطله و روایات مکذوبه نخواهد بود فان الانتخاب و الانتقاء دلیل علی مزید الاهتمام و الاعتناء و هو
موجب للاقبال و القبول و الاصغاء لا للاجمال و الاغضاء و الالغاء و الله الهادی الی طریق السواء و هو الموفق
للاستبصار و الاهتداء و المنقذ من التعصب المورث للشقاء المانع من النجاة و الشفاء. پنجم آنکه از افاده
ابو موسی ظاهر است که این مسند امام گردانیده شده و ظاهر است که کتابی که امام مردم باشد تکذیب و ابطال روایت آن
مخذولان امت و جهلای سنت انما یجعل اماما لیأتم به الناس و یقتدوا به حتی یامنوا العذاب و البلاء
و یتخلصوا و یتنبهوا من الغرور و الوسواس و یقفوا علی اقتفائه و اتباعه جانحین عن سخیف الرأی
و ضعیف القیاس و لا یرکنوا الی الهوس و یجتنبوا منها رمال الیأس و لا یعولوا علی تجسس خاسر و تجهم خناس
و دهی و دجم بطن کاذب لا یصلح للاخذ و الاقتباس. ششم آنکه از افاده ابو موسی واضح است که مسند
احمد معتمد گردانیده شده یعنی این کتاب تصنیف کرده شد برای آنکه مردم بر آن اعتماد کنند فثبت ان هذا
المسند الاصیل و المرجع الاثیل موضوع للرجوع و الالتجاء و الاعتماد و حصن حصین و کهف
رصین مصنوع للاعتصام و الاستناد و الاستناد فلا یکذب حدیث الولایة المذکور فیه
الا المنهمک فی الخسارة و العناد و المقبل علی التبار و البوار الحائد الصادف عن الحق و الرشاد المشیح
بوجهه عن الانقیاد العازف عن لقبول الصواب و السداد. هفتم آنکه از افاده ابو موسی ظاهر است که مسند احمد
ملجا گردانیده شده و من الظاهر المستبین علی العاقل اللقن الفطین ان الملجا انما یلجا الیه یعتمد علیه
فیکون حارسا من الوقوع فی بوائق الحوادث و صائنا من الانتشاب فی خطوب العوائث لا ان
یکون الملجا بنفسه مشتملا علی الاکاذیب و الخبائث منطویا علی المفتریات و النوافث. هشتم آنکه از افاده
ابو موسی مدینی واضح است که مسند مستند گردانیده شده و من الظاهر المستبین علی المهرة النقاد ان کتابا
وضع للاستناد یجب الرجوع و یفزع و الرکون الیه عند اختلاف الآراء و التشاجر و العناد و یلزم
الاستناد و الالتجاء و الاول و السکون الیه عند اکتناه الحق و الصواب و السداد فلا یتحامل
علی حدیث الولایة الماثور فیه الا المرتبک فی اشراک الزیغ و الالحاد. نهم آنکه ابو موسی بسند خود روایت

گروه که امام احمد بن حنبل و لدین خود عبدالله و صالح و برادرزاده خود حنبل بن اسحاق را بجهت خود جامع مسند را برایشان قرائت فرمود و ارشاد نمود که این کتاب را جمع نموده ام و انتقار کرده ام از زیاده از هفت لک و پنجاه هزار و لا شک و لا ارتیاب عند اصحاب الالباب ان الجمع و الانتقاء و الانتخاب لهذا المسند المستطاب من هذا القدر الکثیر و العدد الغزیر من احادیث سید الانجاب صلوات الله و سلامه علیه و آله الاطیاب ما نفح و طاب ملاب و فح کو هذا الجمع و الانتخاب فی مقام الافتخار و نصح الاولاد و ارشاد افلاذ الاکباد بعد الجمع و الاحتشاد و تخصیصهم بذلک من بین سائر الاصحاب دلیل واضح و برهان لائح لا یثلمه نزاع المکابرین الاوشاب و لا یزعزع ارکانه وساوس المجادلین الاقشاب علی ان حدیث الولایة المذکور فی هذا المسند الجلیل الفخار فی غایة الاعتماد و الاعتبار و قصوی الارتقاء الی درجة القبول عند اهل الاختبار و الله ولی التوفیق و الاستبصار و المزهق لتمویهات اهل القرفة و الانکار المدغلین المبطلین لصحاح الآثار المکذبین لصوادق الاخبار السائقین انفسهم و اتباعهم الی نکر البوار وجه هم آنکه امام احمد بن حنبل بکمال سلطین ضداق بخطاب صالح و عبدالله و حنبل بن اسحاق که بعد سه اخلاف که بدان امام آفاق و محل کمال رافت و ارتفاق و مستحق نهایت نصح و خیر اندیشی و اشفاق و الائق غایت تبعید و تجنیب از موحبات خذلان و ایباق و مسالک مسالک کبار و تابع آثار اسلاف اخیار بالاستحقاق بودند ارشاد فرموده که چیزیکه اختلاف کنند در آن مسلمین از حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس رجوع کنید بسوی آن یعنی این مسند پس در ثبوت غایت اعتماد و اعتبار و نهایت عظمت و جلالت فخار روایات و آثار و اقصای نباهت و شرافت و نبالت اخطار احادیث و اخبار این مسند عالی مقدار هیچ مقام شک و ارتیاب و انکار برای احدی از ارباب شعور و استبصار باقی نماند فلا یقدم علی تکذیب حدیث الولایة المذکور فی هذا المسند الذی حکم امام الجهابذة الاشراف لولدیه و ابن اخیه الحائزین لجلائل الاوصاف بالرجوع الیه عند تشاجر المومنین و تنازع المسلمین و جعله مرجعا عند الاختلاف و موئلا و مناصا و ملجأ و ملاذا عند خفاء الحق و الاشراف علی الضیاع و الاتلاف و صیره حصنا حصینا مانعا و حرزا حریزا رادعا عن الضلال و الاعتساف

و وضعه علما و منارا للهدایة للتائهین فی تهامه الردی و الاعتساف و اقامه حاجزا و رادعا و صارفا و دافعا عن الاقتحام فی مهاوی التوغل و الاعتساف الا من غالته الوساوس المطیحة المردیة و اجتالته الهواجس المختلقة الموبقة المردیة فهام و تاه فی کل واد و اعرض و اشاح بوجهه و لوی بصفحته عن الحق و السداد و من یضلل الله فما له من هاد بیستم آنکه امام احمد بن حنبل بعد حکم رجوع بسوی این مسند وقت اختلاف مسلمین در احادیث حبیب احد صمد صلوات الله و سلامه علیه و آله الکرام المزهقین لتحریفات کل مبطل و جحد و الملقین فی اعناق کل من اضطغن و حقد و کشح و حسد و آثر البغض و اللدد و رکن الی العبث و الرد حبلا من مسد ارشاد فرموده فان کان فیه و الا فلیس بحجة و ظاهر است که تقدیر ان کان فیه بنظر سیاق و سباق صریح و نهایت توضیح و تلویح چنین است فان کان فیه فهو حجة فالحمد لله علی ما انقذ المسترشدین من اللجة و ابان لهم الصواب و اوضح المحجة و اثبت ان حدیث الولایة المروی فی هذا المسند حجة و آیة حجة فلیکثر المنکرون المعاندون و المکابرون الحائدون العجیج و الضجة فقد زعزعت و هدت ارکان تلبیساتهم و ضعضعت و دججت اساس تلبیساتهم ایة رجة و هصرت افنانهم و کسرت اغصانهم و جزت فروعهم و اصولهم و افسدت افکارهم و ضربت بالاسهاب علی قلوبهم و خلطت عقولهم و شججت رؤسهم ایة شجة و از و هم آنکه قول امام احمد بن حنبل و الا فلیس بحجة دلالت صریحه دارد بر آنکه حدیثی که در مسند نباشد حجت نیست و آنچه دلالت مفهوم صحیح و سیاق و سباق صریح ظاهر می نماید که احادیث مسند همه ها معتبر و معتمد و دلائل مثبته احکام و حجج و براهین ارشادات سرور انام صلی الله علیه و آله الکرام است بیست و یکم آنکه از حکایت عبدالله بن احمد بن حنبل ظاهر است که هرگاه آن عالیمقدار از پدر بزرگوار خود استفسار و استخبار از وجه تصنیف این مسند منیف با وصف کراهت طبع شریف از وضع کتب و تالیف و ابا از تحمیل این بار گران بر عنصر لطیف نمود حضرت امام فی مقام جواب سؤال فرزند عالی مقام خود در مقام ازاحه وساوس و شرح اوهام و دفع تخییل تنافی و رفع توهم تباین و تنافر در کراهت و رغبت آن امام ارشاد فرمود که ساخته ام این کتاب را

امام فهذا نص صریح من الامام الهمام علی ان هذا المسند الشریف مما رای متقنا معتمدا و کل من المقتدین
والمهتدین نظام من جنوحهم و رکونهم و تعریجهم علی الباطل تمام چهاردهم آنکه امام احمد در حق
مسند ارشاد فرموده اذا اختلف فی سنة عن رسول الله صلی الله علیه و سلم رجع الیه و هذا
مناد رافعا عقیرته علی ان هذا المسند الشریف والسفر اللطیف یرجع الیه عند اختلاف الناس فی
السنن و انه منقذ من آفات المحن والفتن رادع عن المیل والزیغ الی من خالف الحق و الی الباطل
رکن فلا یجسر علی ابطال حدیث الولایة المذکور فیه الا المخذول الممنو بالالحاد والاعراض عن الحق
الصادف عن کل صواب حسن پانزدهم آنکه نیز عبدالله بن احمد ارشاد فرموده که خرج ابی المسند
من سبعمائة الف حدیث فهذا الانتخاب والتخریج دلیل متین نضیج و برهان رزین بهیج علی
ان هذا المسند الشریف مما یجب علیه التعریج فاذا مبطل حدیث الولایة المذکور فیه مضطرب
الاساریر و تسویلاته مردوده و منکره کغیث اعجب الکفار نباته ثم یهیج شانزدهم آنکه
ابوموسی مدینی ارشاد کرده که اخراج نکرده یعنی احمد بن حنبل در مسند مگر از کسی که ثابت شده نزد احمد
صدق او و دیانت او نه کسی که طعن کرده شده در امانت او و هذا صریح واضح صریح فی ان جمیع
رجال المسند رجال الصحیح و انهم صادقون مقبولون من اهل الدیانة موثوقون و لیسوا
بمطعونین فی الامانة و کلهم متمکنون فی الصیانة مرتقون الی مراتب الصدق والدیانة عارجون
معارج الورع والرزانة حائزون مناصب التثبت والمتانة متجافون عن ریب الخیانة
سالمون عن عیب المهانة هفدهم آنکه عبدالله بن احمد هرگاه از پدر عمدة الاعیان استفسار
حال عبدالعزیز بن ابان نمود آن امام زمان مقتدا در جواب سؤال فرزند عالیشان خود ارشاد
فرموده که اخراج نکردم از وی یعنی از عبدالعزیز در مسند چیزی هرگاه تحدیث کرد بحدیث مواقیت ترک کردم
او را و هذا صریح فی ان الامام لم یخرج فی هذا المسند عن رجال المطعونین و لم یورد فیه
عن رواة الموضوعین بل بالغ فی التحری والتثبت والاحتیاط والتمییز فترک و هجر من حدث
علة التحدیث بحدیث المواقیت و هو عبدالعزیز هیجدهم آنکه ابوموسی نیز فرموده ان الدلیل

علی ان ما اودعه الامام احمد فی مسنده قد احتاط فیه اسنادا و متنا فثبت بحمد الله المنعام
ان ما رواه الامام فی مسنده الامام موصوف متنه و اسناده بالحزم والاحتیاط مصون عن وصمة
الاوهام والاغلاط واضح الاعتبار والالتیاط جلی الاعتماد والارتباط بری من الشین والاختباط
بعید عن الکذب والطعن والاختلاط لایغتاله ید التوهین والاعتباط والمعتمد علیه والمستند الیه
سالک سوی الصراط فلا مجال لمروج تکذیب المخاطب المحتاط حتی یلج الجمل فی سم الخیاط نوزدهم
آنکه ابوموسی بعد عبارت سابقه فرموده و لم یورد فیه الا ما صح سنده و هذا مناد جهارا لقصر
الصریح والحصر الصحیح علی صحة جمیع احادیث هذا المسند الملیح فتکذیب حدیثه الصحیح ابیح الشنیع
من المخاطب الفصیح و بعض من سلفه من ائمة التعصب الفضیح کذب فظیع قبیح و بهت شنیع
صریح و عدوان غریب غیر ربیح و طغیان عجیب غیر نجیح بیستم آنکه ابوموسی باکمال این مقام
استدلال بر حوامی بری از اختلال و احتلال یعنی بر حوامی احتیاط احمد در مسند و عدم ایراد غیر حدیث صحیح
در آن از عبدالله پسر احمد روایت فرموده آنچه از آن ظاهر است که اولا امام احمد حدیث ابی هریره را
که دلالت می کند بر امر رسول رب متعال صلوات الله و سلامه علیه و آله ما اختلف النهار واللیال بحکم
و امر باعتزال از ارباب فتنه و ضلال و اصحاب هلاک و ازلال در مسند خود وارد فرموده بود فرزند
ارجمند خود را بتحدیث آن نموده لکن در وقت مرض قریب ارتحال و حضور اوان وفات و انتقال بسبب
مزید خوف مواخذه منتقم ذو الجلال و شدت احتیاط و انتقاد و تحقیق و استکمال و حذر از تطرق تشکیک
و استدلال بر مخالفت خلفا با اجلال خلف رشید و ولد سعید را مامور فرمود بر آنکه ضرب نماید بر این
حدیث یعنی آن را از مسند خارج نماید و در مقام تعلیل این حکم جلیل بولد نبیل خود ارشاد فرمود که این
حدیث خلاف احادیث از آنحضرت است یعنی ارشاد آنحضرت در احادیث دیگر امر بسمع و طاعت است
و این حدیث شریف امر باعتزال و مهاجرت ارباب ضلالت پس این ارشاد باسداد آن امام نقاد دلیل واضح
و برهان لایح است بر آنکه هیچ حدیثی خلاف احادیث سرور مختار صلوات الله و سلامه علیه و آله الاطهار
که آن حدیث قابل رد و انکار و لائق استهزا و استحقار باشد در مسند جلیل الفخار مروی و ماثور و مسطور

قال ابوموسی لم یورد فیه ای احمد فی المسند الا ما صح عنده

ومسطور وموجود مذکور نیست فثبت بحمد الله وحسن توفیقه وابلاجه الحق ولحب طریقه ان
حدیث الولایة حدیث احتاط فیه الامام متنا واسنادا وخبر صحیح جلی اعتبارا واعتمادا
ولا یحوم حوله شائبة توهم مخالفة غیره من الاحادیث السائرة اغوارا وانجادا ولا یسمع
فی حقه قول من خالف الحق وجنح الی الباطل عنادا ولدادا ودام بسبب استحواذ الزیغ وان لم یلحق به فسادا وکسادا بیست ویکم آنکه ابو موسی بعد نقل ارشاد احمد بضرب حدیث موجب
وحرب فرموده وهذا مع ثقة رجال اسناده حین شذ لفظه من الاحادیث المشاهیر امر
بالضرب علیه این ارشاد شریف وتبیین لطیف دلالت صریحه دارد برانکه تثبت واحتیاط وانتقاد
امام احمد در متن واسناد آثار سرور انبیای امجاد صلوات الله وسلامه علیه وآله الی یوم التناد
بمرتبه رسیده که حدیثی که رجال آن همه معتبرین وثقات معتمدین واثبات اند بسبب شذوذ لفظ
آن از احادیث مشاهیر حکم اخراج آن از مسند معتمد خود فرموده پس قطعا وحتما ویقینا وجزما ثابت شد
که حدیث ولایت از شذوذ وندرت ومخالفت احادیث دیگر محفوظ ومصون وبکمال اعتماد و
نهایت اعتبار موسوم ومقرون است بیست ودوم آنکه ابو موسی بعد عبارت سابقه گفته فکان دلیلا علی ما قلناه
واین عبارت بزید تاکید وتوضیح دلالت صریح دارد برانکه حکم امام احمد بضرب این حدیث باوصف
ثقت رجال آن دلیل است برآنکه امام احمد در احادیث مسند اسنادا ومتنا احتیاط ابکار برده
وطریق تحقیق وتنقید متین وتمییز غث از سمین سپرده وغیر احادیث صحیحه در آن وارد ننموده
فثبت بحمد الله مرة بعد مرة وکرة بعد کرة ان حدیث الولایة المذکور فی المسند فی مقامات
عدیدة بطرق سدیدة حدیث صحیح موصوف بالنقد والاحتیاط فی المتن والاسناد ولا یتطرق الیه
طعن طاعن ولوم لائم وعذل عاذل وان بالغ فی الجحود والمکابرة والعناد والحمد لله علی
ما اوضح طریق السداد والرشاد وبرگاه این همه دریافتی پس حال عبارت علامه عبد الوهاب سبکی
که در ان تشمیر بلیغ وجد وجهد تمام در ذکر جلائل فضائل احمد بن حنبل فرموده وقصب السبق در
تبجیل ووصف وتعظیم وتصحیح مسند روایات وتوثیق رجال آن نموده واز آن صحت این حدیث

بیست ودوم بکمال وضوح ظاهر است باید شنید وبر مجازفت وتعسف مخاطب فطین برد وابطال حدیث
چنین سند ممدوح ومقبول اکابر اساطین ست تحیر بدندان تاسف باید گزید علامه عبد الوهاب سبکی
در طبقات شافعیه کبری در ترجمه احمد بن حنبل بعد ذکر نبذی از فضائل ومحامد او گفته قلت الف مسنده
وهو اصل من اصول هذه الامة قال الامام الحافظ ابو موسی محمد بن ابی بکر المدینی رضی الله عنه
هذا الکتاب یعنی مسند الامام ابی عبد الله احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی قدس الله روحه
اصل کبیر ومرجع وثیق لاصحاب الحدیث انتقی من حدیث کثیر ومسموعات وافرة فجعل اماما
ومعتمدا وعند التنازع ملجأ ومستندا علی ما اخبرنا والدی وغیره ان المبارک
بن عبد الجبار انا الحسین کتب الیهما من بغداد قال انا ابو اسحاق ابراهیم بن عمر بن احمد البرمکی
قراءة علیه انا ابو عبد الله عبید الله بن محمد بن محمد بن حمدان بن عمر بن بطة قراءة
علیه ثنا ابو حفص عمر بن محمد بن رجا ثنا موسی بن حمدون البزار قال قال لنا حنبل بن
اسحاق جمعنا عمی یعنی الامام احمد وصالحا وعبد الله وقرأ علینا المسند وما سمعه
منه یعنی تاما غیرنا وقال لنا ان هذا الکتاب قد جمعته وانتقیته من اکثر من سبعمائة
وخمسین الفا فما اختلف فیه المسلمون من حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم
فارجعوا الیه فان کان فیه والا لیس بحجة وقال عبد الله بن احمد رح کتب ابی عشرة الف
الف حدیث لم یکتب سوادا فی بیاض الا حفظه قال عبد الله ایضا قلت لابی لم کرهت
وضع الکتب وقد عملت المسند فقال عملت هذا الکتاب اماما اذا اختلف الناس فی سنة عن
رسول الله صلی الله علیه وسلم رجع الیه قال ایضا خرج ابی المسند من سبع مائة
الف حدیث قال ابو موسی المدینی ولم یخرج الا عمن ثبت عنده صدقه ودیانته دون من
طعن فی امانته ثم ذکر باسناده الی عبد الله بن الامام احمد رح قال سألت ابی عن عبد العزیز
بن ابان قال لم اخرج عنه فی المسند شیئا لما حدث بحدیث المواقیت ترکته قال ابو موسی فاما عدد
احادیث المسند فلم ازل اسمع من افواه الناس انها اربعون الفا الی ان قرأت علی ابی منصور

ابن زریق ببغداد قال انا ابو بکر الخطیب قال قال ابن المنادی لم یکن فی الدنیا احد اروی عن ابیه
منه یعنی عبد الله بن الامام احمد بن حنبل لانه سمع المسند وهو ثلاثون الفا والتفسیر وهو
مائة الف وعشرون الفا سمع منها ثلاثین الفا والباقی وجادة فلا ادری هذا الذی ذکر ابن
المنادی اراد به ما لا مکرر فیه او اراد غیره مع المکرر فیصح القولان جمیعا والاعتقاد علی ما
ابن المنادی دون غیره قال ولو وجدنا فراغا لعددناه ان شاء الله تعالی فاما عدد الصحابة
رضی الله عنهم فنحو من سبعمائة رجل قال ابو موسی ومن الدلیل علی ان ما اودعه الامام احمد
مسنده قد احتاط فیه اسنادا ومتنا ولم یورد فیه الا ما صح سنده ما اخبرنا ابو علی الحداد
قال انا ابو نعیم انا ابن الحصین وانا ابن المذهب قالا انا القطیعی ثنا عبد الله قال حدثنی ابی ثنا
محمد بن جعفر ثنا شعبة عن ابی التیاح قال سمعت ابا زرعة یحدث عن ابی هریرة عن النبی
صلی الله علیه وسلم انه قال یهلك امتی هذا الحی من قریش قالوا فما تامرنا یا رسول الله
قال لو ان الناس اعتزلوهم قال عبد الله قال لی ابی فی مرضه الذی مات فیه اضرب علی
هذا الحدیث فانه خلاف الاحادیث عن النبی صلی الله علیه وسلم یعنی قوله صلی الله علیه وسلم
اسمعوا واطیعوا وهذا مع ثقة رجال اسناده حین شذ لفظه من الاحادیث المشاهیر
امر بالضرب علیه فکان دلیلا علی ما قلناه انتهی عبارت کما تری فی ابعة النهار ظاهر است که این
معتمد و این تالیف مستند در کمال فضل و جلالت و اعتبار و اعتماد است و همه جا حیثش قابل حجیت
وموصوف بصحت است که خود سبکی آنرا اصلی از اصول الدین انگاشته مرجع گفته و ابو موسی نقل کرده
که او این مسند را اصل کبیر و مرجع وثیق برای اصحاب حدیث گفته و ارشاد نموده که امام احمد آنرا از احادیث
متکاثره و مسموعات وافره منتخب فرموده و برای اغنیاء مقتدین امام معتمد و برای تنازع متنازعین ملجا
ومستند گردانیده و استدلالا علی هذا المقال باسناد ثقات رجال نقل کرده که برادر زاده امام محمد
روایت فرموده که امام احمد با اولاد خود گفت که این مسند را از زیاده از هفتصد و پنجاه هزار حدیث بر
گزیده ام پس آنچه مسلمین در آن نزاع کنند باین مسند رجوع ارید اگر در آن یابند پس حجت والا حجت نیست

پسر امام احمد آورده که هرگاه او به پدر بزرگوار خود عرض داشت که با وصف کراهت طبع شریف از تصنیف
چرا تصنیف مسند پرداختند در جواب فرمود که این مسند را امام و پیشوای خلائق گردانیده ام که هرگاه
اختلاف در سنت کنند بسوی آن رجوع آورده می شود و نیز ابو موسی ذکر کرده که امام احمد درین مسند روایت نکرده مگر
از کسیکه صدق و دیانت او بثبوت پیوسته و از روایات کسانیکه در امانت ایشان طعن کرده اند دست
برداشته و برین دعوی قول پسر امام احمد استناد آورده که او پرسید پدرش را از حال عبد العزیز بن ابان
ودر جواب گفت که چون او حدیث مواقیت روایت کرده ازین جهت روایتی از و اخراج نکردم و نیز
ابو موسی افاده کرده که امام احمد در متون و اسانید مسند احتیاط بکار برده و در آن غیر احادیث صحیحة السند
وارد نساخته و استدلال کرده برین دعوی بآنچه حاصلش آنست که امام احمد بمرتبه قید تحقیق و احتیاط
بعمل آورده که بعضی از احادیث را با وصف آنکه اسناد وثوق داشت و رجالش همه ثقه و عدول بودند لیکن
چون آنرا با احادیث شهیره مخالف یافت از مسند خود بیرون ساخت تا وقت وفات که از ایام زندگی
دست از تهذیب و اصلاح این مسند بر نداشت پس هرگاه امام احمد حنبل مسند خود را مرجع و معتمد
نموده باشد و امام و پیشوا گردانیده که اگر مردم در سنتی از سنن جناب سرور کائنات صلی الله علیه و آله و سلم
اختلاف کنند بآن رجوع کرده باشند و هرگاه مسلمین اختلاف کنند در حدیث رسول خدا صلی الله علیه
و آله وسلم بسوی مسندش رجوع کنند اگر در آن یابند حجت است والا حجت نیست باز حدیث این سند
در مقابله اهل حق باطل گفتن و آنرا مردود ساختن با جرای عجیب است که هوش از سر عقلا میرباید
ومخفی نماند که علامه سبکی که تشمیر ذیل در مدح و ثنا و وصف و اطرای مسند احمد و اثبات صحت
احادیث آن نموده از اکابر محققین و اجله منقدین قوم است ابو بکر بن احمد اسدی الشهیر بابن قاضی
شهبه در طبقات شافعیه گفته عبد الوهاب بن علی بن عبد الکافی بن علی بن تمام بن یوسف
بن موسی بن تمام العلامة قاضی القضاة تاج الدین ابو نصر بن الشیخ الامام شیخ الاسلام
تقی الدین ابی الحسن الانصاری الخزرجی السبکی مولده بالقاهرة سنة سبع بتقدیم السین
وعشرین وسبعمائة وقیل سنة ثمان وحضر وسمع بمصر من جماعة ثم قدم دمشق مع

صفحه ۱۰۱ الطبقة الثامنة والعشرون

والده في جمادى الآخرة سنة تسع وثلاثين وسمع بمصر من جماعة واشتغل على والده وعلى غيره
وقرأ على الحافظ شهاب الدين المزي ولازم الذهبي وتخرج به وطلب بنفسه ودأب قال الحافظ
شهاب الدين بن حجي اخبرنا ان الشيخ شمس الدين بن النقيب اجازه بالافتاء والتدريس ولما مات
ابن النقيب كان عمر القاضي تاج الدين ثمانية عشر سنة وافتى ودرس وحدث وصنف
واشتغل وناب عن ابيه بعد وفاة اخيه القاضي الحسين ثم استقل بالقضاء
بسؤال والده في شهر ربيع الاول سنة ست وخمسين ثم عزل مدة لطيفة ثم اعيد ثم
عزل باخيه بهاء الدين وتوجه الى مصر على وظائف اخيه ثم عاد الى القضاء على عادته
وولي الخطابة بعد وفاة ابن جملة ثم عزل وحصل له محنة شديدة وسجن بالقلعة
نحو ثمانين يوما ثم عاد الى القضاء وقد درس بمصر والشام بمدارس كبار العزيزية و
العادلية الكبرى والغزالية والعذراوية والشاميتين والناصرية والامينية ومشيخة
دار الحديث الاشرفية وتدريس الشافعي بمصر والشيخونية والميعاد بالجامع الطولوني و
غير ذلك وقد ذكره الذهبي في المعجم المختص واثنى عليه قال ابن كثير جرى عليه من المحن
والشدائد ما لم يجر على قاض قبله وحصل له من المناصب ما لم يحصل لاحد قبله قال لنا
شهاب الدين ابن حجي خرج له ابن سعد مشيخة ومات قبل تكميلها وحصل فنونا من العلم
من الفقه والاصول وكان ماهرا فيه والحديث والادب وبرع وشارك في العربية وكان له
يد في النظم والنثر جيد البديهة ذا بلاغة وطلاقة لسان وجراءة جنان وذكاء مفرط وذهن
وقاد وكان له قدرة على المناظرة صنف تصانيف عديدة في فنون على صغر سنه وكثرة اشغاله
قرئت عليه وانتشرت في حياته وبعد موته قال وانتهت اليه رياسة القضاء والمناصب بالشام
وحصلت له محنة بسبب القضاء واوذي فصبر وسجن فثبت وعقد له مجالس فابان عن شجاعة
وافحم خصومه مع تواطئهم عليه ثم عاد الى مرتبته وعفا وصفح عمن قام عليه وكان سيدا جوادا
كريما مهيبا تخضع له ارباب المناصب من القضاة وغيرهم توفي شهيدا بالطاعون في ذي الحجة

سنة احدى

سنة احدى وسبعين وسبعمائة خطب يوم الجمعة وطعن ليلة السبت رابعه ومات ليلة
الثلثاء ودفن بتربتهم بالسفح عن اربع واربعين سنة ومن تصانيفه شرح مختصر ابن الحاجب في
مجلدين سماه رفع الحاجب عن مختصر ابن حاجب وشرح المنهاج البيضاوي وكان والده قد بدأ فيه فكتب منه
(اى المنهاج البيضاوى)
قطعة يسيرة فبنى على ما ولده والقواعد المشتملة على الاشباه والنظائر وطبقات الفقهاء
الكبرى في ثلثة اجزاء فيه غرائب وعجائب والطبقات الوسطى مجلد ضخم والطبقات الصغرى مجلد
لطيف والترشيح في اختيارات والده وفيه قواعد عربية وهو اسلوب غريب والتوشيح على التنبيه
والتصحيح والمنهاج وجمع مختصر في الاصول سماه جمع الجوامع كتب عليه كتابا سماه منع الموانع وجلب
حل جواب اسئلة سالة عنها الاذرعي وغير ذلك. واحمد بن علي المعروف بابن حجر العسقلاني در درر كامنه
گفته عبد الوهاب بن علي بن عبد الكافي بن علي بن تمام السبكي ابو نصر تاج الدين بن تقي الدين ولد سنة ٧٢٢
واجاز له ابن الشحنة ويونس الدبوسي سمع على يحيى بن المصري وعبد المحسن الصابوني وابن سيد الناس
وصالح بن مختار وعبد القادر بن الملوك وغيرهم ثم قدم مع والده دمشق سنة ٣٩ فسمع بها
من زينب بنت الكمال وابن ابي اليسر وغيرها وقرأ بنفسه على المزي ولازم الذهبي وتخرج بتقي الدين
بن رافع وامعن في طلب الحديث وكتب الاجزاء والطباق مع ملازمة الاشتغال بالفقه والاصول
والعربية حتى مهر وهو شاب وخرج له ابن سعد مشيخة وحدث بها واجاد في الخط والنظم والنثر وشرح
مختصر ابن حاجب ومنهاج البيضاوي وعمل في الفقه التوشيح والترشيح ولخص في الاصول جمع الجوامع
وعمل عليه منع الموانع وعمل القواعد المشتملة على الاشباه والنظائر وكان ذا بلاغة وطلاقة
لسان عارفا بالامور وانتشرت تصانيفه في حياته ورزق فيها السعد وعمل الطبقات الكبرى
والوسطى والصغرى وكان جيد البديهة طلق اللسان اذن له ابن النقيب بالافتاء والتدريس
ودرس في غالب مدارس دمشق وناب عن ابيه في الحكم ثم استقل به باختيار ابيه وولي دار الحديث
الاشرفية بتعيين ابيه وولي توقيع الدست في سنة ٥٥ وولي خطابة الجامع وانتهت اليه
رياسة القضاء والمناصب بالشام وحصل له بسبب القضاء محنة شديدة مرة بعد

ابن حجر عسقلانی

وهو مع ذلك في غاية الثبات ولما عاد الى منصبه صفح عن كل من اساء اليه كان جواداً مهيباً
قال الشيخ شهاب الدين بن حجي اخبرني الشيخ شمس الدين ابن النقيب اجازته بالافتاء وانه ليس
في جميل العشر بين كان نعم الامام ابن النقيب كان ثمانية عشر اماماً واول ما ناب في الحكم بعد وفاة
اخيه حسين فارع قد صنف تصانيف كثيرة جداً على صغر سنه وقرئت عليه وانتشرت في
حياته وبعد موته وقال ابن كثير جرى عليه من المحن والشدائد ما لم يجر على قاض قبله وحصل له
من المناصب والرياسة ما لم يحصل لاحد قبله وانتهت اليه الرياسة بالشام وابان في ايام محنته
عن شجاعة وقوة على المناظرة حتى افحم خصومه مع كثرتهم ثم لما عاد عفا وصفح عمن قام عليه
وكان كريماً مهيباً ومات في سابع ذي الحجة سنة وخطب يوم الجمعة فطعن ليلة السبت
ومات ليلة الثلثاء و نیز باید دانست که ابو موسی مدینی کرا در سبکی فضائل ومحامد مسند احمد بن حنبل و صحیح
احادیث آن نقل کرده و از اعاظم اساطین معتمدین و افاخم ائمه معتبرین سنیه است محمد بن احمد ذهبی در عبر
در وقائع سنه احدی و ثمانین و خمسمائة گفته ابو موسی المدینی محمد بن ابی بکر عمر بن احمد الحافظ
صاحب التصانيف وله ثمانون سنة سمع من غانم البرجي وجماعة من اصحاب ابي نعيم وخلف
بعده مثله مات في جمادي الاولى وكان مع براعته في الحفظ والرجال صاحب ورع وعبادة
وجلالة وتقى و عبد الوهاب بن علی سبکی در طبقات شافعیه کبری گفته محمد بن عمر بن احمد بن
محمد بن ابي عيسى الحافظ ابو موسى المديني الاصبهاني صاحب التصانيف ولد في ذي القعدة سنة احدى
وخمسمائة وسمع حضوراً في سنة ثلاث باعتناء والده من ابي سعد محمد بن محمد المطرز وتوفي
المطرز تلك السنة وسمع ايضاً من ابي منصور محمد بن عبد الله بن مندويه الشروطي
وغانم البرجي وابي علي الحداد وابي الفضل محمد بن طاهر الحافظ وابي القاسم اسمعيل بن محمد
بن الفضل الحافظ وبه تخرج وهبة الله بن الحصين وفاطمة الجوزدانية وابي العز بن كادش
وخلق كثير ببلده وبغداد وهمدان روى عنه الحافظ ابو بكر بن محمد بن موسى الحازمي
والحافظ عبد الغني والحافظ عبد القادر الرهاوي والحافظ محمد بن مكي والحسن بن ابي

معشر الاصبهاني والناصح بن الحنبلي وخلق كثير ومن مصنفاته الكتاب المسمى بتتمة معرفة
الصحابة الذي ذيل به على ابي نعيم وكتاب الاخبار الطوالات مجلد وكتاب تتمة الغريبين و
كتاب اللطائف في المعارف وكتاب الوظائف وكتاب عوالي التابعين وغير ذلك وعرض من حفظه
كتاب علوم الحديث للحاكم على اسمعيل الحافظ قال ابن الدبيثي عاش حتى صار اوحد وقته وشيخ
زمانه اسناداً وحفظاً وقال ابن النجار انتشر علمه في الآفاق وكتب عنه الحفاظ واجتمع له ما لم يجتمع
لغيره من الحفظ والعلم والثقة والاتقان والدين والصلاح وسداد الطريقة وصحة الضبط
والنقل وحسن التصانيف قال وتفقه على ابي عبد الله الحسن بن العباس الرستمي قال وهو
في النحو واللغة قال وسمعت ابا عبد الله بن حامد باش يقول كان الحافظ ابو موسى كوتاه يقول
ابو موسى كنز مخفي وقال الحافظ عبد القادر الرهاوي حصل من المسموعات باصبهان خاصة
ما لم يحصل لاحد في زمانه وانضم الى كثرة مسموعاته الحفظ والاتقان قال وتعففه الذي
لم نره لاحد من حفاظ الحديث في زماننا له شيء يسير يتربح به وينفق منه ولا يقبل من
احد شيئاً قط وقال الحسين بن نعمان الباذي كنت في مدينة الحجاز فجاءني رجل فسألني عن
رؤيا قال رأيت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم توفي فقلت هذه رؤية الكبار
ان صدقت رؤياك يموت امام لا نظير له في زمانه فان هذا المنام رئي حالة وفاة
الشافعي والثوري واحمد بن حنبل قال فما امسينا حتى جاءنا الخبر بوفاة الحافظ ابي موسى وعن
عبد الله بن محمد الخجندي لما مات ابو موسى لم يكادوا يفرغون حتى جاء مطر عظيم في الحر
الشديد وكان الماء قليلاً باصبهان قال وكان الحافظ ابو موسى قد ذكر في آخر املاء املاه انه
في كل امة من له منزلة عند الله رفيعة بعث الله له سحاباً يوم موته علامة للمغفرة
له ولمن صلى عليه فوقع له ذلك عند موته كما كان حدث في حياته توفي باصبهان يوم الاربعاء
منتصف النهار تاسع جمادى الاولى سنة احدى وثمانين وخمسمائة ودفن بالمصلى خلف محراب
الجامع قال ابو البركات محمد بن محمود الرويدشتي صنفت الائمة في مناقبه تصانيف كثيرة

شیخ جمال الدین عبد الرحیم بن الحسن بن علی الاسنوی الشافعی در طبقات شافعیه گفته ابو موسی محمد بن عمر بن
احمد المدینی الاصبهانی الامام الحافظ ولد لیلة الاربعاء تاسع عشر ذی القعدة سنة احدی
وخمسمائة وتخرج بالامام اسمعیل بن محمد التیمی واخذ عنه المذهب وعلوم الحدیث وسمع
من خلائق کثیرین وصنف التصانیف المشهورة النافعة وکان ورعا زاهدا متواضعا ثقة عفیفا
عما فی ایدی الناس لا یقبل لاحد شیئا قط مع الحرمة التامة قال ابن الدبیثی عاش حتی صار احد وقته
وشیخ زمانه توفی منتصف او تاسع جمادی الاولی سنة احدی وثمانین وخمسمائة
ذکره فی العبر قال لم یخلف بعده مثله وتقی الدین ابو بکر بن احمد بن قاضی شهبة در طبقات شافعیه
گفته محمد بن عمر بن احمد بن عمر بن محمد الحافظ الکبیر ابو موسی المدینی الاصبهانی احد الاعلام
ولد فی ذی القعدة سنة احدی وخمسمائة وتخرج بالامام اسمعیل بن محمد التیمی واخذ عنه
المذهب وعلوم الحدیث وسمع الکثیر وصنف التصانیف الملیحة المفیدة المشهورة منها تتمة معرفة
الصحابة ذیل به علی کتاب ابن نعیم الحافظ وکتاب تتمة الغریبین وکتاب عوالی التابعین
وغیر ذلک وکان حافظا واسع الدائرة جم العلوم قال ابو سعد السمعانی کتبت عنه وسمعت منه
وهو ثقة صدوق قال ابن الدبیثی بالمثلثة عاش حتی صار اوحد وقته وشیخ زمانه اسنادا
وحفظا روی عنه جماعة کثیرون منهم الحفاظ الاربعة ابو بکر الحازمی وعبد الغنی المقدسی وبه
تخرج وانتفع وعبد القادر الرهاوی ومحمد بن مکی توفی فی جمادی الآخرة سنة احدی وثمانین
وخمسمائة وقد افردت ترجمته بالتصنیف **بست وسوم** آنکه فاضل عمر بن محمد عارف النهروانی
مولدا والمدنی مسکنا در رساله مناقب احمد بن حنبل که بعد ختم مسند احمد بن حنبل در سنه ثلث وستین بعد
الالف تصنیف فرموده و رساله مذکوره از بعض افاضل سنیه عاریة گرفتم میفرماید قال ابن عساکر اما
فان حدیث المصطفی صلی الله علیه وسلم به یعرف سبل الاسلام والهدی ویبنی علیه اکثر الاحکام
ویؤخذ منه معرفة الحلال والحرام وقد دون جماعة من الائمة ما وقع الیهم من حدیثه فکان
اکبر الکتب التی جمعت فیه هو المسند العظیم الشان والقدر مسند الامام احمد وهو کتاب نفیس

یرغب فی سماعه وتحصیله ویرحل الیه اذ کان مصنفه الامام احمد المقدم فی معرفة هذا الشان
والکتاب کبیر القدر والحجم مشهور عند ارباب العلم یبلغ احادیثه ثلثین الفا سوی المعاد وسوی
ما الحق به ابنه عبد الله من عوالی الاسناد وکان مقصود الامام فی جمعه ان یرجع الیه فی
الاعتبار من بلغه او رواه ازین عبارت ظاهرست که حسب ارشاد ابن عساکر اکبر کتبی که نزد اکابر اسلام
تدوین کرده شد حدیث جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم که شناخته می شود بان سبل اسلام
وهدی بنا کرده می شود بران اکثر احکام وگرفته میشود ازان معرفت حلال وحرام مسند عظیم الشان والقدر
مسند امام احمد جلیل الفخرست و آن کتاب نفیس ست که رغبت کرده می شود در سماع آن وتحصیل آن ورحلت
کرده می شود بسوی آن زیرا که مصنف آن امام احمد مقدم ست در معرفت این شان واین کتاب کبیر القدر والحجم
ست ومقصود امام احمد در جمع این مسند آن بود که رجوع نماید بسوی آن در اعتبار کسی که این مسند باو رسیده یا روایت
کند آن کس این مسند را پس این عبارت سراپا بشارت بوجوه عدیده دلالت بر کمال مدح وثناء
وتبجیل وتکریم این مسند عظیم الشان والقدر وسفر فخیم المرتبة والفخر ونهایت عظمت وجلالت واعتماد و
اعتبار اخبار و آثار این مسند کبیر المقدار دارد فهذه الوجوه الظواهر من المدح الزاهر والثناء الباهر
من الجهبذ الحائز لجلائل المفاخر الجامع الحاشد لعقائل المآثر قدوة النقاد المسلم عند
الاصاغر والاکابر العلامة ابن عساکر بمنزلة عدة عساکر لهزم جیشات اباطیل کل منکر
مکابر وعدة سیوف بواتر لجز اشلاء کل حاقد قاصر وعدة مطارق لحطم راس کل معاند
خاسر والله نعم الموفق الناصر **بست وچهارم** آنکه نیز فاضل عارف عمر بن محمد عارف در رساله
مناقب احمد بن حنبل المستغنی عن صفة الواصف بعد عبارت سابقه گفته قال ابن الجوزی صح عند
الامام احمد من الاحادیث سبع مائة الف وخمسین الفا والمراد بهذه الاعداد الطرق لا المتون
اخرج منها مسنده المشهور الذی تلقته الامة بالقبول والتکریم وجعلوه حجة یرجع الیه ویعول
عند الاختلاف علیه قال حنبل بن اسحاق جمعنا عمی لی ولصالح ولعبد الله وقرأ علینا المسند
وما سمعه منه تاما غیرنا ثم قال لنا هذا الکتاب قد جمعته وانتقیته من اکثر من سبع

مائة الف وخمسين الفا فما اختلف المسلمون فيه من حديث رسول الله فارجعوا اليه فان وجدتموه
فيه فذاك والا فليس بحجة وكان يكره وضع الكتب فقيل له في ذلك فقال قد عملت هذا المسند
اماما اذا اختلف الناس في سنة من سنن رسول الله رجعوا اليه ازین عبارت بوجوه عدیده نهایت
اعتماد واعتبار روایات وآثار مسند عظیم الشان والفخار حسب افاده ابن الجوزی مقتدای ائمه اخبار بیّنه
وآشکارست اول آنکه ابن الجوزی افاده فرموده که صحیح شد نزد امام احمد سبعمائة الف وخمسين الف
که اخراج کرده احمد ازان مسند خود را پس نص ابن واضح است برآنکه مسند مخرج ست از احادیث صحیحه فالطعن
على روايته من الاوهام الفضيحة والوساوس القبيحة دوم آنکه تصریح فرموده که این مسند مشهورست که تلقی
کرده است امت آنرا بقبول وتکریم فثبت ان حديث الولاية مما تلقته الامة بالقبول والتكريم
واحلته محل الاجلال والتفخيم فالمكذب له والراد عليه معاند مليم تابع لتخبط الغرور
الوجيم سوم آنکه تصریح کرده باینکه امت این مسند را حجت گردانیده فظهر ان حديث الولاية حجة
وبرهان لا يثلم اساسه نوازغ مبطل خوان چهارم آنکه تصریح کرده که رجوع کرده می شود باین مسند
وتعویل کرده می شود وقت اختلاف بران فثبت ان حديث الولاية مما هو مرجوع اليه و
عند الاختلاف والتشاجر وظهور الشقاق والتناكر يعتمد ويعول عليه وعند تشتت الآراء
وتبدد الاهواء يركن ويسكن اليه پنجم آنکه ارشاد امام احمد حنبل را در باره جمع این کتاب مستطاب
وحکم برجوع آن بوقت اختلاف مسلمین در حدیث جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله الاطیاب
واعتماد واعتبار برای احتجاج واستدلال بآن در صورت جدال ونفی حجیت بآن در صورت
فقدان نقل فرموده حجیت آن بوجوه عدیده ظاهر نموده ششم آنکه نص امام احمد بر امام بودن
این مسند وامر برجوع سوی آن وقت اختلاف ناس که مفید مدح وثنای بیقیاس ومزیل مرض ارتیاب
ووسواست نقل نموده ختم کلام مرا بان فرموده فی کل ذلک کفاية لاهل الدراية ونیز باید دانست که ابن الجوزی کتاب
موضوعات بعنایت غلو گفته فمتی رایت حدیثا خارجا عن دواوین الاسلام کالموطا ومسند احمد
والصحيحين وسنن ابی داود والترمذی ونحوها فانظر فيه فان كان له نظير فى الصحاح والحسان

قرب امره وان ارتبت به ورايته يباين الاصول فتامل رجال اسناده واعتبر احوالهم
من كتابنا المسمى بالضعفاء والمتروكين فانك تعرف وجه القدح فيه ازین عبارت ظاهرست
که مسند احمد بن حنبل از دواوین اسلام مثل موطا وصحیحین وسنن ابی داود وترمذی وامثال آن
مستحق نهایت تبجیل واکرام ومستوجب نهایت اجلال واعظام ست وحدیثی که در ان موجود باشد
محتاج بتحقیق ونظر وتامل وفکر نیست وفيه كفاية للمكتفى وشفاء للمشتفي پس حکم ببطلان حدیث
ولایتی که در مسند احمد بطرق عدیده موجود وصحیح ترمذی هم مشتمل برانست باطل وشنیع وقبیح
وفظیع ست که نزد ابن الجوزی که مفرط فی الحکم بالوضع على الاحادیث والاخبار بتصریح محققین
اکابر ومنقدین احبارست نیز مردود ونامقبول وهذر نامعقول ست فمن خالف حکم ابن الجوزی
فی هذا الباب فقد ارتکب غیر الجائز وجاز عن الحق ونکص عن الصواب وحاز اسباب الطعن
واللوم والعذل والعتاب من المحققين الاطياب الجهابذة الانجاب وجلب على نفسه فاحش
الثلب والعاب والله ولى التوفيق واليه المرجع والمآب ومخفی نماند که ابن الجوزی اکثر روایات مسند
احمد بن حنبل را اعتماد واعتبار وجلالت وفخار آن حسب نقل عمر بن محمد عارف ثابت کرده در کتاب موضوعات
آنرا قرین صحیحین گردانیده بلکه بر صحیحین وسنن ابی داود وترمذی قدم تر گذاشته در اعتماد واعتبار
همه را در یک سلک کشیده واکابر محققین واجله منقدین قوم بمدائح عظیمه ومناقب فخیمه ستوده اند
ابن روزبهان وابن تیمیه ومصنف صواعق وصاحب سواقع وخود مخاطب بحکم ابن الجوزی بوضع احادیث
فضیلت جناب سید الوصیین علیه سلام رب العالمین جابجا تمسک نموده اند وهفوات او را حرز جان
وعلق نفیس انگاشته بکمال رغبت وخواهش نگاشته بزعم خود بابطال فضائل علویه پرداخته نفوس
اهل نحله خود را از اشکالات الحق رها ساخته اند ورشته انصاف وتامل گسسته باعتماد بر هذیان آن
اسوه اهل عدوان وبهتان بفراغ بالی هرچه تمامتر نشسته اند پس چه قسم ممکن ست که بعد این همه
اطاعت وانقیاد وتقلید آن عصبیت نهاد از حکم او در باره مدح مسند احمد باز زنند ومقابله
اهل حق بقبول افادات او وکلام آن نا کنند که خود بذکر کلمات او تیشه بر پای خود زده اند وبدست

خویش آتش در زمن خویش زدہ راہ قبل و قال خود زدہ ابواب چارہ از چار سو مسدود و ماتمت خود بر خود
کردہ اند فہل بعد تلک الجسارۃ من عذر مسموع او کلام بالحجۃ مشفوع او بعد ہذہ المجانۃ
عثرتہم تقال و ہل بعد ما اوقعوا الحریق ببیوتہم من ماء یطفی و یبرد او بعد ذلک الا ایجاف و الایغال
فی الضلال من ہاد یہدی و یسدد و ہل بعد الاشفاء علی الموت من دواء و ہل بعد الادناء
والانصاب من شفاء لا واللہ بل لو طاروا الی السماء او غاصوا فی الغبراء لما وجدوا من حیلۃ
ولما الفوا من وسیلۃ ولما صادفوا خلاصا و لما وافوا مناصا فلیس لہم بعد ذلک الا الغرق فی
المضمر الشرق و للہ الحمد حمدا جمیلا حیث اخزاہم فی الدنیا و لعذاب الاخرۃ اشد و ابقی
بالجملہ اکابر قوم خلفا عن سلف بتعظیم و تبجیل ابن الجوزی می پردازند و بافادات و تحقیقات او متشبث
می شوند و او را بکمال مرتبہ جلالت و عظمت تحقیق و تنقید می ستایند [illegible] فاضل نحریر و عالم کبیر
خنفیہ ابو المؤید خوارزمی کہ از اکابر محققین و معتمدین [illegible] تصانیف [illegible] امام اعظم [illegible]
[illegible] ساختہ و حقیقت مبنی عظیم بر حضرات حنفیہ با نہما فیما یلیت [illegible]
در مقام حمایت امام اعظم در آمدہ و جرح جارحین امام الطاعن [illegible] بر نگاشتہ و [illegible]
تحقیق و تنقید ابن الجوزی دست انداختہ و بغرض [illegible] تصحیح [illegible] خویش [illegible]
او دقیقہ فرو نگذاشتہ یعنی او را امام و پیشوای ائمہ تحقیق و تنقید ساختہ [illegible]
تعدیل بر جرح عین حق و صواب انگاشتہ چنانچہ در اوائل جامع مسانید ابی حنیفۃ گفتہ و الدلیل
علی ما ذکرنا ان التعدیل مقدم علی الجرح فجعل الجرح کان لم یکن و قد ذکر ذلک امام ائمۃ
التحقیق ابن الجوزی فی کتاب التحقیق فی احادیث التعلیق فی مواضع منہ فقال فی حدیث
المضمضۃ والاستنشاق الذی یرویہ جابر الجعفی عن عطاء عن ابن عباس عن النبی صلی اللہ
علیہ وسلم انہ قال المضمضۃ والاستنشاق من الوضوء الذی لا یتم الوضوء الا بہما
فان قال الخصم یعنی الشافعی فانہ یرا ہما سنۃ فیہ جابر الجعفی قد کذبہ ایوب
السختیانی و زائدۃ قلنا قد وثقہ سفیان الثوری و شعبۃ و کفی بجماعۃ منہم [illegible]

معروف با بن الجوزی در رد روض باسم گفتہ و منہا انہ قد ثبت بالتواتر ان الحافظ ابن الجوزی من ائمۃ
الحنابلۃ و لیس فی ذلک نزاع و لا شک ان تصانیفہ فی المواعظ و توالیفہ فی الرقائق
ملاس فضلائہم و تحفۃ علمائہم فیہا یتواعظون و یخطبون و علیہا فی جمیع احوالہم
یعتمدون و قد ذکر ابن الجوزی فی کتبہ ہذہ ما یقتضی نزاہتہم عن ہذہ العقیدۃ و انا اورد
من کلامہ فی ذلک ما یشہد بصحۃ ما ذکرتہ من ذلک قولہ فی کتاب المدہش فی قولہ تعالی
ہواہ و الی الاخر قال ابن الجوزی اول البلح مبتدی اخرجا عن منتہی الخ و ابن حجر مکی در صواعق
محرقہ بعد ذکر حدیث انا مدینۃ العلم گفتہ و قد اضطرب الناس فی ہذا الحدیث فجماعۃ منہم ابن الجوزی
والنووی [illegible] بانہ موضوع و بین فی طرقہ الخ و کمال الدین بن فخر الدین جہرمی
[illegible] کہ ترجمہ صواعق محرقہ است بعد ذکر ترجمہ این حدیث گفتہ مصنف گوید علما در این حدیث
اضطراب و تحیری ست جماعتی کہ از آن جملہ ابن الجوزی و امام نواوی ست رحمہما اللہ
کہ این حدیث [illegible] ابن الجوزی امام نواوی [illegible] حدیث و در طرق آن الخ
و مخاطب باب ہفتم [illegible] امامت [illegible] بعد گفتہ حدیث ہفتم روایت جابر ان النبی صلی اللہ علیہ و سلم
قال انا مدینۃ العلم و علی بابہا [illegible] مطعون است قال یحیی بن معین لا اصل لہ و قال البخاری
انہ منکر و لیس لہ وجہ صحیح قال الترمذی انہ منکر و غریب و ذکرہ ابن الجوزی فی الموضوعات
و نصر اللہ کابلی در صواقع گفتہ و دعوی اہل البصرۃ علی مغیرۃ کما ذکرہ ابن جریر الطبری
و الامام البخاری و الحافظ عماد الدین بن کثیر و الحافظ جمال الدین ابو الفرج ابن الجوزی
و الشیخ شمس الدین ابو المظفر سبط ابن الجوزی فی تواریخہم ہو ان مغیرۃ کان امیر البصرۃ
و کان الناس یعلونہ فاخذوا علیہ الشہود انہ زنا بامرأۃ یقال لہا ام جمیل و کتبوا بذلک
الی عمر الخ و خود شاہ صاحب در باب مطاعن مغیرہ مانند ابن جریر طبری و محمد بن اسماعیل بخاری در تاریخ
خود و موافقت عماد الدین ابن کثیر و حافظ جمال الدین ابو الفرج بن الجوزی و شیخ شمس الدین ابو المظفر
ابن الجوزی و جمعی دیگر مؤلفین ثقات نقل کردہ اند کہ مغیرہ بن شعبہ امیر بصرہ بود و مردم بصرہ با او

بد بودند می خواستند که او را عزل کنانند بروی تهمت زنار بستن الخ و ابن روزبهان بجواب علامه حلی
علیه الرحمه جائیکه آنجناب حدیث نور نقل فرموده میگوید اقول ذکر ابن الجوزی هذا الحدیث فی الموضوعات
من طریقین و قال هذا حدیث موضوع علی رسول الله صلی الله علیه وسلم و المتهم به فی الطریق
الاول محمد بن خلف المروزی قال یحیی بن معین کذاب و قال الدارقطنی متروک و فی الطریق
الثانی المتهم به جعفر بن احمد و کان رافضیا و ابن تیمیه که اکابر قوم او را بمزید جسارت بشیخ الاسلام ستاینده
قصب السبق در کمال تبجیل و تعظیم و نهایت تفخیم و تکریم او می ربایند در منهاج السنه جابجا بحکم ابن الجوزی
در رد احادیث فضائل جناب امیر علیه السلام متمسک گردیده از انجمله بجواب حدیث انت اخی و وصیی
و خلیفتی من بعدی و قاضی دینی گفته قال ابو الفرج ابن الجوزی فی کتاب الموضوعات لما روی
هذا الحدیث من طریق ابی حاتم البستی الخ و نیز ابن تیمیه بجواب حدیث من احب ان یتمسک بالقصبة الیاقوت
التی خلقها الله بیده ثم قال لها کونی فکانت فلیتول علی بن ابی طالب من بعدی گفته و الحدیث الذی
ذکره ابن الجوزی فی الموضوعات و بین انه موضوع و نیز ابن تیمیه در منهاج گفته و اعلم انه تراحادیث
اخر لو یذکرها هذا الرافضی لو کانت صحیحة لدلت علی مقصوده و فیها ما هو دال من بعض ما ذکره
لکنها کلها کذب و الناس قد رووا احادیث مکذوبة فی فضل ابی بکر و عمر و عثمان و علی و معویة و غیرهم
لکن المکذوب فی فضل علی اکثر لان الشیعة اجرأ علی الکذب من النواصب قال ابو الفرج
ابن الجوزی فضائل علی الصحیحة کثیرة غیر ان الرافضة لم تقنع فوضعت له ما لا یضع بل ما یضع شیئا
من الاحتیاج الی الباطل الخ و بعد این ابن تیمیه احادیث عدیده نقل کرده و باقوال ابن الجوزی
در اثبات وضع آن استناد نموده و یافعی براءت احمد بن حنبل از قول بحرف و صوت که حنابله بسبب
آن قائل گردیده اند از قول ابن الجوزی ثابت کرده و او را بوصف امام ستوده چنانچه در مرآة الجنان بترجمه
ابو زکریا یحیی بن ابی الخیر یمنی گفته اما ما ذکرت من کون الامام احمد و المتقدمین من اصحابه
براء مما ادعاه المتاخرون منهم ممن نص علی ذلک بعض الحنابلة و هو الامام ابو الفرج
ابن الجوزی حتی ذکر انهم صاروا و صمة علی المذهب باعتقادهم الذی یتوهم غیرهم انه

مذهب احمد و مولوی حیدر علی ابن جوزی را بوصف سند المحدثین و المتقدمین مفتخر ساخته و او را از ائمه
معتمدین حدیث دانسته و قرین احمد بن حنبل گردانیده چنانچه در ازالة الغین میگوید بالجمله اگر حجة الاسلام
چنان میگوید امام احمد بن حنبل و ابن جوزی و من یقوم مقامهم که از ائمه ثقه و محدثان اند صریح تکفیر یزید میکنند
و نیز در ذکر لاعنین و مکفرین یزید گفته و از انجمله سند المحدثین و المتقدمین ابو الفرج بن جوزی است انتهی و
فاضل رشید تصریح کرده که ابن الجوزی از امام محدثین و از ائمه دین و قدمای معتمدین اهلسنت است چنانچه در
بعض مقامات ایضاح گفته ای ناظران فهم مستقیم و ماهران حدیث و ای ماهران فن قدیم و حدیث بر اهل ادراک
مقام اند که تامل الکافی باید فرمایند تا دریافت نمایند که آیا مثل امام همام احمد بن حنبل و امام المحدثین ابن جوزی
و سبط او و قاضی ابو یعلی و حماد بن علقمه و سید جلال الحق و الدین بخاری و ملک العلما شهاب الدین
بن عمر دولت آبادی و علامه سعد الملة و الدین تفتازانی و غیرهم که صرح بکفر و لعن یزید و سعد بوده اند از
عوام اهل سنت و جاهل بحال مسالک خود و قریب العهد مخالطت شارع الجدید بوده اند یا از ائمه دین و قدمای
معتمدین نزد اهل سنت و جماعت انتهی و ابن خلکان ابن الجوزی را بمدح مناقب عظیمه و فضائل عالیه
ستوده و تصریح کرده که او علامه عصر و امام وقت خود در حدیث و صناعت وعظ بوده و مدح بسیار
بسیار سنت که طویل است شرح آن چنانچه در وفیات الاعیان گفته ابو الفرج عبد الرحمن بن ابی الحسن
علی بن محمد بن علی بن عبید الله بن عبد الله بن حمادی بن احمد بن محمد بن جعفر الجوزی
بن عبد الله بن القاسم بن النضر بن القاسم بن محمد بن عبد الله بن عبد الرحمن بن القاسم
بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه و بقیة النسب معروف القرشی التیمی البکری البغدادی
الفقیه الحنبلی الواعظ الملقب جمال الدین الحافظ کان علامة عصره و امام وقته فی الحدیث
و صناعة الوعظ صنف فی فنون عدیدة منها زاد المسیر فی علم التفسیر اربعة اجزاء اتی فیه
باشیاء غریبة و له فی الحدیث تصانیف کثیرة و له المنتظم فی التاریخ و هو کبیر و له الموضوعات
فی اربعة اجزاء ذکر فیها کل حدیث موضوع و له تلقیح فهوم الاثر علی وضع کتاب المعارف لابن قتیبة
و بالجملة فکتبه اکثر من ان تعد و کتب بخطه شیئا کثیرا و الناس یغالون فی ذلک حتی یقولون

جمعت الكراريس التي كتبها وحسبت مدة عمره وقسمت الكراريس على المدة فكان ما خص كل
يوم تسع كراريس وهذا شيء عظيم لا يكاد يقبله العقل ويقال انه جمعت براية اقلامه التي كتب
بها حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم فحصل منها شيء كثير واوصى ان يسخن بها الماء الذي
يغسل به بعد موته ففعل فكفت وفضل منها وله اشعار لطيفة انشدني له بعض الفضلاء
يخاطب اهل بغداد وهو قوله عذيري من فتية بالعراق ٭ قلوبهم بالجفا قلب ٭ يرون
العجيب كلام الغريب وقول القريب فلا يعجب ٭ ميازيبهم ان تندت بخير ٭ الى غير جيرانهم تقلب
وعذرهم عند توبيخهم ٭ مغنية الحي لا تطرب ٭ وله اشعار كثيرة وكانت له في مجالس
الوعظ اجوبة نادرة فمن احسن ما يحكى عنه انه وقع النزاع ببغداد بين اهل السنة والشيعة
في المفاضلة بين ابي بكر وعلي رضي الله عنهما فرضي الكل بما يجيب به الشيخ ابو الفرج فاقاموا
شخصا سأله عن ذلك وهو على الكرسي في مجلس وعظه فقال افضلهما من كانت بنته تحته
ونزل في الحال حتى لا يراجع في ذلك فقالت السنة هو ابو بكر لان ابنته عائشة تحته وقالت
الشيعة هو علي لان فاطمة ابنة رسول الله صلى الله عليه وسلم تحته وهذا من لطائف الاجوبة
ولو حصل بعد الفكر التام وامعان النظر كان في غاية الحسن فضلا عن البديهة وله محاسن
كثيرة يطول شرحها وكانت ولادته بطريق التقريب سنة ثمان وقيل عشر وخمسمائة و
توفي ليلة الجمعة ثاني عشر شهر رمضان سنة سبع وتسعين وخمسمائة ببغداد ودفن بباب حرب
وعلامه ذهبي در تذكرة الحفاظ گفته ابن الجوزي الامام العلامة الحافظ عالم العراق واعظ
الآفاق عبد الرحمن بن علي بن محمد بن علي بن عبيد الله بن عبد الله بن حمادى بن احمد بن جعفر
بن عبد الله بن القسم بن النضر بن القسم بن محمد بن عبد الله بن عبد الرحمن بن القاسم
بن محمد بن ابي بكر الصديق القرشي التيمي البكري البغدادي الحنبلي الواعظ المفسر صاحب
التصانيف السائرة في فنون العلم وعرف جدهم بالجوزي بجوزة كانت في داره بواسط لم يكن
في واسط جوزة سواها ولد تقريبا سنة عشر وخمسمائة او قبلها واول سماعه في سنة ست

عشرة سمع ابا القسم بن الحصين وعلي بن عبد الواحد الدينوري وابا عبد الله الحسين بن
محمد البارع وابا السعادات احمد بن المتوكل واسمعيل بن ابي صالح المؤذن والفقيه ابا الحسن بن
الزاغوني وهبة الله بن الطبر وابن البنا وابا بكر محمد بن الحسين المزرفي وابا غالب محمد بن الحسن
الماوردي وخطيب اصبهان ابا القسم عبد الله بن محمد وابن السمرقندي وابا الوقت السجزي
وابا نصر وعدة جملتهم سبعة وثمانون نفسا وكتب بخطه ما لا يوصف كثرة ووعظ من
سنة عشرين وخمسمائة الى ان مات حدث عنه ابنه الصاحب محيي وسبطه الواعظ شمس الدين يوسف بن
قزغلي والحافظ عبد الغني وابن الدبيثي وابن النجار وابن خليل والتقي اليلداني وابن عبد الدائم
والنجيب عبد اللطيف وخلق سواهم وبالاجازة الشيخ شمس الدين بن ابي عمر والفخر علي واحمد
بن سلامة الحداد والقطب احمد بن عبد السلام العصروني والخضر بن حموية ولي
من خمسين اجازة وهو آخر من حدث عن الدينوري والمتوكلي الى ان قال بعد ذكر جملة من تصانيفه
وما علمت احدا من العلماء صنف ما صنف هذا الرجل مات ابوه وله ثلث سنين فربته عمته
واقاربه تجار في النحاس وربما كتب اسمه في السماع عبد الرحمن بن علي الصفار لذلك فلما
ترعرع حملته الى الحافظ ابن ناصر فاعتنى به واسمعه الكثير حصل له من الحظوة في الوعظ ما لم يحصل
لاحد قط وحضر مجالسه ملوك ووزراء بل وخلفاء من وراء الستر ويقال في بعض المجالس
حضره مائة الف فيما قيل والظاهر انه كان يحضره نحو العشرة الآلاف مع انه قال غير مرة ان
مجلسه حزر بمائة الف فلا ريب ان كان هذا قد صح فان اكثرهم لا يسمعون مقالته قال
سبطه سمعت جدي يقول على المنبر كتبت باصبعي الفي مجلد وتاب على يدي مائة الف
واسلم على يدي عشرون الفا قال كان يختم في كل اسبوع ختمة ولا يخرج من بيته الا الى
الجمعة او المجلس ثم سرد سبطه مصنفاته الخ وسيوطي در طبقات الحفاظ گفته ابن الجوزي الامام
العلامة الحافظ عالم العراق وواعظ الآفاق جمال الدين ابو الفرج عبد الرحمن بن علي
بن محمد بن علي بن عبيد الله القرشي البكري الصديقي البغدادي الحنبلي الواعظ صاحب التصانيف

نسائرة وفنون الی ان قال وما علمت احدا من العلماء صنف ما صنف وحصل له من الحظوة
فی حفظ ما لم يحصل لاحد قط قيل انه حضره فی بعض المجالس مائة الف وحضره ملوك
ووزراء وخلفاء وقال كتبت باصبعی الف مجلد وتاب علی يدی مائة الف واسلم علی يدی
عشرون الفا انتهی وبست و پنجم آنکه محمد بن ابراهيم الصنعانی المعروف بابن الوزير سند احمد را مفزع
محدثين اهل سنت واحاديث آنرا مرجع ايشان وانموده وآنرا شرف تقدم فی الذکر بر صحيح بخاری
وترمذی بخشيده وافاده کرده که همين کتب آن کتب ستند که خضوع می کنند يعنی محدثين اهل سنت
برای نصوص آن ومقصور می سازند تعظيم را برای آن بخصوص آن چنانچه در روض باسم بعد
ذکر عبارت ابن حميد در باب شهادت امام حسين عليه السلام گفته وفيما ذکره ابن حميد اوضح
دليل علی براءة المحدثين واهل السنة فيما افتراه عليهم المعترض من نسبتهم الی
التشنيع ليزيد وتصويب قتله الحسين وكيف وهذه رواياتهم مفصحة بضد ذلك
كما بيناه فی مسند احمد وصحيح البخاری وجامع الترمذی وامثالها وهذه الكتب
هی مفزعهم والی ما فيها مرجعهم وهی التی يخضعون لنصوصها ويقصرون التعظيم عليها
بخصوصها فالعجب كل العجب من جاهل يجب كيف شق المخاطب المهذب والعذلی المرجب عصا
المحدثين واهل السنة تقليدا للكابلی اللاحس فضلات ابن تيمية وامثاله من المتعصبين
فلم يجعل المسند ولا جامع الترمذی مفزعه ولا الی ما فيهما مرجعه ولم يخضع لنصوصهما
ولم يحتفل بهما فضلا عن ان يقصر التعظيم عليهما بخصوصهما فقابل الخضوع بالاباء والاستنكاف
وعوض التعظيم بالاهانة والاستخفاف فی جزم فی ابطال الحديث المروی فی الكتابين
بهما به لا عنت وابدی صنوفا من المجون والسفساف وبست و ششم آنکه ابو مهدی عيسی بن محمد ثعالبی
که از مشايخ سبعه است که شاه ولی الله والد مخاطب باتصال سند خود بايشان در رساله ارشاد الی مهمات
الاسناد فخار و مباهات تمام دارد ومناقب باهره ومحامد زاهره او از خلاصة الاثر محبی واضح است
نهايت عظمت وجلالت مسند احمد ثابت کرده که اولا نقلا عن ابن خلکان افاده فرموده که مسند احمد

از اصول اين امت است جمع کرده احمد دران از حديث انچه که متفق نشد برای غير او وثانيا واضح کرده که مسند احمد
از تصانيف فائقه است امام احمد اولاد خود را جمع نموده مسند را بر ايشان خوانده کلامی بلاغت
نظام ارشاد کرده که از ان بصراحة بودن اين مسند معتمد و ملاذ و ملجأ مسلمين عند الاختلاف در تبيين احاديث
منتشره در بلاد و سواد حاصل استنکاف ظاهر است چنانچه در مقاليد الاسانيد بترجمه احمد بن حنبل
گفته والف مسنده وهو اصل من اصول هذه الامة جمع فيه من الحديث ما لم يتفق
لغيره وبعد ذکر نبذی از فضائل ومحامد احمد گفته وله التصانيف الفائقة فمنها المسند
وهو ثلثون الفا وبزيادة ابنه عبد الله اربعون الف حديث وقال فيه وقد
جمع اولاده وقرأه عليهم هذا كتاب قد جمعته وانتقيته من اكثر من
سبعمائة الف وخمسين الفا فما اختلف فيه المسلمون من حديث
رسول الله صلی الله عليه وسلم فارجعوا اليه فان وجدتموه فيه
والا فليس بحجة وبست و هفتم آنکه شيخ عبد الحق دهلوی که مدائح ومناقب عظيمه
ومحاسن ومفاخر فخيمه او از سبحة المرجان غلام علی آزاد بلگرامی وغير آن ظاهر است وفاضل رشيد
تلميذ مخاطب حميد در ايضاح لطافة المقال در مدح وثناء او بعد وصف او بمحقق گفته
که علم علومش از جو آسمان درگذشته وفن فنونش بر اجرام عالم سايه انداخته
وتصانيفش در علوم دينيه مسلم الثبوت نزد علماء اهل سنت وجماعت وکلامش بجهت
اتصاف بجودت وانصاف مستند اصحاب ديانت وبراعت است انتهی وفاضل معاصر حيدر علی
در منتهی الکلام از او به محقق دهلوی تعبير ميکند واستناد بافادات او جا بجا مينمايد در رجال
مشکوة بترجمه احمد بن حنبل گفته ومسنده امام احمد معروف بين الناس جمع فيه اکثر
من ثلثين الف حديث وکان کتابه فی زمانه اعلی وارفع واجمع الکتب انتهی فهذا المسند
الذی کان اعلی الکتب وارفعها واجمعها لو کان مشتملا علی الروايات الموضوعات
والاخبار المختلقات لکان ادونها واخسها واقطعها فلا محيص من تکذيب

۲۷۳
ص ۲۹۹
رجوع مسند احمد از کتاب اسماء رجال مشکوة تصنيف شيخ عبد الحق

حدیث الولایة المذکور فی المسند الموصوف بکونه فی غایة العلو والرفعة والمناعة والله ولی التوفیق والهدایة **بیست و هشتم** آنکه اگر این همه مدائح و محامد و محاسن و مفاخر مسند احمد بن حنبل که از زبان اکابر محققین و اعاظم منقدین منقول شده معتقدین مخاطب قمقام برای اسکات و افحام کافی ندانند اینک بحمد الله مزید مدح و ثنا مسند احمد از افادهٔ ولی الله والد ماجد مخاطب ثابت مینمایم پس باید دانست که شاه ولی الله استقراب این معنی نموده که مسند امام احمد بن حنبل از کتب آن طبقه باشد که مصنفین آن معروف بوثوق و عدالت و حفظ و تبحر در فنون حدیث بودند و بتساهل آنچه بر خود شرط کرده اندر اضی نشده اند و آن کتب را علمای اهل سنت تلقی بقبول نموده اند و باعتنا نموده اند و در میان محدثین مشهور شده و بآن تعلق گرفته اند و از احادیث آن کتب استنباط مسائل فقهیه نموده بلکه بنای عامهٔ علوم بر آن کتب گذاشته و نیز تصریح کرده بآنکه امام احمد مسند را اصلی گردانیده که شناخته میشود بآن صحیح و سقیم و امام احمد نقل کرده که او گفته که آنچه نیست در آن یعنی در مسند پس قبول نکنید آنرا چنانچه در حجة الله البالغة گفته الطبقة الثانیة کتب لم تبلغ مبلغ الموطا والصحیحین ولکنها تتلوها کان مصنفوها معروفین بالوثوق والعدالة والحفظ والتبحر فی فنون الحدیث لم یرضوا فی کتبهم هذه بالتساهل فیما اشترطوا علی انفسهم فتلقاها من بعدهم بالقبول واعتنی بها المحدثون والفقهاء طبقة بعد طبقة واشتهرت فیما بین الناس وتعلق بها القوم شرحا لغریبها وفحصا عن رجالها واستنباطا لفقهها وعلی تلک الاحادیث بناء عامة العلوم کسنن ابی داود وجامع الترمذی ومجتبی النسائی وهذه الکتب مع الطبقة الاولی اعتنی باحادیثها رزین فی تجرید الصحاح وابن الاثیر فی جامع الاصول وکاد مسند احمد یکون من جملة هذه الطبقة فان الامام احمد جعله اصلا یعرف به الصحیح والسقیم قال ما لیس فیه فلا تقبلوه انتهی فظهر من هذه العبارة البلیغة والاشارة الفصیحة ان الامام احمد کان معروفا بالوثوق والعدالة مشهورا بالتبحر فی فنون الحدیث المورث لانواع الجلالة لم یرض فی کتابه هذا بالتساهل فیما اشترط ولم یؤثر التغافل والتعالل والتساهل وما اختلط وما اختبط فتلقی کتابه بالقبول من بعده من الفحول ثم صحبه بما ینبئ عن التعویل والقبول واعتنی به المحدثون والفقهاء

بعد طبقة حتی کاد ان یقال ما فی شیء طبقة واشتهر فیما بین الناس وراح عنه الارتیاب والریب وزاح عنه الشک والالتباس وتعلق به القوم فحصا عن رجاله واستنباطا لفقهه ولفقا علی النجوم علی احادیثه بناء عامة العلوم کیف لا فان الامام احمد جعل هذا المسند اصلا یعرف به الصحیح والسقیم فلا یجترء علی رد روایته وتکذیب خبره الا کل مریض القلب سقیم وایضا منع احمد عن قبول ما لیس فیه فلا یغض عن حدیث الولایة المذکور فیه الا الا عفک السفیه المسبب ونیز شاه ولی الله در رسالهٔ انصاف فی بیان سبب الاختلاف گفته وجعل احمد مسنده میزانا یعرف به حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم فما وجد فیه ولو بطریق واحد من طرقه فله اصل وما لا فلا اصل له انتهی فهذا صریح فی ان هذا المسند الجلیل الفخار میزان ومعیار للنقد والاعتبار والسبر والاختبار یعرف به حقائق الآثار ویمیز به صوادق الاخبار فما وجد فیه ولو بطریق واحد فله اصل شاهد وهو مقبول عند کل ماهر ناقد وما لم یوجد فیه فلیس له اصل فهو مردود وهو الله ولی التوفیق والفضل والموفق للتمییز والفصل **سی ام** آنکه از همه بالاتر آنست که مدح و ثنای مسند احمد که از آن نهایت اعتماد و اعتبار روایات آن ظاهرست از افادهٔ خود مخاطب نحریر نیز ظاهر و مستنیرست چنانچه در بستان المحدثین گفته و امام احمد چون از مسوده این مسند خود فارغ شد همه اولاد خود را جمع کرد و بر ایشان خواند و گفت این کتابیست که من آنرا جمع کرده ام و چیده ام از هفت لاک و پنجاه هزار حدیث یعنی طرق پس اگر مسلمانان را اختلافی واقع شود در حدیثی از احادیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم باید که باین کتاب رجوع آرند پس اگر در این کتاب اصلی می یابند فبها والا نامعتبر شناسند راقم حروف گوید مراد ایشان آنست که هر حدیث که بدرجهٔ شهرت یا تواتر معنی نرسیده اند والا احادیث صحیحه مشهوره بسیارست که در مسند ایشان نیست فالحمد لله الودود علی نهایة وضوح المطلوب وظهور المقصود حیث اثبتنا حجیة حدیث الولایة الذی هو بطریق عدیدة فی مسند احمد مسرود علی لسان المخاطب المحمود بحیث یزیح شبهة کل معاند شاحن مجادل مطرود و یزیل وساوس کل ضاغن مکابر حقود ویقمع بردع زیغ کل طاغ مکابح حسود بل اظهر ناصحة الحدیث بحیث لا یرتاب فیها مرتاب عنود ولا مشکک جحود

ولا معاند کنود ولا یستطیع احد ان یتفوه بحرف فی ثبوته ولو ابتلی بقیام و قعود وصلی الله علی
محمد خیر مبعوث دعا الی خیر معبود و علی آله الطیبین الطاهرین اهل الکرم و الجود
وجه بستم آنکه ابو عیسی محمد بن عیسی الترمذی حدیث ولایت را در صحیح خود وارد نموده تحسین آن بتصریح صریح فرموده
قصب السبق در تخجیل منکرین جاحدین و تسوید وجوه مکابرین و احراق قلوب حاسدین را در ربوده چنانچه فرموده
حدثنا قتیبة بن سعید نا جعفر بن سلیمان الضبعی عن یزید الرشک عن مطرف بن عبد الله
عن عمران بن حصین قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم جیشا و استعمل علیهم علی بن
ابی طالب فمضی فی السریة فاصاب جاریة فانکروا علیه و تعاقد اربعة من اصحاب رسول الله
صلی الله علیه وسلم فقالوا اذا لقینا رسول الله صلی الله علیه وسلم اخبرناه بما صنع علی
و کان المسلمون اذا رجعوا من سفر بدأوا برسول الله صلی الله علیه وسلم فسلموا علیه
ثم انصرفوا الی رحالهم فلما قدمت السریة سلموا علی النبی صلی الله علیه وسلم فقام احد الاربعة
فقال یا رسول الله الم تر الی علی بن ابی طالب صنع کذا و کذا فاعرض عنه رسول الله صلی الله
علیه وسلم ثم قام الثانی فقال مثل مقالته فاعرض عنه رسول الله صلی الله علیه وسلم
ثم قام الیه الثالث فقال مثل مقالته فاعرض عنه صلی الله علیه وسلم ثم قام الرابع فقال
مثل ما قالوا فاقبل الیه رسول الله صلی الله علیه وسلم والغضب یعرف فی وجهه فقال
ما تریدون من علی ما تریدون من علی ما تریدون من علی ان علیا منی و انا منه و هو ولی
کل مؤمن بعدی هذا حدیث حسن غریب لا نعرفه الا من حدیث جعفر بن سلیمان انتهی فالحمد لله
الجلیل علی منه و طوله الجمیل حیث وضح علی الحق اوضح دلیل فانه نص الترمذی
النبیل علی حسن هذا الحدیث الصادر عن عدنان التنزیل صلوات الله و سلامه علیه
و آله المستحقین لکل تعظیم و تبجیل ما اختلف اللیل و النهار و توالی الاشراق و الاصیل
فانفصم عری التلمیع و التسویل و انهدم اس التخدیع و التضلیل و انقصم حبائل
التزویر و التهویل و انقض اشراک کید ما علیه تعویل و الله الموفق الی سواء السبیل

ص ۲۱۶ ۲۵۲ مناقب علی رضی الله عنه من ابواب المناقب

روایت ترمذی حدیث ولایت را و تصحیح خود و تحسین آن

والصلوة

والصلوة علی من شرح کل خاتل مماطل بتجمیل وجه بست و یکم آنکه علاوه برین که خود ترمذی نص بر حسن
حدیث ولایت فرموده از تتبع کتب اساطین علم رجال چنان پیدا و هویداست که همه رواة این حدیث
ترمذی نزد محدثین ثقات و معتمدین اثبات اند اما خود ترمذی پس مخفی نیست از مناقب و مفاخر سنیه او
و مآثر بهیه او ابو سعد عبد الکریم بن محمد سمعانی در انساب و مبارک بن محمد المعروف بابن الاثیر الجزری
در جامع الاصول و شمس الدین ابو العباس احمد بن محمد المعروف بابن خلکان در وفیات الاعیان
و شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد الذهبی در تذهیب التهذیب و عبر و زین الدین عمر بن المظفر
المعروف بابن الوردی در تتمة المختصر و ابو محمد عبد الله بن اسعد الیافعی در مرآة الجنان و شیخ جمال الدین
عبد الرحیم بن حسن الاسنوی در طبقات فقهای شافعیه و جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر الکمال الدین
السیوطی در طبقات الحفاظ و ملا علی بن محمد سلطان الهروی المعروف بالقاری در جمع الوسائل
شرح شمائل و شیخ عبد الحق دهلوی در رجال مشکوة و محمد بن عبد الباقی الزرقانی المالکی در
شرح مواهب لدنیه و علامه جار الله ابو مهدی عیسی بن محمد المغربی المالکی در مقالید الاسانید
و خود مخاطب در بستان المحدثین و مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلاء ذکر کرده اند و
جمیع این حضرات مدائح و محامد صحیح ترمذی نیز وارد کرده اند کما سیاتی فی مجلد حدیث الطیر
ان شاء الله تعالی اما قتیبة بن سعید بن جمیل بن طریف پس محدث سعید راوی
میمون حائز فخر جمیل و شرف منیف حاوی فضل جلیل و ظریف است و لا ینکر وثوق قتیبة
المقبول عند الاعیان الا من احتطب حبائل البهتان و رکب متن العدوان و الله
المتعالی عن غوائل الشنآن و التعامی هو الموفق و المستعان ابو سعد عبد الکریم
بن محمد السمعانی در انساب در نسبت بغلانی میفرماید قتیبة بن سعید بن جمیل بن
طریف بن عبد الله البغلانی المحدث المشهور فی الشرق و الغرب له رحلة الی
العراق و الحجاز و الشام و دیار مصر و عمر العمر الطویل حتی کتب عنه البطون
و رحل الیه ائمة الدنیا من الامصار سمع مالک بن انس و اللیث بن سعد اقرانهما

روی عنه الائمّة الخمسة البخاری و مسلم و ابو داود و عیسیٰ و ابو عبد الرحمن
و من لا یحصی کثرة و ذہبی در مختصر تہذیب الکمال در ترجمہ اش میفرماید قال ابو بکر
الاثرم و سمعته یعنی احمد بن حنبل ذکر قتیبة فاثنی علیه قال هو آخر من
سمع من ابن لهیعة و قال احمد بن ابی خیثمة عن یحیی بن معین و ابو حاتم و النسائی
ثقة زاد النسائی صدوق و قال ابو داود قدم قتیبة بغداد سنة ست عشرة فجاءه
احمد و یحیی قال ابن خراش صدوق بفاصلہ یسیر گفتہ قال احمد بن جریر اللالکائی
عن قتیبة قال لی ابی رأیت رسول الله صلی الله علیه و سلم فی النوم و فی یده
صحیفة فقلت یا رسول الله ما هذه الصحیفة قال فیه اسامی العلماء قلت
ناولنی انظر فیه اسم ابنی قال فنظرت فاذا فیه اسم ابنی قال عبد الله بن محمد
بن سیار الفرهانی قتیبة صدوق لیس احد من الکبار الا و قد حمل عنه بالعراق
اما بقیہ رواۃ سند ترمذی پس ثوق و اعتماد و جلالت و اعتبار شان نزد ائمہ نقاد و محققین
کبار سابقا در وجہ شانزدہم دریافتی **وجہ بست و دوم** آنکہ ابو عبد الرحمن نسائی
کہ یکی از اصحاب صحاح ستہ است و دارقطنی او را بر جمیع محدثین زمان او ترجیح دادہ کما فی
التذکرة للذہبی و ذہبی و السبکی او را از مسلم حافظ تر دانستہ کما فی مقالید الاسانید
لابی مہدی عیسی بن محمد الثعالبی در کتاب خصائص جناب امیر المومنین علیہ السلام گفتہ
ثنا قتیبة بن سعید قال ثنا جعفر یعنی ابن سلیمان عن یزید الرشک عن
مطرف بن عبد الله عن عمران بن حصین قال بعث رسول الله صلی الله علیه
و سلم جیشا و استعمل علیهم علی بن ابی طالب فمضی فی السریة فاصاب جاریة
فانکروا علیه و تعاقد اربعة من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم
۱- فقالوا اذا لقینا رسول الله صلی الله علیه و سلم ثم انصرفوا الی
رحالهم فلما قدمت السریة سلموا علی النبی فقام احد الاربعة فقال

یا رسول الله الم تر ان علی بن ابی طالب صنع کذا و کذا فاعرض رسول الله صلی الله
علیه و سلم ثم قام الثانی فقال مثل ذلک ثم قام الثالث فقال مثل مقالته
ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل الیه رسول الله صلی الله علیه و سلم
و الغضب یعرف فی وجهه فقال ما تریدون من علی ان علیا منی و انا منه و هو
۱ ولی کل مومن من بعدی و نیز در خصائص نسائی مذکور است ثنا واصل بن عبد الاعلی
عن ابی الفضل عن الاجلح عن عبد الله بن بریدة قال بعثنا رسول الله صلی الله
علیه و سلم الی الیمن مع خالد بن الولید و بعث علیا علی آخر و قال ان التقیتما
فعلی علی الناس و ان تفرقتما فکل واحد منهما علی حدته فلقینا بنی زبید
من اهل الیمن و ظفر المسلمون علی المشرکین فکتب بذلک خالد بن الولید
الی النبی صلی الله علیه و سلم و امرنی ان انال منه قال فدفعت الکتاب
الیه و نلت من علی فتغیر وجهه ای النبی صلی الله علیه و سلم فقلت
هذا مکان العائذ بعثتنی مع رجل و الزمتنی بطاعته فبلغت ما ارسلت
به فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تقعن یا بریدة فی علی فان علیا
منی و انا منه و هو ولیکم بعدی انتهی نقلا عن اصل کتاب الخصائص الذی هو
لکل ناصب معاند ناقص و اقص قد عثر العبد المملو بالنقائص علی عدة
نسخ منه بفضل الله و منه الخالص فلا یقدح فی هذا الحدیث الشریف بعد
العثور علی روایة النسائی الا من نسی الحق الابلج و نکص عن سلوک واضح المنهج و خاض
فی مردیات اللجج و علق بقلبه شغف التعصب اللجلج و تردی فی مهاوی العدوان لا سیما و رکن
الی بناء الطغیان الاعوج و مخفی نماند کہ سند اول نسائی بعینہ سند ترمذی است و توثیق رجال آن
سابقا واضح شدہ و فضائل جلیلہ و محامد سنیہ نسائی اظہار و بیان نیست لکن بنا بر تنبیہ غافلین
و ایقاظ نائمین بعض عبارات در ینجا مذکور میشود محمد بن احمد ذہبی در تذکرة الحفاظ گفتہ النسائی

الحافظ الامام شيخ الاسلام ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب بن علي بن سنان بن بحر الخراساني القاضي صاحب السنن ولد سنة خمس عشرة ومائتين سمع قتيبة بن سعيد واسحاق بن راهويه وهشام بن عمار وعيسى بن زغبة ومحمد بن النضر المروزي وابا كريب وسويد بن نصر الشاه وامثالهم بخراسان والحجاز والعراق ومصر والشام والجزيرة وبرع في هذا الشان وتفرد بالمعرفة والاتقان وعلو الاسناد واستوطن مصر حدث عنه ابو البشر الدولابي وابو علي الحسين بن محمد النيسابوري وحمزة الكناني والحسن بن الخضر السيوطي وابو بكر بن السني وابو القاسم الطبراني ومحمد بن معوية بن الاحمر الاندلسي والحسن بن رشيق ومحمد بن عبد الله بن حيويه وآخرون رحل الى قتيبة وله خمس عشرة سنة فقال اقمت عنده سنة وشهرين وكان النسائي يكون بزقاق القناديل بمصر وكان مليح الوجه ظاهر الدم مع كبر السن يؤثر لباس البرد النوبية الخضر ويكثر الاستمتاع له اربع زوجات يقسم لهن ولا يخلو مع ذلك من سرية وكان يكثر اكل الديوك الكبار تشترى له وتسمن وتخصى قال مرة بعض الطلبة ما اظن ابا عبد الرحمن الا انه يشرب النبيذ للنضرة التي في وجهه وقال آخر ليت شعري ما مذهبه في اتيان النساء في ادبارهن فسئل فقال النبيذ حرام ولا يصح في الدبر شيء لكن حدث محمد بن كعب القرظي عن ابن عباس قال اسق حرثك من حيث شئت فلا ينبغي ان يتجاوز قوله قال ابن الذهبي ثبت نهي المصطفى صلى الله عليه وسلم عن ادبار النساء ولي فيه مصنف عامة ما ذكرت سمعه الوزير ابن حنزابة من محمد بن موسى المامون صاحب النسائي وقال فيه سمعت قوما ينكرون على ابي عبد الرحمن كتاب الخصائص لعلي رضي الله عنه وتركه تصنيف فضائل الشيخين فذكرت له ذلك فقال دخلت دمشق والمنحرف عن علي بها كثير فصنفت كتاب الخصائص رجوت ان يهديهم الله ثم انه صنف بعد ذلك فضائل الصحابة فقيل له وانا اسمع الا تخرج فضائل معوية فقال

اي شيء اخرج حديث اللهم لا تشبع بطنه فسكت السائل قلت لعل هذه منقبة معوية لقول النبي صلى الله عليه وسلم اللهم من لعنته او شتمته فاجعل ذلك له زكوة ورحمة قال حافظ خراسان ابو علي النيسابوري ثنا الامام في الحديث بلا مدافعة ابو عبد الرحمن النسائي قال احمد بن نصر ابو طالب الحافظ من يصبر على ما يصبر عليه النسائي عنده حديث ابن لهيعة ترجمة يعني عن قتيبة عنه فما حدث بها قال الدارقطني ابو عبد الرحمن مقدم على كل من يذكر بهذا العلم من اهل عصره وقال قاضي مصر ابو القاسم عبد الله بن ابي العوام السعدي ثنا النسائي انا اسحق نا احمد بن اعين قال قلت لابن المبارك ان فلانا يقول من زعم ان قوله تعالى انني انا الله لا اله الا انا فاعبدني مخلوق فهو كافر فقال صدق قال النسائي بهذا اقول قال ابن طاهر سالت سعد بن علي الزنجاني عن رجل قال هو ثقة فقلت قد ضعفه النسائي فقال يا بني ان لابي عبد الرحمن شرطا في الرجال اشد من شرط البخاري ومسلم وقال محمد بن المظفر الحافظ سمعت مشايخنا بمصر يصفون اجتهاد النسائي في العبادة بالليل والنهار وانه خرج الى الغزاء مع امير مصر فوصف من شهامته واقامته السنن المأثورة في فداء المسلمين واحترازه من مجالس السلطان الذي خرج معه والانبساط في المأكل وانه لم يزل ذلك دابه الى ان استشهد بدمشق من جهة الخوارج قال الدارقطني كان ابو بكر الشافعي كثير الحديث ولم يحدث عن غير النسائي وقال رضيت به حجة بيني وبين الله قال ابو عبد الله بن منده عن حمزة العقبي المصري وغيره ان النسائي خرج من مصر في آخر عمره الى دمشق فسئل بها عما جاء من فضائل معوية فقال الا يرضى راسا براس حتى يفضل قال فما زالوا يدفعون في خصيته حتى اخرج من المسجد ثم حمل الى مكة فتوفي بها في هذه الرواية الى مكة وصوابه الرملة قال الدارقطني خرج حاجا فامتحن بدمشق وادرك الشهادة فقال احملوني الى مكة فحمل وتوفي بها وهو مدفون بين الصفا والمروة وكانت وفاته في شعبان سنة ثلث وثلثمائة قال وكان افقه مشايخ مصر في عصره واعلمهم بالحديث

والرجال قال ابو سعید بن یونس فی تاریخه کان النسائی اماماً حافظاً ثبتاً خرج من مصر فی شهر ذی القعدة سنة اثنتین و ثلثمائة و توفی بفلسطین یوم الاثنین لثلث عشرة خلت من صفر سنة ثلث و ثلثمائة قلت سمعت المجتبی من السنن کله من طریق ابی زرعة المقدسی و نیز مدائح نسائی بملاحظه وفیات الاعیان احمد بن محمد المعروف بابن خلکان و اسماء رجال مشکاة ولی الدین محمد بن عبد الله الخطیب و تتمة المختصر عمر بن مظفر المعروف بابن الوردی و وافی بالوفیات خلیل بن ایبک الصفدی و مرآة الجنان عبد الله بن اسعد یافعی و طبقات فقهای شافعیه عبد الرحیم بن حسن الاسنوی و طبقات فقهای شافعیه سبکی و عقد الثمین محمد بن احمد فاسی و طبقات فقهای شافعیه ابو بکر اسدی و طبقات الحفاظ ابو بکر عبد الرحمن سیوطی و فیض القدیر عبد الرؤف مناوی و رجال مشکاة شیخ عبد الحق دهلوی و تراجم الحفاظ میرزا محمد بن معتمد خان بدخشانی و مقالید الاسانید ابو مهدی عیسی و اتحاف النبلاء مولوی صدیق حسن خان معاصر ظاهر و باهر است کما ستطلع علیها فی مجلد حدیث الطیر ان شاء الله تعالی و باید دانست که کتاب خصائص نسائی از نفائس کتب مشهوره و جلائل رسائل مناقب معروفه است که اکابر سنیه جابجا بر اعتماد می‌کنند و فاضل رشید به مقام نازش و افتخار و اظهار ولاء اهل بیت اطهار صلوات الله و سلامه علیهم باحتجاج لیل و النهار بکمال ابتهاج و استبشار ذکر آن می‌نماید و برای رفع وصمت ناصبیت از حضرت سنیه عنقا دست بدامن آن می‌زنند و آن را ملاذ و ملجاء و مناص برای نجات خلاص از ورطه شدیدة الاعتیاص میدانند چنانچه تفصیل آن در مجلد حدیث الطیر ان شاء الله تعالی خواهی دریافت و محتجب نماند که چون کمال اعتماد و اعتبار حدیث ولایت از افادات والا جد مخاطب ثابت شد و هم از افادات متعدده خود مخاطب جامع الحی در باب سند احمد هم از افادات مدح و ستائش طبرانی ابن ابی شیبه و امثال ایشان و تصحیح ابن حبان حدیث شریف و هم صحت احادیث شریف از اسانید طیالسی و احمد بن حنبل و ابو یعلی و نص ابن ابی شیبه و ادخال ابن حبان آن را در صحیح خود و تصحیح حاکم و نص سیوطی و میرزا محمد و ثناء الله پانی پتی ظاهر است و هم نهایت اعتماد و اعتبار آن از افادات دیگر مشایخ و اساطین سنیه واضح پس این همه اهتمام عبد مستهام در اثبات این حدیث شریف و ابطال رد و ابطال آن در حقیقت تائید طعن الدهلوی

وجه بست و سوم آنکه حدیث ولایت را علامه فرید و راوی حافظ سامی المکان و ناقد وحید الزمان و جهبذ سابق الاقران حسن بن سفیان روایت فرموده چنانچه ابراهیم بن عبد الله یمنی در کتاب الاکتفا گفته عن عمران بن حصین رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ان علیاً منی و انا منه و هو ولی کل مومن بعدی اخرجه ابو داود الطیالسی فی مسنده والحسن بن سفین فی فوائده و ابو نعیم فی فضائل الصحابة و فضائل و محامد جلیلة الشان حسن بن سفیان بر ناظرین کتب اکابر عالی شان مستور نیست حافظ ابو سعد عبد الکریم بن محمد سمعانی در انساب گفته البالوزی بفتح الباء الموحدة بعدها الالف واللام والواو و فی آخرها الزاء هذه النسبة الی بالوز و هی قریة من قری نسا علی ثلث او اربع فراسخ منها خرجت الیها للزیارة قبر ابی العباس الحسن بن سفیان بن عامر بن عبد العزیز بن النعمان بن عطاء الشیبانی البالوزی النسوی من قریة بالوز کان محدث خراسان فی عصره و کان مقدماً فی الفقه والعلم والادب وله الرحلة الی العراق والشام و مصر والکوفة و تفقه علی ابی ثور ابراهیم بن خالد الکلبی و کان یفتی علی مذهبه سمع بمرو حبان بن موسی و بنیسابور اسحاق بن ابراهیم الحنظلی و ببلخ قتیبة بن سعید و ببغداد احمد بن حنبل و یحیی بن معین و بالبصرة ابراهیم بن الحجاج الشامی و صیبة بن خالد و بالکوفة ابا بکر بن ابی شیبة و ابا کریب محمد بن العلاء و بمکة ابراهیم بن المنذر الحزامی و بالمدینة ابا مصعب الزهری و بمصر حرملة بن یحیی و محمد بن رمح و بدمشق هشام بن عمار و صنف المسند الکبیر والجامع والمعجم و هو الراویة بخراسان لمصنفات الائمة و کتب الامهات بالکوفة عن آخرها عن ابی بکر بن ابی شیبة و مصنفات ابن المبارک عن حبان بن موسی الکشمیهنی والموطا الکبیر من حرملة بن یحیی

مراتع حسن بن سفیان

والسنن من المسیب بن واضح والتفسیر من محمد بن ابی بکر المقدمی وکانت الیه الرحلة
بخراسان من اقطار الارض سمع منه ابو حاتم محمد بن حبان البستی وابو بکر
احمد بن ابراهیم الاسمعیلی وابو احمد عبد الله بن عدی الجرجانی الحافظ
وامام الائمة ابو بکر محمد بن اسحق بن خزیمة وکان من اقرانه وابو حامد احمد بن محمد
الشرقی وابو عمرو محمد بن احمد بن حمدان الحیری وکان قرأ الادب علی النضر بن شمیل
وکناه علی بن حجر بابی العباس وقرأ الحدیث بین یدیه مات فی سنة ثلث وثلثمائة
وقبره بقریة بالوز مشهور یزار زدته وذہبی در تذکرة الحفاظ گفته الحسن بن سفیان ص الطبقة العاشرة
بن عامر الحافظ الامام شیخ خراسان ابو العباس الشیبانی النسوی صاحب المسند الکبیر ترجمه حسن بن سفیان از تذکرہ ذہبی
والاربعین سمع اسحاق ویحیی بن معین وشیبان بن فروخ وقتیبة وعبد الرحمن
بن سلام الجمحی وسهل بن عثمان وحبان بن موسی وخلائق وسمع تصانیف
ابن ابی شیبة وسمع اکثر المسند من اسحاق وکتاب السنن من ابی ثور
وتفقه علیه وکان یفتی بمذهبه وسمع التفسیر من ابی بکر المقدمی واکبر
شیخ لقیه سعید بن یزید الفراء حدث عنه ابن خزیمة ویحیی بن منصور
القاضی والحافظ ابو علی ومحمد بن ابراهیم الهاشمی وابو بکر الاسماعیلی
وابو حاتم بن حبان وابو عمرو بن حمدان واحمد بن الغطریف وحفیده
اسحاق بن سعید بن الحسن قال جعفر بن محمد البستی سمعت الحسن
بن سفیان یقول لولا اشتغالی بحبان بن موسی لجئتکم بابی الولید الطیالسی وسلیمان
بن حرب قلت یعنی انه تعوق بکتب ابن المبارک علی حبان وقال ابو علی الحافظ
سمعت الحسن بن سفیان یقول انما فاتنی یحیی بن یحیی بالوالدة لم تدعنی
اخرج الیه فعوضنی الله بابی خالد الفراء وکان اسند من یحیی قال الحاکم
کان محدث خراسان فی عصره متقدما فی التثبت والکثرة والفهم والفقه

مراتع حسن بن سفیان

والادب قال ابن حبان کان الحسن ممن رحل وصنف وحدث علی تیقظ مع صحة
الدیانة والصلابة فی السنة وقال ابو بکر علی الرازی الحافظ لیس للحسن فی الدنیا
نظیر قال الحاکم سمعت محمد بن داود بن سلیمان یقول کنا عند الحسن بن سفیان
فدخل ابن خزیمة وابو عمرو بن الحیری واحمد بن علی الرازی وهم متوجهون الی فراوة
فقال الرازی کتبت هذا الطبق من حدیثک قال هات فقرأ ثم ادخل اسنادا فی
اسناد فرده الحسن ثم بعد قلیل فعل ذلک فرده فلما کان فی الثالثة قال له
الحسن ما هذا قد احتملتک مرتین وانا ابن تسعین سنة فاتق الله فی المشائخ
فربما استجیبت فیک دعوة فقال له ابن خزیمة لا توذ الشیخ قال انما اردت ان تعلم
ان ابا العباس یعرف حدیثه مات بقریة بالوز وهی علی ثلثة فراسخ من نسا
مات فی رمضان سنة ثلث وثلثمائة قال ابن حبان حضرت دفنه سمعت
الاربعین للحسن بن سفیان علی ابی الفضل بن عساکر عن المؤید عن فاطمة بنت دعبل
سماعا انا عبد العزیز بن محمد الفارسی انا ابو عمرو بن حمدان انا المولف ابو العباس قال
انا عبد الحمید بن بیان السکری نا هشیم عن شعبة عن عدی بن ثابت عن سعید بن
جبیر عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من سمع النداء فلم یجب فلا صلوة
له الا من عذر اخرجه ابن ماجة عن عبد الحمید فوافقناه بعلو ونیز ذہبی در عبر گفته
ص ۱۴۴ سنة ثلث وثلثمائة الحافظ الکبیر ابو العباس الحسن بن سفیان الشیبانی النسوی صاحب المسند تفقه علی
ابی ثور وکان یفتی بمذهبه وسمع من احمد بن حنبل ویحیی بن معین والکبار و
کان ثقة حجة واسع الرحلة قال الحاکم کان محدث خراسان فی عصره
مقدما فی التثبت والکثرة والفهم والادب والفقه توفی فی رمضان وتاج الدین
ص الطبقة الثالثة عبد الوهاب سبکی در طبقات شافعیه گفته الحسن بن سفیان بن عامر بن عبد العزیز
بن نعمان الشیبانی الحافظ ابو العباس النسوی مصنف المسند تفقه علی ابی ثور

وحرملة وهو القائل سمعت حرملة يقول سمعت الشافعي يقول في رجل في فم امرأته تمرة فقال لها ان اكلت هذه التمرة فانت طالق وان طرحتها فانت طالق فاكلت نصفها وطرحت نصفها لم تطلق سمع الحسن بن سفيان من احمد بن حنبل ويحيى بن معين واسحاق بن ابراهيم الحنظلي وقتيبة وعبد الرحمن بن سلام الجمحي وشيبان بن فروخ وابا بكر بن ابي شيبة وابا ثور وسهل بن عثمان العسكري ومحمد بن ابي بكر المقدمي وسعيد بن يزيد الفراء ويزيد بن صالح وغيرهم روى عنه ابن خزيمة وابو بكر الاسمعيلي وابن حبان وابو علي الحافظ ويحيى بن منصور القاضي وابو عمرو بن حمدان وحفيده اسحق بن سعيد النسوي وخلق سواهم قال الحاكم كان محدث خراسان في عصره مقدما في التثبت والكثرة والفهم والفقه والادب قال ابن حبان كان ممن رحل وصنف وحدث على تيقظ مع صحة الديانة والسنة وقال ابو الوليد النيسابوري الفقيه كان الحسن اديبا فقيها اخذ الادب عن اصحاب النضر بن شميل والفقه عن ابي ثور وقال الحاكم سمعت محمد بن داود بن سليمان يقول كنا عند الحسن بن سفيان فدخل ابن خزيمة وابو عمرو الحيري وابو بكر بن علي الرازي جماعة وهم متوجهون الى فراوة فقال ابو بكر بن علي قد كتبت هذا الطبق من حديثك قال هات فاخذ يقرأ فلما قرأ احاديثه ادخل اسنادا في اسناد فرده الحسن ثم بعد ساعة فعل ذلك فرده الحسن فلما كان في الثالث قال له الحسن ما هذا قد احتملتك مرتين وهذه الثالثة وانا ابن تسعين سنة فاتق الله في المشايخ فربما اتفق فيك دعوة فقال له ابن خزيمة مه لا تؤذ الشيخ قال انما اردت ان تعلم ان ابا العباس يعرف حديثه توفي الحسن بن سفيان في قرية بالوز وكان مقيما بها وهي على ثلثة فراسخ من نسا في شهر رمضان سنة ست وثلثمائة وقاضي تقي الدين ابو بكر بن احمد الدمشقي الاسدي در طبقات فقهاي شافعيه در طبقه ثالثه گفته الحسن بن سفيان بن عامر بن عبد العزيز بن النعمان الشيباني النسوي ابو العباس

الحافظ مصنف المسند تفقه على ابي ثور وكان يفتي بمذهبه وسمع من احمد بن حنبل واسحاق بن راهويه وخلف قال الحاكم كان محدث خراسان في عصره مقدما في التثبت والكثرة والفهم والفقه والادب روى عنه ابن حبان فاكثر وذكره في الثقات مات في شهر رمضان سنة ثلاث وثلثمائه وجلال الدين عبد الرحمن بن ابي بكر كمال الدين سيوطي در طبقات الحفاظ گفته الحسن بن سفيان بن عامر الحافظ الامام شيخ خراسان ابو العباس الشيباني النسوي صاحب المسند الكبير والاربعين لقي اسحاق وابن معين وتفقه على ابي ثور وكان يفتي بمذهبه قال الحاكم كان محدث خراسان في عصره مقدما في التثبت والكثرة والفهم والفقه والادب ليس له في الدنيا نظير دخل عليه ابن خزيمة وابو عمرو الحيري واحمد بن علي الرازي فقال له الرازي كتبت هذا من حديثك قال هات فقرأ ثم ادخل اسنادا في اسناد فرده ثم بعد قليل فعل ذلك فرده فلما كان في الثالثة قال له قد احتملتك مرتين وانا ابن تسعين سنة فاتق الله في المشايخ فربما استجيبت فيك دعوة فقال له ابن خزيمة لا تؤذ الشيخ قال انما اردت ان تعلم انه يعرف حديثه مات في رمضان سنة ۳۰۳ انتهى فلا يرمي الحديث الشريف بالكذب والبهتان بعد رواية حسن بن سفيان الا السفيه المعاند المنهمك في البغض والشنآن والاعفك المتحامل العنيف لعدو الجافي الحاقد والابتر الحاسد المبالغ في الطغيان ازور لصادّ الصادف والمتعصب الجامح الزائغ المتجانف العائف عن شعائر الايمان الذي لم يحظ بقسط من النقد العرفان ولم يستعد باستشمام روائح الاذعان والايقان والله الموفق وهو المستعان وجه بست و چهارم آنكه ابو يعلى احمد بن علي در مسند خود على ما نقل گفته حدثنا عبيد الله ثنا جعفر بن سليمان نا يزيد الرشك عن مطرف بن عبد الله عن عمران بن حصين قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم

سرية واستعمل عليهم علي بن ابي طالب قال فمضى على السرية قال عمران وكان المسلمون اذا قدموا
من سفر او من غزوة اتوا رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل ان ياتوا منازلهم فاخبروه
بمسيرهم قال فاصاب علي جارية فتعاقد اربعة من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم
اذا قدموا على رسول الله صلى الله عليه وسلم ليخبروا به قال فقدمت السرية على رسول الله
صلى الله عليه وسلم فاخبروه بمسيرهم فقام احد الاربعة فقال يا رسول الله
اصاب علي جارية فاعرض عنه ثم قام الثاني فقال يا رسول الله صنع علي كذا
وكذا فاعرض عنه قال ثم قام الثالث فقال يا رسول الله صنع علي كذا وكذا فاعرض
عنه ثم قام الرابع فقال يا رسول الله صنع كذا وكذا قال فاقبل رسول الله صلى الله
عليه وسلم مغضبا والغضب يعرف في وجهه فقال ما تريدون من علي علي مني
وانا منه وهو ولي كل مومن بعدي ومخفی نماند که رجال سند ابو یعلی همه ثقات معتبرین و اثبات
معتمدین اند و مدائح علیه و محامد سنیه مطرف بن عبد الله و یزید رشک و جعفر بن سلیمان
سابقا شنیدی اما عبید الله قواریری شیخ ابو یعلی پس مناقب فاخره و محامد باهره او که قرة
عیون محدثین و ثلج افئده مستندین ست بر قاری فاوات محققین منقدین واضح و لائح ست
عبد الکریم بن محمد سمعانی در نسبت قواریری در انساب گفته ابو سعید عبید الله بن عمر
بن ميسرة الجشمي مولاهم المعروف بالقواريري من اهل البصرة سكن بغداد وكان ثقة صدوقا مكثرا من
الحديث سمع حماد بن زيد وابا عوانة الوضاح وعبد الوارث بن سعيد ومسلم بن خالد
وسفيان بن عيينة وهشيم بن بشير ومعتمر بن سليمان ويحيى بن سعيد القطان و
عبد الرحمن بن مهدي وغيرهم روى عنه ابو قدامة السرخسي ومحمد بن اسحق الصغاني
وابو داود السجستاني وابو زرعة وابو حاتم الرازيان واحمد بن ابي خيثمة
وابو القاسم البغوي وابو يعلى الموصلي وغيرهم وكان احمد بن
سيار المروزي يقول لم ار في جميع من رايت مثل مسدد بالبصرة

والقواريري ببغداد وصدق ثقة ثبت ووثقه يحيى بن معين وغيره وقال ابو علي
جزرة الحافظ القواريري اثبت من الزهراني واشهر واعلم بحديث البصرة وما رأيت
احدا اعلم بحديث البصرة منه وتوفي في ذي الحجة سنة خمس وثلثين ومائتين
وحكى حفص بن عمرو الرماني يقول رأيت عبيد الله بن عمر القواريري في المنام
فقلت ما صنع الله بك قال فقال لي غفر لي وعاتبني وقال يا عبيد الله اخذت
من هولاء القوم قال قلت يا رب انت احوجتني اليهم فان لم تحوجني لم آخذ قال
فقال لي اذا قدموا علينا كافيناهم عنك قال ثم قال لي ما ترضى ان كتبتك
في ام الكتاب سعيدا و ذهبی در عبر فی خبر من غبر در سنه خمس و ثلثین و مائتین گفته و فيها
عبيد الله بن عمر القواريري البصري الحافظ ابو سعيد ببغداد في ذي الحجة
روى عن حماد بن زيد وطبقته فاكثر قال صالح جزرة هو اعلم من رأيت
بحديث اهل البصرة و نیز ذهبی در کاشف گفته عبید الله بن عمر القواریری
ابو سعيد البصري الحافظ حدث بمائة الف حديث سمع حماد بن زيد وابا عوانة
وخلقا وعنه خ م د والفريابي والبغوي وخلق وكان يذكر مع مسدد
والزهراني مات في ذي الحجة سنة ٢٣٥ و نیز ذهبی در دول الاسلام در سنه
مذکوره گفته وفي ذي الحجة مات محدث البصرة عبيد الله بن عمر
القواريري الحافظ قال صالح بن محمد هو اعلم من رايت بحديث بلده
و احمد بن علی بن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب گفته عبید الله بن عمر بن
ميسرة الجشمي مولاهم القواريري ابو سعيد البصري نزيل بغداد روى عن
حماد بن زيد وعبد الوارث بن سعيد البصري وابن عيينة وخالد بن الحارث
وابي عوانة وحرمي بن عمارة وعبد الوهاب الثقفي وفضيل بن سليمان ومعاذ بن
هشام وعبد الاعلى بن عبد الاعلى ويوسف بن يعقوب بن الماجشون ويزيد بن زريع

وعبد الرحمن بن مهدی ومعاذ بن معاذ العنبری ومحمد بن جعفر غ
ویحیی القطان وابی احمد الزبیری وطائفة وعنه البخاری ومسلم وا
وروی النسائی عن ابی بکر بن علی المروزی عنه وابو بکر بن ابی خیثمة
وابو زرعة والصغانی وصالح جزرة وعبد الله بن احمد ابن ا
وبقی بن مخلد ومحمد بن عبید الله بن المنادی وجعفر بن محمد الف
والحارث بن ابی اسامة وآخرون من آخرهم ابو یعلی الموصلی وکـ
عنه احمد ویحیی بن معین وابن سعد وابو قدامة السرخسی وغیرهم قـ
ابن معین والعجلی والنسائی ثقة وقال صالح جزرة ثقة صدوق قال وهو
من ازهرانی واشهم واعلم بحدیث البصرة قال ابن سعد ثقة کثیر الحـ
وقال ابو حاتم صدوق وقال احمد بن سیار الوراد فی جمیع من رأیت مثل مسـ
بالبصرة والقواریری ببغداد وصدقتهم وقال ابو بکر بن الانباری سمعت احـ
بن یحیی یعنی ثعلب یقول سمعت من عبید الله القواریری مائة الف حدیث قال ابو القـ
البغوی والحسین بن فهم مات فی ذی الحجة سنة خمس وثلثین ومائتین وفیها ارخه غیر وا
قلت منهم مطین وابن قانع وقال ثقة ثبت والفرات وابن ابی خیثمة وذکر انه ولد فی سنة
اربع وثلثین الی احدی وثمانین وقال ابن عساکر ولد سنة خمس ومائة وذکره ابن
حبان فی الثقات وقال حدثنا عنه الحسن بن سفیان وغیره مات سنة
ثلث وثلثین کذا قال وقال مسلمة بن قاسم ثقة وفی الزهرة روی
عنه البخاری خمسة ومسلم اربعین ونیز ابن حجر عسقلانی در تقریب التهذیب
گفته عبید الله بن عمر بن میسرة القواریری ابو سعید البصری نزیل
بغداد ثقة ثبت من العاشرة مات سنة خمس وثلثین علی
الاصح وفضائل سامیه ومناقب عالیه ابو یعلی بر متتبعین اهل کمال

وناظرین کتب رجال غیر مخفی ست که این بزرگ امام انام وحافظ علام وثقة جلیل
جزر متورع نبیل موصوف بصدق وامانت وحلم ودیانت بوده روزیکه این جهان را
وداع وبعالم جاوداني رحلت فرموده بازارها بسته وقلوب اهل الی خسته
وحافظ محمد بن حبان البستی در کتاب الثقات گفته احمد بن علی بن المثنی بن یحیی
بن عیسی بن هلال التمیمی ابو یعلی من اهل الموصل یروی عن محمد بن
بکار بن الریان وغسان بن الربیع ویحیی بن معین واهل العراق
الريانی بکسر الراء المهملة وتشدید الیاء ...
من المتقنین فی الروایات والمواظبین علی رعایة الدین واسباب
الطاعات مات سنة سبع وثلاثمائة ادخلناه فی هذه الطبقة لان بینه وبین
رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة انفس فی اللقاء علی ما اصلناه فی الکتاب
علیه حدثنا ابو یعلی ثنا عبد الله بن بکار ابو عبد الرحمن ثنا عمار عن الهرماس بن
زیاد قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم الاضحی یخطب علی بعیر وعلامه
ذهبی در تذکرة الحفاظ گفته ابو یعلی الموصلی الحافظ الثقة محدث الجزیرة احمد بن علی
بن المثنی بن یحیی بن عیسی بن هلال التمیمی صاحب المسند الکبیر سمع علی بن الجعد
ویحیی بن معین ومحمد بن المنهال الضریر وغسان بن الربیع وشیبان بن فروخ ویحیی
الحمانی وامما سواهم وقد خرج لنفسه معجم شیوخه فی ثلثة اجزاء حدث
عنه ابو حاتم بن حبان وابو علی النیسابوری وحمزة بن محمد الکنانی وابو بکر الاسمعیلی
وابو بکر بن المقری وابو عمرو بن حمدان ونصر بن احمد المرجی ومحمد بن نصر النحاسی وخلق
سواهم الی ان قال قال یزید بن محمد الازدی کان ابو یعلی من اهل الصدق
والامانة والدین والحلم غلقت اکثر الاسواق یوم موته
وحضر جنازته من الخلق امر عظیم قال ابو عمرو الحیری وذکر ابا
یعلی ففضله علی الحسن بن سفیان فقیل له کیف تفضله

علیه فی مسند الحسن اکبر وشیوخه اعلی قال لی ابا یعلی کان یحدث احتسابا والحسن کان یحدث
اکتسابا ووثقه ابن حبان فی وصفه بالاتقان فی الدین ثم قال وبینه وبین النبی صلی الله
علیه وسلم ثلاثة انفس وقال الحاکم کنت اری ابا علی الحافظ معجبا بابی یعلی واتقانه
وحفظه لحدیثه حتی کان لا یخفی علیه منه الا الیسیر قال الحاکم هو ثقة مامون وقال
ابو علی الحافظ لو لم یشتغل ابو یعلی بکتب ابی یوسف علی بشر بن الولید لادرک بالبصرة
سلیمان بن حرب وابا الولید الطیالسی قال السمعانی سمعت اسمعیل بن محمد بن الفضل
الحافظ یقول قرات المسانید کمسند العدنی ومسند ابن منیع وهی کالانهار
ومسند ابی یعلی کالبحر یکون مجتمع الانهار قلت سمعناه مسند ابی یعلی بفوت نصف
جزء بالاجازة العالیة ویقع من حدیثه بعلو لابن البخاری کان مولده فی
شوال سنة ۲۱۰ عشرة ومائتین ارتحل وهو ابن خمس عشرة سنة وعمر وتفرد
ورحل الناس الیه وسماعه ببغداد من احمد بن حاتم الطویل فی سنة
خمس وعشرین ومائتین ومات سنة سبع وثلثمائة ونیز ذهبی در عبر فی خبر من غبر
در وقائع سنة سبع وثلثمائة گفته ابو یعلی الموصلی احمد بن علی بن المثنی بن یحیی التمیمی الحافظ
صاحب المسند روی عن علی بن الجعد وغسان بن الربیع والکبار وصنف التصانیف
وکان ثقة صالحا متقنا یحفظ حدیثه توفی وله سبع وتسعون سنة
وصلاح الدین بن ایبک صفدی در وافی بالوفیات گفته احمد بن علی بن المثنی بن یحیی
بن عیسی بن هلال التمیمی الموصلی الحافظ صاحب المسند سمع جماعة کبارا
وله تصانیف فی الزهد وغیره غلقت له الاسواق یوم جنازته وکانت
وفاته سنة سبع وثلثمائة وکنیته ابو یعلی وعبد الله بن اسعد یافعی
در مرآة الجنان در وقائع سنة سبع وثلثمائة گفته وفیها توفی ابو یعلی الموصلی
التمیمی الحافظ صاحب المسند وجلال الدین عبد الرحمن بن الکمال ابی بکر سیوطی

در طبقات الحفاظ مختصر تذکرة الحفاظ ذهبی گفته ابو یعلی الموصلی الحافظ الثقة محدث الجزیرة
احمد بن علی المثنی بن یحیی بن عیسی بن هلال التمیمی صاحب المسند الکبیر سمع ابن معین وعنه
ابن حبان وابو علی النیسابوری وابو بکر الاسمعیلی قال السمعانی سمعت اسمعیل بن محمد بن
الفضل الحافظ قرات المسانید کمسند العدنی وابن منیع العدنی وهی کالانهار ومسند ابی یعلی
کالبحر یکون مجتمع الانهار وقال الحاکم کنت اری ابا علی الحافظ معجبا بابی یعلی واتقانه
وحفظه لحدیثه حتی کان لا یخفی علیه منه الا الیسیر وفضله ابو عمرو الحیری علی الحسن بن سفیان
فقال له کیف تفضله فی مسند الحسن اکبر وشیوخه اعلی فقال ابو یعلی یحدث احتسابا والحسن
یحدث اکتسابا ولد فی شعبان سنة ۲۱۰ ورحل له خمس عشرة وعمر وتفرد ورحل الناس
الیه مات سنة سبع وثلثمائة وعبد الرؤف بن تاج العارفین بن علی المناوی الشافعی در
فیض القدیر شرح جامع الصغیر گفته ع لابی یعلی فی مسنده الحافظ الثبت محدث
الجزیرة احمد بن علی المثنی التمیمی سمع ابن معین وطبقته وعنه ابن حبان فی ضبطه
اهل صدق وامانة وحلم وثقه ابن حبان والحاکم ولد سنة ۲۱۰ عشرة ومائتین
ومات سنة سبع وثلثمائة وقسطلانی در مواهب لدنیه گفته قالت حلیمة فیما رواه ابن
اسحاق وابن راهویه وابو یعلی والطبرانی والبیهقی وابو نعیم قدمت مکة فی
نسوة من بنی سعد بن بکر نلتمس الرضعاء فی سنة شهباء علی اتان لی ومعی صبی لنا
وشارف لنا والله ما تبض بقطرة وما ننام لیلنا ذلک اجمع مع صبینا ذاک لا یجد فی ثدیی
ما یغذیه ولا فی شارفنا ما یغذیه فقدمنا مکة فوالله ما علمت منا امراة الا وقد
عرض علیها رسول الله صلی الله علیه وسلم فتاباه اذا قیل انه یتیم من الاب فوالله ما بقی
من صواحبی امراة الا اخذت رضیعا غیری فلما لم اجد غیره قلت لزوجی
والله انی لاکره ان ارجع من بین صواحبی لیس معی رضیع لانطلقن الی
ذلک الیتیم فلاخذته فذهبت فاذا به مدرج فی ثوب صوف ابیض

صن اللبن محمد بن عبد الباقی زرقانی مالکی در شرح مواهب لدنیه بعد قول مصنف و ابو یعلی گفته الحافظ الثبت محدث الجزیرة احمد بن علی بن المثنی التمیمی الموصلی صاحب المسند الکبیر سمع ابن معین و طبقته و عنه ابن حبان و غیره ذو صدق و امانة و حلم و علم و ثقه ابن حبان و الحاکم و ابن فی شوال سنة عشر و مائتین و عمر و تفرد و رحل الناس الیه و مات سنة سبع و ثلاثمائة و ابو مهدی عیسی بن محمد ثعالبی در مقالید الاسانید گفته خلاصة من خبره قال الذهبی هو الامام الحافظ الثقة محدث الجزیرة ابو یعلی احمد بن علی بن المثنی بن یحیی بن عیسی بن هلال التمیمی الموصلی صاحب المسند الکبیر و المعجم سمع علی بن الجعد و یحیی بن معین و شیبان بن فروخ و امما سواهم حدث عنه ابو حاتم بن حبان و ابو علی النیسابوری و ابو بکر الاسمعیلی و ابن حمدان و ابن المقری و خلق سواهم قال یزید بن محمد الازدی کان ابو یعلی من اهل الصدق و الامانة و الدین و الحلم غلقت اکثر الاسواق یوم موته و حضر جنازته من الخلق امر عظیم و قال ابو عمرو الحیری و ذکر ابا یعلی فقضله علی الحسن بن سفیان فقلت له کیف تفضله علیه و مسند الحسن اکبر و شیوخه اعلی قال ان ابا یعلی کان یحدث احتسابا و الحسن کان یحدث اکتسابا و وثقه ابن حبان و وصفه بالاتقان و الدین ثم قال و بینه و بین النبی صلی الله علیه و سلم ثلاثة انفس و قال الحاکم ثقة مامون قال اسمعیلی سمعت اسمعیل بن الفضل الحافظ یقول قرأت المسانید مسند العدنی و مسند ابن منیع و هی کالانهار و مسند ابی یعلی کالبحر و کان مولده فی شوال سنة عشر بن و مائتین و ارتحل و هو ابن خمسة عشر سنة و عمر و تفرد و رحل الیه مات سنة سبع و ثلاثمائة و خود مخاطب بستان المحدثین بانتحال این عبارت گفته ابو یعلی از محدثان جزیره است نام او احمد بن علی بن المثنی بن یحیی بن عیسی بن هلال تمیمی موصلی است شاگرد علی بن الجعد و یحیی بن معین و دیگر محدثین عمده است ابن حبان ابو حاتم و ابو بکر اسماعیلی شاگردان او یند مردم را

در صدق و دیانت و امانت و حلم و تقوی و دیگر صفات محموده او اعتقاد عظیم بود روزی که وفات یافت بازارهای موصل بند شد بود و مردم گریان و سوزان بر جنازه او جمع آمده بودند و در تصنیف و ترویج علم نیت صالحه داشت محض حسبة لله مشغول تعلیم علم حدیث می بود و او را ثلاثیات نیز هست که در میان او و آن سرور سه واسطه می باشد چنانچه ابن حبان در ثقات ذکر کرده و حافظ اسماعیل بن محمد بن الفضل گفته که من مسانید بسیار خوانده ام مثل مسند عدنی و مسند ابن منیع و غیر ذلک لیکن همه مسانید را مثل انهار یافتم و مسند ابی یعلی را مثل دریای زخار در سال دو صد و بست متولد شده و پانزده ساله بود که مشتاق طلب علم حدیث ارتحال کرد و عمر طویل یافت در سنه سه صد و هفت وفات او است انتهی و مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلا گفته ابو یعلی احمد بن علی بن المثنی بن یحیی بن عیسی بن هلال التمیمی الموصلی ولادتش در سنه دو صد و بست شده پانزده ساله بود که بشوق طلب علم حدیث ارتحال کرده عمر طویل یافت شاگرد علی بن الجعد و یحیی بن معین و دیگر محدثین عمده است ابن حبان و ابو حاتم و اسماعیلی شاگردان او یند مردم را در صدق و دیانت و امانت و حلم و تقوی و دیگر صفات محموده اش اعتقاد عظیم بود و در تصنیف و ترویج علم نیت صالحه داشت محض حسبة لله مشغول تعلیم علم حدیث می بود و او را ثلاثیات نیز هست که در میان او و آنحضرت صلی الله علیه و سلم سه واسطه بیش نیست ذکره ابن حبان فی الثقات وفاتش در سنه سه صد و هفت بوده روزیکه انتقال کرد بازارهای موصل بند شدند و مردم گریان و سوزان بر جنازه او جمع آمدند گریبان جگر زمین کشادند و دامان کان بر سر دیان نهادند انتهی و ابراهیم بن حسن الکردی الکورانی الشافعی الصوفی در کتاب الامم لایقاظ الهمم گفته مسند الحافظ ابی یعلی احمد بن علی التمیمی الموصلی رحمه الله تعالی سمعت طرقا منه علی شیخنا الامام احمد روح الله روحه بسنده الی الفخر بن البخاری عن ابی روح عبد المعز بن محمد الهروی انا تمیم بن ابی سعید الجرجانی انا ابو سعید

محمد بن عبد الرحمن الکنجرودی انا محمد بن محمد بن حمدان انا ابو یعلی وبه قال ابو یعلی
انا عمرو بن الضحاک بن مخلد ثنا جعفر بن یحیی بن ثوبان ثنا عمارة بن ثوبان ان ابا الطفیل
اخبران النبی صلی الله علیه وسلم کان بالجعرانة یقسم لحما وانا یومئذ غلام احمل عضو
البعیر قال فاقبلت امرأة بدویة فلما دنت من النبی صلی الله علیه وسلم بسط
رداءه فجلست علیه فسالت من هذه قالوا امه التی ارضعته قال الحافظ
زین الدین العراقی هذا حدیث حسن هکذا وقع فی سماعنا من مسند ابی یعلی
عمرو بن الضحاک بن مخلد عن جعفر بن یحیی بن ثوبان والظاهر انه سقط من السند
ذکر ابی عاصم وهو الضحاک بن مخلد بین ابنه عمرو وبین جعفر بن یحیی بن ثوبان
فقد رواه البخاری فی کتاب الادب المفرد وابو مسلم الکشی فی سننه کلاهما عن ابی عاصم
عن جعفر والمرأة هی حلیمة ذکرها ابن عبد البر فی الاستیعاب مسماة وابو محمد محمد بن
محمد الامیر در رسالہ اسانید خود گفته مسند الحافظ ابی یعلی احمد بن علی التمیمی الموصلی
ارویه بالسند المتقدم الی الفخر بن البخاری عن ابی روح عبد المعز محمد الهروی
الی آخره فالحمد لله الذی یعلو بعونه الحق ولا یعلی حیث ظهر صحة الحدیث الشریف من
روایة ابی یعلی فالعجب من المخاطب المتهور لم لم ینحل لمقام الفضل الاعلی کیف هام
فی تقلید الکابلی الذی تردی فی هوة التعصب القائد الی الردی فاجترأ علی تکذیب
هذا الحدیث الصحیح سندا ومتنا ولم یبال بمخالفة هذا التکذیب للمعیب حدوثنا ته
واطوائه الاسنی علی ابی یعلی ومسنده الفاخر الاعلی وجه بست و پنجم آنکه
محمد بن جریر عالی تبار این حدیث شریف را در تهذیب الآثار روایت فرموده و بمزید
تنقید و تحقیق افصاح و تصریح بتصحیح آن فرموده لطاق انصاف واحقاق حق
وابطال باطل بر کمر همت چیست بسته قلوب منکرین و جاحدین و متعصبین متعسفین
متعسفین را بالغ وجوه خسته ملا علی متقی در کنز العمال گفته عن عمران بن حصین بعث

رسول الله صلی الله علیه وسلم سریة واستعمل علیها علیا فغنموا فصنع علی شیئا انکروه وفی
لفظ فاخذ علی من الغنیمة جاریة فتعاقد اربعة من الجیش اذا قدموا علی رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان یعلموه وکانوا اذا قدموا من سفر بدؤا برسول الله صلی الله
علیه وسلم فسلموا علیه ونظروا الیه ثم ینصرفون الی رحالهم فلما قدمت السریة
سلموا علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقام احد الاربعة فقال یا رسول الله
الم تر ان علیا قد اخذ من الغنیمة جاریة فاعرض عنه ثم قام الثانی فقال
مثل ذلک فاعرض عنه ثم قام الثالث فقال مثل ذلک فاعرض عنه ثم قام الرابع
فاقبل الیه رسول الله یعرف الغضب فی وجهه فقال ما تریدون من علی علی منی و
انا من علی وعلی ولی کل مومن بعدی ش وابن جریر وصححه این عبارت ظاهر است
که ابن جریر طبری روایت حدیث ولایت نموده و تصحیح آن کرده وکفی به رادعا لابطال
هذا الحدیث الشریف وقلعا للاساس توهم المخاطب المنیف و مناقب و فضائل و محاسن
ومحامد ومفاخر و مکارم و مآثر ابن جریر را اکابر محققین و اعاظم منقدین بسیار ذکر کرده اند
یاقوت حموی ترجمه طبری بتطویل بسیار نموده و قریب یازده ورق طویل در مدح
وثنا و تقریظ و ستایش او و حال او و کتب او نوشته چون نقل تمام آن موجب تطویل
بسیار است لهذا اعراض از ذکر آن انسب مینماید لیکن بعض عبارت او نوشته میشود
فی المعجم قال ابو محمد عبد العزیز بن محمد الطبری کان ابو جعفر من الفضل
والعلم والذکاء والحفظ علی ما لا یجهله احد عرفه لجمعه من علوم الاسلام
ما لم نعلمه اجتمع لاحد من هذه الامة ولا ظهر من کتب المصنفین وانتشر
من کتب المولفین ما انتشر له وکان راجحا فی علوم القرآن والقراآت وعلم
التاریخ من الرسل والخلفاء والملوک واختلاف الفقهاء مع الروایة
لذلک علی ما فی کتابه البسیط والتهذیب واحکام القرآت من غیر تعویل علی

المناولات والاجازات دالاعلی ماقیل فی الاقوال بل یذکر ذلک بالاسانید المشهورة
وقد بان فضله فی علم اللغة والنحو علی ماذکره فی کتاب التفسیر وکتاب التهذیب
مخبرا عن حاله فیه وقد کان له قدم فی علم الجدل یدل علی ذلک مناقضاته
فی کتبه علی المعارضین لمعانی ما اتی به وکان فیه من الزهد والورع والخشوع
والامانة وتصفیة الاعمال وصدق النیة وحقائق الافعال مادل علیه کتابه
فی اداب النفوس و ازین عبارت ورای کمال فضل و جلالت و ورع و تقدس و امانت
و دیانت طبری افضلیت او از جمیع علمائی امت اینهم ظاهر ست که انچه او در مصنفات خود
در تاریخ و غیر آن آورده آنرا باسانید مشهوره نقل کرده و بر مناولات و اجازات اعتماد
نموده و نیز یاقوت حموی در معجم در ذکر تاریخ طبری بعد بیان حال آن گفته وهذا الکتاب
من الافراد فی الدنیا فضلا ومتانة وهو یجمع کثیرا من علوم الدین والدنیا وهو
فی نحو خمسة الف ورقة و نیز یاقوت حموی در معجم گفته قال عبد العزیز بن محمد الطبری
کان ابو جعفر یذهب فی جل مذاهبه الی ما علیه الجماعة من السلف وطریق
اهل العلم المتمسکین بالسنن شدیدا علیه مخالفتهم ماضیا علی منهاجهم
لا یاخذه فی ذلک ولا فی شیء لومة لائم و نیز یاقوت حموی از عبد العزیز مذکور
آورده که او گفته کان ابو جعفر یذهب فی الامامة الی امامة ابی بکر وعمر و
عثمان وعلی وما علیه اصحاب الحدیث فی التفضیل وکان یکفر من خالفه
فی کل مذهب اذا کانت ادلة العقول تدفع کالقول فی القدر وقول
من کفر اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم من الروافض والخوارج
ولا یقبل اخبارهم ولا شهاداتهم وذکر ذلک فی کتابه فی الشهادات و فی الرسالة
و فی اول ذیل المذیل و نیز یاقوت حموی در معجم گفته وقد کان رجع الی
الطبری الی طبرستان فوجد الرفض قد ظهر و سب اصحاب رسول الله صلی

الله علیه وسلم بین اهلها فاملی فضائل ابی بکر وعمر حتی خاف ان یجری
علیه ما یکرهه فخرج منها لاجل ذلک و یحیی بن عیسی بن جزله بغدادی در مختار مختصر
تاریخ بغداد گفته محمد بن جریر ابو جعفر الطبری استوطن بغداد واقام بها الی ان توفی
وله کتب التاریخ وکتاب التفسیر وتهذیب الاثار مولده سنة خمس وعشرین
ومائتین و توفی فی سنة عشر وثلثمائة ولم یوذن به احد لاجل الحنابلة
واجتمع من غیر اذن من لا یحصی عدده الا الله تعالی ثم صلی علی قبره عدة
شهر لیلا و نهارا و عبد الکریم بن محمد سمعانی در انساب در نسبت طبری گفته ابو جعفر
محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب الطبری من ساکنی بغداد استوطنها
الی حین وفاته وکان احد ائمة العلماء یحکم بقوله ویرجع الی رایه لمعرفته و
فضله وکان قد جمع من العلوم مالم یشارکه فیه احد من اهل عصره وکان
حافظا لکتاب الله عارفا بالقرات بصیرا بالمعانی فقیها فی احکام القران عالما
بالسنن وطرقها وصحیحها وسقیمها وناسخها ومنسوخها عارفا باقوال الصحابة
والتابعین ومن بعدهم من المخالفین فی الاحکام ومسائل الحلال والحرام عارفا
بایام الناس واخبارهم وله الکتاب المشهور فی تاریخ الامم والملوک وکتاب فی
التفسیر لم یصنف احد مثله وکتاب سماه تهذیب الاثار لم ار سواه فی معناه
الا انه لم یتممه وله فی اصول الفقه وفروعه کتب کثیرة واختیار من اقاویل
الفقهاء وتفرد بمسائل حفظت عنه وله رحلة الی الحجاز والشام ومصر سمع
محمد بن عبد الملک بن ابی الشوارب واسحق بن ابی اسرائیل واحمد بن منیع البغوی
ومحمد بن حمید الرازی واباهمام الولید بن شجاع وابا کریب محمد بن العلاء ویعقوب
بن ابراهیم الدورقی وابا سعید الاشج وعمرو بن علی ومحمد بن بشار ومحمد بن المثنی
البصریین وخلقا کثیرا نحوهم روی عنه القاضی ابو بکر احمد بن کامل الشجری

وابوبکر محمد بن عبد الله الشافعی ومخلد بن جعفر وابوعمرو محمد بن احمد بن حمدان
الحیری وغیرهم وحکی ان محمد بن جریر مکث اربعین سنة یکتب فی یوم منها اربعین
ورقة وقال ابو حامد الاسفراینی لو سافر رجل الی الصین حتی یحصل له کتاب
تفسیر محمد بن جریر لم یکن ذلک کثیرا وقال یوما ابو جعفر الطبری لاصحابه اتنشطون
لتفسیر القرآن قالوا کم یکون قدره فقال ثلثون الف ورقة فقالوا هذا مما یفنی
الاعمار قبل تمامه فاختصره فی نحو ثلثة الاف ورقة ثم قال هل تنشطون لتاریخ
العالم من آدم الی وقتنا هذا قالوا کم قدره فذکر نحو ما ذکره فی التفسیر فاجابوه
بمثل ذلک فقال انا لله ماتت الهمم فاختصره فی نحو ما اختصر من التفسیر قال
ابوبکر محمد بن اسحق بن خزیمة ما اعلم علی ادیم الارض اعلم من محمد بن جریر
ولقد ظلمته الحنابلة وکانت ولادته فی آخر سنة اربع او اول سنة خمس
وعشرین ومائتین وکان اسمر الی الادمة اعین نحیف الجسم مدید القامة
فصیح اللسان وتوفی عشیة یوم السبت ودفن یوم الاحد بالغداة فی داره
لاربع بقین من شوال سنة عشر وثلث مائة ومحیی الدین یحیی بن شرف نووی
در تهذیب الاسماء واللغات گفته محمد بن جریر تکرر ذکره فی الروضة هو الامام
البارع فی انواع العلوم وهو ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب
الطبری وهو فی طبقة الترمذی والنسائی سمع عبد الملک بن ابی الشوارب
واحمد بن منیع البغوی ومحمد بن حمید الرازی والولید بن شجاع واباکریب
محمد بن العلاء ویعقوب بن ابراهیم الدورقی واباسعید الاشج وعمرو بن علی و
محمد بن مثنی ومحمد بن یسار وغیرهم من شیوخ البخاری ومسلم حدث عنه
احمد بن کامل ومحمد بن عبد الله الشافعی ومخلد بن جعفر وخلائق قال الحافظ
ابوبکر الخطیب البغدادی فی تاریخ بغداد استوطن الطبری بغداد فاقام بها

ص ۲۰/۳۱۱

حتی توفی وکان احد الائمة والعلماء یحکم بقوله ویرجع الی رایه لمعرفته و
فضله وکان قد جمع من العلوم ما لم یشارکه فیه احد من اهل عصره وکان حافظا
لکتاب الله تعالی عارفا بالقرات بصیرا بالمعانی فقیها فی احکام القرآن عالما
بالسنن وطرقها صحیحها وسقیمها وناسخها ومنسوخها عارفا باقوال الصحابة
والتابعین فمن بعدهم فی الاحکام عارفا بایام الناس واخبارهم وله کتاب التاریخ
المشهور وکتاب فی التفسیر لم یصنف احد مثله وکتاب تهذیب الاثار ولم ار
سواه فی معناه لکنه لم یتمه وله فی اصول الفقه وفروعه کتب کثیر وتفرد
بمسائل حفظت عنه قال الخطیب وسمعت علی بن عبید الله السمسار یحکی
ان محمد بن جریر مکث اربعین سنة یکتب فی کل یوم اربعین ورقة وعن الشیخ
ابی حامد الاسفراینی قال لو سافر رجل الی الصین لیحصل تفسیر ابن جریر لم یکن
هذا کثیرا او کلاما هذا معناه وروینا عنه انه قال لاصحابه هل تنشطون
لتفسیر القرآن قالوا کم یکون قدره قال ثلاثون الف ورقة فقالوا هذا مما یفنی
الاعمار قبل تمامه فاختصره فی نحو ثلثة الاف ورقة وکذلک قال لهم فی التاریخ
فاجابوا بمثل جواب التفسیر فقال انا لله ماتت الهمم فاختصره نحو ما اختصر
التفسیر وقال محمد بن اسحق بن خزیمة ما اعلم تحت ادیم السماء اعلم من محمد بن
جریر وروینا ان ابابکر بن مجاهد امام الناس فی القرات استمع لیلة القراءة محمد
بن جریر فقال ما ظننت ان الله تعالی خلق بشرا یحسن بقراءة هذا الخطیب و
روی الخطیب عن القاضی ابی احمد بن کامل قال توفی ابو جعفر محمد بن جریر
وقت المغرب لیلة الاثنین لیومین بقیا من شوال سنة عشر وثلثمائة ودفن
ضحوة یوم الاثنین فی داره ولم یغیر شیبه وکان السواد فی شعر راسه ولحیته
کثیرا وکان مولده فی آخر سنة اربع او اول سنة خمس وعشرین ومائتین وکان

اسمر الى الادمة اعين نحيف الجسم مديد القامة فصيح اللسان ولم يؤذن به احد و اجتمع عليه من لا يحصيهم عددا الا الله وصلى على قبره عدة شهور ليلا و نهارا وزاره خلق كثير من اهل الدين و الادب ورثاه ابن الاعرابي وابن دريد وغيرهما ولقد اجاد ابن دريد وابلغ فى مرثيته وابو العباس احمد بن عبد الحليم المعروف بابن تميمه كه امام اعظم وشيخ الاسلام سنيانست ومناقب ومدائح او كه علماى قوم بر زبان مى آرند هوش از سر مير بايد كما لا يخفى على ناظر فوات الوفيات والدرر الكامنة وغيرهما در منهاج السنة النبوية گفته واما قوله ولم يلتفتوا الى القول بالرأى والاجتهاد وحرموا الاخذ بالقياس والاستحسان فالكلام على هذا من وجوه احدها ان الشيعة فى هذا مثل غيرهم ففى اهل السنة النزاع فى الرأى والاجتهاد والقياس والاستحسان كما فى الشيعة النزاع فى ذلك فالزيدية تقول بذلك وتروى فيه الروايات عن الائمة الثانى ان كثيرا من اهل السنة العامة و الخاصة لا تقول بالقياس فليس كل من قال بامامة الخلفاء الثلثة قال بالقياس بل المعتزلة البغداديون لا يقولون بالقياس و ح فان كان القياس باطلا امكن الدخول فى اهل السنة وترك القياس وان كان حقا امكن الدخول فى اهل السنة والاخذ بالقياس الثالث ان يقال القول بالرأى والاجتهاد والقياس خير من الاخذ بما ينقله من يعرف بكثرة الكذب عمن يصيب ويخطى نقل غير مصدق عن قائل غير معصوم ولا يشك ان رجوع مثل مالك وابن ابى ذيب وابن الماجشون والليث بن سعد والاوزاعى والثورى وابن ابى ليلى وشريك وابى حنيفة وابى يوسف ومحمد بن الحسن وزفر والحسن بن زياد واللؤلؤى والشافعى و البويطى والمزنى واحمد بن حنبل وابى داود السجستانى وابراهيم الحربى والبخارى وعثمان بن سعيد الدارمى وابى بكر بن خزيمة ومحمد بن جرير الطبرى ومحمد

في جواب الوجه الاول من الفصل الثاني من فصول الكتاب

بن نصر المروزى وغير هؤلاء الى اجتهادهم واعتبارهم مثل ان يعلموا سنة النبى صلى الله عليه وسلم الثابتة عنه ويجتهدوا فى تحقيق مناط الاحكام وتنقيحها وتخريجها خير لهم من ان يتمسكوا بنقل الروافض عن العسكريين و امثالهما فان الواحد من هؤلاء اعلم بدين الله ورسوله من العسكريين انفسهما فلو افتاه احدهما بفتيا كان رجوعه الى اجتهاده اولى من رجوعه الى فتيا احدهما بل هو الواجب عليه فكيف اذا كان نقلا عنهما من مثل الرافضة والواجب على مثل العسكريين وامثالهما ان يتعلموا من الواحد من هؤلاء ازين عبارت ظاهرست كه ابن تيميه جزاه الله بصنيعه بسبب غايت جسارت وخسارت واشتعال نار نصب وعناد بكانون سينه پر ضغينه اش محمد بن جرير طبرى و ديگر اسلاف نا انصاف خود را عياذا بالله عالمتر بدين خدا و رسول او از حضرت عسكريين يعنى امام على نقى وامام حسن عسكرى عليهما وعلى آبائهما الاف التحية والسلام ميداند وتصريح صريح كه بهيچ وجهى از وجوه تاويل وتوجيه وتسويل وتحريف حضرات اوليا دران مساغى نيست براين كفر صراح وضلال بواح مى نمايد وبمزيد تاكيد وتشييد اين ضلال بعيد تفريع شنيع بر آن مرتب ساخته يعنى گفته آنچه حاصلش اينست كه اگر فتوى دهد يكى ازين مذكورين را يكى از عسكريين عليهما السلام بكدامى فتوى رجوع يكى ازين مذكورين باجتهاد خود اولى خواهد بود از رجوع او بسوى فتوى يكى از عسكريين عليهما السلام بلكه رجوع باجتهاد خود واجب خواهد بود يعنى اصغا واعتنا بافتاء عسكريين عليهما السلام معاذ الله ناجائز وحرام خواهد بود وبرين مقدار هم صبر و قرارش دست نداده در آخر عبارت سراسر خسارت بابانگ بى هنگام سرائيده كه العياذ بالله واجب بر مثل عسكريين عليهما السلام وامثال ايشان يعنى ديگر ائمه اهل بيت عليهم السلام آنست كه تعلم كنند از يكى ازين مذكورين فالعجب كل العجب كه پناه بخدا پايه فضل وعلم وكمال ابن جرير را ارجح و اعلى

حضرات عسکرین ودیگر اهلبیت عصمت وطهارت که حسب تصریحات قوم سفن نجاتند وتمسک بذیول ایشان حضرت واجب وتخلف از ایشان مورث بوار وهلاک وضلال ونکال و باز متعصبین سنیه اعتنا بتصحیح واثبات چنین امام جلیل الشان خود حدیث ولایت را نکنند وپی سپر وادی پر خار قدح وجرح شوند فانا لله وانا الیه راجعون واز پنهم عجیب تر آنکه ابن روزبهان بمزید عجز وحیرت طبری را باین جلالت شان بدتر از یهود وانه... حسب مزعوم اسلاف خود گردانیده یعنی او را بروافض ارزانی فرماید وبر احتجاج باسنادش بروایتش انکار وکما لا یخفی علی من راجع الی کتابه الباطل وذهبی در تذکرة الحفاظ گفته محمد بن جریر بن یزید بن کثیر الامام العلم الفرد الحافظ ابو جعفر الطبری احد الاعلام وصاحب التصانیف من اهل طبرستان اکثر التطواف وسمع محمد بن عبد الملک بن ابی الشوارب وابا همام السکونی واسحق بن ابی اسرائیل واسمعیل بن موسی السدی ومحمد بن حمید الرازی واحمد بن منیع وابا کریب وهناد بن السری و... واخذ القراءة عن جماعة حدث عنه مخلد الباقرحی واحمد بن کامل وابو القسم الطبرانی وعبد الغفار الحضینی وابو عمرو بن حمدان وخلق سواهم قال ابو بکر الخطیب کان ابن جریر احد الائمة یحکم بقوله ویرجع الی رایه لمعرفته وفضله جمع من العلوم ما لم یشارکه فیه احد من اهل عصره فکان حافظا لکتاب الله عارفا باحوال الصحابة والتابعین بصیرا بایام الناس واخبارهم له الکتاب الکبیر المشهور فی تاریخ الامم وله کتاب التفسیر الذی لم یصنف مثله وکتاب تهذیب الاثار لم ار مثله فی معناه لکن لم یتمه وله فی الاصول والفروع کتب کثیرة وله اختیار من اقاویل الفقهاء وقد تفرد بمسائل حفظت عنه مولد محمد فی سنة اربع وعشرین ومائتین قیل ان المکتفی اراد ان یحبس وقفا تجتمع علیه اقاویل العلماء قال فاحضر له ابن جریر فاملی علیهم کتابا

کذلک فاخرجت له جائزة فلم یقبلها فقیل له فلا بد من قضاء حاجة قال سال امیر المؤمنین ان یامر بمنع السوال یوم الجمعة ففعل ذلک وکذا التمس منه الوزیر ان یعمل له کتابا فی الفقه فعمل له کتاب الخفیف فوجه الیه بالف دینار فردها وقیل مکث اربعین سنة یکتب کل یوم اربعین ورقة وقال تلمیذه ابو محمد الفرغانی حسبت تلامذة ابی جعفر منذ احتلم الی ان مات فقسموا علی المدة مصنفاته فصار لکل یوم عشر ورقة وقال ابو حامد الاسفرائنی لو سافر رجل الی الصین فی تحصیل تفسیر ابن جریر لم یکن کثیرا قال حسنک الحافظ سالنی ابن خزیمة اکتبت عن ابن جریر قلت لا لانه لا یظهر وکانت الحنابلة تمنع من الدخول علیه قال بئسما صنعت وقال ابو بکر بن بالویه سمعت امام الائمة ابن خزیمة یقول ما اعلم علی ادیم الارض من محمد بن جریر ولقد ظلمته الحنابلة قال ابو محمد الفرغانی کان محمد لا یاخذه فی الله لومة لائم مع عظم ما یوذی فاما اهل الدین والعلم فغیر منکرین علمه وزهده ورفضه الدنیا وقناعته بما یجیئه من حصة خلفها له ابوه بطبرستان ذکر عبد الله بن احمد السمسار ان ابن جریر قال لاصحابه هل تنشطون لتاریخ العالم قالوا کم یجیء فذکر نحوا من ثلاثین الف ورقة فقالوا هذا مما یفنی الاعمار قبل تمامه قال انا لله ماتت الهمم فاملاه فی نحو ثلاثة الاف ورقة ولما اراد ان یملی التفسیر قال لهم ذلک ثم املاه علی نحو من التاریخ قال الفرغانی بث مذهب الشافعی ببغداد سنین واقتدی به ثم اتسع علمه وادّاه اجتهاده الی ما اختاره فی کتبه وقد عرض علیه القضاء فابی قال محمد بن علی بن سهل الامام سمعت ابن جریر قال من قال ان ابا بکر وعمر لیسا بامامی هدی یقتل قال الفرغانی ثم له التفسیر والتاریخ وکتاب القراآت وکتاب العدد والتنزیل وکتاب اختلاف العلماء وکتاب تاریخ الرجال وکتاب لطیف القول فی

الفقه وهو ما اختاره وجوّده وكتاب اخفيف كتاب التبصير فى الاصول وابتدأ تصنيف كتاب تهذيب الآثار وهو من عجائب كتبه ابتدأ بما رواه ابو بكر الصديق فاصحّ وتكلّم على كل حديث وعلله وطرقه وما فيه من الفقه واختلاف العلماء وحججه واللغة فتمّ مسند العشرة واهل البيت والموالى ومن مسند ابن عباس قطعة ومات قال وابتدأ بكتاب البسيط فخرج منه كتاب الطهارة فى نحو الف وخمسمائة ورقة وخرج منه اكثر الصلوة وخرج منه كتاب الحكام والمحاضر والسجلات ولما بلغه ان ابن ابى داود تكلم فى حديث غدير خم عمل كتاب الفضائل وتكلم على تصحيح الحديث قلت رأيت مجلدا من طرق الحديث لابن جرير فاندهشت له ولكثرة تلك الطرق الى ان قال ابن كامل توفى ابن جرير عشية الاحد ليومين بقيا من شوال سنة عشر وثلثمائة ودفن فى داره [illegible] وكان اسود [illegible] وكان اسمر الى الادمة اعين نحيف الجسم فصيحا طويلا وشيّعه من لا يحصيهم الا الله وصلّى على قبره عدّة شهور ليلا ونهارا ورثاه خلق من اهل الادب والدين من ذلك

قول ابى سعيد الاعرابى

حدث مفظع وخطب جليل	دق عن مثله اصطبار الصبور
قام ناعى العلوم اجمع لما	قام ناعى محمد بن جرير

وعمل ابن دريد قصيدة طويلة يقول فيها

ان المنية لم تتلف به رجلا	بل اتلفت علما للدين منصوبا
كان الزمان به تصفو مشاربه	والان اصبح بالتكدير مقطوبا
كلا وايامه الغر التى جعلت	للعلم نورا وبالتقوى محاريبا
اودى ابو جعفر والعلم فاصطحبا	اعظم بذا صاحبا وذاك مصحوبا

وددت بقاء بلا دالله لو جعلت	قبرا له فحباها جسمه طيبا

ونیز ذهبی در عبر در سنه عشر و ثلثمائه گفته وفيها الحبر البحر الامام ابو جعفر محمد بن جرير الطبرى صاحب التفسير والتاريخ والمصنفات الكبيرة سمع اسحق وابن ابى اسرائيل ومحمد بن حميد الرازى وطبقتهما وكان مجتهدا لا يقلّد احدا قال امام الائمة ابن خزيمة ما اعلم على الارض اعلم من محمد بن جرير ولقد ظلمته الحنابلة قال ابو حامد الاسفراينى لو سافر رجل الى الصين حتى يحصل تفسير محمد بن جرير لم يكن كثيرا قلت مولده بآمل بطبرستان سنة اربع عشرة ومائتين وتوفى ليومين بقيا من شوال وكان ذا زهد وقناعة وتوفى ببغداد ویافعی در مرآة الجنان در سنه مذکوره گفته فيها ببغداد توفى الحبر البحر الامام احد العلماء الاعلام صاحب التفسير الكبير والتاريخ الشهير والمصنّفات العديدة والاوصاف الحميدة ابو جعفر محمد بن جرير الطبرى كان مجتهدا لا يقلد احدا قال امام الائمة المعروف بابن خزيمة ما اعلم على الارض اعلم من محمد بن جرير ولقد ظلمته الحنابلة وقال الفقيه الامام مفتى الانام ابو حامد الاسفراينى لو سافر رجل الى الصين حتى يحصل تفسير محمد بن جرير لم يكن كثيرا قلت وناهيك بهذا الثناء العظيم والمدح الكريم من هذين الامامين الجليلين البارعين النبيلين ومولده بطبرستان سنة اربع وعشرين ومائتين وكان ذا زهد وقناعة توفى فى اخر شوال من السنة المذكورة وكان اماما فى فنون كثيرة منها التفسير والحديث والفقه والتاريخ وغير ذلك وله مصنفات مليحة فى فنون عديدة تدل على سعة علمه وغزارة فضله وكان ثقة فى نقله وتاريخه قيل انه اصح التواريخ واثبتها وذكره الشيخ ابو اسحق فى طبقات الفقها فى جملة المجتهدين وتاج الدين عبد الوهاب بن على سبكی در طبقات شافعیه کبری گفته محمد بن جرير

بن يزيد بن كثير بن غالب الامام الجليل المجتهد المطلق ابو جعفر الطبرى من اهل
طبرستان احد ائمة الدنيا علما ودينا مولده سنة اربع او خمس وعشرين ومأتين
طوف الاقاليم فى طلب العلم وسمع من محمد بن عبد الملك بن ابى الشوارب واسحق
بن ابى اسرائيل واسمعيل بن موسى الفزارى وابن كريب وهناد بن السرى والوليد
بن شجاع واحمد بن منيع ومحمد بن حميد الرازى ويونس بن عبد الاعلى وخلق سواهم
روى عنه ابو شعيب الحرانى وهو اكبر منه سنا وسندا ومخلد الباقرحى والطبرانى
وعبد الغفار الحضينى وابو عمرو بن حمدان واحمد بن كامل وطائفة سواهم وقرأ
القران على سليمن بن عبد الرحمن الطلحى صاحب خلاد ومن تصانيفه كتاب التفسير
وكتاب التاريخ وكتاب القرات والعدد والتنزيل وكتاب اختلاف العلماء و
تاريخ الرجال من الصحابة والتابعين وكتاب احكام شرائع الاسلام الفه على ما
ادى اليه اجتهاده وكتاب الخفيف وهو مختصر فى الفقه وكتاب التبصير فى
اصول الدين وابتدا بتصنيف كتاب تهذيب الاثار وهو من عجائب كتبه
ابتدا بما رواه ابو بكر الصديق رضى الله عنه مما صح عنه سنده وتكلم على كل
حديث منه بعلله وطرقه وما فيه من الفقه والسنن واختلاف العلما
وحججهم وما فيه من المعانى والغريب فتم منه مسند العشرة واهل البيت و
الموالى ومن مسند ابن عباس قطعة كبيرة ومات قبل تمامه وابتدا بكتاب
الوسيط فخرج منه كتاب الطهارة فى نحو الف وخمسمائة ورقة وخرج منه البسيط نخ
اكثر كتاب الصلوة وخرج منه اداب الحكام وكتاب المحاضر والسجلات و
غير ذلك قال الخطيب كان ابن جرير احد الائمة يحكم بقوله ويرجع الى رايه
لمعرفته وفضله جمع من العلوم ما لم يشاركه فيه احد من اهل عصره فكان
حافظا لكتاب الله بصيرا بالمعانى فقيها فى احكام القران عالما بالسنن وطرقها

صحيحها وسقيمها ناسخها ومنسوخها عارفا باقوال الصحابة والتابعين ومن بعدهم
من المخالفين فى الاحكام ومسائل الحلال والحرام عارفا بايام الناس واخبارهم
وله الكتاب المشهور فى تاريخ الامم والملوك وكتاب فى التفسير ولم يصنف احد
مثله سماه تهذيب الاثار لم ار مثله فى معناه الا انه لم يتمه وله فى اصول الفقه
وفروعه كتب كثيرة قال سمعت على بن عبد الله بن عبد الغفار اللغوى المعروف
بالسمسانى يحكى ان محمد بن جرير مكث اربعين سنة يكتب فى كل يوم منها
اربعين ورقة قال وبلغنى عن الشيخ ابى حامد الاسفراينى انه قال لو سافر رجل
الى الصين حتى يحصل له كتاب تفسير محمد بن جرير لم يكن ذلك كثيرا او كلاما
هذا معناه انتهى وذكر ابو محمد الفرغانى فى صلة التاريخ ان قوما من تلامذة محمد الايام صح
بن جرير حسبوا لابى جعفر منذ بلغ الحلم الى ان مات ثم قسموا على تلك المدة اوراق
مصنفاته فصار لكل يوم اربع عشرة ورقة قلت وهذا لا ينافى كلام السمسانى لانه
منذ بلغ لا بد ان يكون مضت له سنين فى الطلب لا يصنف فيها وذكر ان ابا العباس
ابن شريح كان يقول محمد بن جرير الطبرى فقيه العالم وذكر ان محمد بن جرير قال
اظهرت فقه الشافعى وافتيت ببغداد عشر سنين وتلقنه منى ابن بشار الاحول
استاذ ابى العباس بن شريح وروى ان ابا جعفر قال لاصحابه اتنشطون لتفسير القران
قالوا كم يكون قدره فقال ثلثون الف ورقة فقالوا هذا مما يفنى الاعمار قبل تمامه
فاختصره فى نحو ثلثة الاف ورقة ثم قال هل تنشطون لتاريخ العالم من ادم
الى وقتنا هذا قالوا كم قدره فذكر نحوا مما ذكره فى التفسير فاجابوه بمثل ذلك
فقال انا لله ماتت الهمم فاختصره فى نحو ما اختصر التفسير قال الحاكم سمعت
ابا بكر بن بالويه يقول قال لى ابن خزيمة بلغنى انك كتبت التفسير عن ابن جرير
قلت نعم املاء قال كله قلت نعم قال فى كم سنة قلت من سنة ثلاث وثمانين

الى سنة تسعين قال فاستعاره منى ابن خزيمة ورده بعد سنين ثم قال نظرت فيه من اوله الى اخره وما اعلم على اديم الارض اعلم من محمد بن جرير ولقد ظلمته الحنابلة وقال ابو على الطومارى كنت احمل القنديل فى شهر رمضان بين يدى ابى بكر بن مجاهد لصلوة التراويح فخرج ليلة من ليالى العشر الاواخر من داره واجتاز على مسجده فلم يدخله وانا معه وسار حتى انتهى فوقف على باب مسجد ابن جرير وابن جرير يقرأ سورة الرحمن فاستمع قرائته طويلا ثم انصرف فقلت له يا استاذ تركت الناس ينتظرونك وجئت تسمع قراءة هذا فقال يا ابا على دع عنك ما ظننت ان الله خلق بشرا يحسن ان يقرأ هذه القراءة وذكر ان المكتفى الخليفة قال للحسن بن العباس اريد ان اقف وقفا تجتمع اقاويل العلماء على صحته ويسلم من الخلاف قال فاحضر ابن جرير فاملى عليهم كتابا لذلك فاخرجت له جائزة سنية فابى ان يقبلها فقيل له لابد من جائزة او قضاء حاجة فقال نعم الحاجة اسال امير المومنين ان يتقدم الى الشرط ان يمنعوا السؤال من دخول القصر فى يوم الجمعة فتقدم بذلك وعظم فى نفوسهم قال ابو محمد الفرغانى صاحب ابن جرير ارسل العباس بن الحسن الوزير الى ابن جرير قد احببت ان انظر فى الفقه وساله ان يعمل له مختصرا فعمل له كتاب الخفيف وانفذه فوجه اليه الف دينار فلم يقبلها فقيل له تصدق بها فلم يفعل وقال حسنك بن على النيسابورى اول ما سالنى ابن خزيمة قال كتبت عن محمد بن جرير قلت لا قال ولم قلت لانه كان لا يظهر وكانت الحنابلة تمنع من الدخول عليه فقال بئسما فعلت ليتك لم تكتب عن كل من كتبت عنهم وسمعت منه قلت لم يكن عدم ظهوره ناشئا عن انه منع ولا كانت للحنابلة شوكة تقتضى ذلك وكان مقدار ابن جرير ارفع من ان يقدروا على منعه وانما ابن جرير كان قد جمع نفسه عن مثل الامر ذال المتعرضين الى عرضه فلم يكن يأذن

فى الاجتماع به الا لمن يختاره ويعرف انه على السنة وكان الوارد من البلاد مثل حسنك وغيره لا يدرى حقيقة حاله فربما اصغى الى كلام من يتكلم فيه بجهل بامره فامتنع عن الاجتماع به ومما يدل على انه لم يمنع قول ابن خزيمة لحسنك ليتك سمعت منه فان فيه دلالة على ان سماعه منه كان ممكنا ولو كان ممنوعا لم يقل له ذلك وهذا او نحوه من ان ينبه عليه وامر الحنابلة فى ذلك العصر كان اقل من ذلك قال الفرغانى كان محمد بن جرير ممن لا ياخذه فى الله لومة لائم مع عظيم ما يلحقه من الاذى والشناعات من جاهل وحاسد وملحد فاما اهل العلم والدين فغير منكرين علمه وزهده فى الدنيا ورفضه لها وقناعته بما كان يرد عليه من حصة خلفها له ابوه بطبرستان يسيرة وقد تقلد الخاقانى الوزارة وجه اليه بمال كثير فابى ان يقبله فعرض عليه القضاء فامتنع فعاتبه اصحابه وقالوا له لك فى هذا ثواب وتحيى سنة قد درست وطمعوا ان يقبل ولاية المظالم فانتهرهم وقال قد كنت اظن انى لو رغبت فى ذلك لنهيتمونى عنه وقال الفرغانى رحل ابن جرير من مدينة امل لما ترعرع وسمح له ابوه بالسفر وكان طول حياته ينفذ اليه بالشئ بعد الشئ الى البلدان فسمعته يقول ابطات عنى نفقة والدى واضطررت الى ان فتقت كمى القميص فبعتهما وقال ابن كامل توفى عشية الاحد ليومين بقيا من شوال سنة عشر وثلثمائة ودفن فى داره برحبة يعقوب ولم يغير شيبه وكان السواد فى راسه ولحيته كثيرا وكان اسمر الى الادمة اعين نحيف الجسم مديد القامة فصيحا واجتمع عليه من لا يحصيه الا الله وصلى على قبره عدة شهور ليلا ونهارا ورثاه خلق كثير من اهل الدين والادب من ذلك

قول ابى سعيد بن الاعرابى

حدث مفظع وخطب جليل | دقّ عن مثله اصطبار الصبور

قام ناعی العلوم اجمع لما	قام ناعی محمد بن جریر

وقول ابن درید

ان المنیة لم تتلف به رجلا	بل اتلفت علما للدین منصوبا
کان الزمان به تصفو مشاربه	والان اصبح بالتکدیر مقطوبا
کلا وایامه الغر التی جعلت	للعلم نورا وللتقوی محاریبا

و زین الدین ابو الولید محمد بن شحنه در روض المناظر فی علم الاوائل والاواخر گفته عشر و ثلثمائة توفی ابو جعفر محمد بن جریر الطبری ببغداد ومولده سنة اربعة وعشرین ومائتین وکان من المجتهدین وله مصنفات منها التاریخ المشهور من اول الزمان الی اخر سنة اثنتین وثلثمائة وله التفسیر المعروف ورموه بعد موته بالرفض لکونه صنف کتابا فیه اختلاف العلماء ولم یذکر فیه مذهب احمد بن حنبل وقال لم یکن احمد فقیها انما کان محدثا قال امام الائمة ابن خزیمة ما اعلم احدا علی وجه الارض اعلم من محمد بن جریر ولقد ظلمته الحنابلة ذکر ذلک الذهبی فی العبر و تقی الدین ابو بکر بن احمد المعروف بابن قاضی شهبة الاسدی در طبقات شافعیه گفته محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب ابو جعفر الطبری الاملی البغدادی الامام العلم صاحب التصانیف العظیمة والتفسیر المشهور مولده سنة اربع وعشرین ومائتین قال الخطیب سمعت علی بن عبد الله البغوی یقول مکث ابن جریر اربعین سنة یکتب کل یوم اربعین ورقة قال ابو محمد الفرغانی حدثنی هرون بن عبد العزیز قال قال لی ابو جعفر الطبری اظهرت مذهب الشافعی واقتدیت به ببغداد عشر سنین وتلقاه منی ابن بشار الاحول شیخ ابن شریح قال الفرغانی فلما اتسع علمه اداه بحثه واجتهاده الی ما حدا بی فی کتبه الخ و عمر بن المظفر المعروف بابن الوردی در تتمة المختصر گفته فیها توفی ابو جعفر محمد

محمد بن جریر الطبری ببغداد ومولده سنة اربع وعشرین ومائتین بآمل طبرستان حافظ کتاب الله العزیز والقرآت مجتهد لم یقلد احدا فقیه عارف باقاویل الصحابة والتابعین وله التاریخ المشهور وابتدأ فیه من اول الزمان الی اخر سنة اثنتین وثلثمائة وکتاب فی التفسیر وکتب جمة فی فروع وصنف کتابا فیه اختلاف الفقهاء ولم یذکر فیه احمد بن حنبل فقیل له فی ذلک فقال انما کان احمد بن حنبل محدثا فاشتد ذلک علی الحنابلة وکانوا لا یحصون کثرة ببغداد ورموه بالرفض تعصبا وتشنیعا علیه و جلال الدین عبد الرحمن بن کمال الدین سیوطی در طبقات الحفاظ گفته محمد بن جریر بن یزید بن کثیر الامام العالم الحافظ الفرد ابو جعفر الطبری احد الاعلام وصاحب التصانیف الطوال قال الخطیب کان احد الائمة یحکم بقوله ویرجع الی رایه لمعرفته وفضله جمع من العلوم ما لم یشارکه فیه احد من اهل عصره حافظا لکتاب الله بصیرا بالمعانی فقیها فی احکام القرآن عالما بالسنن وطرقها وصحیحها وسقیمها ناسخها ومنسوخها عارفا باقوال الصحابة والتابعین بصیرا بایام الناس واخبارهم له تاریخ الاسلام والتفسیر الذی لم یصنف مثله قال ابو حامد الاسفرائنی لو رحل رجل الی الصین فی تحصیله لم یکن کثیرا وتهذیب الآثار لم ار فی معناه مثله وله فی الاصول والفروع کتب کثیرة کان مولده ٢٢٤ سنة وقال ابن خزیمة ما اعلم علی ادیم الارض اعلم منه قال الفرغانی تفقه مذهب الشافعی ببغداد ثم اتسع علمه واداه اجتهاده الی ما اختار فی کتبه عرض علیه القضاء فابی قال الذهبی ابن جریر وابن صاعد وابن خزیمة وابن ابی حاتم رجال هذه الطبقة وهم الطبقة السادسة فی الاربعین قال ابن الکامل توفی ابن جریر عشیة الاحد بیومین بقیا من شوال سنة عشر وثلثمائة و [illegible] ابن جریر الطبری [illegible] وممن یصلح ان یعد علی راس الثلثمائة الامام ابو جعفر محمد بن جریر الطبری فعجبت کیف لم یعده وهو ابلغ من ابن شریح واوسع علوما وبلغ مرتبة الاجتهاد المطلق المستقل ودون لنفسه مذهبا مستقلا وله اتباع

خلائق و افتوا و قضوا بمذهبه یسمون الجریریة و کان اماما فی کل علم من القراءة و التفسیر و الحدیث و الفقه و الاصول و اقوال الصحابة و التابعین و من بعدهم و العربیة و التاریخ قال النووی اجمعت الامة علی انه لم یصنف مثل تفسیره و قال الخطیب کان ائمة العلماء تحکم بقوله و ترجع الیه و کان قد جمع من العلوم ما لم یشارکه فیه احد من اهل عصره و قال ابن خزیمة ما اعلم علی الارض اعلم من ابن جریر و قد اراد الخلیفة المقتدر بالله مرة ان یکتب کتاب وقف تکون شرائطه متفقا علیها بین العلماء فقیل له لا یقدر علی استحضار هذا الا محمد بن جریر فطلب عند ذلک فکتبها مات فی شوال سنة عشر و ثلثمائة ازین عبارت واضح و لائح است که ابن جریر طبری صالح و لائق آنست که مجدد و شود از مجددین دین بر سنه ثلثمائة و سیوطی تعجب می کند از ترک حکمای خود تعدید او را از مجددین و بنص سیوطی ابن جریر طبری جلیل تر از ابن شریح و وسیع تر از و در علوم است و بمرتبه اجتهاد مطلق مستقل فائز گردیده و این مرتبه ایست که ائمه اربعه سنیه بحیازت آن در آفاق جهان شهرت و افتخار و امتیاز حاصل کرده اند و نیز ازان ظاهر است که ابن جریر طبری اتباع و اشیاع داره که تقلید او کرده اند و فتوی بمذهب او داده اند و حکم بر طبق آن کرده اند و این اتباع بجریریه مسمی اند و ابن جریر امام بود در هر علم از قراءت و تفسیر و حدیث و فقه و اصول و اقوال صحابه و تابعین و اتباع تابعین و عربیت و تاریخ و نووی ارشاد کرده که اجماع کرده است امت بر آنکه تصنیف کرده نشد مثل تفسیر او و خطیب گفته که ائمه علما حکم میکردند بقول او و رجوع می آوردند بسوی او و جمع کرده بود ابن جریر از علوم چیزی را که مشارکت نکرده ابن جریر را دران کسی از اهل عصر و ابن خزیمه ارشاد کرده که نمیدانم بر روی زمین عالم تری از ابن جریر و اراده کرد مقتدر بالله این که نوشته شود کتاب وقفی که شروط آن متفق علیها بین العلما باشد پس گفته شد که قادر نیست بر انجام این امر مگر محمد بن جریر طبری و نیز سیوطی در رساله منتهی العقول گفته منتهی الامم هذه الامة المحمدیة علماؤها کانبیاء بنی اسرائیل و کفی منها الخلفاء الاربعة و هم ابو بکر و عمر و عثمان و علی و عمر بن عبد العزیز رضی الله عنهم و الائمة الاربعة الذین اخترعوا العلوم کاختراع

علی علم النحو و الخلیل العروض و الشافعی اصول الفقه و الجرجانی المعانی و البیان منتهی لابن جریر الطبری فی علم التفسیر کان یحفظ کتبا حمل ثمانین بعیرا و حفظ ابن الانباری فی کل جمعة الف کراس و حفظ ثلثمائة الف بیت من الشعر استشهادا للنحو و کان الشافعی یحفظ من مرة او نظرة و ابن سینا الحکیم حفظ القرآن فی لیلة واحدة و ابو زرعة کان یحفظ الف الف حدیث و الکل من بعض محفوظ احمد بن حنبل و نیز سیوطی در منتهی العقول گفته منتهی الامر بالمعروف لعمر بن الخطاب رضی الله عنه منتهی کتابة جمع القرآن لعثمان بن عفان رضی الله عنه منتهی علم القضاء لعلی رضی الله عنه منتهی علم الفرائض لزید بن ثابت رضی الله عنه منتهی علم الفقه لمعاذ بن جبل رضی الله عنه منتهی علم التفسیر لابن عباس رضی الله عنهما منتهی اظهار علم القرآن لنافع رضی الله عنه منتهی علم السنة لمالک رضی الله عنه منتهی علم القیاس لابی حنیفة رضی الله عنه منتهی علم فقه السنة للشافعی رضی الله عنه منتهی حفظ السنة لاحمد بن حنبل رضی الله عنه منتهی العبادة و الصوفیة للفضیل منتهی علم التصوف للجنید منتهی الزهد لابراهیم بن ادهم منتهی السهر للسری السقطی نحو مائة سنة لم یضع جنبه علی الارض الا فی علة الموت منتهی الکتب الصحیح البخاری منتهی علم الاثر لابن جریر منتهی الشعر للمتنبی منتهی علم الاسماء لآدم علیه السلام منتهی التکلم لموسی علیه السلام منتهی الخلة لابراهیم علیه السلام منتهی الروحیة لعیسی علیه السلام منتهی الفضل لمحمد صلی الله علیه و سلم و الکل و هم کلهم نیابة عنه منتهی العلم اللدنی للخضر علیه السلام منتهی الجمال لیوسف علیه السلام و هو شطر جمال المصطفی صلی الله علیه و سلم و محمد بن علی بن احمد داودی تلمیذ سیوطی در طبقات المفسرین گفته محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب الطبری الامام ابو جعفر رأس المفسرین علی الاطلاق احد الائمة جمع من العلوم ما لم یشارکه فیه احد من اهل عصره و کان حافظا لکتاب الله تعالی بصیرا بالمعانی فقیها فی احکام القرآن عالما بالسنن و طرقها صحیحها و سقیمها ناسخها و منسوخها عارفا باقوال الصحابة و التابعین بصیرا بایام الناس و اخبارهم الی ان قال و له التصانیف العظیمة منها تفسیر القرآن و هو اجل التفاسیر

قال السیوطی فی منتهی العقول منتهی الفضل لابن جریر الطبری

قال السیوطی فی منتهی العقول منتهی علم الاثر لابن جریر

صفحه ۹۲/۹۵ حرف المیم

ترجمه ابن جریر از طبقات المفسرین للداودی تلمیذ سیوطی

لم یولف مثله کما ذکره العلماء قاطبة منهم النووی فی تهذیبه و ذلک لانه جمع فیه بین الروایة والدرایة و لم یشارکه فی ذلک احد لا قبله و لا بعده و منها تهذیب الآثار قال الخطیب لم ار مثله فی معناه و منها تاریخ الامم و کتاب اختلاف العلماء و کتاب القراآت و کتاب شرائع الاسلام و هو مذهبه الذی اختاره و جوده و احتج له و کان اولا شافعیا ثم انفرد بمذهب مستقل و اقاویل و اختیارات و له اتباع مقلدون و له فی الاصول و الفروع کتب کثیرة و یقال ان المکتفی اراد ان یوقف وقفا تجتمع اقاویل العلماء علی صحته و یسلم من الخلاف فاجمع علماء عصره علی انه لا یقدر علی ذلک الا ابن جریر فاحضر فاملی علیهم کتابا بالذلک فاخرجت له جائزة سنیة فابی ان یقبلها قال الشیخ ابو حامد الاسفرائنی شیخ الشافعیة لو سافر رجل الی الصین حتی یحصل تفسیر ابن جریر لم یکن کثیرا و قال غیره مکث ابن جریر اربعین سنة یکتب کل یوم اربعین ورقة و قال ابو محمد الفرغانی کان ابن جریر ممن لا یاخذه فی الله لومة لائم مع عظیم ما یلحقه من الاذی و الشناعات من جاهل و حاسد و ملحد فاما اهل الدین و العلم فغیر منکرین علمه و زهده فی الدنیا و رفضه لها و قناعته بالیسیر و عرض علیه القضاء فابی مولده بآمل سنة اربع و عشرین و مائتین و مات عشیة یوم الاحد لیومین بقیا من شوال سنة عشر و ثلثمائة و اجتمع فی جنازته خلق لا یحصون و صلی علی قبره عدة شهور و رثاه خلق فمن ذلک قول ابی سعید بن الاعرابی ٭ حدث مفظع و خطب جلیل ٭ دق عن مثله اصطبار الصبور ٭ قام ناعی محمد بن جریر ٭ و سیوطی در جامع صغیر گفته اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله عز و جل تخ ت عن ابی سعید الخدری الحکیم و سمویه طب عد عن ابی امامة ابن جریر عن ابن عمر و شمس الدین محمد المعروف بعبد الرؤف مناوی در فیض القدیر شرح جامع صغیر در شرح این حدیث بعد لفظ ابن جریر گفته و هو محمد الطبری المجتهد المطلق احد ائمة الدنیا علما و دینا و اجتهادا و محمد بن عبد الباقی الزرقانی المالکی در شرح مواهب اللدنیه در شرح قول مصنف و قد سبق الی ذلک ای الی رد قصة الغرانیق العلی الطبری

جلد ۲

جلالة قدره و سعة علمه گفته حیث قال فیه امام الائمة ابن خزیمة ما اعلم علی ادیم الارض اعلم منه قال الخطیب کان احد الائمة یحکم بقوله و یرجع الی رایه لمعرفته و فضله جمع من العلوم ما لم یشارکه فیه احد من اهل عصره حافظا للقرآن بصیرا بالمعانی فقیها فی احکام القرآن عالما بالسنن و طرقها و صحیحها و سقیمها و ناسخها و منسوخها عارفا باقوال الصحابة و التابعین بصیرا بایام الناس و اخبارهم له تاریخ الاسلام و التفسیر الذی لم یصنف مثله و له فی الاصول و الفروع کتب کثیرة و عد من المجتهدین فی العشرة الذین دونت مذاهبهم و کان لهم اتباع یفتون بقولهم و یقضون و لم ینقرضوا الا بعد الخمس مائة بموت العلماء لکن قال ابن حوفی فی الدیباج انقطعت اتباع الطبری بعد الاربعمائة و نیز زرقانی در شرح مواهب اللدنیه گفته و قد روی محمد بن جریر بن یزید بن کثیر الامام الحافظ العلم ابو جعفر الطبری احد الاعلام المجتهد المطلق صاحب التصانیف المتوفی سنة عشر و ثلثمائة الخ و شهاب الدین خفاجی در نسیم الریاض شرح شفای قاضی عیاض گفته هو الامام الفرد الحافظ ابن جریر ابو جعفر احد الاعلام صاحب التصانیف المشهورة من اهل طبرستان کان کثیر التطوف و العبادة و سمع من محمد بن العلی الشوارب و السکونی و اسحاق بن ابی اسرائیل و غیرهم و اخذ القرآن عن جماعة و روی عنه کثیر توفی فی نهاره و ولد سنة اربع و عشرین و مائتین ترجمته مشهورة و شیخ قطب الدین محمد بن احمد مکی در کتاب الاعلام باعلام بلد الله الحرام گفته قال المعافی بن زکریا لما بویع لابن المعتز دخلت علی شیخنا محمد بن جریر الطبری العالم الکبیر مفسر المحدث المؤرخ رحمه الله تعالی فقال لی ما الخبر فقلت بویع بالخلافة لعبد الله بن المعتز قال فمن تو شح لوزارته فقلت محمد بن داود فقال من قاضیه قلت ابو المثنی فاطرق قلیلا ثم قال هذا امر لا یتم فقلت و لم لا یتم قال کل واحد ممن ذکرت نحو و شان عظیم متقدم فی علمه و فضله و عقله و ان الدنیا مولیة و الزمان مدبر و لا مناسبة لاحد ممن ذکرت بریاسة فی مثل هذا الزمان و ما اری هذا العقد الا الی الانحلال و الاضمحلال فقدر الله تعالی انهم خلعوه

فی خلال الیوم وتلاشی امره الخ وصدیق حسن خان معاصر ... بالسند ... گفته ومنهم ابو جعفر محمد بن جریر الطبری قال ابن خلکان کان من الائمة المجتهدین لم یقلد احدا وکان ابن طرازی علی مذهبه وقال الیافعی کان مجتهدا لا یقلد احدا قال السیوطی بالغ رتبة الاجتهاد ودون لنفسه مذهبا مستقلا وله اتباع قلدوه وافتوا بمذهبه یسمون الجریریة ومنهم الشیخ تاج الدین السبکی عده مصطفی الافندی فی فوائده من المجتهدین المستقلین ونقل ذلک ابن الهمام عن ابی زرعة العراقی وقبله الامام البلقینی انتهی ما فی الجنة اقول فلله در هذا المجتهد المتقن الجلیل فی صلیه طاهرة هذا الحدیث النبیل الجلیل علی الطریق الصادح بالامة التشکیک والتسویل حیث روی هذا الحدیث الشریف وصححه فابان عن کونه فی غایة مراتب الاعتماد والتعویل وان الصحة اعلی مراتب الحدیث عند ائمة هذا الفن الشریف الجمیل فما بقی للمنکرین الا الخسار والثبور والخیب والعویل واظهر کون سعیهم فی تباب وکیدهم فی تضلیل فالعجب کل العجب ان المخاطب الشریف الحسیب المتقن لم یبال بالکثیر الخبث فی هواهی العطب الشدید لا یخاف فی تعامی الشجب فی حدیث الولایة بالکذب والبهتان ولا یستحیی بالامر الخزی والهوان ولا یدری انه قد سبق بتصدیق هذا المجتهد المطلق النحریر القدوة والامام العظیم الشان ان تکذیب التکذیب المعیب بالاجهار والاعلان حیث صحح الحدیث الشریف بما لا ناف اهل الحقد والشنان وقصمنا ظهور ارباب التزویر والعدوان وحسم الوساوس اصحاب الضغن والطغیان من الزیغ جس حائدین عن الدین اسمادین عن الایقان وحصد النواجم نداء لیسان المضللین المرتین عن منهج الایمان اخاد النوابع تاریب المبطلین المموهین الزائغین عن الاذعان والله هو الموفق وهو المستعان

وجه بست وششم آنکه این حدیث شریف را خیثمه بن سلیمان که از ائمه کبار و اساطین اعیان است روایت نموده چنانچه ابن شهر آشوب در مناقب گفته ثنا احمد ثنا حازم ابن حابیة بن شوب ثنا یوسف بن صهیب عن رکین عن وهب بن حمزة عن بریدة قال سافرت

مع علی من المدینة الی مکة فرایت منه جفوة فقلت لئن رجعت فلقیت رسول الله صلی الله علیه وسلم لانالن منه قال فرجعت فلقیت رسول الله صلی الله علیه وسلم فذکرت علیا فنلت منه فقال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقولن لعلی فان علیا ولیکم بعدی وخیثمه بن سلیمان حائز محامد مآثر جلیلة الشان وحاوی محاسن ومفاخر باهرة البرهان وسالم از قوادح مطاعن ارباب عناد وعدوان وبری از همز وغمز ورمز واصحاب شنآن است ابو سعد عبد الکریم بن محمد سمعانی در انساب در نسبت اطرابلسی گفته ابو الحسن خیثمة بن سلیمان بن حیدرة القرشی الاطرابلسی من الائمة الثقات المشهورین بالرحلة والکثرة عن اهل العراق والیمن والحجاز سمع محمد بن عیسی بن ابی ابراهیم المدائنی وطبقتهما روی عنه ابو عبد الله محمد بن اسحاق بن منده الحافظ وتوفی فی حدود سنة خمسین وثلثمائة ومحمد بن احمد ذهبی در تذکرة الحفاظ گفته خیثمة بن سلیمان بن حیدرة الامام محدث الشام ابو الحسن القرشی الاطرابلسی احد الثقات سمع ابا عتبة احمد بن الفرج الحمصی ومحمد بن عوف الحافظ وابراهیم بن عبد الله القصار والحسین بن محمد بن ابی معشر ومحمد بن حبان بن عیسی المدائنی صاحب سفیان بن عیینة وعبد الله بن ابی میسرة المکی واسحق بن ابراهیم الدبری والعباس بن الولید البیروتی وطبقتهم ورحل الی العراق والحجاز والیمن وصنف وجمع روی عنه ابو الحسن الصیدلانی وتمام الرازی وابو عبد الله بن منده وابو نصر بن هارون وابو عبد الله بن ابی کامل الطرابلسی وعبد الرحمن بن ابی نصر التمیمی وخلق کثیر قال ابن ابی کامل مولده سنة خمس ومائتین واسمعیل بن احمد بن طید فقال سالت عن مولده فقال سنة سبع وعشرین ومائتین قلت الاول اصح قال الخطیب خیثمة ثقة قد جمع فضائل الصحابة قال ابن ابی کامل سمعت خیثمة یقول رکبت البحر وقصدت جبلة لاسمع من یوسف بن بحر ثم خرجت الی انطاکیة فلقینا مرکب فقاتلناهم ثم تقدم قوم من مقدمه فاخذونی ثم ضربونی وکتبوا اسماءنا فقالوا ما اسمک قلت خیثمة فقال اکتب حمار بن حمار ولما ضربت سکرت ونمت فرایت کانی انظر الی الجنة وعلی بابها جماعة

من الحور العین فقالت احداهن یا شقی ایش فاتك قالت اخری ایش فاته قالت وقتل کان فی الجنة
مع الحور فقال لها لا تکثری الشهادة فی عز من الاسلام وذل من الشرك خیر له ثم تبسمت
قال ورایت کان من یقول لی اقرأ براءة فقرأت الی قوله فسیحوا فی الارض اربعة اشهر فقال انه
اسمه قال ابن کامل وسمعت خیثمة یقول رایت بدمشق حتی الثوری عن طلحة ابن عمرو
ونیز ذهبی در عبر در سنة ثلث واربعین وثلثمائة گفته وفیها توفی خیثمة بن سلیمان بن حیدرة
ابو الحسن الاطرابلسی الحافظ روی عن العباس بن الولید البیروتی ومحمد بن عیسی المدائنی وطبقتهما
بالشام وثغورها وبالعراق والیمن وتوفی فی ذی القعدة وله ثلث وتسعون سنة وغیره ایضا
یقول انه جاوز المائة وثقه الخطیب وجلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر کمال الدین سیوطی
در طبقات الحفاظ گفته خیثمة بن حیدرة الامام المحدث محدث الشام ابو الحسن القرشی الطرابلسی
احد الثقات الرحالة جمع فضائل الصحابة ولد سنة ٢٥٠ ومات فی ذی القعدة سنة ثلث
واربعین وثلثمائة قال ابن منده کتبت عنه الطرابلسی الف جزء ومحمد بن عبد الباقی الزرقانی
المالکی در شرح مواهب لدنیه گفته خیثمة بن سلیمان بن حیدرة الامام الحافظ ابو الحسن
القرشی الطرابلسی احد الثقات الرحالة جمع فضائل الصحابة ولد سنة خمس
واربعین وثلثمائة قال ابن منده کتبت عنه بطرابلس الف جزء انتهی فبعد روایة هذا الامام
العالی الشان اعنی خیثمة بن سلیمان السالم من قدح اهل البغی والطغیان لا یجترء من له
ادنی مسکة من الایمان علی رد هذا الحدیث الشریف ورمیه بالکذب والبهتان لمجانبا بعضه
والعدوان وجه بست وهفتم آنکه ابو حاتم محمد بن حبان البستی این حدیث شریف را در صحیح خود روایت نموده
ننگ شبهات از آئینه حق زدوده چنانچه محب الدین احمد بن عبد الله طبری شافعی در ریاض النضرة گفته
عن عمران بن حصین قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم سریة واستعمل علیهم
علیا قال فمضی علی السریة فاصاب جاریة فانکروا علیه وتعاقد اربعة من اصحاب
النبی صلی الله علیه وسلم قالوا اذا لقینا رسول الله صلی الله علیه وسلم اخبرناه

بما صنع

بما صنع علی فقال عمران وکان المسلمون اذا قدموا من سفر بدأوا برسول الله صلی الله علیه وسلم
وسلموا علیه ثم انصرفوا الی رحالهم فلما قدمت السریة سلموا علی رسول الله صلی الله
علیه وسلم فقام احد الاربعة فقال یا رسول الله الم تر ان علیا صنع کذا وکذا فاعرض عنه
ثم قام الثانی فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الثالث فقال مثل مقالتهما فاعرض عنه
ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل الیه رسول الله صلی الله علیه وسلم والغضب یعرف
فی وجهه فقال ما تریدون من علی ثلثا ان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مؤمن بعدی
خرجه الترمذی وقال حسن غریب وابو حاتم وخرجه احمد وقال فیه فاقبل رسول الله
صلی الله علیه وسلم علی الرابع وقد تغیر وجهه فقال دعوا علیا دعوا علیا ان علیا منی وانا منه
وهو ولی کل مؤمن بعدی وابراهیم بن عبد الله الوصابی الشافعی در کتاب الاکتفا گفته عن عمران
بن حصین قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم سریة واستعمل علیها علیا فمضی علی السریة
فاصاب جاریة من السبی فانکروا علیه وتعاقد اربعة من اصحاب رسول الله صلی الله
علیه وسلم قالوا اذا لقینا رسول الله صلی الله علیه وسلم اخبرناه بما صنع علی
قال عمران وکان المسلمون اذا قدموا من سفر بدأوا برسول الله صلی الله علیه وسلم وسلموا
علیه ثم انصرفوا الی رحالهم فلما قدمت السریة سلموا علی رسول الله صلی الله علیه وسلم
فقام احد الاربعة فقال یا رسول الله الم تر ان علیا صنع کذا وکذا فاعرض عنه ثم قام
الثانی فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الثالث فقال مثل مقالتهما فاعرض عنه ثم قام
الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل الیه صلی الله علیه وسلم والغضب یعرف فی وجهه فقال
ما تریدون من علی ثلاثا ان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مؤمن بعدی اخرجه الترمذی
وابن حبان فی صحیحه واخرجه الامام احمد فی مسنده وقال فیه فاقبل رسول الله صلی الله
علیه وسلم علی الرابع وقد تغیر وجهه فقال دعوا علیا دعوا علیا ان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مؤمن
بعدی ازین عبارت ظاهرست که حدیث ولایت را ابن حبان در صحیح خود روایت نموده پس بحمد الله

صحت این حدیث شریف حسب افاده ابن حبان نیز بوضوح تمام رسید و غایت شناعت و فظاعت
و بطلان آن کالشمس فی رابعة النهار ساطع گردید و فضائل جلیله شان و مناقب منیعه البنیان ابن
حبان بر ناظر افادات اکابر حذاق اعیان روشن و عیان است ابو نصر علی بن هبة الله بن ماکولا
در کتاب الاکمال فی اسماء الرجال گفته ابو حاتم محمد بن حبان البستی حافظ جلیل کثیر التصانیف
... خلق ... محمد بن حبان بن احمد
بن حبان بن معاذ بن معبد بن سعید بن شهید ابو حاتم التمیمی البستی رحل فی طلب العلم
الی الشام و مصر و العراق و خراسان و سمع مصنفا کثیرا و حدث عن ابی خلیفة و الحسین
بن سفیان النسائی و ابو یعلی الموصلی و خلق کثیر و کان من الحفاظ الاثبات و هو محمد
بن حبان بن احمد بن حبان ابنا معاذ بن معبد بن شهید بن هدیة بن مرة بن سعد
بن عبد الله بن دارم بن مالک بن حنظلة بن مالک بن زید مناة بن تمیم توفی فی سنة
اربع و خمسین و ثلثمائة و ابو سعد عبد الکریم بن محمد سمعانی در انساب در نسبت البستی گفته ابو حاتم
محمد بن حبان بن احمد بن حبان التمیمی البستی امام عصره صنف تصانیف لم یسبق الی
مثلها و رحل ما بین الشاش الی الاسکندریة و تلمذ فی الفقه لابی بکر بن خزیمة نیسابور
و کتب بالبصرة عن ابی خلیفة الجمحی و بالشام عن محمد بن عبد الله الکلاعی و عالم
سمع منه ابو عبد الله بن منده و ابو عبد الله البیع الحافظ و غیرهما و ذکره الحاکم
ابو عبد الله فقال ابو حاتم البستی القاضی کان من اوعیة العلم فی اللغة و الفقه و الحدیث
و الوعظ و کان من عقلاء الرجال خرج فی الحدیث ما لم یسبق الیه و ولی القضاء بسمرقند
و غیرها من المدن بخراسان ثم ورد نیسابور سنة اربع و ثلثین و حضرناه یوم الجمعة
بعد الصلوة فلما سألناه الحدیث نظر الی الناس و انا اصغرهم سنا فقال استمل فقلت نعم
فاستملیت علیه ثم اقام عندنا و خرج الی القضاء الی نسا و غیرها و انصرف الینا
سنة سبع و ثلثین فبنی الخانقاه فی باب الرازیین و قری علیه جملة من مصنفاته

ثم خرج

ثم خرج من نیسابور سنة اربعین الی وطنه بست و ... و در انساب گفته
... بکسر الحاء المهملة و تشدید الباء المنقوطة بواحدة و فی آخره النون هذه النسبة
الی حبان و هو جد المنتسب الیه و المشهور ابو حاتم محمد بن حبان بن احمد بن حبان بن معاذ
بن معبد بن هدیة التمیمی البستی الحبانی کان اماما فاضلا مکثرا من الحدیث و الرحلة
و الشیوخ عالما بالمتون و الاسانید اخرج من علوم الحدیث ما عجز عنه غیره و من تأمل
تصانیفه ... اهل الرجال کان یخرج فی طلب العلم ساح ما بین الاسکندریة و الشاش تلمذ
لابی بکر محمد بن اسحاق بن خزیمة السلمی و سمع الحدیث ببست من اسحق بن ابراهیم البستی
القاضی و بمرو ابا عبد الرحمن عبد الله بن محمود السعدی و بالسغد ابا حفص عمر بن محمد
بن بجیر البجیری و بالبصرة ابا خلیفة الفضل بن الحباب الجمحی و بحران ابا عروبة الحسن بن
ابی معشر السلمی و بالرقة الحسین بن عبد الله القطان و بدمشق ابا الحسن احمد بن عمیر بن جوصا
الثقفی و ببیت المقدس عبد الله بن محمد بن سلم المقدسی و بمصر ابا عبد الرحمن احمد
بن شعیب النسائی و بمکة المفضل بن محمد الجندی و طبقتهم روی عنه الحفاظ ابو عبد الله الحاکم
البیع و ابو عبد الله بن منده الاصبهانی و ابو عبد الله الغنجار البخاری و جماعة سواهم و توفی
فی شوال سنة اربع و خمسین و ثلثمائة ببست و احمد بن عبد الحلیم المعروف بابن تیمیة در منهاج السنة
بعد کلامی گفته لکن المقصود هاهنا ان نبین طرق العلم فالصحابة الذین اخذ الناس عنهم
العلم بعد الخلفاء الاربعة مثل ابی بن کعب و عبد الله بن مسعود و معاذ بن جبل و ابی
الدرداء و زید بن ثابت و حذیفة بن الیمان و عمران بن حصین و ابی موسی الاشعری و سلمان
الفارسی و عبد الله بن سلام و امثالهم الی ان قال بعد ذکر عدة طبقات بعدهم ثم مثل
البخاری و مسلم و ابی داود و ابی زرعة و ابی حاتم و عثمان بن سعید و عبد الله بن عبد الرحمن
الدارمی و محمد بن مسلم بن وارة و ابی بکر الاثرم و ابراهیم الحربی و بقی بن مخلد الاندلسی و محمد
بن وضاح و ... و النسائی و ابی عیسی الترمذی و ابی بکر بن خزیمة و محمد بن نصر المروزی

ومحمد بن جریر الطبری وعبد الله بن احمد بن حنبل وعبد الرحمن بن ابی حاتم ثم بعد هؤلاء
مثل ابی حاتم البستی وابی بکر النجاد وابی بکر النیسابوری وابی القاسم الطبرانی وابی الشیخ
الاصبهانی وامثالهم ثم بعد هؤلاء مثل ابی الحسن الدارقطنی وابی عبد الله بن منده ثم
ابی عبد الله الحاکم وعبد الغنی بن سعید وامثال هؤلاء ممن لا یمکن احصاءهم فهؤلاء
وامثالهم اعلم باحوال الرسول وفیهم من هو اکثر روایة لصحیحه من سفیهم وفیهم
من هو افقه فیه من غیره وشمس الدین محمد بن احمد ذهبی در عبر در سنه اربع وخمسین وثلثمائة گفته
العلامة ابو حاتم محمد بن حبان بن احمد بن حبان بن معاذ التمیمی البستی الحافظ صاحب
التصانیف سمع ابا خلیفة الجمحی وطبقته بخراسان والشام والعراق ومصر والجزیرة
وکان من اوعیة العلم فی الحدیث والفقه واللغة والوعظ وغیر ذلک حتی الطب والنجوم
والکلام ولی قضاء سمرقند ثم قضاء نسا وغاب دهرا عن وطنه ثم رد الی بست وتوفی
شوال بها وهو فی عشر الثمانین ویافعی در مرآة الجنان در سنه مذکوره گفته العلامة المحدث الحافظ
وصاحب التصانیف ابو حاتم محمد بن حبان بکسر الحاء المهملة وتشدید الموحدة التمیمی البستی
وکان من اوعیة العلم فی الحدیث والفقه واللغة والوعظ وغیر ذلک حتی الطب والنجوم
والکلام ولی قضاء سمرقند ثم قضاء نسا وغاب دهرا عن وطنه ثم رجع الی بست وتوفی بها
وتاج الدین عبد الوهاب سبکی در طبقات فقهای شافعیه گفته محمد بن حبان بن احمد بن حبان
بن معبد ابو حاتم بن حبان البستی الحافظ التمیمی الحافظ الجلیل الامام صاحب التصانیف
الانواع والتقاسیم والجرح والتعدیل والثقات وغیر ذلک سمع الحسین بن ادریس
الهروی وابا خلیفة والنسائی وعمران بن موسی وابا یعلی والحسن بن سفیان وابن خزیمة
والسراج وخلائق لا یحصون کثرة بخراسان والعراق والحجاز والشام والجزیرة وغیرها
من الاقالیم قال فی کتابه التقاسیم والانواع لعلنا کتبنا عن الف شیخ ما بین الشاش
والاسکندریة روی عنه الحاکم ومنصور بن عبد الله الخالدی وابو معاذ عبد الرحمن

بن محمد بن رزق الله السجستانی وابو الحسن محمد بن احمد بن هرون الزوزنی ومحمد بن احمد بن
منصور النوقانی وغیرهم قال ابو سعد الادریسی کان علی قضاء سمرقند زمانا وکان من فقهاء الدین
وحفاظ الآثار عالما بالطب والنجوم وفنون العلم الف المسند الصحیح والتاریخ والضعفاء
وفقه الناس بسمرقند وقال الحاکم کان من اوعیة العلم فی الفقه واللغة والحدیث والوعظ ومن
عقلاء الرجال ثم ذکر انه قدم نیسابور مرتین ثم ولی قضاء نسا ثم قدم نیسابور ثالثة
وبنی بها خانکاه وقرئت علیه جملة من مصنفاته ثم عاد الی وطنه سمرقند وکانت الرحلة
الیه لسماع مصنفاته وقال الخطیب کان ثقة نبیلا فهما وقال ابن السمعانی کان ابو حاتم
امام عصره رحل فیما بین الشاش والاسکندریة توفی لیلة الجمعة لثمان بقین من شوال سنة
اربع وخمسین وثلثمائة ذکر ما رمی به ابو حاتم وتبیین الحال فیه قد مناه فی الطبقة الثانیة
فی ترجمة احمد بن صالح المصری ان مما ینبغی ان ینظر فیه ویتفقد وقت الجرح والتعدیل حال
العقائد فانه باب وهم وقع بسببه کلام بعض مخالفة العقیدة اذا تذکرت ذلک فاعلم ان ابا
اسماعیل عبد الله بن محمد الهروی الذی تسمیه المجسمة شیخ الاسلام قال سألت یحیی بن عمار
عن ابی حاتم بن حبان قلت رأیته قال وکیف لم اره ونحن اخرجناه من سجستان کان له علم کثیر
ولم یکن له کثیر دین قدم علینا فانکر الحد لله فاخرجناه من سجستان انتهی قلت انظروا
جهل هذا الجارح لیت شعری من المجروح مثبت الحد لله او نافیه وقد رأیت للحافظ صلاح الدین
خلیل بن کیکلدی العلائی رحمه الله علی هذا کلاما جیدا احببت نقله بعبارته قال رحمه الله
ومن خطه نقلته یا لله العجب من احق بالاخراج والتبدیع ... وشیخ جمال الدین عبد الرحیم بن الحسن اسنوی
در طبقات فقهای شافعیه گفته ابو حاتم محمد بن حبان بکسر الحاء المهملة بعدها باء مفتوحة
ابن احمد بن حبان التمیمی البستی بباء موحدة مضمومة وسین مهملة ساکنة وبالتاء المثناة
من فوق الامام الحافظ مصنف الصحیح وغیره رحل الی الآفاق کان من اوعیة العلم لغة وحدیثا
وفقها ووعظا ومن عقلاء الرجال قاله الحاکم وقال ابن السمعانی کان امام عصره توفی

قضاء سمرقند مدة وتفقه به الناس عاد الی نیسابور وبنی بها خانقاه ثم رجع الی وطنه وانتصب بها السماع مصنفاته الی ان توفی لیلة الجمعة لثمان بقین من شوال سنة اربع وخمسین وثلثمائة ذکره ابن الصلاح و نووی در تقریب گفته الصحیح اقسام اعلاها ما اتفق علیه البخاری و مسلم ثم ما انفرد به البخاری ثم مسلم ثم ما علی شرطهما ثم علی شرط البخاری ثم مسلم ثم صحیح غیرهما و سیوطی در تدریب در شرح این قول گفته التنبیه الثانی قد علم مما تقدم ان اصح من صنف فی الصحیح ابن خزیمة ثم ابن حبان ثم الحاکم فینبغی ان یقال اصحها بعد مسلم ما اتفق علیه الثلثة ثم ابن خزیمة و ابن حبان او الحاکم ثم ابن حبان فقط وان لم یکن الحدیث علی شرط احد الشیخین ولم ار من تعرض لذلك فلیتأمل و عبد الحق دهلوی در مقدمه شرح فارسی مشکوة در ذکر صحاح گفته و مثل صحیح ابن حبان شاگرد ابن خزیمه که ثقه ثبت فاضل فهام بود و حاکم در شان او گفته که بود وی از اوعیه علم در فقه و لغت و حدیث و وعظ و از عقلای رجال بود انتهی و خود مخاطب نحریر در بستان المحدثین گفته صحیح ابن حبان که او را التقاسیم والانواع نیز نامند و ترتیب آن ترتیب مخترع است که نه بر ابواب و نه بر مسانید صحابه و نه بر معاجم شیوخ اول اقسام ذکر کرده است و در ان اقسام انواع می آرد مثلا النوع السادس والاربعون من القسم الثانی فی النواهی علی هذا القیاس و درین کتاب خطبه دراز نوشته بعضی فقرات آن بدل می چسپد حمد و ثنای آن خطبه نقل کرده میشود می گوید الحمد لله المستحق الحمد لآلائه المتوحد بعزه وکبریائه القریب من خالقه فی اعلی علوه البعید منهم فی ادنی دنوه العالم بکنین مکنون النجوی والمطلع علی افکار السر واخفی وما استجن تحت عناصر الثری

وما جال فی خواطر الوری الذی ابتدع الاشیاء بقدرته وذرأ الانام بمشیته من غیر اصل علیه افتعل ولا رسم مرسوم امتثل ثم جعل العقول مسلکا لذوی الحجی وملجأ فی مسالك اولی النهی وجعل اسباب الوصول الی کیفیة العقول ما شق لهم من الاسماع والابصار والتکلف للبحث والاعتبار فاحکم لطیف ما دبر واتقن جمیع ما قدر ثم فصل بانواع الخطاب اهل التمییز والالباب ثم اختار طائفة لصفوته وهداهم لزوم طاعته من اتباع سبیل الابرار فی لزوم السنن والآثار فزین قلوبهم بالایمان وانطق السنتهم بالبیان من کشف اعلام دینه واتباع سنن نبیه بالدؤب فی الترحال والاسفار وفراق الاهل والاوطار فی جمع السنن ورفض الاهواء والتفقه فیها بترك الاهواء فتجرد القوم للحدیث وطلبوه ورحلوا فیه وکتبوه وسألوا عنه واحکموه وذاکروا فیه ونشروه وتفقهوا فیه واصلوه وفرعوا علیه وبذلوه وبینوا المرسل من المتصل والموقوف من المنفصل والناسخ من المنسوخ والمفسر من المجمل والمستعمل من المهمل والمختصر من المتقصی والملزوق من المتفصی والعموم من الخصوص والدلیل من المنصوص والمباح من المزجور والغریب من المشهور والفرض من الارشاد والحتم من الایعاد والعدول من المجروحین والضعفاء من المتروکین وکیفیة المعلول والکشف عن المجهول وما حرف عن المجعول وقلب من المنحول من مخائل التدلیس وما فیه من التلبیس حتی حفظ الله بهم الدین علی المسلمین وصانه عن ثلب القادحین وجعلهم عند التنازع ائمة الهدی وفی النوازل مصابیح الدجی فهم ورثة الانبیاء ومأنس الاصفیاء وملجأ الاتقیاء ومرکز الاولیاء فله الحمد علی قدره وقضائه وتفضله بعطائه وبره ونعمائه ومنه وآلائه انتهی کنیت او ابو حاتم است و نام او محمد بن حبان بن احمد بن حبان بن معاذ بن سعید است نسبت او بزید مناة بن تمیم میرسد پس او تمیمی است و بستی نیز گویند زیرا که از شهر بست که در سیستان است ساکن بود شاگرد نسائی است و از ابو یعلی موصلی و حسن بن سفیان و ابو بکر بن خزیمه صاحب الصحیح نیز تلمذ نموده از خراسان تا مصر گردیده و از عالمی فیض گرفته سوای علم حدیث

دیگر هم داشت فقه و لغت و طب و نجوم را نیک میدانست حاکم از وی اخذ کرده و شاگردی وی نموده خود
ابن حبان در همین کتاب الانواع گفته است لعلنا کتبنا عن الفی شیخ فائده باید دانست که ابن
حبان را ابتلائی پیش آمد که وی در بعض کتب خود گفته است النبوة العلم والعمل مردم برین حرف
او انکار کردند و نسبت بزندقه نمودند و از وی روایت حدیث و ملاقات ترک کردند و بخلیفه وقت
این ماجرا رسانیدند خلیفه بی تحقیق حکم بقتل او نمود با آنکه بعضے از محدثین ثقات نیز در حق وی گفته اند
وذلک نفس فلسفی لیکن انصاف آنست که کلام او چندان دور از عقائد حقه نیست چه مراد آن نیست
که نبوت کسبی است بریاضت علم و عمل حاصل توان کرد چنانچه مذهب فلاسفه است بلکه غرض او آنست
که نبوت را لازم است که نفس ناطقه انسان در علم و عمل زیادتی بیّن داشته باشد بعد از آن بطریق
موهبت و ابنوت عطا میشود چنانچه در قرآن مجید اشاره باین معنی میفرماید جائیکه فرموده است
الله اعلم حیث یجعل رسالته و اعتقاد آنکه انبیاء را هیچ مرتبه در قوت علمیه و عملیه بر سائر افراد نمی باید که باشد
و بطریق تحکم محض یکی را از میان افراد متساویه بنبوت سرفراز فرماید اصلا از شریعت و دین ثابت نشود
یا مرادش آنست که انبیاء را بعد از جنس نبوت تفوق در هر دو جانب علم و عمل میکرده و لهذا معصوم
باشند از خطا و گناه و این معنے مجمع علیه جمیع اهل اسلام است ذهبی در تذکرة الحفاظ گفته
وهذا له محمل حسن اذ لم یرد حصر المبتدأ فی الخبر و مثله الحج عرفة فمعلوم ان الرجل
لا یصیر حاجا بمجرد الوقوف بعرفة وانما ذکرهم الحج وفات او در سال سه صد و پنجاه و چهار
بیست و دوم شوال روز جمعه بوده است و از وی تصانیف بسیار مشهور است و یادگار از انجمله کتاب
تاریخ الثقات که متداول است و از وی نقل می آیند و کتاب الضعفاء نیز متداول است و علل حدیث
زهری و علل حدیث مالک و ما انفرد به اهل المدینة من الشامیین و ما انفرد به المکیون
و ما انفرد به اهل العراق و ما انفرد به اهل خراسان و او را مجمی عجیب است و کتابی در مناقب
مالک و کتابی در مناقب شافعی و کتابی است مسمی بانواع العلوم و اوصافها سه جلد دارد و کتابی
است بالهدایة الی علم السنن و ورای این نیز تصانیف دارد و صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلاء گفته

محمد بن حبان بن احمد بن حبان بن معاذ بن سعید التمیمی البستی نیز که نسبت او بزید مناة تمیم رسید
و در شهر بست ساکن بود و شاگرد نسائی است و از ابو یعلی موصلی و حسن بن سفیان و ابوبکر بن خزیمه نیز
تلمذ نموده و از خراسان تا مصر گردیده و از هر عالم فیض گرفته سوای علم حدیث علوم دیگر هم داشت فقه و لغت
و طب و نجوم حاکم از وی اخذ کرده و مشایخ او بسیار اند وی گفته لعلنا کتبنا عن الفی شیخ تصانیف بسیار دارد
منها تاریخ الثقات و کتاب الضعفاء و علل حدیث الزهری و علل حدیث مالک و ما انفرد
به اهل المدینة من الشامیین و ما انفرد به المکیون و ما انفرد به اهل العراق و ما انفرد به
اهل خراسان و او را مجمی است و کتابی در مناقب مالک و کتابی در مناقب شافعی و کتاب انواع العلوم
و اوصافها سه مجلد و کتاب الهدایة الی علم السنن و جز آن و او را ابتلای پیش آمد که در بعض کتب خود نوشته
للنبوة العلم والعمل مردم برین حرف انکار کرده و رمی بزندقت نمودند و روایت حدیث از وی و ملاقات ترک نمودند
این ماجرا بخلیفه وقت رسانیدند خلیفه وقت بی تحقیق حکم بقتل او کرد تا آنکه بعض محدثین ثقات هم
در حق وی گفتند ذلک نفس فلسفی لیکن انصاف آنست که این کلام چندین دور از عقائد حقه نیست
که مراد آنست که نبوت کسبی است بریاضت در علم و عمل حاصل توان کرد چنانچه مذهب فلاسفه است بلکه
غرض آنست که نبوت را لازم است که نفس ناطقه انسانی در علم و عمل زیادت بیّن داشته باشد بعد
بطریق موهبت او را نبوت عطا میشود کما اشار الیه عز و جل الله اعلم حیث یجعل رسالته اعتقاد
فی اصل القرآن الکریم الله اعلم حیث یجعل رسالته
آنکه انبیاء را هیچ مرتبه در قوت علمیه و عملیه بر سائر افراد نباید که باشد و بطریق تحکم محض یکی را از میان
افراد متساویه بنبوت سرفراز میفرماید ثابت نمیشود یا مراد آنست که انبیاء را بعد از عطای نبوت
تفوق در هر دو جانب علم و عمل حاصل میگردد و لهذا معصوم میباشند از گناه و خطا و این معنی
مجمع علیه جمیع اهل اسلام است ذهبی در تذکره گفته هذا له محمل حسن اذ لم یرد حصر المبتدأ
فی الخبر و مثله الحج عرفة فمعلوم ان الرجل لا یصیر حاجا بمجرد الوقوف بعرفة وانما
ذکره مهم الحج وفات او در سنه ۳۵۴ اربع و خمسین و ثلثمائة بیست و دوم ماه شوال روز جمعه بوده
رحمه الله کذا فی بستان المحدثین انتهی ما فی الاتحاف فالحمد لله المنان علی ثبوت صحة الحدیث

... جنان من الایمان لغائظ لارباب الضغن والشنآن من صنیع ابن حبان المحبر للجنان
المشار الیه بالبنان الموصوف عندهم بالحذق والتفرد والجلالة والبراعة فهذا الشیخ
المقدم السابق علی الاشباه والاقران ولا یخفی انه قد بلغ ابن حبان فی التعصب والقدح
والتحامل الحری بالایقان والانحراف والاستنکاف والتاوی حتی ادعان الی ان اطال
لسان الطعن علی امام الانس والجان علی بن موسی الرضا علیه وعلی آبائه وابنائه المعصومین
الاف التحیة والسلام من الملک المنان کما فی المیزان للذهبی وغیره من مصنفات الاعیان
ولکن مع ذلک التعصب الاسیح والعناد البهیج لم یمکنه ان یقدح فی هذا الحدیث
الحدیث الشریف بل ادخله فی صحیحه فاظهر صحته وسداده وزوجه علی الطعن بعادة
ولکن المخاطب لم یتوقف تقدم بابطال هذا الحدیث الشریف علی هذا العتو الاعشی فجلب
علی نفسه اتباعه انکار الحق وشان بل فخر بالعتو الحسنی وجه بست وششم آنکه سلیمان
بن احمد بن ایوب الطبرانی هم این روایت روایت نموده چنانچه محمد صدر عالم که فضائل جلیله
جمیله او تفهیما شاه ولی الله ظاهر است در معارج العلی فی مناقب المرتضی گفته اخرج ابن ابی شیبة
عن عمران بن حصین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علی منی وانا من علی وعلی
ولی کل مؤمن بعدی واخرج الطیالسی والحسن بن سفیان وابو نعیم مثله واخرج الترمذی
وقال حسن غریب والطبرانی والحاکم وصححه عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ما تریدون من علی ما تریدون من علی ما تریدون من علی ان علیا منی وانا منه وهو ولی
کل مؤمن بعدی و فضائل فاخره و مناقب باهره طبرانی بتفصیل ان شاء الله تعالی در مجلد حدیث طیر که
محققین عظام و منقدین فخام مثل انساب سمعانی و وفیات الاعیان ابن خلکان و منظر الانسان
ترجمه وفیات الاعیان یوسف بن احمد و عبر ذهبی و مرآة الجنان یافعی و طبقات الحفاظ جلال الدین
سیوطی و طبقات القراء محمد بن محمد جزری و توضیح الدلائل شهاب الدین احمد و شرح مواهب لدنیه محمد بن عبد الباقی
زرقانی و تراجم الحفاظ میرزا محمد بدخشانی و بستان المحدثین مخاطب و غیر اینها مذکور خواهد شد و عجب تر آنست که خود

مخاطب در جمیع شیخ ابو علی سالک منهج غیر سدید جا بجا با فادات و روایات طبرانی عقیده ثبت و تمسک
میشود و او را بلی معتمد خود میداند و باز برد و قدح حدیثی ابایت که از مرویات آن امام اهل روایت
می پردازند و برافادهٔ او نظر نمی اندازند ان هذا لشیء عجاب وجه بست و هفتم آنکه ابو عبد الله محمد
بن عبد الله الحاکم این حدیث شریف روایت نموده و تصحیح آن بر شرط مسلم فرموده چنانچه در مستدرک
علی الصحیحین که نسخهٔ عتیقه آن از نظر فاصر گذشته میفرماید حدثنا ابو عبد الله محمد بن یعقوب
الحافظ حدثنی ابو محمد بن یحیی قالا ثنا قتیبة بن سعید ثنا جعفر بن سلیمان الضبعی
عن یزید الرشک عن مطرف عن عمران بن حصین قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم
سریة واستعمل علیهم علی بن ابی طالب فمضی علی فی السریة فاصاب جاریة فانکروا ذلک
علیه فتعاقد اربعة من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا لقینا النبی اخبرناه
بما صنع علی قال عمران وکان المسلمون اذا قدموا من سفر بدؤوا برسول الله صلی الله علیه وسلم
فنظروا الیه وسلموا علیه ثم ینظرون الی رحالهم فلما قدمت السریة سلموا علی رسول الله
صلی الله علیه وسلم فقام احد الاربعة فقال یا رسول الله الم تر ان علیا صنع کذا وکذا
فاعرض عنه ثم قام الثانی فقال مثل ذلک فاعرض عنه ثم قام الثالث فقال مثل ذلک
ثم قام الرابع فقال یا رسول الله الم تر ان علیا صنع کذا وکذا فاقبل علیه رسول الله صلی الله علیه
وسلم والغضب یعرف فی وجهه فقال ما تریدون من علی ان علیا منی وانا منه
وهو ولی کل مؤمن بعدی هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم ولم یخرجاه وجه بست و هشتم آنکه
نیز حاکم در مستدرک گفته اخبرنا ابو بکر احمد بن جعفر بن حمدان القطیعی ببغداد من اصل کتابه
ثنا عبد الله بن احمد بن حنبل حدثنی ابی ثنا یحیی بن حماد ثنا ابو عوانة ثنا ابو بلج ثنا
عمرو بن میمون قال انی لجالس الی ابن عباس اذ اتاه تسعة رهط فقالوا یا ابن عباس اما
ان تقوم معنا واما ان تخلونا من بین هؤلاء قال فقال ابن عباس بل انا اقوم معکم
قال وهو یومئذ صحیح قبل ان یعمی قال فابتدؤا فتحدثوا فلا ندری ما قالوا قال فجاء ینفض

ثوبه ويقول اف وتف وقعوا فی رجل له بضع عشر خصائل ليست لاحد غيره وقعوا فی رجل
قال له النبی صلی الله عليه وسلم لابعثن رجلا لا يخزيه الله ابدا يحب الله ورسوله
ويحبه الله ورسوله فاستشرف لها مستشرف فقال اين علی فقالوا انه فی الرحی يطحن
قال وما كان احدهم ليطحن قال فجاء وهو ارمد لا يكاد يبصر قال فنفث فی عينيه ثم هز الراية
ثلاثا فاعطاها اياه فجاء علی بصفية بنت حيی قال ابن عباس ثم بعث رسول الله صلی الله
عليه وسلم فلانا بسورة التوبة فبعث عليا خلفه فاخذها منه وقال لا يذهب بها
الا رجل هو منی وانا منه فقال ابن عباس وقال النبی صلی الله عليه وسلم لبنی عمه ايكم
يواليني فی الدنيا والاخرة قال وعلی جالس معهم فقال رسول الله صلی الله عليه وسلم واقبل
علی رجل منهم فقال ايكم يواليني فی الدنيا والاخرة فابوا فقال لعلی انت وليی فی الدنيا
والاخرة قال ابن عباس وكان علی اول من امن من الناس بعد خديجة رضی الله عنها
قال واخذ رسول الله ثوبه فوضعه علی علی وفاطمة والحسن والحسين وقال انما يريد الله
ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا قال ابن عباس وشری علی نفسه فلبس
ثوب النبی صلی الله عليه وسلم ثم نام مكانه قال ابن عباس وكان المشركون يرمون
رسول الله صلی الله عليه وسلم فجاء ابو بكر رضی الله عنه وعلی نائم قال وابو بكر
يحسب انه رسول الله صلی الله عليه وسلم قال فقال يا نبی الله فقال له علی ان نبی الله
قد انطلق الی بئر ميمون فادركه قال فانطلق ابو بكر فدخل معه الغار قال وجعل علی
رضی الله عنه يرمی بالحجارة كما كان نبی الله صلی الله عليه وسلم وهو يتضور وقد لف
راسه فی الثوب لا يخرجه حتی اصبح ثم كشف عن راسه فقالوا انك للئيم وكان صاحبك
لا يتضور ونحن نرميه وانت تتضور وقد استنكرنا ذلك فقال ابن عباس فخرج رسول الله
صلی الله عليه وسلم فی غزوة تبوك وخرج الناس معه فقال له علی اخرج معك قال
فقال النبی صلی الله عليه وسلم لا فبكی علی فقال له اما ترضی ان تكون منی بمنزلة هرون

من موسی

من موسی الا انه ليس بعدی نبی انه لا ينبغی ان اذهب الا وانت خليفتی قال ابن عباس وقال له
رسول الله صلی الله عليه وسلم انت ولی كل مومن بعدی ومومنة قال ابن عباس وسد
رسول الله صلی الله عليه وسلم ابواب المسجد غير باب علی وكان يدخل المسجد جنبا
وهو طريقه ليس له طريق غيره قال ابن عباس وقال رسول الله صلی الله عليه وسلم
من كنت مولاه فان مولاه علی قال ابن عباس وقد اخبرنا الله عز وجل فی القران انه
رضی الله عن اصحاب الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فهل اخبرنا انه سخط عليهم بعد ذلك
قال ابن عباس وقال نبی الله صلی الله عليه وسلم لعمر رضی الله عنه حين قال ائذن لی
فاضرب عنقه قال وكنت فاعلا وما يدريك لعل الله قد اطلع علی اهل بدر فقال
اعملوا ما شئتم هذا حديث صحيح الاسناد ولم يخرجاه بهذه السياقة وقد حدثنا
السيد الاوحد ابو يعلی حمزة بن محمد الزيدی رضی الله عنه ثنا ابو الحسن علی بن محمد بن
مهرويه القزوينی القطان قال سمعت ابا حاتم الرازی يقول كان يعجبهم ان يجدوا الفضائل
من رواية احمد بن حنبل رضی الله عنه وهم روايت نمودن حاكم حديث ولايت را بعبارت [illegible]
بجد ذكر خبر منقول شده اصح و عيان گرديده كمال فضل و جلالت و نهايت ثقت و نبالت
و تبحر و اتقان و رفعت شان حاكم بر ناظر بر افادات ائمه اعاظم مخفی و مستور نيست و سيجی نبذ من ذلك
فيما بعد فی محل حديث الطير ان شاء الله تعالی لفظها و كالشمس وضح و بان تبجيل الله و حسن
توفيقه و ابلاجه الحق بحيث طريقه ثمرة بعد اخری كونه بعد اولی صحة الحديث الشريف
و اعتماده و اختباره و وثوقه و جلالة امره و اشتهاره بحكم الحاكم الذاهب فی التنقيد والفحص
والسبر والتنقير والتنقيب عن غوامض الحديث كل المذاهب القاصد من مصاعد الفضل
والعز اعلی المراتب المتمكن من الحذق والمهارة والتبحر والبصارة اسنی المناصب ولعمری
يستطيع ان يرمی الحديث الشريف بالكذب والبطلان الا العضيهة والقرفة المنهدة
البنيان ظن زائغ كاذب و وهم خاسر خائب وتجرم سمج عن الحق ناكب وتجسس قذع عن توفيق السنا

ذاهب لا یرضی به الا کل معاند ناصب و لجوج للبهت خاطب و عنود للعدل اجانب و خائن للفضائل طالب و خادع للعقول خالب و مارق للدین سالب و منهمک فی الخزی غیرها ئب و جلیع من الهوان غیر راهب و الی الله ولی التوفیق لاقتفاء الحق النصاب و تزییل الخاتر من الناکب
وجه سی و یکم آنکه احمد بن موسی بن مردویه الاصبهانی حدیث ولایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام در واقعه نزول آیه کریمه و انذر عشیرتک الاقربین روایت فرموده چنانچه ملا علی متقی در کنز العمال گفته عن علی قال لما نزلت هذه الآیة و انذر عشیرتک الاقربین دعا بنی عبد المطلب و صنع لهم طعاما لیس بالکثیر فقال کلوا بسم الله من جوانبها فان البرکة تنزل من ذروتها و وضع یده اولهم فاکلوا حتی شبعوا ثم دعا بقدح فشرب اولهم ثم سقاهم فشربوا حتی رووا فقال ابو لهب لقد سحرکم و قال یا بنی عبد المطلب انی جئتکم بما لم یجئ به احد قط ادعوکم الی شهادة ان لا اله الا الله و الی الله و الی کتابه فنفروا و تفرقوا ثم دعاهم الثانیة علی مثلها فقال ابو لهب کما قال المرة الاولی فدعاهم ففعلوا مثل ذلک ثم قال لهم و مد یده من یبایعنی علی ان یکون اخی و صاحبی و ولیکم بعدی فمددت یدی و قلت انا ابایعک و انا یومئذ اصغر القوم عظیم البطن فبایعنی علی ذلک قال و ذلک الطعام انا صنعته ابن مردویه و محامد جلیله و مدائح جمیله و مناقب بهیه و مفاخر سنیه ابن مردویه نحسب سابقه در مجلد حدیث غدیر گذشت خلاصه اش آنکه از تذکره ذهبی واضح است که ابن مردویه حافظ ثبت و علامه صاحب ثقت است و انا کابر و اعاظم شیوخ محدثین مثل ابی سهل بن زیاد و دیگر اکابر نقاد روایت میکند و اجله اساطین سنیه مثل عبد الرحمن بن منده و غیر او خلق کثیره جم غفیر از و روایت می کنند یعنی معالم دینیه و آثار نبویه از و فرا میگیرند و او فهیم بود و بمعرفت این شان و بصیر برجال و طویل الباع ملیح التصانیف و ناهیک بواحدة من هذه المحامد الزاهرة و المدائح الفاخرة فکیف اذا اجتمعت و اتسقت و از کتاب العبر ذهبی از ترجمه ابو مطیع محمد عبد الواحد المدینی واضح است که ابو مطیع که جلالت و عظمت او از فقره و انتهی الیه علو الاسناد

باصبهان لمعان ظهور دارد از ابن مردویه روایت کرده و نیز از عبارت تذکرة الحفاظ ظاهر است که ابو القاسم عبد الرحمن بن منده و اخ او عبد الوهاب و ابو الخیر محمد بن احمد و ابو منصور محمد بن سکرویه و ابو بکر محمد بن الحسن بن محمد بن سلیم و ابو عبد الله ثقفی و خلق کثیر از ابن مردویه روایت کرده اند و روایت شخص عدل و ثقه و جلیل از شخصی حسب افادات ائمه سنیه دلیل وثوق و جلالت و عدالت مروی عنه میباشد کما سبق و از عبارت زاد المعاد ابن القیم بعد ذکر حدیث بنی المنتفق منجلی ست که ابن مردویه از کبار ائمه سنت و اجله شیوخ ثقات اماثل حفاظ آثار و افاخم خدام اخبار است که ابن القیم بروایت او این حدیث در کتاب خود مثل روایت دیگر ائمه ذکر نموده احتجاج و استدلال برا اعتماد و اعتبار و ثبوت و تحقق و خروج آن از مشکوة نبوت می نماید و حسبک هذا دلالة علی کمال الاعتماد و الوثوق و غایة الاعتبار و القبول و از عبارت طبقات الحفاظ سیوطی توان دانست که ابن مردویه حافظ کبیر علامه جلیل و صاحب تصانیف عدیده مثل تفسیر و تاریخ و مستخرج و فهیم بشان حدیث بصیر برجال و صاحب کمال طویل الباع کثیر الاطلاع است و از عبارت شرح و امیب خانی که شمس فی رابعة النهار هویدا و آشکار است که ابن مردویه حافظ ثبت علامه صاحب تاریخ و تفسیر و مسند و مستخرج و فهیم بشان حدیث و بصیر برجال و طویل الباع و ملیح التصنیف ست و از عبارت حصن حصین جزری ظاهر است که او کتاب ابن مردویه را ماخذ کتاب خود که نهایت عظمت جلالت آن بیان کرده گردانیده و مثل دیگر کتب اساطین معتمدین و افاخم محدثین نحاریر مثل بخاری و مسلم و ابن ابی شیبه و امام احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه قزوینی و بزار و ابن حبان و حاکم و ابو عوانه و ابن خزیمه و مالک و غیرهم بر آن اعتماد نموده و نیز ظاهر است که روایات ابن مردویه را صحیح دانسته حیث قال فلیعلم انی ارجو ان یکون جمیع ما فیه صحیحا و مخاطب عالی تبار در رساله اصول حدیث گفته و احادیث متعلقه بتفسیر را تفسیر گویند تفسیر ابن مردویه و تفسیر دیلمی و تفسیر ابن جریر و غیره مشاهیر تفاسیر حدیث اند از بن عبارت هویداست که تفسیر ابن مردویه از مشاهیر تفاسیر حدیث است و شاه صاحب در ذکر تفاسیر مشهوره تفسیر او را مقدم بر دیگر تفاسیر نگاشته اند وجه سی و دوم آنکه تاج المحدثین

ابونعیم احمد بن عبدالله الاصفهانی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه ابراهیم بن عبدالله الیمنی الوصابی در کتاب الاکتفا گفته عن عمران بن حصین رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مومن بعدی اخرجه ابوداود الطیالسی فی مسنده والحسن بن سفیان فی فوائده وابونعیم فی فضائل الصحابة و محمد صدر عالم در معارج العلی گفته عن عمران بن حصین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علی وانا من علی وعلی ولی کل مومن بعدی واخرج الطیالسی والحسن بن سفین وابونعیم مثله و ابونعیم اصفهانی از اکابر علمای جلیل الشان و مشاهیر محدثین اعیان و نحاریر معتمدین کاملین و متمهرین اثبات و متبحرین ثقات و اساطین معظمین و کبار مدققین و اجلهٔ محققین اعاظم مستندین و افاخم منقدین است و فضائل عالیهٔ و مناقب سامیه و محامد فاخره و محاسن زاهره و مکارم جلیله و مآثر نبیلهٔ او برمهرهٔ متتبعین کتب و اسفار حضرات متسننین مثل وفیات الاعیان ابن خلکان و عبر ذهبی و مراة الجنان یافعی و وافی بالوفیات خلیل صفدی و طبقات فقهای شافعیه عبدالرحیم بن حسن الاسنوی و طبقات فقهای شافعیه عبدالوهاب سبکی و تتمة المختصر عمر بن مظفر الشهیر بابن الوردی و طبقات شافعیه ابوبکر اسدی و طبقات سیوطی و لواقح الانوار عبدالوهاب شعرانی و رجال مشکوة محمد بن عبدالله الخطیب و مقالید الاسانید ابومهدی عیسی ثعالبی و بستان المحدثین خود مخاطب و قول مستحسن مولوی حسن زمان و اتحاف النبلا مولوی صدیق حسن خان معاصر غیر آن ظاهر و عیانست اینجا اکتفا به بعض عبارات میرود قال السبکی فی طبقاته احمد بن عبدالله بن احمد بن اسحق بن موسی بن مهران الامام الجلیل الحافظ ابونعیم الاصفهانی الصوفی الجامع بین الفقه والتصوف والنهایة فی الحفظ والضبط واحد اعلام الدین جمع الله له بین العلو فی الروایة والنهایة فی الدرایة رحل الیه الحفاظ من الاقطار ولد فی رجب سنة ۳۳۶ ست وثلثین وثلثمائة باصبهان وهو سبط الشیخ الزاهد محمد بن یوسف البنا احد مشایخ الصوفیة واحد الاعلام الذین جمع الله لهم

الطبقة الرابعة فیمن توفی بین الاربعمائة والخمسمائة

بین العلو فی الروایة والنهایة فی الدرایة رحل الیه الحفاظ من الاقطار و سمع من الربوة طائفة من شیوخ العصر تفرد فی الدنیا عنهم .... قال السبکی و قد روی ابوعبدالرحمن السلمی مع تقدمه عنه .... احمد بن ابی نعیم فقال فی کتاب طبقات الصوفیة ثنا عبدالواحد بن احمد الهاشمی ثنا ابونعیم احمد بن عبدالله انا محمد بن علی بن حبیش المقری ببغداد انبا احمد بن محمد بن سهل الادمی ذکر حدیثا قال ابومحمد بن السمرقندی سمعت ابابکر الخطیب یقول لم ار احدا اطلق علیه اسم الحفظ غیر رجلین ابونعیم الاصبهانی وابوحازم العبدوی الاعرج وقال احمد بن محمد بن مردویه کان ابونعیم فی وقته مرحولا الیه لم یکن فی افق من الافاق اسند و لا احفظ منه کان حفاظ الدنیا قد اجتمعوا عنده و کان کل یوم نوبة واحد منهم یقرأ ما یریده الی قریب الظهر فاذا قام الی داره ربما کان یقرأ علیه فی الطریق جزء و کان لا یضجر لم یکن له غذاء سوی التصنیف والتسمیع قال حمزة بن العباس العلوی کان اصحاب الحدیث یقولون بقی ابونعیم اربع عشرة سنة بلا نظیر لا یوجد شرقا و لا غربا اعلی اسنادا منه و لا احفظ و کانوا یقولون لما صنف کتاب الحلیة حمل الی نیسابور حال حیاته فاشتروه باربعمائة دینار و قال ابن المفضل الحافظ قد جمع شیخنا ابوطاهر اخبار ابی نعیم و ذکر من حدث عنه وهم نحو ثمانین رجلا و قال لم یصنف مثل کتابه حلیة الاولیاء سمعناه علی ابی المظفر القاسانی عنه سوی فوت عنه یسیر قال ابن النجار هو تاج المحدثین و احد اعلام الدین قلت و من کراماته العظیمة ان السلطان محمود بن سبکتکین لما استولی علی اصبهان ولی علیها والیا من قبله و رحل عنها فوثب اهل اصبهان و قتلوا الوالی فرجع محمود الیها وامنهم حتی اطمانوا ثم قصدهم یوم الجمعة فی الجامع فقتل منهم مقتلة عظیمة و کانوا قبل ذلک قد منعوا ابانعیم الحافظ من الجلوس فی الجامع فحصلت له کرامات السلامة فیما جری علیهم اذ لو کان جالسا لقتل و انتقام الله تعالی له منهم

سريعاً ومن مصنفاته حلية الاولياء وهي من احسن الكتب كان الشيخ الامام الوالد رحمه الله
كثير الحث لنا عليها ويحب تسميعها وله ايضاً كتاب معرفة الصحابة وكتاب دلائل
النبوة وكتاب المستخرج على البخاري وكتاب المستخرج على مسلم وكتاب تاريخ اصبهان
وكتاب صفة الجنة وكتاب فضائل الصحابة وصنف شيئاً كثيراً من المصنفات توفي
في العشرين من المحرم سنة ۴۳۰ ثلثين واربعمائة وله اربع وتسعون سنة و در
در اسماء رجال مشكوة گفته ابو نعيم الاصفهاني هو ابو نعيم احمد بن عبد الله الاصفهاني
صاحب الحلية هو من مشايخ الحديث الثقات المعمول بحديثهم المرجوع الى قولهم كبير القدر
ولد سنة اربع وثلثين وثلثمائة باصبهان ومات في صفر سنة ثلثين واربعمائة باصبهان
وله من العمر ست وتسعون سنة رحمه الله **وجه سی وسوم** آنكه ابوبكر احمد بن حسين
بيهقى نيز مرجوديت اين حديث شريف را درضمن حديثى طويل از ابن عباس روايت فرموده چنانچه
اخطب خوارزم در كتاب المناقب بعد ذكر حديثى بهمين اسناد اخبرنا الشيخ
الزاهد ابو الحسن علي بن احمد العاصمي الخوارزمي قال اخبرنا شيخ القضاة اسمعيل
بن احمد الواعظ قال اخبرنا والدي ابو بكر احمد بن الحسين البيهقي الخ گفته وبهذا
الاسناد عن احمد بن الحسين هذا قال اخبرنا احمد بن جعفر القطيعي قال حدثنا
عبد الله بن احمد بن حنبل قال حدثني ابي قال حدثنا يحيى بن حماد قال حدثنا ابو
عوانة قال حدثنا ابو بلج قال حدثنا عمرو بن ميمون قال اني لجالس الى ابن عباس
اذ اتاه تسعة رهط قالوا يا ابن عباس اما ان تقوم معنا واما ان تخلونا
بين هؤلاء قال فقال ابن عباس بل انا اقوم معكم قال وهو يومئذ صحيح قبل ان يعمى
قال فابتدؤا فتحدثوا فلا ندري ما قالوا قال فجاء ينفض ثوبه ويقول اف وتف وقعوا في
رجل له بضع عشر فضائل ليست لاحد غيره وقعوا في رجل قال له النبي صلى الله
عليه وسلم لابعثن رجلاً لا يخزيه الله ابداً يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله

فاستشرف

فاستشرف لها مستشرف فقال اين علي فقالوا انه في الرحى يطحن قال وما كان احدكم ليطحن
قال فجاء وهو ارمد لا يكاد ان يبصر قال فنفث في عينيه ثم هز الراية ثلثا فاعطاها
اياه فجاء علي بصفية بنت حيي فقال ابن عباس ثم بعث رسول الله صلى الله
عليه وسلم ابا بكر بسورة التوبة فبعث علياً خلفه واخذها منه فقال لا يذهب بها
الا رجل هو مني وانا منه قال ابن عباس وقال النبي صلى الله عليه وسلم لبني عمه
ايكم يواليني في الدنيا والآخرة قال وعلي جالس معهم فقال رسول الله صلى الله عليه
وسلم واقبل على رجل منهم فقال ايكم يواليني في الدنيا والآخرة فابوا فقال
لعلي انت وليي في الدنيا والآخرة قال ابن عباس وكان علي اول من امن من الناس
بعد خديجة قال واخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم ثوبه فوضعه على علي وفاطمة
وحسن وحسين قال انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيراً
قال ابن عباس وشرى علي نفسه فلبس ثوب النبي صلى الله عليه وسلم ثم نام مكانه
قال ابن عباس وكان المشركون يرمون رسول الله صلى الله عليه وسلم فجاء ابو بكر
وعلي نائم وابو بكر يحسب انه رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فقال له علي
ان نبي الله قد انطلق نحو بئر ميمون فادركه قال فانطلق ابو بكر فدخل معه الغار قال
وجعل علي يرمى بالحجارة كما كان يرمى نبي الله صلى الله عليه وسلم وهو يتضور وقد لف
رأسه في الثوب لا يخرجه حتى اصبح ثم كشف عن رأسه فقالوا انك للئيم وكان صاحبك
لا يتضور ونحن نرميه وانت تتضور وقد استنكرنا ذلك قال ابن عباس وخرج رسول الله
صلى الله عليه وسلم في غزوة تبوك وخرج الناس معه فقال له علي اخرج معك فقال
النبي صلى الله عليه وسلم لا فبكى علي فقال له اما ترضى ان تكون مني بمنزلة هارون
من موسى الا انه ليس نبي بعدي انه لا ينبغي ان اذهب الا وانت خليفتي قال ابن عباس
وقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم انت ولي كل مؤمن ومؤمنة بعدي قال

ابن عباس سدّ رسول الله صلی الله علیه وسلم ابواب المسجد غیر باب علی فکان یدخل
المسجد جنباً وهو طریقه لیس له طریق غیره قال ابن عباس قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من کنت مولاه فعلی مولاه قال ابن عباس وقد اخبرنا الله عز وجل
فی القرآن انه رضی عن اصحاب الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فهل اخبرنا انه سخط علیهم بعد
ذلک قال ابن عباس وقال نبی الله صلی الله علیه وسلم لعمر حین قال ائذن لی فاضرب
عنقه یعنی عنق حاطب قال وما یدریک لعل الله قد اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا
ما شئتم و مزید فضل و جلالت و نهایت کمال و براعت و غایت نقد و مهارت و طول باع و عظمت
شان و سمو قدر و علو فخر و تبحر و تمهر و اتقان بیهقی بر متتبع اسفار ائمه ثقات مثل معجم الادبای یاقوت
حموی و کتاب الانساب عبد الکریم سمعانی و وفیات الاعیان ابن خلکان و کامل ابن اثیر جزری و مختصر
فی اخبار البشر ابو الفدا اسماعیل بن علی و تتمة المختصر فی اخبار البشر ابن الوردی و سیر النبلاء و تذکرة الحفاظ
و عبر فی خبر من غبر و دول الاسلام ذهبی و مرآة الجنان یافعی و رجال مشکوة ولی الدین خطیب و طبقات
شافعیه عبد الرحیم اسنوی و طبقات شافعیه عبد الوهاب سبکی و طبقات شافعیه ابو بکر اسدی و طبقات
الحفاظ جلال الدین سیوطی و رجال مشکوة شیخ عبد الحق و فیض القدیر شرح جامع الصغیر عبد الرؤف
مناوی و مرقاة شرح مشکوة ملا علی قاری و شرح مواهب لدنیه زرقانی و مقالید الاسانید ابو مهدی
ثعالبی و بستان المحدثین مخاطب و ابجد العلوم و تاج مکلل و اتحاف النبلاء مولوی صدیق حسن خان
معاصر ظاهر و مستنیر است **وجه سی و چهارم** آنکه ابو القاسم حسین بن محمد الشهیر بالراغب
الاصفهانی حدیث ولایت را بالقطع و حتم ثابت فرموده و در جمله فضائل جناب امیر المؤمنین
علیه السلام ذکر نموده چنانچه در کتاب محاضرات الادباء و محاورات الشعراء و البلغاء که ریاست بنقل
بعنایت منعم مفیض الآلاء یک نسخه عتیقه قلمیه آن از کتبخانه غلام علی آزاد بدست حقیر
افتاده بود و درین ایام بفضل رب منعام نسخه مطبوعه مصریه آن پیش نظر قاصر حاضر است
در فصل الفصول صد و عشرون که در عنوان آن فصل نوشته و هجاء و فضائل اعیان الصحابة

قد کان

قد کان من شرط هذا الکتاب ان لا یشتغل بذکر الرجال علی الترتیب اذ کان القصد فیه
الی تنویع المعانی لکن یوجد بد من ذکر فضائل الصحابة اذ کانت الحاجة الیه تکثر فنذکر ما به
علی بن ابی طالب کرم الله وجهه قتل لتسع عشرة لیلة خلت من شهر رمضان یوم الجمعة
وهو ابن ثلاث وستین وقیل ابن ثلث وخمسین و خلافته اربع سنین و ثمانیة اشهر و تسعة
عشر یوماً و دفن بالکوفة و غیب قبره و قال صلی الله علیه وسلم الخلافة ثلثون
عاماً ثم تکون ملکاً و کناه النبی صلی الله علیه وسلم ابا تراب و ذلک انه دخل
علی ابنته فاطمة فقال این ابن عمک قالت فی فناء المسجد فوجده مضطجعاً فی التراب
فقال النبی صلی الله علیه وسلم قم یا ابا تراب و ذلک من شدة ما یعجب به من فضائله
قال له النبی صلی الله علیه وسلم الا ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی غیر انه
لا نبی بعدی قال بلی قال فانت کذلک و قال علی منی و انا منه هو ولی کل مومن بعدی و ابو القاسم
راغب از اعاظم مشاهیر جلیل المناصب و افاخم نحاریر و کبار اساطین رفیع المراتب و اماثل ائمه متبحر
بمدح و ثنای راغب بمزید تعظیم و تفخیم و تکریم آن علامه نبیل الاطالب علامه سیوطی در بغیة الوعاة
فی طبقات اللغویین و النحاة گفته المفضل بن محمد بن معلی الاصبهانی ابو القاسم الراغب
صاحب المصنفات کان فی اوائل المائة الخامسة له مفردات القرآن و افانین البلاغة
والمحاضرات وقفت علی الثلثة وقد کان فی ظنی ان الراغب معتزلی حتی رأیت بخط الشیخ
بدر الدین الزرکشی علی ظهر نسخة من القواعد الصغری لابن عبد السلام ما نصه
ذکر الامام فخر الدین الرازی فی تاسیس التقدیس فی الاصول ان ابا القاسم الراغب
من ائمة السنة و قرنه بالغزالی قال و هی فائدة حسنة فان کثیراً من الناس یظنون
انه معتزلی و نیز سیوطی در مزهر در فائده ثامنه عشر از فصل اول از نوع تاسع گفته الثانیة
عشرة قال الامام ابو القاسم الحسین بن محمد بن المفضل المشهور بالراغب و هو من ائمة
السنة والبلاغة فی خطبة کتابه المفردات الفاظ القرآن هو لب کلام العرب و زبدته

اثبات راغب اصفهانی حدیث ولایت را بجزم و حتم در کتاب محاضرات الادباء و عدّ آن از فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام
ص ۲۳۴/۲۴۳

ترجمه راغب اصفهانی از بغیة الوعاة سیوطی

ص ۲۹۹/۹۹ جلد اول
کلام مدح و ثنای راغب اصفهانی از مزهر سیوطی

وواسطته وكرائمه وعليها اعتماد الفقهاء والحكماء في احكامهم وحكمهم واليها مفزع حذاق الشعراء
والبلغاء في نظمهم ونثرهم وما عداها الالفاظ المتفرعات عنها والمشتقات منها هو بالاضافة اليها كالقشور
والنوى بالاضافة الى اطائب الثمرة وكالحثالة والتبن بالنسبة الى لبوب الحنطة
محمود بن محمد قاضی زاده الرومی بن حسن علی بن محمد در مدینة العلوم گفته فنون المحاضرات للراغب
الاصفهانی وهو المفضل بن محمد الاصفهانی ابو القاسم الراغب صاحب المصنفات كان في
اوائل المائة الخامسة وله مفردات القرآن افانين البلاغة والمحاضرات وله التفسير
سمعناه من بعض الثقات وله تفصيل النشاتين وله كتاب الذريعة في احكام الشريعة
والناس يظنون انه معتزلي لكن قال السيوطي رايت بخط الشيخ بدر الدين الزركشي على ظهر
نسخة من قواعد الصغرى لابن عبد السلام ما نصه ذكر الامام فخر الدين الرازي في
تاسيس التقديس في الاصول ان ابا القاسم الراغب من ائمة السنة وقرنه بالغزالي
وهذه الفائدة حسنة فلا عبرة بظنون الناس وان بعض الظن اثم ومصطفى بن عبد الله
القسطنطيني در كشف الظنون عن اسامي الكتب والفنون گفته افانين البلاغة للعلامة ابی القاسم
حسين بن محمد المعروف بالراغب الاصفهاني ونيز در كشف الظنون گفته تفسير الراغب هو
الفاضل العلامة ابو القاسم الحسين بن محمد بن المفضل المعروف بالراغب الاصفهاني
المتوفى في اوائل المائة الخامسة وهو تفسير معتبر في مجلد اوله الحمد لله على آلائه
اورد في اوله مقدمات نافعة في التفسير وطريقه انه اورد جملا من الآيات ثم
فسرها تفسيرا مشبعا وهو احد ماخذ انوار التنزيل للبيضاوي ونيز در كشف الظنون
گفته تفصيل النشاتين وتحصيل السعادتين للامام ابی القاسم الحسين بن محمد بن المفضل
الراغب الاصفهاني المتوفى في اوائل المائة الخامسة مختصر اوله الحمد لله الذي
ارسل بالنبوة عبده الخ رتب على ثلاثة وثلاثين بابا وفصل فيها النشاة الاولى
والنشاة الاخرى ونيز در كشف الظنون گفته الذريعة الى مكارم الشريعة للامام ابی القسم

حسین

حسين بن محمد بن المفضل الراغب الاصفهاني ذكره في اوائل مفرداته وقال نسال الله تعالى ان ي
جوده الذي هو سبب الوجود نورا يهدينا الى الاقبال عليه الخ وهو على سبعة فصول الاول
في اصول الانسان وقواه وفضله الثاني في العقل والعلم والنطق الثالث فيما يتعلق بالقوى
الشهوانية الرابع فيما يتعلق بالقوى الغضبية الخامس في العدالة والظلم السادس
فيما يتعلق بالصناعات السابع في ذكر الافعال قيل ان الامام حجة الاسلام الغزالي
كان يستصحب كتاب الذريعة دائما ويستحسنه لنفاسته ونيز در كشف الظنون گفته مفردات
الفاظ القرآن في اللغة لابي القسم حسين بن محمد بن المفضل المعروف بالراغب الاصفهاني
المتوفى سنة سماه السيوطي في طبقات النحاة المفضل بن محمد وقال كان في اوائل المائة
الخامسة ونقل عن خط الزركشي ما نصه ذكر الامام فخر الدين الرازي في تاسيس التقديس
في الاصول ان الراغب من ائمة السنة وقرنه بالغزالي انتهى ومولوی صدیق حسن خان معاصر
در ابجد العلوم در ذکر علماء محاضره گفته مفضل بن محمد الاصفهانی ابو القاسم الراغب كان في اوائل
المائة الخامسة له المحاضرات وافانين البلاغة وغير ذلك والناس يظنون انه
معتزلي لكن نقل السيوطي عن الفخر الرازي انه من ائمة السنة وقرنه بالغزالي
وهذه فائدة حسنة فلا عبرة بظنون الناس وان بعض الظن اثم اكابر علمای
سنیه اعیان بافادات وتحقیقات راغب اصفهانی بکمال استبشار وانبساط چنان میگرایند
واحتجاج واستدلال باستناد بمقام تحقیق بمقابله اهل حق کرام نموده اظهار نهایت وثوق
واعتبار واعتماد آن علامه عمدة الاطوار می فرمایند سیوطی در مزهر در نوع تاسع گفته قال
الراغب في مفرداته الفصح خلوص الشيء مما يشوبه واصله في اللبن يقال فصح اللبن
افصح وهو فصيح ومفصح اذا تعرى من الرغوة قال الشاعر وتحت الرغوة اللبن
الفصيح ومنه استعير فصح الرجل جادت لغته وافصح تكلم بالعربية وقيل
بالعكس والاول اصح انتهى ونيز عبارت سیوطی در مزهر مشتمل بر نقل از راغب در باب

مدح قرآن انتهی و فاضل رشید و شوکت عمریه گفته و چون از اقامت استدلال خود بقول الامام الفخر علی حضرت عمر رضی الله عنه بر حرمت متعه فراغت حاصل کردیم حالا دفع توهمی که صاحب رساله بشاعت علمای شیعه بران ارو کرده است مینمایم و میگویم که آنچه بعد از ورا نفسی بسیار که تعرض بجواب آن خارج از شرط این عجاله است فرموده که تاویل آن باینجمع که معنی انا انهی عنهما وانا احرمهما اینست که من مبین و موکد تحریم پیغمبر خدا هستیم و اصل تحریم از آنحضرت بوده وظاهرست که این تاویلیست علیل بوجهی سست بغایت رکیک و جدلیل الخ بل مستجاب اولی الالباب زیرا که استعمال حرم الشی بمعنی بین حرمته و اخبر عنها و حکم بها و کذا لفظ اباح الشی بمعنی بین اباحته و اخبر عنها و حکم بها و اتبناء شایع کما یقال حرم الشافعی النبیذ واباحه ابو حنیفة و حرم ابو حنیفة الضب واباحه الشافعی سیبویه ثانی علامه تفتازانی که از ائمه عربیت و صاحب رساله هم در وجه سوم همین فائده او را از علمای او بیه گفته در شرح مقاصد در جواب مطاعن حضرت عمر میفرماید معنی احرمهن احکم بحرمتهن و اعتقد ذلك لقیام الدلیل کما یقال حرم المثلث الشافعی واباحه ابو حنیفة انتهى و امام راغب اصفهانی که از ائمه عربیت در مفردات خود می فرماید و قوله تعالی لم تحرم ما احل الله لك ای لم تحکم بتحریم ذلك انتهى و من اراد العثور علی جواب شبهة الوشیل النبل بالتفصیل فعلیه بمطالعة الشعلة الظفریة والضربة الحیدریة فانه یلفی فیهما ما فیه شفاء العلیل ورواء الغلیل و علی الله قصد السبیل و مولوی حیدر علی فیض آبادی در رساله ثانی منتهی الکلام در وجه جواب کلام صوارم بجواب حدیث عیون در باب حضرت آدم گفته و وم آنکه از تتبع لغت مثل صحاح و قاموس و نهایه و مفردات الفاظ قرآن از تصانیف شیخ ابو القاسم حسین بن محمد بن مفضل مشهور بامام راغب و صراح و مجمع البحرین و اعتراف و اظهار صاحب مجمع البیان و دیگر اجله مفسرین شیعیان و کنز و منتخب و غیرها چنان معلوم می شود که اراده زوال نعمت از محسود در معنی حسد ضرورست الخ و کتاب محاضرات راغب اصفهانی از کتب مشهوره معتبره و اسفار معروفه معتمده مصطفی بن عبد الله القسطنطینی

در کشف الظنون گفته محاضرات الادباء و محاورات الشعراء والبلغاء لابی القاسم حسین بن محمد المعروف بالراغب الاصبهانی و هو عمدة هذا الفن بین الفضلاء اوله الحمد لله الذی تقصر الافکار ان تحویه الخ و رتبه علی خمسة و عشرین حدا و ذکر فصولا و ابوابا و هو حسین بن محمد من الاکراد و مختصر مرتب علی ثلث و عشرین مقالة اوله الحمد اولا و آخرا للاول و الآخر و فاضل محمد سملوطی که از علمای عصرین مصریین است در آخر نصف نسخه مطبوعه مصریه محاضرات این عبارت نوشته قد ذکرنا فی آخر الجزء الاول هذا ما یظهر فیه الآن بحمد الله قد تم الکتاب فلا نعید کما سلف علی انه خال مما خلا ذکره حال بما یطیب بذوقه التصحیح نشره وانه لجدیر بان تبتل الاذواق السلیمة همها فی مطالعته و ترتاح الالباب الشریفة بتدبر آیاته و مسامرته فهو الذی جمع فاوعی من الادب صنوفه وانواعه و حوی من اللطائف ما حسن ابتداعه اختراعه فله الذکر الاول و علیه من المحاضرات المعول وکان تمامه فی اوائل جمادی الاولی سنة بمطبعة اللوذعی الادیب والسید الشریف النسیب السید ابراهیم المویلحی وکان طبعه لاداب جمعیة المعارف المصریة و عبارتیکه در آخر نصف اول محاضرات نوشته و حواله بآن درین کلام بلاغت نظام نموده اینست یقول محمد السملوطی لما ان جهدا فی تصحیح هذا الجزء و تحریر مبانیه ولم اثن عزیمتی عن تدبر آیاته و معانیه و لو اطلق للاذن فی طبع ملازمه الا عنه حتی اتفق الصواب او اظنه بید ان نسخه وان کثرت عن اثنتین لا تزید عن واحدة و مع ذلك هی قلیل الجدوی عدیمة الفائدة فکانت عمدتی فی تصحیحه علی مراجعة مظانه من کتب اللغة والادب و تفقد الفاظه من امثال الاقدمین و نوادر العرب فشمس هذا فیما یظهر به من الخطاء ظاهرة فی سماء العیان علی ان اقول لیس فی الامکان فی تصحیحه ابدع مما کان وانی لا نجوان اکون نظمت لآلیه فی سلك الحقیقة واصبت الغرض منه فی الجلیلة

والدقیقة وجه سی و نهم آنکه احمد بن علی بن ثابت المعروف بالخطیب البغدادی حدیث ولایت
بروایت جناب امیر المومنین علیه السلام نقل کرده چنانچه ملا علی متقی در کنز العمال گفته
سألت الله یا علی فیک خمسا فمنعنی واحدة واعطانی اربعا سألت الله ان یجمع علیک امتی
فابی واعطانی فیک ان اول من تنشق عنه الارض یوم القیمة انا وانت
معی معک لواء الحمد وانت تحمله بین یدی تسبق به الاولین والآخرین واعطانی
انک ولی المومنین بعدی الخطیب والرافعی عن علی و میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی در مفتاح النجا
فی مناقب آل العبا گفته اخرج الخطیب والرافعی عن علی کرم الله وجهه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم سألت الله یا علی فیک خمسا فمنعنی واحدة واعطانی اربعة
سألت الله ان یجمع علیک امتی فابی علی واعطانی فیک ان اول من تنشق عنه
الارض یوم القیمة انا وانت معی معک لواء الحمد وانت تحمله بین یدی تسبق به
الاولین والآخرین واعطانی انک ولی المومنین بعدی و محمد صدر عالم در معارج العلی
ص ۲۸ گفته اخرج الخطیب والرافعی عن علی کرم الله وجهه قال قال لی رسول الله
صلی الله علیه وسلم سألت الله یا علی فیک خمسا فمنعنی واحدة واعطانی
اربعا سألت الله ان یجمع علیک امتی فابی علی واعطانی فیک ان اول من تنشق
عنه الارض یوم القیمة انا وانت معی معک لواء الحمد وانت تحمله بین یدی
تسبق به الاولین والآخرین واعطانی انک ولی المومنین بعدی و مولوی حسن زمان
معاصر در قول مستحسن فی فخر الحسن گفته وللخطیب والرافعی بسند صحیح عن علی رفعه سألت الله
یا علی فیک خمسا فمنعنی واحدة واعطانی اربعا سألت الله ان یجمع علیک
امتی فابی علی واعطانی فیک ان اول من تنشق عنه الارض یوم القیمة انا وانت
معی معک لواء الحمد تحمله بین یدی تسبق به الاولین والآخرین واعطانی انک ولی
المومنین بعدی و خطیب بغدادی از اساطین ائمه نقاد و اعاظم منقدین امجاد و اجله مشهورین

روایت نمودن خطیب بغدادی حدیث ولایت را بروایت جناب امیر المومنین علیه السلام

فی الاغوار والانجاد و افاخم معروفین الشائع فضلهم فی التلال والوهاد است و نبذی از فضائل
فاخره و محاسن باهره او انشاء الله تعالی از انساب و ذیل تاریخ بغداد عبد الکریم بن محمد
السمعانی و وفیات الاعیان ابن خلکان و کامل علی بن محمد المعروف بابن الاثیر الجزری و مختصر
فی اخبار البشر ابو الفدا اسماعیل بن علی الایوبی و سیر النبلاء و تذکرة الحفاظ و عبر فی خبر من غبر
و دول الاسلام ذهبی و طبقات شافعیه کبری عبد الوهاب بن علی السبکی و تتمة المختصر فی
اخبار البشر عمر بن المظفر الشهیر بابن الوردی و مرآة الجنان و عبرة الیقظان عبد الله بن
اسعد الیمنی الیافعی و طبقات شافعیه قاضی تقی الدین ابو بکر بن احمد المعروف بابن قاضی
شهبة الاسدی و طبقات الحفاظ جلال الدین السیوطی و تاریخ خمیس فی احوال النفس النفیس
حسین بن محمد دیار بکری و فیض القدیر شرح جامع صغیر عبد الرؤف بن تاج العارفین مناوی
و شرح مواهب لدنیه محمد بن عبد الباقی الزرقانی المالکی و مقالید الاسانید ابو مهدی عیسی
بن محمد الثعالبی الجعفری و بستان المحدثین شاه صاحب و ابجد العلوم و اتحاف النبلاء مولوی
صدیق حسن خان معاصر ظاهر خواهد شد اینجا اکتفا بر عبارت ابن خلکان میرود قال فی وفیات
الاعیان الحافظ ابو بکر احمد بن علی بن ثابت بن احمد بن مهدی بن ثابت البغدادی
المعروف بالخطیب صاحب تاریخ بغداد و غیره من المصنفات المفیدة کان من الحفاظ
المتقنین والعلماء المتبحرین ولو لم یکن له سوی التاریخ لکفاه فانه یدل علی اطلاع
عظیم و صنف قریبا من مائة مصنف و فضله اشهر من ان یوصف واخذ الفقه
عن ابی الحسن المحاملی والقاضی ابی الطیب الطبری و غیرهما وکان فقیها فغلب علیه الحدیث
والتاریخ ولد فی جمادی الآخرة سنة ۳۹۲ اثنتین وتسعین و ثلثمائة یوم الخمیس لست
بقین من الشهر و توفی یوم الاثنین سابع ذی الحجة سنة ثلث و ستین و اربعمائة ببغداد
رحمه الله تعالی و قال السمعانی توفی فی شوال و سمعت ان الشیخ ابا اسحاق الشیرازی
رحمه الله کان من جملة من حمل نعشه لانه انتفع به کثیرا وکان یراجعه فی تصانیفه

تاریخ خطیب بغدادی از وفیات الاعیان ابن خلکان

والعجب انه کان فی وقته حافظ المشرق وابو عمر یوسف بن عبد البر صاحب کتاب الاستیعاب حافظ المغرب وماتا فی سنة واحدة کما سیاتی فی حرف الیاء ان شاء الله تعالی ذکر عبد الله بن النجار فی تاریخ بغداد انا ابا البرکات اسمعیل بن سعد الصوفی قال ان الشیخ ابابکر بن زهراء الصوفی کان قد اعد لنفسه قبرا الی جانب قبر بشر الحافی رحمه الله تعالی وکان یمضی الیه فی کل اسبوع مرة وینام فیه ویقرأ فیه القرآن کله فلما مات ابوبکر الخطیب کان قد اوصی ان یدفن الی جانب قبر بشر الحافی فجاء اصحاب الحدیث الی ابی بکر بن زهراء وسألوه ان یدفن الخطیب فی القبر الذی اعده لنفسه وان یؤثره به فامتنع من ذلک امتناعا شدیدا وقال موضع قد اعددته لنفسی منذ سنین یؤخذ منی فلما راوا ذلک جاؤا الی والدی الشیخ ابی سعد فذکروا له ذلک فاحضر الشیخ ابابکر بن زهراء وقال انا لا اقول لک اعطهم القبر ولکن اقول لک لو ان بشر الحافی فی الاحیاء وانت الی جانبه فجاء ابوبکر الخطیب یقعد دونک کان یحسن بک ان تقعد اعلی منه قال لا بل کنت اقوم واجلسه مکانی قال فهکذا ینبغی ان یکون الساعة قال فطاب قلب الشیخ ابی بکر واذن لهم فی دفنه فدفنوه الی جانبه بباب حرب وکان قد تصدق بجمیع ماله وهو مائتا دینار ففرقها علی ارباب الحدیث والفقهاء والفقراء فی مرضه واوصی ان یتصدق عنه بجمیع ما علیه من الثیاب ووقف جمیع کتبه علی المسلمین ولم یکن له عقب وصنف اکثر من ستین کتابا وکان الشیخ ابو اسحاق الشیرازی ممن حمل جنازته وقیل انه ولد فی سنة احدی وتسعین وثلثمائة والله اعلم ورئیت له منامات صالحة بعد موته وکان قد انتهی الیه علم الحدیث وحفظه فی وقته هذا آخر ما نقلته من کتاب ابن النجار

وجه سی و ششم آنکه ابوسعید مسعود بن ناصر السجستانی حدیث ولایت را در کتاب درایة حدیث الولایة روایت کرده چنانچه در طرائف فی معرفة مذاهب الطوائف گفته است ومن ذلک حدیث الولایة روایة ابی سعید مسعود بن ناصر السجستانی وهو من المتفق علی

تفرده بروایة بریدة هذا الحدیث من عدة طرق وفی بعضها زیادات مهمات فمن ذلک ان بریدة قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما سمع ذم علی غضب غضبا لم ار غضب مثله قط الا یوم قریظة والنضیر ونظر الی وقال یا بریدة ان علیا ولیکم بعدی فاحب علیا فانما یفعل ما یؤمر به فقمت وما احد من الناس احب منه ومن ذلک زیادة اخری قال عبد الله بن عطاء حدثت بذلک ابا حرب بن سوید بن غفلة فقال کتمک عبد الله بن بریدة بعض الحدیث ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انافقت بعدی یا بریدة ومن ذلک زیادة ایضا معناها ان خالد بن الولید امر بریدة فاخذ کتابه یقرأ علی رسول الله صلی الله علیه وسلم ویقع فی علی قال بریدة فجعلت اقرأ واذکر علیا فتغیر وجه رسول الله صلی الله علیه وسلم وقال صلی الله علیه وسلم یا بریدة ویحک اما علمت ان علیا ولیکم بعدی انتهی ما فی الطرائف فهذا مسعود بن ناصر للحق المحمود ناصر حیث روی الحدیث الشریف علی رغم کل جاحد خاسر واخزی سعی کل حاذق جائر ودر فی نحر کل غوی عمر قاصر واوهن مریة کل متوغر بائر وسود وجه کل مکذب جائر وابان عن الصدق الفاخر واضح عن الصواب الظاهر مسعود بن ناصر صاحب فضل زاهر حاوی نبل باهر از اعاظم محدثین عالی مفاخر واافاخم معتبرین جمیل المآثر واجله حفاظ ومتقنین اکابر است عبد الکریم سمعانی در انساب در نسبت سجستانی گفته ابو سعید مسعود بن ناصر بن ابی زید السجزی الرکاب کان حافظا متقنا فاضلا رحل الی خراسان والجبال والعراقین والحجاز واکثر من الحدیث وجمع الجمع روی لنا عنه جماعة کثیرة بمرو ونیسابور واصبهان توفی سنة سبع وسبعین واربعمائة ازین عبارت واضحست که ابوسعید سجزی حافظ متقن وفاضل بوده ورحلت کرده بسوی خراسان وجبال وعراقین وحجاز واکثار حدیث کرده وبجمع آن مشغول شده واز مشایخ سمعانی است که روایت کرده اند برای سمعانی ازو جماعة کثیره در مرو ونیسابور واصبهان وسابقا دانستی که حافظ کسی را گویند که مشهور باشد بطلب واخذ از افواه رجال

ترجمه ابو سعید سجستانی از انساب سمعانی

ومعرفت بجرح وتعدیل طبقات رواة ومراتب شان وتمیز صحیح از سقیم داشته باشد و تحضرات اورا زیاده از غیر
تحضرات شیخ باشد پس از این همه صفات جلیله ومناقب عظیمه برای ابو سعید که بتصریح سمعانی حافظ متقن بوده
ثابت شده باشد و حافظ ابو عبد الله محمد بن احمد ذهبی در عبر فی خبر من غبر در وقایع سنه سبع وسبعین واربعمائه گفته
مسعود بن ناصر السجزی ابو سعید الرکاب الحافظ رحل وصنف وحدث عن ابی حسان
المزکی وعلی بن بشری اللیثی وطبقتهما ورحل الی بغداد واصبهان قال الدقاق لم ار اجود اتقانا
ولا احسن ضبطا منه توفی بنیسابور فی جمادی الاولی ازین عبارت ظاهر است که مسعود سجزی حافظ
در رحلت کرده وتصنیف نموده وتحدیث کرده از ابی حسان مزکی وعلی بن بشری لیثی وطبقه شان ورحلت کرده
بسوی بغداد واصبهان و دقاق ارشاد کرده که ندیدم جیدتر از روی اتقان ونه بهتر از روی ضبط ازو
وابو محمد عبد الله بن اسعد الیافعی الیمنی در مرآة الجنان وعبرة الیقظان فی معرفة ما یعتبر من حوادث
الزمان در وقایع سنه سبع وسبعین واربعمائه گفته وفیها الحافظ ابو سعید مسعود بن ناصر السجزی
رحل وصنف وحدث عن جماعة قال الدقاق لم ار اجود اتقانا ولا احسن ضبطا منه ازین عبارت
هم حافظ ومحدث ومصنف وراحل بودن سجزی ومدح دقاق او را بمزید جودت واتقان وغایت حسن
ضبط ظاهر است ومحتجب نماند که دقاق مادح ابو سعید سجستانی از اکابر حفاظ حذاق واعاظم مهره سباق
واجله ارباب اشتهار فی الآفاق واعاظم اصحاب براعت افلاق است ذهبی در تذکرة الحفاظ گفته الدقاق
الحافظ المفید الرحال ابو عبد الله محمد بن عبد الواحد بن محمد الاصبهانی کان یقول عرفت بین المحدثین
بصاحب ابی علی الدقاق سألونی بای شیء نکتب تعریف سماعک فقلت بالدقاق مولدی عام
حوان سنة بضع وثلثین واربعمائة وسمعت من ابی المظفر عبد الله بن شبیب واحمد بن الفضل
الباطرقانی وعبد الرحمن بن احمد الرازی المقری وسعید العیار وعبد الرحمن بن منده وسمعت
بمرستة من اصحاب ابن المقری واول ما املیت ببرخوار فی سنة اربع وسبعین بجمع الامام ابی عبد الله
العبدی ودخلت لطلب الحدیث طوس وهراة وبلخ وبخاری وسمرقند وکرمان وجرجان
ونیسابور فما زال بعیدا حتی سمعت من مائة وعشرین مکانا شوقا الی الذین کتبت عنهم باصبهان

فاکثر

ص ۲۳ روایت نمودن ابو سعید سجستانی حدیث ولایت را بطرق عدیده

ص الطبقة الخامسة عشر

فاکثر من القول شاء الله الذی فی الرحلة فاکثر [illegible] وکان الدقاق [illegible] افتقروا
[illegible] الائمة کان [illegible] وتخلق [illegible] الاشعریة قال السلفی
سمعت [illegible] الحافظ [illegible] لغریب الاحادیث وغرائب الاسانید
[illegible] ابو سعد محمد بن عبد الواحد
[illegible] عبد الرحمن [illegible]
[illegible] الجمعة [illegible]
[illegible] فی الوعظ [illegible]
ابو عبد الله [illegible] سنة [illegible]
[illegible] صاحب التاج قال الحافظ اسمعیل بن محمد ما
احد احفظ لغرائب الاحادیث وغرائب الاسانید منه مات لیلة الجمعة سادس شوال سنة ۵۱۶
وجه سی و هفتم آنکه علی بن محمد الجلابی المعروف بابن المغازلی حدیث ولایت روایت فرموده
چنانچه در کتاب مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام که نسخه عتیقه آن بخط عرب پیش نظر قاصر حاضر گفته
حدثنا محمد بن الحسین الزعفرانی ثنا جعفر بن محمد ابو یحیی ثنا علی بن الحسین البزاز
موسی بن محمد الهطلی قالا ثنا جعفر بن سلیمان عن یزید الرشک عن مطرف بن عبد الله عن
عمران بن حصین ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما تریدون من علی ان علیا منی
وهو ولیکم بعدی ونیز در آن گفته کتب الی علی بن الحسین العلوی رحمه الله یخبرنی ان ابا الحسن
احمد بن محمد بن عمران اخبرهم نا عبد الله بن محمد بن عبد العزیز ثنا ابو الربیع الزهرانی
ثنا یزید الرشک عن مطرف بن عبد الله عن عمران بن حصین قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم علی منی وانا منه وهو ولی کل مومن بعدی انتهی هذا آخر ما فی روایته الحدیث
الشریف واثباته فی مناقب علی بن ابی طالب علیه الاف سلام الملک الوهاب المختص فانتحت
والادعیة لمالکها وبالنبی ومنیب والرسول کل خادم مادح وخائف خائب ملتمس

روایت نمودن ابن المغازلی حدیث ولایت را در کتاب المناقب

الجاحدون انی ذهبت بهم المذاهب وکیف اظلمت علیهم الغیاهب فلو یدع والخائض من اللذائث واقتصوا آثار الغرو والموبق الخالب تخفی نماند که ابو الحسن میغان الی الزاکابر محدثین واعاظم معتمدین واجله معتبرین است جلالت قدر و سمو فخر و عظمت مرتبت و علو منزلت او را سطاعه انسابی عبد الکریم بن السمعانی محمد المروزی در تراجم الحفاظ میرزا محمد بن معتمد خان بدخشانی ظاهر بهرست مصطفی بن عبد الله القسطنطینی المشهور بحاجی خلیفه و الکاتب الچلپی الاستنبولی هم در کشف الظنون بل او را بتاریخ ابی عبد الله محمد بن سعید الدبیثی الواسطی المتوفی سنه ۶۳۷ سبع وثلثین وستمائة ذکر کرده و اعاظم محدثین و اکابر منقدین اهلسنت کتب و اسفار بهیه خویش از و روایات عدیده نقل کرده اند چنانچه شهاب الدین احمد بن حجر المکی الهیتمی در کتاب صواعق محرقه و کمال الدین جهرمی در براهین قاطعه ترجمه صواعق محرقه و ملا مبارک هم در احسن الاخبار ترجمه صواعق محرقه و نور الدین علی سمهودی در جواهر العقدین و احمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی الشافعی در وسیلة المآل فی عد مناقب الآل و سید محمد برزنجی در نواقض الروافض و سید محمود بن محمد بن علی الشیخانی القادری المدنی در صراط سوی فی مناقب آل النبی ازو نقل فرموده و فاضل رشید تلمیذ مخاطب حمید در ایضاح لطافة المقال و عزة الراشدین بر تصنیف ابن مغازلی کتاب المناقب جناب امیر المؤمنین را که بواسطه شیخ علی حزین ذکر نموده فخر و مباهات و آن را مثل دیگر کتب و لائی اهل نحله خود با اهل بیت علیهم السلام برهان سلب انحراف این حضرات بیان نمود بلکه از غرائب امور آنست که فاضل معاصر مولوی حیدر علی فیض آبادی صاحب منتهی الکلام هم با انهمه تعصب و تصلب اظهار مزید خبرت و تدرب در کتاب ازالة الغین بواسطه صاحب خلاصة تحفه است روایت ابن مغازلی ذکر کرده است و از استعظام و تبجیل یاد کرده و ستطلع علی ذلک کله ان شاء الله تعالی فی محله **وجه سی و ششم** آنکه شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فناخسرو الدیلمی حدیث ولایت را روایت فرموده چنانچه در کتاب فردوس الاخبار که نسخه آن بعنایت رب مجید و لطف سمیع حمید بجهد جهید و تفحص و تتبع شدید بدست اقل العبید آمده در حرف العین گفته فصل عمران بن حصین علی منی وانا منه وهو ولی کل مؤمن بعدی و نیز در حرف الیا گفته یا بریدة ان علیا ولیکم بعدی فاحب علیا فانه یفعل ما یؤمر و صدر عالم در معارج العلی فی مناقب المرتضی

فاحب علیا

اخرج الدیلمی عن بریدة قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم یا بریدة ان علیا ولیکم بعدی فاحب علیا فانه یفعل ما یؤمر و شیرویه بن شهردار از اعلام معتمدین کبار و فخام مستندین عالی تبار و عظام محدثین جلیل الفخار و اکابر معتبرین مشهورین فی الامصار و اعاظم مشایخ معروفین فی الاقطار و اماثل مروجین احادیث و اخبار و افاضل خادمین روایات و آثار است عبد الکریم بن محمد بن عبد الکریم الرافعی در کتاب تدوین گفته شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فناخسرو الدیلمی ابو شجاع الهمدانی الحافظ من متاخری اهل الحدیث المشهورین بالحفظ کان فاضلا عارفا رحمه الله تعالی من بیت صلاح سمع جمع الکثیر و رحل قال ابو سعد السمعانی و تعب فی الجمع صنف کتاب الفردوس و کتاب طبقات الهمدانیین الخ و شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد الذهبی در کتاب تذکرة الحفاظ گفته شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فناخسرو الدیلمی المحدث الحافظ مفید همدان و مصنف تاریخها و مصنف کتاب الفردوس الی ان قال قال یحیی بن منده هو شاب کیس حسن الخلق و الخلق ذکی القلب صلب فی السنة قلیل الکلام قلت هو حسن المعرفة و غیره اتقن منه و نیز ذهبی در سیر النبلاء گفته شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فناخسرو و المحدث العالم الحافظ المؤرخ ابو شجاع الدیلمی الهمدانی مولف کتاب الفردوس و تاریخ همدان ولد سنة خمس و اربعین و اربعمائة و طلب هذا الشان و رحل فیه الی ان قال قال یحیی بن منده شاب کیس حسن ذکی القلب صلب فی السنة قلیل الکلام قلت هو متوسط الحفظ و غیره ابرع منه و اتقن مات فی تاسع عشر رجب سنة تسع و خمسین وله اربع و ستون سنة و نیز ذهبی در عبر در وقائع سنة تسع و خمسمائة گفته ابو شجاع شیرویه بن شهردار بن شیرویه الدیلمی الهمدانی الحافظ صاحب کتاب الفردوس و تاریخ همدان و غیر ذلک الی ان قال و کان صلبا فی السنة و فیها ابو شجاع الدیلمی الهمدانی الحافظ صاحب کتاب الفردوس و تاریخ همدان و شیخ جمال الدین عبد الرحیم بن الحسن الاسنوی الفقیه الشافعی در طبقات شافعیه ترجمه او گفته ذکره ابن الصلاح فقال کان محدثا واسع الرحلة حسن الخلق و الخلق ذکیا صلبا فی السنة قلیل الکلام صنف تصانیف اشتهرت عنه منها کتاب الفردوس و تاریخ همدان و تقی الدین ابو بکر بن احمد بن قاضی شهبه در طبقات

روایت نمودن شیرویه دیلمی حدیث ولایت را در فردوس الاخبار

شافعیه ترجمه او گفته ذکره ابن الصلاح فقال کان محدثا واسع الرحلة حسن الخُلُق والخَلق ذکیا صلبا فی السنة قلیل الکلام صنّف تصانیف اشتهرت عنه منها کتاب الفردوس وکتاب فی حکایات المنامات وکتاب تاریخ همدان و علی بن شهاب الدین الهمدانی در روضة الفردوس گفته لما طالعت کتاب الفردوس من مصنفات الشیخ الامام العلامة قدوة المحققین حجة المحدثین شجاع الملة والدین ناصر السنة ابو المحامد شیرویه بن شهردار الدیلمی الهمدانی افاض الله علیه وعلی روحه سجال الرحمة والرضوان الخ و سیوطی در طبقات الحفاظ گفته شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فناخسرو الحافظ المحدث مفید همدان و مصنف تاریخها وکتاب الفردوس الخ و مناوی در فیض القدیر شرح جامع صغیر می‌فرماید مسند الفردوس المسمی بمأثور الخطاب المخرج علی کتاب الشهاب والفردوس للامام عماد الاسلام ابی شجاع الدیلمی الف محذوف الاسانید مرتبا علی الحروف لیسهل حفظه و اعلم بازائها بالحروف للمخرجین کما مر و مسنده لولده الحافظ ابی منصور شهردار بن شیرویه خرج سند کل حدیث تحته وسماه ابانة الشبهة فی معرفة کیفیة الوقوف علی ما فی کتاب الفردوس من علامات الحروف و شیخ ابو سعید عیسی بن محمد ثعالبی در کتاب مقالید الاسانید گفته قال الذهبی هو الامام المحدث الحافظ شیرویه بن شهردار بن شیرویه مفید همدان و مصنف تاریخها و مصنف کتاب الفردوس سمع یوسف بن محمد بن یوسف المستملی وسفین بن الحسین بن فنجویه و عبد الحمید بن الحسن الفقاعی و احمد بن عیسی الدینوری و عبد الوهاب بن منده و ابا القاسم بن البسری و خلقا بهمدان و اصفهان و بغداد و قزوین و اماکن قال یحیی بن منده هو شاب کیّس حسن الخَلق والخُلق ذکی القلب صلب فی السنة قلیل الکلام قلت هو حسن المعرفة وغیره اتقن منه روی عنه ابنه شهردار والحافظ ابو العلاء الحسن بن احمد العطار والحافظ ابو موسی المدینی و آخرون توفی فی تاسع رجب بسنة تسع وخمسمائة رحمه الله تعالی و مخفی نماند که کتاب فردوس الاخبار تصنیف شیرویه بن شهردار از مشاهیر مقبولات اسفار و ممدوح بمدائح اسفار و موصوف بنهایت اعتماد و اعتبار است و داخل اجازات علمای کبار و مرویات اساطین جلیل الفخار است خود دیلمی را در فردوس الاخبار گفته

ن

ان احسن ما نطق به الناطقون و تفوّه به الصادقون و لهج به الواصفون حمد الله عز و جل الی ان قال اما بعد فانی رایت اهل زماننا هذا خاصة اهل بلدنا اعرضوا عن الحدیث و اسانیده و جهلوا معرفة الصحیح والسقیم و ترکوا الکتب التی صنّفها الائمة القدماء قدیما وحدیثا والمسانید التی جمعوها فی الفرائض والسنن والحلال والحرام والآداب والوصایا والامثال والمواعظ وفضائل الاعمال واشتغلوا بالقصص والاحادیث المحذوفة عنها الاسانید التی لم یعرفها نقلة الحدیث ولم تقرأ علی احد من اصحاب الحدیث وطلبوا الموضوعات التی صنعها القصاص لینالوا بها القطیعات فی المجالس علی الطرقات اثبت فی کتابی هذا اثنی عشر الف حدیث و نیفا من الاحادیث الصغار علی سبیل الاختصار من الصحاح والغرائب والافراد والصحف المرویة عن النبی لعلی بن موسی الرضا و عمرو بن شعیب الخ و شهردار پسر شیرویه دیلمی که محامد جلیله و مناقب جمیله او انشاء الله عنقریب مذکور گشت میخواهد در اول مسند الفردوس که نسخه عتیقه آن که در حیات مصنف نوشته شده بنظر قاصر عاشره کنیخانه مندرج است و علیه شرفا والاف الاف صلوة و تحیة سیدة از آن عبارات عدیده منتخب کرده قبل از خطبه در آن نسخه این سطور مرقوم بود قال الامام الاجل السید الکیا الحافظ زین الدین شمس الاسلام سید الحفاظ تاج الائمة ناصر السنة ابو منصور شهردار بن شیرویه بن شهردار الدیلمی اطال الله عمره واعلی فی الدین ذکره گفته اما بعد حمد الله عز و جل الهادی الی قوم الطرق والسبل والصلوة والسلام علی نبیه محمد خاتم الانبیاء والرسل وآله فان والدی الامام السعید ابا شجاع شیرویه قدس الله روحه و نوّر ضریحه حین جمع الاحادیث التی سماها کتاب الفردوس و انما حذف منها اسانیدها تعمدا منه و قصدا لاسباب عدة اولا اقتداء واتساء بمن تقدّمه من اهل العلم والزهد والعبادة و ثانیها تخفیفا علی الطالبین و تسهیلا للناظرین فیه الحافظین له و ثالثها قلة رغبة جیل هذا الزمن فی المسندات و عدم تعویله علی اسامی الرجال من الرواة واقتصارهم علی اللب من القشر لا ان ابی یقول هذا انکار فضیلة الاسناد و موضعه من الدین فهو من اهمّ الامور

مع فردوس دیلمی از ...

مع فردوس ... از مسند الفردوس شهردار دیلمی

ولولا الاسناد لما عرف الصحيح من السقيم ولا الصدّق من الكذب بل يشبه الاسناد بالقشر
من حيث ان القشر هو صوان اللبّ وبه يحفظ ويصون عليه من ان يلحقه الآفات فكذلك الاسناد
للحديث صوان له فاذا فارقه تطرّق اليه الخلل والفساد رحمه الله ابن المبارك حيث قال الاسناد
من الدين لولا الاسناد لقال من شاء ما شاء والقول في فضيلة الاسناد اكثر من ان يتضمنه
اوراق وليس هذا موضعه ورابعها انه خرّجها من مسموعاته وكان رحمه الله متحققا متيقنا
انّ اكثرها بل عامّتها مسند في مصنفات الحفاظ الثقات ومجموعات الائمة الاثبات فحذفها عن
الاسناد اختصارا كما بيّن مرة في خطبة الكتاب وهو كتاب نفيس عزيز الوجود مفتون به
جامع للغرر والدرر النبوية والفوائد الجمّة والمحاسن الكثيرة قد طنّت به الآفاق وتنافست في
تحفظه الرفاق لم يصنف في الاسلام مثله تفصيلا وتبويبا ولم يسبق اليه من سلف في الايام
ترصيفا وترتيبا كان كل فصل من فصوله حقّة لآلي مشحونة من الدرر المنظومة واللآلي المكنونة
او جونة عطّار فتقت بفارات المسك مشحونة وكم ضمّنه رحمه الله من عجائب الاخبار
وغرائب الاحاديث ممّا لا يوجد في كثير من الكتب فهو في الحقيقة كالفردوس التي وصفها الله
سبحانه وتعالى فقال وفيها ما تشتهي الانفس وتلذّ الاعين فامّا اليوم فقد كثرت نسخه في البلاد
واشتهرت فيما بين العباد بحيث لم يبق بلدة من بلاد العراق ولا كورة من اقطار الآفاق
الا وعلماؤها مثابرون على تحصيله وائمتها مكبّون على اشترائه ونسخه وفضلاؤها
مواظبون على قراءته وحفظه يرتعون في رياض محاسنه يجتنون من ثمار فوائده فسار
مسير الشمس في كل بلدة وهبّ هبوب الريح في البرّ والبحر يستحسنه الائمة والحفاظ و
يستفيد منه العلماء والوعّاظ ويستطيبه نحارير الفضلاء وترتضيه اكياس البلغاء
لنفاستها وتبذل الملوك الرغائب في استكتابه لخزانتها ولم اسمع احدا من اهل هذا الزمان
عاب هذا الكتاب او طعن فيه بسبب حذف الاسناد بل عدّ ذلك من احسن فوائده واعظم منافعه
لان تنقية القشر عن اللباب من شان العلماء ذوي الالباب وعلي بن شهاب الدين الهمداني در مقدمه روضة الفردوس

امابعد

اما بعد يقول اضعف عباد الله واحقرهم الفقير الى رحمة الله العلي الكبير علي بن شهاب الهمداني
عفى الله عنه بكرمه ووفقه لشكر نعمه لما طالعت كتاب الفردوس من مصنفات الشيخ الامام العلامة
قدوة المحققين حجّة المحدّثين شجاع الملّة والدين ناصر السنّة ابو المحامد شيرويه بن شهردار
الديلمي الهمداني افاض الله على روحه سجال الرحمة الرباني وجدته بحرا من بحور الفوائد وكنزا من
كنوز اللطائف مشحونا بحقائق الالفاظ النبوية مخزونا في حدائق فصوله دقائق الآثار المصطفوية
ومع كثرة فوائده وشمول عوائده كاد ان ينطفي انواره وينطمس آثاره لما فيه من التطويل والزيادات
وقصور الرغبات وانخفاض الطلبات واعراض اكثر اهل العصر عن معرفة الكتاب والسنة واشتغالهم
بالعلوم المزخرفة التي تتعلق بالخصومات وشغفهم بالقصص والحكايات ولولا رجال من اهل هذا
العلم في كل عصر وزمان بمشية رب العزة يجولون حول حمى السنّة ويذبّون عن جناب
قدسه شوائب زيغ اهل البدع لقال من شاء ما شاء فجزى الله ائمة هذا العلم عنا وعن المسلمين
خيرا دعتني بواعث خاطري الى استخراج لبابه واستحضار ابوابه تسهيلا لضبط الالفاظ وتيسيرا
لدرك الحفاظ فاستخرجت من قعر هذا البحر اشرف جواهرها وجنيت من اغصان رياضها انفس
زواهرها وسمّيت كتابي هذا روضة الفردوس مبوّبة على عشرين بابا كل باب منها
برواية صحابي الا في الباب الاخير فانه يحتوي على روايات شتى ونسأل الله تعالى
ان يوفقني في اتمامه لما يحبه ويرضى انه خير موفق ومعين مصطفى بن عبد الله القسطنطيني
در كشف الظنون گفته فردوس الاخبار بمأثور الخطاب المخرّج على كتاب الشهاب في الحديث
لابي شجاع شيرويه بن شهردار بن شيرويه بن فناخسرو الهمداني الديلمي المتوفى سنة ٥٠٩ اوّله
انّ احسن ما نطق الناطقون الخ ذكر فيه انه اورد فيه عشرة الاف حديث وذكر انه اورد
القضاعي فيه ايضا عشرة الاف حديث وذكر في الفردوس رواتها ورتّبها على حروف المعجم
مجرّدة عن الاسانيد ووضع علامات مخرّجيه بجانبه عدد رموزه عشرون واقتفى
السيوطي اثره في جامعه الصغير ثم جمع ولده الحافظ شهردار المتوفى سنة ٥٥٨ ثمان وخمسين

عبارت روضة الفردوس علی بن شهاب همدانی

عبارت فردوس دیلمی از کشف الظنون

وخمسمائة اسانید کتاب الفردوس ورتبها ترتیبا حسنا فی اربع مجلدات وسماه مسند الفردوس
والدہ عیسی بن [illegible] مقال الاسانید گفته الفردوس للدیلمی اخبرنی به قراءة علیه ای
علی الشیخ نور الدین علی بن محمد بن عبد الرحمن الاجهوری فی حرف اللام من فصل الالف المعرف
الجنة بالریحان فی صفة ریحان الجنة ما خلق الله شجرة احب الیه من الحنا الحدیث عن
عبد الله بن عمر [illegible] رأیت علی قوم یزرعون فی یوم ویحصدون فی یوم کلما
[illegible] قال هؤلاء المجاهدون فی سبیل الله الحدیث [illegible]
[illegible] الحافظ ابن [illegible] المسند [illegible]
ابو الفضل [illegible] جلال الدین [illegible] عن ابی اسحاق التنوخی عن
[illegible] محمد بن عبد الواحد المقدسی عن الحافظ ابی [illegible]
[illegible] بعض مسموعات ابی [illegible]
[illegible] تصریح صریح بود
[illegible] شیعیان کرام [illegible]
[illegible] چنانچه باب [illegible]
[illegible] ابو شجاع شیرویه دیلمی که از مشاهیر محدثین [illegible] شیعه نیز او را معتبر میدانند
[illegible]
دیلمی [illegible]
[illegible] علی [illegible]
[illegible] عثمان [illegible]
[illegible] عثمان [illegible]
[illegible]
که دیلمی [illegible] خلفاء [illegible]

در نقل

در نقل آن ثابت نکرده اند دست انداز ند و از قبول حدیث ولایت که دیلمی از
از دو طریق نقل کرده و جمی غفیر و جمعی کثیر از اساطین محدثین ارباب صحاح و مجامیع و مسانید و مناقب
منهم شیخ المخاطب القمقام والده العلام در روایت آن با دیلمی مشارک اند بمفاد ما تاتیهم من آیة من
آیات ربهم الا کانوا عنها معرضین اعراض سازند بلکه گردن کبر بابطال و قدح و جرح آن مصداق
وجادلوا بالباطل لیدحضوا به الحق افرازند قال الله تعالی ومن اصدق من الله قیلا
وان یروا کل آیة لا یؤمنوا بها وان یروا سبیل الرشد لا یتخذوه سبیلا وان یروا سبیل الغی
یتخذوه سبیلا و از غرائب دهور آنست که سیف الله ملتانی حامی مخاطب الثانی بصراحت تمام تکذیب مخاطب
قمقام و تمام این افاده محیر افهام می نماید بیانش آنکه مخاطب اظهار میفرماید که دیلمی از مشاهیر محدثین سنت
و شیعه هم او را معتبر میدانند یعنی نزد شیعه و سنی هر دو معتبر است و ملتانی بعکس کلامش این فضیحه فاضحه
افاده میکند که احادیث دیلمی نزد شیعه و سنی هر دو معتبر نیست و هذه عبارة الملتانی فی تنویر السفینة الذی
سماه تنبیه السفینة قوله ایشان انصاف نمایند که راکب سفینه عترت شیعیان اند که در وقت خوف
تقیه می نمایند یا مخالفین که تقیه را حرام میدانند الخ انصاف باید کرد که احادیث فردوس دیلمی نزد
اهل سنت معتبر نیست چه جای آنکه نزد شیعه معتبر باشد الخ فانظر رحمک الله الی هذا التناقض الظاهر
والتکاذب الواضح بین الاصل والفرع المقطوع وتعجب من التعاند الفاحش والتناکر اللائح
بین التابع والمتبوع و نیز اکابر ائمه سنیه عالی تبار باحادیث فردوس الاخبار جا بجا احتجاج و استناد می نمایند
جعفر بن تغلب الادفوی در کتاب الامتاع باحکام السماع بمقام احتجاج بر تحریم غنا بآیه واستفزز من
استطعت منهم بصوتک گفته و ما یحتجون به من ان ابلیس اول من تغنی لو صح لم یکن فیه حجة
فما کل ما فعله ابلیس حراما فقد روی الحافظ شجاع الدین شیرویه فی کتابه المسمی بالفردوس
بماثور الخطاب المرتب علی کتاب الشهاب بسنده ان ابلیس اول من حدا ولیس الحدا حراما اتفاقا
فان ادعوا ان الدلیل دل علی اباحة الحدا فخرج بدلیل قلنا وقد دل الدلیل علی اباحة الغناء
ولم یثبت من طریق صحیح المنع منه و مخفی نماند که ادفوی صاحب امتاع از اکابر علمای اعلام و اساطین

احتجاج ادفوی بروایت فردوس در کتاب الامتاع

تمام مسنویست شیخ جمال الدین عبد الرحیم بن علی الاسنوی الفقیه الشافعی در طبقات شافعیه گفته کمال الدین ابو الفضل جعفر بن ثعلب الادفوی هذه الادفوی کانت اعلاما بوضع البلد و کان یعرف بکل منهما و لا یعرف احد من العصریین وقع له مثل ذلک و ادفو بلدة فی اواخر الاعمال القوصیة قوبه من اسوان کان المذکور فاضلا مشارکا فی علوم متعددة ادیبا شاعرا ذکیا کریما طارحا للتکلیف خاله مروته صنف فی احکام السماع کتابا نفیسا سماه بالامتاع انبا فیه عن اطلاع کثیر فانه کان یمیل الی ذلک میلا کثیرا و بحضره سمع حدیث و درس قبل موته بایام یسیرة بمدرسة الحدیث التی انشاه الامیر جنکلی بن البابا بمسجده و اعاد بالمدرسة الصالحیة من القاهرة و کان مقیما لم یتزوج و لم یتسر لفقدان داعیة ذلک عنده الا انه عقده علی امرأة فی اخر عمره توفی بالطاعون الکبیر الواقع فی سنة تسع و اربعین و سبعمائة و عمره ما یلی الستین و دفن بمقابر الصوفیة و الذی نعرفه فی ادفوا انها بالدال المهملة و نقل الرشاطی عن التغوی ان الذی یلی الهمزة تاء مثناة من فوق و بعضهم قال بذال معجمة و قیاس النسبة الیها ادفی وجه سی و نهم آنکه محمد بن علی النطنزی ولایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام را بعد جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم در ضمن قصهٔ غدیریه روایت کرده چنانچه در کتاب الخصائص العلویه علی ما نقل عنه باسناد خود گفته عن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه و سلم دعا الناس الی علی فی غدیر خم و امر بما تحت الشجرة من الشوک فقم و ذلک یوم الخمیس فدعا علیا و اخذ بضبعیه فرفعهما حتی نظر الناس الی بیاض ابطی رسول الله صلی الله علیه و سلم ثم لم یتفرقوا حتی نزلت هذه الآیة الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضی الرب برسالتی و الولایة لعلی ابن ابی طالب من بعدی ثم قال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و نطنزی از اکابر علما و فضلا و افاضل نبهاست عبد الکریم سمعانی در انساب نسبت نطنزی گفته ابو الفتح

محمد بن علی بن ابراهیم النطنزی افضل من بخراسان و العراق فی اللغة و الادب و القیام بصنعة الشعر قدم علینا بمرو سنة احدی و عشرین و خمسمائة و قرأ علیه طرفا صالحا من الادب و استفدت منه و اغترفت من بحره ثم لقیته بهمدان ثم قدم علینا ببغداد غیر مرة فی مدة مقامی بها و ما لقیته الا و کتبت عنه و اقتبست منه سمع باصبهان ابا سعد المطرز و ابا علی الحداد و غانم بن ابی نصر البرجی و ببغداد ابا القاسم بن بیان الرزاز و ابا علی بن نبهان الکاتب و طبقتهم سمعت منه اخبارا و من الحدیث و کانت ولادته سنة ثمان و ثمانین و اربعمائة باصبهان ازین عبارت واضح است که نطنزی شیخ و استاد سمعانی است و او افضل اهل خراسان و عراق است در لغت و ادب و قیام بصنعت شعر و سمعانی نزد او خوانده و استفاده حاصل نموده نیز ظاهر است که سمعانی گاهی با وملاقات نکرده مگر اینکه از کتابت و اقتباس نموده و آن ازو روایت نموده و سماع فرموده و کفی بذلک دلالة علی غلو قدره و سمو فخره و عظمة شانه و رفعة مکانه و ابن النجار عالی تبار مدح نطنزی در تاریخ بغداد علی ما نقل السید علی بن طاوس طاب ثراه فی کتاب الیقین گفته کان نادرة الفلک و نابغة الدهر و فاق اهل زمانه فی بعض فضائله و صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی در وافی بالوفیات گفته محمد بن علی بن ابراهیم بن الفتح الکاتب ابو الفتح النطنزی کان من بلغاء اهل النظم و النثر سافر البلاد و لقی الائمة و کان کثیر المحفوظ محبا للعلم و السنة و مکثرا للصدقة و الصیام و نادم الملوک و الاسلاطین و کانت له جاهة عظیمة عندهم و کان تیاها علیهم متواضعا لاهل العلم سمع الحدیث الکثیر باصبهان و خراسان و بغداد و لم یتمتع بالروایة وجه چهلم آنکه ابو منصور شهردار بن شیرویه بن شهردار الدیلمی حدیث ولایت را در مسند الفردوس که حسب افادهٔ ذهبی کتابیست مرتب بترتیب عجیب و حسب افادهٔ اسنوی اسنی مرتبست بترتیب حسن و تهذیب و تنقیح بعد و نیز از افادهٔ ذهبی مخاطب کثیر الاحتجاج و افادهٔ مولوی صدیق حسن ظاهر است بکمال مستند و معتمد او روایت کرده چنانچه ابراهیم بن عبد الله الوصابی الیمنی در کتاب الاکتفاء فی فضل الاربعة الخلفاء گفته عن ابی ذر الغفاری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم علی منی و انا من علی و علی ولی کل مؤمن بعدی حبه

ایمان و بغضه نفاق و النظر الیه رأفة اخرجه الدیلمی فی مسند الفردوس نیز در صواعق و کنز گفته
ای عن بریدة رضی الله عنه قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم یا بریدة ان علیا
ولیکم بعدی فاحب علیا فانه یفعل ما یؤمر به اخرجه الدیلمی فی مسند الفردوس انتهی فالحمد لله
علی ما اثبت ابن شهردار هذا الحدیث الشریف المشرق المنار الساطع الانوار فی کتابه الممدوح عند
السنة اساطینهم جعلها الله تعالی خدامهم بارقة فی اعضاد اهل الخساد و درأ فی نحور ارباب اللداد
وابکی عیونهم بتبکیت فی افحش العار و بهتهم بتبکیت فی اسمج الشنار والله الموفق للهدایة والاستبصار
و ابو منصور شهردار از ائمه کبار و مشاهیر حفاظ جلیل الاخطار و محدثین عظیم الاقدار و موصوف بغایت اعتماد
و اعتبار است و فضل و جلالت او کالشمس فی رابعة النهار هویدا و آشکار و محامد و مدائح او در تصانیف و مصار
مذکور و مدون در کتب و اسفار و ذهبی در عبر در سنه ثمان و خمسین و خمسمائة گفته شهردار بن الحافظ شیرویه
بن شهردار الدیلمی المحدث ابو منصور قال ابن السمعانی کان حافظا عارفا بالحدیث فهما عارفا
بالادب ظریفا سمع اباه و عبدوس بن عبدالله و مکی السلار و طائفة و اجاز له
ابو بکر بن خلف الشیرازی عاش خمسا و سبعین سنة و عبدالوهاب بن علی السبکی در طبقات
شافعیه کبری گفته شهردار بن شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فناخسرو بن خسرکان بن
زهتویه بن خسرو بن رفناد بن دیلم بن ادیاس بن لشکری بن داجی بن کیوس بن عبدالرحمن
بن عبدالله بن صاحب رسول الله صلی الله علیه وسلم الضحاک بن فیروز الدیلمی ابو منصور
بن المحدث المؤرخ بن شجاع الهمدانی قال ابن السمعانی کان حافظا عارفا بالحدیث فهما عارفا
بالادب ظریفا خفیفا لازما مسجده متبعا اثر والده فی کتابة الحدیث و سماعه و طلبه رحل
الی اصبهان مع والده ثم الی بغداد و سمع اباه و ابا الفتح عبدوس بن عبدالله و مکی بن منصور الکرجی
و حمد بن نصر الاعمش و فید بن عبدالرحمن الشعرانی و ابا بکر احمد بن محمد بن جوی و له اجازة
من ابی بکر بن خلف الشیرازی و ابی منصور بن الحسین المقدسی روی عنه ابنه ابو مسلم احمد و ابو سهل
عبدالسلام الشهرستانی و طائفة مات فی رجب سنة ثمان و خمسمائة و جمال الدین عبدالرحیم بن الحسن

بن علی الاسنوی در طبقات شافعیه بعد ذکر ترجمه دیلمی گفته و اما ولده فیقال له شهردار و یکنی ابا منصور
کان محدثا عارفا بالادب ظریفا لازما مسجده خرج اسانید الکتاب الذی لوالده المسمی بالفردوس
ورتبه ترتیبا حسنا و یسمی الفردوس الکبیر ولد سنة ثلث و ثمانین و اربعمائة قاله ابن الصلاح و لم یذکر
وفاته و تقی الدین ابوبکر بن احمد الاسدی در طبقات شافعیه گفته شهردار بن شیرویه بن شهردار بن شیرویه
ابو منصور بن ابی شجاع الدیلمی کان محدثا عارفا بالادب ظریفا خرج اسانید الکتاب الذی لوالده المسمی
بالفردوس الکبیر ولد سنة ثمان و ثلاثین و اربعمائة و توفی فی رجب سنة ثمان و خمسین و خمسمائة و ابو
مهدی عیسی بن محمد الثعالبی در مقالید الاسانید گفته نبذة من خبره قال الذهبی هو الامام الحافظ ابو منصور
شهردار بن شیرویه بن شهردار الدیلمی ینتهی نسبه الی فیروز الدیلمی الضحاک قال ابن السمعانی
کان ابو منصور حافظا عارفا بالحدیث فهما عارفا بالادب ظریفا خفیفا ملازما مسجده متبعا
اثر والده فی کتابة الحدیث و سماعه و طلبه رحل مع والده الی اصبهان سنة خمس و خمسمائة ثم رحل
الی بغداد سنة سبع و ثلاثین سمع اباه و علی بن منصور الکرجی و ابا محمد الدونی و ابا بکر
بن نجویه و له اجازة من ابی منصور بن الحسین المقومی کان جمع اسانید کتاب الفردوس لوالده و رتبه
ترتیبا عجیبا حسنا و قد فرغ منه و هذبه و نقحه روی عنه ابن ابنه ابو مسلم احمد و طائفة
توفی سنة ثمان و خمسین و خمسمائة رحمه الله تعالی و خود شاه صاحب در بستان المحدثین بعد ذکر
دیلمی گفته و پسرش شهردار بن شیرویه بن شهردار دیلمی که کنیت او ابو منصور در معرفت حدیث و فهم آن بهتر بود
چنانچه سمعانی هم در حق او بفهم و معرفت گواهی داده و علم ادب را نیز خوب میدانست و مردی بی‌تکلف و خانه‌نشین بود
و در مسجد خود ملازمت داشت و غالبا بشغل اسماع حدیث و نوشتن آن میگذرانید و در طلب علم حدیث
با والد خود شریک بود و در سفر اصفهان سال پانصد و پنجم همراه او بود و ببغداد خود رفته در سال سی و هفت
بعد از فوت پدر خود از اساتذه بسیار تحصیل کرده چنانچه از مکی بن منصور الکرجی و ابو محمد الدونی و ابوبکر
بن نجویه و از بعضی محدثان اجازت حاصل کرده ترتیب کتاب فردوس پدر خود داده و اسانید این کتاب را
بمحنت تمام جمع کرده و چون از تنقیح و تهذیب او فارغ شد پسرش ابو مسلم احمد بن شهردار دیلمی جماعت دیگر

از شاگردان او از وی روایت کردند و فات شهردار در سال پانصد و پنجاه و هشت ست نسب ب
بفیروز دیلمی میرسد که قاتل اسود عنسی ست و در حق او جناب رسالتمآب فرموده اند فاز فیروز و فیروز صحابی ست
معاصر را اتحاف النبلاء گفته ابو منصور شهردار بن شیرویه بن شهردار پسر صاحب فردوس ست کتاب را بترتیب حروف ب
در چهار مجلد مسند کرده بمسند الفردوس نامید در معرفت حدیث و فهم بهتر از پدر بود سمعانی هم بفهم و معرفت
گواهی داده علم ادب را نیز خوب میدانست مردی بسکون و عابد بود در مسجد خود میماند غالب اوقات بشغل اسماع
حدیث و نوشتن آن بسر رسانیده در طلب علم حدیث شریک پدر بود در سفر اصفهان سال پانصد و پنج و بعد از
فوت پدر در سنه سی و هفت ببغداد رفته از اساتذه بسیار تحصیل این علم نمود و از مکی بن منصور الکرجی
و ابو محمد الدونی و ابوبکر بن زنجویه و بعض محدثان دیگر اجازت حاصل کرد و اسانید کتاب فردوس را بحسن تمام جمع
و چون از تنقیح و تهذیبش فارغ شد پسرش ابو مسلم احمد و جماعه دیگر از وی حدیثش کردند فاتش در سنه
پانصد و پنجاه و هشت بود و نسبت این خاندان بفیروز دیلمی ست که قاتل اسود عنسی بعهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در حق او فرمود فاز فیروز فیروز صحابی ست ذکره فی بستان المحدثین انتهی ما فی الاتحاف و علاوه برین
همه عظمت و جلالت و علو قدر و نبالت شهردار بمرتبه ایست که ابوبکر محمد بن موسی بن حازم که از اجله حفاظ
اعاظم و اکابر بارعین افاخم ست تلمیذ او بوده و ذهبی در تذکرة الحفاظ می فرماید الحازمی الامام
الحافظ البارع النسابة ابوبکر محمد بن موسی بن عثمان بن موسی بن عثمان بن حازم الهمدانی ولد
سنة ثمان و اربعین و خمسمائة و سمع من ابی الوقت السجزی و من شهردار بن شیرویه الدیلمی
و ابو زرعة المقدسی و الحافظ ابی العلاء الهمدانی و معمر بن الفاخر و قدم بغداد فسمع
من ابی الحسین عبد الحق بن یوسف و عبد الله بن عبد الصمد العطار و بالموصل من
الخطیب ابی الفضل الطوسی و بواسط من ابی طالب المحتسب و بالبصرة محمد بن طلحة المالکی
و باصبهان ابا الفتح الخرقی و ابا العباس الترک و ابا موسی الحافظ و بالحرمین و الشام
والجزیرة و کتب الکثیر و صنف و جمع قال الدبیثی قدم بغداد و سکنها و تفقه بها فی مذهب
الشافعی و جالس العلماء و تمیز و فهم و صار من احفظ الناس للحدیث و اسانیده و رجاله

مع زهد

مع زهد و تعبد و ریاضة و ذکر و صنف فی الحدیث عدة مصنفات و املی عدة مجالس و کان
کثیر المحفوظ حلو المذاکرة یغلب علیه حفظه احادیث الاحکام املی طرق الاحادیث التی
فی المهذب و اسندها و لم یتمه و ذکره ابن النجار فقال من ائمة الحفاظ العاملین بفقه
الحدیث و معانیه و رجاله الف کتاب الناسخ و المنسوخ و کتاب عجالة المبتدی فی الانساب
و المؤتلف و المختلف و اسماء البلدان و اسند احادیث المهذب لابی اسحاق و کان ثقة حجة
نبیلا زاهدا عابدا ورعا ملازما للخلوة و التصنیف و بث العلم ادرکه اجله شابا
سمعت محمد بن محمد بن غانم الحافظ یقول کان شیخنا الحافظ ابو موسی یفضل ابابکر
الحازمی علی عبد الغنی المقدسی و یقول ما رایت شابا احفظ منه مات فی جمادی الاولی
سنة اربع و ثمانین و خمسمائة قال ابن النجار سمعت بعض الائمة یقول ان الحازمی کان یحفظ
کتاب الاکمال فی المؤتلف و المختلف و مشتبه النسبة الخ مخفی نماند که کتاب مسند الفردوس مثل
فردوس در اجازات اکابر اساطین داخل و مرویات ایشان آنرا شامل و نقل از آن در کتب جم متداول و
اخبار آن بدست اکابر اساطین متناول شیخ ابو محمد عیسی بن محمد الثعالبی در مقالید الاسانید گفته
مسند الفردوس لابن الدیلمی سمعت علیه بقراءتی القدر المذکور فی الفردوس و اجازنی
سائره بسنده الی الحافظ ابن ابی بکر السیوطی باجازته من المسندة آسیة بنت جار الله
بن صالح الطبری عن ابراهیم بن محمد بن صدیق الدمشقی عن ابی العباس الحجار
عن الحافظ محب الدین محمد بن محمود بن النجار عن مؤلفه اجازة فذکره و محمد بن علی بن منصور
شنوانی در در سنیه گفته مسند الفردوس للحافظ ابی منصور شهردار بن الحافظ ابی شجاع
شیرویه الدیلمی الهمدانی نرویه بالسند الی الحافظ ابن حجر العسقلانی عن ابی اسحاق
التنوخی عن الحجار عن الحافظ محب الدین محمود بن محمد بن النجار عن الدیلمی بالسند الیه
قال انا ابو المکارم عبد الوارث بن محمد بن عبد المنعم الابهری عن سهل بن محمد الـ
عن محمد بن الحسین السلمی عن حامد الهروی عن نصر بن محمد عن الحارث بن

عبد السلام عن سفيان بن عيينة عن ابن جريج عن عطاء عن ابي هريرة رضي الله تعالى
عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان من العلم كهيئة المكنون لا يعلمه
الا العلماء بالله فاذا نطقوا به لا ينكره الا اهل الغرة بالله والله اعلم و سيد محمد بن
عبد الرسول برزنجی در اشاعه لاشراط الساعة گفته و في مسند الفردوس عن عمر لا تقوم
الساعة حتى تسيل وادية من اودية الحجاز بالنار الخ وجه چهل و یکم آنکه ابو المؤید
موفق بن احمد المعروف باخطب خوارزم حدیث ولایت را بطرق متعدده روایت کرده چنانچه در مناقب
جناب امیر المومنین علیه السلام که در اول آن مذکور است حدثنا الشيخ العفيف محمد بن مفرج
المشهدي قال حدثنا الامام الاجل الصدر ضياء الدين شمس الاسلام ناصح الخلفاء
مفتي الامة مفتي الفريقين صدر الائمة اخطب الخطباء ابو المؤيد موفق بن احمد
المكي الخوارزمي رضي الله عنه ذكر فضائل امير المومنين علي بن ابي طالب بل ذكر شيء منها
اذ ذكر جميعها يقصر عنه باع الاحصاء بل ذكر اكثرها يضيق عنه نطاق طاقة
الاستقصاء سيرا الفصل الثاني عشر في بيان تورطه المهالك في الله تعالى ورسول الله
صلى الله عليه وسلم وشراه نفسه ابتغاء مرضات الله تعالى بهذا الاسناد عن احمد بن الحسين
هذا قال اخبرنا ابو عبد الله الحافظ قال اخبرنا احمد بن جعفر القطيعي قال حدثنا عبد الله
بن احمد بن حنبل قال اخبرنا ابي قال حدثنا يحيى بن حماد قال حدثنا ابو عوانة قال حدثنا
ابو بلج قال حدثنا عمرو بن ميمون قال اني لجالس الى ابن عباس اذ اتاه تسعة رهط فقالوا يا ابن
عباس اما ان تقوم معنا واما ان تخلو بنا من بين هؤلاء قال فقال بل انا اقوم معكم
قال وهو يومئذ صحيح قبل ان يعمى قال فانتدوا فتحدثوا فلا ندري ما قالوا قال فجاء
ينفض ثوبه ويقول اف وتف وقعوا في رجل له بضع عشر فضائل ليست لاحد غيره
وقعوا في رجل قال له النبي صلى الله عليه وسلم لابعثن رجلا لا يخزيه الله ابدا يحب الله
ورسوله ويحبه الله ورسوله فاستشرف لها مستشرف فقال اين علي فقالوا انه في الرحى يطحن

قال

قال فجاء وهو ارمد لا يكاد ان يبصر قال فنفث في عينيه ثم هز الراية ثلاثا فاعطاها اياه فجاء
علي بصفية بنت حيي فقال ابن عباس ثم بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم ابا بكر بسورة التوبة
فبعث عليا خلفه فاخذها منه فقال لا يذهب بها الا رجل هو مني وانا منه قال ابن عباس قال النبي
صلى الله عليه وسلم لبني عمه ايكم يواليني في الدنيا والآخرة قال وعلي جالس معهم فقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم واقبل على رجل منهم فقال ايكم يواليني في الدنيا والآخرة فابوا فقال
لعلي انت وليي في الدنيا والآخرة قال ابن عباس وكان علي اول من آمن من الناس بعد خديجة
قال واخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم ثوبه فوضعه على علي وفاطمة والحسن والحسين
وقال انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا قال ابن عباس وشرى علي نفسه
فلبس ثوب النبي صلى الله عليه وسلم ثم نام مكانه قال ابن عباس وكان المشركون يرمون رسول الله صلى الله
عليه وسلم فجاء ابو بكر وعلي نائم وابو بكر يحسب انه رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فقال له علي
ان نبي الله قد انطلق نحو بئر ميمون فادركه قال فانطلق ابو بكر فدخل معه الغار قال وجعل علي يرمى
بالحجارة كما كان يرمى نبي الله صلى الله عليه وسلم وهو يتضور وقد لف راسه في الثوب لا يخرجه
حتى اصبح ثم كشف عن راسه فقالوا انك للئيم كان صاحبك لا يتضور ونحن نرميه وانت
تتضور وقد استنكرنا ذلك قال ابن عباس خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم في غزوة
تبوك وخرج الناس معه فقال له علي اخرج معك فقال النبي صلى الله عليه وسلم لا فبكى علي
فقال له اما ترضى ان تكون مني بمنزلة هرون من موسى الا انه ليس نبي بعدي انه لا ينبغي ان
اذهب الا وانت خليفتي قال ابن عباس وقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم انت ولي كل مومن
بعدي ومومنة قال ابن عباس وسد رسول الله صلى الله عليه وسلم ابواب المسجد غير باب
علي فكان يدخل المسجد جنبا وهو طريقه ليس له طريق غيره قال ابن عباس قال رسول الله
صلى الله عليه من كنت مولاه فعلي مولاه قال ابن عباس وقد اخبرنا الله عز وجل في
القرآن انه رضي عن اصحاب الشجرة فعلم ما في قلوبهم فهل اخبرنا انه سخط عليهم بعد

ذلک قال ابن عباس قال نبی الله صلی الله علیه وسلم لعمر حین قال ائذن لی فاضرب عنقه یعنی عنق
حاطب قال وما یدریک لعل الله قد اطلع الی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم و نیز اخطب خوارزم در مناقب گفته
انبأنی مهذب الائمة ابو المظفر عبد الملک بن علی بن محمد الهمدانی اجازة قال اخبرنا محمد بن الحسین بن
علی البزار قال اخبرنا ابو منصور محمد بن محمد بن عبد العزیز قال اخبرنا هلال بن محمد بن جعفر
قال حدثنا ابو بکر محمد بن عمر الحافظ قال حدثنی ابو الحسن علی بن موسی الخزاز من کتابه قال حدثنا
الحسن بن علی الهاشمی قال حدثنا اسمعیل بن ابان قال حدثنا ابو مریم عن ثویر بن ابی فاختة عن
عبد الرحمن بن ابی لیلی قال قال ابی دفع النبی صلی الله علیه وسلم الرایة یوم خیبر الی علی بن ابی طالب
ففتح الله علیه واوقفه یوم غدیر خم فاعلم الناس انه مولی کل مؤمن ومؤمنة وقال صلی الله علیه
وسلم انت منی وانا منک وقال تقاتل علی التاویل کما قاتلت علی التنزیل وقال له انت منی
بمنزلة هرون من موسی وقال له انا سلم لمن سالمک وحرب لمن حاربک وقال له انت العروة الوثقی
وقال له انت تبین لهم ما اشتبه علیهم بعدی وقال له انت امام کل مؤمن ومؤمنة بعدی وقال له انت
الذی انزل الله فیه واذان من الله ورسوله الی الناس یوم الحج الاکبر وقال له انت الاخذ بسنتی والذاب
عن ملتی وقال له انا اول من ینشق عنه الارض وانت معی وقال له انا عند الحوض وانت معی وقال له
انا اول من یدخل الجنة وانت معی تدخلها والحسن والحسین وفاطمة وقال له ان الله تعالی امرنی بان اقوم
بفضلک فقمت به فی الناس وبلغتهم ما امرنی الله بتبلیغه وقال له اتق الضغائن التی فی صدور
من لا یظهرها الا بعد موتی اولئک یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون و نیز اخطب خوارزم در مناقب کتابتی
از عمرو بن العاص بجواب کتاب معاویه نقل کرده و در آن مذکور است و اما ما نسبت ابا الحسن اخا رسول الله
صلی الله علیه وسلم ووصیه الی الحسد والبغی علی عثمان وسمیت الصحابة فسقة وزعمت انه اشلاهم علی قتله فهذا
کذب وغوایة ویحک یا معاویة اما علمت ان ابا حسن بذل نفسه بین یدی رسول الله صلی الله علیه وسلم
وبات علی فراشه وهو صاحب السبق الی الاسلام والهجرة وقد قال فیه رسول الله صلی الله علیه وسلم
هو منی وانا منه وهو منی کهرون من موسی الا انه لا نبی بعدی وقد قال فیه رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم

غدیر خم

غدیر خم الا من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره
واخذل من خذله وهو الذی قال علیه السلام فیه یوم خیبر لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله
ورسوله ویحبه الله ورسوله وهو الذی قال فیه یوم الطیر اللهم ائتنی باحب خلقک الیک فلما
دخل علیه قال اللهم الی والی وقد قال فیه یوم النضیر علی امام البررة وقاتل الفجرة منصور
من نصره مخذول من خذله وقد قال فیه علی ولیکم من بعدی وذلک علی وعلیک وعلی جمیع المسلمین
وقال انی مخلف فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی وقال انا مدینة العلم وعلی بابها انتهی فیا للعجب
یثبت عمرو بن العاص حدیث الولایة والطیر ومدینة العلم حتما ویرغم بذلک انف معاویة رغما
ویجزم فروع تزویره وتغریره جزما ویحسم اصول بهتته وفریته حسما ومع ذلک المخاطب
الحقود یزید فی الشحناء والبغضاء علی ابن النابغة الکنود ومعاویة اللدود فیرمی هذه
الاحادیث الشریفة بالکذب والبطلان ویظهر اقصی خبثه وتعریبه فی مرامی العدوان والخسران
فلیته اذ لم یقف اثار الرسول والصحابة العدول فی اثبات هذه الاحادیث الشریفة [illegible]
القبول اقتص اثر مقتداه ابن العاص ولکنه نکل وازور عن ذلک ایضا وجاض وحاص
فاقبل بشراشره علی تقلید الکابلی الذی یفلت اذا سمع نداء الحق له حصاص والحمد لله
علما اوهنا کیده وربطناه فی قرن الالزام بشدید الاحتیاص ما له منه مدی الدهر خلاص
واوقعناه فی حاص باص ولات حین مناص وفضائل فاخرة ومحاسن باهرة ومناقب جمیلة ومحامد نبیلة ومفاخر
جلیلة ومدائح اصیلة اخطب خوارزم از خریدة القصر وجریدة اهل العصر عماد الدین ابو عبد الله محمد بن محمد الکاتب
الاصفهانی وایضاح ناصر بن عبد السید المطرزی و ذیل ابن النجار بر تاریخ بغداد خطیب و جامع مسانید ابو حنیفه
ابو المؤید محمد بن محمود بن محمد الخوارزمی و وافی بالوفیات صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی و جواهر مضیة فی طبقات
الحنفیه ابو الوفا عبد القادر بن محمد القرشی و عقد ثمین فی تاریخ بلد الله الامین تقی الدین ابو الطیب محمد
بن احمد بن علی الفاسی و بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین والنحاة جلال الدین عبد الرحمن السیوطی و کتاب
اعلام الاخیار من فقهاء مذهب النعمان المختار محمود بن سلیمان الکفوی و توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل

سید شهاب الدین احمد در مجلد حدیث تشبیه خواهی شنید ان شاء الله تعالی **وجه چهل و دوم** آنکه علی بن الحسین بن
هبة الله المعروف بابن عساکر حدیث ولایت را روایت کرده در موافقات اربعین طوال که مصطفی بن عبد الله القسطنطینی
المعروف بحاجی خلیفه در کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون بذکر آن گفته الاربعون الطوال لابن عساکر
هو الحافظ ابو القاسم علی بن الحسن الدمشقی الشافعی المتوفی سنة احدی وسبعین وخمسمائة اوله
الحمد لله العظیم الخ جمع فیه اربعین حدیثا من الطوال مما یدل علی نبوته وینبئ عن فضائل صحابته
وبین الحق والسقم ونحو فی خطبته بسط وارد کرده چنانچه محب طبری در ریاض النضرة فی فضائل العشرة
نقلته عن عمرو بن میمون قال انی لجالس عند ابن عباس اذ اتاه سبعة رهط فقالوا یا ابن عباس اما ان
تقوم معنا واما ان تخلو بنا من هؤلاء فقال بل اقوم معکم وهو یومئذ صحیح قبل ان یعمی
قال فانتدوا یتحدثون فلا ادری ما قالوا قال فجاء ینفض ثوبه یقول اف وتف وقعوا فی
رجل له عشر وقعوا فی رجل قال له النبی صلی الله علیه وسلم لابعثن رجلا لا یخزیه الله ابدا
یحب الله ورسوله قال فاستشرف لها من استشرف فقال این علی قال هو فی الرحا یطحن قال فما کان
احدکم یطحن فجاء وهو ارمد لا یکاد یبصر فنفث فی عینیه ثم هز الرایة ثلثا فاعطاه ایاها
فجاء بصفیة بنت حیی قال ثم بعث فلانا بسورة التوبة فبعث علیا خلفه فاخذها منه
قال لا یذهب بها الا رجل منی وانا منه وقال للنبی عمه ایکم یوالینی فی الدنیا والاخرة قال وعلی معه
جالس فابوا فقال علی انا اوالیک فی الدنیا والاخرة قال فترکه ثم اقبل علی رجل منهم فقال ایکم
یوالینی فی الدنیا والاخرة فابوا فقال علی انا اوالیک فی الدنیا والاخرة قال انت ولیی فی الدنیا
والاخرة قال وکان اول من اسلم من الناس بعد خدیجة قال واخذ رسول الله صلی الله علیه وسلم
ثوبه فوضعه علی علی وفاطمة وحسن وحسین فقال انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم
تطهیرا قال وشری علی نفسه فلبس ثوب النبی صلی الله علیه وسلم ثم نام مکانه قال فکان المشرکون
یرمون رسول الله صلی الله علیه وسلم فجاء ابو بکر وعلی نائم قال وابو بکر یحسب انه نبی الله
صلی الله علیه وسلم قال فقال له علی ان نبی الله صلی الله علیه وسلم انطلق نحو بئر میمون

فادرکه

فادرکه قال فانطلق ابو بکر فدخل معه الغار قال وجعل علی یرمی بالحجارة کما کان یرمی رسول الله
صلی الله علیه وسلم وهو یتضور وقد لف راسه فی الثوب لا یخرجه حتی اصبح ثم کشف عن راسه فقالوا
انک للئیم کان صاحبک نرمیه فلا یتضور وانت تتضور وقد استنکرنا ذلک قال وخرج بالناس
فی غزوة تبوک قال فقال له علی اخرج معک قال فقال له نبی الله صلی الله علیه وسلم اما ترضی
ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انک لست بنبی انه لا ینبغی ان اذهب الا وانت خلیفتی
وقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم انت ولی کل مومن بعدی قال وسد ابواب المسجد الا باب
علی قال فیدخل المسجد جنبا وهو طریقه لیس له طریق غیره قال وقال من کنت مولاه
فان علیا مولاه قال واخبرنا الله عز وجل فی القرآن انه قد رضی عن اصحاب الشجرة فعلم
ما فی قلوبهم فهل حدثنا انه سخط علیهم بعد قال وقال عمر یا نبی الله ائذن لی اضرب عنقه
یعنی حاطبا قال او کنت فاعلا وما یدریک لعل الله اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم
اخرجه بتمامه احمد والحافظ ابو القسم فی الموافقات وفی الاربعین الطوال واخرج النسائی بعضه
واین روایت را از ابن عساکر محمد بن یوسف گنجی در کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب وسید شهاب الدین احمد
در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل واحمد بن الفضل بن محمد باکثیر در وسیلة المآل ومحمد بن اسمعیل
بن صلاح الامیر در روضه ندیه شرح تحفه علویه نیز نقل کرده انکما ستطلع علیه فیما بعد ان شاء الله تعالی
وعلامه ابن عساکر قاید عساکر مفاخر حائز محاسن مآثر ومقتفی نفائس جائزه ومجتنی اثمار فضل ارو شرف باهرست
ومحامد منیعه ومدائح شریفه وفضائل شامخه ومناقب باذخه او بر متتبع ومتفحص کتب قوم واضح وظاهر
نبذی از آن در مجلد حدیث طیر ان شاء الله تعالی از معجم الادباء یاقوت حموی ووفیات الاعیان ابن خلکان وتذکرة الحفاظ
وعبر فی خبر من غبر ذهبی ودول الاسلام ذهبی ومختصر فی اخبار البشر ابو الفدا ومرآة الجنان یافعی وجامع مسانید
ابو حنیفه محمد بن محمود خوارزمی وطبقات شافعیه عبد الوهاب بن علی سبکی وطبقات شافعیه عبد الرحیم اسنوی
وطبقات شافعیه ابو بکر اسدی وتتمة المختصر فی اخبار البشر عمر بن المظفر الشهیر بابن الوردی وطبقات الحفاظ
سیوطی وتاریخ خمیس حسین دیار بکری ومدینة العلوم ازنیقی وابجد العلوم واتحاف النبلاء مولوی

صدیق حسن خان معاصر بگوشت میخورد بعض عبارات اینجا هم مذکور میشود محمد بن احمد الذهبی در عبر
در وقائع سنة احدی وسبعین وخمسمائة گفته فیها توفی الحافظ ابن عساکر صاحب التاریخ الثمانین
مجلدا ابو القاسم علی بن الحسن بن هبة الله الدمشقی محدث الشام ثقة الدین ولد فی اول سنة
تسع وتسعین واربعمائة وسمع سنة خمس وخمسمائة وبعدها من النسیب وابی طاهر الحنائی
وطبقتهما ثم عنی بالحدیث ورحل فیه الی العراق وخراسان واصبهان وساد اهل زمانه فی الحدیث
ورجاله وبلغ فی ذلک الذروة العلیا ومن تصفح تاریخه علم منزلة الرجل فی الحفظ توفی فی
حادی عشر رجب عبد الله بن اسعد الیافعی الیمنی در مرآة الجنان در وقائع سنة احدی وسبعین وخمسمائة
گفته وفیها الفقیه الامام المحدث البارع الحافظ المتقن الضابط ذو العلم الواسع شیخ الاسلام
ومحدث الشام ناصر السنة وقامع البدعة زین الحفاظ وبحر العلوم الزاخر رئیس المحدثین
المقر له بالتقدم العارف الامام ثقة الدین ابو القاسم علی بن الحسن بن هبة الله بن عساکر الذی
اشتهر فی زمانه بعلو شانه ولم یر مثله فی اقرانه الجامع بین المعقول والمنقول والممیز بین
الصحیح والمعلول کان محدث زمانه ومن اعیان الفقهاء الشافعیة غلب علیه الحدیث
واشتهر به وبالغ فی طلبه الی ان جمع منه ما لم یتفق لغیره رحل وطوف وجاب البلاد ولقی المشایخ
وکان رفیق الحافظ ابی سعد عبد الکریم السمعانی فی الرحلة وکان ابو القاسم المذکور حافظا
دینا جمع بین معرفة المتون والاسانید سمع ببغداد فی سنة عشرین وخمسمائة من اصحاب البرمکی
والتنوخی والجوهری ثم رجع الی دمشق ثم رحل الی خراسان ودخل نیسابور وهراة واصبهان والجبال
وصنف التصانیف المفیدة وخرج التخاریج وکان حسن الکلام علی الاحادیث محفوظا علی الجمع
والتالیف صنف التاریخ الکبیر لدمشق فی ثمانین مجلدا اتی فیه بالعجائب وهو علی نسق
تاریخ بغداد قال الامام ابن خلکان قال لی شیخنا الحافظ العلامة زکی الدین ابو محمد
عبد العظیم المنذری رحمه الله وقد جری ذکر تاریخ ابن عساکر المذکور واخرج لی منه مجلدا
وطال الحدیث فی امره واستعظامه ما اظن هذا الرجل الا عزم علی وضع هذا التاریخ

محامد ابن عساکر از عبر ذهبی

محامد ابن عساکر از مرآة الجنان یافعی

من یوم

من یوم عقل علی نفسه وشرع فی الجمع من ذلک الوقت والا فالعمر یقصر عن ان یجمع الانسان فیه مثل
هذا الکتاب بعد الاشتغال والتنبه قال ولقد قال الحق ومن وقف علیه عرف حقیقة هذا القول ومتی
یتسع للانسان الوقت حتی یضع مثله وهذا الذی ظهر هو الذی اختاره وما صح له هذا الا بعد مسودات
ما کاد ینضبط حصرها وله توالیف حسنة غیره واجزاء ممتعة قال وله شعر لا باس به فمن ذلک
قوله علی ما قیل فیه الا ان الحدیث اجل علم، واشرفه الاحادیث العوالی، وانفع کل نوع منه عندی
واحسنه الفوائد فی الامالی، وانک لن تری للعلم شیئا، تحققه کافواه الرجال، فکن یا صاح ذا
حرص علیه، وخذه من الرجال بلا ملال، ولا تاخذه من صحف فترمی، من التصحیف بالداء العضال
ومن المنسوب الیه ایضا ایا نفس ویحک جاء المشیب، فماذا التصابی وماذا الغزل، تولی شبابی
کان لم یکن، وجاء مشیبی کان لم یزل، کانی بنفسی علی غرة، وخطب المنون بها قد نزل، فیا لیت شعری
ممن اکون، وما قدر الله لی فی الازل، وقد التزم فی هذه الابیات ما لا یلزم وهو اطراد الزاء قبل
اللام والبیت الثانی هو بیت علی بن جبلة حیث یقول، شباب کان لم یکن وشیب کان لم یزل
ولیس بینهما الا تغییر یسیر کما تراه وقال بعض اهل العلم بالحدیث والتواریخ ساد اهل زمانه فی
الحدیث ورجاله بلغ فیه الذروة العلیا ومن تصفح تاریخه علم منزلة الرجل فی الحفظ قلت
بل من تامل تصانیفه من حیث الجملة علم مکانه فی الحفظ والضبط للعلم والاطلاع وجودة
الفهم والبلاغة والتحقیق والاتساع فی العلوم وفضائل تحتهما من المنافع والمحاسن کل طائل ومن
توالیفه المشهورة المشتملة علی الفضائل الکثیرة کتاب تبیین کذب المفتری فیما نسب الی الشیخ
الامام ابی الحسن الاشعری جمع فیه بین حسن العبارة والبلاغة والایضاح والتحقیق واستیعاب
الادلة النقلیة وطرقها مع اسناد کل طریق وذکر فیه طبقات اعیان اصحابه من زمان الشیخ ابی الحسن
الی زمانه واوضح ما لهم من المناقب والمکارم والفضائل والعزائم ورد علی من رماه وافتری علیه
بالعظائم قلت وکتابه المذکور الذی وفق لانشائه ووضعه قد اختصرته انا فی نحو من ربعه
وسمیته الشاش المعلم شاوش کتاب المرهم المعلم بشرف المفاخر العلیة فی مناقب الائمة الاشعریة وفیه

فیما اختصر مائة من الأئمة الجلة النقية اختصار ابن بحذف الاسانید اختصار اعلی ما هو المقصود والمراد من ذکر اعیان الائمة المشهورین بالموافقة فی الاعتقاد والرد علی المبتدعین ولی الربع وکان ابن عساکر المذکور حسن السیرة والسریرة قال الحافظ الرئیس ابو المواهب لم ار مثله ولا من اجتمع فیه من لزوم طریقة واحدة منذ اربعین سنة من لزوم الصلوات فی الصف الاول الا من عذر والاعتکاف فی رمضان وعشر ذی الحجة وعدم التطلع وتحصیل الاملاک وبناء الدور قد اسقط ذلک عن نفسه واعرض عن طلب المناصب من الامارة والخطابة ایاها بعد ما عرضت علیه وقلة الالتفات او قال عدم الالتفات الی الامراء واخذ نفسه بالامر بالمعروف والنهی عن المنکر لا تاخذه فی الله لومة لائم ذکره الامام الحافظ ابن النجار فی تاریخه فقال امام المحدثین فی وقته من انتهت الیه الریاسة فی الحفظ والاتقان والمعرفة التامة والثقة وبه ختم هذا الشان قال ابنه الحافظ ابو محمد القاسم کان ابی رحمه الله مواظبا علی صلوة الجماعة وتلاوة القرآن یختم فی کل جمعة وفی رمضان فی کل یوم ویحیی لیلة النصف والعیدین وکان کثیر النوافل والاذکار یحاسب نفسه علی کل لحظة یذهب فی غیر طاعة سمع من جماعة کثیرین نحو من الف وثلث مائة شیخ وثمانین امرأة وحدث باصبهان وخراسان وبغداد وغیرها من البلاد وسمع منه جماعة من کبار الحفاظ وخلق کثیر وجم غفیر قال الحافظ عبد القاهر الرهاوی رأیت الحافظ السلفی والحافظ ابا العلاء الهمدانی والحافظ ابا موسی المدینی فما رأیت فیهم مثل ابن عساکر وجه چهل وسوم آنکه ابو حامد محمود بن محمد بن حسین بن یحیی الصالحانی حدیث ولایت در جمله عشر خصال آنحضرت باسناد خود بسوی حافظ ابو یعلی روایت فرموده افاده نموده کما صرح به حسن ممتاز شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفته عن عمرو بن میمون قال انی لجالس عند ابن عباس رضی الله تعالی عنهما اذ اتاه تسعة رهط فقالوا یا ابن عباس اما ان تقوم معنا واما ان تخلونا عن هؤلاء فقال ابن عباس بل اقوم معکم قال وهو یومئذ صحیح البصر قبل ان یعمی قال فانتدوا فتحدثوا فلا ندری ما قالوا فجاء ینفض ثوبه ویقول اف وتف وقعوا فی رجل له بضع عشر

خصال لیست لاحد غیره وقعوا فی رجل قال له النبی صلی الله علیه وعلی آله وبارک وسلم فی غزوة خیبر لابعثن بهذه الرایة رجلا لا یخزیه الله ابدا یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله فاستشرف لها من استشرف فقال صلی الله علیه وعلی آله وبارک وسلم این علی قیل هو فی الرحی قال صلی الله علیه وعلی آله وبارک وسلم وما کان لیطحن فجاء وهو ارمد لا یکاد یبصر فنفث فی عینیه ثلاثا ثم هز الرایة ثلاثا فاعطاها ایاه وقلع باب خیبر فجاء بصفیة بنت حیی من جملة الغنائم وبعث ابا بکر رضی الله تعالی عنه بسورة التوبة فبعث علیا کرم الله تعالی وجهه خلفه فاخذها منه فقال ابو بکر رضی الله تعالی عنه لرسول الله لعله قد حدث فی شیء قال صلی الله علیه وعلی آله وبارک وسلم لا ولکن لا یذهب بها الا رجل هو منی وانا منه وقال صلی الله علیه وعلی آله وبارک وسلم لبنی عمه ایکم یوالینی فی الدنیا والآخرة وعلی رضی الله تعالی عنه معهم جالس فقال انا اوالیک فی الدنیا والآخرة قال صلی الله علیه وعلی آله وبارک وسلم انت ولیی فی الدنیا والآخرة وکان علی کرم الله تعالی وجهه اول من اسلم من الناس بعد خدیجة واخذ رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وبارک وسلم ثوبه فوضعه علی علی وفاطمة والحسن والحسین فقال انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا وشری علی رضوان الله علیه نفسه اذ لبس ثوب رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وبارک وسلم ونام مکانه فداه بنفسه اذ کان المشرکون یرمون رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وبارک وسلم فجاء ابو بکر وعلی نائم قد یحسب انه نبی الله صلی الله علیه وعلی آله وبارک وسلم فقال یا نبی الله فقال ان النبی الله صلی الله علیه وعلی آله وبارک وسلم قد انطلق نحو بئر میمون فادرکه فانطلق فدخل معه الغار وخرج رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وبارک وسلم فی غزوة تبوک فقال له علی اخرج معک فقال صلی الله علیه وعلی آله وبارک وسلم لا فبکی علی رضوان الله تعالی علیه فقال النبی صلی الله علیه وعلی آله وبارک وسلم اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انک لست بنبی انه لا ینبغی ان اذهب الا وانت خلیفتی من بعدی وقال صلی الله علیه وعلی آله وبارک وسلم انت ولی کل مومن بعدی وسد ابواب المسجد غیر باب

علی و قال صلی الله علیه و علی آله و بارك و سلم من كنت مولاه فعلی مولاه و قد اخبرنا الله فی
القرآن انه رضی عن اصحاب الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فهل حدثنا انه سخط علیهم قال صلی الله
علیه و علی آله و بارك و سلم لعمر رضی الله تعالى عنه حین قال ائذن لی فاضرب عنقه یعنی عنق
حاطب قال صلی الله علیه و علی آله و بارك و سلم و كنت فاعلا و ما یدریك لعل الله تعالى اطلع علی
اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم و علی رضی الله تعالى فی اصحاب الشجرة و اهل بدر و اصحاب
باسناده الى الحافظ الامام ابی یعلی الموصلی باسناده و قال هذا حدیث حسن متین و رواه
و قال اخرجه احمد بتمامه و ابو القسم الدمشقی فی الموافقات و فی الاربعین الطوال و اخرج النسائی
بعضه ازین عبارت سراسر جلالت ظاهرست که این حدیث شریف که حدیث ولایت از جمله آنست حدیث حسن
و متین ست پس هرگاه این حدیث حدیث متین و خبر رزین و اثر رصین و ثابت و متحقق از حضرت مامون بن علیه و آله الف
الصلوة و التحیة من العالمین باشد حکم ببطلان حدیث ولایت حکمیست نهایت فظیع و موهون و غایت شنیع
و تهجین بسبب اقصای تقبیح و توهین موجب کمال ازراء و عیب و ثلب و تهوین و باعث منتهای صغار و احتقار و عار
و شنار و خسار و بوار است و هر عاقل فطین فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین و ابو حامد محمود
ما لا انبار محمود اکابر حائزین جلائل فخار و ممدوح جلة منقدین کبار و بنهایت کمال و فضل معروف بین الاخیار
و الاغوار و بغایت مجد و نبل مشهور در دیار و امصار ست شهاب الدین احمد الصالحانی تبه تعظیم و تکریم یاد می نماید
بوصف و ثنا می بدیع اطرای او در کتاب خود توضیح الدلائل سمی فرموده قال الامام العالم الادیب الاریب
المحلی بسجایا المکارم الملقب بین الاجلة الائمة الاعلام محیی السنة و ناصر الحدیث و مجدد الاسلام
العالم الربانی و العارف السبحانی سعد الدین ابو حامد محمود بن محمد بن حسین بن یحیی الصالحانی
فی عباراته الفائقة و اشاراته الرائقة من کتابه شکر الله تعالى مسعاه و اکرم بفضله مثواه
و اجزل المن ثوابه الخ و نیز در توضیح الدلائل بعد ذکر حدیث نور و حدیث شجره گفته روی الحدیث الاول
ابو حامد محمود بن محمد الذی سافر و رحل و ادرك المشایخ و سمع و اسمع صنف فی کل فن و روی
عنه خلق کثیر و صحب بالعراق ابا موسی المدینی الامام من فی طبقته باسناده الى الامام

ابی بکر بن مردویه باسناده مسلسلا من قوله الخ و از صفات دیگر این کتاب اعنی توضیح الدلائل علی
ترجیح الفضائل هم بنظر می رسد که سید شهاب الدین احمد جابجا صالحانی را بعد نقل روایات از و بصفات
جلیله و نعوت جمیله مثل محیی السنة و امام یاد نموده بمنتهای عظمت و جلالت او بر همگنان ظاهر فرموده و ستسمع تلك
المقالات و هاتیك العبارات فی مجلد حدیث التشبیه بالتفصیل بعون الله الملك الجلیل و تستبین صالحانی
و مقبولیت روایات او بر اهل این معنی که سنیان مناقب و مدائح شاه مردان باده از شیعیان روایت نموده اند
و تادب صالحانی بادب جمیل تعظیم و تبجیل جناب امیر المؤمنین علیه السلام از افاده شاه سلامة الله معاصر
کرانا جامه اکابر متکلمین و بی الفاظ نیز ظاهر باهرست چنانچه در معرکة الآراء گفته در روایت صالحانی
که از توضیح الدلائل سید شهاب الدین احمد نقلش نموده مصدق معتقد اهل سنت بکذب حکم شیعه ست
جاه روایت کور و چون آفتاب نیمروز درخشان ست که سنیان مناقب و مدائح شاه مردان بیاده از
شیعیان روایت نموده مانند می بینید که ابن بابویه ابی تعلیم یک باب که شود هزار باب کشود هزار باب و هر باب
نوشته چندین تفاوت ره از کجاست تا بکجا الی ان قال و صالحانی از دو برنوشته و بر تعلیم هزار باب و انفتاح
هزار باب از هر باب اکتفا نموده انتهی وجه چهل و چهارم ابو السعادات مبارك بن محمد المعروف بابن الاثیر الجزری الشافعی
حدیث ولایت را روایت کرده چنانچه در کتاب جامع الاصول من احادیث الرسول گفته عمران بن حصین
قال بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم جیشا و استعمل علیهم علی بن ابی طالب فمضى فی السریة
فاصاب جاریة فانکروا علیه فتعاقد اربعة من اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم فقالوا اذا
لقینا رسول الله صلی الله علیه و سلم اخبرناه بما صنع علی و کان المسلمون اذا رجعوا من سفر
بدؤا برسول الله صلی الله علیه و سلم فسلموا علیه ثم انصرفوا الى رحالهم فلما قدمت السریة
سلموا علی رسول الله صلی الله علیه و سلم فقام احد الاربعة فقال یا رسول الله الم تر الى علی
بن ابی طالب صنع کذا و کذا فاعرض عنه رسول الله صلی الله علیه و سلم ثم قام الثانی فقال مثل
مقالته فاعرض عنه ثم قام الیه الثالث فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا
فاقبل الیه رسول الله صلی الله علیه و سلم و الغضب یعرف فی وجهه فقال ما تریدون من علی

ما تریدون من علی ما تریدون من علی ان علیا منی وانا من علی وهو ولی کل مومن بعدی اخرجه
لفقه ظهر بان جعل الناقدین الفحول من تخریج صاحب جامع الاصول ان حدیث الولایة من جا
الامین الرسول صلوات الله وسلامه علیه وآله ما هبت نسائم القبول حدیث شریف صحیح مقبول
لا مقدوح بجرح معلول ولا مطعون بقدح مدخول فالحکم ببطلانه کما صدر عن الخاطب المجهول
حکم بدیع شنیع مرذول وقول جلی فظیع مغسول لا یرضی به احد من ارباب الالباب واصحاب العقول
ویستنکره ویستهزئ به کل مفطور علی الایمان والدین مجبول والله هو العاصم من الاتیان فی
الفتن والذهول والارتباک فی حبائل الغرور والغفول وهو الموفق المعطی لکل مسئول
محمد مبارک شیخ بزرگ منتقد شهیر ومحقق کبیر ماثر شرف منزلت وفیر وصاحب مفاخر تکاثر خیر در جلالت
وعظمت سمو ورفعت سناء بهاء ومجد واعتلا معدوم النظیر ونبذی از محاسن جلیله محامد سنیه او
انشاء الله تعالی از کامل ابن اثیر و وفیات الاعیان ابن خلکان ومختصر فی اخبار البشر
ابوالفدا و عبر فی خبر من غبر ذهبی وتتمة المختصر فی اخبار البشر ابن الوردی و مرآة الجنان عبدالله بن اسعد یافعی
وطبقات شافعیه عبدالرحیم بن الحسن الاسنوی واسماء رجال مشکوة ولی الدین محمد بن عبدالله الخطیب و طبقات
شافعیه تقی الدین اسدی و بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین والنحاة سیوطی و مدینة العلوم ازنیقی و ابجد العلوم
و اتحاف النبلاء مولوی صدیق حسن خان معاصر ظاهر است وجه چهل و پنجم آنکه امام الدین ابوالقاسم عبدالکریم
بن محمد بن عبدالکریم القزوینی رافعی حدیث ولایت را روایت کرده ملا علی متقی در کنز العمال گفته سألت الله یا علی
فیک خمسا فمنعنی واحدة واعطانی اربعا سألت الله ان یجمع علیک امتی فابی علی واعطانی
فیک انی اول من تنشق عنه الارض یوم القیمة انا وانت معی معک لواء الحمد وانت تحمله بین یدی تسبق به
الاولین والآخرین واعطانی انک ولی المومنین بعدی الخطیب والرافعی عن علی و میرزا محمد بن معتمد خان
بدخشانی در مفتاح النجا فی مناقب آل العبا گفته اخرج الخطیب والرافعی عن علی کرم الله وجهه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم سألت الله یا علی فیک خمسا فمنعنی واحدة واعطانی اربعا سألت الله ان یجمع
علیک امتی فابی علی واعطانی فیک انی اول من تنشق عنه الارض یوم القیمة انا وانت معی معک لواء الحمد

وانت

الفصل الخامس من الباب الثانی من الکتاب الخمسة

وانت تحمله بین یدی تسبق به الاولین والآخرین واعطانی انک ولی المومنین بعدی و محمد صدر عالم در معارج العلی
فی مناقب المرتضی گفته اخرج الخطیب والرافعی عن علی کرم الله وجهه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم سألت الله فیک یا علی خمسا فمنعنی واحدة واعطانی اربعا سألت الله ان یجمع علیک امتی
فابی علی واعطانی فیک انی اول من تنشق عنه الارض یوم القیمة انا وانت معی معک لواء الحمد
وانت تحمله بین یدی تسبق به الاولین والآخرین واعطانی انک ولی المومنین بعدی و مولوی حسن زمان
معاصر در قول مستحسن گفته الخطیب والرافعی بسند صحیح عن علی رضه سألت الله یا علی فیک خمسا فمنعنی
واحدة واعطانی اربعا سألت الله ان یجمع علیک امتی فابی علی واعطانی فیک انی اول
من تنشق عنه الارض یوم القیمة انا وانت معی معک لواء الحمد وانت تحمله بین یدی تسبق
به الاولین والآخرین اعطانی انک ولی المومنین بعدی ازین عبارت روایت رافعی حدیث ولایت
واضح و لائح است و از نص مولوی حسن زمان معاصر صحت سندان نیز ساطع و لامع است وجه چهل و ششم آنکه
عز الدین ابوالحسن علی بن محمد المعروف بابن الاثیر حدیث ولایت را بسند مشایخ خود روایت کرده چنانچه
در کتاب اسد الغابة فی معرفة الصحابة گفته انبانا ابراهیم بن محمد وغیر واحد باسنادهم الی ابی
عیسی الترمذی ثنا قتیبة بن سعید ثنا جعفر بن سلیمان الضبعی عن یزید الرشک عن مطرف
بن عبدالله عن عمران بن حصین قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم جیشا واستعمل
علیهم علی بن ابی طالب فمضی فی السریة فاصاب جاریة فانکروا علیه فتعاقد اربعة من اصحاب
النبی صلی الله علیه وسلم فقالوا اذا لقینا رسول الله صلی الله علیه وسلم اخبرناه بما صنع
علی وکان المسلمون اذا رجعوا من سفر بدؤا برسول الله صلی الله علیه وسلم فسلموا علیه ثم انصرفوا
الی رحالهم فلما قدمت السریة سلموا علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقام احد الاربعة
فقال یا رسول الله الم تر الی علی بن ابی طالب صنع کذا وکذا فاعرض عنه رسول الله صلی الله
علیه وسلم ثم قام الثانی فقال مثل مقالته فاعرض عنه رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم قام
الثالث فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل الیهم رسول الله

ص
ترجمه علی علیه السلام
منه حرف العین

صلی الله علیه وسلم والغضب یعرف فی وجهه فقال ما تریدون من علی ما تریدون من علی ان علیا منی
وانا من علی وهو ولی کل مؤمن من بعدی انتهی بلفظه و ظاهرست و لا کظهور الشمس علی العلم که ذکر ابن الاثیر حدیث ولایت را
در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام که بمقام ذکر فضائل متعلقه و بیان مناقب معتبره آن حضرت مسطور گشته
با نقل آن باسناد مشایخ خود از ترمذی دلیل صریح بر ثبوت اعتبار و اعتماد و مقبولیت آن نزد ارباب تحقیق
و انتقاد و اصحاب اتقان و ارشاد و برأت آن از مخائل قدح و جرح و لیس از شوائب ضعف آن نزد جهابذه کابرین
پر لداد و بعد آن از انتسام بتشکیکات و تمویهات تارکین سداد و نزاهت آن از ارتسام بتشویهات و تلبیسات مثیرین
فتنه و فساد و تخدیعات و تلمیعات اهل اضغان و احقاد خذلهم الله ولی الهدایة و الاسعاد و من غیبهم الله یوم
معاد و ابو الحسن ابن الاثیر صاحب فضل نبیل و اثر حائز نبل غزیر و کثیرست جلالت فضائل و مستغنی است از
تشهیر و بی نیاز از تبیین و توضیح و تقریر و غیر محتاج بتنمیق و تدوین و تحبیر ظاهر و واضح نزد هر متتبع خبیر و متفحص بصیر
نبذی از آن در مجلد حدیث طیر ان شاء الله تعالی از وفیات الاعیان ابن خلکان و تذکرة الحفاظ و عبر فی خبر من غبر
ذهبی و مختصر فی اخبار البشر عماد الدین ابو الفداء و مرآة الجنان یافعی و طبقات شافعیه عبد الرحیم اسنوی و طبقات
شافعیه اسدی و طبقات الحفاظ سیوطی و مدینة العلوم ازنیقی و ابجد العلوم و اتحاف النبلاء مولوی صدیق حسن خان
معاصر منقول خواهد شد و مخفی نماند که کتاب اسد الغابه از کتب مشهوره معروفه و مؤلفات معتمده مقبوله و اسفار
معتبره و مصنفات نفیسه مستنده است تقی الدین ابو بکر بن احمد الاسدی در طبقات شافعیه در ترجمه ابن اثیر گفته
صنف کتابا حافلا فی معرفة الصحابة جمع فیه بین کتاب ابن منده و کتاب ابی نعیم و کتاب
ابن عبد البر و کتاب ابی موسی فی ذلک و زاد و افاد و سماه اسد الغابة فی معرفة الصحابة و سید محمد
بن ابراهیم الوزیر در روض باسم فی الذب عن سنة ابی القاسم گفته و قد الفوا فی الصحابة کتبا کثیرة فمنها الصحابة
لابن حبان مختصر فی مجلد و معرفة الصحابة لابن منده کتاب جلیل و لابی موسی المدینی علیه
ذیل کبیر و منها الصحابة لابی نعیم الاصبهانی جلیل القدر و منها معرفة الصحابة للعسکری و
منها کتاب ابی الحسن علی بن محمد بن الاثیر الجزری المسمی باسد الغابة فی معرفة الصحابة و هو کتاب جمع
و هذا المعنی جمع فیه من کتاب ابن منده و ذیل ابی موسی علیه و کتاب ابی نعیم و الاستیعاب و زاد

من غیرها

من غیرها انتهی و مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون گفته اسد الغابة فی معرفة الصحابة مجلدات
للشیخ عز الدین علی بن محمد المعروف بابن الاثیر الجزری المتوفی سنة ثلاثین و ستمائة ذکر فیه
سبعة آلاف و خمسمائة ترجمة و استدرک فیها فات علی من تقدمه و بین اوهامهم قال الذهبی
فی تجرید اسماء الصحابة و هو مختصر اسد الغابة اوله الحمد لله العلی الاعلی الخ ذکر فیه ان
کتاب ابن اثیر نفیس مستقصی لاسماء الصحابة الذین ذکروا فی الکتب الاربعة المصنفة فی معرفة الصحابة
و هی کتاب ابن منده و کتاب ابی نعیم و کتاب ابی موسی الاصبهانی و هو ذیل کتاب ابن منده و کتاب
ابن عبد البر و زیادة المصنف علیهم و در آخر نسخه مطبوعه اسد الغابه این عبارت مسطورست که مذکور است
قد تم طبع هذا الکتاب الجلیل الغنی فضله عن البرهان و الدلیل فیا له من کتاب جامع للاصحاب
رافع عن فضائلهم النقاب تلتذ بلطف حدیثه نفوس الفصحاء و تبتهج بحسن نقله عیون العلماء
و هو احد الکتب التی تطبع علی ذمة جمعیة المعارف المتشرفة بحمایة الشهم الهمام و الامیر الباسل
لالاء کمال فی الانام من توحد بنفیة الدهر و الزمان نور حدقة العصر و الاوان صاحب المجد و السعد
المتحلی بحلیة ولایة العهد المؤید بعنایات ذی الطول و التنسیق قطب فلک السعادة و الله
محمد پاشا توفیق ادام الله اجلاله و زاد قبوله و اقباله المتشکلة بهمة و کیل تلک الجمعیة
الباذل جهده فی نشر الفضائل السنیة و نفع الانام بکل تحفة بهیة المتمم لمساعی المعارف
و العوارف محمد پاشا عارف بلغه الله مراده و حلاه بالکمال و زاده و کان تمام طبع هذا الکتاب
المستطاب بالمطبعة الوهبیة بتصحیح الراجی فضل ربه الوهبی مصطفی وهبی فی اواسط
ذی الحجة من سنة الف و مائتین و ثمانین من هجرة سید الاولین و الآخرین علیه ازکی تحیة
و ابهی صلوة مرضیة و مولوی حیدر علی معاصر در ازالة الغین گفته لیس ناگزیر کتاب اسد الغابه نیز
تلاش بهم رسانیدم بعد از رجوع چنان دریافتم که آن کتاب مستطاب مانند کتاب اصابه فی معرفة الصحابه
جزء رضای حضرت مرتضی چیزی دیگر از اضطرار و الجاء بثبوت نمیرسد انتهی محذفا للتشنیع الشنیع و حجت
چهل و یکم آنکه ابو الربیع سلیمان بن موسی الکلاعی البلنسی المعروف بابن سبع حدیث ولایت را در کتاب الشفا

و مصطفی بن عبد الله القسطنطینی المشهور بحاجی خلیفه بذکر آن گفته شفاء الصدور لابن السبع الامام الخطیب
ابی الربیع سلیمان البلنسی اراده کرده چنانچه ابراهیم بن عبد الله الوصابی در کتاب الاکتفا گفته و عنه رضی الله عنه
عن بریدة بن الحصیب فی روایة اخری ان خالد بن الولید قال اغنمها یا بریدة فاخبر النبی صلی الله
علیه و سلم ما صنع فقدمت فدخلت المسجد و رسول الله صلی الله علیه و سلم فی منزل
و ناس من اصحابه علی بابه فقالوا ما الخبر یا بریدة فقلت خیرا فتح الله علی المسلمین
فقالوا ما اقدمک فقلت جاریة اخذها علی من الخمس فجئت لاخبر النبی صلی الله
علیه و سلم فانه یسقط من عینه و رسول الله یسمع الکلام فخرج مغضبا فقال ما
بال اقوام ینتقصون علیا من ابغض علیا فقد ابغضنی و من فارق علیا فقد فارقنی ان علیا منی
و انا منه خلق من طینتی و خلقت من طینة ابراهیم و انا افضل من ابراهیم ذریة بعضها
من بعض و الله سمیع علیم یا بریدة اما علمت ان لعلی اکثر من الجاریة التی اخذ و انه ولیکم بعدی
اخرجه ابن جریر فی تهذیب الآثار و ابن السبع الاندلسی فی الشفا انتهی فالحمد لله الموفق لتمییز الظلمة
من النور حیث وفق مثل شفاء الصدور لشفاء و جلاء صدور الناقدین البصیر بروایة هذا الحدیث
الشریف المشهور فی کتاب المعول علیه للجهابذة الالباء ثم نداء علی تعصبات المتهوکین المولعین بالکذب
و الافتراء الراعین للجحود الحاصدین للشرور فظهر ان تکذیب المبطلین المخطوء مما لا یلتفت
بحلی تکوی شعور و انتم ابو ساوس الجاهلة التی القاها الیهم الخدوع الغرور و سلیمان بن
موسی بن سالم از مشاهیر اعاظم و نحاریر محققین افاخم و اجله معتبرین ذوی المکارم و اعلام نبلاء حائزین
مغانم ست ذهبی در تذکرة الحفاظ گفته الکلاعی الامام العالم الحافظ البارع محدث الاندلس
و بلیغها ابو الربیع سلیمان بن موسی بن سالم بن حسان الحمیری الکلاعی البلنسی ولد سنة خمس و ستین و خمسمائة
الی ان قال الذهبی و نیز ذهبی در عبر فی اخبار من غبر در وقایع سنة اربع و ثلثین و ستمائة گفته و ابو الربیع
الکلاعی سلیمان بن سالم البلنسی الحافظ الکبیر صاحب التصانیف و بقیة اعلام الاثر بالاندلس
ولد سنة خمس و ستین و خمسمائة سمع ابا بکر بن الجد و ابا عبد الله بن زرقون و طبقتهما

قال

قال الابار کان بصیرا بالحدیث حافظا حافلا عارفا بالجرح و التعدیل ذاکرا للموالید و الوفیات
یتقدم اهل زمانه فی ذلک خصوصا من تأخر زمانه انتهی و یافعی در تاریخ مرآة الجنان در وقایع
مذکوره گفته الحافظ ابو الربیع الکلاعی سلیمان بن موسی البلنسی صاحب التصانیف و بقیة اعلام
الاثر فی الاندلس قال الابار و کان فی قوته فاق تقدم علی اقرانه عارفا بالجرح و التعدیل ذاکرا
للموالید و الوفیات لا نظیر له فی الاتقان و الضبط الخ و جلال الدین عبد الرحمن بن کمال الدین سیوطی
در طبقات الحفاظ گفته ابو الربیع الامام و الحافظ البارع محدث الاندلس و بلیغها سلیمان
بن موسی بن سالم بن حسان الکلاعی الحمیری البلنسی ولد سنة ۵۶۵ و سمع ابا القاسم بن حبیش
و خلقا و اجاز له ابن مضا و ابو محمد عبد الحق صاحب الاحکام و اعتنی بهذا الشان اتم
عنایة و کان اماما فی صناعة الحدیث بصیرا به حافظا عارفا بالجرح و التعدیل ذاکرا
للموالید و الوفیات متقدما اهل زمانه فی ذلک و فی حفظ اسماء الرجال انتهی و محمد بن یوسف شامی
در سبل الهدی در ذکر شرح رموز کتاب خود گفته او ابا الربیع فالثقة الثبت سلیمان بن سالم الکلاعی
و احمد بن محمد المقری در نفح الطیب عن غصن الاندلس الرطیب گفته و کانت وقعة انیجة التی قتل فیها
الحافظ ابو الربیع الکلاعی رحمه الله تعالی یوم الخمیس لعشر بقین من ذی الحجة سنة اربع و ثلثین
و ستمائة و لم یزل رحمه الله تعالی متقدما امام الصفوف زحفا الی الکفار مقبلا علی
العدو ینادی بالمنهزمین أعن الجنة تفرون حتی قتل صابرا محتسبا برد الله تعالی مضجعه و کان دائما
یقول ان منتهی عمره سبعون سنة لرؤیا رآها فی صغره فکان کذلک و رثاه تلمیذه الحافظ
ابو عبد الله بن الابار بقصیدته المیمیة الشهیرة التی اولها الما باشلاء العلی و المکارم
تقد باطراف القنا و الصوارم ثم ذکر المقری اشعارا من هذه القصیدة عدیدة و بعض اشعار الکلاعی قال
و کان رحمه الله تعالی حافظا للحدیث مبرزا فی نقده تام المعرفة بطرقه ضابطا لاحکامه
ذاکرا لاسانیده ذاکرا للرجال ریان من الادب خطیبا ببلنسیة و استقضی و کان مع ذلک
من اولی الحزم و البسالة و الاقدام و الجزالة حضر الغزوات و باشر القتال بنفسه و بین یدیه

حسنا وروی عن ابی القاسم بن حبیش طبقته وصنّف کتبا منها مصباح النظر فی الحدیث
الی آخر ما ذکر من مصنفاته وجه چهل و هشتم آنکه ضیاء الدین محمد بن عبد الواحد المقدسی الحنبلی حدیث
ولایت را در کتاب مختاره روایت کرده چنانچه ابراهیم وصابی در کتاب الاکتفا گفته عن ابن عباس
رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لبریدة ان علیا ولیکم بعدی فاحبّ
علیا فانه یفعل ما یؤمر به اخرجه الحاکم فی المستدرک والضیاء فلله الحمد والمنة که روایت
ضیاء مقدسی این حدیث را در مختاره بغی وعدوان و مجازفت وطغیان و مکابرت شان جاحدین
وحائدین و منکرین و مبطلین و مشککین و مرتابین و معاندین و مکابرین و مجادلین و مسوّلین این حدیث بر میکند و خرافات
طبیعه و هفوات شنیعه و جزافات عجیبه و تصلفات سخیفه و تعسفات عنیفه و تقولات ضعیفه و
تفوهات رکیکه و تعصبات قبیحه و تصلفات فضیحه شان را بباد فنا میدهد زیرا که مقدسی در مختاره
التزام ایراد احادیث صحیحه نموده و کتاب مختاره از مشاهیر صحاح سنیه است مصطفی بن عبد الله القسطنطینی
در کشف الظنون گفته المختارة فی الحدیث للحافظ ضیاء الدین محمد بن عبد الواحد المقدسی
الحنبلی المتوفی سنة ثلاث واربعین وستمائة التزم فیه الصحة فصحح فیه احادیث
لم یسبق الی تصحیحها قال ابن کثیر وهذا الکتاب لم یتم وکان بعض الحفاظ من مشایخنا یرجحه
علی مستدرک الحاکم کذا فی النور الفایح و شیخ عبد الحق در مقدمه شرح فارسی مشکوة بعد ذکر
مستدرک حاکم گفته و ائمه دیگر نیز در صحاح تصنیف کرده اند مثل صحیح ابن خزیمه که اورا امام الائمه گویند
الی ان قال و چنانکه مختاره حافظ ضیاء مقدسی که وی نیز صحاح که در صحیحین نیست آورده و گفته اند که
وی نیز احسن است از مستدرک انتهی و مولوی حسن زمان معاصر بنقل شیخ حسن در شرح قول الماتن قال الحافظ السیوطی
فی اتحاف الفرقة هو ای الاثبات هو الراجح عندی بوجوه فقد صححه ایضا الضیاء المقدسی
فی المختارة بعد لفظ المختارة گفته اجل تصانیفه قال الشیخ الکردی فی الامم هی الاحادیث
التی یصلح ان یحتج بها سوی ما فی الصحیحین قالوا کتابه احسن من مستدرک الحاکم وقال
الزرکشی فی تخریج احادیث الرافعی ان تصحیحه اعلی من تصحیح الحاکم والله قریب من تصحیح الترمذی

وابن حبان و وافقه ابن حجر والسخاوی والسیوطی اشراک صحیحة بالصحیحین فی اطلاق
اسم الصحة علی جمیع ما فیه و ممن یعتمد الحافظ المزی والمنذری وعماد الدین بن کثیر فی کثیر وهو فی
ستة وثمانین جزءا و مخفی نماند که بضیاء فضائل ضیاء مقدسی آفاق و ارجاء فضای مناقب و بهاء
مناقب او اسفار کبار علماء سنیین و مناقب و سیول مدائح او بحار کتب اساطین عالی فخار تموج و سیل تدفق
کمال نبلاء و نبالت و حذاقت و مهارت و تبحر افادات منتقدین تحکم تا بت تحقیق و منجی تذکرة الحفاظ گفته الضیاء
الامام العالم الحافظ الحجة محدث الشام شیخ السنة ضیاء الدین ابو عبد الله محمد بن عبد الواحد بن
عبد الرحمن السعدی المقدسی ثم الدمشقی الصالحی الحنبلی صاحب التصانیف النافعة ولد سنة تسع وستین وخمسمائة واجاز له
السلفی و شهدة و سمع من ابی المعالی بن صابر وابی المجد البانیاسی واحمد بن الموازینی وعمر بن علی الجوینی و یحیی
الثقفی و طبقتهم بدمشق وابی القاسم البوصیری و طبقته بمصر والمبارک بن المعطوش وابن الجوزی
و طبقتهما ببغداد وابی جعفر الصیدلانی و طبقته باصبهان وعبد الباقی بن عثمان
بهمدان والمؤید الطوسی و طبقته بنیسابور وعبد المعز بن محمد البزاز بهراة وابی المظفر
بن السمعانی بمرو و رحل مرتین الی اصبهان و سمع بها ما لا یوصف کثرة وحصّل اصولا کثیرة ونسخ وصنّف
وتکلم و جرح و عدل وکان المرجوع الیه فی هذا الشان قال تلمیذه عمر بن الحاجب شیخنا ابو عبد الله شیخ وقته ونسیج
وحده علما وحفظا وثقة ودینا من العلماء الربانیین وهو اکبر من ان یدل علیه مثلی کان شدید التحری فی الروایة
مجتهدا فی العباد کثیر الذکر منقطعا متواضعا سهل العاریة رأیت جماعة من المحدثین ذکروه فاطنبوا فی حقه
ومدحوه بالحفظ والزهد سألت الزکی البرزالی عنه فقال ثقة جلیل حافظ دین قال ابن النجار حافظ متقن
عالم بالرجال ورع تقی ما رأیت مثله فی نزاهته وعفته وحسن طریقته قال الشرف بن النابلسی ما رأیت
مثل شیخنا الضیاء قلت حدث عنه القاضی تقی الدین بن الموازینی والفخر بن البخاری والشرف بن الجبان والتقی بن مؤمن
النساج وابن الخلال والدشتی وابو بکر بن عبد الدائم وعیسی السمسار وسالم القاضی وآخرون وقد
استوفیت سیرته وتوالیفه فی التاریخ الکبیر عاش اربعا وسبعین سنة وتوفی
الی رضوان الله فی جمادی الآخرة سنة ثلث واربعین وستمائة

والتقی بن مؤمن و عثمان النساج و ابن الخلال و الدشتی و ابو بکر بن عبد الدائم و عیسی السمسار و سالم القاضی و اخرون و قد استوفیت سیرته و توالیفه فی التاریخ الکبیر عاش اربعا و سبعین سنة و توفی الی رضوان الله فی جمادی الاخرة سنة ثلث و اربعین و ستمائة

ونیز ذهبی در عبر فی خبر من غبر در سنه ثلاث و اربعین و ستمائة گفته والشیخ الضیاء ابو عبد الله محمد بن عبد الواحد بن احمد المقدسی الحنبلی الحافظ احد الاعلام ولد سنة تسع و ستین و سمع من الخضر بن طاوس و طبقته بدمشق و من ابن المعطوش و طبقته ببغداد و من البوصیری و طبقته بمصر و من ابی جعفر الصیدلانی و طبقته باصبهان و من ابی روح والمؤید و طبقتهما بخراسان و افنی عمره فی هذا الشان مع الدین و الورع و الفضیلة التامة و الثقة و الاتقان انتفع الناس بتصانیفه و المحدثون بکتبه فالله یرحمه و یرضی عنه توفی فی السادس و العشرین من جمادی الاخرة

و محمد بن شاکر بن احمد الکتبی در فوات الوفیات گفته محمد بن عبد الواحد بن احمد بن عبد الرحمن بن اسمعیل الحافظ الحجة الامام ضیاء الدین ابو عبد الله السعدی الدمشقی الصالحی صاحب التصانیف ولد بالدیر المبارک سنة تسع و ستین و خمسمائة و لزم الحافظ عبد الغنی و تخرج و حفظ القرآن و تفقه ثم رحل اولا الی مصر سنة خمس و تسعین و سمع ثم رحل الی بغداد بعد موت ابن کلیب و سمع من ابن الجوزی و غیره و دخل همدان ثم رجع الی دمشق بعد الستمائة ثم رحل الی اصفهان فدخلها لیلة وفاة الفراوی ثم رحل الی مرو و عاد الی حلب و سمع بها و بحران و الموصل ثم عاد الی دمشق بعلم کثیر و حصل اصولا نفیسة فتح الله بها علیه شراء و نسخا و سمع بمکة و اکب علی الاشتغال المارجع و التصنیف و النسخ و اجازه السلفی و شهدة و ابن بر سمی خلق کثیر قال الشیخ شمس الدین سمعت الشیخ جمال الدین المزی یقول الحافظ ضیاء الدین اعلم من الحافظ عبد الغنی و من تصانیفه کتاب الاحکام ثلاث مجلدات فضائل الاعمال مجلد الاحادیث المختارة تسعین جزءا فضائل الشام ثلثة اجزاء فضائل القرآن جزء کتاب صفة الجنة

تراجم ضیاء مقدسی از عبر ذهبی

ص ۲۹۶ جزء آخر مطبوع مصر

تراجم ضیاء مقدسی از فوات الوفیات کتبی

فالنار

والنار مناقب اصحاب الحدیث النهی عن سب الصحابة سیر المقادسة کالحافظ عبد الغنی و الشیخ الموفق و الشیخ ابی عمر و غیرهم فی عدة مجلدات و له تصانیف کثیرة و اجزاء حدیثیة و بنی مدرسة علی باب الجامع المظفری و اعانه علیها اهل الخیر و جعلها دار حدیث و وقف علیها کتبه و اجزاءه و فیها من تصنیف الموفق و عبد الرحمن و الحافظ عبد الغنی و ابن الجوزی و ابن سلام و ابن هامل و الشیخ علی الموصلی و قد نهبت فی نکبة الصالحیة نوبة غازان و راح منها شیء کثیر و کانت وفاة الشیخ الضیاء سنة ثلاث و اربعین و ستمائة رحمه الله تعالی

و جلال الدین عبد الرحمن بن کمال الدین السیوطی در طبقات الحفاظ گفته الضیاء المقدسی هو الامام العالم الحافظ الحجة محدث الشام شیخ السنة ضیاء الدین ابو عبد الله محمد بن عبد الواحد بن احمد بن عبد الرحمن السعدی الحنبلی صاحب التصانیف ولد سنة ۵۶۹ و اجاز له السلفی و سمع ابن الجوزی و ابا جعفر الصیدلانی و خلقا و رحل و صنف و صحح و لین و جرح و عدل و کان المرجوع الیه فی هذا الشان جیدا ثقة دینا زاهدا و رعا حدث عنه النقی سلیمان و اخرون مات فی جمادی الاولی سنة ۶۴۳

و ابو مهدی عیسی بن محمد الثعالبی در مقالید الاسانید گفته معرف قال الذهبی هو الامام العالم الحافظ الحجة محدث الشام شیخ السنة ضیاء الدین ابو عبد الله محمد بن عبد الواحد بن عبد الرحمن السعدی المقدسی ثم الدمشقی الصالحی الحنبلی صاحب التصانیف النافعة ولد سنة تسع و ستین و خمسمائة و اجاز له السلفی و شهدة و سمع من احمد بن الموازینی و یحیی الثقفی و ابی القاسم البوصیری و ابن الجوزی و ابی جعفر الصیدلانی و عبد الباقی بن عثمان و المؤید الطوسی و ابی المظفر السمعانی و خلائق بدمشق و مصر و بغداد و اصبهان و همدان و نیسابور و هراة و مرو و غیرها و حصل اصولا کثیرة و صنف و صحح و لین و جرح و عدل و کان المرجوع الیه فی هذا الشان شیخ وقته و نسیج وحده علما و حفظا و ثقة و دینا کان شدید التحری فی الروایة مجتهدا فی العبادة کثیر الذکر منقطعا متواضعا

تراجم ضیاء مقدسی از طبقات الحفاظ سیوطی

تراجم ضیاء مقدسی از مقالید الاسانید ثعالبی ص ۱۵۰

سئل الزكي البرزالي عنه فقال ثقة جليل حافظ وقال ابن النجار حافظ متقن حجة
عالم بالرجال ورع تقي ما رأيت مثله في نزاهته وعفته وحسن طريقته حدث
عنه البرزالي وابن اخيه ابن البخاري والحسن بن الخلال وآخرون قد استوفيت سيرته
وتواليفه في التاريخ الكبير عاش اربعا وسبعين سنة توفي في جمادى الآخرة سنة
ثلاث واربعين وستمائة ومولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلا گفته محمد بن عبد الواحد
بن عبد الرحمن بن اسماعيل الحافظ الحجة الامام ضياء الدين ابو عبد الله السعدي المقدسي الدمشقي
الصالحي صاحب التصانيف در ماه مبارک سنه تسع وتسعین وخمسمائه متولد شده ولازم حافظ عبد الغنی
گردیده بوی تخریج کرده وقرآن حفظ نموده وتفقه کرده واول رحلت بسوی مصر نموده در سنه خمس وتسعین
وانجا شنیده وببغداد رفت بعد موت ابن کلیب واز ابن الجوزی سماع نموده وداخل همدان شده
بدمشق برگشت بعد ستمائه ودر روز وفات فرادی باصفهان رسیده وبمرو شتافت وبحلب وحران
انجا سماعت نموده وبحران وموصل رفته با علم کثیر وفضل کبیر بدمشق فرود آمده وبرای خود
اصول نفیسه بهم رسانید شاگردان ونسخها وبهم بمکه شنیده وبمکتب باشتغال شد وبتصنیف پرداخت
حافظ سلفی وشهده وابن بری وخلقی کثیر اورا اجازت داده جمال الدین مزی گفته هو اعلم
من حافظ عبد الغنی از تصانیف اوست کتاب الاحکام سه مجلد فضائل الاعمال یک مجلد الاحادیث
المختاره نود جز کتاب صفة الجنة والنار کتاب مناقب اصحاب الحدیث النهی عن سب الصحابة وغیره
بر باب جامع مظفری مدرسه بنا کرده واهل خیر اورا بران اعانت نموده واورا دار الحدیث گردانیده کتب
خود را بران وقف فرموده الخ ونیز مولوی صدیق حسن خان در تاج مکلل من جواهر مآثر الطراز الآخر
والاول گفته محمد بن عبد الواحد بن احمد الحافظ الحجة الامام ضياء الدين ابو عبد الله السعدي المقدسي الدمشقي
الصالحي ولد سنة ٥٦٩ ولزم الحافظ عبد الغني وحفظ القرآن ورحل الى بغداد وسمع من
ابن الجوزي وغيره وسمع بمكة واجازه السلفي وخلق كثير قال المزي هو اعلم من الحافظ
عبد الغني ومن مؤلفاته الاحاديث المختارة ومناقب اصحاب الحديث والنهي عن سب الصحابة

وبنى مدرسة وجعلها دار الحديث ووقف عليها كتبه توفي سنة ٦٤٣ وجه چهل و نهم آنکه ابو سالم محمد
بن طلحة القرشي النصيبي حديث ولايت را تصحيح نموده استدلال واحتجاج بآن فرموده چنانچه در مطالب
السؤل في مناقب آل الرسول گفته اعلم ايدك الله بنور هداه على اسرار التنزيل ومنحك
تبصرة تهديك الى سواء السبيل انه لما كان من محامل لفظة المولى الناصر وقد سبق في
الحديث من كنت ناصره فعلي ناصره فيكون النبي قد وصف عليا بكونه ناصر الكل من كان
النبي ناصره فانه ذكر ذلك بصيغة العموم وانما اثبت النبي صلى الله عليه وسلم هذه الصفة
وهي صفة الناصرية لعلي لما اثبتها الله عز وجل لعلي فانه نقل الامام ابو اسحاق
الثعلبي يرفعه بسنده في تفسيره الى اسماء بنت عميس قالت لما نزل قوله تعالى وان تظاهرا
عليه فان الله هو مولاه وجبريل وصالح المؤمنين سمعت رسول الله يقول صالح المؤمنين
علي بن ابي طالب فلما اخبر الله فيما انزله على رسوله انه ناصره هو الله وجبريل
وعلي ثبتت صفة الناصرية لعلي فاثبتها النبي اقتداء بالقرآن الكريم في اثبات
هذه الصفة له ثم وصفه بما هو من لوازم ذلك بصريح قوله فيما رواه الحافظ ابو نعيم
في حليته بسنده ان عليا دخل فقال مرحبا بسيد المسلمين وامام المتقين فسيادة
المسلمين وامامة المتقين لما كانت من صفات نفسه وقد عبر الله تعالى عن نفس
علي بنفسه وصفه بما هو من صفاتها فافهم ذلك ثم لم يزل يخصصه بعد ذلك بخصائص
من صفاته نظرا الى ما ذكرناه حتى روى الحافظ ايضا في حليته بسنده عن انس بن مالك
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لابي برزة وانا اسمع يا ابا برزة ان الله
عهد الي في علي بن ابي طالب انه راية الهدى ومنار الايمان وامام اوليائي ونور جميع
من اطاعني يا ابا برزة علي بن ابي طالب اميني غدا في القيامة وصاحب رايتي في القيامة
واميني على مفاتيح خزائن رحمة ربي وهو الكلمة التي الزمتها المتقين من احبه احبني ومن
ابغضه ابغضني فبشره بذلك فاذا وضح لك هذا المستند ظهرت حكمة تخصيصه عليا

بکثیر من اصحابه ممن هو خیره و فی ذلک فلیتنافس المتنافسون قد روی الائمة الثقات البخاری
ومسلم والترمذی فی صحاحهم باسانیدهم احادیث اتفقوا علیها و زاد بعضهم علی بعض
بالفاظ اخر و الجمیع صحیح فمنها عن سعد بن ابی وقاص قال ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم خلف علیا فی غزوة تبوک علی اهله فقال یا رسول الله تخلفنی فی النساء و الصبیان
فقال اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی غیر انه لا نبی بعدی قال ابن المسیب
اخبرنی بهذا عامر بن سعد عن ابیه فاحببت ان اشافه سعدا فلقیته فقلت له انت
سمعته من رسول الله صلی الله علیه وسلم فوضع اصبعیه علی اذنیه قال نعم
والا فاسکتا وقال جابر بن عبد الله رضی الله عنه سمعت رسول الله صلی الله علیه
وسلم یقول لعلی انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی وروی مسلم
والترمذی بسندیهما ان معویة بن ابی سفین امر سعد بن ابی وقاص قال ما منعک
ان تسب ابا تراب فقال ما ما ذکرت ثلثا قالهن له رسول الله صلی الله علیه وسلم
فلن اسبه لان تکون لی واحدة منهن احب الی من حمر النعم سمعت رسول الله صلی الله
علیه وسلم یقول له خلف فی بعض مغازیه فقال علی خلفتنی مع النساء والصبیان
فقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی
الا انه لا نبی بعدی وسمعته یقول یوم خیبر لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله
ورسوله ویحبه الله ورسوله فتطاولنا الیها فقال ادعوا لی علیا فاتی به ارمد
فبصق فی عینیه ودفع الیه الرایة ففتح الله علیه ولما نزلت هذه الایة ندع ابناءنا
وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم دعا رسول الله صلی الله علیه وسلم
علیا وفاطمة وحسنا وحسینا فقال اللهم هؤلاء اهلی ونقل الترمذی بسنده عن عمران
بن حصین قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم جیشا واستعمل علیهم علی ابن ابی طالب فمضی
فی السریة فاصاب جاریة فانکروا علیه وتعاقد اربعة من اصحاب رسول الله فقالوا

اذا لقینا

اذا لقینا رسول الله صلی الله علیه وسلم اخبرناه بما صنع علی بن ابی طالب
وکان المسلمون اذا رجعوا من سفر بدءوا برسول الله صلی الله علیه وسلم
فسلموا علیه ثم انصرفوا الی رحالهم فلما قدمت السریة سلموا علی رسول الله
صلی الله علیه وسلم فقام رجل من الاربعة فقال یا رسول الله الم تر
الی علی بن ابی طالب صنع کذا وکذا فاعرض عنه رسول الله صلی الله علیه
وسلم ثم قام الثانی فقال مثل مقالته فاعرض عنه فقام الثالث فقال
مثل ما قالا فاعرض عنه فقام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل الیهم رسول الله
صلی الله علیه وسلم والغضب یعرف فی وجهه فقال ما تریدون من علی ان
علیا منی وانا من علی وهو ولی کل مومن بعدی ازین عبارت ظاهر است
که ابن طلحه حدیث ولایت را در معرض استدلال و احتجاج برین معنی که جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله وسلم تخصیص جناب امیر المومنین علیه السلام بسیاری از صفات
فرموده که غیر آنحضرت را این صفات حاصل نشده ذکر کرده و ظاهر است که استدلال و احتجاج
بروایتی و حدیثی در نهایت ثبوت و تحقق و اعتماد و اعتبار است پس احتجاج و استدلال
اهل حق هم بآن عین صواب بری از شک و ارتیاب و قدح و جرح حاطب اللیل [illegible]
از غایت تعصب و بغض حضرات اطهار اطیاب سلام الله علیهم ما نفح مسک وطاب بلاشک باطل است و علاوه برین
ابن طلحه تصریح صریح افاده فرموده که این حدیث حدیث صحیح است حتما و جزما حیث قال و الجمیع صحیح پس بحمد الله صحت
این حدیث شریف حتما ظاهر شد بار نخال و قبیل ارباب خلع و تضلیل و اصحاب تغریر و تسویل مقطوع و شبهات منکرین
و جاحدین رأسا مدحوض و مقموع گردید الله یحق الحق بکلماته و نیز باید دانست که از صدر کتاب مطالب السئول صحت
کتاب ایضاح طریق مطالب استخراج نبذ مناقب بمحض معقول و منقول نموده و این کتاب جامع فضائل و مصادع دلائل
و شارع مناهج وصول بسوی سئول و قید عیون عقول است و نیز این کتاب لائق تقدیم و خدمت
و تلقی وجه آن بتقبیل و قبول است نیز از آن ظاهر است که این کتاب بقلم فکر صائب نوشته و این کتاب

جامع الشتات فضائل و رافع صفات ائمه فاضل ست و جواهر مضمون آن مشرق و انوار یکتائی آن
و انهار عیون آن متدفق و اشجار فنون آن مورق و اثمار غصون آن مونق الی غیر ذلک مما ستسمعه فی
مجلد حدیث الطیر ان شاء الله تعالی فباح و انصرح و لاح و انفتح بتوفیق الله الذی بیده
للامور مفاتح ✿ ومنه للمشکلات مناجح ✿ وبهدایته الوصول الی الحکم والمصالح ✿
من افادة ابن طلحة الصالح ✿ ان الحدیث الشریف صحیح للاحتجاج و الاستدلال صالح ✿
وان اعتباره و اعتقاده ساطع لائح ✿ وتنزهه ونزوحه عن الطعن و العیب واضح ✿
وان ممکن به و مبطله احق بجرح الجارح ✿ و رادّه و دافعه اولی بقدح القادح و منکره
والمعرض عنه احری بازراء الفاضح ✿ وهینة وجاحده فی بحر العصبیة سابح ✿
وفی سباسب الردی والتوی سارح ✿ وقوله و هجره هذا نابح ولابن طلحه نصیبی جار نصیب
اوفی از فضل و جلالت و محرز قدح معلی از مجد و نبالت متمکن صدر اعلی از حذق و مهارت و محرز حظ اکمل
از کمال و براعت ست و مدائح زاهره و مناقب فاخره او از مرآة الجنان عبدالله بن اسعد یافعی و طبقات
شافعیه عبدالرحیم بن الحسن الاسنوی و طبقات شافعیه ابوبکر بن احمد الاسدی و عجالة الراکب و بلغة
الطالب عبد الغفار بن ابراهیم العکی العدثانی و غیر آن ان شاء الله تعالی در مجلد حدیث تشبیه
مذکور خواهد شد **وجه پنجاهم** آنکه محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی حدیث ولایت را در کفایة الطالب
فی مناقب امیر المومنین علی بن ابی طالب مکرراً باسناد مشایخ خود روایت کرده چنانچه گفته الباب
التاسع عشر فی غضب النبی صلی الله علیه وسلم لمخالفة حکم علی رضی الله عنه اخبرنا احمد بن
شعذویه الصریفینی بها و احمد بن محمد بن سینا لاوانی بها قالا اخبرنا حمد والدینوری
اخبرنا الکروخی اخبرنا ابو حامد محمود بن القاسم الازدی و غیره اخبرنا الجراحی اخبرنا المحبوبی
اخبرنا ابو عیسی الحافظ حدثنا قتیبة بن سعید حدثنا جعفر بن سلیمان الضبعی عن
یزید الرشک عن مطرف بن عبدالله عن عمران بن حصین قال بعث رسول الله صلی الله
علیه وسلم جیشاً واستعمل علیهم علیاً رضی الله عنه فمضی فی السریة فاصاب جاریة

روایت نمودن محمد بن یوسف گنجی حدیث ولایت را بطرق عدیده در کفایة الطالب

فانکروا

فانکروا علیه و تعاقد اربعة من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم فقالوا اذا لقینا رسول الله
صلی الله علیه وسلم اخبرناه بما صنع علیٌّ وکان المسلمون اذا رجعوا من سفر بدؤا برسول الله
صلی الله علیه وسلم فسلموا علیه ثم انصرفوا الی رحالهم فلما قدمت السریة سلموا علی رسول الله صلی الله
علیه وسلم فقام احد الاربعة فقال یا رسول الله الم تر الی علی صنع کذا وکذا فاعرض عنه
النبی صلی الله علیه وسلم ثم قام الثانی فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الثالث فقال
مثل مقالتهما فاعرض عنه ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل علیهم رسول الله صلی الله
علیه وسلم والغضب یعرف فی وجهه ثم قال ما تریدون من علی ما تریدون من علی
ما تریدون من علی ان علیاً منی وانا منه وهو ولی کل مومن من بعدی خلافاً
فی حکمه رواه ابو عیسی الحافظ کما اخرجناه واخبرتنی بکتابة عجیبة بنت الحافظ علی
من هذا السند غیر ان اصل سماعی منها لم یحضر فی وقت الاملاء ولخرجه الامام احمد بن حنبل
فی مناقب علی رضی الله عنه عن عبدالرزاق و عفان عن جعفر بن سلیمان غیر ان فی حدیث
عبدالرزاق فاقبل رسول الله صلی الله علیه وسلم علی الرابع و قد تغیر وجهه فقال دعوا علیاً
دعوا علیاً دعوا علیاً ان علیاً منی وانا منه وهو ولی کل مومن من بعدی والباقی سواء
ونیز گنجی در کفایة الطالب گفته روی امام اهل الحدیث احمد بن حنبل فی مسنده قصة نوم
علی علی فراش رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حدیث طویل و تابعه الحافظ محدث
الشام فی کتابه المسمی بالاربعین الطوال فاما حدیث الامام احمد فاخبرنا قاضی القضاة
حجة الاسلام ابو الفضل یحیی بن قاضی القضاة ابی المعالی محمد بن علی القرشی قال اخبرنا
حنبل بن عبدالله المکبر اخبرنا ابو القاسم هبة الله بن الحصین اخبرنا ابو علی الحسن بن
المذهب اخبرنا ابوبکر احمد بن جعفر القطیعی حدثنا عبدالله بن احمد بن حنبل حدثنا
ابی واما الحدیث الذی فی الاربعین الطوال فاخبرنا به القاضی العلامة مفتی الشام
ابو نصر محمد بن هبة الله بن قاضی القضاة شرقاً و غرباً ابی نصر محمد بن هبة الله بن محمد

بن جبیل الشیرازی قال اخبرنا الحافظ ابو القاسم علی بن الحسن اخبرنا الشیخ ابو القاسم
هبة الله بن محمد بن عبد الواحد الشیبانی اخبرنا ابو علی الحسن بن علی بن محمد التمیمی اخبرنا
ابو بکر احمد بن جعفر بن حمدان القطیعی حدثنا عبد الله بن احمد بن محمد بن حنبل حدثنی ابی حدثنا یحیی
بن حماد حدثنا ابو عوانة حدثنا ابو بلج حدثنا عمرو بن میمون قال انی لجالس الی ابن عباس
اذ اتاه تسعة رهط فقالوا یا ابن عباس اما ان تقوم معنا واما ان تخلونا من هؤلاء
قال فقال ابن عباس بل اقوم معکم قال وهو یومئذ صحیح قبل ان یعمی قال فابتدؤا فتحدثوا
فلا ندری ما قالوا قال فجاء ینفض ثوبه ویقول اف وتف وقعوا فی رجل له عشر وقعوا فی رجل
قال له النبی صلی الله علیه وسلم لابعثن رجلا لا یخزیه الله عز وجل ابدا یحب الله
ورسوله فاستشرف لها من استشرف فقال این علی قالوا هو فی الرحی یطحن قال وما کان
احدکم لیطحن قال فجاء وهو ارمد لا یکاد ان یبصر قال فنفث فی عینیه ثم هز الرایة ثلثا
فاعطاه ایاها فجاء بصفیة بنت حیی قال ثم بعث فلانا بسورة التوبة فبعث علیا
خلفه فاخذها منه قال لا یذهب بها الا رجل هو منی وانا منه قال وقال لبنی عمه ایکم یتولانی
فی الدنیا والاخرة قال وعلی معه جالس فابوا فقال علی انا اتولاک فی الدنیا والاخرة قال
فترکه ثم اقبل علی رجل منهم فقال ایکم یتولانی فی الدنیا والاخرة فابوا فقال علی انا
اتولاک فی الدنیا والاخرة فقال انت ولیی فی الدنیا والاخرة قال وکان اول من اسلم من
الناس بعد خدیجة قال واخذ رسول الله صلی الله علیه وسلم ثوبه فوضعه علی علی وفاطمة
والحسن والحسین فقال انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا قال وشری
علی نفسه لبس ثوب النبی صلی الله علیه وسلم ثم نام مکانه قال وکان المشرکون یرمون رسول الله
صلی الله علیه وسلم فجاء ابو بکر وعلی نائم قال وابو بکر یحسب انه رسول الله صلی الله علیه وسلم
فقال یا نبی الله قال فقال له علی ان نبی الله قد انطلق نحو بئر میمون فادرکه قال فانطلق ابو بکر فدخل معه الغار قال
وجعل علی یرمی بالحجارة کما کان یرمی رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو یتضور قد لف راسه فی الثوب

لا یخرجه

لا یخرجه حتی اصبح ثم کشف عن راسه فقالوا انک للئیم کان صاحبک نرمیه فلا یتضور
وانت تتضور فقد استنکرنا ذلک قال وخرج بالناس فی غزوة تبوک قال فقال له علی اخرج
معک قال فقال له النبی صلی الله علیه وسلم لا فبکی علی فقال له اما ترضی ان تکون منی بمنزلة
هرون من موسی الا انک لست بنبی انه لا ینبغی ان اذهب الا وانت خلیفتی قال وقال رسول الله
صلی الله علیه وسلم انت ولیی فی کل مؤمن بعدی قال وسد ابواب المسجد غیر باب علی قال فیدخل
المسجد جنبا وهو طریقه لیس له طریق غیره قال وقال من کنت مولاه فان مولاه علی قال واخبرنا
الله عز وجل فی القرآن انه قد رضی عن اصحاب الشجرة فعلم ما فی قلوبهم هل حدثنا انه سخط
علیهم بعد قال قال نبی الله صلی الله علیه وسلم لعمر حین قال ائذن لی فلاضرب عنقه قال او کنت
فاعلا ما یدریک لعل الله عز وجل قد اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم قال الحافظ
ابو القسم بن عساکر هذا حدیث غریب تفرد به ابو بلج یحیی بن ابی سلیم عن عمرو بن میمون
ابی عبد الله الاودی اخرج ابو عیسی الترمذی منه ذکر سد الابواب وذکر اول من صلی عن ابی
عبد الله محمد بن حمید الرازی عن ابراهیم بن المختار الرازی عن شعبة عن ابی بلج و
اخرج ابو عبد الرحمن النسائی قوله لابعثن رجلا یحب الله ورسوله عن محمد بن المثنی
عن یحیی بن حماد وقوله فانتدوا ای جلسوا ندیا ای فی جماعة فی النادی واف ما یؤذی
من الانسان للمنافع من کرب او ضجر وتف ما یجتمع تحت الظفر من الوسخ کلمة تقال عند الاحتقار
وهو اذ کروا بانتقاص ونفث تفل من تفل لان النفث نفخ بغیر ریق والتفل نفخ بریق
ومنه نفث الراقی وشری من قوله ومن الناس من یشری نفسه یعنی یبیعها ببذله
ایاها لله عز وجل لانه نام علی فراشه لما ذهب الی الغار ویتضور یشتکی وقوله
بعث فلانا یعنی ابا بکر هکذا ثبته من مسند الامام احمد هذا حدیث بطوله وان اخرج
فی الصحیحین بهذا السیاق لکن اکثر الفاظه متفق علی صحتها رواه الامام ابو عبد الرحمن
النسائی فی خصائص علی عن محمد بن المثنی عن یحیی بن حماد بطوله کما اخرجناه سواء

و هرچند کمال اعتماد و اعتبار و استناد و اشتهار حدیث ولایت از همین عبارت گنجی ظاهر است که این حدیث
شریف را بسند خود از ترمذی روایت کرده و بعد آن افاده فرموده که عجیبه باین روایت از ترمذی
بست که اعلی ازین سند خبر داده و بعد آن گنجی بیان این معنی که احمد بن حنبل این حدیث شریف را بسیاق
نموده تقویت روایت ترمذی نموده قلوب اهل نصب و عدوان و جور و طغیان خسته و ابواب ماتم ایشان
منوسه بسته و نیز حدیث عشر خصال که دران حدیث ولایت موجود است از مسند احمد بن حنبل نقل نموده
و متابعت محدث شام برای احمد بروایت این حدیث ثابت کرده و بعد اخراج آن تصریح فرموده که نسائی
آنرا در خصائص روایت کرده پس باین ارشاد باسداد گنجی عمدة اهل الرشاد نهایت اعتبار و اعتماد حدیث
ولایت بر ناقد بصیر ظاهر و مستنیر شد مع ذلک بحمد الله تعالی از صدر کتاب کفایة الطالب اظهر و آشکار است
که احادیثی که درین کتاب وارد فرموده احادیثی است صحیحه که گنجی آنرا از مشایخ خود در بلدان روایت
نموده و در کتب ائمه و حفاظ مذکور و مثبت است و این روایات را بسبب حمیت محبت اهلبیت علیهم السلام
برای رد و تبکیت و افحام و تسکیت بعض منکرین جاحدین که در بعض احادیث بمزید جهل خود
زبان طعن گشوده بودند املا فرموده زنگ شبهه و ارتیاب از قلوب اهل معرفت زدوده فالحمد لله
المنیح للمآرب الواهب للمطالب حیث ظهر و لمع من تخریج صاحب کفایة الطالب صحة الحدیث
الشریف و اعتباره و اعتماده علی کل ذی فهم صائب فانقشع و انجلی غسق الغیاهب و رغم
انف الخاطب الجاحد الخائب و انسدت علیه و علی سائر المکذبین المذاهب و عمیت
علیهم المسارب و بترت سرخیلاتهم و عطبهم بالقواصم القاضب و اشتد علی تحویلاتهم
نزع حاصب وجه پنجاه و یکم آنکه محب الدین ابو العباس احمد بن عبد الله بن محمد الطبری حدیث
ولایت را مکررا روایت کرده چنانچه در ریاض نضره فی فضائل العشره در مناقب جناب امیر المؤمنین
علیه السلام گفته عن عمران بن حصین قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم سریة و استعمل علیها
علیا قال فمضی علی السریة فاصاب جاریة فانکروا علیه و تعاقد اربعة من اصحاب النبی
صلی الله علیه وسلم قالوا اذا لقینا رسول الله اخبرناه بما صنع علی قال عمران و کان المسلمون

الفصل الخامس من الباب الرابع من القسم الثانی

اذا لقی من سفر بدأ برسول الله صلی الله علیه وسلم و سلموا علیه ثم انصرفوا الی رحالهم فلما
قدمت السریة سلموا علی رسول الله فقام احد الاربعة فقال یا رسول الله ان علیا صنع
کذا وکذا فاعرض عنه ثم قام الثانی فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الثالث فقال مثل
مقالته فاعرض عنه ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل الیه رسول الله صلی الله علیه وسلم
والغضب یعرف فی وجهه فقال ما تریدون من علی ثلاثا ان علیا منی و انا منه و انه ولی کل
مؤمن بعدی خرجه الترمذی وقال حسن غریب و ابو حاتم و خرجه احمد و قال فیه فاقبل
رسول الله صلی الله علیه وسلم علی الرابع وقد تغیر وجهه فقال دعوا علیا علی منی
و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی و نیز محب طبری در ریاض النضره گفته عن بریدة قال بعث
رسول الله صلی الله علیه وسلم سریة و امر علیها رجلا و انا فیها فاصبنا سبیا فکتب الرجل
الی رسول الله صلی الله علیه وسلم ابعث لنا من یخمسه قال فبعث الینا علیا و فی السبی
وصیفة و هی افضل السبی قال فخمس و قسم قال فخرج و راسه یقطر قلنا یا ابا الحسن ما هذا
قال الم تروا الی الوصیفة التی کانت فی السبی فانی خمست فصارت فی الخمس ثم
صارت فی اهل بیت النبی ثم صارت فی آل علی و وقعت فکتب الرجل الی النبی صلی الله علیه وسلم
فقلت ابعثنی مصدقا قال فجعلت اقرأ الکتاب و اقول صدق قال فامسک یدی و الکتاب
و قال تبغض علیا قال نعم قال فلا تبغضه و ان کنت تحبه فازدد له حبا فوالذی نفسی
بیده لنصیب آل علی فی الخمس افضل من وصیفة قال فما کان من الناس احد بعد قول رسول الله
صلی الله علیه وسلم احب الی من علی و فی روایة فلما اتیت النبی صلی الله علیه وسلم دفعت
الکتاب الیه فقرأ علیه فرأیت الغضب فی وجهه فقلت یا رسول الله هذا مکان العائذ بعثتنی
مع رجل و امرتنی ان اطیعه ففعلت ما امرت فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا تقع فی علی فانه منی و انا منه و هو ولیکم بعدی خرجهما احمد و نیز محب طبری در کتاب ذخائر
العقبی گفته ذکر انه من النبی صلی الله علیه وسلم و انه ولی کل مؤمن بعده تقدم طرف

ص نشان سابق

ص ۱۳۲

من احادیث هذا الذکر انه رضی الله عنه من النبی صلی الله علیه وسلم وعن عمران بن حصین
رضی الله عنه قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان علیا منی وانا منه وهو ولی
کل مومن بعدی اخرجه احمد والترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب وابو حاتم وعن بریدة رضی الله
عنه قال انه کان یبغض علیا فقال له النبی صلی الله علیه وسلم تبغض علیا قال نعم قال لا تبغضه
وان کنت تحبه فازدد له حبا قال فما کان احد من الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم احب
الی من علی رضی الله عنه وفی روایة انه قال له النبی صلی الله علیه وسلم لا تقع فی علی فانه منی
وانا منه وهو ولیکم بعدی اخرجه احمد و نیز محب طبری در ریاض النضره گفته عن عمرو بن میمون قال انی
لجالس عند ابن عباس اذ اتاه سبعة رهط فقالوا یا ابن عباس اما ان تقوم معنا واما ان تخلونا من
هؤلاء قال بل اقوم معکم وهو یومئذ صحیح قبل ان یعمی قال فانتدوا یتحدثون فلا ادری
ما قالوا قال فجاء ینفض ثوبه ویقول اف وتف وقعوا فی رجل له عشر وقعوا فی رجل قال له النبی
صلی الله علیه وسلم لابعثن رجلا لا یخزیه الله ابدا یحب الله ورسوله قال فاستشرف لها
من استشرف فقال این علی قالوا هو فی الرحی یطحن قال فما کان احدکم یطحن فجاء وهو ارمد لا یکاد
یبصر فنفث فی عینیه ثم هز الرایة ثلاثا فاعطاه ایاها فجاء بصفیة بنت حیی قال ثم بعث
فلانا بسورة التوبة فبعث علیا خلفه فاخذها منه وقال لا یذهب بها الا رجل منی وانا منه
قال وقال لبنی عمه ایکم یوالینی فی الدنیا والاخرة قال وعلی معه جالس فابوا فقال علی انا اوالیک
فی الدنیا والاخرة قال فترکه ثم اقبل علی رجل منهم فقال ایکم یوالینی فی الدنیا والاخرة
فابوا فقال علی انا اوالیک فی الدنیا والاخرة قال انت ولیی فی الدنیا والاخرة قال وکان
اول من اسلم من الناس بعد خدیجة قال واخذ رسول الله ثوبه فوضعه علی علی وفاطمة
وحسن وحسین فقال انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا قال وشری
علی نفسه فلبس ثوب النبی صلی الله علیه وسلم ثم نام مکانه قال فکان المشرکون یرمون
رسول الله صلی الله علیه وسلم فجاء ابو بکر وعلی نائم قال وابو بکر یحسب انه نبی الله صلی الله

علیه وسلم قال فقال له علی ان نبی الله صلی الله علیه وسلم قد انطلق نحو بئر میمون فادرکه
قال فانطلق ابو بکر فدخل معه الغار قال وجعل علی یرمی بالحجارة کما کان یرمی رسول الله صلی الله
علیه وسلم وهو یتضور وقد لف راسه فی الثوب لا یخرجه حتی اصبح ثم کشف عن راسه فقالوا انک
للئیم کان صاحبک نرمیه فلا یتضور وانت تتضور وقد استنکرنا ذلک قال وخرج بالناس
فی غزوة تبوک قال فقال له علی اخرج معک قال فقال له نبی الله صلی الله علیه وسلم لا فبکی علی اما ترضی
ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انک لست بنبی انه لا ینبغی ان اذهب الا وانت خلیفتی
وقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم انت ولی کل مومن بعدی قال وسد ابواب المسجد
الا باب علی قال فیدخل المسجد جنبا وهو طریقه لیس له طریق غیره قال وقال من
کنت مولاه فان علیا مولاه قال واخبرنا الله عز وجل فی القرآن انه قد رضی عن اصحاب
الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فهل حدثنا انه سخط علیهم بعد قال وقال عمر یا نبی الله ائذن لی
ان اضرب عنقه یعنی حاطبا قال او کنت فاعلا وما یدریک لعل الله اطلع علی اهل بدر
فقال اعملوا ما شئتم اخرجه بتمامه احمد والحافظ ابو القاسم الدمشقی فی الموافقات وفی الاربعین
الطوال واخرج النسائی بعضه شرح انتدوا ای جلسوا فی النادی کذا انتدوا والندی
والنادی المنتدی والندوة مجلس القوم ومتحدثهم مستعیر للمکان الذی جلسوا فیه
وتحدثوا لانهم اتخذوه لذلک ولعله کان مکانا معدا لذلک اف وتف ای قذر له
یقال اف له وافة وتفة والتنوین للتنکیر وقد اففت تافیفا اذا قلت له اف ومنه قوله
تعالی ولا تقل لهما اف وفیه ست لغات حکاها الاخفش اف اف اف بالکسر والفتح والضم
دون تنوین وبالثلثة مع التنوین ونفی الاتباع الجوهری ویمکن ان یقال معناه القذر لان
التف وسخ الاظفار والنفث شبیه بالنفخ وهو اقل من التفل لا ریق معه تقول منه
نفث ینفث بکسر الفاء وضمها والنفاثات فی العقد السواحر واوله النفخ ثم التفل ثم البزق
وقد تقدم من حدیث مسلم انه بصق فی عینیه فیکون اطلق علی البصق نفثا وبالعکس

كانت اولى في النصوص الصياح والتلوى عند الضرب في قوله انت مني بمنزلة هرون من موسى
تقدم الكلام فيه مستوفى في فضل خلافة ابي بكر انتهى فثبت بحمد الله وحسن توفيقه ان
المحب الطبري الذي هو امام جليل كبير وجهبذ مصقع نحرير قد شحنوا اسفارهم باخباره
وصلاة وانبرهم باخباره قد احتفى بتخريج هذا الحديث الشريف من طرق متعددة وذكره
في كتابيه فذم على انكار المنكرين ودمدم على جحد الجاحدين وسود وجوه المبطلين
وقبح وشان شان المدغلين واغرقهم في بحر الخزي والنكال وجر عليهم صنوف التقريع والوبال
وسر صدور المومنين ومن على نصرة المهتدين فقطع دابر القوم الذين ظلموا والحمد لله
رب العالمين **وجه پنجاه و دوم** آنکه صدر الدین ابو المجامع ابراهیم بن محمد بن المؤید الحموینی الجوینی
که فضائل و محامد مناقب و مدائح او از تذکرهٔ ذهبی و معجم مختص او و طبقات اسنوی ظاهر و باهر است
حدیث ولایت را روایت کرده چنانچه در فرائد السمطین فی فضائل المرتضی والبتول والسبطین علیهم السلام
بانقل عنه گفته اخبرنی الشیخ الامام نجم الدین عثمن بن الموفق الاذکانی بقراءتی علیه باسفراین
في اواخر شهر جمادى الاخرى سنة خمس وسبعين وستمائة بروايته عن والدي شيخ شيوخ
الاسلام سلطان الاولياء سعد الحق والدين قدوة الواعظين والعارفين محمد بن المؤيد
بن ابي بكر الحمويني تغمده الله بغفرانه اجازة بروايته عن شيخ الاسلام نجم الحق والدين
ابي الجناب احمد بن عمر بن محمد بن عبد الله الصوفي الخيوقي المعروف بكبرى رضوان الله عليه
اجازة ان لم يكن سماعا قال انبأنا محمد بن عمر بن علي الطوسي بقراءتي عليه بنيسابور انبأنا
ابو العباس احمد بن ابي الفضل الاسفاني انبأنا ابو سعيد محمد بن طلحة الجنابذي قال انبأنا الامام
ابو بكر احمد بن محمد المفتي نبأنا ابن شاهين نبأنا ابو القسم البغوي نبأنا ابو الربيع الزهراني نبأنا
جعفر بن سليمان نبأنا يزيد الرشك عن مطرف بن عبد الله عن عمران بن حصين ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم قال علي مني وانا منه وهو ولي كل مومن بعدي انتهى فالحمد لله رب العالمين
حيث ثبت ان الحمويني صدر الدين برواية هذا الحديث الشريف المتين المثبت جل فضيلة الحبو

علیه كان في سلام الملك المبين فاوجع قلوب المنكرين واغاظ صدور الجاحدين فحصلوا بعد ذلك
على اعظم خيبة وخسرى ورجعوا بخفي حنين وانقلبوا صاغرين **وجه پنجاه و سوم** آنکه شمس الدین
محمد بن احمد الذهبی که حسب اعتراف نصر الله کابلی از اجلهٔ ائمه اهل حدیث سنیه و جلائل فضائل و محامد
مناقب او از طبقات عبد الرحیم بن الحسن الاسنوی و طبقات عبد الوهاب بن علی السبکی و درر کامنه
ابن حجر عسقلانی و طبقات شافعیه ابو بکر بن احمد بن قاضی شهبة الاسدی و فوات الوفیات صلاح الدین
محمد بن شاکر بن احمد الکتبی و ابجد العلوم مولوی صدیق حسن خان معاصر و غیر آن واضح
و لائح است روایت کردن جعفر بن سلیمان حدیث ولایت را حتما و جزما ثابت کرده و از ابن عدی
ادخال نسائی آن را در صحاح خود نقل فرموده بسان تبجیل و فال اهل جدال و ارباب محال اصحاب ضلال
قطع نموده چنانچه در میزان الاعتدال فی نقد الرجال گفته جعفر بن سلیمان نا یزید الرشک عن مطرف
عن عمران بن حصين قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم سرية استعمل عليها عليا
الحديث وفيه تريدون من علي علي مني وانا منه وهو ولي كل مومن بعدي قال ابن عدي ادخله
النسائي في صحاحه انتهى فيا للعجب هذا الذهبي الموسوم بالتفاضل والاعتداء على فضائل
اهل بيت الاصطفاء صلوات الله وسلامه عليهم ما تتابع النهار والمساء يثبت
حتما وجزما ان جعفر بن سليمان روى هذا الحديث عن الرشك وابن عدي العادي المفرط في الجرح
والازراء يعترف بان النسائي ادخله في الصحاح بلا امتراء ولا يمكن لابن عدي والذهبي ان
يتفوها بكلمة او ينبسا ببنت شفة في التعقب على تصحيحه ولا امكنهما التوهين والتضعيف والتمريض
الغير الفصيح مع ذلك تعدي المخاطب لابن عدي وذهب عريضا في خلاف الذهبي وتبجح
بابطال الحديث الشريف بلا اكتراث واحتفال من مواخذة ارباب النقد والكمال غير هائب
من قصب الجهابذة الاقيال والله المنتقم من الانتشاب في حبائل تغرير كل خادع ختال و
الملتجى من الارتباك في اشراك تسويل كل مزل مغتال **وجه پنجاه و چهارم** آنکه محمد بن
یوسف الزرندی که مدح و ثنای او از درر کامنه ابن حجر عسقلانی ظاهر است و ابن صباغ هم

او را بوصف الامام العلامة المحدّث بالحرم الشریف النبوی ستوده و شهاب الدین احمد را توضیح علو رتبه او را بشأن این الفاظ واضح نموده و سمهودی در جواهر العقدین او را بلقب جافل جانب ساخته و مفتی صدر الدین خان معاصر نیز او را بتعظیم و تبجیل تمام یاد می کند حیث قال فی منتهی المقال فی شرح حدیث لا تشدّ الرحال قال الشیخ الامام محمّد بن یوسف الزرندی المدنی المحدّث فی بغیة المرتاح الی طلب الارباح و ممّا یدلّ علی جواز السفر لزیارة القبور قوله صلی الله علیه و سلم زوروا القبور الخ حدیث ولایت را در نظم درر السمطین فی فضائل المصطفی والمرتضی والبتول والسبطین در مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام وارد فرموده چنانچه می فرماید عن عمران بن حصین رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال علیّ منّی وانا منه و هو ولیّ کلّ مؤمن بعدی و نیز درین کتاب گفته عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم سألت الله فیک خمسا فمنعنی واحدة و اعطانی فیک اربعا سألته ان یجمع علیک امّتی فابی علیّ و اعطانی انّ اوّل من تنشق عنه الارض وانت معی و لواء الحمد تحمله تسبق الاولین و الآخرین و اعطانی انّک اخی فی الدنیا و الآخرة و اعطانی ان بیتک مقابل بیتی فی الجنّة و انّک ولیّ المؤمنین بعدی و از نظم درر السمطین کمال اعتماد و اعتبار و جلالت و عظمت احادیث آن بغایت وضوح ظهور رسیده چه زرندی در آن افاده کرده که او جمع کرده است درین کتاب احادیثی که وارد شده در فضائل اهل بیت علیهم السلام و نقل کرده اند آن را علما و ائمه و نیز از آن ظاهر است که این احادیث فوائد اخباری است که از دریای فضائل شان بر آورده شده است و فرائد آثاری است که در سلک شمائل ایشان منظوم و مزین است آگاه باید بود که خداوند عز و جل خاص نموده است بآن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت آنحضرت را از فضائل متلالئة الانوار و متعالیة المنار و مآثر کریمة الآثار و مکارم فائضة التیار و مناقب فائحة الازهار و مقامات عالیة الاقدار و کرامات وسیعة الاقطار و مراتب رفیعة الاخطار که آن جسیم باعث فضائل و مفاخر است

روایت نمودن عمران بن حصین ... حدیث ولایت را زرندی در نظم درر السمطین

او را بلقب

علیه

والاخرین

و اوّلین و آخرین بفضل آن مقرّ و معترف اند و معطّر میشود آفاق بفوائح نشر آن و منتهج می شود ارواح و قلوب بمشاهده لوائح بشر آن و تشنه نزدیک ذکر و وصف آن سیراب میشود و عرائس مفاخر ایشان اگر بار و حسن ایشان متوجّه می شود و خیره میکند چشمهای حاسدین باشعاع آن و چه قدر خوش است نزد محب سماع آن و نیز از آن ظاهر است که این فضائل را زرندی نزد اهل بیت علیهم السلام سبب متین و برهان مبین اعتقاد صحّت و یقین بعدم ریب در ثبوت آن خود قرار داده و نیز از آن ظاهر است که زرندی از خدای عز و جل سؤال میکند که حق او را درین نظم این درر و جمع این غرر خالص برای وجه کریم خود نماید و نفع دهد بآن او را و او را بسبب آن جمع آن کرده و آن را عدّه و ذخیره نماید برای روزی که سرائر آزموده خواهد شد و مخفیات ظاهر و ضمائر منکشف خواهد شد نزد اهل بیت علیهم السلام الی غیر ذلک و لعمری بعد سماع هذه المحامد و المناقب الباهرة و دعوی هاتیک المآثر و المحاسن الزاهرة التی اثبتها الزرندی العالی النقّاب للآثار و الاخبار المرویة فی کتابه المستطاب لا یقابل من له ادنی حظ من الدین و التدیّن ان یتهجّم علی حقل الزرندی من حدیث الولایة المسطور فیه بالابطال و التوهین و لا یرمیه بالضعف و الردّ و التهجین فقد ظهر حق ظهور ان التهجّم و سفر الصدق سفر عن ... ولم یبق مجال للتشبّث بالباطل و تنفیق النقد الکاسد و اشاعة الغرر

وجه پنجاه و پنجم آنکه زرندی در معارج الوصول الی معرفة فضل آل الرسول روایت نموده چنانچه می فرماید روی ابن عباس رضی الله عنهما قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول کنت انا و علیّ نورا بین یدی الله عز و جل من قبل ان یخلق آدم علیه السلام باربعة عشر الف عام فلمّا خلق الله عز و جل آدم علیه السلام سلک ذلک النور فی صلبه فلم یزل الله عز و جل ینقله من صلب الی صلب حتّی اقرّه فی صلب عبد المطلب ثمّ اخرجه من صلب عبد المطلب فقسمه قسمین قسما فی صلب عبد الله و قسما فی صلب ابی طالب فعلیّ منّی و انا منه و هو ولیّ کل مؤمن بعدی و چنانچه معلوم و مثبت شد و منزلت احادیث و اخبار نظم درر السمطین از صدد آن ظاهر و باهر است

وجه پنجاه و پنجم

روایت نمودن زرندی حدیث ولایت را در معارج الوصول الی معرفة فضل آل الرسول

همچنین نهایت سنا وبتحمار واین آثار معارج الوصول از اول آن واضح ولائح وسقف علیه انشاء الله الغفور فی مجلد حدیث النور وجه پنجاه و ششم آنکه سعد الدین محمد بن مسعود الکازرونی حدیث ولایت را حتما وجزما ثابت فرموده چنانچه شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل گفته قال الشیخ الامام الرحلة الذی لم یزل فی عبادة الله تعالی فی السکون والرحلة سعید الحق والدین محمد بن مسعود بن محمد الکازرونی فی کتابه نصاب النقاب احسن الله تعالی الیه فی المآب النافذ فی مسالك الصواب بیانه انت مع الحق والحق معك الآخذ بمالك الثواب برهانه طوبی لمن اتبعك المربی الصادق فی طریقة مناجاة ففدته وبین یدی نجویکم صدقة العبید السابق فی حقیقة نجاة انا اول من امن به وصدق الفائز بسعادات انه لاول من امن من اصحابی سلما واکثرهم علما واعظمهم حلما المتماسك جادة وفاء انت اولی بعهدی المتمالك فی صادة صفاء انك تبلغ سالاتی من بعدی الوالی بعلایة انت ولی کل مومن بعدی المشرف بتشریف من احب علیا فقد احبنی المحوط بلطیفة من سب علیا فقد سبنی اول اربعة ان الجنة تشتاق الی اربعة طوبی لمن اتبعه القوی فی المعارك حتی کان یقول اصحابه هو یحفظنا ویقینا البصیر فی المدارك حتی قال لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا المخصوص بعنایة انه حامل رایتی یوم القیمة المنصوص بهدایة ما بعثته فی سریة الا وقد رایت ملکان امامه المشغول بمعاد انا قسیم الجنة والنار المشمول بعاطفة اللهم ادر الحق معه حیث دار المبشر بشارة لو احبه اهل الارض جمیعا ما خلق الله النار المعظم بفضیلة من کنت مولاه فعلی مولاه المتفرع من دوحة الصابرین فی الباساء والضراء وحین الباس المتفرد بدولة یا فاطمة بعلك ما یقاس به احد من الناس المکرم بقربة علی منی بمنزلة الراس الذی ارتضاه الله تعالی ولیا وکان له لسان صدق علیا فرضوان الله علیه وعلی ذریته الطیبین اجمعین ازین عبارت ظاهرست که سعید کازرونی حدیث ولایت را

حتما وجزما

حتما وجزما وقطعا وبتا ثابت میداند وجناب امیر المومنین علیه السلام را بان مثل دیگر فضائل عظیمه ومناقب فخیمه می ستاید فلله الحمد والمنه که علامه کازرونی باثبات این حدیث شریف بحتم وجزم تمام الحق را بنهایت شکر گذار وممنون وبکمال لطف وعنایت واحسان مرهون وقلوب منکرین دون وجاحدین اثرگون را پرخون وبهفوات عصبیت مشحون این زائغین را نهایت فاسد وموهون گردانید ومخفی نماند که کازرونی از اجله علمای محدثین واکابر نبلای معروفین است ومناقب سدیده وفضائل حمیده او بر متتبع ظاهر وباهرست آنفا شنیدی که شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل او را بالشیخ والامام والرحلة وصف کرده وبسعید الحق والدین ملقب ساخته وتصریح نموده که همیشه در عبادت اله تعالی در سکون ورحلت بوده وبدعای جمیل احسن الله تعالی الیه فی المآب او را نواخته وابن حجر عسقلانی در درر کامنه گفته محمد بن مسعود بن محمد بن خواجة الامام مسعود بن محمد بن علی بن احمد بن عمر بن اسمعیل بن الشیخ ابی علی الدقاق البلبانی الکازرونی ذکره ابن الجزری فی مشیخة الجنید البلبانی الی ان قال ثم قال کان سعید الدین محدثا فاضلا سمع الکثیر واجاز له المزی صاحب تهذیب الکمال وجماعة وخرج المسلسل والف المولد النبوی فاجاد ومات فی اواخر جمادی الاخرة سنة ۷۵۸ ومحمد بن احمد بن محمد السمرقندی در ترجمه منتقی گفته مولف کتاب مولانا وسیدنا استاد المحدثین قدوة العلماء المتقین اسوة المفسرین رافع اعلام الشریعة وسالك الحقیقة مفسر الاحادیث النبویه ومستخرج الاخبار المصطفویه الشیخ العالم العارف الزاهد سعید الملة والحق والدین محمد بن مسعود بن محمد بن مسعود الکازرونی اسکنه الله بحبوحة الجنان وافاض علیه سجال الرحمة والرضوان گوید حق تعالی مرا توفیق بخشید تا در فضائل قدسیه واحادیث نبویه بودیم در حالت صغر سن بشرف صحبت علما مشرف گشتم وچند کتاب تالیف کردم از انجمله شرح مشارق الانوار وکتاب شفاء الصدور ومسلسلات ودیگر مختصرات ودر استکشاف معانی آن احادیث کوشش بلیغ نمودم الخ وعلامه تاج الدین الدهان الحنفی در کتاب کفایة المطلع

که در ان مرویات شیخ خود شیخ حسن بن علی عجیمی حنفی وارد کرده میفرماید کتاب شرح المشارق للشیخ
سعید الدین محمد بن مسعود الکازرونی رحمه الله تعالی اخبرنی به عن الخطیب علی بن
ابو البقا العمری المکی عن المعمر محمد حجازی الشعرانی عن العز العلامة محمد بن دکماس عن الحافظ
عمر بن الحافظ تقی الدین بن فهد عن ابیه الحافظ تقی الدین محمد بن فهد عن الامام
عفیف الدین عبد الله بن الشرف عبد الرحیم کلاهما عن الوالد الثانی الامام شهاب الدین
ابو السعادات عبد الرحیم بن عبد الکریم الجرهمی عن المولف الامام سعید الدین محمد بن
مسعود الکازرونی فذکره وجه پنجاه و هفتم آنکه علی بن شهاب الدین الهمدانی حدیث الولایت در کتاب
مودة القربی روایت کرده و عظمت جلالت و تباین آن از خطبه شریف ظاهر است که آن را از جواهر اخبار
آل اطهار دانسته و از حق تعالی امید کرده که آن را وسیله و با اهل بیت علیهم السلام و نجات و با ابن حضرات گردان
و نیز درخواست حفظ خود از خبط و خلل در قول و عمل و عدم تحویل بسوی ما لم ینقل نموده حیث قال الحمد لله
علی ما انعم والشکر له علی ما الهم والصلوة والسلام علی مودة حبیبه جامع الفضائل والکرم الذی بعثه الله
رسولا الی کافة الامم محمد الامی العربی صلی الله علیه وسلم و بعد فقد قال الله تعالی
قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
احبوا الله لما یغذوکم من نعمه واحبونی لحب الله واحبوا اهل بیتی لحبی فلما کان من
ان النبی مسئولا عنا حیث امر الله تعالی حبیبه العربی ان لا یسأل عن قومه سوی المودة
فی القربی وان ذلک سبب النجاة للمحبین و موجب وصولهم الیه والی آله علیهم السلام
کما قال علیه السلام من احب قوما حشر فی زمرتهم ایضا قال علیه السلام المرء مع
من احب فوجب علی من طلب طریق الوصول و منهج القبول محبة الرسول و مودة اهل بیت الرسول
و هذه لا تحصل الا بمعرفة فضائله و فضائل آله علیهم السلام وهی موقوفة علی
معرفة ما ورد فیهم من اخباره علیه السلام ولقد جمعت الاخبار فی فضائل العلماء
والفقراء ابعینا کثیرة ولم یجمع فی فضائل اهل البیت الا قلیلا فلذا وان الفقیر الجانی

اجازه حسن عجیمی ... شرح المشارق ...

علی العلوی الهمدانی اردت ان اجمع فی جواهر اخباره ولآلی آثاره ما ورد فیهم مختصرا
موسوما بکتاب المودة فی القربی تبرکا بالکلام القدیم کافیا ما موّل ان یجعل الله ذلک
وسیلتی الیهم و نجاتی بحرمة طوبته علی اربعة عشر مودة والله یعصمنی من الخبط والخلل
فی القول والعمل ولم یحوّل قلمی الی ما لم ینقل عن محمد و من اتبعه من اصحاب آله و ال آله
باین تعظیم و تبجیل این کتاب جلیل وا رسیده پس بدانکه در آن مذکورست عن ابن عمر قال کنا نصلی
مع النبی صلی الله علیه وسلم فالتفت الینا فقال یا ایها الناس هذا ولیکم بعدی
فی الدنیا والآخرة فاحفظوه یعنی علیا و محتجب نماند که سید علی همدانی نزد سنیه از اکابر علما
و عرفا و اجلۀ نبلا و اهل صفا و اعاظم شیوخ مقبولین و افاخم اساطین بکرمین عبد الرحمن
بن احمد الجامی در کتاب نفحات الانس من حضرات القدس گفته میر سید علی بن شهاب الدین بن
محمد الهمدانی قدس سره جامع بوده است میان علوم ظاهری و باطنی و برادر علوم اهل باطن
مصنفات مشهورست چون کتاب اسرار النقطه و شرح اسماء الله الحسنی و شرح فصوص الحکم و شرح
قصیده خمریۀ فارضیه و غیر آن وی مرید شیخ شرف الدین محمود بن عبد الله المزدقانی بوده
اما کسب طریقت پیش صاحب السّر بین الاقطاب تقی الدین علی دوستی کرده چون تقی الدین علی
از دنیا برفت باز رجوع بشیخ شرف الدین محمود کرده و گفت فرمان چیست وی توجه کرد و فرمود
فرمان آنست که در اقصای بلاد عالم بگردی سه نوبت ربع مسکون را سیر کرد و صحبت هزار و
چهار صد ولی را در یک مجلس دریافت صحبت داشت و چون کتاب اوراد تصنیف کرد متحیر شد که چه نام نهد
چون بشرف مدینه مبارک مشرف شد التماس از روح مقدس مطهر مصطفی صلی الله علیه وسلم کرد
و در واقعه دید که حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم میگوید که این مجموعه را اوراد فتحیه نام
بعد از آن اوراد فتحیه نام کرد که حالا مریدان خانواده او بعد از نماز صبح میخوانند و فائده میگیرند
و در سادس ذی الحجه سنه سبع و ثمانین و سبعمائة نزدیک بولایت کبیر و سواد فوت شد و از آنجا
بختلانش نقل کردند و محمود بن سلیمان کفوی در کتاب اعلام الاخیار من فقهاء مذهب

روایت نمودن علی همدانی حدیث ولایت را در مودة القربی

... علی همدانی ... کفوی

صاحب المختار گفته لسان العصر سید الوقت للمنسلخ عن الهیاکل الناسوتیة والمتوسل
الی السبحات اللاهوتیة الشیخ العارف الربانی والعالم الصمدانی میر سید علی بن
شهاب بن محمد بن محمد الهمدانی قدس الله تعالی سره کان جامعا بین العلوم
الظاهرة والباطنة الخ و نور الدین جعفر بدخشانی در کتاب خلاصة المناقب گفته در بیان
بعضی از فضائل آن عروه وثقی شاهبازانه پرواز آشیان جهان شاهسوار میدان عروج
شمس سماء قدسی نور فضای قدوسی کیمیای جود و اتای مختار خیار حضرت الرحمن الشکور
الفخور بجناب الدیان قره عین محمد رسول الله ثمره فواد المرتضی والبتول المطلع علی
حقائق الاحادیث والتفاسیر المعجز فی السرائر بالبصیرة المرشد للطالبین الی طریق
السبحانی الموصل للمتوجهین الی الجمال الرحمانی العارف المعروف بالسید علی الهمدانی خصه الله اللطیف
باللطف الصمدانی ورزقنا الاستنارة الدائمة من النور الحقانی الخ و شیخ احمد قشاشی در کتاب
سمط مجید گفته سند شجرة خلافة المشایخ الهمدانی الموحد الفردانی قدس الله
اسرارهم الخ ونیز در سمط مجید گفته قد سبق اتصال سند الثقلین بالسید علی الهمدانی
قدس سره وهو اخذ عن الشیخ شرف الدین محمود بن عبد الله المزدقانی وقد ساح الهمدانی
الربع المسکون ثلاث مرات بامر شیخه المزدقانی وقد اجتمع فی سیاحاته بصحبة الف
واربعمائة ولی علی ما فی نفحات الانس للجامی قدس سره و شاه ولی الله در رسالة انتباه فی
سلاسل اولیاء الله گفته اخبرنی سیدی الوالد اجازة قال انبانی الشیخ عبد الله الاکبر آبادی
اجازة عن ابیه عن جده عن الشیخ عبد العزیز الدهلوی انه قال منقول است از حضرت مولانا
نور الحق والدین جعفر نور الله مرقده قلت و مولانا نور الدین جعفر بدخشانی خلیفه میر سید علی
همدانی بوده اند که کیفیت اوراد و وظائف ادعیه سلسله کامل المحقق الهمدانی علی الثانی میر سید علی
همدانی قدس الله سره العزیز آنست که چون سپیده صبح صادق پدید شود دو رکعت نماز سنت
باداء بگذارد... وهذا السید الهمدانی الذی یسمونه علی الثانی ویصفونه بانه المحقق

والعالم الربانی والفرد الصمدانی والعارف الحقانی وهو مقتدی والد المخاطب بشان وشیخه علا
فی سلوک الطریق العرفانی فقد اثبت الحدیث الشریف فی کتاب مودة القربی الذی مدحه
بالمدائح الجلیلة المبانی الفخیمة المعانی فثبت ان الابطال والتکذیب فی غایة السماجة
والفظاظة عند القاصی والدانی وانه ارادة لاطفاء النور الشعشعانی وجه پنجاه و هشتم
آنکه سید شهاب الدین احمد حدیث ولایت را بطرق متعدده در مناقب جناب امیر المؤمنین
علیه السلام وارد کرده چنانچه در قسم ثانی توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفته الباب
الخامس فی ان النبی منه هو من النبی ردعا لکل جاحد غوی وجاهل غبی عن عمران بن حصین
رضی الله تعالی عنه ان رسول الله صلی الله علیه وآله وبارک وسلم قال ان علیا منی وانا منه
وهو ولی کل مومن بعدی رواه الطبری وقال اخرجه احمد والترمذی وقال حسن غریب
وابو حاتم ورواه الزرندی ایضا ونیز در توضیح الدلائل گفته عن عمران بن حصین رضی الله
عنه قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم جیشا واستعمل علیهم علی ابن ابی طالب رضی
فمضی فی السریة فاصاب جاریة فانکروا علیه فتعاقد اربعة من اصحاب النبی صلی الله
علیه وسلم فقالوا اذا لقینا رسول الله صلی الله علیه وسلم اخبرناه بما صنع علی
وکان المسلمون اذا رجعوا من سفر بدءوا برسول الله صلی الله علیه وسلم فسلموا
ثم انصرفوا الی رحالهم فلما قدمت السریة سلموا علی رسول الله صلی الله علیه وسلم
فقام احد الاربعة فقال یا رسول الله الم تر الی علی بن ابی طالب صنع کذا وکذا فاعرض
عنه رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم قام الثانی فقال مثل مقالته فاعرض عنه
ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل الیه رسول الله صلی الله علیه وسلم والغضب
یعرف فی وجهه فقال صلی الله علیه وسلم ما تریدون من علی ما تریدون من علی ما تریدون
من علی ان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مومن بعدی رواه فی جامع الاصول وقال
اخرجه الترمذی ورواه الطبری ومن جملته ان علیا منی وقال احمد والترمذی وقال

حدیث حسن ابو حاتم ونیز در توضیح الدلائل گفته عن بریدة انه کان یبغض علیا فقال له النبی
صلی الله علیه وسلم تبغض علیا قال نعم قال صلی الله علیه وسلم لا تبغضه وان کنت
تحبه فازدد له حبا فما کان احد من الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم احب
الیّ من علیّ وفی روایة انه قال له النبی صلی الله علیه وسلم لا تقع فی علیّ فانه منی وانا
منه وهو ولیکم بعدی رواه الطبری قال اخرجه احمد وعن عبایة عن علی رحمة الله
ورضوانه علیه قال قال النبی صلی الله علیه وسلم علیّ یقضی دینی وینجز موعدی وخیر
من اخلف بعدی من اهلی رواه الزرندی ونیز در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفته
عن عمرو بن میمون قال انی لجالس عند ابن عباس رضی الله تعالی عنهما اذ اتاه سبعة رهط ص ۲۷۳/۲۶۹
فقالوا یا ابن عباس اما ان تقوم معنا واما ان تخلونا عن هؤلاء فقال ابن عباس بل الباب السابع من القسم الثانی
اقوم معکم قال وهو یومئذ صحیح البصر قبل ان یعمی قال فانتدوا فتحدثوا فلا ندری
ما قالوا فجاء ینفض ثوبه ویقول اف وتف انّ اولئک وقعوا فی رجل تفرد بعشر خصال
وقعوا فی رجل قال له النبی صلی الله علیه وعلی آله وبارک وسلم فی غزوة خیبر لابعثن
بهذه الرایة رجلا لا یخزیه الله عز وجل یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله فلستشرف
لها من استشرف فقال صلی الله علیه وعلی آله وبارک وسلم این علیّ قیل هو فی الرحی یطحن قال صلی الله
علیه وعلی آله وبارک وسلم وما کان احدکم لیطحن فجاء وهو ارمد لا یکاد یبصر فنفث
فی عینه ثلاثا ثم هز الرایة فاعطاها ایاه وقلع باب خیبر فجاء بصفیة بنت حیی ومن
جملة الغنائم وبعث ابا بکر رضی الله تعالی عنه بسورة التوبة فبعث علیا کرم الله تعالی
وجهه خلفه فاخذها منه فقال ابو بکر رضی الله تعالی عنه لرسول الله لعل قد حدث
فیّ شیء قال صلی الله علیه وعلی آله وبارک وسلم لا ولکن لا یذهب بها الا رجل هو منی وانا منه
وقال صلی الله علیه وعلی آله وبارک وسلم لبنی عمه ایکم یوالینی فی الدنیا والاخرة وعلی
رضی الله تعالی معهم جالس فقال انا اوالیک فی الدنیا والاخرة فقال صلی الله علیه وعلی آله

وبارک وسلم انت ولیی فی الدنیا والاخرة وکان کرم الله تعالی وجهه اول من اسلم من الناس بعد
خدیجة واخذ رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وبارک وسلم ثوبه فوضعه علی علیّ وفاطمة
والحسن والحسین فقال انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا وشری
علی رضوان الله تعالی علیه نفسه اذ لبس ثوب رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وبارک
وسلم ونام مکانه وفداه نفسه اذ کان المشرکون یرمون رسول الله صلی الله علیه وعلی آله
وبارک وسلم فجاء ابو بکر وعلیّ نائم قال وابو بکر یحسب انه نبی الله صلی الله علیه وعلی آله
وبارک وسلم فقال یا نبی الله فقال له علی ان نبی الله صلی الله علیه وعلی آله وبارک
وسلم قد انطلق نحو بئر میمون فادرکه فانطلق ودخل معه الغار وخرج رسول الله
صلی الله علیه وعلی آله وبارک وسلم فی غزوة تبوک فقال له علی اخرج معک فقال
صلی الله علیه وعلی آله وبارک وسلم لا فبکی علیّ رضوان الله تعالی علیه فقال النبی صلی الله
علیه وعلی آله وبارک وسلم اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انک
لست بنبی انه لا ینبغی ان اذهب الا وانت خلیفتی من بعدی وقال رسول الله صلی الله
علیه وعلی آله وبارک وسلم انت ولی کل مومن من بعدی وسد ابواب المسجد غیر باب علی
وقال صلی الله علیه وعلی آله وبارک وسلم من کنت مولاه فعلی مولاه وقد اخبرنا الله
تعالی فی القرآن انه رضی عن اصحاب الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فهل حدثنا انه سخط علیهم
وقال صلی الله علیه وعلی آله وبارک وسلم لعمر رضی الله تعالی عنه حین قال ائذن لی
فاضرب عنقه یعنی عنق حاطب قال صلی الله علیه وعلی آله وبارک وسلم او کنت فاعلا
ما یدریک ان الله اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم وعلی رضی الله تعالی
عنه فی اصحاب الشجرة واهل بدر رواه الصالحانی باسناده الی الحافظ الامام ابی یعلی
الموصلی باسناده وقال هذا حدیث حسن متین رواه الطبری وقال اخرجه بتمامه
وابو القاسم الدمشقی فی الموافقات وفی الاربعین الطوال واخرج النسائی بعضه

ازین عبارات سدیده توضیح الدلائل واضح و لائح گردید که شهاب الدین احمد بر پیاده عیان و ایقان
حدیث ولایت را بطرق متعدده روایت نموده و از ترمذی بواسطه محب طبری بودن آن حدیث
حسن نقل فرموده و هم بذکر این معنی که اینحدیث را احمد و ابو حاتم و ترمذی روایت کرده اند تاسیس
و تسدید این خبر منیف کرده حق صحیح و صدق نصیح را بکمال ایضاح ظاهر و آشکار ساخته و نیز
بعد نقل حدیث عشره خصال که دران حدیث ولایت هم مذکور ست تصریح نموده که صاحب
اینحدیث را حدیث حسن متین گفته باثبات این معنی که آنرا احمد بن حنبل و ابی القاسم دمشقی در
موافقات و اربعین طوال بتمامه و نسائی بعض آنرا اخراج نموده اند بودن اینحدیث معروف و مشهور
و منقول از اکابر اساطین و ماثور ثابت فرموده و کفی بذلک دلیلا علی کون حدیث اولایة
فی کمال الاعتماد و الاعتبار و نهایة الوثوق و المعروفیة و الاشتهار و علاوه برین همه
از صدر کتاب توضیح الدلائل ظاهر ست که شهاب الدین احمد از ردّ و ابطال توهین و تهجین احادیث
مذکوره درین کتاب بتاکید شدید و تهدید وعید منع کرده و ظاهر کرده که حکم بوضع آن ناشی
از غلو در دین بغیر حق و اتباع اهوا ضالین و اهل اضلال و تضلیل و اقتفای آثار معرضین
از سواء سبیل ست و این احادیث را اخیار علمای سنت در فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام
ذکر کرده اند و عظمای امت که اختیار و ارتضای حق کرده اند آن اخبار را بقبول تلقی نموده و نیز از ان
ظاهر ست که معظمات اخبار آن در صحاح و سنن ست و مرویات آن ماثورات اهل صلاح در سنن و نیز
از ان ظاهر ست که این کتاب از موضوعات و تلفیقین خالی و بتحری صدق و توخی حق و تنقی مطبوعات
طریقین حالی فثبت بحمد الله الموضح للحق بابلج الدلائل حسب افادة صاحب توضیح الدلائل تحت
الاصیل الفضائل الاثیر الجلائل کون هذا الحدیث حدیثا حسنا متینا و خبرا شهیرا مبینا
قد رواه خیار العلماء و تلقته بالقبول مشاهیر العظماء فلا ینکص عن قبوله بعد
سفور الحق العلی السناء الجلیل البهاء الا من استحوذ علیه البغضاء و الشحناء
و خامره الجدل و المراء وجه پنجاه و نهم آنکه شهاب الدین ابو الفضل احمد بن علی المعروف

بابن حجر العسقلانی که رئیس المحققین و فخر المنقدین سنیه ست و مناقب باهره و محامد زاهره و محاسن
فاخره او از ضوء لامع سخاوی و طبقات الحفاظ و نظم العقیان فی اعیان الاعیان و حسن المحاضره
فی اخبار مصر و القاهره سیوطی و ابجد العلوم مولوی صدیق حسن خان ساطع و لامع ست حدیث
ولایت را در مناقب جناب امیر المومنین علیه السلام ذکر کرده و تصریح تقویت اسناد آن نموده زنگ
شبهات اهل تزویر از آئینه قلوب ناقدان بصیر زدوده در اصابه بتمییز الصحابه بترجمه جناب امیر المومنین
علیه السلام در ذکر فضائل آنحضرت گفته اخرج الترمذی باسناد قوی عن عمران بن حصین
فی قصة قال فیها قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما تریدون من علی ان علیا منی
و انا من علی و هو ولی کل مومن بعدی و نیز در اصابه گفته اخرج احمد و النسائی من طریق عمرو بن
میمون انی لجالس عند ابن عباس اذ اتاه سبعة رهط فذکر قصة فیها قد جاء ینفض ثوبه
فقال وقعوا فی رجل له عشر و قد قال له النبی صلی الله علیه و سلم لابعثن رجلا لا یخزیه الله
یحب الله و رسوله فجاء و هو ارمد فبزق فی عینیه ثم هز الرایة ثلثا فاعطاه فجاء
بصفیة بنت حیی و بعثه بقراءة براءة علی قریش و قال لا یذهب بها الا رجل منی و انا منه و قال
لبنی عمه ایکم یوالینی فی الدنیا و الاخرة فابوا فقال علی انا فقال انه ولیی فی الدنیا
و الاخرة و اخذ رداءه فوضعه علی علی و فاطمة و الحسن و الحسین و قال انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و لبس ثوبه و نام مکانه و کان المشرکون قصدوا
قتل النبی صلی الله علیه و سلم فلما اصبحوا راوه و قالوا این صاحبک و قال له فی
غزوة تبوک انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انک لست بنبی انه لا ینبغی
ان اذهب الا و انت خلیفتی و قال له انت ولی کل مومن بعدی و سد الابواب الا باب
علی فیدخل المسجد جنبا و هو طریقه لیس له طریق غیره و قال من کنت مولاه فعلی
مولاه و اخبر الله انه رضی عن اصحاب الشجرة فهل حدثنا انه سخط علیهم بعد
و قال صلی الله علیه و سلم یا عمر ما یدریک ان الله اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا

روایت نمودن ابن حجر عسقلانی حدیث ولایت را در اصابه

کتاب الغزوات

ساخته و نیز ابن حجر در فتح الباری بشرح حدیث بریده که بخاری آنرا بحذف فقره اخیره وارد کرده فرموده واخرج احمد ایضا هذا الحدیث من طریق اجلح الکندی عن عبد الله بن بریدة بطوله وزاد فی آخره لا تقع فی علی فانه منی وانا منه وهو ولیکم بعدی واخرجه احمد ایضا والنسائی من طریق سعد بن عبیدة عن عبد الله بن بریدة مختصرا وفی آخره فاذا النبی صلی الله علیه وسلم قد احمر وجهه یقول من کنت ولیه فعلی ولیه واخرجه الحاکم من هذا الوجه مطولا وفیه قصة الجاریة نحو روایة عبد الجلیل وهذه طرق یقوی بعضها بعضا انتهی فیا سبحان الله ینادی ابن حجر علامه عسقلانی بقوة سند هذا الحدیث الشریف المقبول عند الجمهرة الاعیان وایضا یبوح بتقویة بعض طرقه لبعض وینقض ظهر المنکرین بای نقض ویورده فی فضائل المنقاة لعلی علیه السلام ویوضح الحق ایضاحا لا یثلم بنیانه الوساوس والاوهام ومع ذلک لا یحتفل به المتعصبون الذین یتلونون الوانا ویفتنون اهل الرعاع اعتنانا وینصبون لاذلال الکبار الفخاخ والاشراک ویقحمونهم بانواع الحیل والدسائس فی صنوف الردی والهلاک و مخفی نماند که حسب افاده شاه صاحب در صدر بستان المحدثین کما ستقف علیه انشاء الله ظاهر است که شروح مشهوره کتب متداوله که دران کتاب ذکر نموده آن شروح را بجهت کثرت شهرت و تلقی و کثرت نقل و وثوق و اعتماد بر آنها حکم متون حاصل شده و چون بر ناظر بستان محتجب نخواهد بود که مخاطب والاشان فتح الباری را هم دران ذکر نموده پس فتح الباری نیز بسبب کثرت شهرت و تلقی بقبول و کثرت نقل و وثوق و اعتماد بران در حکم متن آن یعنی صحیح بخاری که نزد حضرات اهلسنت اصح الکتب بعد کتاب الله است و قطعیت صدور احادیث آن از افادات محققین قوم مسلم می باشد خواهد بود و پس بحمد الله تعالی ثابت شد که حدیث ولایت که ابن حجر آنرا در فتح الباری وارد فرموده بعد وثوق و اعتماد و تلقی بقبول مثل حدیث صحیح بخاری که بحد غایت مرتبه صحت و

قطعیت صدور رسیده می باشد وجه شصتم آنکه حسین بن معین الدین الیزدی المیبذی حدیث ولایت را در مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام در فواتح وارد کرده چنانچه گفته ترمذی از عمران بن حصین روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم علی را امیر لشکری ساخت و او اصابت جاریه کرد و چهار کس عهد کردند که این برسول بگویند چون برسول رسیدند یکی برخاست و بگفت و رسول صلی الله علیه وسلم اعراض کرد تا چهار کس بگفتند پس رسول بغضب رفت و سه بار فرمود ما تریدون من علی ان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مؤمن ومؤمنة بعدی و این در حرب بنی اسد بوده که در حرف عین خواهد آمد و نقل صاحب الفواتح فتح باب الهدایة والارشاد حیث روی الحدیث الشریف فی کتابه علی الترمذی النقاد فهدم دار الانکار والعناد و خرم اس الخسار واللداد و صم لهوس اهل الجحود والبعاد عن السداد وحسم مواد الارتیاب الموث للشقاء یوم التناد و جمع کرد میر حسین میبذی از مشاهیر علما و اجله فضلا و اکابر نبلای سنیه است غیاث الدین بن همام الدین المدعو بخواند میر در حبیب السیر که بتصریح مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون از کتب مهتمه معتبره است حیث قال حبیب السیر فی اخبار افراد البشر فارسی لغیاث الدین بن همام الدین المدعو بخواند میر وهو تاریخ کبیر لخصه من تاریخ والده المسمی بروضة الصفا وزاد علیه الفه بالتماس خواجه حبیب الله من اعیان دولة شاه اسمعیل الصفوی سنة سبع وعشرین وتسعمائة ذکر فیه انه شرع فیه اولا بالتماس میر محمد الحسینی امیر خراسان ثم لما قتل ونصب مکانه دورمش خان من قبل شاه اسمعیل استمر علی تالیفه الی ان اتمه واهداه الیه الی حبیب الله المذکور وغلط بعده اکثر تاریخه المسمی بخلاصة الاخبار ورتب هذا الکتاب المسمی بحبیب السیر علی افتتاح وثلث مجلدات واختتام الافتتاح فی اول الخلق والمجلد الاول فی الانبیاء والحکماء وملوک الاوائل وسیر نبینا علیه الصلوة والسلام والخلفاء الراشدین والمجلد الثانی فی الائمة الاثنی عشر وبنی امیة وبنی العباس ومن هلک فی عصر هؤلاء والمجلد الثالث فی خواقین

للرزاق جنکیز خان و لاده و طبقات الملوک فی عصرهم و تیمور و اولاده و ظهور الصفویة
و نبذة یسیرة من ذکر آل عثمان مع الاهتمام فی عجائب الاقالیم و نوادر الوقائع و هی فی
ثلث مجلدات کبار من الکتب الممتعة المعتبرة الا انه اطال فی وصف ابن حیدر
کما هو مقتضی حال عصره و هو معذور فیه تجاوز الله سبحانه و تعالی عنه و نیز اعتنا
و اعتماد آن از افادات خود شاه صاحب بجواب طعن سوم و چهارم و یازدهم از مطاعن ابی بکر
و افاده صاحب مرافض بجواب طعن عزل ابی بکر از ادای سوره برارت ظاهر و باهرست و نیز حسام الدین
سهارنپوری در مرافض آنرا از کتب معتبره شمرده گفته قاضی کمال الدین میر حسین یزدی
در سلک افاضل عراق بل اعظم دانشمندان آفاق انتظام داشت و در مملکت یزد بامر قضا منصوب
بوده علم امانت می افراشت از جمله مولفاتش شرح دیوان معجز نشان حضرت مقدس امیرالمومنین
تصنیفی ست دانش اثر و مطبوع طباع سلیمه دانشوران فضیلت پرور و همچنین آنجناب بر کافیه و هدایه
حکمت و طوالع و شمسیه حواشی دقیقه در عقد انشار انتظام داده و در ان همه آفات کمال دانش و جودت
طبع خود را بر منصه عرض نهاده الخ و محمود بن سلیمان کفوی در طبقات حنفیه موسوم بکتائب
اعلام الاخیار که شاه صاحب هم حواله بآن در بستان المحدثین کرده اند و در کشف الظنون هم آنرا
ذکر کرده میگوید فی کتاب الفواتح شرح دیوان علی لمولانا حسین بن معین المیبذی جد امامنا
الشافعی محمد بن ادریس بن عباس بن شافع بن سائب بن عبید بن عبد یزید بن هاشم بن
عبدالمطلب سائب در روز بدر مسلمان شد الخ و نیز در کتاب کفوی مسطورست و رایت فی آخر
الفاتحة السادسة فی فواتح شرح الدیوان المنتسب الی علی بن ابی طالب للمولی معین الدین
المیبذی نقلا عن عروة الشیخ علاء الدولة انه قال قطب زمان با عماد الدین عبدالرحمن
پارسینی بود و پارسین دهیست از قزوین تا دیک ابهر الخ و کاتب چلپی در کشف الظنون عن اسامی الکتب
و الفنون در ذکر شروح کافیه گفته و شرح الکافیة لمولانا میر حسین المیبذی المسماه مرضی الرضی الی
کلمة انتهی العلیا فی جمیع الابواب الخ و نیز کاتب چلپی در کشف الظنون گفته دیوان علی ابن ابی طالب

تاریخ میبذی از حبیب السیر
نقل نمودن کفوی در کتائب الاخیار از فواتح میبذی و یابندی بلفظ مولانا
ذکر نمودن کاتب چلپی در کشف الظنون میبذی را بلفظ مولانا

رضی الله عنه و قد شرحه حسین بن معین الدین المیبذی المتوفی سنة سبعین و ثمانمائة
وجه شصت و یکم آنکه جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر السیوطی حدیث ولایت را در جمع الجوامع بطرق
متعدده وارد کرده از انجمله آنکه این حدیث شریف را از ترمذی و حاکم نقل کرده مزید اعتماد و اعتبار
و صحت آن برارباب ابصار هویدا و آشکار ساخته چنانچه گفته ما تریدون من علی ما تریدون
من علی ما تریدون من علی ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مومن بعدی ت ك
عن عمران بن حصین و سابقا شنیدی که ختم رساله قول جلی بابن حدیث شریف نموده و تصحیح
آن از ابن ابی شیبه نقل کرده و نیز در جمع الجوامع بعد نقل از ابن ابی شیبه تصریح صحت آن نموده
فهذا السیوطی قد صب علی المنکرین سوط عذاب و ابتلی الجاحدین بالخزی مع الخسار
و الیم العقاب و جعل وجوههم مسوده و اد کان جحودهم ممهده و اغصان تلمیعهم مخرمه
و اصول تسویلهم مجذمه فلم یبق لهم فی اخفاء الحق حیلة و لا الی ترویج الباطل
وسیلة قد قامت علیهم القیامة و حقت علیهم الملامة لا یجدون من النکال مناصا
و لا یلقون من الوبال خلاصا انسدت علیهم المذاهب و عمیت علیهم المسارب و المجاذب
اظلمت فی عیونهم الدنیا المشرقة و توالت علیهم النکبات الموبقة فلا ینادون الا بالویل و الثبور
و لا یستطیعون ترویج البهرج و تنفیق الزور و لا یخفی ان هذا السیوطی قد بلغ من الشحناء و العناد
لاهل البیت الامجاد بحیث اجترأ فی اللآلی المصنوعة تقلیدا لابن الجوزی الجاحد للسداد
المبالغ فی البطر و الاشر علی قدح الامام الحادی عشر علیه و علی ابائه الصلوة و التحیة
من الملک الاکبر و مع هذا التعصب الفاحش لا تکره صحح هذا الحدیث الشریف الازهر
فالمخاطب قد زاد فی الانکار المورث للخسار و الالطاط الموجب للبوار علی السیوطی الذی عاند
لاهل البیت الاطهار و اوصل الی غایة حارت فیها الافکار فاعتبروا یا اولی الابصار
و اقضوا العجب من المخاطب الطیب النجار المستهتر بالتمطی و الافتخار المدعی لحصول
کمال التقدم التبحر و الاختیار المنتحل لولاء اهل البیت الاخیار صلوات الله و سلامه

روایت نمودن سیوطی حدیث ولایت را بطرق عدیده در جمع الجوامع

علیهم ما اختلف اللیل والنهار. وجه شصت و دوم آنکه احمد بن محمد قسطلانی حدیث ولایت
در ارشاد الساری شرح صحیح بخاری وارد کرده چنانچه گفته قال حدثنی محمد بن بشار بندار
العبدی قال حدثنا روح بن عبادة بضم العین وتخفیف الموحدة القیسی ابو محمد
البصری قال حدثنا علی بن سوید بن منجوف بفتح المیم وسکون النون وضم الجیم
وبعد الواو الساکنة فاء السدوسی البصری عن عبد الله بن بریدة عن ابیه بریدة
بن الحصیب بضم الحاء المهملة وفتح الصاد المهملة آخره موحدة مصغرا الاسلمی رضی الله
عنه انه قال بعث النبی صلی الله علیه وسلم علیا الی خالد لیقبض الخمس ای خمس
الغنیمة قال بریدة وکنت ابغض علیا رضی الله عنه لانه رآه اخذ من المغنم
جاریة وقد اغتسل فظن انه غلها ووطیها وللاسمعیلی من طرق الی روح بن
عبادة بعث علیا الی خالد لیقسم الخمس وفی روایة له لیقسم الفیء فاصطفی علی منه
لنفسه سبیة ای جاریة ثم اصبح وراسه یقطر فقلت لخالد الا تری الی هذا یعنی
علیا فلما قدمنا علی النبی صلی الله علیه وسلم ذکرت ذلک له الذی رایت من علی
رضی الله عنه له علیه الصلوة والسلام فقال یا بریدة اتبغض علیا فقلت نعم قال
لا تبغضه زاد احمد من طریق عبد الجلیل عن عبد الله بن بریدة عن ابیه فان کنت
تحبه فازدد له حبا وله ایضا من طریق اجلح الکندی عن عبد الله بن بریدة لا تقع فی
علی فانه منی وانا منه وهو ولیکم بعدی فان له فی الخمس اکثر من ذلک قال الحافظ
ابو ذر انما ابغض علیا لانه رآه اخذ من المغنم فظن انه غل فلما اعلمه رسول الله
صلی الله علیه وسلم انه اخذ اقل من حقه احبه انتهی وفی طریق عبد الجلیل قال فما
کان فی الناس احد احب الی من علی ولعل الجاریة کانت بکرا غیر بالغ فادی
اجتهاده رضی الله عنه الی عدم الاستبراء فیه جواز التسری علی بنت النبی صلی الله علیه
وسلم بخلاف التزوج علیها انتهی از این عبارت ظاهر است که قسطلانی حدیث ولایت را در شرح

ایراد قسطلانی حدیث ولایت را در ارشاد الساری شرح صحیح بخاری

بخاری

صحیح بخاری بروایت احمد بن حنبل نقل فرموده و چون از تصریح مخاطب در بستان المحدثین
واضح ولائح است که شروح مشهوره کتب متداوله که درین کتاب ذکر نموده آن شروح بجهت
کثرت شهرت و تلقی بقبول و کثرت نقل و وثوق و اعتماد بر آنها حکم متون حاصل شده حیث قال فیه
بعد الحمد والصلوة اما بعد این رساله ایست مسمی به بستان المحدثین که مقصود اصلی از ان ذکر کتب
حدیث است که غالبا در رسائل و مصنفات از آنها نقل می آیند و بجهت عدم اطلاع بر ان کتب
جامع تحیر می گردند و بالتبع برخی از احوال مصنفین آنها نیز مذکور می شود که در حقیقت قدر
تصنیف از قدر مصنفش پیداست و گویا نسب کتابست و نیز منظور اولی ذکر متون ست
و گاهی ذکر بعضی شروح مشهوره بعضے از کتب متداوله نیز در اثنا خواهد آمد زیرا که شروح
مذکوره را بجهت کثرت شهرت و تلقی و کثرت نقل و وثوق و اعتماد بر آنها حکم متون حاصل شده
والله تعالی یعصمنا عن الخطاء والخطل ویثبت اقدامنا فی مواضع الزلل انه المرجو فی
الاولی والاخری وعلیه التوکل والاعتماد فی الدنیا والعقبی انتهی و ارشاد الساری شرح
صحیح بخاری را که در ان قسطلانی حدیث ولایت را ذکر فرموده شاهصاحب درین بستان ذکر نموده اند پس ثابت شد
که ارشاد الساری نیز بسبب کثرت شهرت و تلقی بقبول و کثرت نقل و وثوق و اعتماد بران حکم متن آن
یعنی صحیح بخاری که نزد حضرات اهل سنت اصح الکتب بعد کتاب الباری ست قطعیت صدور احادیث آن ثابت است
منقدین با محل ریب و اشتباه نیست حتی شبهه فانقشع بحمد الله بافادة القسطلانی قسطل العناد و
الابطال وانزاح قتام التزویر والادغال وظهر ان الحدیث الشریف فی حکم روایات صحیح البخاری عمدة
الجهابذة الاقیال حسب افادة المخاطب الماهر المختال فیا للعجب کیف یستریب احد
ممن اوتی قسطا من الرکون الی الانصاف والاقبال ان یستریب فی
قطاعة ما ابدی المخاطب المحتال من الهذر والمحال فی هذا
المجال بلا خوف من مواخذة الرب المتعال ومعاندة الرسول وآله
خیر آل صلوات الله وسلامه علیهم ما اختلف النهر واللیال

ومحتجب نماند که احمد بن محمد قسطلانی از اکابر ائمہ حفاظ و اجلۂ اثبات ایقاظ و اعاظم منقدین جلیل القدر و افاخم محققین جمیل الفخر ہست عبد الوہاب بن احمد بن علی الشعرانی در لواقح الانوار فی طبقات السادة الاخیار گفته ومنهم شیخنا الامام المحدّث الشیخ شہاب الدین القسطلانی شارح البخاری رضی الله عنه کان عالما صالحا محدّثا مقریا وکان من اهل الانصاف کل من ردّ علیه سهوا او غلطا یزید فی محبّته وتعظیمه ولما طالعت شرحه للبخاری سالنی بالله ان انبّهه علی کل موضع وقفت فیه ولما وضع شیخ الاسلام زکریا شرحا علی البخاری اخبرته بذلك فسألنی ان احضر معی بشرحه فکل شیٔ عدل عنه الشیخ زکریا من عبارته اکتبه له فی ورقة وکنت اجمع له فی کل جمعة عدة اوراق فتارة یاتی فیاخذها وتارة یرسل عبده فاعطیها له وجاءنی مرة الی باب خلوتی فقال بلغنی ان فی یدك علامة فارنیها له کان لاصبع الیمنی الخنصر ادبع عقد فظننت انه یرید ینظره فاخذ یدی وقبّلها سبع مرّات وقال لا تغفل عن کتابة ما یخالفنی فیه الشیخ فانه یاولدی لا یجرّ الکتاب الّا الطلبة ولیس لی طلبة وکان من ازهد الناس فی الدنیا واحسنهم وجها طویل القامة حسن الشیب یقرأ بالاربعة عشر روایة وکان صوته بالقرآن یبکی القلب القاسی اذا قرأ فی المحراب یتساقط الناس من الخشوع والبکاء واقام عند النبی صلّی الله علیه وسلم سنین فحصل له جذب صنّف المواهب اللدنیّة لما صحی واوقف خصیّا کان معه علی خدمة الحجرة النبویّة مات رضی الله عنه فی شهر ربیع الاول قریبا من العشرین وتسعمائة ودفن فی المدرسة العینیة قریبا من جامع الازهر وعبد القادر بن شیخ بن عبد الله العیدروس در نور سافر عن اخبار القرن العاشر گفته وفیها ای فی سنة ثلاث وعشرین وتسعمائة فی لیلة الجمعة سابع المحرّم توفی العلامة الحافظ احمد بن محمّد بن ابی بکر بن عبد الملك بن احمد بن محمّد بن الحسین بن علی القسطلانی المصری الشافعی بالقاهرة وصلّی علیه

ای من العلماء الذین عقد الباب الاول من القسم الثالث لذکرهم

سابع قسطلانی از ثقات شعرانی
صفحه ۲۲۳
الباب الاول فی ذکر جماعة من مشائخ الاسلام الذین ادرکهم الشعرانی واخذ عنهم العلوم من القسم الثالث فی ذکر جماعة من العلماء الذین صحبهم المصنف

مدائح قسطلانی از عبد القادر عیدروس یمنی

بعد صلوة الجمعة بجامع الازهر ودفن بالمدرسة العینیة جوار منزله ذکره السخاوی فی ضوئه وان مولده ثانی عشر ذی القعدة سنة احدی وخمسین وثمانمائة بمصر ونشأ بها وحفظ القرآن وتلا للسبع وحفظ الشاطبیة والجزریة والوردیة وغیر ذلك وذکر له عدة مشایخ منهم الشیخ خالد الازهری النحوی والفخر المقسمی والجلال البکری وغیرهم وانه قرأ صحیح البخاری فی خمسة مجالس علی الشاوی وانه تلمذ له ایضا وقرأ علیه بعض مؤلفاته عند السخاوی وانه حجّ غیر مرّة وجاور سنة اربع وثمانین ومع سنة اربع وتسعین وانه اخذ بمکة عن جماعة منهم النجم بن فهد وانه ولی مشیخة مقام سیدی احمد بن ابی العباس الحرّار بالقرافة الصغری وانه عمل تالیفا فی مناقب الشیخ المذکور وسمّاه نزهة الابرار فی مناقب الشیخ ابی العباس الحرّار وانه کان یعظ بالجامع العمری وغیره ویجتمع عنده الجم الغفیر وانه لم یکن له نظیر فی الوعظ وانه کتب بخطه شیئا کثیر النفسه ولغیره واقرأ الطلبة وانه تعاطی الشهادة ثم انجمع اقبل علی التالیف وذکر من تصانیفه العقود السنیة فی شرح المقدمة الجزریة فی علم التجوید والکنز فی وقف حمزة وهشام علی الهمز وشرحا علی الشاطبیة زاد فیه زیادات ابن الجزری مع فوائد غریبة لا توجد فی شرح غیره وشرحا علی البردة سماه الانوار المضیئة وکتاب نفائس الانفاس فی الصحبة واللباس والروض الزاهر فی مناقب الشیخ عبد القادر وتحفة السامع والقاری بختم صحیح البخاری ورسائل فی العمل بالربع المجیب انتهی ما ذکره السخاوی ملخصا قلت وارتفع شانه بعد ذلك فاعطی السعد فی قلمه وکلمه وصنّف التصانیف المقبولة التی سارت بها الرکبان فی حیاته ومن اجلّها شرحه علی صحیح البخاری مزجا فی عشرة اسفار کبار لعله احسن شروحه اجمعها والخصها ومنها المواهب اللدنیة بالمنح المحمدیة وهو کتاب جلیل المقدار عظیم الوقع کثیر النفع لیس له نظیر فی بابه ویحکی ان الحافظ السیوطی کان یغض منه

ویزعم انه یاخذ من کتبه ویتصرف فیها ولا ینسب النقل الیها وانه ادعی علیه بذلک بین یدی
شیخ الاسلام زکریا فالزمه ببیان ما ادعاه فعدد علیه مواضع قال انه نقل فیها عن
البیهقی وقال ان للبیهقی عدة مولفات فلیذکر لنا ای مولفاته ذکره لنعلم انه نقل عن البیهقی
ولکنه رای فی مولفاتی ذلک النقل عن البیهقی فنقله برمته وکان الواجب علیه ان یقول
نقل السیوطی عن البیهقی وحکی الشیخ جار الله بن فهد رحمه الله ان الشیخ رحمه الله قصد ازالة
ما فی خاطر الشیخ الجلال السیوطی فمشی من القاهرة الی الروضة وکان الجلال السیوطی معتزلا
عن الناس بالروضة فوصل صاحب الترجمة الی باب السیوطی ودق الباب فقال له من انت
فقال انا القسطلانی جئت الیک حافیا مکشوف الراس لیطیب خاطرک علی فقال له
قد طاب خاطری علیک ولم یفتح له الباب ولم یقابله وبالجملة فانه کان اماما حافظا
متقنا جلیل القدر حسن التقریر والتحریر لطیف الاشارة بلیغ العبارة حسن الجمع للتصانیف
لطیف الترتیب للترصیف کان زینة اهل عصره ونقاوة ذوی دهره ولا یقدح فیه
تحامل معاصریه علیه فلا زالت الاکابر علی هذا فی کل عصر رحمه الله وابو مهدی عیسی
بن محمد در مقالید الاسانید گفته قال شیخنا من بقیة نقلة الارشاد فی قوائد السادة واخبار اهل القرن العاشر
هو الامام العلامة الحافظ شهاب الدین احمد بن محمد بن ابی بکر بن عبد الملک بن احمد بن محمد
بن حسین القسطلانی المصری الشافعی ولد ثانی عشر ذی القعدة سنة احدی وخمسین
وثمانمائة بمصر ونشا بها علی الاشتغال فقرأ بالسبع وبرع فی الفنون وقرأ الجامع الصحیح
علی الشاوی فی خمس مجالس وکان یعظ بالجامع العمری ویجتمع علیه عالم کبیر لم یکن له
نظیر فی الوعظ وقته وکان اوقاته تمضی متساوقة کلها نفع وقبل علیه الناس صنف
التصانیف المقبولة التی سارت بها الرکبان فی حیاته ومن اجلها ارشاد الساری ومنها
المواهب اللدنیة بالمنح المحمدیة عظیم المنفعة عزیز النظیر فی بابه والعقود السنیة فی
شرح المقدمة الجزریة ولطائف الاشارات فی علم القراءات والکنز فی وقف حمزة وهشام

تاریخ قسطلانی از اسانید شاه ...

۷۴

علی الهمز وشرح الشاطبیة زاد فیه زیادات ابن الجزری مع فوائد غریبة لا توجد فی غیره
وشرح علی البردة سماه الانوار المضیئة وکتاب تقادیر الانفاس فی الصحبة واللباس
والروض الزاهر فی مناقب الشیخ عبد القادر وتحفة السامع والقاری بختم صحیح البخاری
وغیر ذلک وکان الحافظ الجلال السیوطی یقول انه استمد فی مواهبه من کتبی ولم ینسب
[illegible]
النقل الیها وکان ذلک بین یدی شیخ الاسلام زکریا فالزمه بما ادعاه فعدد علیه
مواضع قال انه نقل فیها عن البیهقی وقال ان للبیهقی عدة مولفات فلیذکر لنا
فی ای مولفاته ذکره لنعلم انه نقل عن البیهقی ولکنه رای فی مولفاتی ذلک النقل
عن البیهقی فنقله برمته وکان الواجب علیه ان یقول نقل السیوطی عن البیهقی وحکی
جار الله بن فهد ان القسطلانی قصد ازالة ما فی خاطر الجلال السیوطی فمشی من القاهرة
الی الروضة فوقف بباب الجلال ودق الباب فقال له من انت فقال انا احمد القسطلانی
جئتک حافیا حاسر الراس لیطیب خاطرک علی فقال له قد طاب خاطری علیک
ولم یفتح له الباب ولم یقابله توفی لیلة الجمعة سابع المحرم سنة ثلاث و
عشرین وتسعمائة بالقاهرة وصلی علیه بعد صلوة الجمعة بالجامع الازهر
ودفن بالمدرسة العینیة جوار منزله وخود شاه صاحب بستان المحدثین گفته
ارشاد الساری مشهور بقسطلانی شرح بخاری است تصنیف شهاب الدین احمد بن محمد
بن ابی بکر بن عبد الملک بن احمد بن محمد بن الحسین قسطلانی مصری شافعی تولد او دوازدهم
ذیقعده سال هشتصد و پنجاه و یک در مصر است و در ابتدای نشو و نما مشغول بعلم قرات شد
و سبع را یاد گرفت بعد از ان بفنون دیگر پرداخت و صحیح بخاری را در پنج مجلس بر احمد بن عبد القادر
شاوی گذرانید و در جامع عمری بتدریس و وعظ اشتغال آغاز نهاد و عالمی برای شنیدن
وعظ او جمع میشد و درین باب بی نظیر وقت خود بود و سخن گیرا داشت بعد مدت دراز
شوق تصنیف در سر افتاد و تصانیف مقبوله ازوی یادگار ماند از اجل آنها ابن [illegible] حسنست

رجوع قسطلانی از [illegible] بستان المحدثین خود بحاجر

که فتح الباری و کرمانی را در آن باختصار جمع نموده و بین الایجاز والاطناب راه گزیده و نیز مواهب لدنیه است که در بابت خود بی عدیل است و عقود سنیه فی شرح المقدمة الجزریة و لطائف الاشارات فی العشر القراءات و کتاب الکنز فی وقف حمزة و هشام علی الهمز و شرحی دارد بر شاطبیه که زیادات ابن الجزری را در آن آمیخته و فوائد غریبه در آن آورده که در کتاب دیگر یافته نمیشود و شرحی دارد بر قصیده برده مسمی بانوار مضیه و کتابی دارد در آداب صحبة الناس مسمی بتقادیس الانفاس و کتابی دارد در مناقب سیدنا الشیخ عبد القادر مسمی بالروض الزاهر و کتابی دارد مسمی بتحفة السامع القاری بختم صحیح بخاری و شیخ جلال الدین سیوطی را از وی شکایت و گله بود میگفت که از کتب من مواهب لدنیه استمداد نموده بی اعلام آنکه از کتب من نقل میکند و این نوعی از خیانت است در نقل و شمه از کتمان حق نیز دارد و چون این شکایت شایع شد بحضور شیخ الاسلام زین الدین زکریا محاکمه افتاد شیخ جلال الدین سیوطی قسطلانی را الزام داد در مواضع بسیار از آنجمله است آنکه چند موضع از مواهب از بیهقی نقل نموده و از مولفات بیهقی نزد او چند مولف موجود است نشان بدهد که در کدام یک از آن مولفات دیده نقل کرده است قسطلانی در تعیین مواضع نقل عاجز گشت و سیوطی گفت که این نقلها از کتب من کرده است و من از بیهقی کرده ام پس بر او واجب بود که می گفت نقل السیوطی عن البیهقی کذا تا حق استفاده من هم بجا می آورد و از عهده تصحیح نقل هم فارغ الذمه می گشت قسطلانی ملزم شده از مجلس برخاست و همیشه بخاطر داشت که ازاله این کدورت از خاطر شیخ جلال الدین سیوطی نماید پس روزی بهمین قصد از شهر مصر تا روضه که مسافت دراز دارد پیاده روانه شد و بر در شیخ جلال الدین سیوطی استاده و دستک زد شیخ پرسید که کیستی قسطلانی گفت منم احمد که برهنه پا و برهنه سر بر دروازه شما ایستاده ام تا از من کدورت خاطر دور کنید و راضی شوید شیخ جلال الدین از اندرون خانه جواب داد که کدورت خاطر دور کردم اما دروازه نکشاد و ملاقات ننمود وفات قسطلانی شب جمعه هفتم محرم سال نهصد و بیست و سه در قاهره مصر اتفاق افتاد و بعد از نماز جمعه در جامع ازهر بر وی نماز گذارده در مدرسه عینیه که در جوار خانه او بود دفنش کردند انتهی و مخفی نماند که حکایت

بر حکایت شکایت سیوطی از قسطلانی و الزام او را در اخفا و کتمان واسطه سیوطی در نقل از بیهقی و غیره کی شاه صاحب ذکر کرده اند و در ذکر آنهم صنیعه بدیعه اخفا و کتمان واسطه صاحب مقالید را بکار برده مثبت فضیلت لبس جلیله و منقبت نهایت جمیله برای شاه صاحب در اخفا و کتمان واسطیت صاحب مقالید الاسانید در ذکر فوائد بستان المحدثین که جمل آن منتحل از مقالید است میشود و نیز مثبت کمال فضل و جلالت و ورع و دیانت و تحرز از کتمان حق و ارتکاب خیانت در انتحال جمل محاسن و مرافع کابلی میگردد و فیه من العجب العجیب ما تحیر اللبیب و مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلا گفته شهاب الدین احمد بن محمد بن ابی بکر بن عبد الملک بن احمد بن محمد بن الحسین القسطلانی المصری الشافعی تولد او در دوازدهم ذی قعده سنه هشتصد و پنجاه و یک در مصر است و از ابتدای نشو و نما مشغول بعلم قرائت شده سبعه یاد گرفت بعد از ان بفنون دیگر پرداخت و صحیح بخاری را در پنج مجلس بر احمد بن عبد القادر شاوی گذرانید و در جامع عمری بدرس و وعظ اشتغال داشت عالمی برای شنیدن وعظ او جمع میشد و در باب بی نظیر وقت خود بود و سخن کم گذاشت بعد مدت دراز شوق تصنیف در سر افتاد و تصانیف مقبوله از وی یادگار ماند از اجل آنها شرح بخاری است دیگر مواهب لدنیه که در باب خود بی عدیل است و عقود سنیه فی شرح المقدمة الجزریة و لطائف الاشارات فی العشر القراءات و کتاب الکنز فی وقف حمزة و هشام علی الهمزة و شرحی دارد بر شاطبیه که زیادات ابن الجزری را در آن آمیخته و فوائد غریبه آورده که در کتاب دیگر نتوان یافت و شرحی دارد بر قصیده برده مسمی بانوار مضیه و کتابی دارد در آداب صحبة الناس مسمی بتقادیس الانفاس و کتابی دارد در مناقب شیخ عبد القادر مسمی بالروض الزاهر کتابی دارد مسمی بتحفة السامع القاری بختم صحیح البخاری و شیخ جلال الدین سیوطی را از وی شکایت بود می گفت از کتب من مواهب لدنیه استمداد نموده بی اعلام آنکه از کتب من نقل میکند و این معنی نوعی از خیانت است در نقل و شمه از کتمان حق نیز دارد و چون این شکایت شایع شد بحضور شیخ الاسلام زین الدین زکریا محاکمه افتاد سیوطی قسطلانی را

الزام او در مواضع بسیار از انجمله آنکه گفت وی در چند موضع از مواهب لدنیه از بیهقی نقل نموده
واز مؤلفات بیهقی نزد او چند مؤلف موجود هست نشان بده که در کدام یک از ان مؤلفات دیده نقل
کرده است قسطلانی در تعیین مواضع نقل عاجز گشت سیوطی گفت این نقلها از کتب من کرده است ومن از
بیهقی کرده ام پس واجب بود که می گفت نقل السیوطی عن البیهقی کذا وکذا تا حق استفاده من هم
بجا می آورد واز عهده تصحیح نقل هم خارج الذمه میگشت قسطلانی ملزم شده از مجلس برخاست
وهمیشه بخاطر داشت که ازاله این کدورت از خاطر شیخ جلال سیوطی نماید میسرش نمیشد روزی بهمین قصد
از شهر مصر تا روضه که مسافت دور ودراز دارد پیاده رفت وبدر سیوطی استاده دستک داد شیخ پرسید
کیستی گفت منم احمد که برهنه پا وبرهنه سر بدر دروازه شما استاده ام تا از من کدورت خاطر دور کنید
وراضی شوید شیخ از اندرون خانه جواب داد که کدورت خاطر دور کردم اما در وا نه کشاد وملاقات
ننمود وفات قسطلانی شب جمعه هفتم محرم سنه نهصد وبیست وسه در قاهره مصر اتفاق افتاد وبعد از نماز
جمعه در جامع ازهر بروی نماز گذارده در مدرسه عینیه که جوار خانه او بود دفن کردند کذا فی بستان المحدثین
این حکایت را شیخ عبد الحق دهلوی نیز باختصار در زاد المتقین اورده فلیعلم وجه شصت وسوم
آنکه حاجی عبد الوهاب بن محمد رفیع الدین احمد حدیث ولایت را روایت کرده چنانچه در تفسیر آیه
قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی گفته اعلم یا هذا ان الایة ابانت محبة
حب اهل البیت علی جمیع المسلمین الی یوم القیمة صلی الله علی محمد واهل بیته
فقد روی انها لما نزلت قیل یا رسول الله من قرابتک هؤلاء الذین وجبت علینا
مودتهم قال علی وفاطمة وابناهما وبعد ذکر بعضی از مناقب اهل بیت علیهم السلام گفته عن
عمران بن الحصین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علی منی وانا منه وهو ولی
کل مؤمن بعدی رواه صاحب الفردوس وبعد این اخبار دیگر در فضائل جناب امیر المؤمنین ذکر
نموده وگفته اعلم یا هذا ان هذه الاحادیث وردت عن رسول الله صلی الله علیه وسلم
فی علی رضی الله عنه وما ازداد علی فضلا الا بتزویج فاطمة بنت سید المرسلین

روایت نمودن حاجی عبد الوهاب حدیث ولایت را در تفسیر انوری

صلی الله

صلی الله علیه وسلم فما تزوج فاطمة الا بکونه اهلا لها رضی الله عنها الخ فالحمد لله
المنیل الوهاب للتوفیق فی کل باب حیث ثبت من صنیع عبد الوهاب فی تفسیر الکتاب
ان الحدیث الشریف مما یرکن الیه اولوا الالباب ویقبله المؤمنون الصادقون عن الارتیاب
وان الابطال والتکذیب محض الجزاف والعسف المورث للتباب والله الهادی فی المبدأ
والمآب ومن یکفر بایات الله فان الله سریع الحساب وحاجی عبد الوهاب از اکابر علمای
شاربین کاسات عرفان واعاظم فضلای واصلین درجات ایقان بوده از اخبار الاخیار شیخ
عبد الحق دهلوی ظاهر است که او موصوف بعلم وعمل وحال بوده وعظمت وجلالتش بپایه رسیده بود
که سلطان وقت را با او اعتقاد عظیم پیدا شده وهرگاه او را طلبید بکمال تعظیم وتبجیل بعمل آورد
ونیز ظاهر است که عبد الوهاب را با شیخ خود عبد الله نسبت محبت ونیاز وطلب استرشاد
چندان بود که آنچه میگویند فنا فی الشیخ می باشد این چنین خواهد بود وهرگاه مکرر بسعادت
عظمی زیارت حرمین فائز گردید به بشارتها از جناب خاتم الرسل صلی الله علیه وسلم مشرف شد
واز آنحضرت اشارت یافته باز بجد ودهلی عود فرمود واز تذکرة الابرار سید جلال
ماه عالم لائح است که آیات عظمت وامارات جلالت از جبین نور آگین او چون آفتاب تابان
میتافت وقبول عظیم وتصرفی تمام پیدا داشت وسلاطین وقت وطالبان روزگار را بجناب او
بازگشت می بود ونیز از ان ظاهر است که او را از مبدای حال تا منتهای کمال صحبت با مشائخ
کبار بوده وبصحبت ایشان افاده واستفاده میبود تا بنهایت کمال تکمیل رسیده بهدایت وارشاد
مشغول گشت ونیز از ان واضح است که او در حین اقامت مدینه منوره روزی از روضه آنسرور
صلی الله علیه وسلم آواز شنید که یا عبد الوهاب ارجع الی الهند وسلم بالملک ونیز از ان ظاهر است که
در بین بار چند مرتبه بالهامات ربانی وبشارات نبوی صلی الله علیه وآله وسلم مشرف شده ونیز
از ان ظاهر است که او را در علم ظاهر ومقام تصوف وحدیث وتفسیر مصنفات بسیار است که از جمله
تفسیر انوری است که معانی اکثر آیات قرانی را بنعت رسول ذکر می نماید وساخته وبسیاری

خلاصه محامد حاجی عبد الوهاب مؤلف تفسیر انوری

انده قائل عشق و آثار محبت در آنجا درج کرده و نیز در تذکرة الابرار نقل نموده که در ایام تحریر تفسیر نوری از جمیع لباس او و از قلم و کاغذ و سیاهی بوی مشک می آمد و اکثر آن او حالت استغراق نوشته و وجه شصت و چهارم آنکه محمد بن یوسف شامی حدیث ولایت را روایت کرده چنانچه در کتاب سبل الهدی و الرشاد فی سیرة خیر العباد گفته روی الامام احمد والبخاری و الاسماعیلی و النسائی عن بریدة بن الحصیب رضی الله عنه قال اصبنا سبیا فکتب خالد الی رسول الله صلی الله علیه وسلم ابعث الینا من یخمسه وفی السبی وصیفة هی من افضل السبی فبعث رسول الله صلی الله علیه وسلم علیا الی خالد لیقبض منه الخمس وفی روایة لیقسم الفیء فقبضه منه فخمس وقسم واصطفی من السبی فاصبح وقد اغتسل لیلا وکنت ابغض علیا بغضا لم ابغضه احدا واحببت رجلا من قریش لم احبه الا لبغضه علیا فقلت لخالد الا تری الی هذا وفی روایة فقلت یا ابا الحسن ما هذا قال الم تر الی الوصیفة فانها صارت فی الخمس ثم صارت فی آل محمد ثم فی آل علی فوقعت بها فلما قدمنا علی رسول الله صلی الله علیه وسلم ذکرت له ذلک وفی روایة فکتب خالد الی رسول الله صلی الله علیه وسلم بذلک فقلت ابعثنی فبعثنی فجعل یقرأ الکتاب واقول صدق فاخذ النبی صلی الله علیه وسلم وقد احمر وجهه فقال من کنت ولیه فعلی ولیه ثم قال یا بریدة اتبغض علیا فقلت نعم قال لا تبغضه فان له فی الخمس اکثر من ذلک وفی روایة والذی نفسی بیده لنصیب آل علی فی الخمس افضل من وصیفة وان کنت تحبه فازدد له حبا وفی روایة لا تقع فی علی فانه منی وانا منه وهو ولیکم بعدی قال بریدة فما کان فی الناس احد احب الی من علی و مخفی نماند که محمد بن یوسف شامی صاحب مقام سامی از زمرهٔ حذاق و مشاهیر آفاق است عبد الوهاب شعرانی در لواقح الانوار در ذکر جماعتی که ادراک ایشان کرده و بر ایشان خوانده گفته و منهم الاخ الصالح العالم الزاهد المتمسک بالسنة المحمدیة الشیخ محمد الشامی نزیل التربیة البرقوقیة

رضی الله عنه کان عالما صالحا مفتنا فی العلوم والف السیرة المشهورة التی جمعها من الف کتاب واقبل الناس علی کتابتها ومشی فیها علی انموذج لم یسبق الیه وکان رضی الله عنه عزبا لم یتزوج قط وکان اذا قدم علیه الضیف یعلق القدر ویطبخ له کان حلو المنطق مهیب المنظر کثیر الصیام والقیام بت عنده اللیالی فما کنت اراه ینام فی اللیل الا قلیلا وکان اذا مات احد من طلبة العلم وخلف اولادا قاصرین وله وظائف یذهب الی القاضی ویقرر فیها ویباشرها ویعطی معلومها للایتام حتی یصلحوا للمباشرة وکان لا یقبل من الولاة واعوانهم شیئا ولا یاکل من طعامهم وذکر لی شخص من الذین یحضرون قراءة سیرته فی جامع العمری انه سأله فی اختصار السیرة وضبط الفاظ غریبها وان یحکی السیرة علی وجهها کما فعل ابن سید الناس فی اثنائه فی القصر بین اخبرته الخبر فقال قد شرعت فی اختصارها من مدة یومین فرأیت ذلک هو الوقت الذی سألنی فیه ذلک الرجل وکانت عمامته نحو سبعة اذرع علی عرقیة لم یزل عاصا طرفها سواء کان ماشیا او جالسا رضی الله عنه واخلاقه الحسنة کثیرة مشهورة بین اصحابه و احمد خفاجی در ریحانة الالبا گفته وممن اخذ عنه الادب والشعر شیخنا العلامة احمد بن العلقمی والعلامة محمد الصالحی الشامی و ابن حجر مکی در کتاب الخیرات الحسان که نسخهٔ آن در حرم مکه معظمه زاد ها الله تشریفا و تکریما بنظر قاصر رسیده بعد ذکر فوات کتابی که در مناقب ابی حنیفه نوشته بود میگوید فاقوت لذلک واحدت النظر فیما الف من المناقب من المسالک الی ان ظفرت بکتاب جامع منها لصاحبنا الامام العلامة الصالح الفهامة الثقة المطلع الحافظ المتبع الشیخ محمد الشامی الدمشقی ثم المصری الخ و شاه ولی الله تلمیذ مخاطب حمید محمد شامی را بلفظ امام علامه ستوده چنانچه در شوکت عمریه گفته و نیز در کتب فضائل ابی حنیفه ملاحظه باید نمود تا بدریافت رسد که اکثری از ائمه و امام زادگان در سلسلهٔ اشیاع اعظم امام اعظم و اجل از ایشان شرف تلمذ آنحضرت حاصل امام علامه محمد بن علی بن یوسف الدمشقی

الصالحی الشافعی در عقود الجمان فی مناقب النعمان حضرت امام محمد باقر وحضرت امام جعفر صادق
وحضرت زید شهید وعبد الله بن الحسن بن علی بن ابی طالب وعبد الله بن علی بن الحسن بن ابی طالب
وحسن بن حسن بن علی بن ابی طالب وحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب وحسن بن محمد بن علی
بن ابی طالب علیهم السلام از شیوخ امام اعظم شمرده اگر بنسبت صاحب رساله احدی از
علمای شیعه نیز شرف تلمذ این قدر امامان وامامزادگان حاصل داشته باشد افاده فرماید انتهی
ومفتی صدر الدین خان معاصر در منتهی المقال گفته قال الشیخ الامام العالم العلامة افضل
المحققین والمحدثین محمد الشامی فی باب الدلیل علی مشروعیة السفر الخ ونیز مخفی نماند
که محمد بن یوسف شامی از مشایخ اجازه والد مخاطب وحیدت جا واز مشایخ حسن عجیمی وحسن عجیمی
از ان مشایخ سبعه است که شاه ولی الله در رساله ارشاد الی مهمات الاسناد باتصال سند خود بایشان
استبشار وافتخار تمام دارد قال تاج الدین القلعی فی کفایة المتطلع بعد ذکر سند بن روایة
حسن بن العجیمی المواهب اللدنیة ومسلسلا بالصوفیة والشافعیة عن شیخه الامام صفی الدین
احمد بن محمد القشاشی عن الشیخ ابی المواهب احمد بن علی الشناوی عن الشیخ القطب محمد بن
ابی الحسن البکری عن ابیه القطب الکبیر ابی الحسن محمد بن جلال الدین عن مولفه ومسلسلا
بالمدنیین الی الشناوی عن السید غضنفر عن الشیخ عبد الله بن سعد الله السندی
نزیل الحرمین عن الشیخ علی بن محمد بن عراق المدنی عن المؤلف اجازة بلا واسطة وبواسطة
الشیخ ابی عبد الله الشامی صاحب السیرة وکتاب سبل الهدی تصنیف محمد بن یوسف
شامی که دران حدیث ولایت را ذکر نموده از کتب معتبره معتمده موسومه بالقبول ودر اسفار
متداوله مشهوره بین الاکابر والفحول است فاضل معاصر احمد بن یحیی بن احمد الشافعی المشهور
بدحلان در خطبه سیرت نبویه گفته الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سیدنا
محمد وعلی آله وصحبه اجمعین اما بعد فیقول العبد الفقیر المرتجی من ربه الغفران
احمد بن یحیی بن احمد دحلان غفر الله له ولوالدیه ولاشیاخه ومحبیه والمسلمین اجمعین

انه لما من الله تعالی علی بقراءة الشفا فی حقوق المصطفی صلی الله علیه وسلم وکان فراغی
بالمدینة المنورة فی عام الثامن والسبعین بعد المائتین والالف یسر الله لی مطالعة جملة
من شروح الشفا مع مراجعة المواهب وشرحها للعلامة الزرقانی ومع مراجعة شیء من کتب
السیر کسیرة ابن سید الناس وسیرة ابن هشام والسیرة الشامیة والسیرة الحلبیة
وهذه الکتب هی احسن الکتب المؤلفة فی هذا الشان فاحببت ان الخص ما احتوت علیه من
سیرته صلی الله علیه وسلم ومن المعجزات وخوارق العادات الدالة علی صدق اشرف
المخلوقات صلی الله علیه وسلم الخ ومصطفی بن عبد الله چلپی در کشف الظنون گفته سبل الهدی
والرشاد فی سیرة خیر العباد للشیخ محمد بن یوسف الدمشقی الصالحی المتوفی سنة
وهو اخص کتب المتاخرین وابسطها فی السیرة النبویة وذکر فی ایاته العظیمة انه
منتخب من اکثر من ثلثمائة کتاب وانه تحری من الفوائد بالعجب العجاب فی قد ذادت ابوابه
علی سبعمائة ثم ان اسمه سبل الرشاد وانه لما فرغ اقتضب منه قصة المعراج فی
کتاب الایات العظیمة وخود مخاطب در رساله اصول حدیث ذکر نموده ومدارج النبوة شیخ
عبد الحق محدث دهلوی وسیرت شامیه ومواهب لدنیه مبسوط ترین سیرتها اند انتهی وعلاوه برین هم علمای
اعلام وفضلای فخام سنیه بافادات محمد بن یوسف شامی تمسک واحتجاج می کنند بلکه بمقابله
اهل حق هم دست بر اشارات او می اندازند عبارت فاضل رشید آنفا شنیدی مخی لوی سلامة الله
در اشباع الکلام فی اثبات عمل المولد والقیام گفته وعلامه محمد بن یوسف شامی رحمة الله علیه
در سبل الهدی والرشاد فی سیرة خیر العباد که مشهور بسیرت شامی ست آنچه در اثبات عمل مولد شریف
رقم زده اند قدری از ان هم بحیاته القاط سیر سد الباب الثانی عشر فی اقاویل العلماء فی عمل
المولد الشریف واجتماع الناس له وما یحمد من ذلک وما یذم الخ ونیز دران گفته بالجمله
از تصریح صاحب سیرت شامی که اقوال علمای سلف صالحین را در بیان عمل مولد جمع نموده با ترجیح تحقیق
قائل که حافظ ابو الخیر سخاوی وحافظ ابو الخیر جزری الخ ومولوی حیدر علی فیض آبادی در ازالة الغین گفته

تلخیص کرده از کتاب عقود الجمان فی مناقب ابی حنیفۃ النعمان که علامہ محمد بن یوسف الدمشقی الصالحی الشامی مصنف کتاب ضخیم یعنی سبل الهدی والرشاد فی سیرة خیر العباد که در ترجمهٔ او نزیل مصر قوله نیز ثبت کنی جزاه الله تعالی باحسن اعماله هم تحریر ابو حنیفه در علوم عربیه دیگر فنون نیز بظهور می انجامد انتهی و نیز مولوی حیدر علی در منتهی الکلام در مسلک ثانی گفته و قصه این صحیفه شریفه در سیرت شامی که کتابی بس کلان و تخمینا مشتمل بر دو هزار باب واقع شده و نیز در یافت می شود که دست کاتب صحیفه مذکور که منصوص بن عکرمة بن هاشم بود و شل گشته انتهی و مولوی حسن زمان خان معاصر در قول مستحسن گفته و قال العلامة الحافظ الشامی صاحب السیوطی فی السیرة المسماة بسبل الهدی والرشاد فی سیرة خیر العباد صلی الله علیه وسلم و مشروعیة السفر لزیارة قبر النبی صلی الله علیه وآله الامجاد قد الف فیها الشیخ تقی الدین السبکی والشیخ کمال الدین بن الزملکانی والشیخ ابو داود سلیمان کتاب الانتصار وابن جملة وغیرهم من الائمة الخ

وجہ شصت و پنجم آنکہ شہاب الدین احمد بن محمد بن علی بن حجر الہیتمی المکی حدیث ولایت را ذکر کرده و بر غم انف الجاحدین بتصریح صریح تصحیح آن نموده چنانچه در منح مکیه شرح قصیده همزیه در شرح قول ناظم علی صنو النبی و من دین فؤادی وداده والولاء گفته و ذلک عملا بما صح عنه صلی الله علیه وسلم و هو اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مؤمن بعدی انتهی ازین عبارت صحت حدیث ولایت کالنور علی شاهق الطور در کمال وضوح و ظهور است فهذا عالمهم النحریر الجهبذ الخطیر العلامة المتعصب ابن حجر القم فی فم الجاحدین الحجر ونسف اتمادهم علی وجه من خاص غددهم و نکس لهم لواء ترکهم و خفرهم و ابطل صحاح الاثر و رد صواعق الخبر و اظهر الحق ولم یبال بمن تعصب و فاق فی الجلاعة والوقاحة علی من سبق و غبر و الحمد لله کما عسعس اللیل والصبح اسفر و مخفی نماند که ابن حجر مکی از اکابر حذاق ماهرین و اجله نحارير حاذقین و افاخم ثقات معتمدین و اعاظم اثبات معتبرین سنیه است عبد الوهاب بن احمد بن علی الشعرانی

در لواقح الانوار فی طبقات السادة الاخیار گفته و منهم الشیخ الامام العلامة المحقق الصالح الورع الزاهد الخاشع الناسک الشیخ شهاب الدین بن حجر نزیل الحرم المکی رضی الله عنه اخذ العلم عن مشایخ الاسلام بمصر واجازوه بالفتوی والتدریس فافتی بجامع الازهر والحجاز وانتفع به خلائق وهو احد من تخرج علی شیخنا الشیخ محمد الشناوی فی اخذه ربه تربیة المریدین وتلقینهم الذکر صحبته رضی الله عنه نحو اربعین سنة فما رایت علیه شیئا یشینه فی دینه وما رأیته قط اعرض عن الاشتغال بالعلم والعمل صنف رضی الله عنه عدة کتب نافعة محررة فی الفقه والاصول والمعقولات واختصر کتاب الروض لابن المقری وشرحه شرحا عظیما فیه من الفوائد ما لم یوجد فی کتب شیخ الاسلام زکریا ولا غیره حتی غل منه بعض الحسدة نسخته ورماه فی الماء کما قیل فاستأنف الشرح ثانیا وکمل وشرح الارشاد شرحین عظیمین انتفع به خلائق فی مصر والحجاز والیمن وغیر ذلک وهو مفتی الحجاز الان یصلی ویصوم ولا یفتر عن الاعمال العظیمة فی اللیل لا یکاد یطلع علیها الا من خالطه من الحسد من صغره الی الان لم یزاحم علی شیء من امور الدنیا ولا یتردد الی احد من الولاة الا لضرورة فاسأل الله تعالی ان یزیده من فضله وینفعنا ببرکاته فی الدنیا والاخرة آمین و شهاب الدین احمد بن محمد بن عمر خفاجی در ریحانة الالبا و زهرة الحیوة الدنیا گفته العلامة شهاب الدین احمد بن حجر الهیتمی نزیل مکة شرفها الله علامة الدهر خصوصا الحجاز فاذا نشرت حلل الفضل فهو طراز الطراز فکم حجت وفود الفضلاء لکعبته وتوجهت وجوه الطلب لقبلته بان حدث عن الفقه والحدیث لم یشترط الاذان بمثل اخباره فی القدیم والحدیث فهو العلیاء والسند ومن تفلک سهام افکاره الدری تالیفه غرر منیرات اضاءة فی جوه دهم المشکلات فکم اغنی بحر افکاره محتاجا واوضح للارشاد منهاجا ولو دالیالی عن مثله عقیم ودریاق نفثات طبعه السلیم شفاء

کل سقیم نشرت علی الدنیا خلع الفرح * وتزینت ببدیع صفاته الملح * واقلام فتاواه مفاتیح ما ارتج من المسائل المشکلة * والعلم باب مغلق مفتاحه المسئلة * وهو من اجل مشائخ والدی * الذی ورثت من علومه طارف وتالدی * رحمه الله تعالی انتهی نقلا عن النسخة المطبوعة بمصر و محتجب نماند که شهاب الدین خفاجی مادح ابن حجر از اکابر نبلاء معروفین واجله علمای مشهورین واعاظم صدور محققین واقاخم مشایخ متقدمین محمد بن فضل الله المحبی در خلاصة الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر میفرماید الشیخ احمد بن محمد بن عمر قاضی القضاة الملقب بشهاب الدین الخفاجی المصری الحنفی صاحب التصانیف السائرة واحد افراد الدنیا المجمع علی تفوقه وبراعته وکان فی عصره بدر سماء العلم ونیر افق النثر والنظم ورأس المؤلفین ورئیس المصنفین سار ذکره سیر المثل وطلعت اخباره طلوع الشهب فی الفلک وکل من رأیناه او سمعنا به ممن ادرک وقته یعترفون له بالتفرد فی التقریر والتحریر وحسن الانشاء ولیس فیهم من یلحق شأوه ولا یدعی ذلک مع ان فی الخلق من یدعی ما لیس فیه وتالیفه کثیرة ممتعة تنبو والمترن فی البلاد ورزق فیها سعادة عظیمة فان الناس اشتغلوا بها انتهی ومنشاته مسلمة لا مجال للخدش فیها والحاصل انه فاق کل من تقدمه فی کل فضیلة واتعب من یجیء بعده مع ما خوله الله تعالی من النعمة وکثرة الکتب ولطف الطبع والنکتة والنادرة الخ از محامد علیه ومفاخر جلیه خفاجی این است که او از شیوخ ان مشایخ سبعه است که شاه ولی الله والد مخاطب در ارشاد الی مهمات الاسناد بهتات سند خود بالیشان حمد الهی بجا آورده چنانچه تاج الدین احمد الدهان المکی در کفایة المتطلع که دران مرویات شیخ خود حسن عجیمی جمع نموده وحسن عجیمی یکی از مشایخ مذکوره است گفته کتاب الموطا لامام دار الهجرة مالک بن انس الاصبحی رضی الله تعالی عنه روایة ابو مصعب احمد بن ابی بکر الزهری رحمه الله تعالی بروایة باسانید قال اخبرنا به العلامة

شهاب الدین احمد

شهاب الدین احمد بن محمد الخفاجی اجازة الخ ونیز در کفایة المتطلع گفته کتاب الشهاب فی المواعظ والاداب ومسنده کلاهما للقاضی ابی عبد الله محمد بن سلامة القضاعی رحمه الله تعالی اخبر به علی العلامة شهاب الدین احمد بن محمد الخفاجی اجازة عن الشمس محمد ابی احمد الرملی عن ... الخ ونیز در کفایة المتطلع گفته کتاب الاکتفا فی شرح الفاظ الشفا للعلامة تاج الدین عبد الباقی بن عبد المجید القرشی الیمنی الشهیر بابن العمک رحمه الله تعالی اخبر به عن العلامة شهاب الدین احمد بن محمد الخفاجی الخ ونیز در کفایة المتطلع گفته کتاب شرح الشفا للعلامة شهاب الدین احمد بن محمد الخفاجی رحمه الله تعالی اخبر به اجازة عن مؤلفه العلامة احمد بن محمد الخفاجی رحمه الله تعالی ومخاطب در رسالة اصول حدیث گفته سنن ابی داود حضرت شیخ ابو طاهر آن را از شیخ حسن عجیمی اخذ نموده وایشان از شیخ عیسی مغربی وایشان از شیخ شهاب الدین احمد بن محمد خفاجی الخ وافادات در بیت ذلک فلنرجع الی نقل محامد ابن حجر من کتب القوم پس باید دانست که شیخ عبد القادر بن شیخ عبد الله العیدروس المحی در کتاب نور سافر عن اخبار القرن العاشر که این قاصر اصل نسخه آن مزین بتصحیح وخط مصنف در کتب خانه حرم مدینه منوره زادها الله تکریما وتشریفا دیده ام افقام تراجم عدیده اذن مخدوم در وقائع سنه اربع وسبعین وتسعمائه گفته وفیها فی رجب توفی الشیخ الامام شیخ الاسلام خاتمة اهل الفتیا والتدریس ناشر علوم الامام محمد بن ادریس الحافظ شهاب الدین ابو العباس احمد بن محمد بن علی بن حجر الهیتمی السعدی الانصاری بمکة ودفن بالمعلی فی تربة الطبریین وکان بحرا فی علم الفقه وتحقیقه لا تکدره الدلاء وامام الحرمین کما اجمع علی ذلک العارفون وانعقدت علیه خناصر الملاء امام اقتدت به الائمة وهمام صار فی اقلیم الحجاز امة مصنفاته فی العصر آیة یعجز عن الاتیان بمثلها المعاصرون وفتاویه فی الدهر غایة تقصر عن بلوغ مداها العالمون فهم عنها قاصرون واماماته فی المذهب کالطراز المذهب طالما طاب

للواردين من منهل تدريسه صفاء المشرب طال ما طاف حول كعبة مناسكه من الوافدين
من كان يدنفا المآرب خاتم العصر ثاني القطر ثالث الشمس والبدر من اقتبست المشكلات التي لم تنفتح
الا لديه اكدت المعضلات التي اعيان لا تنحل الا عليه لا سيما وفي الحجاز عليها قد حجر ولا عجب
فانه المسمى بابن حجر ولد في رجب سنة تسع وتسعمائة ومات ابوه وهو صغير فكفله
الامامان الكاملان علما وعملا العارف بالله شمس الدين بن ابي الحمائل وشمس الدين الشناوي الى
ان قال بعد ذكر جمع من مشايخ ابن حجر واذن له بعضهم بالافتاء والتدريس وعمره دون
العشرين وبرع في علوم كثيرة من التفسير والحديث وعلم الكلام واصول الفقه وفروعه
والفرائض والحساب والنحو والصرف والمعاني والبيان والمنطق والتصوف ومن محفوظاته
في الفقه المنهاج للنووي ومقروءاته كثيرة لا يمكن تعدادها واما اجازات
المشايخ له فكثيرة جدا وقد استوعبها رحمه الله في معجم مشايخه قدم الى مكة
في آخر سنة ثلث وثلثين فحج وجاور بها في السنة التي تليها ثم عاد الى مصر ثم حج
بعياله في آخر سنة سبع وثلثين ثم حج سنة اربعين وجاور من ذلك الوقت
بمكة المشرفة واقام بها يؤلف ويفتي ويدرس الى ان توفي وكانت مدة اقامته
بها ثلاثا وثلثين سنة وذكر رحمه الله في معجم مشايخه قال كنت بحمد الله ممن
وفقت برهة من الزمان في اوائل العمر باشارة مشايخي ارباب الاحوال واعيان
الاعيان بسماع الحديث من المسند بل قراءة ما تيسر من كتب هذا الفن على
المفسرين طلب الاجازة بانواعها المقررة في هذا العلم المسطور جاؤه الشاسعة
ايام ملازمة في تحصيل العلوم الالهية والعلوم العقلية والقوانين الشرعية لا سيما
علم الفقه واصوله تفريعا وتاصيلا الى ان فتح الكريم من تلك الابواب ما فتح ووهب
ما وهب ومنح وتفضل بما لم يكن في الحساب مراعاة نتيجة الاكتساب حتى اجازني
الاكابر اساتذتي باقراء تلك العلوم وافادتها وبالتصدي لتحرير المشكلة

منها بالتقرير والكتابة واشار بعضهم بالافتاء والتدريس على مذهب الامام المطلبي الشافعي
ابو الحسن رضي الله عنه وارضاه وجعل جنات المعارف متقلبه ومثواه ثم بالتصنيف
والتاليف وكتبت من المتون والشروح ما يغني رويته عن الاطناب في مدحه الاعلا
بشرحه كل فخامة وسني دون العشرين بحلول نظر جماعة على من العارفين اولي
التصرف والشهود والتمكين وارباب الامداد الوافر وكنوز الاسعاف والاسعاد الباهر
ثم جردت صارم عزمي وارهفت حد فهمي في خدمة السنة المطهرة باقرائها
وافادة رسومها المستكنة لا سيما بعد الاتيان الى حرم الله تعالى واستيطان بلده
والتفرغ لاسماع المقيمين والواردين حيازة لنشر العلم والفوز بعلاه وصدده صار خا
فوق رؤس الاشهاد ليعلم الحاضر والباد ان من يبيع نفسه لمولاها بقطعها
عن سائر الاغراض الى حيازة العلوم واولاها التي لا يغفل عنها الى ان ذكر سمها والتشاغل
بالحظوظ الفانية الى تزلزل قواعدها واساسها منادياً في كل مجمع وناد وسمروا
عباد الله هلموا الى شرف الدنيا والآخرة فانه لا طريق اقرب في الوصول الى الله
من العلوم الشرعية المنزهة عن ان يشوبها ادنى شوب من المطامع الدنيوية ومن
ثم قال ائمة الفقه والعرفان كالامام الاعظم ابي حنيفة النعمان الحجة لكل العلماء اولياء
فليس لله ولي وقد من في الزمان لكني حلم يريد اصول العلوم بل حقائق تطهر القلوب تجملا ها
من معارف الغيوب دون تيقظ شوائل الرسوم وكان للصوفية سياحات لا بد منها
كذلك للائمة السنة حالات لا يستغني اكثرهم عنها وشتان ما بينهما شتا لان تقع
تلك قاصرة على اهلها وهذه عامة النفع والاحتياج لذا دعا لهم صلى الله عليه وسلم
باعظم دعوة وحباهم عن غيرهم بافضل حبوة فقال نضر الله امرأ سمع مقالتي فوعاها
فاداها كما سمعها ومع هذا العلو الشامخ والشرف الراسخ تقهقر الزمان ثم كثرت الهمم
لاسيما عن هذا العلم العلي الشامخ حتى كاد ان يكون نسيا منسيا وان يعدم كان امره

ظاهرا فعلا خفيا ولهذا كان الناس بعد ان فقدت الرحلة في طلب الاسناد الى شاسع الافاق يطلبون الاجازة بالاستدعاء بالكتابة من الاساتذة البعيدة الدار واما الآن فقد زال ذلك التفاخر في طلبه ونسي هذا التزاحم في نيل رتبته وتقاعدت عنه همم الغالية فاخلدت الى الارض شهواتها عن طلب الدراية والرواية وذهب المسندون الجلة ومن تزدحم بوجودهم المدة كان لم يكن بين الحجون الى الصفا انيس ولم يسمر بمكة سامر لكن بحمد الله تعالى قد بقي من اثارهم بقايا وفي زوايا الزمان ممن تحمل عنهم خبايا وانا ارجو ان اكون ان شاء الله ممن تبعهم بحق وواثيهم بصدق لاني اخذته رواية وانقلته دراية عن الائمة المسندين مع ضيق المقام عن استيعابهم وتحتم الاقتصار على مسانيد من اشهر مشاهيرهم شيخنا شيخ الاسلام زكريا الانصاري الشافعي ثم شيخنا الزيني عبد الحق السنباطي ثم شيخ مشايخنا بالاجازة الخاصة وشيخنا بالاجازة العامة لانما اجاز لمن ادرك حياته واني ولدت قبل وفاته بنحو ثلث سنين فكنت ممن شمله اجازته وشملته عنايته حافظ عصره باتفاق اهل مصره الجلال السيوطي انتهى ومن مؤلفاته شرح المشكوة نحو اربع وشرح المنهاج للامام النووي في مجلدين ضخمين وشرحين على الارشاد احدهما كبير وهو مسمى بالامداد وصغير وهو المسمى فتح الجواد وشرح الهمزية البوصيرية وشرح الاربعين النووية والصواعق المحرقة في الرد على اهل البدع والضلال والزندقة وكف الرعاع عن محرمات اللهو والسماع والزواجر عن اقتراف الكبائر ونصيحة الملوك وشرح مختصر الفقيه عبد الله بافضل الحاج المسمى بالمنهج القويم في مسائل التعليم والاحكام في قواطع الاسلام وشرح العباب المسمى بالايعاب وتحذير الثقات عن اكل الكفتة والقات وشرح قطعة صالحة من الفية ابن مالك وشرح مختصر ابي الحسن البكري في الفقه وشرح مختصر الروض لم يتم وحاشية غير تامة على شرح المنهاج وحاشية على العباب واختصر الايضاح والارشاد والروض لم يتم ومناقب

ابي حنيفة ومؤلف في الاصلين والتصوف ومنظومة في اصول الدين وشرح حزب العلم في التصوف لم يتم والهيتمي نسبته الى محلة ابي الهيتم من اقليم الغربية بمصر والسعدي نسبة الى بني سعد باقليم الشرقية من اقاليم مصر ايضا ومسكنه الشرقية لكن انتقل الى محلة ابي الهيتم في الغربية واما شهرته بابن حجر فقيل ان احد اجداده كان ملازما للصمت لا يتكلم الا عن ضرورة او حاجة فشبهوه بحجر ملقى لا ينطق فقالوا حجر ثم اشتهر بذلك وقد اشتهر بهذا اللقب ايضا شيخ الاسلام ابن حجر العسقلاني ويكاد صاحب الترجمة يشبهه في فنه الذي اشتهر به وهو الحديث مع ما منحه الله من الزيادة عليه في علم الفقه الذي لم يشتهر به الحافظ العسقلاني بهذا الاشتهار كيف وهو سمية فاشبهه اسما ووصفا وزاد في نسبته الى جوار الحرم الشريف شرفا وقد كنت نظرت فيه قديما مشيرا الى هذا الاسم الشريف فقلت ابن حجر في البشر كالياقوت في الحجر يشاركها في الاسم ويفارقها في الوسم وللشيخ العلامة عبد العزيز بن علي الزمزمي المكي فيه اشعار منها سلك المعارف فاضحت عذبة وكذا عذبا زلالا فاض من حجر ولصاحبنا الفقيه احمد بن الفقيه الصالح محمد باجرد وقد قيل من حجر اصم تفجرت للخلق بالنص الجلي انهاره وتفجرت يا معشر العلماء من حجر العلوم فحجرها ذخائره اكرم به قطبا محيطا بالعلا ودحا وحقا عليه مداره

و عبد الله بن حجازی الشهیر بالشرقاوی در تحفه بهیه فی طبقات الشافعیه که نسخه آن در خزانه کتب حرم مدینه منوره موجود است و این نحیف تراجم جدیده نقل نموده گفته العلامة المحقق الاستاذ الخاشع الزاهد الشيخ شهاب الدين بن حجر نزيل مكة المشرفة تلقى اخذ بفضل الله العلم عن جماعة من مشايخ الاسلام بمصر واجازوه بالافتاء والتدريس فدرس وافتى بالجامع الازهر والحجاز وانتفع به خلائق كثيرة وصنف كتبا نافعة محررة في الفقه والاصول وكمال الدين بن فخر الدين جهرمی سبط ابن حاطبه

حالات ابن حجر مكى از طبقات ... فخر ... شرقاوى

ترجمہ صواعق محرقہ گفتہ بعد از سپاس و ستایش ملک علام و درود نامعدود بر سید انام
بر ذوی الافہام مخفی نیست کہ مکلف را بعد از تصدیق بوحدانیت الٰہی و تصدیق نبوت
حضرت رسالت پناہی در تکمیل ایمان لا بد ست از علم بحقیت امامت و خلافت خلفای اربعہ
رضی اللہ عنہم اجمعین و فضائل و کمالات ایشان و ما یتعلق بہا از ابطال سخنان مخالفین بدع
حق و غیر ذلک چنانچہ علما در کتب اصول و کلام بیان این معانی کردہ اند اما کتابی علیحدہ
درین مطلب کہ مشتمل بر جمیع مسائل این مطلب بودہ باشد تصنیف نشدہ بود تا در سنہ
خمسین و تسعمائۃ در مکہ معظمہ زادہا اللہ شرفا و تعظیما افضل الفضلاء المتاخرین و اکمل
العلماء المتبحرین قدوۃ ارباب التقی و اسوۃ المشایخ و النقباء الحبر الذکی حافظ احادیث
نبوی شیخ الملۃ و الدین احمد الشہیر بابن الحجر الہیتمی المکی اورکہ اللہ بلطفہ الجلی کتاب صواعق
محرقہ فی الرد علی الرفضۃ و المبتدعۃ تصنیف فرمود الخ و حاجی محمد بلخی خلیفہ سید علی
ہمدانی در شرح شمائل ترمذی گفتہ اما بعد بر ضمائر ارباب فہام زکیہ و اصحاب عقول صافیہ
پوشیدہ نماند کہ حضرت شیخ الاسلام و المسلمین قدوۃ العلماء و المحدثین و المفسرین زبدۃ
الفقہاء و المتکلمین وحید عصرہ فرید دہرہ شیخ الحرمین الشریفین شیخی و استادی الشیخ
شہاب الدین احمد المشہور بالشیخ ابن حجر رہ در شرح شمائل النبی صلی اللہ علیہ و سلم نوشتہ کہ
قال ائمتنا یکفر من قال کان النبی صلی اللہ علیہ و سلم اسود او غیر قرشی الخ و سید محمد
ص ۴۹/۱۲۵
بن عبد الرسول برزنجی در نواقض الروافض گفتہ قال العلامۃ ابن حجر فی الصواعق
المحرقۃ ان الذی اجمع علیہ اہل السنۃ و الجماعۃ انہ یجب علی کل احد
تزکیۃ جمیع الصحابۃ باثبات العدالۃ لہم الخ و احمد بن عبد القادر عجیلی در ذخیرۃ المآل
در شرح شعرے ہذا الذی قرۃ الاجلۃ : و المقتضی و لازم الادلۃ گفتہ و ذلک
ان اجلۃ العلماء لما صحت لہم الادلۃ بہذہ الخصوصیات لاہل البیت الشریف
قرروا ذلک و حرروہ مثل السید علی السمہودی امام السنۃ فی جواہرہ

والحافظ

و الحافظ الطبری الشافعی فی ذخائرہ و الحجۃ الزرندی الشافعی فی معالمہ و شیخ الاسلام
ابن حجر الشافعی فی صواعقہ و جلال الدین السیوطی الشافعی فی الثغور الباسمۃ فی مناقب
السیدۃ فاطمۃ و احیاء المیت فی ذکر اہل البیت و السمہودی فی السبطین و اسنی المطالب
و فضائل علی ابن ابی طالب و من المفردات حد کثیر لم اطلع علی شیء منہا و نیز عجیلی
در ذخیرۃ المآل نقلا عن شرف الدین محمد بن المرتضی ابن حجر مکی را باین اوصاف جمیلہ ستودہ
شیخ شیخنا بل شیخ مشایخ الاسلام خاتمۃ المحققین شہاب الملۃ احمد بن محمد
بن حجر الہیتمی الشافعی و علاوہ برین ہمہ ابن حجر از شیوخ مشایخ شیخ حسن عجیمی از مشایخ
سبعہ کہ والد ماجد مخاطب بسبب اتصال سند خود بایشان در ارشاد بکمال ابتہاج و استبشار
ظاہر نمودہ حمد خداوند متعال برای اتصال بجا آوردہ و تاج الدین بن احمد دہان در کفایۃ المتطلع
کہ در آن مرویات شیخ حسن عجیمی جمع نمودہ میگوید کتاب الجامع الصحیح للامام الحافظ الحجۃ
ابی الحسین مسلم بن حجاج القشیری النیسابوری رحمہ اللہ تعالی یرویہ باسانیدنا منہا
ما اخبر بہ عن مفتی مکۃ و رئیسہا السید محمد صادق بن احمد بادشاہ قراءۃ
لبعضہ و اجازۃ لباقیہ عن العلامۃ محمد بن عبد العزیز الزمزمی اجازۃ عن والدہ
عبد العزیز بن محمد و الشیخ العارف ابی الحسن محمد بن محمد البکری و العلامۃ احمد بن
حجر الہیتمی المکی الخ و نیز در آن گفتہ کتاب شرح الشمائل للعلامۃ شہاب الدین احمد بن
حجر الہیتمی المکی رحمہ اللہ تعالی اخبر بہ عن الشیخ عبد الباقی الدمشقی الحنبلی عن الشیخ
احمد البقاعی ح و اخبر بہ عن العلامۃ الشیخ ابراہیم المیمونی و حافظ وقتہ الشیخ
محمد بن علاء الدین البابلی عن الشیخ احمد السنہوری ح و اخبر بہ عن مفتی
الشافعیۃ بمکۃ عن الشیخ المعمر عبد العزیز بن العلامۃ محمد بن عبد العزیز الزمزمی
کلہم عن لقیہ جد الاخیر لامہ العلامۃ شہاب الدین احمد بن محمد بن حجر المکی
فذکرہ و نیز در آن گفتہ شرح العباب و فتح الجواد و غیرہما للعلامۃ شہاب الدین احمد

بن محمد بن حجر الهیتمی المکی الانصاری خبرنا بما نقدم فی سند التحفة قال واخبرنا
عن الشیخ عبد الباقی الدمشقی الحنبلی اجازة عن الشیخ احمد البقاعی عن مولفهما العلامة
شهاب الدین احمد بن محمد بن حجر المکی واخبرنا به العلامة ابن حجر المکی عن الرحلة جار الله
بن فهد عن الحافظ جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی واخبرنا به الشمس الرملی
عن والده العلامة شهاب الدین احمد بن احمد الرملی قال هو وجار الله بن فهد اخبرنا
العلامة القاضی تقی الدین ابو بکر بن عبد الله بن قاضی عجلون قال هو والبرهان ابو شریف
والحافظ جلال الدین السیوطی اخبرنا به مولفه العلامة جلال الدین ابو عبد الله
محمد بن احمد بن محمد المحلی الانصاری فذکره و نیز در آن گفته شرح الهمزیة للعلامة احمد
بن حجر المکی رحمه الله تعالی اخبرنا به عن المعمر فقیه الحرم عبد العزیز بن محمد الزمزمی
عن مولفه جد والدته العلامة احمد بن محمد بن حجر المکی فذکره و سالم بن عبد الله
بن سالم البصری در امداد بمعرفة الاسانید در ذکر مشایخ والد خود گفته ومنهم العلامة
الشیخ عبد الله بن الشیخ سعید باقشیر المکی فاجاز الوالد حفظه الله تعالی بجمیع
مرویاته ومسموعاته عن مشایخ اجلهم علامة الزمان المسند عمر بن السید
عبد الرحیم بن الحسین البصری المکی الشافعی عن العلامة المتقن شمس الدین محمد بن
احمد بن حمزة الانصاری الرملی بسنده المعروف اجازة السید عمر المذکور ایضا عن
الشیخ العلامة محمد بن عبد الله الطبری الحسینی الشافعی عن خاتمة المحققین
شهاب الدین احمد بن حجر الانصاری المکی عن الشیخ الرملی واخذ الشیخ ابن حجر المذکور
عن القاضی زکریا الانصاری هو اخذ عن جماعة من الاساتذة اجلهم علی الاطلاق
خاتمة الحفاظ الشیخ ابن حجر العسقلانی و محمد بن علی بن منصور الشنوانی در رسالة
فیما علا من الاسانید الشنوانیة گفته مصنفات العلامة الثقة خاتمة المحققین
الشهاب احمد بن حجر الهیتمی بالمثناة فوق ثم المکی نسبة الی قریة من قری مصر

ما حیته الغربیة منها التحفة شرح المنهاج وشرح الارشاد وشرح المسائل والهمزیة والاربعین
النوویة وغیر ذلک الخ و بما بسندنا الی الشیخ عبد الله البصری عن العلامة الشیخ منصور
الطوخی عن الشیخ سلطان المزاحی عن شیخ الاسلام نور الدین الزیادی عن الشهاب احمد
بن حجر الهیتمی و عبد الرحمن بن محمد بن عبد الرحمن الکزبری الدمشقی در ثبت خود گفته مولفات
خاتمة المحققین الشهاب احمد بن حجر المکی ارویها عن الوالد عن الشهاب احمد المنینی
عن الشهاب احمد النخلی عن المنور علی بن الجمال عن السید عمر بن عبد الرحیم البصری
عن بدر الدین البرنبادی عن مؤلفها و مخاطب در رساله اصول حدیث گفته و از حسن
اتفاقات آنکه شیخ ابو طاهر قدس سره سند مسلسل دارند بصوفیان و عرفا تا شیخ زین الدین زکریا
انصاری و هو انه اخذ عن ابیه الشیخ ابراهیم الکردی و هو عن الشیخ احمد القشاشی
و هو عن الشیخ احمد الشناوی و هو عن والده الشیخ عبد القدوس الشناوی و ایضا عن
الشیخ محمد ابی الحسن البکری و ایضا عن الشیخ محمد بن احمد الرملی و ایضا عن الشیخ عبد الرحمن
ابن عبد القادر بن فهد و هولاء کلهم من اجلة المشایخ العارفین بالله و الشیخ
عبد القدوس عن الشیخ ابن حجر المکی و عن الشیخ عبد الوهاب الشعراوی و هما عن شیخ
الاسلام زین الدین زکریا الانصاری والشیخ محمد بن البکری عن والده العارف
بالله ابی الحسن البکری و هو عن الشیخ زین الدین زکریا و کذا والد الشیخ محمد الرملی عن
والده و عن الزین زکریا و لقی الشیخ عبد الرحمن بن عبد القادر بن فهد فعن عمه
جار الله بن فهد عن الشیخ جلال الدین السیوطی و نیز علمای کبار سنیه بافادات ابن حجر
مکی جابجا تمسک و تشبث مینمایند فاضل رشید در ایضاح میفرماید هر کسی که ادنی ورود بر
داشته باشد او راقسم بخدا او و بجد ستش عرض سیکنم از کتب کلامیه اهل سنت صواعق محرقه را
که شیخ عبد الحق آزاد در کتاب تکمیل الایمان مشتمل بر تعصب گفته از ابتدا تا جائیکه لفظ تم
الکتاب بحمرت مرقوم است مطالعه فرماید الخ و فاضل معاصر مولوی حیدر علی در ازالة الغین

خدایا مگر مراد خطیب بغدادی کور حط رتبه ابو حنیفه و استقصاص او نباشد بقرینه آنکه در تاریخ خود
بسیاری از جلائل اوصاف او را یاد کرده تا آنکه جمعی از علما مناقب امام را ازین کتاب فرا
گرفته اند بلکه مقصود او از کلمات قادحین این معنی باشد که ائمه مسلمین بالخصوص امام اعظم با این همه
درجات رفیعه از السنه حساد و جهله نجات نیافته اند و ازینجاست که آن امور بیشتر از مجهولین
و اهل حسد نقل کرده و پس چگونه خطر نتیجه مسلمانی باین کلمات سخیفه متصور باشد فضلا عنه ک
بامام ائمة المسلمین چنانچه از کتاب خیرات حسان فی مناقب ابی حنیفة النعمان بصراحت ظهور
و این هم ازین کتاب منجلی است که حافظ شمس الدین ذهبی و حافظ ابو الفضل عسقلانی بتصریح
افاده کرده اند که این کلمات قادحه از جهت عداوت و حسد بکثر کسی از اهل نجات می باید
بروی کار آمده و حاشا که ابو حنیفه متصف باین باشد انتهی محصله وجه شصت و ششم آنکه
شیخ علی بن حسام الدین بن عبد الملک بن قاضی خان المتقی القادری الشاذلی المدینی
الجشتی حدیث ولایت را بطرق متعدده وارد کرده چنانچه در کنز العمال کرد مصطفی بن
عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون ذکران بعد ذکر جمع الجوامع سیوطی باین نهج نموده فرغ
ان الشیخ العلامة علاء الدین علی بن حسام الدین الهندی الشهیر بالمتقی
المتوفی سنة رتب هذا الکتاب الکبیر کما رتب الجامع الصغیر وسماه کنز العمال
فی سنن الاقوال والافعال ذکر فیه انه وقف علی کثیر مما دونه الائمة من کتب
الحدیث فلم یر فیها اکثر جمعا منه حیث جمع فیه بین الاصول الستة واجاد
کثرة الجدوی وحسن الافادة وجعله قسمین لکن کان عادیا عن فوائد جلیلة
منها انه لا یمکن کشف الحدیث الا اذا حفظ راس الحدیث ان کان قولیا واسم راویه
ان کان فعلیا ومن لا یکون کذلک یعسر علیه ذلک فبوب اولا کتاب الجامع الصغیر
وزوائده وسماه منهج العمال فی سنن الاقوال ثم بوب بقیة قسم الاقوال وسماه
غایة العمال فی سنن الاقوال ثم بوب قسم الافعال من جمع الجوامع وسماه مستدرک

الاقوال ثم جمع الجمیع فی ترتیب کترتیب جامع الاصول وسماه کنز العمال ثم انتخبه مختصرا
فصار کتابا حافلا فی اربع مجلدات انتهی آنگاه روما تریدون من علی ماتریدون من علی ماتریدون من علی
ان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مومن بعدی ... عن عمران بن حصین نیز روایت آورده
دعوا علیا دعوا علیا دعوا علیا ان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مومن بعدی ح عن
عمران بن حصین نیز روایت آورده یا بریدة ان علیا ولیکم بعدی فاحب علیا فانه یفعل
ما یومر الدیلمی عن علی و فضائل عالیه و مناقب سامیه و مدائح جلیله و محامد جمیله و محاسن کثیره
و مفاخر غزیره علی متقی بر متتبع مخفی نیست و ستسمع نبذة منها فی ذیل حدیث الطیر
ان شاء الله تعالی فبان من عنایة هذا العالم النحریر والعارف الکبیر المتقی الصالح بروایة
الحدیث من طرق عدیدة مخرجة من مصنفات البارعین الموصوفین بمحاسن المدائح
نعت المبطل الجارح و تهور المکذب القادح وظهر انه رام بنفسه فی الحشر الفضائح
و تورط فی اوحش القبائح بعید مغترب نازح عن اقتفاء المراشد و اجتناء ثمرات
المصالح محروم عن التوفیقات والمنائح غیر مبال وجه شصت و هفتم آنکه شیخ
بن عبد الله بن شیخ بن عبد الله العیدروس حدیث ولایت را در مناقب جناب
امیر المومنین علیه السلام از ترمذی و حاکم نقل کرده چنانچه در کتاب العقد النبوی والسر
المصطفوی گفته اخرج الترمذی والحاکم عن عمران بن حصین ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال ما تریدون من علی ما تریدون من علی ما تریدون من علی
ان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مومن بعدی فهذا شیخ بن عبد الله العیدروس
یبدأ فی صدد کل قال منحوس و یبیت علی جمر الغضا کل ضاعن منحوس
و یعرک جنب کل معاند حرون شموس بانه الحق البازغ کمشرقة
الشموس یبدی عن الصواب المانوس فیظهر ان
عضل المنکر المکذب مؤف مانوس وکذب به

وخبطهم معاين محسوس وفى تزويره وابطاله خلع العذر ورهن سوس محمد كما ذكر شيخ
بن عبد الله العيدروس از اكابر معتمدين اعلام معتبرين و اجلّه مشهورين علماى معروفين ست
وبكمال علو قدر و نهايت سمو فخر او بتتبع ظاهر و عيانست عبد القادر بن شيخ بن عبد الله
در نور سافر عن اخبار القرن العاشر سفر مايد فى ليلة السبت لخمس و عشرين خلت من
رمضان سنة تسعين توفى الشيخ الكبير والعلم الشهير القطب العارف بالله شيخ
بن عبد الله العيدروس باحمد اباد ودفن بجانب صحن جامعه وعليه قبة عظيمة وكان
مولده سنة تسع عشرة وتسعمائة بتريم ومن احسن تواريخ وفاته تاريخ صاحبنا
الفقيه عبد الله بن احمد بن فلاح الحضرمي وقد نظمه فى بيتين فقال ٥ ارّخت نقلة
سيدى شمس الشموس العيدروس ٥ فانظر تجد تاريخه ٥ القطب هو شمس الشموس
ولفضلاء الآفاق فيه جملة مستكثرة من المراثى ومن غرائب الاتفاق انه قبل
موته بنحو شهر كان امر بتحصيل رسالة فى مناقب النووى رحمه الله ثم امر بمقابلتها
وكان مؤلفها ذكر فيها جملة من المراثى التى قيلت فى الامام فقال خاتمة يوم ان
المراثى اذا قرئت لابد ان يموت احد فاتفق ان مات بعد ذلك ورثى بمراثى
كثيرة حتى انى لم ار احدا رثى بعدد ما رثى به منها ما هو التى ذكرها فى تلك الرسالة
من مراثى الامام النووى وروى عن الشيخ الكبير الولى شهاب الدين احمد بن الشيخ
عبد الرحمن انه كان يقول ما دام اهل حضرموت يودون فيه نظرة وتحضر به
اهل بلد بعيد من اهل المشرق مع كانت مدة اقامته بالهند اثنتين وثلثين سنة
لانه دخلها سنة ثمان وخمسين وتسعمائة وكان شيخا كاسمه كما قال بعض الصلحاء
فى صفته ولقد صار بحمد الله شيخ زمانه باتفاق حاذق وقته قد الهم الله اهله
حيث سموه شيخا قبل اوانه ووقته وذلك لتحقق كانه من صبوحه كما الهم الله
ال المصطفى صلى الله عليه وسلم لتسميته محمدا قبل ان تجلى صفاته الحميدة صلى الله

عليه

عليه وسلم وصار هذا الاسم الشريف يصدق فيه من اربع حيثيات احدها انه
اسمه وثانيها انه بلغ فى السن حد الشيوخة وثالثها انه شيخ اهل التصوف فى زمانه
ورابعها انه شيخ طلبة العلم فى العلوم الظاهرة فهو شيخ اسما ووصفا وعلى كل تقدير
وبكل وجه وما احسن قول الاريب الفاضل عبد اللطيف الذبير حيث يقول فيه
شيخ الى سبل الرشاد مسلك ٥ وطريقه فى العلم ما لا يجهل ٥ شيخ يحسن اداته وبيانه
لعظيم اشكال العويص يسهل ٥ شيخ تبحر فى العلوم فمن دانى ٥ بحرا يسوغ لوارديه المنهل
شيخ عليه من المهابة رونق ٥ كالبدر لكن وجهه يتهلل ٥ شيخ له فى الطالبين مسائل
صوفية ان جيت عنها تسأل ٥ شيخ تقدم فى السلوك لانه ٥ ان عد ارباب الكرامة اول
العيدروس الحبر قدوة عصره ٥ من للشدائد مقصد ومؤمل ٥ قطب الزمان وغوثه غياثه
من رجعته لا يضلع ويجهل ٥ ان العفيف ابو الشهاب المرتضى ٥ بحر الحقائق مرشد متفضل
عذب الموارد من اتاه وامّه ٥ من فيضه رد الغشاوة يغسل ٥ ما قيل هذا كامل فى ذاته
الا وقلت الشيخ عندى اكمل ٥ وروى عن الشيخ الكبير والعلم الشهير ابى بكر بن سالم
باعلوى انه كان يقول ما احد من آل باعلوى اولهم واخرهم اعطى مثله
وروى مثل ذلك عن الولى العلامة عبد الله بن عبد الرحمن الشهير بالنحوى
باعلوى وزاد والله ما هو الا اية اليوم فهو عديم النظير ولما سمع به كتاب
الفوز والبشرى كان لا يمر بشىء الا ويقول كنت ادور الاشياء من جهة المعتقدات
فما شفانى شىء مثله فيها الا من كتب الغزالى ولا اليافعى وحكى من مجاهداته
انه كان يعتمر غالبا فى رمضان اربع عمرات بالليل واربع عمرات بالنهار وناهيك
بها منقبة ما اجلها فقد ورد فى الصحيحين عمرة فى رمضان كحجة وفى
رواية تقضى حجة او حجة مع النبى صلى الله عليه وسلم قال العلامة حميد تيسر
اربع بالليل واربع بالنهار من الكرامات الخارقة ولم ينقل مثله فيما اعلم

من الاسلاف السابقة وما احسن قول الشيخ المعطي بن حسن باكثير رحمه الله حيث يقول
في اثناء بعض قصائده فيه قد عشت في ام القرى دهرا على تحصيل علم ثم درس قران وعبادة
وزهادة في خلوة مستترا عن سائر الاخوان وقيام ليل مع صيام هواجر مستمسكا
بالبيت والاركان وكتبت في الحجاج والعمار والزوار والعباد مسكن مان مترددا
من مكة الغرا الى قبر النبي المصطفى العدناني ما نلت يا ابن العيدروس ولاية
مواهبا في رتبة السلطان الا بلطف عناية وعبادة ومجاهدات في رضى الرحمن
ليس المعالي بالاماني يا فتى لولا المشقة شاهدي وكفاني انت الولي ابن الولي ابن الولي
الى الرضا آل الطاهر الاردان العيدروس ابوك والسقاف جدك والمقدم ثالث الرجلان
هذا المفاخر تعد مفاخرا بالذات والاباء والاخوان ومن شيوخه شيخ الاسلام
الحافظ شهاب الدين بن حجر الهيتمي المصري والفقيه الصالح العلامة عبد الله بن احمد
باقشير الحضرمي وله من كل منهما اجازة وفي جماعة اخرين يكثر عددهم واجتمع باعلام
الربيع بزبيد واما مقروآته فكثيرة جدا ومن تصانيفه العقد النبوي والسر المصطفوي
والفوز والبشرى وشرحان على القصيدة المسماة تحفة المريد احدهما اكبر من الاخر اما
الكبير فالمسمى حقائق التوحيد واما الصغير فالمسمى سراج التوحيد وللمولدان
كذلك احدهما اكبر من الاخر والمعراج ورسالة في العدل وورد اسماء الحزب النفيس
ونفحات الحكم على لامية العجم وهو على لسان التصوف لم يكمله وديوان شعر ومن
شعره هذه الوسيلة التي نظم فيها نسبه الى النبي صلى الله عليه وسلم وهي تشتمل
بمحمد خاتم الرسل وفاطمة وامير المومنين علي الى اخر ما ساق من اشعاره ثم قال ومناقبه
وكراماته ليس هذا محلها وقد افردها غير واحد من العلماء بالتصنيف كالشيخ
العلامة حميد بن عبد الله السندي في رسالة له والشيخ العلامة شهاب الدين
بن علي اليشكوي المكي في كتابه نزهة الاخوان والنفوس في مناقب شيخ بن عبد الله

العيدروس

العيدروس قد ذكرت كثيرا منها في مقدمة كتابي الفتوحات القدوسية في
الخرقة العيدروسية الى ان قال ولله در الشيخ عبد المعطي باكثير حيث يقول فيه من
قصيدة ذاعت فضائله وشاع ثناؤه في الخافقين جاوزت بغداد وما احسن
قول الشيخ الفاضل عبد اللطيف الدبير حيث يقول فيه شيخ الانام مفيد كل محقق
بحر العلوم العارف الرباني ابن العفيف ابو الشهاب المجتبى قطب الزمان العيدروس الثاني
شرف السيادة والزهادة والتقى فخر الجماعة الغر من عدنان هو كالسفينة من نجا بها نجا
وسواه لو ياوي من الطوفان وسيد محمد بن محمد بن علي الشيخاني القادري المدني در صراط سوي
في من قبل النبي كفه وفي العقد النبوي والسر المصطفوي للشيخ الامام والغوث الهمام
بحر الحقائق والمعارف السيد السند الفرد الاجل الشريف الحسيني المسمى بالشيخ بن عبد الله
العيدروس باعلوي ما نصه في الكتاب الجند كون ان النبي صلى الله عليه وسلم قال كل سبب
ونسب ينقطع يوم القيمة الا سببي ونسبي وحسبي الخ ونيز مخفي نماند كه شيخ عبد القادر
صاحب نور سافر جائز فضل باهر ونبل زاهر ومجد باهر وشرف ظاهر ست محمد امين بن فضل الله
المحبي در خلاصة الاثر في اعيان القرن الحادي عشر گفته عبد القادر بن شيخ بن عبد الله
بن شيخ بن عبد الله العيدروس الملقب محيي الدين الشيخ الامام ابو بكر اليمني الحضرمي
الهندي احد اكابر علماء الحضارمة ذكره الشلي في تاريخه وقال في ترجمته قد ترجم
نفسه هو في تاريخه النور السافر عن اخبار القرن العاشر فقال ولدت في عشية
يوم الخميس لعشرين خلت من شهر ربيع الاول سنة ثمان وسبعين وتسعمائة بمدينة
احمد اباد من بلاد الهند كان الوالد رأى في المنام قبل ولادتي بنحو نصف شهر جماعة
من اولياء الله تعالى منهم الشيخ عبد القادر الجيلاني والشيخ ابو بكر العيدروس
وكان الشيخ عبد القادر يريد حاجة من الوالد فذلك هو الذي حمله على تسميتي بهذا
الاسم وكناني ايضا ابا بكر ولقبني محيي الدين وتقرر عنده انه سيكون لي شان

ومن قبل ان يسلوله الى ديار الهند فما عاش ابي بعد شهر غيبتي كان يحبني جدًّا وقال لي
اذا وقع زمانك افعل ما شئت وحكى بعض الثقات قال جاء بعض الوزراء الكبار
الى الوالد يطلب منه الدعاء في امر من الامور وكنت في ذلك صغيرًا جدًّا وكنت جالسًا
بين يديه فقرأت في الحال هذه الاية واخرى تحبونها نصر من الله وفتح قريب
فقال الشيخ يكفيكم هذا المقال هذا مثل الوحي قال ثم قضيت تلك الحاجة وكانت
امي امّ ولد هندية وحبتها بعض النساء من بيت الملك المشهورة بالصدقات
لابي واعطتها جميع ما تحتاج اليه من اثاث واخدمتها جملة من الجواري
وكانت تنظرها مثل ابنتها وتزورها في الشهر مرات وكانت هي اخذت بكرًا ولم
تلد له من الاولاد غيري وكانت من الصالحات وقرأت القرآن حتى ختمته على يد
بعض اولياء الله في حياة الوالد ثم اشتغلت بالتحصيل وقرأت عدة متون
على جماعة من العلماء وتصديت لنشر العلم وشاركت في كثير من الفنون
وتفرغت لتحصيل العلوم النافعة واعملت الهمة في اقتناء الكتب المفيدة ونقلها
في جلبها من اقطار البلاد مع ما صار الي من كتب الوالد فاجتمع عندي جملة
مما بلغني ان سيدي الشيخ عبد الله العيدروس قال من حصل كتاب احياء
علوم الدين وجعله في اربعين جلدًا ضمنت له على الله بالجنة فحصلته
كذلك بهذه النية ووفقت لاستماع الاحاديث واشتغال الاوقات بها
وطالعت كثيرًا من الكتب ووقفت على اشياء غريبة مع تلقيه عن المشايخ
فقد تفتقني بحمد الله اشارة صوفية او مسألة علمية او نكتة ادبية ولكني مع ذلك
اظهر التجاهل في ذلك لان الكلام على اشارات التصوف ومقامات الصوفية
لا ينبغي للشخص ان يتقدم عليها الا ان كان متحققًا بها ومع ذلك فلا يجوز له ان
يخوض فيها مع غير اهلها لانها مبنية على المواجيد والاذواق لا يطلع على بيان

حقيقتها

حقيقتها بالالسنة والاوراق ثم منّ الله عليّ بما لا كان لي في ظنّ وحساب حتى صارت
مصنفاتي الى الافاق وقال بفضل علماء الافاق ورزقت محبة ارباب القلوب من اولياء الله
تعالى وحظيت بدعواتهم الصالحة وعظمني العلماء شرقًا وغربًا وخضع لي الرؤساء
طوعًا وكرهًا وكاتبني ملوك الاطراف وفدوني بصلاتهم الجميلة ووصلت الي
المدائح من الافاق كمصر واقصى اليمن وغيرهما واخذ عني غير واحد من الاعلام
ولبس خرقة التصوف جم غفير من الاعيان والفت جملة من الكتب المقبولة التي لم اسبق
الى مثلها ككتاب الفتوحات القدسية في الخرقة العيدروسية وهو كتاب نفيس لم يؤلف
مثله اجمع عنه وهو مجلد ضخم وقرّظه جماعة من العلماء الاعلام حتى بلغت
تقاريظه كراريس ومن غريب الاتفاق ان تاريخه جاء مطابقًا لموضوعه وهو لبس
خرقة وكتاب الحدائق الخضرة في سيرة النبي عليه السلام واصحابه وهو اول
كتاب الفته وسني اذ ذاك دون العشرين وكتاب اتحاف الحضرة العزيزة بعيون السيرة
الوجيزة وهو على نمط الحدائق الا انه اصغر وكتاب المنتخب المصطفى في اخبار مولد
المصطفى وكتاب المنهاج الى معرفة المعراج وكتاب الانموذج اللطيف في اهل بدر
الشريف وكتاب اسباب النجاة والنجاح في اذكار المساء والصباح وكتاب الدر الثمين
في بيان المهم من الدين وكتاب الحواشي الرشيقة على العروة الوثيقة وكتاب
منح الباري بختم البخاري وكتاب تعريف الاحياء بفضائل الاحياء وباعثه ان
سيدي الشيخ عبد الله العيدروس قال غفر الله لمن يكتب كلامي في الغزالي
فرجوت ان يتناولني دعاؤه واردت اسعافه والذي بتحقيق رجاه فاني
سمعته يقول لي اهل الزمان جمعت كلام الشيخ عبد الله في الغزالي في كتاب
واسميته الجوهر المتلالي في كلام الشيخ عبد الله في الغزالي وكتاب عقد اللآل
في فضائل الآل وكتاب خدمة السادة بني علوي باختصار العقد النبوي

وارجوان یوفقنی الله لاتمامه وکتاب بغیة المستفیدین بشرح تحفة المرید هو مختصر جدّا وکتاب النفحة العنبریة فی شرح البیتین العدنیة وکتاب غایة القرب فی شرح نهایة الطلب اعتنی به الناس کثیرًا وحصلوا منه نسخًا عدیدة فی مواضع عدیدة فیما علمت وشرح علی قصیدة الشیخ ابی بکر العیدروس صاحب عدن النبوّة وکتاب اتحاف اخوان الصفا بشرح تحفة الظرفا باسماء الخلفاء وکتاب صدق الوفاء بحق الاخاء وکتاب النور السافر عن اخبار القرن العاشر وتقریظ علی شرح قصیدة البوصیری التی عارضها بانت سعاد لشیخنا شیخ الاسلام عبد الملك بن عبد السلام دعسین الاموی الیمنی الشافعی واخر علی رسالة صاحبنا الشیخ العلامة احمد بن محمد بن علی البکری فی تنزیه الامام مالك عن تلك المقالة الشنیعة التی نسبها الیه من لاخلاق له واجازة للفقیه الصالح احمد بن الفقیه محمد باجابر ودیوان شعر اسمه الروض الاریض والفیض المستفیض انتهی کلامه فی حق نفسه قال الشلی ومن مؤلفاته التی لم یذکرها الزهر الباسم من روض الاستاذ حاتم وهو شرح رسالة من السید حاتم الیه وهو مطول نحو مجلدین وکتاب قرة العین فی مناقب الولی عمر بن محمد باحسین قال فی الزهر الباسم شیخنا وامامنا فی هذا الشان شیخ الاسلام العالم الربانی المربّی شیخ بن عبد الله العیدروس فانه ربّانی بنظره وغذانی بسرّه وصدرنی فی مکانه وشیخنا الثانی الشیخ الذی هو الاخ وابن العم الانسان الکامل والجزء الذی هو للکل شامل ابو الارواح وشیخ الاشباح حاتم بن احمد الاهدل وهو الذی اسرع باسعادنا حتی لحقت وفتق السنتنا حتی نطقت وشیخنا الثالث قطب الوجود وامام اهل الشهود وشمس الشموس الشیخ عبد الله بن شیخ العیدروس صنوی ووالدی فانه حکمنی والبسنی الخرقة ونصبنی شیخًا وذکر صورة اجازته له وتحکیمه وشیخنا الرابع درویش حسین الکشمیری وشیخنا الخامس موسی بن

جعفر الکشمیری وذکر ترجمة هذین واجازة الثانی له وشیخنا السادس ابو الحسن القدوة الشهید محمد بن الشیخ حسن جشتی لم یزل فی احمد اباد مستمرًا علی نفع الناس الی ان انتقل الی رحمة الله تعالی وکانت وفاته فی سنة ثمان وثلثین والف عن احدی وعمره ستون سنة وقبره بها مشهور معروف یزار ویتبرك به انتهی محصلًا آنکه عبارت الشهیر میرزا مخدوم بن معین الدین این حدیث شریف را با آن همه تعصب و نصب در منقبت جناب امیر المومنین علیه السلام از ترمذی نقل کرده چنانچه در نواقض در فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام از فرع ثانی از حصل اول از فصول ثلثه کتاب مسمی بدلیل عن عمران بن حصین قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم جیشا واستعمل علیهم علی ابن ابی طالب فمضی فی السریة فاصاب جاریة فانکروا علیه وتعاقد اربعة من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم فقالوا اذا لقینا رسول الله صلی الله علیه وسلم اخبرناه بما صنع علی وکان المسلمون اذا رجعوا من سفر بدؤا برسول الله صلی الله علیه وسلم ثم انصرفوا الی رحالهم فلما قدمت السریة فسلموا علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقام احد الاربعة فقال یا رسول الله الم تر الی علی بن ابی طالب فعل کذا وکذا فاعرض عنه رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم قام الثانی فقال مثل ما قال فاعرض عنه ثم قام الثالث فقال مثل مقالتهما ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل الیهم رسول الله صلی الله علیه وسلم والغضب یعرف فی وجهه فقال ما تریدون من علی ثلثًا ان علیًّا منّی وانا منه وهو ولی کل مومن بعدی رواه الترمذی فیا للعجب کل العجب هذا صاحب النواقض المخدوع لاجلة متکلمیهم القروم وصلادید مشایخهم المبعد عن حقائق المنطوق والمفهوم مع ما علیه من الاغراق البالغ والتعصب المشوم والایضاع فی سباسب العسف المذموم والایجاف فی مهامه الحیف الملوم یثبت فی کتابه هذا الحدیث الشریف ناقلًا عن الترمذی

صاحب الصحیح فیظهر کونه معتمداً معتبراً صحیحاً علی رغم الخصوم والکابلی مع کونه منتهبا
لمطالب کثیرة من صاحب النواقض لم یحتفل باثباته هذا الحدیث الصحیح المنقذ من
المهالك والمداحض بل جرح فیه مجازفة وعدّه انا وخالفه ابهارا واعلانا فاذا
کان هذا حال الکابلی الآخذ منه بلا توسیط فما ذا الشکو من المخاطب المنتحل
نفالات المنتحل مع زیادة التخمین والتخلیط المؤثر لاقصی الازورار عن انتهاج المنهج
الوسیط الکمیش لا زهار فی اخمال الحق وتعمیة الصدق بقلب نشیط والمعنی فی تشییع
الزاهق وتنفیق الزائف بلسان سلیط وچنانچه نهایت اعتماد واعتبار صحت این حدیث از نقل
کردن میرزا مخدوم آنرا از ترمذی در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام ظاهرست همچنان صحت آن
از عنوان این فرع که در ان این حدیث شریف را ذکر نموده واضح ولائح ست حیث قال فی صدر
النواقض فاعلم انه مرتب علی مقدمة وفصول ثلثة وکشف مقالة وخاتمة
وذیل واکمال المقدمة فی تحقیق الایمان والاسلام وان الایمان بالمعنی الذی یقوله
الامامیة لا یصح الفصل الاول وفیه فرعان الاول فی الآیات النازلة فی
فضل الاصحاب وفضل بعض اصنافهم عموما واهل البیت
منهم لکنهم من اجلّة الاصحاب جامعون بین شرف القرابة والصحبة وهو
مذیل بتحقیق رشیق الثانی فی الروایات الصحیحة الدالة علی فضل المذکورین فی کل
ما ورد فی فضل شخص واحد فهو مذکور فی هذا الفصل الا ما ورد فی فضل الحسنین فانه
ذکر فی الفصل الثانی لانهما من غایة الاتحاد بمنزلة شخص واحد ولئلا یکون
بین فضل ابیهما وانهما فصل کثیر الخ ومیرزا مخدوم از اکابر متعصبین واجلۀ متکلمین اعاظم
متعنتین سنیه است وسید محمد عبد الرسول برزنجی او را بمدح وتبجیل تمام یاد کرده چنانچه
در نواقض گفته وبعد فیقول العبد المذنب الملول الراجی عفو ربه محمد بن
عبد الرسول الشریف الحسینی الموسوی البرزنجی ثم المدنی

کان الله له فیما له وحقق آماله وحسن مآله وختم بالصالحات اعماله انی قد
جمعت فیما مضی من هفوات الرافضة نبذة کنت لخصتها من رسالة مولانا السید
العلامة القاضی بالحرمین المحترمین معین الدین اشرف الشهیر بمیرزا مخدوم
الحسینی الحسنی حفید السید السند المحقق العلامة نور الدین علی الجرجانی شارح المواقف
وغیرها صاحب المؤلفات العدیدة والتحقیقات المفیدة رحمه الله تعالی ورحم
اسلافه فانهم کلهم بیت العلم وعز السنة وکهف الجماعة سماها النواقض علی
الروافض والنواقض بالقاف ازین عبارت ظاهرست که میرزا مخدوم صاحب مؤلفات عدیده
وتحقیقات مفیده است واو از اهلبیت علم وعز سنت وکهف جماعت سنت وبرزنجی او را بلفظ مولانا
یاد میکند واعتماد بر رساله او وارد وکتاب نواقض از کتب معروفه مشهوره واسفار معتمده معتبره سنیه ست
مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون گفته نواقض علی الروافض للشریف
میرزا مخدوم بن میر عبد الباقی من ذریة السید الشریف الجرجانی المتوفی فی
حدود سنة ۹۹۵ خمس وتسعین وتسعمائة بمکة المشرفة ذکر فیه تزییف مذهب
الروافض وتقبیحه وحسام الدین سهارنپوری در مرافض کتاب نواقض را از کتب معتبره
شمرده بان تمسک وتشبث نموده وفاضل رشید تلمیذ مخاطب در حیدر ایضاح استناد
بکلام صاحب نواقض نموده کمال اعتبار واعتماد مصنف ومصنف او واضح فرموده وفاضل
معاصر حیدر علی هم در ازالة الغین حواله بکتاب نواقض مینماید ومؤلف آنرا مثل کابلی
اسوه ومقتدای خود در عدم مراعات ادب حضرات ائمه هدی علیهم الآف التحیة والثنا
قرار میدهد ومحتجب نماند که محمد بن عبد الرسول برزنجی مادح میرزا مخدوم از مشاهیر علمای
جلیل الشان ومشاهیر فضلای عیان ست ابو الفضل سید محمد خلیل بن سید علی مرادی در
سلك الدرر فی اعیان القرن الثانی عشر که رسالهٔ قلمیهٔ آن در حرم مدینه منوره دیدم ودرین ایام
بنسخه مطبوعه آن بمصر دو ارسیدم گفته محمد البرزنجی بن عبد الرسول بن عبد السید

بن عبد الرسول بن قلندر بن عبد السید المتصل النسب بسیدنا الحسن بن علی
بن ابی طالب رضی الله عنه الشافعی البرزنجی الاصل والمولد المحقق المدقق النحریر
الاوحد الهمام ولد بشهرزور لیلة الجمعة ثانی عشر ربیع الاول سنة اربعین والف
ونشا بها وقرأ القرآن وجوده علی والده وبه تخرج فی بقیة العلوم وقرأ فی بلاده
علی جماعة منهم الملا محمد شریف الکورانی ولازم خاتمة المحققین ابراهیم بن حسن
الکورانی وانتفع بصحبته وسلک طریق القوم علی ید الصفی احمد القشاشی ودخل
همدان وبغداد ودمشق وقسطنطنیة ومصر واخذ عمن بها من العلماء فاخذ بماردین
عن احمد المسلاجی وبحلب عن ابی الوفاء العرضی ومحمد الکواکبی وبدمشق عن عبد الباقی
الحنبلی وعبد القادر الصفوری وببغداد عن الشیخ مدلج وبمصر عن محمد البابلی
وعلی الشبراملسی وسلطان المزاحی ومحمد العنانی واحمد العجمی وبالحرمین عن الواردین
الیهما کالشیخ اسحق بن جعمان الزبیدی وعلی الربیعی وعلی العقیبی التغری وعیسی الجعفری
وعبد الملک العصامی وغیرهم ثم توطن المدینة الشریفة وتصدر للتدریس
وصار من سراة روسائها والف تصانیف عجیبة منها انهار السلسبیل فی شرح
تفسیر البیضاوی والاشاعة فی اشراط الساعة والنواقض للروافض وشرحا علی الفیة
المصطلح والعافیة شرح الشافیة لم یکمل وخالص التلخیص مختصر تلخیص المفتاح
ومرقاة الصعود فی تفسیر اوائل العقود والصاوی علی صبح فاتحة البیضاوی ورسالة
فی الجهر بالبسملة فی الصلوة وکانت له قوة اقتدار علی الاجوبة عن المسائل المشکلة
فی اسرع وقت واعذب لفظ واسهله واوجزه واکمله وبالجملة فقد کان من
افراد العالم علما وعملا وکانت وفاته فی غرة محرم سنة ثلاث ومائة
والف ودفن بالمدینة رحمه الله تعالی وکتاب نواقض برزنجی کتابیست مستند
اکابر اعاظم ومعول علیه اجله افاخم بودن آن از تصانیف عجیبه وتالیف غریبه

از افاده

از افاده مرادی ظاهر و باهر ست ومصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون بعد ذکر نواقض
می فرماید واختصره السید محمد بن عبد الرسول البرزنجی الکردی نزیل طیبة المتوفی
سنة ثلاث ومائة والف وفاضل معاصر حیدر علی در ازالة الغین بعبارات این کتاب
تمسک می نماید وبنهایت افتخار وتبشار افادات برزنجی را وارد نموده تخجیل واسکات اهل حق میکند
میخواهد وجه شصت و نهم آنکه ابراهیم بن عبد الله صحابی یمنی شافعی حدیث ولایت را
بطرق متعدده از اساطین محدثین نقل کرده چنانچه در کتاب اسنی المطالب فی فضل
امیر المومنین علی بن ابی طالب از کتاب الاکتفا فی فضل الاربعة الخلفا گفته الباب العاشر
فیما جاء من الاخبار انه ولی کل مومن بعد النبی صلی الله علیه وسلم وقول النبی
صلی الله من کنت مولاه فعلی مولاه وانه لا یجوز الصراط الا من کان معه
براءة بولایة علی مع فضائل متفرقة خصه الله تعالی بها رضی الله تعالی عنه
عن عمران بن حصین رضی الله عنه قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم سریة
واستعمل علیها علیا فمضی علی السریة فاصاب جاریة من السبی فانکروا علیه
وتعاقد اربعة من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم قالوا اذا لقینا رسول الله
صلی الله علیه وسلم اخبرناه بما صنع علی قال عمران وکان المسلمون اذا قدموا من سفر
بدأوا برسول الله صلی الله علیه وسلم وسلموا علیه ثم انصرفوا الی رحالهم فلما
قدمت السریة سلموا علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقام احد الاربعة
فقال یا رسول الله الم تر ان علیا صنع کذا وکذا فاعرض عنه ثم قام الثانی فقال
مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الثالث فقال مثل مقالتهما فاعرض عنه ثم قام
الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل الیه رسول الله صلی الله علیه وسلم والغضب یعرف
فی وجهه فقال ما تریدون من علی ثلاثا ان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مومن
بعدی اخرجه الترمذی وابن حبان فی صحیحه واخرجه الامام احمد فی مسنده

وقال فیه فاقبل رسول الله صلی الله علیه وسلم علی الرابع وقد تغیر وجهه فقال دعوا علیا علی منی وانا منه وهو ولی کل مومن بعدی و نیز در اکتفا مذکورست وعنه رضی الله عنه فی روایة اخری ان خالد بن الولید قال اغنمها یا بریدة فاخبر النبی صلی الله علیه وسلم ما صنع فقدمت فدخلت المسجد و رسول الله صلی الله علیه وسلم فی منزله فاتی من اصحابه علی بابه فقالوا ما الخبر یا بریدة فقلت خیر افتح الله علی المسلمین فقالوا ما اقدمک فقلت جاریة اخذها علی من الخمس فجئت لاخبر النبی صلی الله علیه وسلم قالوا فاخبر النبی صلی الله علیه وسلم فانه سیسقط من عینه و رسول الله صلی الله علیه وسلم یسمع الکلام فخرج مغضبا فقال ما بال اقوام ینتقصون علیا من ابغض علیا فقد ابغضنی ومن فارق علیا فقد فارقنی ان علیا منی وانا منه خلق من طینتی وخلقت من طینة ابراهیم وانا افضل من ابراهیم ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم یا بریدة اما علمت ان لعلی اکثر من الجاریة التی اخذ وانه ولیکم بعدی اخرجه ابن جریر فی تهذیب الآثار وابن اسبوع الاندلسی فی الشفاء و نیز در آن گفته وعنه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا بریدة ان علیا ولیکم بعدی فاحب علیا فانه یفعل ما یومر به اخرجه الدیلمی فی مسند الفردوس و نیز در آن گفته وعن عمران بن حصین رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مومن بعدی اخرجه ابو داود الطیالسی فی مسنده والحسن بن سفیان فی فوائده وابو نعیم فی فضائل الصحابة وعنه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم دعوا علیا ثلثا ان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مومن بعدی اخرجه الامام احمد فی مسنده و نیز در آن گفته عن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لبریدة ان علیا ولیکم بعدی

فاحب علیا فانه یفعل ما یومر به اخرجه الحاکم فی المستدرک والضیاء فی المختارة و نیز در اکتفا مذکورست وعن ابی ذر الغفاری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علی منی وانا من علی وعلی ولی کل مومن بعدی وحبه ایمان وبغضه نفاق والنظر الیه رافة اخرجه الدیلمی فی مسند الفردوس و فی تزیید احتفال الوصابی صاحب الاکتفاء این حدیث من طرق عدیدة ناضیة لجلباب الخفاء اکتفا آمل صاب تحقیق الصواب وشفاء للعلة وروآء للغلة لمن ذیل المکاة من التراب وفیه تجریع السم الناقع للمبطلین النصاب وتقریع فظیع للمدعلین الا وشاب فلا محید لهم الا الاصطلاء بنار الانفجار والاکتئاب والهیمان فی مجاهل العلو والتباب والله الموفق المسدد فی کل باب و ابراهیم بن عبد الله وصابی از اکابر ثقات واجله اثبات واعاظم حارسین مفاخر و اغاخم جامعین مآثر ست آنفا شنیدی که حسب افاده عجیلی در ذخیرة المآل او از اجله علما ست و فاضل معاصر مولوی حسن زمان او را بوصف شیخ محدث یاد فرموده چنانچه در قول تحسن گفته فی الریاض النضرة فی فضائل العشرة للحافظ المجاز شیخ الحرم احمد بن عبد الله المحب الطبری و فی الاکتفاء فی فضل الاربعة الخلفاء للشیخ المحدث ابراهیم بن عبد الله الوصابی الشافعی عن الحسن وابن سیرین معا قالا سمعنا علیا الخ و باید دانست که کتاب الاکتفاء وصابی نهایت مشهور و معروفست بکمال اعتماد و اعتبار موصوف از عبارت ماضیه ذخیرة المآل عجیلی دریافتی که اسنی المطالب که کتاب رابع از کتب اربعه کتاب الاکتفاء باشد از جمله آن کتب ست که مصنفین آن اجله علما اند و ایشان بسبب تصریح او آنخصوصیات مذکوره در آن کتاب یعنی ذخیرة المآل برای اهلبیت علیهم السلام تقریر و تحریر آن کرده اند و نیز عجیلی در ذخیرة المآل در شرح لکن وجدت حجرا و صدرا املا الفضا بیت منها ما اتی گفته اشارة الی ان واردات مجاهم کالحجر والمدر التی ملأت الفضا والحمد لله رب العالمین فبینت من ذلک ما شمعه

لم مابقی اکثر ذلک الشکلا یوجد کتاب من کتب الحدیث الا وهو مشحون بها فمنها مفرق
واما مجموعا واما کتب المفردة فی فضائلهم فهی کثیرة جدا منها السمط المجید فی فضائل
السبطین ومنها اسنی المطالب فی فضائل علی بن ابی طالب ومنها الثغور الباسمة فی فضائل
السیدة فاطمة واحیاء المیت فی ذکر اهل البیت له ایضا وذخائر العقبی فی فضائل
ذوی القربی للطبری مع غیر ذلک مما لا مطمع فی حصره الخ وعلمای کبار وائمه عالی مقدار
بروایات کتاب الاکتفا احتجاج مینمایند وبنقل واثبات اخبار آن نهایت اعتبار شرعا میفرمایند
احمد بن عبد القادر عجیلی در ذخیرة المآل گفته قال صاحب الاکتفا فی تاریخ الاربعة الخلفا
عن جعفر بن محمد عن ابیه عن جده علی بن الحسین رضی الله عنهم قال ماتت فاطمة
بین المغرب والعشاء الخ ومحمد محبوب عالم در تفسیر خود که معروفست بتفسیر شاهی بمدح وثنای آن علام
عالی مقام وتلمیذ فرید او رشید والا مقام در کمال وضوح وظهورست جابجا از کتاب الاکتفا
روایات نقل میکند اقصای فخامت مرتبت آن قرار دی انصاف می زند کما ستطلع علیه فی
محله ان شاء الله تعالی التشبیه وعلاوه برین همه از صدر کتاب الاکتفا معتبر ومعتمد ومشهور ومستند
بودن اخبار وآثار آن در نهایت ظهورست چه هرگاه بعض اخوان صلحا از اهل صدق ووفا
از مصنف سوال کردند که جمع نماید برای او تالیفی از احادیث نبویه وآثاری که از ثقات
اثبات مرویست در فضل صحابه خاصه خلفای اربعه مع فضل محبین شان وذم مبغضین
ایشان تا واضح شود که محبت شان واقتفای آثار ایشان از ازکای قرب وافضل اعمالست
ومقتدی بایشان بهدایتست از پروردگار خود ومبغض شان در غمرات ضلال پس باین
امر برای قلوب مومنین شفا حاصل شود وباعث هم وحزن وغیظ واسف فجار جاحدان
فضل صحابه وحاسدین اهل سنت وجماعت معاندین نص کتاب وسنت گردد جواب داد او را مصنف
باعتذار واعتراف بعجز وتقصیر در حالیکه مصرح بود بعدم اقتدار وهرگاه اواعتذار او
قبول نکرد مصنف از خدا استخاره نمود بعد استخاره دید که اجابت او واجبست پس اجابت کرد

اورا

۱۲۲
۱۸۸
شرح شعر دمعی اسجون
الصحوية ... مخفية منتشه

او را بسوی سوال او وقتی که دید عزم او واقبال او پس جمع کرد این کتاب را در شرف صحابه عظیم
قدر وعلو مراتب شان وتدوین نمود فضائل شان را از کتب عدیده بر وجه اختصار وحذف سند
تا بر ناظر تناول آن سهل باشد وپیش آید بر طالب آن چیزیکه قصد میکند آنرا ونسبت کرده هر حدیث را
بکتاب مخرج سنه وتنبیه نموده بر سوالف آن برای تخلص از عهده ارتیاب در نقل واتباع اولی النهی
از اهل علم وفضل رغبت کرده در ثواب از خدای ملک وهاب وسمیته علی افضل ذلک الاکتفا
الشامل بلطائف مضامینه کل صدق فیما بعد ان شاء الله تعالی وجه بیست ودوم آنکه
احمد بن محمد بن احمد الحافی الحسینی الشافعی حدیث ولایت را در فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام
وارد کرده چنانچه در تبر مذاب فی ترتیب الاصحاب گفته روی الامام احمد فی المسند عن بریدة وفی
کتاب فضائل علی ورواه اکثر المحدثین ان النبی صلی الله علیه وسلم بعث خالد بن
الولید فی سریة وبعث علیا فی سریة اخری کلاهما الی الیمن وقال ان اجتمعتما فعلی علی
الناس وان افترقتما فکل واحد منکما علی جنده فاجتمعا واغارا وسبیا نساء
واخذا اموالا وقتلا ناسا واخذ علی جاریة فاختصها لنفسه فقال خالد لاربعة
من المسلمین منهم بریدة الاسلمی اسبقوا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فاذکروا له
کذا واذکروا له کذا لامور عددها علی علی فسبقوا الیه فجاء واحد من جانبه فقال
ان علیا فعل کذا فاعرض عنه فجاء الآخر من الجانب الآخر فقال ان علیا فعل کذا
فاعرض عنه فجاء بریدة الاسلمی فقال یا رسول الله ان علیا فعل کذا واخذ جاریة
لنفسه فغضب رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی احمر وجهه فقال دعوا لی علیا
یکررها ان علیا منی وانا من علی وان حظه من الخمس اکثر مما اخذ وهو ولی
کل مومن بعدی فلله الحمد والمنة که افاده فاضل شافعی حافی توهین تخمین هر معاند جاحد
ناصبی نافی وانکار وابطال هر مکابر غیر منصف را دافع ونافی وبرای رفع تشکیک وتعریض هر متعصب
ظاهر وخافی شافی وبرای اظهار حق وصواب ارباب الباب کافی به تثبیت واسکات وتخجیل

مخاطب تحقیق نبیل وافی چه ازان واضح ست که این حدیث شریف را امام احمد در مسند و مناقب
جناب امیر المؤمنین علیه السلام روایت فرموده و اکثر محدثین شرف روایت آن احراز ساخته
قلوب نصاب را بسنان تحاشی گداخته لوای نصرت حق و ازهاق باطل افراشته اند وجه هفتاد و یکم
آنکه جمال الدین عطاء الله بن فضل الله شیرازی شیخ اجازه مخاطب مقتدای اصحاب تحفه
سازی حدیث ولایت را در مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام مکرر ایراد نموده چنانچه
در اربعین فضائل آنحضرت گفته الحدیث الثالث عن عمران بن حصین قال بعث رسول الله
صلی الله علیه و سلم سریة وامر علیهم علیا فصنع علی شیئا انکروه فتعاقد اربعة
من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم لنخبرنه به وکانوا اذا قدموا من سفر
بدؤا برسول الله صلی الله علیه و سلم فسلموا علیه ونظروا الیه ثم ینصرفون
الی رحالهم قال فلما قدمت السریة سلموا علی رسول الله صلی الله علیه و سلم
فقام احد من الاربعة فقال یا رسول الله الم تر ان علیا صنع کذا وکذا فاقبل
رسول الله صلی الله علیه و سلم یعرف الغضب فی وجهه فقال ما تریدون
من علی علی منی وانا منه وعلی ولی کل مؤمن بعدی و نیز جمال الدین در اربعین بعد
ذکر حدیث غدیر بروایت امام جعفر صادق علیه السلام که در ان اشعار حسان هم مذکور ست گفته
رواه ابو سعید الخدری فیه الاستشهاد بالشعر المذکور وفیه من التاریخ
وزیادة البیان ما لم یرو عن غیره فقال لما نزل النبی صلی الله علیه و سلم بغدیر خم
یوم الخمیس الثامن عشر من ذی الحجة دعا الناس الی علی فاخذ بضبعیه و رفعهما حتی
نظر الناس الی بیاض ابط رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال الله اکبر الحمد لله
علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضی الرب برسالتی والولایة لعلی من بعدی من کنت
مولاه فعلی مولاه الحدیث فهذا جمال الدین شیخ اجازة المخاطب الفطین قد
اظهر الحق الحقیق بالاذعان والیقین حیث روی حدیث الولایة بالتکرار فی الاربعین

مبتغیا

مبتغیا للتقرب الی رب العالمین وشفاعة سید المرسلین والتوسل الی الائمة الطاهرین
صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین فلا ادری یجتری اتباع المخاطب علی
تکذیب شیخه وعماده و مقتداه و سناده انهما کافی الصفاقة والخلاعة او
یخرجونه من اهل السنة والجماعة واصحاب الفضل والبراعة وائمة النقد
ونقدة الصناعة و مستتر نماند که اعتماد و اعتبار و جلالت مرتبت و سمو منزلت
احادیث اربعین از صدر آن نهایت لائح و مستبین ست چنانچه گفته وبعد فیقول العبد الفقیر
الی الله الغنی عطاء الله بن فضل الله المشتهر بجمال الدین المحدث الحسینی احسن الله
احواله وحقق بجوده العمیم آماله هذه اربعون حدیثا فی مناقب امیر المؤمنین و امام
المتقین و یعسوب المسلمین الی ان قال و ان کانت مناقبه کثیرة وفضائله غزیرة بحیث لا تعد
ولا تحصی ولا تحد ولا تستقصی کما ورد عن ابن عباس مرفوعا لو ان الریاض اقلام والبحر مداد
والجن حساب والانس کتاب ما احصوا فضائل علی بن ابی طالب وروی ان رجلا قال
لابن عباس سبحان الله ما اکثر مناقب علی بن ابی طالب انی لاحسبها ثلثة الاف قال
اولا تقول انها الی ثلثین الفا اقرب لکنی اقتصرت منها علی اربعین حدیثا و ما
للاختصار و مراعاة لما اشتهر من سید الابرار و سند الاخیار محمد المصطفی الرسول
المختار صلی الله علیه و سلم ما ترادف اللیل والنهار و تعاقب
العشی والابکار انه قال من حفظ علی امتی اربعین حدیثا من امر دینها
بعثه الله تعالی فقیها عالما وفی روایة بعثه الله تعالی یوم القیمة فی زمرة الفقهاء
والعلماء وفی روایة کتب فی زمرة العلماء وحشر فی زمرة الشهداء وفی روایة وکنت له
یوم القیمة شافعا وشهیدا وفی روایة قیل له ادخل من ای ابواب الجنة شئت
جمعتها من الکتب المعتبرة علی طریقة اهل البیت علیهم السلام الخ و محاسن شامخه
و مفاخر باذخه و معالی ناصعه و مآثر بارعه و مکارم جلیله و مناقب جمیله جمال الدین محدث

سابقا در مجلد حدیث غدیر مبین شده باز در مجلد حدیث تشبیه خواهی شنید فکن لذلک
من المتربّصین وجه هفتاد و دوم آنکه علی بن سلطان محمد الهرّوی المعروف بالقاری حدیث
ولایت را بطرق عدیده در مناقب جناب امیر المومنین علیه السلام نقل کرده چنانچه در مرقاة
شرح مشکوة در فضائل آنحضرت گفته فالرّیاض عن عمران بن حصین قال بعث رسول الله
صلّی الله علیه وسلّم سریّة واستعمل علیها علیًّا قال فمضی علی السّریّة فاصاب جاریة
فانکروا علیه وتعاقد اربعة من اصحاب النبی صلّی الله علیه وسلّم فقالوا اذا لقینا
رسول الله صلّی الله علیه وسلّم اخبرناه بما صنع علیّ فقال عمران وکان المسلمون
اذا قدموا من سفر بدؤا برسول الله صلّی الله علیه وسلّم وسلّموا علیه ثم انصرفوا
الی رحالهم فلمّا قدمت السّریّة سلّموا علی رسول الله صلّی الله علیه وسلّم فقام
احد الاربعة فقال یا رسول الله الم تر انّ علیًّا صنع کذا وکذا فاعرض عنه ثم قام
الثانی فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الثالث فقال مثل مقالته فاعرض
عنه ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل الیه رسول الله صلّی الله علیه وسلّم
والغضب یعرف فی وجهه فقال ما تریدون من علیّ ثلاثا انّ علیًّا منّی وانا منه
وهو ولیّ کلّ مؤمن بعدی اخرجه الترمذیّ وقال حسن غریب واخرجه احمد وقال فیه
فاقبل رسول الله صلّی الله علیه وسلّم علی الرّابع وقد تغیّر وجهه فقال دعوا
علیًّا دعوا علیًّا انّ علیًّا منّی وانا منه وهو ولیّ کلّ مؤمن بعدی وله طریق آخر عن بریدة واصله
فی صحیح البخاری فالحمد لله المنّان حیث وضح وبان من افادة ابن سلطان انّ الحدیث
الشریف ممّا رواه الائمّة الاعیان ونقله الجهابذة الذین هم من الثقة والاعیان
بمکان وهم الحذّاق السّبّاق وائمّة هذا الشان فرمی الحدیث بالکذب والبهتان
نهایة المجازفة والعدوان واقصی الشحناء والطغیان والفحش المعاندة والشنآن
ونخی الخبث والحیف ... امر الصّغار والهوان ومخالفة صریحة الدّین والایمان

ومجانبة

ومجانبة فضیحة للتثبّت والایقان ومحایدة قبیحة للدین العریکة والتحلّی بالاذعان
ونقول بما لم ینزل الله به من سلطان ومخفی نماند که تعصّب تحامل وتشدّد وتعنّت
وتنطّع وتعمّق وتهوّک قاری حاری از خوف باری بمثابه رسیده که برای تبریه عمر بن سعد
منحوس چندان ایضاع وایغال در خبط منکوس بکار برده که ذکر تجویز اجتهادا که موجب اجر
جزیل وثواب جمیل است لوکان واحدا برای آن منبع کفر وعناد ومینبوع شقا ولداد ومعدن
خسار والحاد ومنبت ومغرس ظلم وجور وجفا بر اهلبیت امجاد صلوات الله وسلامه
علیهم الی یوم التناد در قتال ریحانه رسول وفلذه کبد بتول که این قتال سبب تام قتل
وشهادت آن امام انام وقتل دیگر اقارب کرام که اساطین وسادات اسلام بودند گردیده
نموده واصلا حیا وشرم ومبالات وآزرم از خدا ورسول ونفس رسول وصدیقه کبری
وحسن مجتبی وسائر ائمه هدی وجمیع اهل اسلام شیعة کانوا او متسمین بالسنیة السنیة
ببارگاه عالی خود راه نداده شرح کتاب احادیث نبویه را باین خرافت سراسر آفت وجسارت
سراپا خسارت که کاشف انکسال اسلام وایمان او وماحی مسکین معتقدین او ست آلوده
طریق کشف اسرار وهتک استار وابدای عوار این جماعه کبار کما ینبغی پیموده وبر اوضح شد که حیا
وشرم وآزرم وانصاف وایمان وایقان واسلام مخاطب تمقام ودیگر مکذبین عالی مقام
از قاری حامی ابن سعد ناری بمراتب بالاتر وافزونتر که حدیث ولایت را که قاری با این
جسارت ثابت میکند مخاطب وامثال او تکذیب برملا می نمایند وقصب سبق در ترجیح
ارواح نواصب لئام میربایند بلکه اوشان از ایشان درین باب شرمنده وخجل میمانند ما علی قاری
در مرقاة شرح مشکوة در فصل ثانی از باب بکا علی المیت از کتاب الجنائز گفته قال ابن معین
فی عمر بن سعد کیف یکون من قتل الحسین ثقة انتهی اقول رحمه الله انصف
والعجب ممن خرج حدیثه فی کتبهم مع علمهم بحاله انتهی کلام میرک وفیه انه قد
یقال انه لم یباشر القتال ولعل حضوره مع العسکر کان بالرای والاجتهاد

ربما حسن حاله وطاب ماله ومن الذی سلم من صدور معصیة عنه وظهور زلة منه فلو فتح الباب اشکل الامر علی ذوی الالباب انتهی از این عبارت ظاهر است که ابن معین نفی ثقت از عمر بن سعد بسبب قتل امام حسین علیه السلام نموده و بیرک تعجب از کسانیکه اخراج حدیث او می‌کنند با وصف علم بحال او سر داده در حقیقت ابواب صنوف قدح و جرح و طعن و ملام بر اعلام سنیه کشاده ولکن قاری بعد نقل ابن حجر و کلام متانت نظام حرکت مذبوحی آغاز نهاده یعنی برای اظهار کمال اسلام و ایمان و ولا و صفا و حسن اعتقاد و صلاح و رشاد و طیب طینت و سریرت و صفا و ذکاء بصیرت خود در مقام حمایت و حفاظت و کفایت شقاوت سرشتی و وارسی مجاهرت و مظاهرت و معاذرت و مساعدت و معاونت و انجاد و امداد و مساعفت قاتل سید الشهداء و قاتل دیگر اقارب عترت آنحضرت بر آمده تخدیع همج رعاع و اذلال اشیاع و اتباع آن علامه مطاع بحیله ذلیله نفی مباشرت قتل خواسته و ریاست عسکر شقاوت پیکر را بحضوت سراسر قصور تعبیر کرده بسبب تخفیف شناعت و فظاعت که منجر بطلوع کمال وقاحت و صفاقت است پنداشته و باختراع تجویز رای و اجتهاد در قتال و پیکار نور عین رسول مختار و جگرگوشه حیدر کرار و ثمره فؤاد صدیقه کبری و والد تسعه من الائمة الاطهار صلوات الله وسلامه علیهم ما اختلف اللیل والنهار بر سر سنیه که مدعی ولاء اهلبیت علیهم السلام اند طامه طماء و رزیه فقماء و داهیه عظمی و قیامت کبری برپا ساخته بکمال بواطن نصب مواطن این حضرات را بوجه بلیغ مکشوف و بغض و عداوت و خزی و خسارت این جماعه عالی تبار را بطریق تحقیق مجلو و معروف ساخته و اهل حق را بخشم سونت بتعیین حقائق اختراقات و اعتسافات و غرائب جزافات و سفسطات این حضرات بالانصاف و اذعان رسانیده بیکه مقاله تمام مذهب نحیح و مزوق و مشرب مکدر و مرنق این حضرات بحر مکاید همه ابر فرسوده سیلاب فنا باساس طرق مسوله و سبل مذلله ایشان رسانیده و عجب آنست که با وصف ذکر تجویز جرای اجتهاد قاتل سید الشهداء الامجاد صلوات الله وسلامه علیه وعلی آبائه

وابنائه

وابنائه الاخلاف التحیة الی یوم التناد که این چنین اثبات کمال حذق و مهارت و نهایت متین و متانت و استحقاق اجر و کرامت برای یکی از قاتل سرایا شقاوت منزله کفر و خسارت است باز قاری را اضطراب و خفقان و وحشت و رجفان رو داده در صدد دیگر تسویل و تلمیع بتقفیه و تسجیع بعد ابراز الحاد شنیع و کفر فظیع بر آمده یعنی کلمه ربما حسن حاله وطاب ماله بر زبان آورده و ظاهر است که اگر محض تجویز حسن حال و طیب مآل بلا دلیل قابل تعویل با وصف ثبوت کمال کفر و ضلال و الحاد و اذلال و اقصای خسارت و عناد و انواع خزی و عداوت سبب حیله خلاص از اعضال و مایه نجات و سبب فرار از اشکال میتواند شد در حق جمیع کفار و اشرار حتی ابلیس الملعون فی کلام القهار الجبار و سائر المردة الفجار و حامیان شان این کلمه ناهنجار بر زبان میتوانند آورد پس اسکات و افحام شان بچه طور توان کرد و باید دانست که قاری را با وصف این تعصب فضیح و تنوع قبیح آن شنیدنی نیز بیان عبارت فاحشه او که بر رسائل صحیحه که در اثبات نجات و ایمان و اسلام آبای سرور انبیاء علیهم السلام که بپاس اسلام و حمیت دین اعلام تصنیف کرده اند دواهی آغاز نهاده کمال ایمان و اسلام خود و قرار و ربی ارباب انصاف نهاده اکابر اساطین سنیه بمدائح عظیمه و مناقب فخیمه می ستایند محمد بن فضل الله المحبی در خلاصة الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر گفته علی بن محمد سلطان الهروی المعروف بالقاری الحنفی نزیل مکة واحد صدور العلم فرد عصره الباهر السمت فی التحقیق و تنقیح العبارات و شهرته کافیة عن الاطراء فی وصفه ولد بهراة و رحل الی مکة و تدیرها و اخذ بها عن الاستاذ ابی الحسن البکری و السید زکریا الحسینی و الشهاب احمد بن حجر الهیتمی و الشیخ احمد المصری تلمیذ القاضی زکریا و الشیخ عبدالله السندی و العلامة قطب الدین المکی و غیرهم واشتهر ذکره و طار صیته و الف التآلیف الکثیرة اللطیفة التادیة المحتویة علی الفوائد الجلیلة منها شرحه علی المشکوة فی مجلدات و هو اکبرها و اجلها و شرح الشفاء و شرح الشمائل و شرح النخبة و شرح الشاطبیة و شرح الجزریة

ص ۸۵ جلد ثالث

ولخص من القاموس سوادا وشماه الناموس وله الاثمار الجنية فی اسماء الحنفية وشرح ثلاثيات البخاری ونزهة الخاطر الفاتر فی ترجمة الشيخ عبد القادر لكنه امتحن بالاعتراض على الائمة لاسيما الشافعی واصحابه رحمهم الله تعالى واعترض على الامام مالك فی ارسال اليدين فی الصلوٰة والف فی ذلك رسالة جوابا لمن رد جميع ما قاله ورد عليه اعتراضاته واعجب من ذلك ما نقله عنه السيد محمد بن عبد الرسول البرزنجی الحسينی فی كتابه سداد الدين فی اثبات النجاة فی الدرجات للوالدين انه شرح الفقه الاكبر المنسوب الى الامام ابی حنيفة رحمه الله تعالى وتعدى فيه طوره فی الاساءة فی حق الوالدين ثم انه ما كفاه ذلك حتى الف فيه رسالة وقال فی شرح الشفاء متبجحا ومفتخرا بذلك انی الفت فی كفرهما رسالة فليته اذ لم يراع حق رسول الله صلى الله عليه وسلم حيث اذاه بذلك كان استحيا من ذكر ذلك فی شرح الشفاء الموضوع لبيان شرف المصطفى صلى الله عليه وسلم وقد عاب الناس على صاحب الشفاء ذكر فيه مسئلة فرضية الصلوٰة عليه صلى الله عليه وسلم فی الصلوٰة وادعاء تفرد الشافعی بذلك بان هذه المسئلة ليست من موضوع كتابه وقد قيض الله تعالى الامام عبد القادر الطبری للرد على القاری فالف رسالة اغلظ فيها فی الرد عليه بالجملة فقد صدر منه امثال ذلك وكان غنيا عن ان تصدر منه ولولاها لاشتهرت مؤلفاته بحيث ملأت الدنيا لكثرة فائدتها وحسن انسجامها وكانت وفاته بمكة فی شوال سنة اربع عشرة والف ودفن بالمعلاة ولما بلغ خبر وفاته علماء مصر صلوا عليه بجامع الازهر صلوٰة الغيبة فی مجمع حافل يجمع اربعة الاف نسمة فاكثر

وجه هفتاد و سوم آنکه عبد الرؤف بن تاج العارفین بن علی المناوی الشافعی حدیث را در کنوز الحقائق فی حدیث خیر الخلائق که اسم شریف آن از جلالت عظمت مرو پاتش مخبرست وارد کرده و نیز علو مرتبت وسمو منزلت آن از صدر ظاهرست حیث قال فیه وبعد

فیقول

فيقول العبد الفقير القائم على قدم التقصير عبد الرؤف المناوی هذا كتاب عجاب من تاملة دخلت عليه المسرة من كل باب جمعت فيه زهاء عشرة الاف حديث فی عشرة كراريس كل كراس الف حديث فی كل ورقة مائة حديث مقرا بالعرض على العادة وفی نصف العرض بالطول من اعلى الى اسفل ومن اسفل الى اعلى كل نصف سطر مستقل بنفسه رتبته على حروف المعجم ليسهل تناوله على العرب والعجم مع شغل القلب باحزان تتضاءل دونها الشوامخ ومصائب تطيش فی مقابلتها الشم الرواسخ رماه الزمان بسهامه واصابنی الدهر بحسامه حامدا لله ذی الجلال على كل حال من الاحوال وسميته كنوز الحقائق فی حديث خير الخلائق والمامول من ساداتنا مشايخ العصر وجهابذة الدهران يسمع احدهم بحشية عليه متنا واسنادا ليكون تبصرة لهذا العاجز ولمن تبصر وتذكرة لمن اراد ان يتذكر وبعد ذكر حديث الهوا انقضت العرب للعجم آخر احاديث كتاب گفته وبهذا الحديث المستطاب تم تبديل هذا الكتاب فدونك مؤلفا كانه فصوص ياقوتية او عقود زبرجدية او قلائد زمردية او سبائك نضارا ومصابيح توقد من مشكاة الانوار من شجرة مباركة زيتونية لا شرقية ولا غربية يكاد زيتها يضیء ولو لم تمسسه نار فهو الخليق بقول القائل فی هذا المضمار كتاب فی سرائره سرور مناجيه من الاحزان ناج فكم معنی بديع تحت لفظ هناك تزاوجا الحسن زوجا كراح فی زجاج او كروح سرت فی جسم معتدل المزاج والله المسئول ان ينفع به مؤلفه ومن عليه وقف ولا يواخذه بما قصر وحتی واقترف وان يعفو عما فرط فيه من الزلل وان يدخل مؤلفه الجنة بفضله فانه لن يدخلها بعمله لو كان فكيف ولا عمل وكان الفراغ من تسويد هذا الكتاب الميمون فی الدر الاحوت فی ذی الحجة ختام عام ست وعشرين والف على يد مصنفه افقر الورى خويدم الفقراء محمد عبد الرؤف المناوی نور الله حين اليه ياوی وحفه بلطف سماوی

وغفر ذنوبه وستر عیوبه آمین صلی الله علی سید الانبیاء وخلاصة الاصفیاء محمد الصادق الامین وعلی آله وصحبه الطیبین الطاهرین وجعلنا فی حضرته من المقربین وسلام علی عباده الذین اصطفی والحمد لله رب العالمین هرگاه این را شنیدی پس بدانکه هم در کنوز الحقائق گفته یا بریدة ان علیا ولیکم من بعدی ای اخرجه الدیلمی فی الفردوس ونیز در کنوز الحقائق گفته یا علی انت ولی کل مومن من بعدی ای اخرجه الطیالسی نقلا عن نسخة من کنوز الحقائق بخط العرب فالحمد لله الموفق المسدد لادراک الحقائق حیث ثبت من صنیع صاحب کنوز الحقائق حیف کل مکذب مائق وبان مین کل مشاحن للحق مفارق وانهتک ستر کل ذی زیغ مارق ووضح ان الحدیث الشریف من احادیث خیر الخلائق وانه کنز من کنوز الحقائق حقیق بالمدائح والمحامد التی نعتها المناوی لفائق الکاشف للدقائق فالله الحافظ الصائن من الاقتحام فی المداحض والمزالق وعبد الرؤف عالم بنهایت مشهور ومعروف بفضائل جلیله جلیه موصوف ومحامد جمیله سنیه مذکور عالیات قطوف بدر کمال فضل او بالاتر از انسام بوصمت محاق وخسوف محمد امین بن فضل الله بن محب الله بن محمد الحموی الدمشقی که مناقب و مآثر و محاسن و مفاخر او در سلک الدرر ظاهر و باهر است در خلاصة الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر کما سمعت فی مجلد حدیث الغدیر گفته عبد الرؤف بن تاج العارفین بن علی بن زین العابدین الملقب زین الدین الحدادی ثم المناوی القاهری الشافعی وقد تقدم ذکر تتمة نسبه فی ترجمة ابنه زین العابدین الامام الکبیر الحجة الثبت القدوة صاحب التصانیف السائرة واجل اهل عصره من غیر ارتیاب وکان اماما فاضلا زاهدا عابدا قانتا لله خاشعا له کثیر النفع وکان متقربا بحسن العمل مثابرا علی التسبیح والاذکار صابرا صادقا وکان یقتصر یومه ولیلته علی اکلة واحدة من الطعام وقد جمع من العلوم والمعارف علی اختلاف انواعها وتباین اقسامها ما لم یجتمع فی احد ممن عاصره نشا فی حجر والده وحفظ القرآن قبل

ذلک قال خرج الناس فی غزاة تبوک قال فقال علی اخرج معک فقال النبی صلی الله علیه وسلم لا فبکی فقال له اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انک لست بنبی لا ینبغی ان اذهب الا وانت خلیفتی قال وسد ابواب المسجد غیر باب علی قال فیدخل المسجد جنبا وهو طریقه لیس له طریق غیره قال وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کنت مولاه فان مولاه علی قال واخبرنا الله عز وجل انه قد رضی عن اصحاب الشجرة فعلم ما فی قلوبهم هل حدثنا انه سخط بعد قال یخفی نماند که قسم اول از ابواب مقصد نزل الابرار موضوعست برای ذکر احادیثی که علمای اعلام سنیه در صحت آن اختلاف نکرده اند چنانچه در اول نزل الابرار گفته ونشرع الآن بالمقصد والاستعانة من الصمد الاحد المقصد فی مناقب آل العباء وهو مشتمل علی اربعة ابواب وکل باب منها ینقسم الی قسمین فالقسم الاول فی الاحادیث التی لم یختلف فی صحتها العلماء الاعلام والقسم الثانی فیما اختلفوا فیه پس صحت حدیث ولایت بحمد الله وحسن توفیقه بلا اختلاف اهل سنت بانصاف بکمال وضوح ظاهر گردید ولله الحمد علی ذلک وجه هشتاد و چهارم آنکه میرزا محمد در تحفة المحبین گفته دعوا علیا دعوا علیا دعوا علیا انه منی وانا منه وهو ولی کل مومن بعدی حم عن عمران بن حصین وجه هشتاد و پنجم آنکه نیز در تحفة المحبین گفته ما تریدون من علی ما تریدون من علی ان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مومن بعدی ت وحسنه الحاکم عن عمران بن حصین ومخفی نماند که میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی از متقدمین جلیل الشان واعاظم سنیین اعیان واجله محققین ارکان واکابر مشاهیر سنیان است فاضل رشید تصریح کرده بآنکه او از عظمای اهل سنت است کتاب او را مثل کتب دیگر ائمه واساطین خود بافتخار وابتهاج واستبشار بمقابله اهل حق در دلائل اثبات ولای سنیه باهل بیت علیهم السلام ذکر نموده جا بجا بافادات او تمسک وتشبث فرموده کما شرح فی مجلد حدیث الثقلین ومولوی حیدر علی با آنهمه غلو وتعصب نام میرزا محمد بدخشی را در ازالة الغین در جمله

والصدق والصواب فی ذلك اما لانه لیس محبة آل بیت النبی صلی الله علیه وسلم من
قلوب الصالحین من اهل السنة والعیاذ بالله من تلك الفتنة او النقص فی الایمان
وتردد فی الیقین او لشین فاحش و کلو ظاهر فی الدین والدلیل علی ذلك انی سمعت
من جماعة لا یعبأ الله بها انهم یسبون الاشراف القاطنین بمكة المشرفة والمدینة
المنورة من بنی الحسن والحسین فاجبتها بقول القائل ؎ لو كل كلب عوی القمته حجرا
لاصبح الصخر مثقالا بدینار ثم نودی فی سری فی الروضة بین القبر الشریف والمنبر بالانتصار
لاهل البیت فشرعت عند ذلك فی کتاب اذکر فیه مناقب اهل البیت علی ما اتفق علیه
اهل السنة والجماعة علی وجه الاختصار واذکر فیه ان شاء الله تعالی من ذکر
کل واحد من ائمة اهل البیت من کان معاصرا لهم من احبابهم واعدائهم کما تری
ذلك ان شاء الله قریبا وسمیته الصراط السوی فی مناقب آل النبی ولقد جاد
من قال ادرجها لا فیه شعرا حسنا ؎ هذا کتاب نفیس قد حوی دررا ؛ فی مدح آل
رسول الله الشرفا ؛ انعم به من کتاب تحفة برزت ؛ ما مثلها فی خبایا الدهر من تحف
ضن به حامل اشعر فی وطا العشید ؛ واستخرج الجوهر المکنون من صدف ؛ تنزل منا العنا
والهم سائرها ؛ وفیه هکذا صراطا غیر مختلف ؛ فهو الصراط السوی ذا الاسم شرفا
تالیف محمود تالی منهج السلف ؛ القادری طریقا فی مسالکه ؛ الشافعی اتباعا للعدو فی
وهرگاه این عبارت سراپا جزالت کاشف از بعض اسرار عظمت و جلالت این کتاب سراسر متانت
شنیدی پس بدانکه در همین صراط سوی می فرماید اخرج احمد عن عمرو بن شاس الاسلمی
رضی الله عنه وهو من اصحاب الحدیبیة قال خرجت مع علی رضی الله عنه
الی الیمن فجفانی فی سفری حتی وجدت فی نفسی علیه فلما قدمت اظهرت شکایته
فی المسجد حتی بلغ ذلك النبی صلی الله علیه وسلم فدخلت المسجد ذات غداة
ورسول الله صلی الله علیه وسلم فی ناس من اصحابه فلما رآنی ... عینیه

علمای سنیه که لاعن ید اند ذکر کرده و کتاب مفتاح النجا را در ذکر قرین دیگر کتب ائمه و اساطین
گردانیده بلکه آنرا بر ذکر کتب عدیده که ذکرش نموده و کتب دیگر که ذکرش کرده و تصریح صریح
باعتبار آن نموده تقدیم بخشیده و این کتاب را از شواهد مزکی بر دعوی خود شمرده خود شاه صاحب
بجواب سائلی که از زمان تخصیص لقب مرتضی بجناب امیر المؤمنین علیه السلام سوال کرده میفرمایند
در احادیث صحیحه کنیت ایشان بابو تراب و ابو الریحانتین و تلقیب ایشان بذو القرنین و بیعسوب الدین
و صدیق و فاروق و سابق و یعسوب الامة و یعسوب قریش و بیضة البلد و امین و شریف و با
هادی و ذی الاذن الواعی مروی و ثابت است و میرزا محمد بن معتمد خان حارثی مورخ مشهور این
سنی بلی در رسائل فضائل خلفا و فضائل اهلبیت که این هر دو رساله از عمده تصانیف اوست
تلقیب ایشان بمرتضی نیز ذکر نموده اما این وقت فقیر را یاد نیست که بکدام حدیث درین باب تمسك
کرده از حدیث انس بن مالك در قصه تزویج حضرت سیدة النساء و خطبه حضرت ابا بکر الصدیق و
حضرت عمر فاروق ایشان بالفظ مفهوم می شود که مرتضی و مختار بودن حضرت امیر درین امر یعنی
در تزویج حضرت سیدة النساء رضی الله تعالی عنها ازان ثابت می شود انتهی نقلا عن مجموع
فتاوی المخاطب بالوجود ؏ مولوی عبد الحی بن المولوی عبد الحلیم السهالی
اللکهنوی وجه هشتاد و ششم آنکه محمد صدر عالم حدیث ولایت را در مناقب جناب امیر المؤمنین
علیه السلام ذکر کرده در معارج العلی فی مناقب المرتضی گفته اخرج احمد عن عبد الله بن
بریدة عن ابیه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقع فی علی فانه منی وانا
منه وهو ولیکم بعدی وجه هشتاد و هفتم آنکه نیز صدر عالم در معارج العلی گفته اخرج
الدیلمی عن بریدة قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم یا بریدة ان علیا
ولیکم بعدی فاحب علیا فانه یفعل ما یؤمر واخرج ابن ابی شیبة عن عمران
بن حصین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علی منی وانا من علی وهو ولی
کل مؤمن بعدی واخرج احمد عنه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

يقول حتّى دار النظر حتى اذا جلست قال يا عمرو والله لقد اذيتني قلت اعوذ بالله ان
اوذيك يا رسول الله فقال بلى من اذى عليا فقد اذاني و في لفظ اخرجه ابن عبد البر
من احب عليا فقد احبني ومن ابغض عليا فقد ابغضني ومن اذى عليا فقد اذاني
و في رواية ان بريدة تكلم في علي بما لا يحب رسول الله وذلك انه اخذ جارية من
الخمس فبلغ ذلك الى النبي صلى الله عليه وسلم فخرج رسول الله مغضبا فقال ما بال
اقوام ينقصون عليا من ابغض عليا فقد ابغضني ومن فارق عليا فقد فارقني ان عليا
مني وانا منه خلق من طينتي وخلقت من طينة ابراهيم وانا افضل من ابراهيم
ذرية بعضها من بعض والله سميع عليم ثم قال يا بريدة اما علمت ان لعلي اكثر
من الجارية التي اخذ وانه وليكم بعدي و في رواية محمود القادري الشيخاني لهذا الحديث
الشريف عن احمد بن حنبل الامام في هذا الكتاب الممدوح محامد باهرة على لسان
منتفل العمقاد دليل واضح على اعتقاده واعتباره وبراءته من الكذب والتقول وتصلّه
عن تمام الاعتمام فتكذيب المخاطب اياه خلاف ما صرح به الحذاق الماهرون
تقوّل فظيع فاحش واتكاء على ذهاب به لقادري محمود بن محمد شيخانی از شیوخ مشهورین
وعلمای معروفین است نهایت فخامت مرتبت وسمو منزلت او از اشعار بلاغت شعار بعض
معاصرین قادری که آنفا در ضمن صدر صراط سوی مذکور شد واضح و ظاهر است فاضل رشید
بروایت او احتجاج و استدلال نموده چنانچه در کتاب غرة الراشدین بمقام اثبات ادعای
فدای ابو حنیفه جان خود را بر اهلبیت علیهم السلام گفته و سید محمود قادری قدس سره در کتاب صراط السوی
فرموده قيل ان رجلا اتى ابا حنيفة رحمة الله عليه وقال اخي توفي واوصى بثلث ماله
لامام المسلمين الى من ادفع فقال له ابو حنيفة امرك بهذا السؤال ابو جعفر الدوانقي
وكان يبغض ابا حنيفة كبغض جماعة من اشقياء بلادنا الامام الشافعي رح فحلف
السائل لكن بانه ما امر في بهذا السؤال فقال ابو حنيفة رح ادفع الثلث الى

جعفر بن محمد الصادق فانه هو الامام الحق فذهب السائل واخبر ابا جعفر الدوانقي
بذلك فقال ابو جعفر بهذا عرفت ابا حنيفة منذ قديم انه يرى الحق لغيرنا
ثم دعا ابا حنيفة وسقاه السم في الطعام فعلم ابو حنيفة ذلك فقام ليخرج فقال له
ابو جعفر الى اين يا ابا حنيفة فقال الى اين تأمرني فامره بالجلوس الى ان عمل السم فيه
فخرج ثم مات شهيدا في الطريق انتهى و در بعض روایت مناقب امام اعظم که بالا مذکور شده آمده
بعضی گفته اند که در حادثه محمد و ابراهیم چون امام فتوی نوشت و به بیعت و اعانت ایشان فرمود
منصور بران مطلع شد الخ اختلافی نیست چرا که سوال متعدد بود چنانکه از عبارت بزرویت روا
بر ظاهر است پس جایز است که جواب امام اول یعنی فتوی او در مصرف مال بطرف محمد و ابراهیم باعث
تغیر منصور بر آنجناب و طلب ایشان از کوفه به بغداد باعث حبس شده باشد و جواب دوم
یعنی فتوی او در دفع ثلث بسوی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و قائل شدن با مامت
آنجناب باعث قتل شده باشد وجه هفتاد و پنجم آنکه احمد بن الفضل بن محمد باکثیر حدیث ولایت را
در وسیلة المآل فی مناقب الآل از احمد بن حنبل روایت کرده و اولا عبارت وسیلة المآل
که از آن نهایت جلالت و عظمت و مدح و ثنای کتاب مذکور و اعتماد و اعتبار احادیث مذکوره در آن
ثابت شود باید شنید قال فیه فقد اتیت ان اجمع في تاليفي هذا ما ورد في الفوائد الثمينة من
الاحاديث الصحيحة والحسنة مما هو مختص بالعترة النبوية والبضعة الفاطمية واذكره
بلفظ الاجمال ثم ما ورد من مناقب اهل الكساء الاربعة نخبة الآل واصرح فيه
باسمائهم ثم ما ورد لكل واحد منهم بصريح اسمه الشريف فجمعت في كتابي هذا
زبدة ما دوّنوه وعمدة ما صححوه من ذلك واتقنوه وما رقموه في مؤلفاتهم وقنوه
فيه مقتصرا على ما يؤدي الى المطلوب ويوصل اليه باحسن نمط واسلوب سالكا في ذلك
طريق السداد ومقتصرا فيه على ما به يحصل المراد تاركا للتطويل الممل سالما
من نقص الاختصار المخل فجاء بحمد الله تعالى من احسن تاليف في هذا الشان وتفنن

مصنّف سلك فيه طريق الاتقان جمع مع سهولة تناوله البدايع
حسن البيان وحوى مع تناسب مبانيه وتناسق وسائله عدمية الموارد للظمان و
تتبّعت فيه غالب ما صحّ نقله من الاحاديث ويعمل بمثله في الفضائل ويحتج به
في القديم والحديث وتركت ما اشتدّ ضعفه منها ولم نجد له شاهدا يقويه وجانبت
عما تكلّم في سنده وقد عدّه الحفّاظ من الموضوع الذي تجبان تنقيه واتيت
بالمشهور في كتب التواريخ عند نقل القصص والاخبار وربما دعت الحاجة الى
الاشارة لبعض الوقائع ورمت الطريق الاختصار واكتفيت بالحوالة على الكتب
المؤلّفة لذلك الفنّ فانّها تغني عن التطويل بذكره في كتابنا القصد الايجاد مهما
امكن فجاء بحمد الله مؤلفا يعجب من سطوره خالص الابريز ومصنّفا يتعين ان يقابل
بالتكبير والتعزيز ويحق له ان يجرّ ذيل فخره على فرق كل مؤلّف سواه ويسمو
على مصنف بما جمع فيه وحواه اذ هو سفينة بجواهر نعوت اهل البيت قد شحنت
وفي بحار فضائلهم الجمّة عامت وعلى جودي شمائلهم استوت واستوطنت
يضوع من ارجائها نشر مناقبهم العاطر ويلوح في شمائلها بدر كواكبهم الزاهر
تتبعت فيه من الاحاديث ما يشرح صدور المؤمنين وتقر به عيون المتقين
ويضيق بسببه ذرع المنافقين مما تفرق في سواه من نصوص العلماء ومؤلّفات
الائمة القدماء ثم لمّا كمل حسنه البهي وتهذيبه وتم بحمد الله تعالى تفصيله و
تبويبه سمّيته وسيلة المآل في عدّ مناقب الآل لكي يطابق اسمه مسمّاه ويوافق
رسمه المعنى الذي نويناه والمبنى الذي عليه بنيناه لان الفته راجيا به السلامة
من ورطات يوم القيام والخلوص من هذا متزحلك المقام مؤمّلا من فضل الله
تعالى ان احوز ببركته سائر الآمال وافوز باسنى المطالب والحال والمآل لان حبّهم
هو الوسيلة العظمى وتقربهم في كلا الدارين يوصل الى كل مقام اسنى ومرتقى

مدائح ظاهره و مناقب فاخره این کتاب شریف شنیدی پس بدانکه احمد بن الفضل درهمین کتاب
میفرماید عن عمران بن حصين رضي الله عنه انّ رسول الله صلّى الله عليه وسلّم قال انّ
عليّا منّي وانا منه وهو ولي كل مؤمن بعدي اخرجه احمد وابو حاتم والترمذي وقال
حسن غريب وعن بريدة رضي الله عنه انه كان يبغض عليّا فقال النبي صلّى الله
عليه وسلّم تبغض عليا قال نعم فقال لا تبغضه وان كنت تحبّه فازدد له حبّا قال
فما كان احد من الناس بعد رسول الله صلّى الله عليه وسلّم احبّ اليّ من علي وفي
رواية علي منّي وانا من علي وهو وليكم بعدي اخرجهما احمد بن حنبل و جه هفتاد وشش
آنکه نیز احمد بن الفضل بن محمد باکثیر در وسیلة المآل حدیث ولایت را در ضمن حدیث عشر خصال
روایت نموده چنانچه فرموده عن عمرو بن ميمون رضي الله عنهما اذ اتاه سبعة رهط
فقالوا يا ابن عباس امّا تقوم معنا او تخلو من هؤلاء قال بل اقوم معكم وهو يومئذ
صحيح قبل ان يعمى فقال انتدوا الى جلوا في النادي وهو مجلس القوم الذي يتحدّثون
فيه ثم جاء ينقض ثوبه ويقول افّ وتفّ وقعوا في رجل له عشر خصال وقعوا
في رجل قال له النبي صلّى الله عليه وسلّم لابعثنّ رجلا لا يخزيه الله ابدا يحب الله
ورسوله فاستشرف لها من استشرف فقال اين علي بن ابي طالب فقالوا هو في الرحى
يطحن قال فما كان احدكم ليطحن فجاء وهو ارمد لا يكاد يبصر فنفث في عينيه ثم
هزّ الراية واعطاه اياها فجاء بصفية بنت حيي ثم بعث فلانا يعني ابا بكر رضي الله
عنه بسورة التوبة فبعث عليّا خلفه فاخذها منه وقال لا يذهب بها الا رجل
منّي وانا منه وقال لبني عمّه ايكم يواليني في الدنيا والآخرة وعلي جالس معه فابوا
فقال علي انا اواليك في الدنيا والآخرة قال فتركه ثم اقبل على رجل منهم فقال
ايكم يواليني في الدنيا والآخرة فابوا فقال انا اواليك في الدنيا والآخرة قال انت
وليّي في الدنيا والآخرة قال وكان اوّل من اسلم بعد خديجة قال واخذ النبي

صلى الله عليه وسلم ثوبه فوضعه على علي وفاطمة والحسن والحسين فقال انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا قال وشرى نفسه فلبس ثوب النبي صلى الله عليه وسلم ثم نام مكانه وكان المشركون يرمون النبي صلى الله عليه وسلم فجاء ابو بكر وعلي نائم قال وابو بكر يحسب انه رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا علي ان نبي الله قد انطلق نحو بئر ميمون فادركه فانطلق ابو بكر معه ودخل الغار وجعل علي يرمى بالحجارة كما كان يرمى رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو يتضور يصيح ويلتوي عند الضرب قد لف راسه في الثوب لا يخرجه حتى اصبح ثم كشف عن راسه فقالوا انك للئيم كان صاحبك نرميه فلا يتضور وانت تتضور وقد استنكرنا ذلك قال وخرج النبي صلى الله عليه وسلم في الناس للغزوة فقال له علي اخرج معك فقال له النبي صلى الله عليه وسلم اما ترضى ان تكون مني بمنزلة هرون من موسى الا انك لست بنبي انه لا ينبغي ان اذهب الا وانت خليفتي وقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم انت ولي كل مومن بعدي قال وسد ابواب المسجد الا باب علي قال فيدخل المسجد جنبا وهو طريقه ليس له طريق غيره قال وقال من كنت مولاه فعلي مولاه قال واخبرنا ان الله عز وجل قد رضي عن اصحاب الشجرة وعلم ما في قلوبهم فهل حدثنا انه سخط عليهم بعد قال يا نبي الله ائذن لي اضرب عنقه يعني حاطبا قال اوكنت فاعلا وما يدريك لعل الله اطلع على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم وعلي كرم الله وجهه من اهل الشجرة واهل بدر بل من اكابرهم رضوان الله تعالى عليهم اجمعين خرج هذا الحديث بتمامه احمد بن حنبل وابو القاسم الدمشقي في الموافقات في الاربعين الطوال واخرج النسائي بعضه وهذه القصة مشهورة ذكرها ابن اسحق وغيره فالحمد لله على ثبوت اعتماد هذا الحديث الشهير من افادة باكثير الذي هو العالم النحرير والمعتمد الكبير والموئل في الحرم المكي لكل عظيم وصغير

فاجر

فاجر و مخاض الازلال و التعزير والجم وشباك الاضلال والتعبير والهدم اساس الابطال والنكير وانفصم عرى التكذيب والتحقير والله الموفق بالهداية والتبصير

محتجب نماند که احمد بن الفضل صاحب فضل جليل و فائز بمقام رفيع و سنی و از اکابر و نبهای علمای مکه معظم و نحارير ثقات آن بلده مکرمه است در مجلد غدیر شنیدی که محمد امین بن فضل الله المحبی در خلاصة الاثر في اعيان القرن الحادي عشر گفته الشيخ احمد بن الفضل بن محمد باكثير المكي الشافعي من ادباء الحجاز وفضلائها المتمكنين كان فاضلا اديبا له مقدار علي وفضل جلي وكان له في العلوم الفلكية وعلم الاوفاق والزايرجا يد عالية وكان له عند اشراف مكة منزلة وشهرة وكان في الموسم يجلس في المكان الذي يقسم فيه الصر السلطاني بالحرم الشريف بدلا عن شريف مكة ومن مولفاته حسن المال في مناقب الال جعله باسم الشريف ادريس امير مكة ومن شعره قوله مضمنا او مجيزا قصيدة المتنبي يمدح بها السيد علي بن بركات الشريف الحسني وهي حشاشة نفس ودعت يوم ودعوا وقالت لا ظعان الاحبة اتبعوا الى ان قال بعد ذكر تمام الاشعار واتفق له انه سمع وهو محتضر بنادي على فاكهة ودعوا من نار حيلة فقال ابياتا يا صاح داعي المنون وافى وحل في حينا نزوله ها انا قد حللت عنكم فودعوا من نار حيلة فلم يلبث الا قليلا حتى مات رحمه الله تعالى وكانت وفاته في سنة سبع واربعين والف بمكة ودفن بالمعلاة ورضي الدين محمد بن علي بن حيدر در تنضيد العقود السنية بتمهيد الدولة الحسنية که در مکه معظمه از کتبخانه بعض اعلام فقیر را عاریت بدست آمده بود گفته قال احمد صاحب الوسيلة وهو الثقة الامين في كل فضيلة وكان نجم الدين شارك اياه في ولاية مكة المشرفة فتوعمه اثنان ستين بولاية الغوري وهي آخر ولاية صدرت من الشراكسة سنة ثمان عشرة وسبعمائة ازين عبارت ظاهرست که احمد صاحب سيد ثقه و امين ست در هر فضیلت و ناهیک به مدحا و ثناء عظیما و تعظیما و اطراء فخیما و نیز رضی الدین در تنضید العقود

السنیة بعد ذکر بعض روایات و حکایات داله بر عدم مواخذه سادات بافعال قبیحه گفته و ان اردت زیادة علی ذلك فعلیك بخاتمة وسیلة المآل و بجواهر العقدین و غیرهما من کتب التواریخ وجه هفتاد و هفتم آنکه میرزا محمد بن معتمد خان حارثی بدخشی در مفتاح النجا فی مناقب آل العبا گفته اخرج احمد عن بریدة رضی الله عنه قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم بعثین الی الیمن علی احدهما علی بن ابی طالب و علی الآخر خالد بن الولید فقال اذا التقیتم فعلی علی الناس و اذا افترقتم فکل واحد منکما علی جنده قال فلقینا بنی زبید من اهل الیمن فاقتتلنا فظهر المسلمون علی المشرکین فقتلنا المقاتلة و سبینا الذریة فاصطفی علی امرأة من السبی لنفسه قال بریدة فکتب معی خالد بن الولید الی رسول الله صلی الله علیه وسلم یخبره بذلك فلما اتیت النبی صلی الله علیه وسلم دفعت الکتاب فقرئ علیه فرایت الغضب فی وجه رسول الله صلی الله علیه وسلم فقلت یا رسول الله هذا مکان العائذ بك بعثتنی مع رجل و امرتنی ان اطیعه ففعلت ما ارسلت به فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقع فی علی فانه منی و انا منه و هو ولیکم بعدی وجه هفتاد و هشتم آنکه نیز میرزا محمد در مفتاح النجا گفته اخرج الدیلمی عن علی کرم الله وجهه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لبریدة یا بریدة ان علیا ولیکم بعدی فاحب علیا فانه یفعل ما یؤمر وجه هفتاد و نهم آنکه نیز در مفتاح النجا گفته اخرج الترمذی و اللفظ له و الحاکم عن عمران بن حصین رضی الله عنه قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم جیشا فاستعمل علیهم علی بن ابی طالب فمضی فی السریة فاصاب جاریة فانکروا علیه و تعاقد اربعة من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم فقالوا اذا لقینا رسول الله صلی الله علیه وسلم اخبرناه بما صنع علی و کان المسلمون اذا رجعوا من سفر بدؤا برسول الله صلی الله علیه وسلم فسلموا علیه ثم انصرفوا

الی رحالهم فلما قدمت السریة سلموا علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقام احد الاربعة فقال یا رسول الله الم تر الی علی بن ابی طالب صنع کذا و کذا فاعرض عنه رسول الله ثم قام الثانی فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الثالث فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل الیهم رسول الله صلی الله علیه وسلم و الغضب یعرف فی وجهه فقال ما تریدون من علی ما تریدون من علی ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مومن بعدی و لفظه عند احمد مرفوعا دعوا علیا دعوا علیا دعوا علیا ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مومن بعدی وجه هشتادم آنکه نیز میرزا محمد در مفتاح النجا گفته اخرج الخطیب ابو الرافعی عن علی کرم الله وجهه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سألت الله یا علی فیك خمسا فمنعنی واحدة و اعطانی اربعة سألت الله ان یجمع علیك امتی فابی علی و اعطانی فیك ان اول من تنشق عنه الارض یوم القیمة انا و انت معی معك لواء الحمد و انت تحمله بین یدی تسبق به الاولین و الآخرین و اعطانی انك ولی المومنین بعدی وجه هشتاد و یکم آنکه نیز میرزا محمد در مفتاح النجا گفته و اخرج احمد عن عمرو بن میمون قال انی لجالس الی ابن عباس رضی الله عنه اذ اتاه تسعة رهط قالوا یا ابن عباس اما ان تقوم معنا و اما ان تخلونا فقال ابن عباس بل اقوم معکم قال و هو یومئذ صحیح لم یعم قال فانتدوا فتحدثوا فلا ندری ما قال فجاء ینفض ثوبه و هو یقول اف و تف وقعوا فی رجل له عشر وقعوا فی رجل قال له النبی صلی الله علیه وسلم لابعثن رجلا لا یخزیه الله ابدا یحب الله و رسوله قال فاستشرف لها من استشرف قال این علی قیل هو فی الرحی یطحن قال و ما کان احدکم یطحن قال فجاء و هو ارمد لا یکاد یبصر قال فنفث فی عینیه ثم هز الرایة ثلثا فاعطاه ایاها فجاء بصفیة بنت حیی

ما تریدون من علی

قال ثم بعث ابا بکر بسورة التوبة فبعث علیاً خلفه فاخذها منه قال لا یذهب
بها الا رجل منی و انا منه قال و قال للنبی عمه ایکم یوالینی فی الدنیا و الاخرة قال
و علی جالس معهم فابوا فقال علی انا اوالیک فی الدنیا و الاخرة قال فترکه ثم اقبل
علی رجل منهم فقال ایکم یوالینی فی الدنیا و الاخرة فابوا فقال علی انا اوالیک فی
الدنیا و الاخرة فقال انت ولیی فی الدنیا و الاخرة قال و کان اول من اسلم من الناس
بعد خدیجة قال و اخذ رسول الله صلی الله علیه و سلم ثوبه فوضعه علی علی
و فاطمة و حسن و حسین فقال انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم
تطهیرا قال و شری علی نفسه فلبس ثوب النبی صلی الله علیه و سلم ثم نام مکانه
قال و کان المشرکون یرمون رسول الله صلی الله علیه و سلم فجاء ابو بکر و علی نائم
و ابو بکر یحسب انه نبی الله فقال یا نبی الله صلی الله علیه و سلم قال قد انطلق
نحو بئر میمون فادرکه فانطلق ابو بکر فدخل معه الغار قال و جعل علی یرمی بالحجارة
کما یرمی رسول الله و هو یتضور قد لف راسه فی الثوب لا یخرجه حتی اصبح ثم
کشف راسه فقالوا انک للئیم کان صاحبک نرمیه فلا یتضور و انت تتضور
و قد استنکرنا ذلک و خرج الناس فی غزاة تبوک قال فقال علی اخرج معک
فقال له نبی الله لا فبکی فقال له ما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون
من موسی الا انک لست بنبی لا ینبغی ان اذهب الا و انت خلیفتی قال و سد
ابواب المسجد غیر باب علی قال فیدخل المسجد جنبا و هو طریقه لیس له طریق
غیره قال و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من کنت مولاه فان مولاه
علی قال و اخبرنا الله عز و جل انه قد رضی عن اصحاب الشجرة فعلم ما فی قلوبهم
هل حدثنا احد انه سخط علیهم بعد اقول هذا حدیث حسن بل صححه
بعضهم و هو شامل لمناقب جمة یلزم لاهل العلم حفظه این عبارت ظاهرست

که این حدیث شریف که در آن حدیث ولایت هم مذکور است شامل مناقب حمیده است و لازم
اهل علم را حفظ آن پس بحمد الله المنان حسب افاده میرزا محمد معتمد خان مخاطب عالیشان و
بعض دیگر متعصبین بی ایقان که جسارت بر تکذیب و ابطال آن با جهار و اعلان نموده اند
بزه کار و آثم و تارک واجب لازم و خارج از جملهٔ اهل علم و مهرهٔ حذاق و داخل زمرهٔ عوام فساق
و داخل همج رعاع متهالکین فی اشواق الصفق بالاسواق و چون میرزا محمد معتمد خان مقبول و
مستند ممدوح خود مخاطب عالی مکانت پس خروج او از اهل علم و دخول در زمرهٔ تارکین
لازم حتم حسب افاده ممدوح خودش ثابت گردید و سجل این خروج و دخول بدستخط خاص خود و
مزین بکمال عظمت و جلالت و نهایت دیانت و امانت او بالزام او واضح و روشن شد
وجه هشتاد و دوم آنکه نیز میرزا محمد بدخشانی در نزل الابرار بما صح فی مناقب اهل البیت الاطهار
در قسم اول از باب اول از مقصد کتاب گفته اخرج الترمذی و الحاکم عن عمران بن الحصین
رضی الله عنه قال بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم جیشا و استعمل علیهم
علی بن ابی طالب فمضی فی السریة فاصاب جاریة فانکروا علیه و تعاقد اربعة
من اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم فقالوا اذا بلغنا رسول الله صلی الله
علیه و سلم اخبرناه بما صنع علی و کان المسلمون اذا رجعوا من سفر بدءوا
برسول الله صلی الله علیه و سلم فسلموا علیه ثم انصرفوا الی رحالهم فلما قدمت
السریة سلموا علی رسول الله صلی الله علیه و سلم فقام احد الاربعة فقال
یا رسول الله الم تر ان علی بن ابی طالب صنع کذا و کذا فاعرض عنه رسول الله
صلی الله علیه و سلم ثم قام الثانی فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الیه
الثالث فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل
الیهم رسول الله صلی الله علیه و سلم و الغضب یعرف فی وجهه فقال ما تریدون
من علی ما تریدون من علی ما تریدون من علی ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مومن

بعدکی وجه هشتاد و سوم آنکه میرزا محمد در نزل الابرار در ضمن حدیث قسیم گفته اخرج احمد عن عمرو بن
میمون قال انی لجالس الی ابن عباس رضی الله عنهما اذ اتاه تسعة رهط فقالوا یا ابن
عباس اما ان تقوم معنا واما ان تخلونا فقال ابن عباس بل اقوم معکم قال وهو
یومئذ صحیح لم یعم قال فانتدوا فتحدثوا فلا تدری ما قال فجاء ینفض ثوبه وهو
یقول اف وتف وقعوا فی رجل له عشر وقعوا فی رجل قال له النبی صلی الله علیه وسلم
لابعثن رجلا لا یخزیه الله ابدا یحب الله ورسوله قال فاستشرف لها من استشرف
قال این علی قیل هو فی الرحی یطحن قال وما کان احدکم یطحن قال فجاء وهو ارمد لا یکاد
یبصر قال فنفث فی عینیه ثم هز الرایة ثلثا فاعطاه ایها فجاء بصفیة بنت حیی
قال ثم بعث ابا بکر بسورة التوبة فبعث علیا خلفه فاخذها منه قال لا یذهب بها
الا رجل منی وانا منه قال وقال النبی لبنی عمه ایکم یوالینی فی الدنیا والاخرة قال وعلی
جالس معهم فابوا فقال علی انا اوالیک فی الدنیا والاخرة قال فترکه ثم اقبل علی رجل
منهم فقال ایکم یوالینی فی الدنیا والاخرة فابوا فقال علی انا اوالیک فی الدنیا والاخرة
فقال انت ولیی فی الدنیا والاخرة قال وکان اول من اسلم من الناس بعد خدیجة
قال واخذ رسول الله صلی الله علیه وسلم ثوبه فوضعه علی علی وفاطمة والحسن والحسین
فقال انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا قال وشری
علی نفسه لبس ثوب النبی صلی الله علیه وسلم ثم نام مکانه قال وکان المشرکون
یرمون رسول الله صلی الله علیه وسلم فجاء ابو بکر وعلی نائم وابو بکر یحسب انه نبی الله
فقال ای نبی الله صلی الله علیه وسلم قال قد انطلق نحو بئر میمون فادرکه فانطلق
ابو بکر فدخل معه الغار قال وجعل علی یرمی بالحجارة کما یرمی رسول الله صلی الله
علیه وسلم وهو یتضور قد لف راسه فی الثوب لا یخرجه حتی اصبح ثم کشف راسه
فقالوا انک للئیم کان صاحبک نرمیه فلا یتضور وانت تتضور وقد استنکرنا

البلوغ ثم حفظ البهجة وغیرها من متون الشافعیة والفیة ابن مالک والفیة
السیرة للعراقی والفیة الحدیث له ایضا وعرض ذلک علی مشایخ عصره فی حیاة
والده ثم اقبل علی الاشتغال فقرأ علی والده علوم العربیة وتفقه بالشمس
الرملی واخذ التفسیر والحدیث والادب عن النور علی بن غانم المقدسی وحضر
دروس الاستاذ محمد البکری فی التفسیر والتصوف واخذ الحدیث عن النجم الغیطی
والشیخ قاسم والشیخ حمدان الفقیه والشیخ الطبلاوی لکن کان اکثر اختصاصه
بالشمس الرملی وبه برع واخذ التصوف عن جمع وتلقن الذکر من قطب زمانه الشیخ
عبد الوهاب الشعراوی ثم اخذ طریق الخلوتیة عن الشیخ محمد المناخلی اخی عبد الله
واخلاه مرارا ثم عن الشیخ محمد الرومی حین قدم مصر بقصد الحج وطریق البیرامیة
عن الشیخ حسین الرومی المنتشوی وطریق الشاذلیة عن الشیخ منصور الغیطی وطریق
النقشبندیة عن السید الحسیب النسیب مسعود الطاشکندی وغیرهم من مشایخ
عصره وتقلد النیابة الشافعیة ببعض المجالس فسلک فیها الطریقة الحمیدة وکان
لا یتناول منها شیئا ثم رفع نفسه عنها وانقطع عن مخالطة الناس انعزل
فی منزله واقبل علی التالیف فصنف فی غالب العلوم ثم ولی تدریس المدرسة الصالحیة
فحسده اهل عصره وکانوا لا یعرفون مزیة علمه لانزوائه عنهم ولما حضر الدرس
فیها ورد علیه من کل مذهب فضلاؤه منتقدین علیه وشرع فی اقراء مختصر المزنی
ونصب الجدل فی المذاهب واتی فی تقریره بما لم یسمع من غیره فاذعنوا لفضله
وصار اجلاء العلماء یبادرون لحضوره واخذ عنه منهم خلق کثیر منهم الشیخ
سلیمان البابلی والسید ابراهیم الطاشکندی والشیخ علی الاجهوری والولی المعتقد
احمد الکلبی وولده الشیخ محمد وغیرهم وکان مع ذلک لم یخل من طاعن وحاسد
حتی دس علیه السم فتوالی علیه بسبب ذلک نقص فی اطرافه وبدنه من کثرة التداوی

ولما عجز صار ولده تاج الدین محمد یستملی منه التالیف و بسطها و تالیف کثیرة الی ان قال بعد ذکر اکثر مصنفاته وله مولفات اخر غیر هذه و بالجملة فهو اعظم علماء هذا التاریخ اثارا و مولفاته غالبها متداولة کثیرة النفع وللناس علیها تهافت زائد و یتغالون فی اثمانها و اشهرها شرحاه علی الجامع الصغیر و شرحی السیرة المنظومة للعراقی و کانت ولادته فی سنة ۹۵۲ اثنتین و خمسین و تسعمائة و توفی صبیحة یوم الخمیس الثالث والعشرین من صفر سنة احدی و ثلثین و الف و صلی علیه بجامع الازهر یوم الجمعة و دفن بجانب زاویته التی انشاها بخط المقسم المبارک فیما بین زاویتی سیدی الشیخ احمد الزاهد و الشیخ مدین الاشمونی و قیل فی تاریخ موته مات شافعی الزمان رحمه الله وجه ہفتاد و چہارم آنکہ سید محمود بن محمد بن علی الشیخانی القادری حدیث ولایت را در صراط سوی فی مناقب آل النبی وارد کردہ و اولا عبارت صدر صراط سوی کہ ازان مزید مدح و ثنا و وصف و اطرای آن بحا حقیقت و اصابت و عظمت و جلالت و مطالب مقاصد آن باہر گردد باید شنید پس باید دانست کہ سید محمود در اول کتاب مذکور گفته اما بعد فان العمل بغیر العلم و بال و العلم بغیر العمل خیال و لا یقبض العلم الا بموت العلماء کما فی الحدیث المتفق علی صحته فی روایة عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان الله لا یقبض العلم انتزاعا ینتزعه من الناس و لکن یقبض العلم بموت العلماء کلما ذهب عالم ذهب بما معه حتی اذا لم یبق عالم اتخذ الناس رؤساء جهالا فسئلوا فافتوا بغیر علم فضلوا و اضلوا و علم ان الفحول قد قبضت و الوعول قد هلکت و انقرض صان العلم و خمدت جمرته من کثرة الجهل و علت دولته حتی لم یبق من الکتب التی یعتمد علیها فی ذکر الانساب الا بعض الکتب التی صنفها اصحاب الغرض کما ستقف علی اسمائها فی تضاعیف الکتاب ان شاء الله تعالی و یلوح لک شاهدها من بعید کالسراب لکونها فارغة عن

الصدق

دعوا علیا دعوا علیا دعوا علیا ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مومن بعدی و اخرج الطیالسی و الحسن بن سفیان و ابو نعیم عنه مثله و اخرج الترمذی و قال حسن غریب و الطبرانی و الحاکم و صححه عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما تریدون من علی ما تریدون من علی ما تریدون من علی ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مومن بعدی و اخرج الخطیب و الرافعی عن علی کرم الله وجهه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سالت الله یا علی فیک خمسا فمنعنی واحدة و اعطانی اربعا سالت الله ان یجمع علیک امتی فابی علی و اعطانی فیک ان اول من تنشق عنه الارض یوم القیمة انا و انت معی و معک لواء الحمد و انت تحمله من بین یدی تسبق به الاولین و الاخرین و اعطانی انک ولی المومنین بعدی و محتجب نماند کہ صدر عالم عالم جلیل القدر و صدر باہر الفخر و فاضل شدید الاسر و نحریر طیب النجر است و کتاب معارج العلی مثل خود ش ممدوح و مقبول شاہ ولی اللہ والد ماجد مخاطب ما قدس سرہ است چنانچہ در تفہیمات الٰہیہ گفتہ تفہیم شیخ صدر عالم رسالہ تالیف کردہ بودند دران رسالہ واقعات چند بیان کردہ کہ از انجملہ روایت شق قمر ست یکی فلقہ بحضرت علی کرم اللہ وجہہ در رفت باز آن فلقہ بدر کامل شدہ منشق شد یکی فلقہ بابن راقم در رفت و از انجملہ واقعہ ہست کہ حقیقت لوائی دران معلوم شد و بنای این رسالہ بر بیان مناقب حضرت علی ست کرم اللہ وجہہ و در انجا قائل بتفضیل آنجناب بر سایر صحابہ شدند بفضل کلی بعد تالیف آن را با بن فقیر فرستاد بعد مطالعہ آن این ابیات نظم کردہ شد رعاک الله یا صدر العوالی و طول الدهر کان لک البقاء لقد و تیت فی الاباء فخرا و بالابناء ترتفع العلاء و جدک ایة لا ریب فیها و نحن لا تکدرنا الدلاء و فی کشف المعارف کان فردا و ما فی القوم کان له کفاء لقد کوشفت ما کوشفت حقا و فضل الله لیس له انتهاء اتاک الثلج و الایقان لما رایت الشق و انکشف اللواء و اذا داتاک سیدنا علی باکرام و حلم ما یشاء تو تف فی

مناقب کتابا ۞ وعند الله فی ذاک الجزاء ۞ وکم مدح مولانا علی ۞ مقل لا یکون له
وفاء ۞ فما من مشهد الا وفیه له فخر کبیر وازدهاء ۞ وما من خصلة الا وفیها لمشرب عظیم ارتواء
وللقرآن تنزیل وظهر یقاتلهم علیه الانبیاء ۞ وللقرآن تأویل وبطن یخاصمهم علیه الاوصیاء
قبول الناس للتنزیل فیه سیاسات له منها نماء ۞ فمنها ردة تحریف ومیل ۞ لاسباب لها منها انتشاء
وصلح واختصام وابتلاء ۞ باقوام قلوبهم هواء ۞ لهذا القسم اسرار عظام وللشیخین فیه اعتلاء
وفی علم النبوة ان هذا ۞ ملاک الامر لیس به خفاء ۞ وما نال الصحابة عادة فیه یقینا مثل ما طلعت
ذکاء ۞ فاثبت ذاک للشیخین اخری ۞ من الاوصاف منه ما تشاء ۞ انتهی ما فی التفهیمات
الالهیة اقول فیا سبحان الله یثبت صدق العالم الذی هو الصدق المشهود والممدوح
بهذه المدائح الباهرة السفور والمنعوت بتلک المناقب الزاهرة النور علی لسان
والد المخاطب المختال الفخور هذا الحدیث الشریف نقلا عن اساطینه الذین علیهم المدار
علی مرور الدهور ثم یرمیه المخاطب المعروف بالکذب والزور ولا یخاف فضیح الخزی
والتعصب المدحور ولا یکترث اصلا بابداء الهذر المحظور واشاعة الجحد المبتور
فانها لا تعمی الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور **وجه هشتاد و هشتم** آنکه ولی الله
بن عبد الرحیم والد ماجد مخاطب حدیث ولایت را ثابت فرموده و آن را از فضائل و مناقب جناب
امیر المؤمنین علیه السلام شمار کرده چنانچه در قرة العینین گفته عن عمران بن حصین قال بعث
رسول الله صلی الله علیه وسلم جیشا واستعمل علیهم علی بن ابی طالب فمضی فی السریة
فاصاب جاریة فانکروا علیه وتعاقد اربعة من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم
فقالوا اذا لقینا رسول الله صلی الله علیه وسلم اخبرناه بما صنع علی وکان المسلمون
اذا رجعوا من سفر بدؤوا برسول الله صلی الله علیه وسلم فسلموا علیه ثم انصرفوا الی
رحالهم فلما قدمت السریة سلموا علی النبی صلی الله علیه وسلم فقام احد الاربعة
فقال یا رسول الله الم تر الی علی بن ابی طالب صنع کذا وکذا فاعرض عنه رسول الله

صلی الله

صلی الله علیه وسلم ثم قام الثانی فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الثالث فقال
مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الرابع فقال ما قالوا فاقبل الیه رسول الله والغضب
یعرف فی وجهه فقال ما تریدون من علی ما تریدون من علی ما تریدون من علی ان علیا
منی وانا منه وهو ولی کل مؤمن من بعدی اخرجه الترمذی **وجه هشتاد و نهم** آنکه نیز
ولی الله حدیث ولایت را در ازالة الخفا عن خلافة الخلفاء که اقصای مدح و ثنا و منتهای وصف
واطرای آن کلام خود مخاطب صدر همین عقیده ششم از باب امامت ساطع و لامع است و در مآثر
جناب امیر علیه السلام وارد فرموده چنانچه گفته اخرج الحاکم والنسائی عن عمرو بن میمون
قال انی لجالس عند ابن عباس اذ اتاه تسعة رهط فقالوا یا ابن عباس اما ان تقوم
معنا واما ان تخلو بنا من بین هؤلاء فقال ابن عباس بل انا اقوم معکم قال وهو
یومئذ صحیح قبل ان یعمی قال فانتدوا فتحدثوا فلا ندری ما قالوا فجاء ینفض ثوبه
ویقول اف وتف وقعوا فی رجل له عشر فضائل لیست لاحد غیره وقعوا فی
رجل قال له النبی صلی الله علیه وسلم لابعثن رجلا لا یخزیه الله ابدا یحب الله
ورسوله ویحبه الله ورسوله فاستشرف لها مستشرف فقال این علی فقالوا
انه فی الرحی یطحن قال وما کان احدهم لیطحن قال فجاء وهو ارمد لا یکاد ان یبصر
قال فنفث فی عینیه ثم هز الرایة ثلاثا فاعطاها ایاه فجاء علی بصفیة بنت
حیی قال ابن عباس ثم بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم فلانا بسورة التوبة
فبعث علیا خلفه فاخذها منه قال لا یذهب بها الا رجل هو منی وانا منه
فقال ابن عباس وقال النبی صلی الله علیه وسلم لبنی عمه ایکم یوالینی فی الدنیا
والآخرة قال وعلی جالس معهم فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم واقبل علی
رجل منهم فقال ایکم یوالینی فی الدنیا والآخرة فابوا فقال لعلی انت ولیی فی الدنیا
والآخرة قال ابن عباس وکان علی اول من آمن من الناس بعد خدیجة رضی الله عنها

قال واخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم ثوبه فوضعه على علي وفاطمة وحسن
وحسين وقال انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا قال
ابن عباس وشرى علي نفسه فلبس ثوب النبي صلى الله عليه وسلم ثم نام مكانه
قال ابن عباس وكان المشركون يرمون رسول الله صلى الله عليه وسلم فجاء ابوبكر
رضي الله عنه وعلي نائم قال وابوبكر يحسب انه رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال فقال يا نبي الله فقال له علي ان نبي الله قد انطلق نحو بئر ميمون فادركه
قال فانطلق ابوبكر فدخل معه الغار قال وجعل علي رضي الله عنه يرمى بالحجارة
كما كان يرمى نبي الله صلى الله عليه وسلم وهو يتضور وقد لف راسه في الثوب لا يخرجه
حتى اصبح ثم كشف عن راسه فقالوا انك للئيم وكان صاحبك لا يتضور ونحن
نرميه وانت تتضور وقد استنكرنا ذلك فقال ابن عباس وخرج رسول الله
صلى الله عليه وسلم في غزوة تبوك وخرج الناس معه فقال له علي اخرج معك
قال فقال النبي صلى الله عليه وسلم لا فبكى علي فقال له اما ترضى ان تكون مني
بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي انه لا ينبغي ان اذهب الا وانت
خليفتي قال ابن عباس وقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم انت ولي كل مومن
من بعدي ومومنة وسد رسول الله صلى الله عليه وسلم ابواب المسجد غير باب
علي فكان يدخل المسجد جنبا وهو طريقه لا غيره قال ابن عباس وقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم من كنت مولاه فان مولاه علي قال ابن عباس وقد اخبرنا
الله عز وجل في القرآن انه رضي عن اصحاب الشجرة فعلم ما في قلوبهم فهل اخبرنا
انه سخط عليهم بعد ذلك قال ابن عباس وقال نبي الله صلى الله عليه وسلم لعمر
رضي الله عنه حين قال ائذن لي فاضرب عنقه قال او كنت فاعلا وما يدريك
لعل الله قد اطلع الى اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فالحمد لله الحنان المنان

الديان

الديان الرحمن الهادي الى سبل الايقان وطرق العرفان الموضح للصدق باوضح الادلة وحجج
البرهان حيث اثبت اعتبار الحديث واعتقاده بافادة والد المخاطب السليط اللسان وشيخه
واستاذه جليل الشان مرجعه وموئله وملاذه ومعقله الذي هو عين الاعيان
ولا يشق له غبار ولا يلحق له آثار وهو السابق على الامثال والاقران الذي تضرب
اليه اكباد الابل بهرة هذا الشان فهو وحيد الزمان وفريد الدوران فلاح ووضح
وتبين وباح ان من كذب الحديث الشريف ورماه بالفرية والعضيهة والبطلان
فقد اخطأ صحوة العدوان وركب متن الطغيان واثار فحش الشنان واختار انكر
البهتان وابدى اشنع الهذر والهذيان ورضي بالتساهل والتغافل والتغال والادهان
وجانب جانب اليقين والايمان واظهر ابتلاءه بالاحقاد والاحن والاضغان وان الغرور
الخدوع طبع على قلبه ان يخدع ويغش ويخان ويكذب ويفتري ومان
واضاع عرضه ودينه وما صان ونفسه بقذ العصبية شان وما احتفل
بالعناد والخسار والهوان هوى في هوة الخزي والعصيان والاتيان بما يانف
منه كل عاد وجان فيا للعجب كل العجب بين جادى رجيم المخاطب الشريف
الحسب الذي هو جذيلهم المحكك وعذيقهم المرجب كيف خاض في غمار عقوق الده
المهذب وشيخه الواضع الهناء على النقب ودرج على اتباعه واقتفاء اثاره تقليد
الكلاب الجالب على نفسه اتباع امر العطب فلم يحتفل باثبات فضيلة سيد العرب
وجرى في مضمار الانكار والابطال بالتقريب والخبب وابدى غرائب التوغر والشغب
والعناد السائق الى الشجب ولم يكترث بالامر المخزي للسخط وحلول الغضب ولم يهب
اصلا من لحوق عار القصب وظهور شنار الفتور زيادة على اصطلاء نار ذات لهب
وكانه لم يقرع سمعه قول علي عليه السلام نحن اهل بيت ما عادانا بيت الا خرب
ولا نبح علينا كلب الا جرب **وجه نودم** آنكه محمد بن اسمعيل صلاح الامير اليمني الصنعاني

در روضه ندیه شرح تحفه علویه گفته فقل من المدح بما شئت فلن ترى فيما قلته شيئاً فريا بل كل
من يراه يرى انه في شانه ٭ فان العلي فاعلم ورد ما اشعيا ٭ هذه كالفذلكة لما تقدم
من فضائله كانه قال اذا قد عرفت انه احرز كل كمال و بذ في كل فضيلة كملة الرجال
فقل ما شئت في مدحه كان تمدحه بالعبادة فانه بلغ رتبتها العلية و بالشجاعة
فانه انسى ما سبقه من ابطال البرية و بالزهادة فانه امامها الذي به يقتدى و بالجود
وانه الذي فيه المنتهى و بالجملة فلا فضيلة الا و هو حامل لوائها و مقدم لرائها
فقل في صفاته ما انطلق به اللسان فلن يعيبك في ذلك انسان و في هذا اشارة
الى عدم انحصار فضائله كما قد اشرنا اليه سابقاً و كيف يحصر لنا وقد قال امام المحدثين
احمد بن حنبل انه ما ثبت لاحد من الفضائل الصحيحة ما ثبت للوصي عليه السلام
وقد علم ان كتب السنة قد شرقت و غربت و بلغت مبلغ الرياح فلا يمكن حصرها و نشا
الى ما لم نورده سابقاً فمن ذلك انه من الرسول صلى الله عليه و سلم بمنزلة الراس من
البدن كما اخرجه الخطيب من حديث البراء و الديلمي في مسند الفردوس من حديث
ابن عباس رضي الله عنهما عنه صلى الله عليه و سلم علي مني بمنزلة راسي من بدني
و من ذلك انه باب حطة كما اخرجه الدارقطني في الافراد عن ابن عباس رضي الله عنهما عنه
صلى الله عليه و سلم علي باب حطة من دخل منه كان مومنا و من خرج منه كان كافراً
و من ذلك انه من النبي صلى الله عليه و سلم و النبي صلى الله عليه و سلم منه كما اخرجه
احمد و الترمذي و ابو حاتم من حديث عمران بن حصين ان رسول الله صلى الله عليه و سلم
قال ان علياً مني و انا منه و هو ولي كل مومن بعدي ٭ ازین عبارت نهایت
اعتبار و اعتماد حدیث ولایت و کمال شناعت و فظاعت تکذیب و ابطال آن ظاهر و واضح است
نیز از که محمد بن اسمعیل این حدیث شریف را از جمله فضائل صحیحه موفوره و مناقب ثابته غیر محصوره برای
جناب امیر المومنین علیه السلام شمرده و آن را از احمد و ترمذی و ابو حاتم نقل کرده و بان استدلال و احتجاج کرده

بر اینکه حضرت امیر المومنین از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم است و جناب رسالتمآب صلی الله
علیه و آله و سلم از آنحضرت و ناهیك بها منقبة سنیة لا یبلغ كنهها الا الالباب و ینحسر عنها
الاوهام و لن يجد احد من المعاندين و المتعصبين بعدها سبيلاً الى شيء من الوساوس
و الكلام وجه نود و یکم آنکه نیز در روضه ندیه بشرح شعر کلما اللصحب من مکرمة فله
السبق تراه الاولیا گفته و قد اختصه الله و رسوله بخصائص لا تدخل تحت ضبط
الاقلام و لا تفنى بفناء الليالي و الايام مثل اختصاصه باربع ليست في احد غيره
كما اخرجه العلامة ابو عمر بن عبد البر من حديث حبر الامة ابن عباس رضي الله عنهما
قال لعلي اربع خصال ليست لاحد غيره هو اول عربي و عجمي صلى مع رسول الله
صلى الله عليه و سلم و هو الذي كان لواءه معه في كل زحف و هو الذي صبر معه يوم
فر عنه غيره و هو الذي غسله و ادخله في قبره و كاختصاصه بخمس كما اخرجه
احمد في المناقب و قد تقدم ذلك في بيت لواء الحمد و كاختصاصه بعشر كما اخرجه
احمد بتمامه و ابو القاسم الدمشقي في الموافقات و في الاربعين الطوال و اخرج النسائي
بعضه و هو من حديث عمرو بن ميمون قال اني لجالس الى ابن عباس اذ اتاه سبعة رهط
فقالوا يا ابن عباس اما ان تقوم معنا و اما ان تخلو من هؤلاء قال بل اقوم معكم و هو
يومئذ صحيح قبل ان يعمى قال فانتدوا فتحدثون ثم جاء ينفض ثوبه و يقول اف و تف
وقعوا في رجل له عشر فضائل وقعوا في رجل له عشر قال له النبي صلى الله عليه و سلم
لابعثن رجلاً لا يخزيه الله ابداً يحب الله و رسوله قال فاستشرف لها من استشرف
فقال اين علي قالوا هو في الرحى يطحن قال فما كان احدكم يطحن فجاء و هو ارمد لا يكاد
يبصر فنفث في عينيه ثم هز الراية ثلثاً فاعطاه اياها و جاء بصفية بنت حيي
قال ثم بعث فلانا بسورة التوبة و بعث علياً خلفه فاخذها منه و قال لا يذهب
بها الا رجل مني و انا منه قال و قال النبي لبني عمه ايكم يواليني في الدنيا و الاخرة قال و علي

معجالس فابوا فقال علی انا اولیک فی الدنیا والاخرة فقال انت ولیی فی الدنیا والاخرة
قال وکان اول من اسلم من الناس بعد خدیجة قال واخذ رسول الله صلی الله
علیه وسلم ثوبه فوضعه علی علی وفاطمة وحسن وحسین فقال انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا قال وشری نفسه ولبس
ثوب النبی صلی الله علیه وسلم ثم نام مکانه قال فکان المشرکون یرمون رسول الله
صلی الله علیه وسلم فجاء ابوبکر وعلی نائم قال وابوبکر یحسب انه رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال فقال علی ان نبی الله قد انطلق نحو بئر میمون فادرکه
قال فانطلق ابوبکر فدخل معه الغار قال وجعل علی یرمی بالحجارة کما کان یرمی
رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو یتضور قد لف راسه فی الثوب لا یخرجه
حتی اصبح ثم کشف عن راسه فقالوا انک للئیم کان صاحبک نرمیه فلا یتضور
ولقد استنکرنا ذلک قال وخرج الناس فی غزوة تبوک قال فقال له علی
اخرج معک قال فقال له النبی صلی الله علیه وسلم لا فبکی علی فقال
اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انک لست بنبی انه لا ینبغی
ان اذهب الا وانت خلیفتی وقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم انت ولی
کل مومن بعدی قال وسد ابواب المسجد الا باب علی قال فیدخل المسجد
جنبا وهو طریقه لیس له طریق غیره وقال من کنت مولاه فعلی مولاه قال
واخبر الله سبحانه انه قد رضی الله عن اصحاب الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فهل حدثنا
انه سخط علیهم بعد قال وقال عمر یا نبی الله ائذن لی ان اضرب عنقه یعنی حاطبا قال
او کنت فاعلا وما یدریک لعل الله اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم انتهی قوله انتدوا اجلسوا
فی النادی وکذلک تنادوا والندی والمنتدی والندوة مجلس القوم ومتحدثهم فاستعیر للمکان
الذی یتحدثون فیه لانهم اتخذوه لذلک ولعله کان معدا لذلک وقوله شری نفسه

ای باعها منه ومنه قوله تعالی وشروه بثمن بخس وقوله فتفرقوا ای قل له یقال فاله وتفا
وتفتو والتنوین للتنکیر ومنه قوله تعالی فلا تقل لهما اف ولا تنهرهما وفیها ست لغات حکاها
الاخفش اف بالکسر والفتح والضم دون تنوین وبالثلث مع التنوین قاله الجوهری وقوله تضور التضور
الصیاح والتلوی عند الضرب فالحمد لله العلی القدیر حیث ثبت من افادة محمد بن اسمعیل الامیر
الصدر الکبیر المجهد الشهیر والحاذق العدیم النظیر الخائض فی بحار النقد والتنقیر کمال
اعتماد الحدیث الشریف عند الناقد البصیر وبان اعتباره لدی المسترشد الخبیر فوضح
ان ابطاله وتکذیبه محض الازلال والتزویر وغایة الاضلال والتغریر وعلامه محمد بن اسمعیل
ماهر جلیل وحاذق نبیل وحائز فضل جمیل وحاوی فخر اثیل ومجد اصیل است محاسن علیه ومفاخر سمیه او
سابقا در مجلد حدیث غدیر و مجلد حدیث منزلت مبین و مذکور شده من شاء فلیرجع الیه وجه
نود و دوم آنکه محمد بن القبان حدیث ولایت را روایت نموده چنانچه در اسعاف الراغبین فی
سیرة المصطفی وفضائل اهل بیته الطاهرین گفته اخرج الترمذی والحاکم عن عمران
بن حصین ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما تریدون من علی ما تریدون
من علی ما تریدون من علی ان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مومن بعدی
والجواب عما یوهمه ظاهره من تقدیمه واستحقاقه الامامة عقب وفاته صلی الله
علیه وسلم یوخذ مما ذکرناه فی حدیث من کنت مولاه انتهی نقلا عن نسخة طبعت
بمصر وفی اولها هذا کتاب اسعاف الراغبین فی سیرة المصطفی وفضائل اهل بیته الطاهرین
تالیف علامة زمانه فرید عصره واوانه الفائق فی تحقیقه علی الاقران الاستاذ الفاضل
الشیخ محمد الصبان علیه الرحمة والرضوان امین وفی آخرها تمت هذه الرسالة المبارکة
بمحروسة مصر علی ذمة المکرم السید محمد الشعراوی بن المرحوم السید رضوان عاملهما الله
بالاحسان وذلک بمطبعته فی غرة شعبان سنة ۱۲۸۲ وصلی الله علی سیدنا محمد انتهی فهذا
ابن الصبان منبه علی المنکرین الجاحدین سبیل الالزام والحمهم فی مضیق الاسکات والافحام

روی الحدیث الشریف عن احمد والترمذی اللذین هما من اساطینه الاعلام الذین
یوخذ عنهم شرائع الاسلام وعلی ایدیهم تروج معالم الحلال والحرام فهل الابطال
والتکذیب الا صنیع المتوالجین الاقزام وشنشنة المتهوّدین الاغثام الذین لا یبالون
بما یخرج من افواههم من بوادر الکلام المعقب لمعقبات الاثام والمورث لمردیات
الاوزار العظام وعظمت جلالت مرتبت ورفعت سمو منزلت کتاب اسعاف اعتبار واعتبار و بیان
وانصاف آن بمتانت احتشام براءت آن از سفساف و حزاف از صدر آن ظاهر ست حیث قال فیه
امّا بعدُ فیقول راجی الغفران محمّد بن علی الصّبان غفر الله ذنوبه وستر فی الدارین
عیوبه قد کنت الّفتُ فی سیرة المصطفی صلی الله علیه وسلم وفضائل اهل بیته مختصرًا
علی الشان رفیع المکان سمیته اتحاف اهل الاسلام بما یتعلق بالمصطفی واهل بیته
الکرام ثم بعد تداول ذلک الکتاب واشتهاره بین جملة الاصحاب عانی حب الکتاب
من نظم اللآلی المحمّدیة وشغف الزیادة من قطف الازهار النبویّة ان اؤلّف فی هذا
الشان کتابًا اخر اطنب من الاول واوسع واشفی لغلیل الطالب واجمع فالّفت هذا
الکتاب الجلیل المقدار الشافی للقلوب ذوی الاستبصار العالی عن ان یسبق بمثال
الخالی عن وصمتی الاخلال والاملال وسمّیته اسعاف الراغبین فی
سیرة المصطفی وفضائل اهل بیته الطاهرین ومخفی نماند که صبان از اکابر
علمای اعیان واجلّه محققین والاشاجع افاخم سعفین راغبان واعاظم نحیین طالبان
ومعروفین مشاهیر معتمدان ومقبولین نحاریر معتبران ست حسن حمزاوی مالکی جابجا
بافادات او تشبث وتمسک نموده واو را بمزید تبجیل وتعظیم واجلال تکریم یاد نموده
چنانچه در مشارق الانوار فی فوز اهل الاعتبار که در اول آن گفته امّا بعد فیقول
ذو التقصیر والمساوی حسن العدوی الحمزاوی قد سالنی بعض الاخوان
اصلح الله لی ولهم الحال والشان جمع کلمات تتعلق بالموتی

حال

حال احتضارهم وبعد الموت من سوال وخلافه وکیفیة الزیارة المطلوبة
لاسیما اهل البیت فاجبته بالتسویف لعلمی بقصوری عن ذلک فالح واکثر
علی الطلب المرة بعد المرة فقلت له الفقیر یعترف بقصوره وحجاة سماعک بالمعیدی
خیر من ان تراه فابی الا الاجابة فامر لسان القلم الی الکتابة فقلت وبالله
التوفیق الی سلوک طریق التحقیق اعلم انه یتعلق بالشخص المریض امور قبل خروج
روحه وبالمیت قبل دفنه وفی قبره وفی کیفیة زیارته وفی حال قیامه من قبره
وغیر ذلک الی ان یحصل دار المقامة ورتبته علی سبعة ابواب وخاتمة وسمیته
مشارق الانوار فی فوز اهل الاعتبار اسال الله سبحانه تعالی ان یجعله خالصًا
لوجهه بجاه سیدنا محمد وآله وصحبه وحزبه و در آخر آن گفته قال جامعه الفقیر حسن
العدوی الحمزاوی المالکی قد جمع هذا الکتاب الشریف فی ست عشرة خلت
من ربیع الاخر الذی هو من شهور سنة اربع وستین ومائتین والف من هجرة
من له العز والشرف علیه الصلوة والسلام ونیز مینماید قال المحقق الصبان الاصح عند
العلماء ان اولاده صلی الله علیه وسلم سبعة ثلاثة ذکور واربعة اناث فاول
من ولد له القاسم وبه کان یکنی ثم زینب ثم رقیة ثم فاطمة ثم ام کلثوم واسمها
کنیتها اخر فی الاسلام عبد الله وکان یسمی الطیّب والطاهر وقیل الطیب والطاهر
غیر عبد الله المذکور ولدا فی بطن قبل البعثه وقیل غیر ذلک وکل هؤلاء ولدوا
بمکة من خدیجة الا ابراهیم فانه بالمدینة من ماریة القبطیة ونیز در مشارق گفته
قال المحقق الصبان قد یقال علی اصطلاح مصر الشرف انواع نوع عام لجمیع
اهل البیت ونوع خاص بالذریة فیدخل فیه الزینبیون وجمیع اولاد بناته واخص
منه وهو شرف النسبة وهذا المختص بذریة الحسن والحسین الخ ونیز در مشارق گفته
قال العلامة الصبان کان سیدی جعفر اماما نبیلا اخذ الحدیث عن ابیه وجده لامه

ص ۱۲۸ / ۳۱۹

القسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق وعروة وعطاء ونافع والزهری وعنه السفیانان
ومالك والقطان وخرج له الجماعة سوی البخاری قال ابو حاتم ثقة لا یسأل عن مثله
انتهی نقلا عن نسخة طبعت بمصر وفی آخرها وقد تم حسن طبعها واینع زاهی ثمر
طلعها بالمطبعة الکاستلیة بمحروسة مصر المحمیة القاهرة المغربیة فی اخر شهر
صفر الخیر الذی هو من شهور سنة خمس وثمانین ومائتین والف من الاعوام
من هجرة سیدنا محمد سید الانام علیه افضل الصلوة وازکی السلام وعلی آله
واصحابه وانصاره واحزابه ما هبت النسمات وهدلت الرکات آمین ومدائح
حسنه حسن جمزاوی حامی بن معتنین جلیل الفخار ومحامد ومناقب کتاب مشارق الانوار تصنیف
آن شریف النجار از تقریظات حکمای فخیم الاخطار مصر که در آخر نسخه مطبوعه مشارق مذکورست
ظاهر وآشکارست کما ستسمعه فی محل حدیث التشبیه ان شاء الله تعالی وجه
نود وسوم آنکه احمد بن عبد القادر بن بکری العجیلی الشافعی حدیث ولایت را حتما وجزما
ثابت کرده چنانچه در ذخیرة المآل فی شرح عقد جواهر اللآل که در اول آن گفته اما بعد
فیقول خویدم بنی فاطمة الزهراء المستجیر بهم فی الاولی والاخری الفقیر الی الله
احمد بن عبد القادر بن بکری العجیلی نسبا الشافعی مذهبا عفا الله عنهم
لما یسر الله سبحانه منظومتی المسماة عقد جواهر اللآل فی فضائل الآل اطلع علیها
جماعة من علماء الحرمین ونبیل المقدسة وصنعاء الیمن والجلاق السلیمانی فمنهم من استحسن
مبانیها وحث الی معانیها ومنهم من استغرب فی ذلك لاندراس تلك الطرق التی نبعت علیها عناکب
الاهمال والجفاء ومنهم من انکر مواضع مخصوصة وطلب الوجه علی العدول من المعتقدات المنصوصة
وضوح من هاب ذلك الجناب واخذ ته الرعدة فاستحسن ذلك مقلدا وفرض علیها جماعة من
المحققین جزاهم الله خیرا بمنظوم ومنثور وسموها باسماء تنتشرح لها الصدور ولما حصل الاشراف
علی بعض رجال الشرح صدری لزیادة خدمة ذلك الجناب الشریف بوضع مقام المقال

واستمد من الله الاعانة والتوفیق واعوذ من الزیغ التعویق ودر شرح شعری وا فی الحل بیت
اغا والیکم واسمع حدیثا جاء فی غدیر خم بعد ذکر واقعه غدیر وخطبه جناب بن نعمان گفته
وهو من اقوی الادلة ان علیا رضی الله عنه اولی بالامامة والخلافة والصداقة
والنصرة والاتباع باعتبار الاحوال والاوقات والخصوص والعموم ولیس فی هذا مناقضة
لما سبق ومما سیأتی ان شاء الله تعالی ان علیا رضی الله عنه تکلم فیه بعض من کان
معه فی الیمن فلما قضی حجة خطب بهذا تنبیها علی قدره وردا علی من تکلم فیه
کبریدة فانه کان یبغضه ولما خرج الی الیمن رای جفوة فقصه للنبی صلی الله علیه وسلم
فجعل یتغیر وجهه ویقول یا بریدة الست اولی بالمومنین من انفسهم من کنت
مولاه فعلی مولاه لا تقع یا بریدة فی علی فان علیا منی وانا منه وهو ولیکم بعدی
وجه نود وچهارم آنکه نیز در ذخیرة المآل در شرح شعر والله قد اتاه خمسا تنقل احبا
من جنیا کمو وا فضل می فرماید اخرج السیوطی رحمة الله فی الکبیر عن علی رضی الله عنه
قال صلی الله علیه وسلم سالت الله یا علی فیك خمسا فمنعنی واحدة واعطانی اربعا سالت
الله ان یجمع علیك امتی فابی علی واعطانی فیك ان اول من تنشق عنه الارض یوم القیمة انا وانت معی
معك لواء الحمد وانت تحمله بین یدی تسبق به الاولین والاخرین واعطانی انك ولی المومنین بعدی
فهذا صاحب ذخیرة المآل جفت بکلیته الی الحق وآن حیث اثبت الحدیث الشریف
حقا وجزما واحتج به علی فضل الوصی لرسول رب المتعال صلی الله علیه وآله
خیر آل فابطل هفوات المکذبین ای ابطال ورمی بسهم فاتك قلوب اهل
الادغال وضیق المناص علی ارباب الزور والمحال واقحم اصحاب الخدع
والاحتیال فی مهوی لا یرام خلاص منه بحال واحمد بن عبد القادر صاحب فضل ظاهر ونبل
فاخر شرف باهر وکمال باهر ست نبذی از معالی مناقب وجلائل مفاخر او از ابجد العلوم
صدیق حسن خان معاصر واضح وظاهر سابقا در مجلد حدیث غدیر مدح وتجلیل وتعظیم وتکریم او افاده

فاضل احمد شروانی ممدوح اکابر سنیه مثل فاضل رشید الدین و حسن علی محدث و مولوی اوحد الدین
بلگرامی و ریاضی خلیلک منک علی ذکر وجه نود و پنجم آنکه مولوی محمد مبین بن محب الله بن ملا احمد عبد الحق
بن ملا محمد سعید بن قطب الدین سهالی حدیث ولایت را روایت کرده چنانچه در وسیلة النجاة
در ذکر فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام گفته از آنجمله آنست که آنحضرت او را امیر لشکر ساخت
و قوم را از خصوصیت وی اطلاع کرده و بر ولایت وی آگاه نمود اخرج الحاکم والترمذی بنحوه
عن عمران بن حصین قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم سرية واستعمل عليهم
علی بن ابی طالب رضی الله عنه فمضى في السرية فاصاب جارية فانكروا عليه فتعاقد
اربعة من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا لقينا النبي صلى الله عليه وسلم
اخبرناه بما صنع علي قال عمران وكان المسلمون اذا قدموا رجعوا بدأوا برسول الله صلى الله
عليه وسلم فنظروا اليه وسلموا عليه ثم يتطرقون الى رحالهم فلما قدمت السرية سلموا على رسول الله
صلى الله عليه وسلم فقام احد الاربعة فقال يا رسول الله الم تر الى علي بن ابي طالب صنع كذا
وكذا فاعرض عنه رسول الله ثم قام الثاني فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام
اليه الثالث فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الرابع فقال مثل
ما قالوا فاقبل عليهم رسول الله صلى الله عليه وسلم والغضب يعرف
في وجهه فقال ما تريدون من علي ما تريدون من علي ما تريدون من علي ان عليا مني
وانا منه وهو ولي كل مومن بعدي ولفظ احمد دعوا عليا دعوا عليا دعوا عليا ان عليا
مني وانا منه وهو ولي كل مومن بعدي ازین عبارت ظاهرست که مولوی مبین حدیث ولایت را
قطعا و یقینا ثابت و متحقق میداند که مضمون آنرا بالجزم و حتم نسبت بجناب رسالتمآب صلى الله
علیه وسلم نموده و در معرض استناد و استشهاد بر دعوی خود آنرا از جمله محدثین خود حاکم و ترمذی و احمد
نقل فرموده پس افاده مولوی مبین مثل افادات دیگر اکابر محققین برای رد توهین عمر مخاطب فطین
کافی و وافی است فلله الحمد علی سطوع البرهان المبین من افادة المولوی مبین وله الشکر

علی ظهور کذب المکذبین و وضوح زهوق المبطلين و انزياح وساوس المشككين و انطماس تمويهات
للمسولين و درينجا نقل عبارت صدر کتاب وسيلة النجاة مناسب می نماید که از آن نهایت عظمت جلالت
مرويات آن ثابت میگردد قال فيه اما بعد فلا يخفى عليك ان محبة آل سيد الكائنات جزء
الايمان ولا يتم الا بمودتهم بالجنان وتعظيمهم بالاركان ورعاية حقوقهم بالصدق والايقان
قال الله في القرآن قل لا اسألكم عليه اجرا الا المودة في القربى وفسر بالنبي المصطفى وعلي
المرتضى والحسنين وفاطمة الزهراء عليهم السلام فلا بد لكل مومن من مودتهم ولا يخلو مسلم
من محبتهم قال النبي صلى الله عليه وسلم الا من مات على بغض آل محمد جاء يوم القيمة
مكتوبا في عينيه آيس من رحمة الله ولم يشم رائحة الجنة وقال في علي الوصي لا يحبه
الا مومن ولا يبغضه الا منافق واني في زمان قد كثر فيه القيل والقال وقل العلماء
وكثر الجهال كل بضاعة اهل الزمان المخاصمة والجدال قد اكتفوا بما فهموا بزعمهم من
ظاهر المقال من غير ان يكون لهم اطلاع على حقيقة الحال حتى ينسبون بالحسد والعناد
من شاؤه الى الخروج ومن شاؤه الى الرفض ولا يبالون بذلك مع ان البهتان والكذب
من عظائم الاثم عند الله ذي الجلال حتى لمن بين فضائل علي يقولون انه رافضي
ولا يفهمون الرفض انما الرفض هو انكار الفضيلة والبغض لاصحاب الرسول لا المحبة
لآل البتول كما قال الشافعي ره لو كان رفضا حب آل محمد ÷ فليشهد الثقلان اني رافضي
فان السني من يكون مشغوفا بحب آل النبي والا فهو المنافق الشقي ومن اللطائف ان اعداد السني
بحسب الحساب متساوية لحب علي فمن لا يكون في قلبه حب علي لا يكون معدودا من السني
ولله در من قال خارجی خوار ابدی باشد سنی حب علی را دریاب فقد اشتهر بين من يدعون
محبة آل الرسالة انه ليس في كتب اهل السنة والجماعة فضائل آل العبا ومناقب علي المرتضى
امام الهدى حتى سمعت هذا المقال من افواه بعض الرجال فصلا قلبي بفرط الملال وجرحه
كالسنان في النبال الى ان قال وبهذه القصة حداني صدق النية وانا اضعف الخليقة

بل لا شئ فی الحقیقة خادم العلماء الراسخین و تراب اقدام العرفاء والکاملین المدعو
محمد مبین نور الله قلبه بنور الصدق و الیقین و رزقه شفاعة سید المرسلین و آله
الطیبین الطاهرین علیهم الصلوة والسلام من رب العالمین علی ان اولف رسالة مشتملة
علی الآیات النازلة والاحادیث الواردة فی مودة القربی متضمنة لبیان الشمائل و اخبار
التی کانت لهم فی الدنیا وما ثبت بالآیات القرآنیة والاحادیث النبویة من مقاماتهم
و مدارجهم الرفیعة فی العقبی و قد وشح به المحدثون صحائفهم و الاولیاء تصانیفهم و العلماء
کتبهم و ما استخرجت من الصحاح بعد کتاب الله صحیح البخاری و صحیح مسلم و صحیح الترمذی
والکتب الموثوقة کجامع الاصول لابن الاثیر و الصواعق المحرقة لشهاب الدین بن حجر المکی
و الاشاعة فی اشراط الساعة للعلوی الموسوی المدنی و فصل الخطاب لقدوة العرفاء
خواجه محمد پارسا النقشبندی و ازالة الخفا لرئیس العلماء و عمدة الفضلاء شاه ولی الله
المحدث الدهلوی و مدارج النبوة للشیخ الکامل عبد الحق المحدث الدهلوی و مدارج
النبوة للشیخ الکامل عبد الحق المحدث الدهلوی و شواهد النبوة لعبد الرحمن الجامی
و غیرها من الکتب المعتبرة فی الاحادیث الشریفة و القصص الصحیحة و جمعتها فی
هذه الرسالة و اعرضت عن الصحائف المتروکة و الموضوعات المطروحة و تمسکت بذیل
العدل و الانصاف و تجنبت عن صدد مبالغة و الاعتساف فیما جری بین اصحاب النبی
صلی الله علیه و سلم و عملت بحدیث ایاکم و ما شجر بین اصحابی و اقتصرت علی ما کان
ثابتا و حقا و ما التفت الی ما کان باطلا و ضعیفا و اوردت ما کان فی کتب المحدثین
من تحقیق الواجبات و نقضت ما کان فی کتب المورخین من الواهیات و سمیتها بوسیلة
النجاة فی مناقب الحضرات من استمسک بها فقد استمسک بالعروة الوثقی و من شک فقد
ضل و غوی ان هی الا تذکرة لمن اتقی و سیذکر من یخشی و ارجو ان تکون بضاعتی
للشفاعة و المغفرة فی العقبی و وسیلتی للنجاة و الفوز بالدرجات العلی و مولوی مبین

صاحب

صاحب فضل مبین و حائز شرف متین و حاوی نبل رزین و محیط کمال رصین است مولوی ولی الله بن
حبیب الله بن محب الله بن ملا احمد عبد الحق بن ملا محمد سعید بن قطب الدین السهالوی در کتاب الاغصان
الاربعة للشجرة الطیبة در ذکر اولاد ملا محب الله جد خود گفته ملا محمد مبین بجودت ذهن و ذکا
در ایام طفولیت معروف بود و در ایام تحصیل علم بر دیگر طلبه عصر سبقت میبرد و احدی در مقابله او سخن
گفتن نمیتوانست و بعد تکمیل بحضور اساتذه تدریس میکرد و طلبه علم اساتذه را گذاشته بخدمت او
تحصیل میکردند و استفاده میگرفتند چندانکه نام نامی او در حضرات اساتذه بلند گشته در اطراف
و اکناف آوازه علم و فضل او شائع شده از آفاق مردم بروی مجتمع شدند و فراغ از تحصیل
علوم کرده بوطنها خود شتافتند دائره علم او محیط عالم گشته می گویند که هرگاه که ملا حسن علیه الرحمة که
استاد او بود از وطن بطرف سلکره رفته ملا محمد مبین علیه الرحمة در جناب شاه شاکر الله علیه الرحمة
حاضر شده حکایت رفتن ملا محمد حسن از وطن بمیان آورد که شاه موصوف خطاب بوی کرده فرمودند میان
محمد مبین محمد حسن نامی بود آن نام بشما نهاده شد بخانه نشینید و درس میداده باشید اعتبار
درین ملک زیاده از اعتبار ملا حسن خواهد شد و همچنان اتفاق افتاد که حق تعالی در باطن اکثری از
امرای آن زمان مرتکز ساخته که مثل وی در هند فاضلی نیست چنانچه روزی در محفل وزیر الممالک
نواب شجاع الدوله مرحوم سید شاه مدن علیه الرحمة مذکور ملا محمد حسن کرده در رتبه عالیه او در علم بیان
ساخته امیری قطع کلام کرده مدح ملا محمد مبین آغاز نموده ترجیح داده او را فوق مرتبه ملا محمد حسن
قرار داده سید شاه مدن گفته که وی عزیز و تلمیذ ملا محمد حسن است امیر گفت غلط است او تلمیذ
کسی نیست شاه مدن خاموش ماند الحاصل الغرض مولانا قدس سره صاحب نصیب بوده و در
هر محفل که میرفت تمامی اهل محفل فدای او میشدند و نیازمند می گشتند و در هر معرکه که روی می نمود
دشمن سبقت بروی نمی یافت و بمقابل تقریر او احدی سخن گفتن نمیتوانست چنین فاضل خوش تقریر
و بیان مردم کمتر دیده و شنیده باشند و ازینکه هوش و حواس درست کردم در اکثر محفلها که وی تشریف میبرد
همراه وی می بودم و گفتگوی هر جنس از مردم که میکرد وی می شنیدم احدی را ندیدم که در پایه کلام او

نموده شده باشد تا به شفقت چه رسد و این سخن از انراه نمیگویم که او عم و استاد من بود فی الواقع
چنین بود و هر کس که ویرا دیده باشد تصدیق این امر خواهد کرد حق تعالی او را محبوب خلق ساخته و قدر
و منزلت او در دل هر یک نهاده بکمال عزت عمر خویش بسر برده و در هر فن کتابی تصنیف و تالیف
نموده چنانچه بر جمله کتب درسیه بر حواشی ثلثه زاهدیه جداگانه حاشیه نوشته و حل مطالب بوجهی که
شاید نموده تا آنکه مردم بعد ملاحظه حواشی او محتاج تحصیل مطالب حواشی مذکوره از دیگری
نمیشوند حواشی او گویا استاد طلبه علم شده‌اند و در منطق شرح سلم تالیف داده و در فقه بعضی رسائل فارسی
تصنیف ساخته و ترجمه حکایت الصالحین که بهتر از آن متصور نیست تحریر فرموده و نیز شرح از مقامات
غامضه شرح هدایة الحکمة از ملا صدرا التعلیقات تحریر فرموده و کتابی در مناقب اهل بیت نبوی
علی صاحبهم و علیهم السلام و شرح اسماء حسنی هم تالیف نموده و در اصول فقه شرح مسلم غرض که تلامذه خود
بلکه بر سایر طلبه علم منتی نهاده که از عهده شکر آن بیرون نمیتوانند شد و رقت قلب و گدازی طبع که
داشت که در بیان نمی آید اکثر در مجلس وعظ که می نشست و زبان بسخن میکشاد آواز در گلوی او گریه
بسته شده می اشکهاش مثل فواره از بر و چشمانش جوش میزدند و با خوش بیانی و شیرین لسانی کلام میکرد
که هر یک متاثر میگشت عالمی در محفل وعظ وی حاضر می شد و جهانی منازل گشته هدایت یافته چنانچه چند کس
هدایت اسلام یافتند و بسیاری کسان هدایت توبه از اعمال سیئه اجر عظیم یابند بسبب آن وی حاصل گشته
در اوائل حال تدریس علوم نقلیه و عقلیه اشتغال داشت ملکه قوت نظریه بر قلب صافی او چنان استیلا یافته بود
که در اواخر حال تا مدت بست سال بلکه زائد عارض ضعف بصارت او را عارض مانده بصیرت باطن او
دراز دیاد بود و بحفظ درس کتب مبیداد بلکه در این حالت بعضی از شرح مسلم و رسائل تالیف داده و احادیث بسیار
حفظ داشت چنانچه بهنگام وعظ ترجمه هزاران احادیث بر زبان می آورد و مردم میدانستند گویا دریائی است
در طغیانی آمده و موج میزند غرض بحری بود ذخار یگانه روزگار و یادگار اعصار و راقم نیز از شرح جامی
تا مسلم همه کتب درسیه بخدمت او استفاده برده و مدتی قریب بیست سال در ایام حیات او تدریس کرده و در رفع مهمات
بخدمت او نموده زیاده از والد ماجد بر من شفقت میفرمود و عزیز میداشت مصیبت اولی بر یاد وفات او بود

بانتقال والد رحمهما الله تعالی و اسکنهما الله تعالی فی الجنة الاعلی خدا تعالی جزو در لوا اعلاء جنت جا دهاد
و نیز مولوی ولی الله بن حبیب الله در عمدة الوسائل در ذکر کرامات نظام الدین سهالوی از انجمله آنکه
مجمع علوم ظاهر و باطن استادی و مولائی عمی ملا محمد مبین مد ظله از پیر فقیر بزبانی مولوی العلی حاکی
کمالات ظاهر و باطن مقبول سبحانی مولوی حقانی نقل کردند که ایشان در محفل خود می گفتند در کمالات
و کشف مولانا یعنی ملا نظام الدین شبهه و شک نیست الخ و مولوی سعد الله معاصر صاحب
قول مانوس فی صفات القاموس در رساله تحفة الاحباب که آنرا بنام تلمیذ خود مولوی فضل احمد در ذکر اعلاء
مولوی ترا ب علی نوشته فرموده لما رأیت حیلان بعض ابناء دهری فی ذبة بعض مشاهیر
عصری فی تخطیة العلماء الراسخین و تغلیط الفضلاء الکاملین مثل علامة الهند
المشتهر بین المشارق و المغارب صاحب المقامات العالیة و المناقب المسلم الثبوت عند
اهل التمییز مولانا عبد العزیز و اخیه الکامل حکیم الاسلام و الدین المولوی رفیع الدین
و بحر العلوم العلامة و البحر الفهامة الجامع بین العقل و النقل مولانا ابی العباس
عبد العلی و احسن اساتذة الزمن مولانا محمد حسن محقق العلوم المورد للفیض الالهی
مولانا محمد ولی قدوة المحققین مولانا محمد مبین و بحر الفضل و الجاه استاذ الکل
مولانا ولی الله و غیرهم من السلف الصالحین و صلهم الله تعالی الی اعلی علیین الخ
وجه نود و ششم آنکه محمد سالم بن محمد سلام الله حفید شیخ عبد الحق دهلوی حدیث ولایت را
در رساله اصول الایمان از ترمذی نقل کرده و اولا باید دانست که در اول اصول الایمان گفته
اما بعد میگوید اضعف عباد الله الباری محمد سالم الدهلوی البخاری ابن سید المحدثین محمد سلام الله
بن شیخ الاسلام بن حافظ فخر الدین بن محب الله بن نور الدین بن نور الحق بن شیخ عبد الحق بن
شیخ سیف الدین بن شیخ سعد الله بن شیخ فیروز شهید بن ملک موسی بن معز الدین بن آقا محمد الترک
البخاری رحمهم الله تعالی که این رساله ایست مسمی باصول الایمان در بیان حب النبی و آل من اهل الایمان
و الایقان صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین و این مختصر را بر مقدمه و پنج فصل مرتب ساختم

وبالله التوفیق مقدمه در بیان اسمای کتب این رساله از ان بنا یافته صواعق محرقه لابن حجر المکی
والدر المنثور للشیخ جلال الدین السیوطی و ذخائر العقبی للشیخ محب الطبری و شرح جامع صغیر
للشیخ عبد الروف المناوی و مختصر تنزیه الشریعة للشیخ رحمة الله و مدارج النبوة و تکمیل الایمان
و تحقیق الاشارة فی تعمیم البشارة و جامع البرکات للشیخ الاجل المجدد المائة الحادی عشر شیخ قوانین
الجامع بین الشریعة الحقیقة سیدی و جدی عبد الحق الدهلوی نور الله مرقده و اشباه النظائر
للشیخ ابن نجیم رحمة الله علیه و مرقاة شرح المشکوة و شرح فقه اکبر للشیخ علی القاری رحمه الله و جز این
کتب معتبره و احادیث صحیحه که درین باب وارد است و آوردم چون این امر در نزد اهل اسلام در نهایت
وضوح احتیاج تشریح نداشت لهذا بوجه اجمال نبذی از فضائل اهلبیت ایراد یافته تا این احقر درین
سعادت شریک جمله مولفان فضائل اهلبیت باشد و در زمره خدام آنجناب محشور شود و منه
الهدایة انتهی هرگاه این را شنیدی پس باید دانست که درهمین رساله اصول الایمان در فصل سوم
که از آن معنون باین عنوان نموده فصل سوم در فضیلت محبت علی کرم الله وجهه الخ از احادیث و اقوال
علما به ثبوت پیوسته است می فرماید از عمران بن حصین رضی الله عنه بدرستی که فرمود
آنحضرت صلی الله علیه و سلم که علی از من است و من از علی و آن ولی هر مومن بعد من است رواه الترمذی
انتهی نقلا عن نسخة طبعت فی دهلی فی حیاة المصنف سنة تسع و خمسین و مائتین
بعد الالف فلله الحمد که از افاده محمد سالم ظاهر شد که حدیث شریف معتمد و معتبر از تهمت وضع
و افتعال سالم پس جسارت مخاطب عمدة الاعاظم بر تکذیب و ابطال آن برای اساس فضل و دیانت او
خادم و بکلی بعید از مرتبه تحقیق و تنقید و تثبت و احتیاط لازم بیقین جازم و افاده محمد سالم مثل
افادات دیگر محققین جائزین بکار رحم جمیع شبهات و هفوات متعصبین را حاسم وجه نود و یکم آنکه مولوی
ولی الله بن حبیب الله بن محب الله بن ملا احمد عبد الحق بن ملا سعید بن قطب الدین السهالوی الکهنوی
حدیث ولایت را بروایت بریده و عمران از نسائی نقل کرده و هم آنرا در جمله حدیث خصال عشره از حاکم
و نسائی روایت نموده در مرآة المومنین فی مناقب آل سید المرسلین در فصل ثانی از باب اول از ابواب کتاب

که از آن معنون نموده باین عنوان فصل ثانی در بیان مناقب و مآثر حضرت علی مرتضی و فاطمه اندر فضیلت و خلافت
وی گفته فی الخصائص عن ابن عباس قال حدثنی بریدة قال بعث النبی صلی الله علیه و سلم
علیا الی الیمن فرأیت منه جفوة فذکرت علیا فنقصته فجعل رسول الله صلی الله علیه و سلم
یتغیر وجهه فقال یا بریدة الست اولی بالمومنین من انفسهم قلت بلی یا رسول الله
قال من کنت مولاه فعلی مولاه و فی روایة لا تقع فی علی فان علیا منی و انا منه و
هو ولیکم بعدی و اخرج النسائی عن مطرف بن عبد الله عن عمران بن حصین قال بعث
رسول الله صلی الله علیه و سلم جیشا و استعمل علیهم علی بن ابی طالب رضی الله عنه
فاصاب جاریة فانکروا علیه و تعاقد اربعة من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم
فقالوا اذا لقینا رسول الله صلی الله علیه و سلم اخبرناه بما صنع علی و کان المسلمون اذا
رجعوا من سفر بدءوا برسول الله صلی الله علیه و سلم فسلموا علیه ثم انصرفوا الی رحالهم فلما
قدمت السریة فسلموا علی رسول الله صلی الله علیه و سلم فقام احد الاربعة فقال
یا رسول الله الم تر ان علی بن ابی طالب فعل کذا و کذا فاعرض عنه رسول الله صلی الله
علیه و سلم ثم قام الثانی فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الیه الثالث فقال مثل
مقالته فاعرض عنه ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل رسول الله صلی الله علیه و سلم
و الغضب یعرف فی وجهه فقال ما تریدون من علی ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مومن
بعدی و اخرج النسائی ایضا عن بریدة انه قال بعثنا رسول الله صلی الله علیه و سلم الی الیمن
مع خالد بن الولید و بعث علیا علی آخر و قال ان التقیتما فعلی علی الناس و ان تفرقتما فکل
واحد منکما علی حدة فلقینا بنی زید من اهل الیمن و ظهر المسلمون علی المشرکین فکتب بذلک
خالد بن الولید الی النبی صلی الله علیه و سلم و امرنی ان انال منه قال فدفعت الکتاب الیه
و نلت من علی فتغیر وجهه ای النبی صلی الله علیه و سلم فقلت هذا مکان العائذ
بعثتنی مع رجل و الزمتنی بطاعته فبلغت ما ارسلت به فقال رسول الله صلی الله

علیه وسلم لا تقعن یا بریدة فی علیّ فان علیاً منی وانا منه وهو ولیکم بعدی وجه
نود و ہشتم آنکه نیز مولوی ولی الله در مرآة المومنین گفته اخرج الحاکم والنسائی فی الخصائص
عن عمرو بن میمون قال انّی لجالس عند ابن عباس اذ اتاه تسعة رهط فقالوا یا ابن عباس
امّا ان تقوم معنا واما ان تخلوبنا من بین هؤلاء فقال ابن عباس بل انا اقوم معکم
قال وهو یومئذ صحیح قبل ان یعمی فانتدؤا فتحدثوا فلا ندری ما قالوا قال فجاء ینفض
ثوبه ویقول اف وتف وقعوا فی رجل له عشر فضائل لیست لاحد غیره وقعوا فی رجل
قال له النبی صلی الله علیه وسلم لابعثن رجلا لا یخزیه الله ابداً یحب الله ورسوله ویحبه الله
ورسوله فاستشرف لها مستشرف فقال این علی فقال انه فی الرحی یطحن قال وما کان احدهم
لیطحن قال فجاء وهو ارمد لا یکاد ان یبصر قال فنفث فی عینیه ثم هز الرایة ثلثا فاعطاه
ایاها فجاء علی بصفیة بنت حیی قال ابن عباس ثم بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم
فلانا بسورة التوبة فبعث علیا فاخذها منه وقال لا یذهب بها الا رجل هو منی وانا منه
فقال ابن عباس وقال النبی صلی الله علیه وسلم لبنی عمه ایکم یوالینی فی الدنیا والاخرة
قال وعلیّ جالس معهم فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم واقبل علی رجل منهم
ایکم یوالینی فی الدنیا والاخرة فابوا فقال لعلی انت ولیی فی الدنیا والاخرة قال ابن
عباس وکان علیّ اول من امن من الناس بعد خدیجة رضی الله عنهما قال واخذ
رسول الله صلی الله علیه وسلم ثوبه فوضعه علی علیّ وفاطمة وحسن وحسین فقال
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیراً وقال ابن عباس
وشری علی نفسه فلبس ثوب النبی صلی الله علیه وسلم ثم نام مکانه قال ابن عباس
وکان المشرکون یرمون رسول الله صلی الله علیه وسلم فجاء ابو بکر وعلیّ نائم قال
وابو بکر یحسب انه رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فقال یا نبی الله فقال له علی
ان نبی الله قد انطلق نحو بئر میمون فادرکه قال فانطلق ابو بکر فدخل معه الغار

قال وجعل علی رضی الله عنه یرمی بالحجارة کما کان نبی الله صلی الله علیه وسلم وهو
یتضور وقد لف راسه فی الثوب لا یخرجه حتی اصبح ثم کشف عن راسه فقالوا انک للئیم
وکان صاحبک لا یتضور ونحن نرمیه انت تتضور وقد استنکرنا ذلک فقال ابن عباس
وخرج رسول الله صلی الله علیه وسلم فی غزوة تبوک وخرج الناس معه فقال له علی
اخرج معک قال فقال النبی صلی الله علیه وسلم لا فبکی علی قال له اما ترضی ان تکون منی
بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی انه لا ینبغی ان اذهب الا وانت خلیفتی قال ابن
عباس وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انت ولی کل مومن من بعدی ومومنة قال
ابن عباس وسد رسول الله صلی الله علیه وسلم ابواب المسجد غیر باب علی فکان
یدخل المسجد جنبا وهو طریقه لیس له طریق غیره قال ابن عباس وقال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من کنت مولاه فان مولاه علی قال ابن عباس وقد اخبرنا الله
عز وجل فی القرآن انه رضی عن اصحاب الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فهل اخبرنا انه سخط
علیهم بعد ذلک قال ابن عباس وقال نبی الله صلی الله علیه وسلم لعمر حین قال
ایذن لی فاضرب عنقه قال وکنت فاعلاً وما یدریک لعل الله قد اطلع الی اهل بدر
فقال اعملوا ما شئتم و از عبارت ولی الله در صدر کتاب مرآة المومنین عظمت وجلالت
مرویات آن و صیانت آن از ضعاف متروکه واضح و ظاهر است قال فیه بعد فهذه احادیث
مشتملة علی مناقب اهل البیت النبویة والعترة الطاهرة المصطفویة من الکتب
المعتبرة من الصحاح والتواریخ منبهاً علی اسامی الکتب معرضاً عن الضعاف المتروکة
عند علماء الحدیث مقتصراً علی ما تواتر من الاحادیث او اشتهر او من الحسان وجعلته
وسیلة الوصول الی جناب الرسول صلی الله علیه وسلم بوساطة اهل بیته والانسلاک
فی سلک محبیهم المبشرین بالدخول فی الجنان منه صلی الله علیه وسلم فیه وسیلة
النجاة وبه مناط الشفاعة وسمیناه بمرآة المومنین فی مناقب آل سید المرسلین ربنا

تقبل منّا واجعلنا من زمرة المتمسّکین بحبل التوفیق والهدایة انّك انت المجیب وبیدك التوفیق فعلیك التوکل وبك الاعتصام ونرجو منك خیر الاختتام بحرمة النبی واله الغرّ الکرام و نیز ولی اللہ در آخر مرآة المؤمنین بعد ذکر ماخذ این کتاب گفته و در مقام استنباط ایراد عبارات کتب مذکوره بالفاظها من غیر تغییر و ترجمه اکتفا نموده شد و بطرف احادیث موضوعه یا ضعیفه نزد مصنفین آنها بیشتر التفات نکردم و بالفرض اگر تعرض بعضی ازان واقع شده باشد بر تضعیف آن نص تصریح نموده شد تا کسی را مقام اتهام و مجال نسبت افترا و بهتان باقی نماند غرض که این رساله منتخب کتب صحاح که دران هیچ وجه مجال ریب و اشتباه نیست الخ افضال الہی و تائید ایزدی است و مولوی ولی اللہ از مشاهیر علمای اہل سنت و عظمت و جلالت او نزد سنیه این اقطار در غایت وضوح و اشتهار و نهایت ظهور و انتشار است کما هو غنیّ عن البیان و الاظهار و سیجیئ ذکر محامده علی لسانی لدی فیما بعد ان شاء اللہ الموفق للاهتداء والاستبصار و ارشاد مولوی سعد اللہ در رساله تحفة الاحباب کما علمت آنفا بکمال تعظیم و تفخیم و اجلال و توقیر ازین کبیر ظاهر و مستنیر است که او را بلقب عظیم الشان استاذ الکل یاد کرده و مولانا در حق او اطلاق کرده و افاده نموده که او بحر فضل و جاه است وجه نود و نهم آنکه شیخ سلیمان بن ابراهیم المعروف بخواجه کلان بن محمد معروف المشتهر بباباخواجه القندوزی البلخی حدیث ولایت بطرق متعدده نقل کرده چنانچه در ینابیع المودة که نسخه مطبوعه در زمان میمون الملک الناصر مستملی کثیر العصیان آمده گفته و فی سنن الترمذی عن عمران بن حصین قال بعث رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم جیشا واستعمل علیهم علی بن ابی طالب فمضی فی السریة فاصاب جاریة فانکروا علیه وتعاقد اربعة من الصحابة فقالوا اذا لقینا رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم اخبرناه بما صنع علی وکان المسلمون اذا رجعوا من سفر بدأوا برسول اللہ صلی اللہ علیه وآله فسلموا علیه ثم انصرفوا الی حالهم فلما قدمت السریة علی النبی صلی اللہ علیه وسلم قام احد الاربعة فقال یا رسول اللہ الم تر ان علیا صنع کذا وکذا فاعرض عنه ثم قام الثانی فقال مثل مقالته

فاعرض

فاعرض عنه ثم قام الثالث فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل النبی صلی اللہ علیه وسلم یعرف الغضب فی وجهه ما تریدون من علی قالها اربعا ان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مؤمن بعدی هذا حدیث غریب و نیز دران گفته فی الاصابة وهب بن حمزة رضی اللہ عنه قال سافرت مع علی بن ابی طالب فرأیت منه بعض ما اکره فشکوته الی النبی صلی اللہ علیه وسلم فقال لا تقولنّ هذا لعلی فانه ولیکم بعدی و نیز دران گفته فی المشکوة عن عمران بن حصین رضی اللہ عنه قال ان النبی صلی اللہ علیه وسلم قال ان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مؤمن بعدی و نیز دران گفته قال حسن بن علی رضی اللہ عنهما فی خطبته قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم حین قضی بینه وبین اخیه جعفر ومولاه زید فی ابنة عمه حمزة اما انت یا علی فمنی وانا منك وانت ولی کل مؤمن بعدی وقد تقدمت الخطبة بطولها و نیز دران گفته فی کنوز الدقائق للمناوی علی منی وانا منه وهو ولی کل مؤمن بعدی لابن داود الطیالسی انتهی فالحمد للہ المنان حیث ثبت من اعتناء الشیخ سلیمان ان الحدیث الشریف معتقد رواه الائمة الاعیان فلا یرمیه بالکذب والبطلان الا من خاض فی غمار المجازفة والعدوان والقی جلباب الحیاء فلم یخف من الخزی والهوان واساء ادب کلام سید الانس والجان صلوات اللہ وسلامه علیه وآله ما اختلف الملوان فاستحق الهبوط الی اسفل درکات النیران وجه صدم آنکه مولوی حسن زمان بن محمد بن قاسم الترکمانی الحیدرآبادی المعاصر حدیث ولایت را روایت نموده و اثبات آن بطرق متعدده و تصحیح آن باهتمام تمام و تبلیغ برده و ابطال منکرین آن اهتمام فرموده چنانچه در کتاب القول المستحسن فی فخر الحسن بعد ذکر حدیث غدیر گفته ثم معنی المولی هنا الولی والسید قطعا ص ۲۱۳ / ۲۲۸ قال العلامة الحرانی المولی هو الولی اللازم الولاية القائم بها الدائم علیها ذکره الفاضل المناوی فی شرح الجامع الصغیر فی حدیث علی بن ابی طالب مولی من کنت مولاه

ويدل عليه ما مضى في روايات اخرى صحيحة من كنت وليه فعلى وليه وفي حديث بريدة عند ما مي الستة احمد والنسائي في خصائصه وغيرهما لا تقع يا بريدة في علي فانه مني وانا منه وهو وليكم بعدي وانه مني وانا منه وهو وليكم بعدي وقول ابن حجر الهيتمي في سنده الاجلح وهو وان وثقه ابن معين لكن ضعفه غيره على انه شيعي وعلى تقدير الصحة فيحتمل انه رواه بالمعنى بحسب عقيدته ليس بشيء فانه مع كون الاجلح قد صح توثيق جماعة وضعف تضعيف فرقة له بعلة تشيع قد ورد مثله في روايات اخرى صحيحة ايضا ففي الرياض والاكتفاء عن عمران بن حصين قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم سرية واستعمل عليها عليا فمضى على السرية فاصاب جارية من السبي فانكروا عليه وتعاقد اربعة من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم وقالوا اذا لقينا رسول الله صلى الله عليه وسلم اخبرناه بما فعل علي قال عمران وكان المسلمون اذا قدموا من سفر بدؤا برسول الله صلى الله عليه وسلم وسلموا عليه ثم انصرفوا الى رحالهم فلما قدمت السرية سلموا على رسول الله صلى الله عليه وسلم فقام احد الاربعة فقال يا رسول الله الم تر ان عليا صنع كذا وكذا فاعرض عنه ثم قام الثاني فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الثالث فقال مثل مقالتهما فاعرض عنه ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل اليه رسول الله صلى الله عليه وسلم والغضب يعرف في وجهه فقال ما تريدون من علي ان عليا مني وانا منه وهو ولي كل مومن من بعدي اخرجه الترمذي في جامعه قال حسن غريب وابو حاتم بن حبان في صحيحه قلت وقال ابو يعلى في مسنده نا عبيد الله ثنا جعفر بن سليمان نا يزيد الرشك عن مطرف بن عبد الله عن عمران بن حصين فذكره به نحوه وقال النسائي في خصائصه انا قتيبة بن سعيد ثنا جعفر فذكره به وقال احمد ثنا عبد الرزاق وعفان المعنى وهذا حديث عبد الرزاق قالا ثنا جعفر بن سليمان فذكره به

وفيه فاقبل رسول الله صلى الله عليه وسلم على الرابع وقد تغير وجهه فقال دعوا عليا دعوا عليا دعوا عليا ان عليا مني وانا منه وهو ولي كل مومن بعدي وقال الترمذي انا قتيبة بن سعيد ثنا جعفر فذكره به قال هذا حديث حسن غريب لا نعرفه الا من حديث جعفر بن سليمان قلت هو من زهاد الشيعة ثقة كثير العلم احتج به البخاري في الادب ومسلم والاربعة وصحح له الترمذي بعض تحسينه له هذا غريب وقد حدث عنه السفيان الثوري مع تقدمه وابن المبارك وسيار بن حاتم وقتيبة ومسدد ويحيى بن يحيى وابن مهدي وابن المديني وهما لا يحدثان الا عن ثقة وعبد الرزاق وقال رايته فاضلا حسن الهدي واهل صنعاء واهل العراق وخلق وقال احمد لا باس به وقال ابن معين ثقة كان يحيى بن سعيد يستضعفه اي هو منه غير مقبول وقلده ابن سعد فقال كان ثقة به ضعف وكان استضعاف يحيى لتشيعه قال ابن حبان في كتاب الثقات كان من الثقات المتقنين في الروايات غير انه كان ينتحل الميل الى اهل البيت ولم يكن بداعية الى مذهبه وليس بين اهل الحديث من ائمتنا خلاف ان الصدوق المتقن اذا كان فيه بدعة ولم يكن يدعو اليها ان الاحتجاج باخباره ولهذه العلة تركنا حديث جماعة ممن كانوا ينتحلون البدع ويدعون اليها وان كانوا ثقات فاحتججنا باقوام ثقات انتحالهم سوء غير انهم لم يكونوا يدعون اليها وانتحال العبد بينه وبين ربه انشاء عذبه وانشاء غفر له وعلينا قبول الروايات عنهم اذا كانوا ثقات على حسب ما ذكرنا في غير موضع من كتبنا انتهى وقد ذكر قوله في ترجمة عبد الملك وتقدم في المقدمة في ترجمة الحسن كلام الخطيب في هذا الباب وقال ابن عدي هو حسن الحديث معروف بالتشيع وجمع الرقائق جالس زهاد البصرة فحفظ عنهم قد روى ايضا في فضل الشيخين وهو عندي ممن يجب ان يقبل حديثه انتهى وقال الذهبي كان شيعيا صدوقا ويزيد عابد ثقة وقال ابن حجر هم من لينه احتج به الائمة الستة وكذا مطرف وقد صرح الحافظ

ابن حجر فی الاصابة بان سنده قوی و عزیٰ الی الطیالسی و النسائی فی الکبریٰ و الحسن بن سفیان فی فوائده و ابن نعیم فی فضائل الصحابة و الطبرانی و الحاکم فی مستدرکه و فی جمع الجوامع اخرجه ابن ابی شیبة بسند صحیح و ابن جریر و صححه و لفظهما علی منی و انا من علی و علی ولی کل مومن بعدی و هذه الجملة عند الدیلمی فی مسند الفردوس عن ابی ذر الغفاری و للحاکم فی مستدرکه و الضیاء فی مختارته عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لبریدة ان علیا ولیکم بعدی فاحب علیا فانه یفعل ما یومر به و للدیلمی عن بریدة مثله و قال ابو داود الطیالسی حدثنا ابو عوانه عن ابی بلج عن عمرو بن میمون عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لعلی انت ولی کل مومن بعدی و اخرجه احمد و النسائی عنه الطحاوی فی حدیث ابن عباس الطویل فی خصائص علی بهذا السند مصرحا بالتحدیث فی جمیعه سکت علیه ابن حجر فی الاصابة قال ابو عمر فی الاستیعاب هذا اسناد لا مطعن فیه لاحد لصحته و ثقة نقلته و کانه لم یعبا بتشدید البخاری فی قوله حدیث فی ابی بلج فیه نظر و کذا لم یقبله منه تعامی و من تاخر عنه من النقدة المتشددة منهم ابو حاتم قال صالح الحدیث لا باس به و وثقه النسائی و ابن سعد و ابن حبان کما عزی له و احتج به فی صحیحه و الدارقطنی و الحاکم و الزما مسلما اخراج حدیثه و احتج به الاربعة و قال الحاکم احتج به مسلم و لعله فی نسخة ابتج یصحیح من روایته و هو بلدی مسلم فهو اعلم بکتابه و سبقهم الی توثیقه من المتقدمین ابن معین و حدث عنه امام النقدة شعبة و ابراهیم بن المختار و حاتم بن ابی صغیرة و حصین بن نمیر و زائدة بن قدامة و زهیر بن معاویة و الثوری و موسیٰ بن عبد العزیز و شعیب بن صفوان و ابو حمزة السکری و ابن عوانة و هشیم و غیرهم و عن وهب بن حمزة قال قدم بریدة من الیمن و کان خرج مع علی بن ابی طالب فرای منه جفوة فاخذ یذکر علیا و ینتقص فبلغ ذلک رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال له لا تقل هذا فهو اولی الناس

بکم بعدی یعنی علیا اخرجه الطبرانی فی الکبیر و ذکره المناوی بتغییر یسیر و قال قال الهیثمی فیه دکین ذکره ابو حاتم و لم یضعفه احد و بقیة رجاله وثقوا و عن بریدة فی روایة اخری ان علیا منی و انا منه خلق من طینتی و خلقت من طینة ابراهیم و انا افضل من ابراهیم ذریة بعضها من بعض و الله سمیع علیم یا بریدة اما علمت ان لعلی اکثر من الجاریة التی اخذ و انه ولیکم بعدی اخرجه ابن جریر فی تهذیب الاثار و هو صحیح عنده قال الخطیب لم یرو سواه فی معناه او رده و اعتمده جماعة من الائمة من اخرهم السبکی و السیوطی و قد اخرجه ابن سبوع الاندلسی فی الشفاء کذا فی الاکتفاء و قد وردت هذه اللفظة فی احادیث جماعة من الصحابة بطرق کثیرة ضعیفة یتقوی بمجموعها لکن لا حاجة الیها بعد هذه الروایات الثابتات و ممن جزم بورودها من جهابذة المتاخرین الحافظ ابن حجر فی الاصابة و الحافظ القاسمی فی العقد الثمین فی آخرین فقیله صاحب القرة ان زیادة و هو ولیکم بعدی و نحوها موضوعة و من تغییرات الشیعة شیء عجاب عند اولی الالباب مع ذکره لها قبل خمسین ورقة فی اجوبة الطوسی من حدیث الترمذی المذکور و قد صرح الترمذی بحسنه و هو صحیح علی شرطه و کتابه من کتب کان مولفوها کما قال صاحب القرة فی الحجة معروفین بالوثوق و العدالة و الحفظ و التبحر فی فنون الحدیث و لم یرضوا فی کتبهم هذه بالتساهل فیما اشترطوا علی انفسهم فتلقاها من بعدهم بالقبول الی اخر ما قال نسال الله العافیة این عبارت این محقق فاضل فاصل بین الحق و الباطل و دانی ست برای مزید استبصار متیقظ عاقل و بدفع و رفع و ردع و قمع تشکیک هر مرتاب غافل و ذاهل و بازاله اوهام و هواجس و ازاحه خوالج و وساوس هر لجوج مجادل کافی و کافل و ثبوت و تحقق و صحت حدیث شریف از ان کالنار علی المنار بل کالشمس فی رابعة النهار واضح و لائح و حاصل و شبهات و توهمات مخاطب عمدة الافاضل و ثلم جاحدین باطل بملاحظه آن کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا

اوکرماد اشتدت به الریح فی یوم عاصف یا کصفوان علیه تراب فاصابه وابل
ونهایت رکیک و باطل و از حلیه صحت وثبات وقابلیت اعتنا والتفات عاطل و لله الحمد
علی منه الشامل و فضله الکامل و مولوی حسن زمان از اجله علمای معاصرین اعیان و اکابر
مشاهیر عالی شان ست و مولوی حیدر علی فیض ابادی صاحب منتهی الکلام تقریظی بر کتاب احیاء المیت
بفضائل اهل البیت تصنیف مولوی حسن زمان مذکور نوشته که از ان غایت عظمت و جلالت مصنف
مصنف ظاهر و باهر ست و بعد ملاحظه آن نهایت متانت و رزانت مواخذات لطیفه ملیحه و تشنیعات
صریحه صحیحه او که بر تعصبات و تشددات فاحشه ولی الله و مخاطب نحریر جا بجا در قول مستحسن جلد دوم
اولیای ابن حجر ورا از ذائقه عذاب الیم چشانیده و اظهار عناد و لداد شان با اهل بیت امجاد
صلوات الله و سلامه علیهم الی یوم التناد بمرتبه قصوی رسانیده کالشمس فی رابعة النهار
هویدا و آشکار می گردد و هذه عبارته اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد فاعلموا اخوانی وخلانی نور الله
دبی قلوبکم وقلبی انی لما طالعت کتب الشیعة الشنیعة عرفت قطعا انهم یکیدون کیدا
ویصیدون صیدا ویقصدون دین الناس قصد الوسواس الخناس فیصدونهم عن
سواء السبیل ویردونهم الی سوء الاباطیل فیقولون ان اهل السنة یقتدون بالاصحاب
ویعضون علی سیرتهم بالانیاب فقد صدقوا فی مجتهدهم حتی صاحب الاساس بحدیث النبی
صلی الله علیه وسلم ان اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم واختلافهم رحمة
کما ذکرته مفصلا فی الکتاب الکبیر ازالة الغین عن بصارة العین وذکرت هفواتهم
فی تاویلاته ایضا ثم یفترون علیهم انهم لا یهتدون باهل البیت الاطیاب بل یعرضون
عن سننهم کالنصاب ولا یروون عنهم الدلائل الاصولیة ولا یدرون منهم المسائل الفروعیة
ولذا لا یوجد فی کتبهم درایات ابی حنیفة وقیاساته وروایات مالک واساساته ومنقولات
الشافعی ومعقولاته ومسندات احمد ومجتهداته لا یوجد فیها من افادات آل النبی

صلی الله

صلی الله علیه وسلم وافاضاتهم شیئا لا من اصول الدلائل ولا من فصول المسائل فکنت اتمنی
اللیالی مرور الایام والشهور والاعوام وجود سفر ذی قدر یحق الحق الفاضل ویبطل الباطل
العاطل هادیا للمطاع علی الفرقة الاساس قاصما للضغائن الریبة والالتباس یقلع اصولهم
ویقطع فروعهم ویجدع انافهم ویقمع اخلاقهم واسلافهم ینادی نداء المجاهد الهادی ان
مقالاتهم کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا وان اهل السنة
هم الذین یقتبسون انوار الائمة الاطهار کما یقتفون آثار الصحابة الکبار لکن ما رأیت
کتابا یکون لما تمنیته نصا باترا الی ان وقع الفتن فی بلاد الهند کافة وعم المحن اهلها عامة
کما حذرنا الله تعالی ایاها بقوله واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة وسافرت
الی الحرمین المحترمین زادهما الله شرافة وکرامة فاقمت هنالک ثلث سنین ثم سافرت
الی العراق واقمت هنالک ما یزید علی سنتین ما ظفرت بکتاب کما ذکرت ایضا فلما وصلت
بتقدیر من الله تعالی الی حیدراباد صانه الله سبحانه عن الخلل والعلل والفساد رایت هنالک
نموذجا من الکتاب المستطاب المسمی باحیاء المیت بفضائل اهل البیت فالفیت ذلک کما تمنیت
بل فوق ما ابتغیت لقد افاد واجاد مصنفه رئیس العرفاء راس الاصفیاء صدر العلماء
المستغنی عن الثناء فجمع وقمع وحکم واحکم وجرح وعدل وصحح وعلل وطبع وکتب وضبط وربط
ودقق وحقق ورتب وهذب واکثر واختصر علی تنقید خبره وتجوید نظره وتحسس
عن مجرحه ومعجره کیف لا وقد صنف کثیرا وان لم ادر الا یسیرا اصار فی تدوینه وتحسینه مؤیدا
بالدعاء ممن دنا وعلا الی السماء علیه وآله التحیة والثناء من رب العزة والکبریاء فی
حکایة حکاها لی فی منامه فطار بی هذا الخطب من الفرش فلو نشر ابوابه وفصوله
وفروعه واصوله علی ما رایت نموذجه لقلت ما رأینا مثله وما دعیت انه لا عین
رات ولا اذن سمعت ثم ان المصنف رحمه الله فی مدته قد اهدی لی فهرسته بعد
ما مضی اثنا عشر سنة اعنی ما اراد بسطه فیه من اثنی عشر کتابا یکون لما بلغه

من علوم اهل بیت النبوة نصابا اولها کتاب فقه الایمان المسمی کتاب الفقه الاکبر
عن اهل البیت الاطهر ثانیها کتاب اصول العلم من الروایة والدرایة عن اهل بیت
الولایة والهدایة ثالثها کتاب فقه الاسلام المترجم باحیاء المیت بفقه اهل البیت
رابعها کتاب قراءات القران عن اهل بیت الذکر والاتقان الملقب اتحاف قراء البشر
بقراءات اهل البیت الخمسة عشر خامسها کتاب علوم القران عن اهل بیت النبوة و
العرفان سادسها کتاب احیاء العالم عن اهل بیت النبی صلی الله علیه وسلم سابعها
کتاب الحکمة والموعظة من اهل بیت الفطنة والمعرفة الملقب بمنهاج البلاغة ثامنها
کتاب الادعیة والاذکار عن اهل البیت الاطهار الملقب بالصحیفة الفاضلة تاسعها
کتاب فقه الاحسان عن اهل بیت الحکمة والعرفان عاشرها کتاب جوامع الاخبار
والاثار عن اهل البیت الاخیار حادی عشرها کتاب ایات النبوة عن رایات الفتوة
ثانی عشرها کتاب الصحف المطهرة العلویة للحضرة الموقرة العلویة فارجو من الله
تعالی حسن اتمامها وحسن اختتامها عاجلا حتی یطلع شمس التحقیق من مطلعها ویسطع
نور التصدیق الی مخضعها ویعرفان فقهاء اهل السنة وقراءهم وعرفاءهم ومتکلمیهم
ومحدثیهم ومفسریهم وسائر اصناف علمائهم هم المتبعون لاخبار اهل البیت الطیبین
وهم المقتفون لاثارهم المهتدون بنجوم الهدی اصحاب سید المرسلین صلی الله
علیه وآله اجمعین وانه لکهو المتمسک بالثقلین والمتشبث بالعلمین ان کلا من الفریقین
متوسطون بیننا وبین النبی صلی الله علیه وسلم یوصلون الینا من داخل البیت
وخارجه ما فاض منه بالملوین فشکر الله مسعاه وذکر رضاءه به عند من والاه
وابلغ الیه بکرمه ما تمناه واسبغ علیه من نعمه ما یترجاه بجاه من اصطفاه
وارتضاه واجتباه علیه وآله واصحابه واحبابه اعلی صلوات الله واجلی تسلیمات الله
قد حرر ذلک بقلم الاقر الاحقر حیدر علی غفر ذنوبه عند سفره الی یمن ثانیا سنة ١٢٩٣هـ

نقلا عن نسخة املاها المولوی حسن زمان الی العبد الکثیر العصیان **قوله** زیرا که در اسناد او
اجلح واقع شده واو شیعی متهم ست در روایت خود **اقول** این افاده بدیعه ومقاله فظیعه مخدوش ست
بوجوه عدیده ومنقوض ست بنقوض سدیده **اول** آنکه اجلح را یحیی بن معین که امام منقدین
وملجا اساطین متسننین است توثیق نموده چنانچه ابوالحجاج مزی در تهذیب الکمال کما فی [illegible]
ترجمه اجلح گفته قال عباس الدوری عن یحیی بن معین ثقة وابن حجر عسقلانی در
تهذیب التهذیب ترجمه اجلح گفته قال ابن ابی صالح قال مرة ثقة وقال مرة لیس به باس
هرگاه اجلح حسب افاده یحیی بن معین صالح و ثقه باشد اتهام او بوضع وافتعال از عجائب اوهام
وغرائب وساوس نافرجام وخرافات واهیه بی نظام زمان ست حالا نبذی از مناقب عظیمه
ومحامد فخیمه ومدائح سنیه وفضائل بهیه یحیی بن معین باید شنید که بعد سماع آن
مجال دم زدن وگردن افراشتن وحرف تشکیک در توثیق اجلح بر زبان آوردن برای
متعصبین متعنتین باقی نماند پس باید دانست که ابوسعد عبدالکریم بن محمد سمعانی در انساب
در نسبت مری گفته ابو زکریا یحیی بن معین بن عون بن زیاد بن بسطام المری مولی
غطفان من اهل بغداد کان اماما ربانیا عالما حافظا ثبتا متقنا مرجوعا الیه فی
الجرح والتعدیل والده معین کان علی خراج الری فمات فخلف لابنه یحیی الف الف
درهم وخمسین الف درهم فانفقه کله فی الحدیث حتی لم یبق له نعل یلبسه سمع
عبدالله بن المبارک وهشیم بن بشیر وعیسی بن یونس وسفیان بن عیینة و
عبدالرحمن بن مهدی ووکیع بن الجراح واباmعویة الضریر روی عنه من رفقائه
احمد بن حنبل وابو خیثمة ومحمد بن اسحاق الصغانی ومحمد بن اسمعیل البخاری وابوداود
السجستانی وعبدالله بن احمد بن حنبل وغیرهم وانتهی علم العلماء الیه حتی قال احمد بن حنبل
ههنا رجل خلقه الله لهذا الشان یظهر کذب الکذابین یعنی یحیی بن معین وقال
علی بن المدینی لا نعلم احدا من لدن آدم کتب من الحدیث ما کتب یحیی بن معین

قال ابو حاتم الرازی اذا رایت البغدادی یحب احمد بن حنبل فاعلم انه صاحب سنة
واذا رایته یبغض یحیی بن معین فاعلم انه کذاب و کانت ولادته فی خلافة ابی جعفر
سنة ثمان و خمسین و مائة فی آخرها وکان یحیی بن معین یحج فیذهب الی مکة
علی المدینة ویرجع علی المدینة فلما کان آخر حجة حجها خرج علی المدینة ورجع
فاقام بها یومین او ثلثة ثم خرج حتی نزل المنزل مع رفقائه فباتوا فرأی فی النوم
هاتفا یهتف یا ابا زکریا اترغب عن جواری فلما اصبح قال لرفقائه امضوا فانی
راجع الی المدینة فمضوا ورجع فاقام بها ثلاثا ثم مات قال فحمل علی اعواد النبی
صلی الله علیه وسلم وصلی علیه الناس وجعلوا یقولون هذا الذاب عن رسول الله
الکذب و مات لسبع لیال بقین من ذی القعدة سنة ثلث وثلثین و مائتین و قال بعض
المحدثین فی مرثیته ذهب العلیم بعیب کل محدث ٭ وبکل مختلف من الاسناد وبکل
وهم فی الحدیث ومشکل ٭ یعنی به علماء کل بلاد ٭ و دیگر محامد زاهره و مآثر فاخره یحیی
بن معین در مجلد حدیث مدینة العلم انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد فکن من المتربصین
خلیفه دانسته عبدالرحمن نموده مزی در تهذیب الکمال علی ما فی الحج گفته قال عبدالله بن احمد
عن ابیه ما اقرب الاجلح من فطر بن الخلیفة و ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب گفته
قال عبدالله بن احمد عن ابیه ما اقرب الاجلح من فطر بن الخلیفة و فطر بن خلیفه نزد
احمد بن حنبل موثق ست پس اجلح که نزد احمد نهایت قریب ست بفطر نیز موثق خواهد بود بالضرورة
والبداهة چه اگر اجلح موثق نباشد بین الاجلح و فطر بعد مشرقین حاصل خواهد بود و اصلا قرب
درمیان ایشان حاصل نخواهد شد چه جا که قرب ایشان بمرتبه واصل باشد که تعجب از آن کنند
و آن را باقصی المرتبه فائز گردانند ذهبی در کاشف گفته فطر بن خلیفة المخزومی مولاهم الخیاط
عن ابی الطفیل وعطاء الشیبی و مولاه عمرو بن حریث الضحاک و عن مجاهد والشعبی
وخلق وعنه القطان ویحیی بن آدم وقبیصة وخلق له نحو ستین حدیثا وهو

فیه جلد صدوق وثقه احمد و ابن معین مات سنة ۱۵۳ و ابن حجر در تهذیب التهذیب
بترجمه فطر گفته قال عبدالله بن احمد بن حنبل عن ابیه ثقة صالح الحدیث سوم
آنکه عمرو بن علی فلاس افاده نموده که اجلح مستقیم الحدیث وصدوق ست ابن حجر عسقلانی
در تهذیب التهذیب بترجمه اجلح گفته وقال عمرو بن علی مات سنة ۱۴۵ اول السنة وهو
رجل من بجیلة مستقیم الحدیث صدوق قلت لیس هو من بجیلة حالانکه
از اطراء و ثناء فوق قیاس و مدح و سپاس فلاس که هادم اساس ابلاس و وسواس مخاطب
حق شناس ست بر زبان ائمه قوم باید شنید و دست تحیر بدندان تعجب بر قدح اجلح باید گزید
عبدالکریم سمعانی در کتاب الانساب بنسبت سقا گفته ابو حفص عمرو بن علی بن بحر بن کثیر
السقا الفلاس ذکرته فی الفاء کان احد ائمة المسلمین من اهل البصرة قدم اصبهان
ست عشرة واربع عشرین وست وثلاثین ومائتین حدث بها روی عنه عفان
بن مسلم وسئل ابو زرعة الرازی عنه فقال ذاک من فرسان الحدیث وقال حجاج
بن الشاعر لا یبالی ان یاخذ من عمرو بن علی من حفظه او من کتابه وکان ابو مسعود
الرازی یقول لا اعلم احدا قدم ههنا واتقن من ابی حفص ذهبی در تذکرة الحفاظ گفته
عمرو بن علی بن بحر بن کنیز الحافظ الامام الثبت ابو حفص الباهلی البصری الصیرفی
الفلاس احد الاعلام مولده بعد الستین و مائة سمع یزید بن زریع و عبدالعزیز
بن عبدالصمد العمی وسفیان بن عیینة ومعتمر بن سلیمان وطبقتهم فاکثر واتقن
وجود واحسن حدث عنه الستة والنسائی ایضا بواسطة وعفان وهو من شیوخه
وابو زرعة ومحمد بن جریر وابن صاعد والمحاملی وابو روق الهزانی وامم سواهم
قال النسائی ثقة حافظ صاحب حدیث وقال ابو حاتم کان اوثق من علی بن المدینی
وقال عباس العنبری ما تعلمت الحدیث الا منه وقال حجاج بن شاعر عمرو بن
علی لا یبالی احدث من حفظه او من کتابه وقال ابو زرعة ذاک من فرسان

الحدیث لم نر بالبصرة احفظ منه ومن ابن المدینی والشاذکونی قال الفلاس حضرت مجلس حماد بن زید وانا صبی فاخذ رجل بحدیث فغرت فلم اعد وقال ابن اشکاب مارایت مثل الفلاس وکان یحسن کل شیء وعنه قال ما کتبت قلانسا قط و نیز ذهبی در سیر اعلام النبلا گفته الفلاس عمرو بن علی بن بحر بن کثیز الحافظ الامام المجود الناقد ابو حفص الباهلی البصری الصیرفی الفلاس حفید المحدث بحر بن کنیز السقا ولد سنة وستین ومائة وحدث عن یزید بن زریع ومرحوم العطار وعبد العزیز وعبد الصمد العمی وخالد بن الحرث وغندر وسفیان بن عیینة وعاصم بن هلال وعمر بن علی المقدمی ومحمد بن سواء ومحمد بن عبد الرحمن الطفاوی وعبد الله بن ادریس وعبد الاعلی السامی ومعاذ بن معاذ ووکیع ویحیی القطان وفضل بن سلیمان النمیری ومعتمر بن سلیمان ویزید بن هرون وخلق وتنزل الی سلیمان بن حرب وکان من جملة الحجة حدث عنه الائمة الستة فی کتبهم وابو زرعة وابو حاتم وابن ابی الدنیا وعبد الله بن احمد والحسن بن سفیان ومحمد بن یحیی بن منده والقاسم المطرز وجعفر الفریابی ویحیی بن صاعد ومحمد بن حریز وابو روق احمد بن محمد بن بکر الهزانی وخلق سواهم قال ابو حاتم بصری صدوق کان اوثق من علی بن المدینی سمعت العباس العنبری یقول ما تعلمت الحدیث الا من عمرو بن علی وقال حجاج بن الشاعر لا یبالی عمرو بن علی احدث من کتابه او من حفظه وقال النسائی ثقة حافظ صاحب حدیث وقد روی النسائی ایضا عن زکریا السجزی عنه وحدث عنه شیخه عفان والقاضی المحاملی وقد ذکره ابو زرعة فقال ذلک من فرسان الحدیث لم نر بالبصرة احفظ منه ومن علی بن المدینی والشاذکونی قال ابو حفص الفلاس حضرت مجلس حماد بن زید وانا صبی فاخذ رجل فجذبنی ففزرت فلم اعد قال ابن عکاب الحافظ ما رایت مثل ابی حفص الفلاس کان یحسن

س

علی شیء ویاخذنا عن ابی حفص قال ما کتبت قلانسا قط وقد سافر الی اصبهان غیر مرة وحدث بها فقال الحافظ ابو الشیخ قدمها فی سنة ست عشرة ومائتین وسنة اربع وعشرین وسنة ست وثلاثین وحکی ابن مکرم قال ما قدم علینا بعد علی بن المدینی مثل عمرو بن علی مات بالعسکر فی ذی القعدة سنة تسع واربعین ومائتین وله مصنف وجمع وقع لنا من عوالی حدیثه اخبرنا الشیخ العالم الزاهد مسند الوقت ابو المعالی احمد بن القاضی الامام المحدث شفیع الدین ابی محمد اسحاق بن محمد بن المؤید الهمدانی ثم المصری بقرائتی علیه قال انبا المبارک بن ابی الجواد ببغداد سنة عشرین وستمائة انبا ابو العباس احمد بن الطلایة انبا عبد العزیز بن علی انبا محمد بن عبد الرحمن المخلص انبا محمد بن هرون انبا عمرو بن علی انبا یحیی بن سعید عن سفیان عن عاصم عن زر عن عبد الله قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تذهب الایام واللیالی حتی یملک العرب رجل من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی صححه ت و نیز ذهبی در عبر فی خبر من غبر در سنه تسع واربعین ومائتین گفته وفیها ابو حفص عمرو بن علی الباهلی البصری الصیرفی الفلاس الحافظ احد الاعلام سمع معتمر بن سلیمان وطبقتهم وصنف وعنی بهذا الشان قال النسائی ثقة حافظ وقال ابو زرعة ذاک من فرسان الحدیث وقال ابو حاتم کان اوثق من علی بن المدینی و عبد الله بن اسعد یافعی در مرآة الجنان در سنه تسع اربعین ومائتین گفته و ابو حفص عمرو بن علی الباهلی البصری الصیرفی الفلاس الحافظ احد الاعلام قال ابو زرعة ذلک من فرسان الحدیث و ابن حجر عسقلانی در تقریب گفته عمرو بن علی بن بحر بن کنیز بنون و زای ابو حفص الفلاس الصیرفی الباهلی البصری ثقة حافظ من العاشرة مات سنة تسع واربعین و سیوطی در طبقات الحفاظ گفته عمرو بن علی بن بحر بن کنیز الباهلی ابو حفص الصیرفی الفلاس الحافظ روی عن ابن علیة و یحیی القطان وابن مهدی وابن عدی وخلق وعنه الائمة الستة وآخرون قال النسائی

ص ۳۸۰ / ۲۸۹

ثقة صاحب حدیث حافظ وقال ابو حاتم كان اوثق من علي بن المديني مات في
ذي القعدة سنة تسع واربعين ومائتين چهارم آنکه احمد بن عبد الله العجلي نیز توثیق اجلح
نموده چنانچه مزی در تهذیب الکمال بترجمهٔ اجلح گفته قال احمد بن عبد الله العجلي كوفي
ثقة وابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب بترجمهٔ اجلح گفته وقال العجلي كوفي ثقة
وجلال الدین سیوطی در لآلی مصنوعه بعد ذکر کلام ابن الجوزی در اجلح گفته قلت روى
له الاربعة ووثقه ابن معين والعجلي وفضائل ظاهره ومحامد باهره ومناقب فاخره
ومعالی زاهره احمد عجلی بر متتبع مخفی نیست عبد الکریم بن محمد سمعانی در انساب در نسب الطرابلسی گفته
ابو الحسن احمد بن عبد الله بن صالح بن مسلم العجلي كوفي الاصل نشأ ببغداد وسمع بها
وبالكوفة والبصرة حدث عن شبابة بن سوار ومحمد بن جعفر غندر والحسين
بن علي الجعفي وابي داود الحفري وابي عامر العقدي ومحمد ويعلى ابني عبيد وجماعة
نحوهم وكان حافظا دينا صالحا انتقل الى بلاد المغرب فسكن اطرابلس وانتشر حديثه
هناك روى عنه ابنه ابو مسلم صالح وذكر انه سمع منه في سنة سبع وخمسين
ومائتين وكان يشبه باحمد بن حنبل وكان خروجه الى المغرب ايام محنة احمد بن حنبل
وكانت ولادته بالكوفة سنة اثنتين وثمانين ومائة ومات في سنة احدى وستين
ومائتين وقبره باطرابلس ساحل اطرابلس وقبر ابنه صالح الى جنبه ومحمد بن احمد ذهبی
در تذکرة الحفاظ گفته العجلي الامام الحافظ القدوة ابو الحسن احمد بن عبد الله بن
صالح العجلي الكوفي نزيل اطرابلس المغرب سمع والده وحسين بن علي الجعفي وشبابة
ومحمد بن يوسف الفريابي ويعلى بن عبيد وطبقتهم حدث عنه ولده صالح
بمصنفه في الجرح والتعديل وهو كتاب مفيد يدل على سعة حفظه ذكره عباس
الدوري فقال كنا نعده مثل احمد ويحيى بن معين الخ ونیز ذهبی در عبر فی خبر من غبر
در سنه احدى وستين ومائتين گفته وفيها احمد بن عبد الله بن صالح ابو الحسن العجلي

الكوفي الحافظ نزيل طرابلس المغرب وصاحب التاريخ والجرح والتعديل وله ثمانون
سنة خرج الى المغرب ايام محنة القران وسكنها روى عن حسين الجعفي وشبابة وطبقتهما
قال عباس الدوري انما كنا نعده مثل احمد بن حنبل ويحيى بن معين ونیز ذهبی
در سیر اعلام النبلا گفته العجلي الامام الحافظ الناقد الاوحد الزاهد ابو الحسن احمد
بن عبد الله بن صالح بن مسلم العجلي الكوفي نزيل مدينة اطرابلس المغرب وهي
اول مدائن المغرب بينها وبين الاسكندرية مسيرة شهر مولده بالكوفة في سنة
اثنتين وثمانين ومائة سمع من حسين الجعفي وشبابة بن سوار وابي داود الحفري
ويعلى بن عبيد واخيه محمد بن عبيد ومحمد بن يوسف الفريابي ووالده الامام
عبد الله بن صالح المقرئ وعفان وطبقتهم حدث عنه ولده صالح بن احمد وسعيد
بن عثمان الاعناقي ومحمد بن فطيس وعثمان بن حديد الالبيري وسعيد بن اسحاق
ولم اظفر بحديث من روايته وله مصنف مفيد في الجرح والتعديل طالعته وعلقت
منه فوائد تدل على تبحره بالصنعة وسعة حفظه وقد ذكره العباس بن
محمد الدوري فقال انما كنا نعده مثل احمد بن حنبل ويحيى بن معين ومن كلام احمد
بن عبد الله قال من امن برجعة علي رضي الله عنه فهو كافر ومن قال القران
مخلوق فهو كافر وقيل انه فر الى المغرب لما ظهر الامتحان بخلق القران فاستوطنها
وولد له بها وقال بعض العلماء لم يكن لابي الحسن احمد بن عبد الله عندنا بالمغرب
شبيه ولا نظير في زمانه في معرفة الغريب واتقانه وفي هديه وورعه وقال
المورخ العالم ابو العرب محمد بن احمد بن تميم القيرواني سألت مالك بن عيسى القفصي
الحافظ من اعلم من رأيت بالحديث قال اما في الشيوخ فاحمد بن عبد الله العجلي وقال
محمد بن احمد بن خازم الحافظ سمعت احمد بن معتب مغربي ثقة يقول سئل يحيى
بن معين عن احمد بن عبد الله بن صالح فقال هو ثقة بن ثقة وقال بعضهم

سکن احمد بن عبد الله باطرابلس للتفرد والعبادة وقبره هناك على الساحل وقبر ولده
صالح الى جنبه وقال احمد بن عبد الله العجلی رحلت الى ابی داود الطیالسی فمات
قبل قدومی البصرة بیوم ومات احمد سنة احدی وستین ومائتین ومات ابنه
صالح فی سنة ثنتین وعشرین وثلثمائة پنجم آنکه یعقوب بن سفیان توثیق اجلح نموده
گو حدیثش را لین دانسته ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب بترجمه اجلح گفته و
قال یعقوب بن سفیان ثقة حدیثه لین وظاهرست که با وصف توثیق و تعدیل
راوی اقدام بر تلیین و توهین روایت او تهافتی ست معلول و جسارتی ست نامعقول
فلا یصلح التلیین للاصغاء والقبول و یعقوب بن سفیان موثق اجلح از اساطین اعیان
و اکابر ائمه عالیشان سنیان ست سمعانی در انساب گفته الفسوی بفتح الفاء والسین
هذه النسبة الى فسا وهی بلدة من بلاد فارس خرج منها جماعة من العلماء
والرحالین منهم ابو یوسف یعقوب بن سفیان بن جوان الفسوی الفارسی کان
من الأئمة الكبار ممن جمع ورحل من المشرق الى المغرب وصنف واكثر مع الورع
والنسك والصلابة فی السنة رحل الى العراق والحجاز والشام والجزائر و دیار مصر
وكتب عن عبيد الله بن موسى روى عنه ابو محمد بن درستویه النحوی مات
فی رجب لثالث عشر منه من سنة سبع وسبعین ومائتین و ذهبی در تذکرة
الحفاظ گفته الفسوی الحافظ الامام الحجة ابو یوسف یعقوب بن سفیان بن جوان
الفارسی الفسوی صاحب التاریخ الكبیر والمشیخة سمع ابا عاصم والانصاری
ومكی بن ابراهیم وعبید الله بن موسى وابا مسهر وحبان بن هلال وسعید
بن ابی مریم وطبقتهم وعنه الترمذی والنسائی وابن خزیمة وابو عوانة
وابن ابی حاتم ومحمد بن حمزة بن عمارة وعبد الله بن جعفر بن درستویه النحوی
وآخرون وبقی فی الرحلة ثلاثین سنة قال ابو زرعة الدمشقی قدم علینا

من نبلاء الرجال یعقوب بن سفیان یعجز اهل العراق ان یروا مثله والثانی حرب
بن اسمعیل وهو ممن کتب عنی وقال محمد بن داود الفارسی ثنا یعقوب بن سفیان
العبد الصالح وقیل کان یتکلم فی عثمان رضی الله عنه ولم یصح مات قبل ابی حاتم الرازی
بشهر فی سنة سبع وسبعین ومائتین و نیز ذهبی در عبر در سنة سبع وسبعین ومائتین گفته
وفیها الامام یعقوب بن سفیان الحافظ احد ارکان الحدیث وصاحب المشیخة والتاریخ
فی وسط السنة وله بضع وثمانون سنة سمع ابا عاصم وعبد الله بن موسى وطبقتهما
فاکثر و نیز ذهبی در سیر اعلام النبلاء گفته الفسوی الامام الحافظ الحجة الرحال محدث اقلیم
فارس ابو یوسف یعقوب بن سفیان بن جوان الفارسی من اهل مدینة فسا ویقال له
یعقوب بن ابی معویة مولده فی حدود عام تسعین ومائة وله تاریخ کبیر جم الفوائد
ومشیخة فی مجلد وبناها ارتحل الى الامصار ولحق الكبار الى ان قال الذهبی عن
محمد بن القاسم بن بشر سمعت محمد بن یزید الفسوی العطار سمعت یعقوب بن سفیان
یقول کنت فی رحلتی فی طلب الحدیث فدخلت الى بعض المدن فصادفت بها
شیخا احتجت الى الاقامة علیه للاستکثار عنه وقلت نفقتی وبعدت عن بلدی فکنت ادمن
الکتابة لیلا واقرأ علیه نهارا فلما کان ذات لیلة کنت جالسا انسخ وقد تصرم اللیل
فنزل الماء فی عینی فلم ابصر السراج ولا البیت فبکیت على انقطاعی وعلى ما یفوتنی
من العلم فاشتد بکائی حتى اتکیت على جنبی فنمت فرأیت النبی صلى الله علیه وسلم فی
النوم فنادانی یا یعقوب بن سفیان لم انت بکیت فقلت یا رسول الله ذهب
بصری فتحسرت على ما فاتنی من کتب سنتك وعلى الانقطاع عن بلدی فقال ادن
منی فدنوت منه فامر یده على عینی کانه یقرأ علیهما قال ثم استیقظت فابصرت
واخذت نسخی وقعدت فی السراج اکتب قال محمد بن اسمعیل الفارسی ثنا ابو زرعة
الدمشقی قال قدم علینا رجلان من نبلاء الرجال احدهم وارحلهم یعقوب بن

سفیان بن یوسف نحن اهل العراق ان یروا عنه رجلا وذکر الثانی حرب بن اسمعیل
الکرمانی فقال هو من الکتاب عنی الرشتم انکه عبد الله بن محمد المعروف بابن عدی
افاده کرده که اجلح نزد او مستقیم الحدیث وصدوق است و نیز افاده کرده که برای او احادیث
صالحه است و حدیث منکری مجاوز حد نه اسنادا و متنا برای او ندیدم مزی در تهذیب الکمال
علی ما فی الحج بترجمهٔ اجلح گفته قال احمد بن عدی له احادیث صالحة یروی عنه
الکوفیون وغیرهم فلم اجد له حدیثا منکرا مجاوزا لا اسنادا ولا متنا الا انه
یعد فی شیعة الکوفة وهو عندی مستقیم الحدیث، وابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب
بترجمهٔ اجلح گفته وقال ابن عدی له احادیث صالحة ویروی عنه الکوفیون وغیرهم
ولم ار له حدیثا منکرا مجاوزا للحد لا اسنادا ولا متنا الا انه یعد فی شیعة الکوفة
وهو عندی مستقیم الحدیث صدوق قال شریک عن الاجلح سمعنا انه ما سب
ابا بکر وعمر احد الا مات قتلا او فقرا وابن عدی در نقد و تحقیق بلاد و ملجا اساطین قوم است
و مفاخر عالیه و مآثر سامیه او حاجت بیان ندارد و ذهبی در تذکرة الحفاظ گفته ابن عدی
الامام الحافظ الکبیر ابو احمد عبد الله بن عدی بن عبد الله بن محمد بن مبارک
الجرجانی ویعرف ایضا بابن القطان صاحب کتاب الکامل فی الجرح والتعدیل کان
احد الاعلام ولد سنة سبع وسبعین ومائتین وسمع سنة تسعین وارتحل اولا سنة
سبع وتسعین وسمع بهلول بن اسحاق الانباری ومحمد بن عثمان بن ابی سوید
ومحمد بن یحیی المروزی وعبد الرحمن بن القاسم ابو الرواس الدمشقی وانس بن السلم
وابا خلیفة الجمحی والحسن بن سفیان وابا عبد الرحمن النسائی وعمران بن مجاشع
وعبدان الاهوازی وابا یعلی الموصلی والحسن بن محمد المدینی صاحب یحیی بن بکیر
والحسن بن یفرح الغزی وخلائق وعنه ابو العباس بن عقدة شیخه وابو سعید
المالینی والحسن بن رامین ومحمد بن عبد الله بن عبد کونة وحمزة بن یوسف السهمی

وابو الحسین احمد بن العالی واخرون وهو المصنف فی الکلام علی الرجال عارف
بالعلل قال ابو القاسم بن عساکر کان ثقة علی لحن فیه قال حمزة السهمی سألت
الدارقطنی ان یصنف کتابا فی الضعفاء فقال الیس عندک کتاب ابن عدی فقلت
بلی فقال فیه کفایة لا یزاد علیه قلت وقد صنف ابن عدی علی ابواب مختصر
المزنی کتابا سماه الانتصار قال حمزة السهمی کان حافظا متقنا لم یکن فی زمانه
احد مثله تفرد بروایة واحادیث وهب منها لابنیه عدی وابی زرعة وتفردا بها
عنه قال الخلیلی کان عدیم النظیر حفظا وجلالة سألت عبد الله بن محمد الحافظ
فقال زر قمیص ابن عدی احفظ من عبد الباقی بن قانع قال الخلیلی وسمعت احمد بن مسلم
الحافظ یقول لم ار احدا مثل ابی احمد بن عدی وکیف فوقه فی الحفظ وکان احد تلاقی
الطبرانی وابا احمد الحاکم وقد کان حفظ هؤلاء تکلفا وحفظ ابن عدی طبعا اذ مجمه
علی الفتیخ الی ان قال قال حمزة بن یوسف توفی ابو احمد فی جمادی الاخرة سنة خمس وستین
وصلی علیه الامام ابو بکر الاسماعیلی و نیز ذهبی در عبر فی خبر من غبر در سنه خمس وستین
وثلثمائة گفته وفیها ابن عدی الحافظ الکبیر ابو احمد عبد الله بن عدی بن عبد الله بن محمد
بن القطان الجرجانی مصنف الکامل فی الجرح وله ثمان وثمانون سنة کتب الکثیر سنة
تسعین ومائتین ورحل فی سنة سبع وتسعین وسمع ابا خلیفة وعبد الرحمن بن
الرواس وبهلول بن اسحاق وطبقتهم قال ابن عساکر کان ثقة علی لحن فیه وقال
حمزة السهمی کان حافظا متقنا لم یکن فی زمانه مثله توفی فی جمادی الاخرة
وعلی بن محمد المعروف بابن الاثیر الجزری در کامل در سنه خمس وخمسین وثلثمائة گفته وفیها توفی
ابو احمد بن عدی الجرجانی فی جمادی الاخرة وهو امام مشهور و یافعی در مرآة الجنان
در سنه مذکوره گفته فیها الحافظ الکبیر ابو احمد عبد الله بن محمد القطان الجرجانی مصنف الجزء الثامن ص ۲۷۱/۲۵۸
الکامل فی الجرح و سیوطی در طبقات الحفاظ گفته ابن عدی الامام الحافظ الکبیر ابو احمد

عبد الله بن عدی بن عبد الله بن مبارك الجرجانی ویعرف ایضاً بابن القطان
صاحب الكامل فی الجرح والتعدیل احد الاعلام ولد سنة ۲۷۷ وسمع منه سنة ۲۹۰ روی
عن محمد بن عثمان النسائی وابی یعلی عنه ابن عقدة وهو شیخه وحمزة السهمی وهو عالم
بالعلل مصنف فی الكلام علی الرجال لم یكن فی زمانه مثله قال الخلیلی كان عدیم
النظیر حفظاً وجلالة مات فی جمادی الاخرة سنة ۳۶۵ وعبد الرؤف مناوی در فیض القدیر
شرح جامع صغیر گفته عد ابن عدی هو ابو محمد عبد الله الجرجانی احد الحفاظ الاعیان الذین
طافوا البلاد وهجروا الوساد وواصلوا السهاد وقطعوا المعتاد طالبین للعلم روی
عن الجمحی وغیره وعنه ابو حامد الاسفراینی وابو سعید المالینی قال البیهقی حافظ
متقن لم یكن فی زمنه مثله وقال ابن عساكر ثقة علی لحن فیه مات سنة خمس وستین
وثلثمائة عن ثمان وثمانین فی كتاب الكامل الذی الفه فی معرفة الضعفاء وهو اصل من
الاصول المعول علیها المرجوع الیها طابق اسمه معناه ووافق لفظه فحواه من عینه
انتجع المنتجعون وبشهادته حكم الحاكمون والی ما قاله رجع المتقدمون والمتأخرون
ابو عبد الله محمد بن عبد الله الحاكم در مستدرك علی الصحیحین در كتاب الطلاق گفته حدثنا احمد بن
اسحق الفقیه انبا ابو المثنی ثنا مسدد ثنا یحیی عن الاجلح عن الشعبی عن عبد الله
بن الخلیل عن زید بن ارقم قال كنت جالساً عند النبی صلی الله علیه وسلم اذ جاءه
رجل من اهل الیمن فقال ان ثلاثة من اهل الیمن اتوا علیاً رضی الله عنه یختصمون
الیه فی ولد وقعوا علی امرأة فی طهر واحد فقال للاثنین منهما طیبا بالولد لهذا فغلیا
ثم قال للاثنین طیبا بالولد لهذا فغلیا ثم قال انتم متشاكسون انی مقرع بینكم
فمن قرع فله الولد وعلیه لصاحبیه ثلثا الدیة فاقرع بینهم فجعله لمن قرع فضحك
رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی بدت اضراسه او قال نواجذه قد اتفق
الشیخان علی ترك الاحتجاج بالاجلح بن عبد الله الكندی وانما نقما علیه حدیثاً واحداً

عبد الله بن بریدة وقد تابعه علی ذلك الحدیث ثلاثة من الثقات فهذا الحدیث
اذا صح ولم یخرجاه ازین عبارت ظاهرست كه حدیث اجلح صحیح ست پس صحت روایات
اجلح ووثوق واعتماد وجلالت واعتبار او ثابت ماند وزعم ضعف او هباء منثورا گردید ونیز
ازین عبارت ظاهرست كه ترك شیخین احتجاج را باجلح منحصرست در نقم حدیثی واحد كه متابعت
اجلح بران سه كس از ثقات نموده اند پس ترك احتجاج باین زعم خداج عین مراد لجاج ومحض
اعتساف واعوجاج باشد ونیز حاكم در مستدرك در كتاب معرفة الصحابه گفته اخبرنی عبد الله
بن موسی العدل محمد بن ایوب انبا ابراهیم بن موسی ثنا عیسی بن یونس ثنا الاجلح
عن الشعبی عن عبد الله بن الخلیل عن زید بن ارقم قال بینا انا عند رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذ جاءه رجل من اهل الیمن فجعل یحدث النبی صلی الله علیه وسلم
ویخبره فقال یا رسول الله ان علیاً رضی الله عنه ثلثة نفر یختصمون فی ولد وقعوا
علی امرأة فی طهر واحد فقال للاثنین طیبا نفساً بهذا الولد ثم قال انتم شركاء متشاكسون
انی مقرع بینكم فمن قرع فعلیه الولد وله ثلث الدیة لصاحبیه فاقرع بینهم فقرع
احدهم فدفع الیه الولد فضحك النبی صلی الله علیه وسلم حتی بدت نواجذه
او قال اضراسه حدثنا علی بن حمشاد ثنا بشر بن موسی الحمیدی ثنا سفیان
ثنا الاجلح بهذا وزاد فیه فقال النبی صلی الله علیه وسلم ما اعلم فیها الا ما قال
علی هذا حدیث صحیح الاسناد ولم یخرجاه وقد زاد الحدیث تاكیداً روایة ابن عیینة
وقد تابع ابو اسحاق السبیعی الاجلح فی روایته ازین عبارت ظاهرست كه این حدیث
كه اجلح از شعبی روایت كرده صحیح الاسناد ست پس هرگاه حدیث اجلح موصوف بصحت
باشد حدیث ولایت كه از طریق اجلح مروی ست نیز صحیح الاسناد و فائز بنهایت
اعتبار و اعتماد خواهد بود و نیز حاكم در مستدرك در كتاب الاحكام گفته اخبرنی علی بن
ابراهیم الشیبانی حدثنا احمد بن حازم الغفاری حدثنا مالك بن اسمعیل النهدی

حدثنا الاجلح عن الشعبی عن عبد الله بن الخلیل عن زید بن ارقم ان علیا بعثه النبی
صلی الله علیه وسلم الی الیمن فارتفع الیه ثلثة یتنازعون الولد کل واحد یزعم انه
ابنه قال فخلا باثنین فقال أتطیبان نفسا لهذا الباقی قالا لا وخلا باثنین فقال
لهما مثل ذلک فقالا لا فقال انتم شرکاء متشاکسون وانا مقرع بینکم فاقرع بینهم
فجعله لاحدهم واغرمه ثلثی الدیة للباقیین قال فذکر ذلک لرسول الله صلی الله
علیه وسلم فضحک حتی بدت نواجذه نه اعرض الشیخان عن الاجلح بن عبد الله
الکندی اصلا ولیس فی روایاته بالمتروک فانه لم ینقم علیه مذهبه انتهی ازین واضح ست
که اجلح در روایات خود متروک نیست و از اخراج روایت او در مستدرک ظاهرست که روایت او صحیح
وناهیک بها حجة بالغة وبینة دامغة هشتم آنکه ابن حجر عسقلانی در تقریب التهذیب گفته
اجلح بن عبد الله بن حجیة بالمهملة والجیم مصغر یکنی ابا حجیة الکندی یقال اسمه
یحیی صدوق شیعی من السابعة مات سنة خمس واربعین ازین عبارت ظاهرست که حسب
تصریح عسقلانی ممدوح خود مخاطب ثانی اجلح صدوق ست پس دعوی اتهام او محض رمی السهام
فی الظلام و از جمله شنائع اوهام و اضغاث احلام باشد و نیز از عبارت عسقلانی
ظاهرست که اجلح از طبقه سابعه است و طبقه سابعه عبارت از کبار اتباع تابعین مثل
مالک و ثوری ست چنانچه عسقلانی در صدر تقریب در تفسیر طبقات گفته السابعة کبار
اتباع التابعین کمالک والثوری پس اجلح از کبار اتباع تابعین مثل مالک و ثوری باشد
و دعوی ضعف و اتهام در حق چنین امام عالی مقام مورد صد گونه طعن و ملام ست نهم آنکه
اجلح از رواة صحیح ابی داود و صحیح ترمذی و صحیح نسائی و صحیح ابن ماجه ست چنانچه از رمز
که بنام او در تهذیب التهذیب و تقریب و غیر آن نوشته اند ظاهرست که سیوطی در مصنوعه
کما سمعت آنفا گفته روی له ای للاجلح الاربعة و رواة صحاح اهل سنت حسب تصریح
اکابر ایشان همه معدل و مزکی و اهل دیانت و تقوی اند چنانچه سیف الله ملتانی در تمویه

السفیه که عبارت ست از شبهات سخیفه او بر بعض مقامات صوارم و بمزید جسارت آن را
موسوم به تنبیه السفیه نموده گفته مقدوح و مجروح بودن رواة اهل سنت اگر بزعم شیعه است
پس چه اعتبار دارد که از قبیل شهادة العدو علی العدو است و اگر بر طریق اهل سنت است
پس صریح البطلان ست چه رواة صحاح اهل سنت همه معدل و مزکی و اهل دیانت و تقوی بوده اند
و نیز روایات اهل سنت در هر عصر و هر طبقه مشهور و معروف و در محافل و مجالس و بر سر منابر
مذکور و مدروس باوصف این شهرت و این ظهور تلبیس و دخل و جعل و افترا امکان عادی ندارد
بخلاف روایات روافض که مدام چون لقه حیض مستور و مخفی مانده بیشتر این قسم روایات
محال تلبیس و جعل و دخل و افتراست انتهی پس حسب این افاده ملتانی حامی مخاطب عثمانی هر گاه کسی معدل
و مزکی و صاحب دیانت و تقوی باشد و روایات او در هر عصر و هر طبقه مشهور و معروف
و در محافل و مجالس و بر سر منابر مذکور و مدروس بسبب مزید شهرت و ظهور تلبیس و دخل
و جعل و افترا در آن امکان عادی ندارد دهم آنکه از اجلح اکابر ائمه و فحول اجله اعیان
سنیه مثل شعبه و سفیان ثوری و ابن المبارک و ابو اسامه و یحیی القطان و جعفر بن عون و غیر
ایشان روایت میکنند ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب گفته اجلح بن عبد الله بن حجیة
ویقال معاویة الکندی ابو حجیة ویقال اسمه یحیی والاجلح لقب روی عن ابی اسحق وابی الزبیر
ویزید بن الاصم وعبد الله بن بریدة والشعبی وغیرهم وعنه شعبة وسفیان الثوری
وابن المبارک وابو اسامة ویحیی القطان وجعفر بن عون وغیرهم و روایت شخص
عدل و ثقه و جلیل الشان از شخصی حسب افادات ائمه سنیه دلیل وثوق و جلالت و عدالت
مروی عنه می باشد علامه احمد بن محمد بن محمد بن علی بن حجر مکی که محامد و مناقب غزیره و فضائل
و مدائح کثیره او سابقا شنیدی در تطهیر الجنان واللسان عن الخطور والتفوه بثلب
معاویه بن ابی سفیان که بتصنیف آن او تصلب و تعصب در حمایت خلیفه رابع سنیان اراده حقیقت
انصاف و حق پرستی خود و اهل نحله خود کالشمس فی رابعة النهار فرا پیش ارباب بصیرت نهاده

بجر روایت اجلاء صحابه و تابعین از معاویه دلیل کمال اجتهاد و براعت فقاهت او گردانیده
وهذه عبارته فی ذکر الفضائل المزعومة لمعاویة منها انه حاز شرف الاخذ عن
اکابر الصحابة التابعین له شرف اخذ کثیرین من اجلاء الصحابة والتابعین عنه وذلك
انه روی عن ابی بکر وعمر واخته ام المؤمنین ام حبیبة وروی عنه من اجلاء الصحابة
وفقهائهم عبد الله بن عباس وعبد الله بن الزبیر وجریر البجلی ومعاویة بن خدیج
والسائب بن یزید والنعمان بن بشیر وابو سعید الخدری وابو امامة بن سهل ومن کبار
التابعین وفقهائهم عبد الله بن الحارث بن نوفل وقیس بن ابی حازم وسعید بن المسیب
وابو ادریس الخولانی ومن بعدهم عیسی بن طلحة ومحمد بن جبیر بن مطعم وحمید بن
عبد الرحمن بن عوف وابو مجلز وحمران مولی عثمان وعبد الله بن محیریز وعلقمة بن وقاص
وعمیر بن هانی وهمام بن منبه وابو العریان النخعی ومطرف بن عبد الله بن الشخیر وآخرون
فتامل هؤلاء الائمة ائمة الاسلام الذین رووا عنه تعلم انه کان مجتهدا ای مجتهد وفقیها
ای فقیه پس روایت شعبه و سفیان ثوری و ابن المبارک و ابو اسامه و یحیی القطان و جعفر بن
عون و غیر ایشان از اجلح مثبت نهایت عظمت و جلالت و غایت فخامت و نبالت اجلح
بلکه مثبت کمال اجتهاد و براعت فقاهت او خواهد گردید و زعم ضعف و بطلان روایت او
مثل هباء منثور از هم خواهد پاشید و سیف مسلول ابن اسد احمد ملتانی روایت مالک و ابو حنیفه
و یحیی بن معین و شعبه و سفیانین را از امام بحق ناطق حضرت جعفر صادق علیه السلام بسوی
آنجناب معبر نموده و نیز بجهت روایت ایشان از آنحضرت یحیی بن سعید القطان را که امام الائمه و شیخ
المشایخ سنیه است در حق آنحضرت کلمه خبیثه اجد منه فی نفسی شیئا بر زبان ترجمان آورده هیچ
میز و السنة وهذه عبارته فی التنبیه الذی هو عین التمویه قوله قال یحیی بن سعید
القطان شیخ البخاری اجد منه فی نفسی شیئا الخ گفتن یک کس نابر آنکه بسبب وضع کذب
وافتراء که واضع بر آنجناب بسته بود ندای کس را حقیقت حال واضح نشده و گمان فاسد

بهم رسید دلیل نیست بر آنکه جمیع اهل سنت آنجناب را توثیق نمیکنند چه یحیی بن سعید قطان در جنب کسانیکه
از آنجناب روایت کرده اند هیچ نمی ارزد و در تهذیب الکمال فی اسماء الرجال و مختصر او تهذیب
میگوید روی عنه خلق لا یحصون منهم ابنه موسی وشعبة والسفیانان ومالك
ووهیب وحاتم بن اسمعیل وعبد الوهاب الثقفی وابو عاصم ویحیی بن سعید الانصاری
وهو اکبر منه قال الشافعی ثقة وکذا وثقه ابن معین وغیره وقال ابو حاتم ثقة
لا یسئل عن مثله وعن ابی حنیفة قال ما رأیت احدا افقه من جعفر بن محمد
ولما رأیته دخلنی من الهیبة ما لم یدخلنی لابی جعفر المنصور انتهی و ابو عبد الله
محمد بن احمد ذهبی روایت ابن عبد البر و ابن حزم را از احمد بن عمر بن انس بن دلهاث
الاندلسی الدلائی مثبت جلالت او گردانیده چنانچه در عبر گفته وفیها ای فی سنة ثمان
وسبعین واربعمائة توفی ابو العباس العذری احمد بن عمر بن انس بن دلهاث الاندلسی
الدلائی ودلایة من عمل المریة کان حافظا متقنا مات فی شوال وله خمس وثمانون
سنة حج سنة ثمان واربعمائة مع ابویه فجاور ثمانیة اعوام وصحب ابا ذر فتخرج به
وروی عن ابی الحسن بن جهضم طائفة ومن جلالته ان امامی الاندلس ابن عبد البر
وابن حزم رویا عنه وله کتاب دلائل النبوة و احمد بن محمد الشهیر بالمقری المالکی الاشعری
که محامد علیه و مناقب سنیه او از خلاصة الاثر محبی واضح و لائح است در کتاب نفح الطیب عن
غصن الاندلس الرطیب روایت عمر بن عبد البر و خطیب بغدادی را از ابو الولید باجی سبب افتخار
والسنه چنانچه در ترجمه ابو الولید الباجی گفته ومما یفتخر به انه روی عنه حافظا المغرب
والمشرق ابو عمر بن عبد البر والخطیب ابو بکر بن ثابت البغدادی وناهیك بهما
وهما اسن منه واکبر وابو عبد الله الحمیدی وعلی بن عبد الله الصقلی واحمد
بن علی بن غزلون وابو بکر الطرطوشی وابو علی بن الحسین السبتی وابو بحر سفیان
بن العاصی وممن روی عنه ابنه ابو القاسم احمد وکان لما رجع الی الاندلس

فشا عمله وتحياته للدنيا له وعظم جاهه واجزلت له الصلات فمات عن مال وافر وترسل للملوك وولي القضاء بعدة مواضع رحمه الله تعالی ونیز حسب تصریح محمد بن ابی بکر بن ایوب بن سعید بن جریر المعروف بابن قیم الجوزیه احد القولین نست که بمجرد روایت عدل از غیر خود تعدیل آن غیرست اگرچه راوی تصریح بتعدیل مروی عنه نکند واین مذهب از احمد بن حنبل مرویست قال فی زاد المعاد فی هدی خیر العباد بعد ذکر کلام فی سند بعض الاحادیث وعنی بالمجهول الرجل الصالح الذی شهد له ابو الزبیر بالصلاح ولا ریب ان هذه الشهادة لا تعرف به ولکن المجهول اذا عدله الراوی عنه تثبت عدالته وان کان واحدا علی اصح القولین فان التعدیل من باب الاخبار والحکم لا من باب الشهادة ولا سیما التعدیل فی الروایة فانه یکتفی فیه بالواحد ولا یزید علی اصل نصاب الروایة هذا مع ان احد القولین ان مجرد روایة العدل عن غیره تعدیل له وان لم یصرح بالتعدیل کما هو احدی الروایتین عن احمد واما اذا روی عنه وصرح بتعدیله خرج عن الجهالة التی ترد لاجلها روایته لا سیما اذا لم یکن معروفا بالروایة عن الضعفاء والمتهمین از وهم آنکه از عبارت تهذیب عسقلانی که در وجه سابق مذکور شده دریافتی که شعبه از جمله کسانی است که از اجلح روایت کرده اند وبر ناظر افادات ائمه قوم ظاهرست که شعبه روایت نمیکند مگر از ثقه چنانچه عبد الوهاب سبکی در شفاء الاسقام فی زیارة خیر الانام در مقام توثیق سند حدیث من زار قبری وجبت له شفاعتی که حدیث اول از باب اول کتاب است گفته وموسی بن هلال قال ابن عدی ارجو انه لا باس به واما قول ابی حاتم الرازی فیه انه مجهول فلا یضره فانه اما ان یرید جهالة العین او جهالة الوصف فان اراد جهالة العین وهو غالب اصطلاح اهل هذا الشان فی هذا الاطلاق فذلک مرتفع عنه لانه قد روی عنه احمد بن حنبل ومحمد بن جابر المحاربی ومحمد بن اسمعیل

الاحمسی وابو امیة محمد بن ابراهیم الطرسوسی وعبید بن محمد الوراق والفضل بن سهل وجعفر بن محمد المروزی فبروایة الاثنین ینتفی جهالة العین فکیف بروایة سبعة وان اراد جهالة الوصف فروایة احمد یرفع من شانه لا سیما ما قاله ابن عدی فیه وممن ذکره فی مشایخ احمد ابو الفرج بن الجوزی وابو اسحاق الصریفینی واحمد رحمه الله لم یکن یروی الا عن ثقة وقد صرح الخصم یعنی ابن تیمیة بذلک فی الکتاب الذی صنفه فی الرد علی البکری بعد عشر کراریس منه قال ان القائلین بالجرح والتعدیل من علماء الحدیث نوعان منهم من لم یرو الا عن ثقة عنده کمالک وشعبة ویحیی بن سعید وعبد الرحمن بن مهدی واحمد بن حنبل وکذلک البخاری وامثاله وقد کفانا الخصم بهذا الکلام مؤنة تبیین ان احمد لا یروی الا عن ثقة وح لا یبقی له مطعن فیه انتهی فاده ابن تیمیه که علامه سبکی بان احتجاج واستدلال بر توثیق موسی بن هلال نموده در کمال وضوح ظهور رسیت که شعبه روایت نمیکند مگر از ثقه پس ظاهر وآشکار گردید که اجلح قطعا وحتما ثقه ومعتمد ویقینا وجزما معتبر ومستند است پس قدح حدیث ولایت که از طریق اجلح مرویست صریح مخالفت ومعاندت التزام شعبه عالی مقام ورد صریح بر ابن تیمیه وسبکی عمدة الاعلام باشد وازدهم آنکه امام احمد بن حنبل از اجلح در مسند خود روایت می کند چنانچه همین حدیث ولایت را بسندیکه دران اجلح واقع است روایت کرده حیث قال کما سمعت سابقا ثنا ابن نمیر حدثنی اجلح الکندی عن عبد الله بن بریدة عن ابیه بریدة قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم بعثین الی الیمن علی احدهما علی بن ابی طالب وعلی الآخر خالد بن الولید فقال اذا التقیتم فعلی علی الناس وان افترقتما فکل واحد منکما علی جنده قال فلقینا بنی زید من اهل الیمن فاقتتلنا فظهر المسلمون علی المشرکین فقتلنا المقاتلة وسبینا الذریة فاصطفی علی امرأة من السبی لنفسه قال بریدة فکتب معی خالد بن الولید الی رسول الله صلی الله علیه وسلم یخبره بذلک فلما اتیت النبی

[illegible]

صلی اللہ علیہ وسلم دفعت الکتاب فقرئ علیہ فرأیت الغضب فی وجہ رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم فقلت یا رسول اللہ هذا مکان العائذ بک بعثتنی مع رجل وامرتنی ان
اطیعه ففعلت ما ارسلت به فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تقع فی علی
فانه منی وانا منه وهو ولیکم بعدی هرگاه روایت احمد از اجلح در مسند خود ثابت شد وثوق
واعتماد واعتبار اجلح بنهایت وضوح وظهور رسید نیز اکه حسب افاده ابوموسی مدینی اخراج نکرده است
احمد در مسند خود مگر از کسی که ثابت شده است نزد احمد صدق او ودیانت او نه از کسی که طعن
کرده شد در امانت او ونیز حسب افاده ابوموسی مدینی احمد بن حنبل در مسند خود احتیاط نموده
از روی اسناد ومتن ووارد نکرده مگر احادیثی که صحیح است سند آن ودلیل این معنی را از افاده
خود احمد نقل نموده عبد الوهاب بن علی السبکی در طبقات شافعیه کما سمعت سابقاً فرموده
قال ابو موسی المدینی ولم یخرج ای احمد فی المسند الا عمن ثبت عنده صدقه ودیانته
دون من طعن فی امانته الی ان قال السبکی قال ابو موسی ومن الدلیل علی ان ما
اودعه الامام احمد فی مسنده قد احتاط فیه اسنادا ومتنا ولم یورد فیه الا
ما صح سنده ما اخبرنا ابو علی الحداد قال انا ابو نعیم انا ابو الحسین وثنا ابن المذهب
قالا انا القطیعی ثنا عبد اللہ قال حدثنی ابی ثنا محمد بن جعفر ثنا شعبة عن ابی
التیاح قال سمعت ابا زرعة یحدث عن ابی هریرة عن النبی انه قال یهلک امتی هذا الحی
من قریش قالوا فما تامرنا یا رسول اللہ قال لو ان الناس اعتزلوهم قال عبد اللہ قال لی
ابی فی مرضه الذی مات فیه اضرب علی هذا الحدیث فانه خلاف الاحادیث
عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم یعنی قوله صلی اللہ علیہ وسلم اسمعوا واطیعوا
وهذا مع ثقة رجال اسناده حین شذ لفظه من الاحادیث المشاهیر امر
بالضرب علیه فکان دلیلا علی ما قلناه نیز وهم آنکه احمد بن شعیب النسائی از اجلح در
صحیح خود روایت می کند چنانچه از کتب رجال مثل تهذیب التهذیب وتقریب وغیر آن واضح

سیوطی در لآلی موضوعه کما سمعت انفا واضح ولائح است نیز شرط نسائی در رجال حسب افادات
محققین بالکمال اشد است از شرط بخاری ومسلم ذهبی در تذکرة الحفاظ بترجمه نسائی گفته قال ابن
طاهر سألت سعد بن علی الزنجانی عن رجل فوثقه فقلت قد ضعفه النسائی فقال
یا بنی ان لابی عبد الرحمن شرطا فی الرجال اشد من شرط البخاری ومسلم وعبد الوهاب
بن علی سبکی در طبقات شافعیه کبری بترجمه نسائی گفته قال ابن طاهر المقدسی سألت
سعد بن علی الزنجانی عن رجل فوثقه فقلت قد ضعفه النسائی فقال یا بنی
ان لابی عبد الرحمن شرطا فی الرجال اشد من شرط البخاری ومسلم وخلیل بن
ایبک الصفدی در وافی الوفیات بترجمه نسائی گفته قال ابن طاهر المقدسی سألت سعد
بن علی الزنجانی عن رجل فوثقه فقلت ضعفه النسائی فقال یا بنی ان لابی عبد الرحمن
شرطا فی الرجال اشد من شرط البخاری ومسلم وابن حجر عسقلانی در کتاب النکت علی
علوم ابن الصلاح در شرح این معنی که مذهب نسائی آنست که اخراج کند از هر کسی که اجماع بر ترک او
واقع نشده علی ما نقل عنه گفته ان المراد اجماع خاص وذلک ان کل طبقة من نقاد الرجال
لا تخلو من متشدد ومتوسط فمن الاولی شعبة والثوری وشعبة اشدهما ومن
الثانیة یحیی القطان وابن مهدی ویحیی اشد ومن الثالثة ابن معین واحمد ویحیی
اشد ومن الرابعة ابو حاتم والبخاری وابو حاتم اشد والنسائی لا یترک الرجل
اذا وثقه ابن مهدی وضعفه القطان لما عرف من تشدیده بل حتی یجتمع الجمیع
علی ترکه واما فکم من رجل اخرج له ابو داود والترمذی وتجنب النسائی اخراج حدیثه
بل قد تجنب اخراج حدیث جماعة من رجال الشیخین حتی قال بعض الحفاظ ان شرطه
فی الرجال اقوی من شرطهما وعبد الرؤف مناوی در فیض القدیر شرح جامع صغیر بترجمه
نسائی گفته قال الزنجانی له شرط فی الرجال اشد من الصحیحین هرگاه شرط نسائی در رجال
اشد از شرط شیخین یعنی بخاری ومسلم باشد واجلح از روات نسائی است بالضرورة واضح گردید

ص
الطبقة الثالثة فیمن توفی بین الثلاثمائة والاربعمائة

که اجلح از جمعی از رواة صحیحین اصلح و افلح و انجح و اسدّ و مصداق شرط اکمل و افضل و ارشد و اشد ست و هرگاه ثابت شد که اجلح نزد نسائی مصداق شرطی ست که اشد ست از شرط شیخین یعنی از جمعی از رواة صحیحین افضل ست پس تضعیف او نهایت ضعیف و سخیف و سبب غایت تعییر و تعنیف خواهد بود و مخفی نماند که سعد زنجانی که افاده او در باب اشدیت شرط نسائی در رجال اکابر ائمه سنیه نقل کرده اند از افاخم محققین مشاهیر و اعاظم نقدین نحاریر ست عبد الکریم بن محمد سمعانی در انساب در نسبت زنجانی گفته ابو القاسم سعد بن علی بن محمد الزنجانی شیخ الحرم فی عصره کان جلیل القدر عالما زاهدا کان الناس یتبرکون به حتی قال جلسه لامیر مکة ان الناس یقبلون ید الزنجانی اکثر مما یقبلون الحجر الاسود حدث عن جماعة من اهل الشام و مصر سمع منه جدی الامام ابو المظفر السمعانی و ابو الفضل القرشی و ابو جعفر الهمدانی و لم یرو لنا عنه الا الاستاذ ابو المظفر عبد المنعم بن ابی القاسم القشیری و توفی بمکة سنة سبعین و اربعمائة و محمد بن احمد ذهبی در تذکرة الحفاظ گفته الزنجانی الامام الثبت الحافظ القدوة سعد بن علی بن محمد بن الحسین شیخ الحرم الشریف سمع ابا عبد الله محمد بن الفضل بن نظیف الفراء و الحسین بن میمون الصدفی بمصر و علی بن سلامة بغزة و محمد بن عبید بن نجانی و عبد الرحمن بن یاسر الجوبری و ابا القاسم بن الطبیبی بدمشق و هذه الطبقة حدث عنه ابو بکر الخطیب و هو اکبر منه و ابو المظفر منصور بن عبد الجبار السمعانی و مکی بن عبد السلام الرمیلی و هبة الله بن فاخر و محمد بن طاهر المقدسی و عبد المنعم بن ابی القاسم القشیری و آخرون قال ابو سعد السمعانی سمعت بعض مشایخنا یقول کان جدک ابو المظفر عزم ان یجاور بمکة فی صحبة سعد الامام فرای لیلة والدته کانها کشفت راسها تقول یا بنی بحقی علیک الا رجعت بمرو فانی لا اطیق فراقک فانتبهت مغموما و قلت اشاور سعد بن علی فاتیته و لم اقدر من الزحام ان اکلمه فلما قام تبعته فالتفت الی و قال یا ابا المظفر العجوز

ص ۱۱۵۴ الطبقة الثالث عشر

بنفرد

تنتظرک و دخل البیت فرجعت انه تکلم علی ضمیری فرجعت تلک السنة و عن ثابت بن احمد قال رایت ابا القاسم الزنجانی فی النوم فقال لی مرتین ان الله یبنی لاهل الحدیث بکل مجلس یجلسونه بیتا فی الجنة قال ابو سعد طاف الزنجانی الآفاق ثم جاور و صار شیخ الحرم و کان حافظا متقنا ورعا کثیر العبادة صاحب کرامات و آیات الی ان قال و اذا خرج الی الحرم یخلو المطاف و یقبلون یده اکثر مما یقبلون الحجر الاسود ابن طاهر مما سمعه السلفی منه سمعت الحبال یقول کان عندنا سعد بن علی و لم یکن علی وجه الارض مثله فی عصره و سمعت ابن محمد بن الفضل الحافظ یقول ذلک و قال محمد بن طاهر الحافظ ما رایت مثل الزنجانی سمعت ابا اسحاق الحبال یقول لم یکن فی الدنیا مثل سعد بن علی فی الفضل قال الامام ابو الحسن الکرخی الفقیه سالت ابن طاهر عن افضل من رای فقال سعد الزنجانی و عبد الله بن محمد الانصاری قلت فایهما افضل فقال عبد الله کان متقنا و اما الزنجانی فکان اعرف بالحدیث منه و ذلک انی کنت اقرأ علی عبد الله فاترک شیئا لاجربه ففی بعض مرة یرد و فی بعض یسکت و الزنجانی کنت اذا ترکت اسم رجل یقول ترکت بین فلان و فلان فلانا قال ابو سعد السمعانی صادق کان سعد عارفا بحدیثه لقلته و عبد الله کان مکثرا قال ابن طاهر سمعت الفقیه هیاج بن عبید یقول یوم لا اری فیه سعدا لا اعتد انی عملت خیرا و کان هیاج یعتمر کل یوم ثلاث عمر الی ان قال روی عنه اسماعیل الحافظ التیمی فقال امام عارف بالسنة مات الزنجانی فی اول سنة احدی و سبعین و اربعمائة او فی آخر التی قبلها و عاش تسعین عاما فانه ولد فی حدود سنة ثمانین و ثلاثمائة او قبلها و لو سمع فی الحداثة لادرک اسنادا عالیا و انما سماعاته فی الکهولة چهارم و هم آنکه عبد الله بن مسلم بن قتیبه الدینوری در کتاب المعارف گفته الشیعة الحرث الاعور و صعصعة بن صوحان و الاصبغ بن نباتة و عطیة

العرنی و طاوس و الاعمش و ابو اسحق السبیعی و ابو صادق و سلمة بن کهیل و الحکم بن
عتیبة و سالم بن ابی الجعد و ابراهیم النخعی و حبة بن جوین و حبیب بن ابی ثابت
و منصور بن المعتمر و سفیان الثوری و شعبة بن الحجاج و فطر بن خلیفة و الحسن بن صالح
بن حی و شریک و ابو اسرائیل الملائی و محمد بن فضیل و وکیع و حمید الرواسی و زید بن
الحباب و الفضل بن دکین و المسعودی الاصغر و عبید الله بن موسی و جریر بن عبد الحمید
و عبد الله بن داود و هشیم و سلیمان التیمی و عوف الاعرابی و جعفر الضبعی و یحیی بن
سعید القطان و ابن لهیعة و هشام بن عمار و المغیرة صاحب ابراهیم و معروف
بن خربوذ و عبد الرزاق و معمر و علی بن الجعد ازین عبارت ظاهر است که این جمعی کثیر و
جمی غفیر که از جمله ایشان ابراهیم نخعی و سفیان ثوری و شعبه و شریک و یحیی بن سعید القطان
و امثال ایشان اند شیعه بودند پس اجلح هم اگر مثل این ائمه اعلام و اساطین فخام شیعه باشد
موجب جرح و قدح او نخواهد شد و الا التشیع المتفق علی الواقع و ظهر فساد عظیم لیس
دافع پانزدهم آنکه ذهبی در میزان الاعتدال گفته ابان بن تغلب الکوفی شیعی جلد
لکنه صدوق فلنا صدقه و علیه بدعته و قد وثقه احمد و ابن معین و ابو حاتم
و قال کان غالیا و قال الجوزجانی زائغ مجاهر فلقائل ان یقول کیف ساغ توثیق
مبتدع و حد الثقة العدالة و الاتقان فکیف یکون عدلا من هو صاحب بدعة
و جوابه ان البدعة علی ضربین فبدعة صغری کغلو التشیع او کالتشیع بلا غلو
و لا تحرق فهذا کثیر فی التابعین و تابعیهم مع الدین و الورع و الصدق فلو
ذهب حدیث هؤلاء لذهب جملة من الاثار النبویة و هذه مفسدة بینة ثم
بدعة کبری کالرفض الکامل و الغلو فیه و الحط علی ابی بکر و عمر رضی الله عنهما
و الدعاء الی ذلک فهذا النوع لا یحتج به و لا کرامة ایضا فما استحضر الان رجلا
صادقا و لا مامونا بل الکذب شعارهم و التقیة و النفاق دثارهم انتهی ازین عبارت

ظاهر است که غلو تشیع یا تشیع بلا غلو بکثرت در تابعین با وصف دین و ورع و صدق یافته می شود
و اگر حدیث چنین کسان رد کرده شود جمله از آثار نبویه باطل گردد و این مفسده بینه است پس اگر تشیع
بلا غلو تشیع هم در اجلح یافته شود موجب رد حدیث او نخواهد گردید که رد حدیث بسبب این امر
موجب ابطال آثار مفسده بینه و مستلزم شناعت خیره است شانزدهم آنکه سیوطی نیز این مضمون را
از ذهبی نقل کرده بلکه تصریح نموده که این قول ائمه حدیث است چنانچه در رساله القام الحجر فیمن زکی ساب
ابی بکر و عمر گفته قال ائمة الحدیث و اخرجهم الذهبی فی میزانه البدعة علی ضربین صغری
کالتشیع و هذا کثیر فی التابعین و تابعیهم مع الدین و الورع و لا یرد حدیثهم و سیوطی
در تدریب نیز همین مضمون را نقل کرده پس مقام نهایت شگفت که امری که نزد ائمه حدیث هرگز قادح
و جارح نباشد بلکه حصول آن در تابعین و اتباع تابعین با ورع و دین و صدق محقق باشد و بسبب
تحقق آن حدیث شان رد کرده نشود جناب مخاطب آن را موجب قدح و جرح اجلح دانسته حدیث ولایت
را باطل فرمایند و مزید حذق و مهارت خود در علم جرح و تعدیل بر همگنان ظاهر نمایند هفدهم آنکه
ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان گفته فصل و ممن ینبغی ان یتوقف فی قبول قوله فی الجرح
من کان بینه و بین من جرحه عداوة سببها الاختلاف فی الاعتقاد فان الحاذق
اذا تامل ثلب ابی اسحاق الجوزجانی لاهل الکوفة رای العجب و ذلک لشدة انحرافه
فی النصب و شهرة اهلها بالتشیع فتراه لا یتوقف فی جرح من ذکره منهم بلسان
ذلق و عبارة طلقة حتی انه اخذ یلین مثل الاعمش و ابی نعیم و عبید الله
بن موسی اساطین الحدیث و ارکان الروایة فهذا اذا عارضه مثله او اکبر
منه فوثق رجلا ضعفه قبل التوثیق ازین عبارت ظاهر است که اعمش و ابو نعیم
و عبید الله بن موسی و دیگر اساطین حدیث و ارکان روایت از اهل کوفه مشهور به تشیع
و جرح و قدح ایشان که از ابی اسحاق جوزجانی صادر شده باعث تحیر و تعجب است و بجز
قابل التفات نیست پس اگر اجلح هم مثل اعمش و ابو نعیم و ابن موسی و دیگر اساطین حدیث

صح

وارکان بروایت شیعی باشد قدحی و جرحی را او و روایات او پیدا نشود عجب هم آنکه نیز ابن حجر
عسقلانی در مقدمه فتح الباری گفته والتشیع محبة علی و تقدیمه علی الصحابة فمن
قدمه علی ابی بکر و عمر فهو غال فی التشیع ویطلق علیه رافضی والا فشیعی وان
انضاف الی ذلک السب والتصریح بالبغض فغال فی الرفض وان اعتقد الرجعة
الی الدنیا فاشد فی الغلو ازین عبارت ظاهرست که تشیع عبارتست از محض محبت جناب
امیر المومنین و تقدیم آنحضرت بر صحابه بغیر تقدیم آنجناب بر شیخین و اگر کسی تقدیم آنحضرت
بر شیخین کند او غالی فی التشیع ست و او را رافضی هم میگویند و اگر تقدیم آنحضرت بر شیخین نکند
پس او شیعی ست پس بنا برین تشیع در اجلح اصلا قدحی رو نکند که حسب این افاده نسبت
تشیع سوی اجلح همین قدر ظاهر می شود که اجلح محبت با جناب امیر المومنین علیه السلام داشت
و آنحضرت را بر دیگر صحابه تقدیم میکرد و این معنی هرگز موجب قدحی و جرحی نزد اهل سنت هم پیدا
نمی کند مگر اینکه مذهب نواصب و خوارج اعلانا و جهارا اختیار سازند نعوذ بهم آنکه صالح بن
بن مهدی المقبلی در علم شامخ فی ایثار الحق علی الاباء والمشایخ گفته فالواجب علی المتدین اطراح
التعصب والتکلم بما یعلم نصیحة لله و رسوله وللمسلمین و تراهم سووا بین الذین
والذین قرنوا الطلقاء بالسابقین الاولین و العجب من المحدثین تراهم یجرحون
بمثل قول شریک القاضی وقد قیل عنده معویة حلیم فقال لیس بحلیم من
سفه الحق و حارب علیا و بقوله وقد قیل له لا تری اخاک فلانا فقال لیس
باخ لی من ازرا علی علی و عمار فلیت شعری کیف الجمع بالنقم بهذین الامرین
ثم لم ترهم یبالون بلعن علی فوق المنابر و بمعاداة من عاداهم و تراهم یتکلمون
فی وکیع اضرابه من تلک الدرجة الرفیعة و ربما یقولون یتشیع و تشیعه
انما هو بمثل ما ذکرنا من شریک فان کان التشیع انما هو ذلک القدر فلعمری
ما یسع منصفا الخروج عنه و علی الجملة فالشیعة المفرطة غلوا قطعا

وارادا لمحدثون سائر من سمی نفسه بالسنیة رد بدعتهم فابتدعوا فی الجانب الآخر
و وضعوا ما رفع الله و رفعوا ما وضع ازین عبارت ظاهرست که محدثین وکیع و اضراب
او را که فائز بدرجه رفیعه ورع اند موصوف بتشیع می سازند و این تشیع ایشان امری ست که هیچ
منصفی را خروج از آن ممکن نیست پس اگر اجلح هم مثل وکیع و اضراب او شیعی باشد قدحی در او پیدا
نخواهد کرد و منافاتی با رفعت درجت و علو منزلت او نخواهد داشت و قادح و جارح او بسبب این تشیع
مثل قادح و جارح وکیع و اضراب او عین تعصب شنیع و تصلب فظیع خواهد بود بستم آنکه نور الحق بن
الشیخ عبد الحق در تیسیر القاری شرح صحیح البخاری در شرح حدیث حدثنا حجاج بن المنهال حدثنا
شعبة قال حدثنی عدی بن ثابت قال سمعت البراء قال سمعت النبی صلی الله علیه
وسلم او قال قال النبی صلی الله علیه وسلم الانصار لا یحبهم الا مومن ولا یبغضهم الا
منافق فمن احبهم احبه الله ومن ابغضهم ابغضه الله گفته قسطلانی میگوید که ابن عدی
بن ثابت ثقه است قاضی شیعه و امام مسجد ایشان بوده در کوفه شعبه که از کبار اهل حدیث ست و او را
امیر المومنین فی الحدیث گفته اند ازوی روایت حدیث دارد و ازین جا معلوم می شود که مذهب شیعه
و اعتقاد ایشان در زمان سابق باین خرابی و رسوائی که متاخرین دارند نبوده است چنانکه گفته اند
که در آنوقت اعتقاد ایشان زیاده برین نبود که امیر المومنین علی را بیشتر دوست میداشتند نسبت
با ائمه دیگر و فضیلت باین ترتیب که اهلسنت مقرر کرده اند معتقد نبوده اند و گرنه چه گنجایش دارد
که ایشان سنی پاک را قاضی سازند و امام خود گیرند و اگر گویند شاید عدی بن ثابت نیز این
مذهب غلیظ داشته باشد احتمال باطل و گمان فاسد است شعبه که قدوه اهلسنت و شیخ الشیوخ
بخاری ست و محدثین او را امیر المومنین خود دانند وی حدیث پیغمبر را از شیعی غلیظ روایت کند
حاشا و کلا انتهی ازین عبارت ظاهرست که روایت حدیث از شیعی غلیظ جائز نیست پس اگر
اجلح شیعی غلیظ باشد ائمه سنیه چگونه ازو روایت کرده اند نهایت آنکه اعتقاد اجلح همان باشد
که نزد صاحب تیسیر عدی بن ثابت معتقد آن بوده پس چنانکه شعبه اخذ احادیث از عدی

بن ثابت کرده و بخاری آنرا بر سر و چشم نهاده و نهایت تصحیح و ثاهت والسنة همچنان حدیث اجلح هم جائز
باشد و در احتجاج و استدلال آن جای قیل و قال ارباب ازلال و مساغ و مجال نفاق تشکیک ابلح
و محال نباشد بست و یکم آنکه ابن خلکان در وفیات الاعیان ترجمه ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب
النسائی گفته خرج الی دمشق فدخل فسئل عن معاویة وما روی من فضائله فقال
اما یرضی معاویة راساً براس حتی یفضل و فی روایة اخری ما اعرف له فضیلة
الا لا اشبع الله بطنك وكان يتشيع فما زالوا يدفعون في حضنه حتى اخرجوه
من المسجد و في رواية اخرى يدفعون في خصييه وداسوه ثم حمل الى الرملة
ومات بها ازین عبارت چنانچه می بینی ظاهر است که نسائی متشیع بوده و کمال عظمت و جلالت
و نهایت ثقت و عدالت نسائی در غایت وضوح و اشتهار است و بمزید لمعان غیر محتاج
ببیان و اظهار و بالاتر ازین چه خواهد بود که او یکی از ارباب صحاح سته است که ملجای اساطین
محدثین و ملاذ حفاظ متقنین می باشد و چهار مراتب عالیه و مناقب سامیه که برای آن
ثابت می کنند تا اینکه حالف را بطلاق بر صحت آن حانث ندانسته اساس انصاف می کنند
پس اگر تشیع امری قادح و جارح می بود چه طور حکم می کند که مثل نسائی را که از اعاظم دین
و ارکان متقدمین ایشانست بان نسبت می نمودند و هیچ باکی از ان نمی فرمودند بست و دوم آنکه
ذهبی در تذکرة الحفاظ ترجمه حاکم گفته قال ابن طاهر سألت ابا اسمعیل الانصاری عن الحاکم
فقال ثقة في الحديث رافضي خبيث ثم قال ابن طاهر كان شديد التعصب للشيعة
في الباطن وكان يظهر التسنن في التقديم والخلافة وكان منحرفا عن معاوية وآله
متظاهرا بذلك ولا يعتذر منه قلت اما انحرافه عن خصوم علي فظاهر واما
امر الشيخين فمعظم لهما بكل حال فهو شيعي لا رافضي ازین عبارت ظاهر است که ذهبی در حق
حاکم می فرماید که او شیعی است نه رافضی پس بوضوح رسید که شیعیت امریست ورای رفض و
سبب قدح و جرح نمی تواند شد و نیز واضح گردید که تعظیم شیخین با شیعیت جمع می شود و سبب قدح و جرح

اجلح بامریکه با تعظیم و تبجیل شیخین مجتمع شود خیلی عجیب و بدیع است و از افاده ابن طاهر در حق حاکم
عظیم المفاخر چنان ظاهر و باهر است که رفض هم مانع و رافع وثوق نمی شود پس هرگاه حسب
افاده ابن طاهر عمدة الاکابر رفض هم در بنیان ثقت و عدالت خللی نه اندازد محض تشیع
که بیچاره اجلح بان متهم است چگونه قادح و جارح او خواهد بود نهایت عجب است از نقاد جهابذه
مخاطب که بر افادات ائمه خود نظری نینداختند تا درک این معنی نموده که رفض هم با وثوق
و اعتماد جمع می شود تشیع اجلح را در مقام قدح او متمسک نمی ساختند بست و سوم آنکه
خود مخاطب همین تحفه اثنا عشریه گفته و نیز باید دانست که شیعه اولی که فرقه سنیه و تفضیلیه را
در زمان سابق بشیعه ملقب بودند و چون غلاة و روافض و زیدیان و اسماعیلیه باین لقب خود را
ملقب کردند و مصدر قبائح و شرور اعتقادی و عملی گردیدند خوفاً عن التباس الحق بالباطل
فرقه سنیه و تفضیلیه این لقب را بر خود نه پسندیدند و خود را باهل سنت و جماعت ملقب کردند
حالا واضح شد که آنچه در کتب تاریخ قدیمه واقع میشود که فلان من الشیعة او من شیعة علی
حالانکه او از رؤسای اهل سنت و جماعت است [illegible] و فی تاریخ الواقدی و کان سیفا
شئ کثیر من هذا الجنس فلیتنبه ازین عبارت ظاهر است که فرقه سنیه در زمان سابق
بشیعه ملقب بودند و در کتب تاریخ قدیمه رؤسای اهلسنت را شیعه نوشته اند پس تشیع
اجلح منافی بسنیت او نخواهد داشت و سبب قدح و جرح و تضعیف او نخواهد گردید بست و
چهارم آنکه فاضل رشید تلمیذ مخاطب وحید در رساله که خود بجواب بعض اقوال سیف
ناصری تصنیف والد ماجد طیب الله مرقده بکمال سلاطت لسان و بشاعت بیان نوشته
گفته اهلسنت می گویند ما هم شیعه اولی و احادیث که در فضل شیعه وارد اند مورد آن
ما هستیم نه روافض بلکه از انجا که ایشان با اکثر عترت طاهره عداوت ظاهره دارند و با کسانی
که برای نام اظهار محبت می کنند باعتقاد غصب بنات آنحضرت و ارتکاب تقیه که عبارت
از کتمان حق است و ترک هجرت که بنا بر کفر حکام آن وقت بحکم کریمه ان الذین توفیهم الملائکة

ظالمی انفسهم قالوا فیما کنتم مستضعفین قالوا الم تکن ارض الله واسعة که بگمان این فرقه
بر ایشان واجب شده بود و دیگر عقاید قبیحه که در کتب شان مبین ست و پاره ازان صاحب تحفه نیز در آخر
چهارم ذکر کرده استحقاق آنها می نمایند از اعادی اهل بیت اند و هر گاه که روافض این ظلم را بکذب و زور
بر خود بربستند و در ایشان مشهور شد تا اطلاق آن را بر خود مکروه داشتیم صونا عن التباس الحق بالباطل
چنانکه صاحب صواعق در بحث کریمه مذکوره می گوید وشیعة اهل البیت هم اهل السنة لانهم الذین
احبوهم کما امر الله و رسوله واما غیرهم فاعداؤهم فی الحقیقة و بعد چند سطر گفته
ویؤید ما قلناه من ان اولئک المبتدعة الرافضة الشیعة ونحوهما لیسوا من
شیعة علی و ذریته بل هم اعداؤهم ما اخرجه صاحب المطالب العالیة الخ و نیز در مقام
دیگر گفته مر عن علی فی الآیة الثامنة بیان صفات تلک الشیعة فراجع ذلک فانه
مهم و به یتبین لک ان الفرقة المسماة بالشیعة الآن انما هم شیعة ابلیس لانه
استولی علی عقولهم فاضلها اضلالا مبینا انتهی و صاحب تحفه فرموده باید دانست
که شیعه اولی که فرقه سنیه و تفضیلیه اند در زمان سابق بشیعه ملقب بودند و چون غلاة و روافض
و زیدیان و اسماعلیه باین لقب خود را ملقب کردند و مصدر قبائح و شرور اعتقادی و عملی
گردیدند خوفا عن التباس الحق بالباطل فرقه سنیه و تفضیلیه این لقب را بر خود نپسندیدند
خود را باهل سنت و جماعت ملقب کردند انتهی پس حسب افاده فاضل رشید که در تحقیق و اتقان
و تنقید عرفان بالاتر از استاذ والاشان یعنی مخاطب عمدة الاعیان ست نیز تشیع اجلح
مثبت نقص و رذیلت نباشد بلکه عین مدح و فضیلت خواهد بود بیست و پنجم آنکه مولوی
حیدر علی معاصر در منتهی الکلام بجواب عبارت سمعانی متضمن صدوق و متشیع بودن ابو الحسن
عبد الواحد بن احمد بن الحسین بن عبد العزیز العکبری المعدل که در سنه تسع عشرة و اربع
مائة وفات یافته گفته مع هذا از کجا ثابت شد که تشیع عرفی مراد باشد چه اطلاق این لفظ
بر مذهب تفضیل حضرت امیر بر جناب شیخین در کتب فن بیش از بیش وقوع یافته و قرینه بر تعیین

لفظ

لفظ صدوق ست چه اکابر علمای اهل سنت و جماعت مکفرین و مفسقین اهل بیت اخیار و اصحاب
کبار را صدوق نمیگویند بلکه راه تکفیر و تفسیق شان می پویند اگر باور نیاید بنقد رجال
امام رجوع کن و دریاب که این مطالب در کتاب مذکور موجود ست جائیکه ترجمه ابان بن تغلب
مشغول شده و ملخص مقال و جواب سوال آن تقریر سوال آنکه ابان بن تغلب شیعی بوده پس
تعدیل و توثیق او با وصف مبتدع بودنش چه معنی داشته باشد و تقریر جواب آنکه
بدعت صغری مانند تفضیل مرتضوی بر شیخین بی تنقیص و مذمت صدیق و فاروق در
بسیاری از تابعین و تبع تابعین با وصف ورع و راستی بوده اگر از روایت شان ابا کرده
شود ست کشتند بسیاری از آثار نبویه صلی الله علی صاحبها وسلم تلف شوند لهذا در اخذ
روایت از اینها اصرفه نکرده اند و منتهای کار ابان بن تغلب تفضیل حضرت امیر ست و دیگر
هیچ بخلاف اهل بدعت کبری که نفاق و تقیه شعار و دثار ایشان ست این قسم را اهل تنقید
توثیق نمی کنند و قابل احتجاج نمی پندارند بلکه ضال و مضل و مفتری میدانند انتهی ازین
عبارت ظاهر ست که مجرد نسبت تشیع بشخصی که در سنه تسع عشرة و اربعمائة وفات یافته مستلزم قدح
و جرح او نیست بلکه هر گاه کسی را نسبت بتشیع نمایند و لفظ صدوق در حق او اطلاق کنند این
معنی قرینه بر عدم اراده تشیع عرفی ست پس نسبت تشیع باجلح که وفات او در سنه خمس و اربعین
و مائة ست بالاولی موجب جرح و قدح او نخواهد شد بلکه تصریح عسقلانی بصدوق بودن او
قرینه بر این معنی خواهد شد که مراد او شیعیت او تشیع عرفی نیست بلکه مراد آن تشیع ست که با تکفیر و تفسیق
جمع نتواند شد و سبب جرح و قدح نیست بیست و ششم آنکه ذهبی در کاشف گفته اجلح بن عبد الله
ابو حجیة الکندی عن الشعبی و عکرمة و عنه القطان و ابن نمیر و خلق وثقه ابن
معین و غیره وضعفه النسائی و هو شیعی مع انه روی عنه شریک انه قال
سمعنا انه ما سب ابا بکر و عمر احد الا افتقر او قتل مات سنة ١٤٥ و ابن عسقلانی
در تهذیب التهذیب بترجمه اجلح گفته و قال ابن عدی له احادیث صالحة و یروی عنه

الکوفیون و غیرهم ولم ار له حدیثا منکرا مجاوز الحد لا اسنادا ولا متنا الا انه یعد فی شیعة الکوفة وهو عندی مستقیم الحدیث صدوق وقال شریك عن الاجلح سمعنا انه ما سب ابا بکر و عمر احد الا مات قتیلا او فقیرا ظاهر ست که ذکر سماع اجلح این معنی را که هیچ کس سب ابی بکر و عمر نکرده مگر این که بحالت فقر مرده یا قتل کرده شد دلالت صریحه دارد بر آنکه او سنی غالی و متعصب فی الاعتقاد و معتقد ظهور کرامت شیخین حالی تبار و ابتلای سابین شان بقتل و افتقار بوده پس حیف ست که چنین سنی خالص العقیده را که مجد در تشییع جلالت و مکادح و در توثیق مبانی کرامت شیخین مع الانبالت باشد بقدح و جرح تشنیع نوازند و بزمره کسانی که بزعم ابن تیمیه و ابن حجر مکی العیاذ بالله بدتر از یهود و نصاری باشند انداز نیع ما هکذا تورد یا سعد الابل و هم بشنو و بفهم آنکه عبد الله بن مسلم بن قتیبه در کتاب المعارف که نسخ عدیده آن بنظر قاصر رسیده گفته اسماء الغالیة من الرافضة ابو الطفیل صاحب رایة المختار وکان آخر من رأی رسول الله صلعم موتا والمختار و ابو عبد الله الجدلی و زرارة بن اعین و جابر الجعفی ازین عبارت ظاهر ست که ابو الطفیل صحابی که خاتم اصحاب بود از غلات روافض بوده پس اگر بالفرض اجلح رافضی بلکه رافضی غالی هم باشد موجب عیب و جرح و نقص و قدح او نخواهد گردید بلکه منتهای امرش این ست که مثل ابو الطفیل صحابی باشد و حضرات اهل سنت کرا تاب و طاقت ست که متکفل بیان پاره از فضائل عظیمه و مناقب فخیمه صحابه توانند شد و آیات قران و احادیث سرور انس و جان صلوات الله و سلامه علیه و آله با کرام الجدیدان که اساطین سنیه نشان آن می دهند و تقریرات رشیقه و تمهیدات انیقه در حمل ان بر عامه صحابه بحیث لا یشذ احد منهم سر می دهند و اضح و عیان و مستغنی از توضیح و بیان ست پس اجلح بر تقدیر ثبوت رفض و غلو آن هم مثل کسی باشد که مدائح جلیله و محامد جمیله او در کلام ملك علام و احادیث سرور انام علیه و آله الاکرام آلاف التحیة و السلام ثابت شده فما ذا بعد الحق الا الضلال و کفی الله المؤمنین

الف - ۱۱ والحمد لله المانح لجلیل المواهب و جمیل العوارف حیث وضح ولاح من عبارة المعارف علی کل مستبصر عارف و مسترشد عن العمه و السفه عازف ان الرفض بل غلوه من هب قدیم سالف و انه لیس مما یشین و یعیب و یزری بصاحبه فی المتالف و الا لزم قدح الصحابی الجلیل المقبول الذی لا یجترئ علی الغض منه الا من هو غیر محتفل بالدین و من الخزی غیر خائف و جرح الصحابة و قدحهم و الطعن علیهم لا یصدر عند السنیة الا ممن هو معاند حائف و حائد عن الایمان جانف فوضح الحق وضوحا فوق ما یصفه الواصف و لا یبلغ الیه بیان راصف و صار جعون الله و لطفه ما الفقوه فی ذم الرفض و ثلبه کرماد اشتدت به الریح فی یوم عاصف و صحابیت ابو الطفیل اگرچه از عبارت خود ابن قتیبه ظاهر ست لکن بنابر مزید ایضاح و تاکید و نهایت توثیق و تسدید بعض عبارات دیگر اساطین قوم که از آن صحابیت ابو الطفیل ظاهر و باهر گردد مبین می شود علی بن محمد المعروف بابن الاثیر الجزری در اسد الغابه گفته ابو الطفیل عامر بن واثلة و قیل عمرو بن واثلة قاله معمر و الاول اصح و قد تقدم نسبه فیمن اسمه عامر و هو کنانی لیثی ولد عام احد ادرك من حیاة رسول الله صلی الله علیه و سلم ثمانی سنین نزل الکوفة اخبرنا یحیی بن محمود و عبد الوهاب بن ابی حبة باسنادهما عن مسلم قال حدثنا محمد بن رافع اخبرنا یحیی بن آدم اخبرنا زهیر عن عبد الملك بن سعید بن الابجر عن ابی الطفیل قال قلت لابن عباس اری قد رأیت رسول الله صلی الله علیه و سلم قال فصفه لی قلت رأیته عند المروة علی ناقة و قد کثر الناس علیه قال فقال ابن عباس ذاك رسول الله صلی الله علیه و سلم انهم کانوا لا یدعون عنه ثم ان ابا الطفیل صحب علی بن ابی طالب و شهد معه مشاهده کلها فلما توفی علی بن ابی طالب رضی الله عنه عاد الی مکة فاقام بها حتی مات و قیل انه اقام بالکوفة فتوفی بها و الاول اصح و هو آخر من مات ممن ادرك

ادرك

النبی صلی الله علیه وسلم روی حماد بن زید عن الجریری عن ابی الطفیل قال ما علی وجه الارض
الیوم احد رای النبی صلی الله علیه وسلم غیری وکان شاعرا محسنا وهو القائل ایدعوننی
شیخا وقد عشت حقبة * وهن من الازواج نحوی نوازع * وما شاب راسی من سنین تتابعت
علی ولکن شیبتنی الوقائع وابن حجر عسقلانی در اصابه گفته ابو الطفیل عامر بن واثلة بن عبد الله ص ۲۳۴ نصف اخر
بن عمرو بن جحش ویقال خمس بن جوی بن سعد بن لیث بن بکر بن عبد مناة بن
علی بن کنانة الکنانی ثم اللیثی رای النبی صلی الله علیه وسلم وهو شاب وحفظ عنه
احادیث قال ابن عدی له صحبة وروی ایضا عن ابی بکر وعمر وعلی ومعاذ وحذیفة
وابن مسعود وابن عباس ونافع بن عبد الحارث وزید بن ارقم وغیرهم روی
الزهری وابو الزبیر وقتادة وعبد العزیز بن رفیع وعکرمة بن خالد وعمرو بن دینار
ویزید ابن ابی حبیب ومعروف بن خربوذ وآخرون قال مسلم مات سنة مائة
وهو آخر من مات من الصحابة وقال ابن البرقی سنة اثنتین ومائة وهو مشهور
باسمه وکنیته جمیعا وعن مبارک بن فضالة مات سنة سبع ومائة قال وهب
بن جریر بن حازم عن ابیه کنت بمکة سنة عشر ومائة فرأیت جنازة فسالت عنها
فقال لی ابو الطفیل وقال ابن السکن جاءت عنه روایات ثابتة انه رای النبی
صلی الله علیه وسلم واما سماعه منه صلی الله علیه وسلم فلم یثبت وذکر ابن سعد
عن علی بن زید بن جدعان عن ابی الطفیل قال کنت اطلب النبی صلی الله علیه وسلم
فیمن یطلبه بسبب هشتم آنکه حسب افادات اکابر اساطین سنیه احتجاج بمبتدعین غیر دعاة
جائز است وهمیشه سلف وخلف سنیه قبول روایت از ایشان واحتجاج بآن وسماع از ایشان
واسماع شان بغیر انکار کرده اند پس اگر اجلح بالفرض رافضی هم باشد نهایت کارش آنست
که بزعم سنیه مبتدع غیر داعی باشد پس داعی ترک احتجاج بروایت او غیر ظاهر بلکه مخالفت
آن با طریقه سلف وخلف سنیه واضح * باهر تقی الدین ابو عمرو عثمان بن عبد الرحمن المعروف

بابن الصلاح در کتاب علوم الحدیث گفته اختلفوا فی قبول روایة المبتدع الذی لا یکفر
ببدعته فمنهم من رد روایتهم مطلقا لانه فاسق ببدعته وکما استوی فی الکفر
المتاول وغیر المتاول یستوی فی الفسق المتاول وغیر المتاول ومنهم من قبل
روایة المبتدع اذا لم یکن ممن یستحل الکذب فی نصرة مذهبه سواء کان داعیة الی
بدعة او لم یکن وعزا بعضهم هذا الی الشافعی لقوله اقبل شهادة اهل الاهواء الا
الخطابیة من الرافضة لانهم یرون الشهادة بالزور لموافقیهم قال قوم یقبل روایته
اذا لم یکن داعیة ولا تقبل اذا کان داعیة الی بدعة وهذا مذهب الکثیر
والاکثر من العلماء وحکی بعض اصحاب الشافعی رضی الله عنه خلافا بین اصحابه
فی قبول روایة المبتدع اذا لم یدع الی بدعة وقال اما اذا کان داعیة فلا
خلاف بینهم فی عدم قبول روایته وقال ابو حاتم بن حبان البستی احد المصنفین
من ائمة الحدیث الداعیة الی البدع لا یجوز الاحتجاج به عند ائمتنا قاطبة
لا اعلم بینهم فیه خلافا وهذا المذهب الثالث اعدلها واولاها والاول بعید
مباعد للشائع من ائمة الحدیث فان کتبهم طافحة بالروایة عن المبتدعة
غیر الدعاة وفی الصحیحین کثیر من احادیثهم فی الشواهد والاصول والله اعلم
ویحیی بن شرف نووی در منهاج شرح صحیح مسلم گفته قال العلماء من المحدثین والفقهاء
واصحاب الاصول المبتدع الذی یکفر ببدعته لا یقبل روایته بالاتفاق واما
الذی لا یکفر بها فاختلفوا فی روایته فمنهم من ردها مطلقا لفسقه
ولا ینفعه التاویل ومنهم من قبلها مطلقا اذا لم یکن ممن یستحل الکذب
فی نصرة مذهبه او لاهل مذهبه سواء کان داعیة الی بدعة او غیر
داعیة وهذا یحکی عن امامنا الشافعی رضی الله عنه لقوله اقبل شهادة
اهل الاهواء الا الخطابیة من الرافضة لکونهم یرون الشهادة بالزور لموافقیهم

ومنهم من قال يقبل اذا لم يكن داعية الى بدعته ولا يقبل اذا كان داعية
وهذا مذهب كثيرين والاكثرين من العلماء وهو الاعدل الصحيح وقال بعض اصحاب
الشافعي اختلف اصحاب الشافعي في غير الداعية واتفقوا على عدم قبول الداعية
وقال ابو حاتم بن حبان بكسر الحاء لا يجوز الاحتجاج بالداعية عند ائمتنا قاطبة
لا خلاف بينهم في ذلك واما المذهب الاول فضعيف جدا ففي الصحيحين وغيرهما
من كتب ائمة الحديث الاحتجاج بكثير من المبتدعين غير الدعاة ولم يزل السلف
والخلف على قبول الرواية منهم والاحتجاج بها والسماع منهم واسماعهم من
غير انكار منهم والله اعلم و عبد الرحيم عراقی در شرح الفیة الحدیث گفته اختلفوا في رواية
مبتدع لم يكفر في بدعته على اقوال فقيل ترد روايته مطلقا لانه فاسق ببدعته
وان كان متاولا فرد كالفاسق بغير تاويل كما استوى الكافر المتاول وغير المتاول
وهكذا يروى عن مالك كما قال الخطيب في الكفاية وقال ابن الصلاح انه بعيد مباعد
للشائع عن ائمة الحديث فان كتبهم طافحة بالرواية عن المبتدعة غير الدعاة
كما سيأتي والقول الثاني انه ان لم يكن ممن يستحل الكذب في نصرة مذهبه او لاهل
مذهبه قبل سواء دعا الى بدعته اولا وان كان ممن يستحل ذلك لم يقبل وعزى
الخطيب هذا القول الى الشافعي لقوله اقبل شهادة اهل الاهواء الا الخطابية من الرافضة
لانهم يرون الشهادة بالزور لموافقيهم قال وحكى هذا ايضا عن ابن ابي ليلى والثوري
وابي يوسف القاضي وروى البيهقي في المدخل عن الشافعي قال ما في اهل الاهواء
اقوم اشهد بالزور من الرافضة والقول الثالث انه ان كان داعية الى بدعته لم يقبل
وان لم يكن داعية قبل والى هذا ذهب احمد كما قاله الخطيب وقال ابن الصلاح وهذا
مذهب الكثير او الاكثر وهو اعدلها واولاها قال ابن حبان الداعية الى
البدع لا يجوز الاحتجاج به عند ائمتنا قاطبة لا اعلم بينهم فيه اختلافا وهكذا

بعض اصحاب الشافعي انه لا خلاف بين اصحابه انه لا يقبل الداعية وان الخلاف
بينهم فيمن لم يدع الى بدعته فقول ونقل فيه ابن حبان اتفاقا اى في رد
رواية الداعية وفي قبول غير الداعية ايضا واقتصر ابن الصلاح على حكاية
الاتفاق عنه في الصورة الاولى واما الثانية فانه قال في تاريخ الثقات
في ترجمة جعفر بن سليمان الضبعي ليس بين اهل الحديث من ائمتنا خلاف
ان الصدوق المتقن اذا كان فيه بدعة ولم يكن يدعو اليها ان الاحتجاج
باخباره جائز فاذا دعا الى بدعته سقط الاحتجاج باخباره وفي المسئلة
قول رابع لم يحكه ابن الصلاح انه تقبل اخبارهم مطلقا وان كانوا كفارا
او فساقا بالتاويل حكاه الخطيب عن جماعة من اهل النقل والمتكلمين وقول
قدروا الاعدلا اى ابن الصلاح هي جملة معترضة بين المبتدأ والخبر وفي الصحيحين كثير من
احاديث المبتدعة غير الدعاة احتجاجا واستشهادا كعمران بن حطان وداود بن الحصين
وغيرهما وفي تاريخ نيسابور للحاكم في ترجمة محمد بن يعقوب الاصم ان كتاب مسلم ملآن
من الشيعة و محمد بن ابراهيم بن سعد الله بن جماعه الكنانی در منهل روی فی علم اصول حدیث
النبی گفته التاسع لا يقبل مبتدع ببدعة مكفرة باتفاق والمبتدع بغيرها فيه ثلثة
اقوال قيل لا يقبل مطلقا لفسقه وان كان متاولا كالكفر وقيل ان لم يستحل الكذب
لنصرة مذهبه واهله قبل وان استحله كالخطابية لم يقبل ويعزى هذا الى الشافعي
رضي الله عنه وقيل ان كان داعية لمذهبه لم يقبل والا قبل وهذا الذي عليه الاكثر
ونقل ابن حبان اتفاقهم عليه و محمد بن ابراهیم المعروف بالوزير اليمانی الصنعانی در روض باسم فی الذب
عن سنة ابی القاسم گفته المسئلة الثالثة قال الثاني انه اذا تعارض رواية العدل الذي
ليس حاله بدعة ورواية المبتدع قدمت رواية العدل الذي ليس حاله بدعة وهذا
يجمع عليه الجواب عليه من وجوه احدها منع الاجماع الذي ادعاه بشهرة الخلاف

فقد اجمع ائمة الحديث على تقديم الحديث الصحيح على الحسن مع اخراجهم لاحاديث كثيرة من اهل البدع في الصحيح المتفق عليه في ارفع مراتب الصحيح وهو المتلقى بالقبول من حديث الصحيحين فحينئذ اولئك المبتدعة الذين اتفق الشيخان على تصحيح حديثهم مقدم عند التعارض على حديث كثير من اهل العقيدة الصالحة الذين نزلوا عن مرتبة اولئك المبتدعة في الحفظ والاتقان ومولوی حسن خان در قول مستحسن گفته اما رواية الحسن البصري عن مثل معبد ممن كان ثقة ذا بدعة في عقيدة فان كانت عنده حجة كما هو ظاهر زعمهم فهو موافق فيه لجماهير الصحابة ومن بعدهم من اهل العلم قال الخطيب في الكفاية والذي يعتمد عليه في تجويز الاحتجاج باخبارهم ما اشتهر من قبول الصحابة اخبار الخوارج وشهاداتهم ومن جرى مجراهم من الفساق بالتاويل ثم استمرار عمل التابعين والخالفين بعدهم على ذلك لما رأوا من تحريهم الصدق وتعظيمهم الكذب وحفظهم على انفسهم عن المحظورات من الافعال وانكارهم على اهل الريب والطرائق المذمومة ورواياتهم الاحاديث التي تخالف آراءهم ويتعلق بها مخالفوهم في الاحتجاج عليهم الى قوله فصار ذلك كالاجماع منهم وهو اكبر الحجج في هذا الباب وبه يقوى الظن في مقاربة الصواب انتهى ومولوی صدیق حسن خان معاصر در منهج الوصول الی اصطلاح احادیث الرسول گفته در مبتدعی که بسبب بدعت خود تکفیر کرده نشود سه قول است یکی آنکه روایتش نامقبول است مطلقا بنابر فسق او یعنی چنانکه در کفر غیر متاول و متاول سوی است همچنان در فسق نیز متاول و غیر متاول مساوی است دوم آنکه اگر استحلال کذب برای نصرت مذهب خود نکرده است روایتش مقبول است والا مقبول نیست مثل استحلال خطابیه از روافض و این قول منسوب بسوی شافعی است سوم آنکه اگر داعی بسوی مذهب خود است مقبول نیست ورنه پذیرفت و برین اند اکثر حافظ ابن کثیر گفته وفی ذلک نزاع قدیم وحدیث والذی علیه الاکثرون التفصیل بین الداعیة وغیره وبعض اصحاب شافعی گفته اند که اصحاب او در داعیه متفق بر عدم قبول و در غیر داعیه مختلف اند الی ان قال بعد عبارة ستنقل فیما بعد ان شاء الله تعالی

در خلاصه گفته مذهب اول بحث ضعیف است چه در صحیحین و غیرهما از کتب ائمه حدیث احتجاج بسیار از مبتدعه غیر داعیه است انتهی گویم مناوی در تعریفات گفته البدعة الفعلة المخالفة للسنة وفی الحدیث کل محدث بدعة وکل بدعة ضلالة وکل ضلالة فی النار انتهی حافظ ابن حجر فرموده ثم البدعة اما ان تكون بمكفر كان يعتقد ما يستلزم الكفر او بمفسق فالاول لا يقبل صاحبها الجمهور وقيل يقبل مطلقا وقيل ان كان لا يعتقد حل الكذب لنصرة مقالته قبل والتحقيق انه لا يرد كل مكفر ببدعة لان كل طائفة تدعي ان مخالفيها مبتدعة وقد تبالغ فتكفر مخالفيها فلو اخذ ذلك على الاطلاق لاستلزم تكفير جميع الطوائف فالمعتمد ان الذي ترد روايته من انكر امرا متواترا من الشرع معلوما من الدين بالضرورة وكذا من اعتقد عكسه فاما من لم يكن بهذه الصفة وانضم الى ذلك ضبطه لما يرويه مع ورعه وتقواه فلا مانع من قبوله انتهی و نووی در تقریب گفته ومن كفر ببدعته لم يحتج به بالاتفاق سیوطی شارح تقریب گوید كالمجسمة ومنكري علم الجزئيات بعده رد دعوی اتفاق بقول حافظ با نووی مناقشه کرده است نیز سیوطی در تدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی گفته فائدة اردت ان اسرد اسماء من رمي ببدعة ممن اخرج لهم البخاري ومسلم او احدهما وهم ابراهيم بن طهمان ايوب بن عائذ الطائي ذر بن عبد الله المرهبي شبابة بن سوار عبد الحميد ابو يحيى الحماني عبد العزيز بن ابي رواد عثمان بن غياث البصري عمر بن ذر عمرو بن مرة محمد بن خازم ابو معاوية الضرير ورقاء بن عمر اليشكري يحيى بن صالح الوحاظي يونس بن بكير هؤلاء رموا بالارجاء وهو تاخير القول في الحكم على مرتكب الكبائر بالنار اسحاق بن سويد العدوي بهز بن اسد حريز بن عثمان حصين بن نمير الواسطي خالد بن سلمة ابو الوفاء عبد الله بن سالم الاشعري قيس بن ابي حازم هؤلاء رموا بالنصب وهو بغض علي وتقديم غيره عليه اسمعيل بن ابان اسمعيل بن زكريا الخلقاني جرير بن عبد الحميد ابان بن تغلب الكوفي خالد بن مخلد القطواني سعيد بن فيروز ابو البختري سعيد بن عمرو بن اشوع سعيد بن عمير عباد بن العوام عباد بن

یعقوب عبد الله بن عیسی بن عبد الرحمن بن ابی لیلی عبد الرزاق بن همام عبد الملک بن
اعین عبید الله بن موسی العبسی عدی بن ثابت الانصاری علی بن الجعد علی بن هاشم
بن البرید بن الفضل بن دکین فضیل بن مرزوق الکوفی فطر بن خلیفه محمد بن جحادة
الکوفی محمد بن فضیل بن غزوان مالک بن اسمعیل ابو غسان یحیی بن الجزار هولاء رموا بالتشیع
وهو تقدیم علی علی الصحابة ثور بن یزید المدنی ثور بن یزید الحمصی حسان بن عطیة
المحاربی الحسن بن ذکوان داود بن الحصین زکریا بن اسحق سالم بن عجلان سلام بن مسکین
سیف بن سلیمان المکی شبل بن عباد شریک بن ابی نمر صالح بن کیسان عبد الله بن عمرو
ابو معویة عبد الله بن ابی لبید عبد الله بن ابی نجیح عبد الاعلی بن عبد الاعلی عبد الرحمن
بن اسحاق المدنی عبد الوارث بن سعید التنوری عطاء بن ابی میمونة العلاء بن الحرث
عمرو بن ابی زائدة عمران بن مسلم القصیر عمیر بن هانی عوف الاعرابی کهمس بن المنهال محمد بن
سواء البصری هارون بن موسی الاعور النحوی هشام الدستوائی وهب بن منبه یحیی بن
حمزه الحضرمی هولاء رموا بالقدر وهو زعم ان الشر من خلق العبد بشر بن السری
بو ائی ابن ابی جهم وهو نفی صفات الله والقول بخلق القران عکرمة مولی ابن عباس
الولید بن کثیر هولاء اباضیة وهم الخوارج الذین انکروا علی علی التحکیم وتبرؤا منه
من عثمان و ذریته وقاتلوهم علی بن هشام رمی بالوقف وهو ان لا یقول القران مخلوق
ولا غیر مخلوق وعمران بن حطان من العقدیة الذین یرون الخروج علی الائمة ولا
یباشرون ذلک فهولاء المبتدعة ممن اخرج لهم الشیخان او احدهما هرگاه این جمعی کثیر و جمی غفیر
از خوارج و نواصب و مرجئه و متمسکین ببدعت و ضلال و ممنوین بسوء حال و مآل و موصوفین بکمال فساد
و اضلال که اسمای شان درین عبارت مسرود و اقوال جرح و قدح شان از ناقدین رجال در میزان ذهبی
و غیران موجود از رجال صحیحین باشند یکی از یشان باز ستاختن از قبول روایت ابلج که نهایت کار
بر تقدیر ثبوت رفض و ابتداع او نزد سنیه است جهتی ندارد و وجه تشیع او انکه سیوطی در تدریب گفته

قال العراقی

قال العراقی اعترض علیه بان الشیخین ایضا احتجا بالدعاة فاحتج البخاری بعمران بن حطان
ای من غیر تقیید بالاحتجاج بالداعیة
وهو من الدعاة واحتجا بعبد الحمید بن عبد الرحمن الحمانی وکان داعیة الی الارجاء
واجاب بان ابا داود قال لیس فی اهل الاهواء اصح حدیثا من الخوارج ثم ذکر عمران بن حطان
وابا حسان الاعرج قال ولم یحتج مسلم بعبد الحمید بل اخرج له فی المقدمة وقد وثقه
ابن معین ازین عبارت ظاهرست که احتجاج بدعات خوارج هم جائزست هرگاه احتجاج بدعات خوارج
خارج از حریم جواز نباشد اگر بالفرض ابلج مبتدع داعی باشد چرا احتجاج باو ناجائز و ممتنع گردد
و علاوه برین از افادات دیگر علما هم جواز احتجاج بمبتدعه دعات بوضوح می رسد محمد بن ابراهیم
یمانی در روض باسم گفته واما من لم یقبل الدعاة منهم فله وجهان احدهما انهم یتهمون بشدة حرصهم
علی الدعاء الی بدعتهم بتدلیس خفی عن بعض الضعفاء فیما ینصر مذهبهم وفی
ذلک وهذا یضعف فیما لا یتعلق بمذهبهم ویوقف فیه فیما یتعلق بذلک علی حسب
القرائن الوجه الثانی للزجر عن مخالطة الطلبة لهم خوفا علی الطلبة من قبلیهم وهذا
نظر مصلحی لا یسقط بمثله وجوب العمل بالحدیث الراجح المظنون صحته ولا سیما
وقد بلغنا ما رووه بعد موتهم او فی حیوتهم من غیر مخالطة لهم لم اقف للقائلین بذلک
علی وجه وانما تکلفت هذین الوجهین لهم والعجب من مصنفی علوم الحدیث کیف لم یتعرضوا
لذکر وجه ذلک علی ان الروایة عن الداعیة الثقة ثابتة فی الصحیح کروایة حدیث
قتادة مع انه کان قدریا رمی الذهبی فی لتذکرة انه لم یکن یقنع حتی یصیح به صیاحا
رواه بصیغة الجزم عن ضمرة بن ربیعة عن عبد الله بن شوذب ثقة عن ثقة وتقتصر
علی هذا القدر من ایراد ما تمسکوا به وبیان الجواب علیهم فلیس لهم متمسک اقوی مما ذکرنا
و مولوی صدیق حسن خان معاصر در منهج الوصول گفته ابو حاتم ابن حبان گفته احتجاج بداعیه
نزد ائمه ما قاطبة جائز نیست و میان ایشان خلافی درین باب معلوم نبوده است ابن الصلاح گفته
وهذا اعدل الاقوال واولاها والقول بالمنع مطلقا بعید مباعد للشائع عن ائمة

الحدیث فان کتبہم طافحة عن المبتدعة غیر الدعاة فی الصحیحین من حدیثہم فی الشواهد
والاصول کثیر حافظ ابن کثیر زیادہ کردہ وقد قال الشافعی اقبل شهادة اهل الهوا الا
الخطابیة من الرافضة لانہم یرون الشهادة بالزور لموافقیهم فلم یفرق الشافعی فی هذا
النص بین الداعیة وغیره ثم الفرق فی المعنی بینهما وهذا البخاری قد خرج لعمران بن
حطان الخارجی مادح عبد الرحمن بن ملجم قاتل علی بن ابی طالب و هذا ای مدحه له من
اکبر الدعوة الی البدعة والله اعلم انتهی اقول و هذا هو الحق الذی لا محیص عنه وقد حققت
ذلک فی کتابی هدایة السائل الی ادلة المسائل تحقیقا شافیا فلیرجع الیه ونیز در منهج الوصول
گفته سید محمد بن ابراهیم در مختصر خود گفته وقد یرد المسلم بارتکاب الکبائر تصریحا وهو اجماع
...شد من قبیل الصدق منهم و یرد بکون مساویه اکثر من محاسنه وان اجتنب الکبائر
وقد یجرح الراوی بالبدعة وهی ... فلا یقبله الجمهور او بفسق فیقبل من لم یکن داعیة
فی الاصح ویجرح الداعیة عند المحدثین قال و القوی ... قبوله الا فیما یقوی بدعته
وتقوی القرائن بتهمته ولا یتابع وقد ادعی جماعة جلة الاجماع علی قبول المتأولین
مطلقا وهو مذهب جمهور اهل البیت وحجة من ردهم التهمة بالبدعة وحجة من قبلهم ظن
الصدق مع عدم المانع ورواية الثقات للاجماع علی ذلک وما یلزم من ردهم من
تعطیل علم الحدیث والاثر کما یعلم ذلک من بحث عن رجال الصحیحین مع بلوغ الجهد فی
تنقیة روایتهما وقد اوضحت ذلک فی العواصم وعلوم الحدیث انتهی کلامه و در این قول
تقویت قبول فساق التاویل است مطلقا و بران استدلال باجماع وغیره کرده خواه داعی بود یا
خواه روایتش مقوی بدعتش بود یا نه و نووی در تقریب تقویت قول مبتدع غیر داعی کرده گفته
انه قول الکثیر او الاکثر و گفته ان صاحبی الصحیحین احتجا بکثیر من المبتدعة غیر الدعاة و قد
گفته بل احتجا ای الشیخان بالدعاة فاحتج البخاری بعمران بن حطان وهو من الدعاة واحتج
بعبد الحمید بن عبد الرحمن الحمانی وکان داعیا الی الارجاء واجاب ابن ابی داود فقال لیس

فی اهل الاهواء اصح حدیثا من الخوارج ثم ذکر عمران بن حطان و ابا حسان الاعرج قال و لم یحتج
بعبد الحمید بل اخرج له فی المقدمة وقد وثقه ابن معین انتهی گویم چون با صحت حدیث عمران
بن حطان خارجی داعی مادح قاتل علی بن ابی طالب علیه السلام بنا بر صدق او در حدیث قائل شده اند پس باید
که هر مبتدع صدوق مقبول باشد خواه داعی بود یا غیر او و معیار در قبول روایت تنها صدق و ضبط
در رسم عدالت غیر در را از میان برافگنده شد و این همه مقوی قول بقبول مبتدع است مطلقا وقتیکه
صدوق باشد و در اسبال المطر گفته وقد نصرناه فی شرح التنقیح وغیره انتهی گویم در این مقام ابحاث
چند است که در هدایة السائل الی ادلة المسائل بجواب سوال یکصد و پنجم ببسط آن پرداخته ایم حاصلش آنست
که مدار روایت بر صدق و ضبط راوی است نه بر عدالت در روایت مبتدع چه اگر صدق و ضبط او معلوم است
مقبول باشد هر مبتدع که بود و اخذ عدالت در رسم حدیث حسن و صحیح و اخذ ... تعریف
عدالت چنانکه جمیع علمای اصول حدیث در کتب خود بر آن اطباق کرده اند کما ینبغی نیست در صحیحین
روایت بسی از مبتدعه و دعاة هم آمده کما بیناه هنالک و کیف که از رجال بخاری و مسلم و غیرهما بعضی
شیعی و بعضی مرجئی بعضی قدری و بعضی ناصبی بوده اند قدح در روایت از ایشان ناقض رسم
اهل اصول است پس صواب قبول روایت مبتدعه است علی الاطلاق الا کسیکه صدق و ضبط او
معلوم نیست بر تقدیر در جز این هر دو چیز برای رد روایتش وجهی موجه نیست و تفصیل این مقام از
هدایة السائل باید جست قوله وجمهور او را تضعیف کرده اند اقول ناطب فخور رئیس الجمهور و فاضل عمدة
الصدور در باب عالی تضعیف جمهور اثارت قتام و غبار کذب و زور نموده و بر کسی که ادنی ممارست بفن
رجال داشته نظر بر افادات محققین باکمال انداخته مخفی نخواهد بود که کسانیکه جرح و قدح اجلح آغاز نهاده
نهایت تعصب و تصلب داده و خون انصاف ریخته سلسله شرم و حیا گسیخته اند از زمره متعصبین
متعنتین و متشددین اند و تخفیف قول هر یکی را از کتاب تهذیب التهذیب ابن حجر عسقلانی
که جامع اقوال ارباب جرح و تعدیل است نقل نموده بوجه کافی و شافی رد و ابطال آن بنمایم
و اورد وانی ازین تخجیل اصحاب مکر و دغا ... قال ابن حجر فی التهذیب فی ترجمة الاجلح

القطان فی نفسی منه شیء و قال ایضا ما کان یفصل بین الحسین بن علی و علی بن الحسین یعنی انه ما کان بالحافظ انتهی از عبارت تهذیب التهذیب دریافتی که یحیی بن سعید که مراد از قطان همانست از اجلح روایت میکند و از افاده ابن تیمیة که سبکی در شفاء الاسقام نقل نموده و احتجاج و استدلال بآن بر توثیق موسی بن هلال کرده ظاهرست که یحیی بن سعید روایت نمی کند مگر از ثقه پس توثیق و اعتماد اجلح بعمیده روایت ابن سعید حمید ثابت و متحقق گردید پس کلمه فی نفسی منه شیء که از ابن سعید نقل کرده اند ضرری بتوثیق اجلح نرساند و حسب التزام خود ابن سعید التفات را نشاید با وصف آنکه همین قطان بی ایقان بارها مجازفت و عدوان همین بحر و هذیان در حق امام انس و جان جعفر بن محمد الصادق علیه آلاف الصلوة من ایلد الملک المنان زبان خرافت ترجمان آورده کمال فصاحت و بلاغت و صفاقت و ضلاعت خود بر جمیع اهل اسلام و ایمان واضح و عیان نموده پس خلیع العذار کسی که ادنی تدبری و ادنی تاملی در ریزه دینی و ذره سرائی و یافته رائی او بحدی رسیده باشد معاذ الله من ذلک حضرت صادق آل محمد علیه و علیهم السلام را لائق قدح و جرح نداند و سیلاب جهل و عصبیت بنیان دین و یقین خود و اند قول او کی لائق اعتماد و اعتبار نزد اولی الابصار باشد آخر همین بی ادبی قطان او صلة الله الی درکات النیران باعث بران شد که حامی مخلطی الاثانی سیف الله ملتانی در تحویل السفیه که آن را بتنبیه السفیه موسوم ساخته کما دریست بقا چار و ناچار او را در جنب کسانیکه از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده اند بتجمیر وانموده و نیز او را از اسلاف خود خارج فرموده اما عدم فصل اجلح بین الحسین بن علی و علی بن الحسین علیهما السلام پس مجرد این عدم فصل نزد سنیه سبب عدم فضل نمیتواند شد که معرفت ائمه علیهم السلام را واجب نمیدانند اما دلالت آن بر عدم حفظ پس آنهم حسب افادات ائمه سنیه ممنوع زیرا که حسب تصریحات شان خطا در بعض مواضع مستلزم سقوط اعتبار خاطی نیست تا وقتی که خطا بر غالب نشود و ظاهرست که از عدم فصل در یک مقام کثرت خطا ثابت نمیشود آری این عدم فصل موجب برائت اجلح از تهمت افترا و اختلاق در فضل رأس و رئیس اهلبیت علیهم السلام است که هرگاه اجلح بشان خبر عن باهلبیت علیهم السلام بوده که فصل در امام حسین و امام زین العابدین علیهما السلام

ص الطبقة الحادی عشر

میکرد پس اگر در روایت فضل جناب امیر المؤمنین علیه السلام سهو هم میشد بنابر توجه این عدم فضل حالش مثل نواصب متعصبین از اهل بیت علیهم السلام خواهد بود اما سند این معنی که خطا در بعض مواضع مستلزم سقوط اعتبار راوی نمیشود پس ذهبی در سیر النبلاء بترجمه ابوبکر عبد الله بن سلیمان بن الاشعث السجستانی گفته لیس من شرط الثقة ان لا یخطی و لا یغلط و لا یسهو از این عبارت واضح و لائح است که عدم خطا و عدم سهو داخل در شروط توثیق نیست اعتماد و اعتبار با سهو و خطا جمع میشود و ضرری نیست که هر ثقه از شین خطا مبرا باشد و نیز ذهبی در میزان بترجمه علی بن المدینی بعد عبارتیکه عنقریب میشنوی بخطاب عقیلی گفته و انا اشتهی ان تعرفنی من الثقة الثبت الذی ما غلط و لا انفرد بما لا یتابع علیه بل الثقة الحافظ اذا انفرد باحادیث کان ارفع له و اکمل لرتبته و ادل علی اعتنائه بعلم الاثر و ضبطه دون اقرانه لاشیاء ما عرفوها اللهم الا ان یتبین غلطه و وهمه فی الشیء فیعرف ذلک فانظر اول شیء الی اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الصغار و الکبار ما فیهم احد الا و قد انفرد بسنة افیقال له هذا الحدیث لا یتابع علیه و کذلک التابعون کل واحد عنده ما لیس عند الآخر من العلم و ما الغرض هذا فان هذا مقرر علی ما ینبغی فی علم الحدیث و ان تفرد الثقة المتقن یعد صحیحا غریبا و ان تفرد الصدوق و من دونه یعد منکرا و ان اکثار الراوی من الاحادیث التی لا یوافق علیها لفظا او اسنادا یصیره متروک الحدیث ثم ما کل من فیه بدعة او له هفوة او ذنوب یقدح فیه بما یوهن حدیثه و لا من شرط الثقة ان یکون معصوما من الخطایا و الخطاء و لکن فائدة ذکرنا کثیرا من الثقات الذین فیهم ادنی بدعة او لهم اوهام یسیرة فی سعة علمهم ان یعرف ان غیرهم ارجح منهم و اوثق اذا عارضهم او خالفهم فزن الاشیاء بالعدل و الورع از این عبارت سراسر شرافت ظاهرست که ذهبی بخطاب عقیلی میفرماید که رغبت دارم که تو تعریف کنی مرا کسیکه ثقه و ثبت که غلط نکرده باشد و این استغراب حامی ذهبی و الاسلام دلیل ظاهر بر مطلب است که غلط و خطا در توثیق و اعتماد خللی نمی اندازد و کسی از ثقات و اثبات این حضرات خالی از غلطات و عثرات و سقطات نیست پس اگر غلط اجلح جارح

قادح او باشد جرح و قدح جمیع ثقات و اساطین محدثین سنیین لازم آید و نیز ابن عبد البر عبارتی واضح
که هر کسی که در او بدعتی باشد یا برای او هفوه و ذنوب بثبوت رسد لیکن بمعنی او حجت هر حدیث
و اسقاط آن او از اعتماد و اعتبار نمیشود و از شروط ثقه نیست که معصوم باشد از خطایا و خطا و دلالت
این افاده ذهبیه بر مطلوب تحدی ظاهر است که محتاج به بیان نیست و محمد بن ابی بکر المعروف بابن قیم
الجوزیه در زاد المعاد گفته انما یعرف تضعیف قیس عن یحیی و ذکر سبب تضعیفه فقال احمد بن
سعید ابن ابی مریم سألت یحیی عن قیس بن الربیع فقال ضعیف لا یکتب حدیثه کان یحدث
بالحدیث عن عبیدة وهو عنده عن منصور ومثل هذا لا یوجب رد حدیث الراوی لان غایة
ذلک ان یکون غلط و وهم فی ذکر عبیدة بدل منصور ومن الذی یسلم من هذا من المحدثین از این
عبارت کالنار علی العلم واضح و مستنیر است که عدم تمیز و فصل قیس عبیده از منصور موجب رد حدیث
قیس نمی تواند شد زیرا که غایت این غلط و وهم است در عدم تمییز شخصی از شخص دیگر و کسی از محدثین از چنین غلط
و وهم سالم نیست پس اگر عدم فصل اجلح قادح او باشد لازم آید قدح و جرح جمیع محدثین سنیه و ترک
قاطبهٔ ظهرهم و مضعفهٔ اسرهم و ناقصهٔ قدرهم و هادمهٔ فخرهم ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان گفته
فصل قال ابن المبارک من ذا یسلم من الوهم و قال ابن معین لست اعجب ممن یحدث فیخطی
انما اعجب ممن یحدث فیصیب قلت و هذا ایضا مما ینبغی ان یتوقف فیه فاذا جرح الرجل
بکونه اخطأ فی الحدیث او وهم او تفرد لا یکون ذلک جرحا مستقرا و لا یرد به حدیثه
و مثل هذا اذا ضعف الرجل فی سماعه من بعض شیوخه خاصة فلا ینبغی ان یرد حدیثه کله
لکونه ضعیفا فی ذلک الشیخ وقال الشافعی اذا روی الثقة حدیثا وان لم یروه غیره فلا یقال
شاذ انما الشاذ ان یروی الثقات حدیثا علی وجه فیرویه بعضهم فیخالفه فیقال شذ
عنهم و هذا صواب و مع ذلک فلا یخرج الرجل بذلک عن العدالة لانه لیس معصوما من الخطاء
و الوهم الا اذا بین له خطاه فاصر از این عبارت واضح و لائح است که ابن المبارک ارشاد کرده که کدام
کس است که از وهم سالم ماند و ابن معین چنان افاده فرموده که من عجب نمیکنم از کسیکه تحدیث میکند و غلط میکند

بلکه

جز این نیست که من تعجب میکنم از کسیکه تحدیث میکند و صواب میرسد و ابن حجر افاده میفرماید که هرگاه جرح کرده شود
کسی باینکه در حدیث خطا کرده است یا وهم نموده یا متفرد شده این معنی جرح مستقر نمیشود و موجب رد حدیث
نمیگردد پس عدم فصل اجلح که غایتش نزد سنیه محض وهم و غلط است هرگز در وثوق و اعتبار او قادح و جارح
نباشد و نیز ابن حجر در تهذیب بترجمهٔ اجلح گفته قال احمد اجلح و مجالد متقاربان فی الحدیث وقد
روی الاجلح غیر حدیث منکر و چون سابقا شنیدی که احمد در مسند خود از اجلح روایت نموده روایت
نمودن احمد از شخصی در مسند دلالت بر وثوق و صدق و دیانت او میکند زیرا که حسب افادهٔ ابن المدینی
اخراج نکرده است احمد در مسند مگر از کسیکه ثابت شده است نزد او صدق او و دیانت او نه از کسیکه
طعن کرده شده در امانت او پس چطور نقل قدح و جرح اجلح از احمد مقبول ارباب عقول تواند شد مع ذلک
دلالت فقره قد روی الاجلح غیر حدیث منکر بر قدح و جرح ممنوع است چه گاهی علما اطلاق لفظ منکر
بر حدیثی میکنند که راوی آن ثقه متفرد باشد و این قسم حدیث نا مقبول و مردود نیست که روایت آن
قادح باشد یحیی بن شرف نووی در منهاج شرح صحیح مسلم گفته انهم قد یطلقون المنکر علی انفراد الثقة
بحدیث و هذا لیس بمنکر مردود و نیز ابن حجر در تهذیب بترجمهٔ اجلح گفته قال ابو حاتم لیس بالقوی
یکتب حدیثه و لا یحتج به این قدح ابی حاتم لائق اصغا و التفات نیست چه اصحاب نقد و تحقیق و
ارباب تنقید و تدقیق از بنا بر تجریح ابی حاتم با وصف توثیق دیگری منع کرده اند زیرا که او از متعنتین
متشددین است و در بسیاری از رجال صحاح گفته لیس بحجة لیس بقوی و مثل آن ذهبی در سیر النبلاء بترجمه
ابی حاتم گفته اذا وثق ابو حاتم رجلا فتمسک بقوله فانه لا یوثق الا رجلا صحیح الحدیث
و اذا لین رجلا او قال فیه لا یحتج به فتوقف حتی تری ما قال غیره فیه فان وثقه احد
فلا تبن علی تجریح ابی حاتم فانه متعنت فی الرجال قد قال فی طائفة من رجال الصحاح
لیس بحجة لیس بقوی او نحو ذلک و نیز در تهذیب عسقلانی بترجمهٔ اجلح مذکور است قال النسائی
ضعیف لیس بذاک کان له رای سوء و سابقا دانستی که نسائی از اجلح در صحیح خود روایت کرده و
تخریج صاحب صحیح از شخصی دلالت بر توثیق او حسب افادات ائمهٔ سنیه میکند کما فی المرقاة و مقدمه

فتح الباری و غیرهما پس اگر نزد نسائی اجلح ضعیف می بود چرا از و در صحیح خود روایت می آورد و علی سبیل التنزل بعد فرض عدم روایت نسائی از اجلح اگر تضعیف اجلح از نسائی حتماً و جزماً ثابت هم شود باز هم بسبب اسقاط روایات او نمی تواند شد چه سابقاً شنیدی که ابن طاهر بخدمت زنجانی وقتیکه ابو شیخ کسی نحو جود عرض کرد که نسائی تضعیف آنکس کرده است زنجانی ارشاد کرد که ای پسر ابو عبد الرحمن یعنی نسائی را در رجال شرطی ست شدید تر از شرط بخاری و مسلم و مراد زنجانی ازین ارشاد با سداد آنست که چون نسائی التزام شرط اشد نموده است پس تضعیف او سبب قدح و جرح در واقع نمی تواند شد پس بحمد الله تعالی واضح و لائح گردید که حسب افاده زنجانی با کمال تضعیف نسائی قابل اعتبار و احتفال نیست بلکه در موهونیت مثل بریق سراب لمع آل است اما قول نسائی و کان له رای سوء پس اگر مراد از رای سوء تشیع است پس جواب آن بحمد الله الجلیل باشباع و تفصیل بنهجیکه قامع وساوس ارباب تلبیع و تسویل باشد شنیدی و بحقیقت آن و ارسیدی و اگر امری دیگر است فلا بد من تقریره حتی نقلعه هذا فیره و نیز در تهذیب بترجمه اجلح گفته قال الجوزجانی مفتری و بر متتبع اسفار کبار و ناظر افادات علمای اعبار مخفی و محتجب نخواهد که جوزجانی طغیانی چنان در گرداب تعصب و تحامل سر فرو برده که معاذ الله قدم در وادی نصب و عدوان و بغض و شنان وصی رسول رب منان علیه و آله السلام ما تتابع الملوان نهاده انحراف و اعراض از آنجناب ورزیده و بال و نکال اولی و اخری خریده و این عداوت جوزجانی عدوانی با خلیفه بنی یزدانی علیهما و آلهما الصلوة ما تلیت المثانی بحدی واضح و آشکار است که اجله سنیه با وصف عادت دیرینه خود که کتمان معائب قوم است پرده از روی کار انداختند و تصریح صریح بناصبی بودن او ساختند ذهبی در میزان الاعتدال گفته ابراهیم بن یعقوب ابو اسحق السعدی الجوزجانی الثقة الحافظ احد ائمة الجرح و التعدیل قال ابن عدی فی ترجمة اسمعیل بن ابان الوراق لما قال فیه الجوزجانی کان مائلا عن الحق و لم یکن یکذب الجوزجانی کان مقیما بدمشق یحدث علی المنبر و کان احمد یکاتبه فیتقوی بکتابه و یقراه علی المنبر و کان شدید المیل الی مذهب اهل دمشق فی التحامل علی علی رضی الله عنه

فقوله

فقوله فی اسمعیل مائل عن الحق یرید به ما علیه الکوفیون من التشیع قلت قد کان النصب مذهبا لاهل دمشق فی وقت کما کان الرفض مذهبا لهم فی وقت و هو دولة بنی عبید ثم عدم و الحمد لله التصب و بقی الرفض خفیا خاملا و نیز ذهبی در تذکرة الحفاظ بترجمه جوزجانی گفته قال یعنی ابن عدی و کان یتحامل علی علی رضی الله عنه و قال الدارقطنی کان من الحفاظ الثقات المصنفین و فیه انحراف عن علی و ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب گفته ابراهیم بن یعقوب بن اسحاق السعدی ابو اسحاق الجوزجانی سکن دمشق روی عن عبد الله بن بکر السهمی و یزید بن هرون و عبد الصمد بن عبد الوارث و ابی عاصم و ابی صالح کاتب اللیث و بشر بن عمر الزهرانی و زید بن الحباب و حجاج الاعور و عفان و جماعة و اکثر الترجم و الکتابة و له عن احمد بن حنبل مسائل و عنه ابو داود و الترمذی و النسائی و الحسن بن سفیان و ابو زرعة الدمشقی و ابو زرعة الرازی و ابو حاتم و ابن خزیمة و ابو بشر الدولابی و ابن جریر الطبری و جماعة قال الخلال ابراهیم جلیل جدا کان احمد بن حنبل یکاتبه و یکرمه اکراما شدیدا و قال النسائی ثقة و قال الدارقطنی کان من الحفاظ المصنفین و المخرجین الثقات و قال ابن عدی کان یسکن دمشق و کان احمد یکاتبه فیتقوی بکتابه و یقراه علی المنبر و قال ابن یونس مات بدمشق سنة ۲۵۶ و قال ابو الدحداح مات یوم الجمعة مستهل ذی القعدة سنة ۲۵۹ قلت و قال ابن حبان فی الثقات کان حروری المذهب و لم یکن بداعیة و کان صلبا فی السنة حافظا للحدیث الا انه من صلابته ربما کان یتعدی طوره و قال ابن عدی کان شدید المیل الی مذهب اهل دمشق فی المیل علی علی و قال السلمی عن الدارقطنی بعد ان ذکر توثیقه لکن فیه انحراف عن علی اجتمع علی بابه اصحاب الحدیث فاخرجت جاریة له فروجة لیذبحها فلم تجد من یذبحها فقال سبحان الله فروجة لا یوجد من یذبحها و علی یذبح فی ضحوة نیفا و عشرین الف مسلم قلت و کتابه فی الضعفاء یوضح مقالته و رایت فی نسخة من کتاب ابن حبان

حریری المذهب وهو بفتح الحاء المهملة وکسر الراء وبعد الیاء عذاء نسبة الی حریز بن عثمان المعروف بالنصب وکلام ابن عدی یؤید هذا وقد صحف ذلک ابو سعد بن السمعانی فی الانساب فذکره فی ترجمة الجریری بفتح الجیم ان ابراهیم بن یعقوب هذا کان علی مذهب محمد بن جریر الطبری ثم نقل کلام ابن حبان المذکور وکانه تصحف علیه والواقع ان ابن جریر یصلح ان یکون من تلامذة ابراهیم بن یعقوب لا بالعکس وقد وجدت روایة ابن جریر عن الجوزجانی فی عدة مواضع من التفسیر والتهذیب والتاریخ ونیز ابن حجر عسقلانی در تقریب گفته ابراهیم بن یعقوب بن اسحاق الجوزجانی بضم الجیم الاولی وزای ذی جیم نزیل دمشق ثقة حافظ رمی بالنصب من الحادیة عشرهات سنة تسع وخمسین پس هرگاه جوزجانی تحدی ایضاع ایغال در رهام طغیان وضلال نموده باشد که نعوذ بالله از جناب امیر المؤمنین علیه السلام انحراف نموده تحامل بر آنحضرت نماید وادای برضا نصب واستحقار وصی سرور مختار صلی الله علیه وآله الاطهار بپاید چطور قول او در قدح جرح کسی مقبول ومسلم خواهد شد ونیز ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان کما سیأتی آنفا گفته فصل وممن ینبغی ان یتوقف فی قبول قوله فی الجرح من کان بینه وبین من جرحه عداوة سببها الاختلاف فی الاعتقاد فان الحاذق اذا تأمل ثلب ابی اسحق الجوزجانی لاهل الکوفة رای العجب وذلک لشدة انحرافه فی النصب وشهرة اهلها بالتشیع فتراه لا یتوقف فی جرح من ذکره منهم بلسان ذلق وعبارة طلق حتی انه اخذ یلین مثل الاعمش وابی نعیم وعبید الله بن موسی وهم اساطین الحدیث وارکان الروایة فهذا اذا عارضه مثله او اکبر فوثق رجلا ضعفه هو قبل التوثیق ازین افاده در نهایت وضوح وعیان است که اگر متأملی در قدح وثلب ابی اسحق جوزجانی اهل کوفه را تأمل نماید شاهد عجب خواهد نمود واین قدح او وایشان بسبب شدت انحراف اوست در نصب وشهرت اهل کوفه بتشیع وهرگاه او از اهل کوفه ذکر میکند در جرح او بلسان ذلق وعبارت طلق توقف نمی نماید تا اینکه او تلیین مثل اعمش وابو نعیم وعبید الله بن موسی که اساطین حدیث وارکان روایت اند نیز حساب برنداشته

ونیز ازین افاده ابن حجر ظاهر گردید که هرگاه معارضه کند جوزجانی را مثل او یا بزرگتری از او پس توثیق کند شخصی را که تضعیف کرده است او را دریصورت توثیق مقبول خواهد شد پس مرجح ولائح شد که چون اجلح از اهل کوفه است کما لا یخفی علی ناظر التقریب وغیره ومتهم بتشیع یعنی عدو نصب بود وان جابر جوزجانی مضر بانی ببیجان آمد که بکذب وافترا اجلح را منسوب بافترا نموده پس ارشاد ابن حجر لازم است که چون اکابر اساطین سنیه مثل یحیی بن معین وغیر او توثیق اجلح نموده اند ودر مقابل شان جوزجانی را حقیقتی نیست قدح وجرح جوزجانی وامثال او را پس پشت اندازند وبتقدیم توثیق بر جرح قلوب متعنتین ومتعصبین را تطمین گردانند ونیز در تهذیب بترجمه اجلح گفته وقال ابو داود ضعیف وقال مرة زکریا ارفع منه بمائة درجة وچون روایت کردن ابو داود از اجلح در صحیح خود ثابت ومتحقق است پس نقل تضعیف از ابو داود حسب افاده خودش غیر مقبول بلکه مطرود ومردود است ونیز ابن حجر در تهذیب بترجمه اجلح گفته وقال ابن سعد کان ضعیفا جدا **اقول** یا للعجب کیف یرکن من تحلی بالانصاف وجانب التعامی والاعتساف الی تضعیف ابن سعد مع ان تنطعه وتعمقه وتعنته وتشدقه قد بلغ به الی غایة تردیه یستعین منها کل من اعتزی الی الاسلام والایمان ورمی به الی مهواة یستنکف منه اللئام شم رائحة من الایقان فانه خذله الله واخزاه وحرم الجحیم لجنب السعیر اصلاه تکلم فی الامام جعفر بن محمد الصادق علیه الاف التحیة بما تتفوه به الا الاصاغر الاشرار ولا ینبس به الا منابذ منافق فبالغ فی اللجاج والاعوجاج حیث اسقط عنه علیه السلام التمسک والاحتجاج ثم تغطرس وتخبط وتعسف فقال فی شانه علیه الصلوة یستضعف ثم ذهب عریضا فی تیه اللدد والاختباط حیث اثبت بزعمه الفاسد ورایه المعوج الکاسد فی قلبه صلوات الله علیه التنافر والتذاکر والاختلاط قال ابن حجر فی التهذیب فی ترجمة الصادق علیه السلام قال ابن سعد کان کثیر الحدیث ولا یحتج به ویستضعف سئل مرة سمعت هذه الاحادیث من ابیک فقال نعم وسئل مرة فقال انما وجدتها فی کتبه انتهی فما الظن برجل من اهل الاسلام

ینعم نظره فی هذه الهفوة الشنیعة وتلک القولة الفظیعة حتی لا نعاء بسترتیب فی کون
ابن سعد داس الکمام بالغائق التشدد والتعصب والتعنت والتصلب ارفع مقام
وراکبا من الشحناء والعناد لاهل البیت الامجاد اخشن قتب واعلی سنام والله ولی
التوفیق والاکرام و نیز ابن حجر در تهذیب بترجمهٔ اجلح گفته وقال العقیلی روی عن الشعبی
احادیث مضطربة لا یتابع علیها و هرگاه از افادات نکلمی اعلام و اساطین فخام
بوضوح پیوسته که وقوع خطایا و اوهام قادح جارح راویان اخبار رسول انام علیه وآله
آلاف الصلوة والسلام نمی شود و خیلی عزیز و نادرست که از کسی غلطی و سهوی و وهمی و ند بد چطور نزد
ارباب انصاف روایت کردن اجلح احادیث مضطربه را علی سبیل التسلیم در وثوق و اعتماد او خللی
خواهد انداخت علاوه برین عقیلی علی بن المدینی را که پایهٔ عظمت و جلالتش بجائی رسیده که حضرت
بخاری با این همه علو منزلت و سمو مرتبت در حق او فرموده ما استصغرت نفسی بین یدی احد
الا بین یدی علی بن المدینی و دیگر مزایای عالیه و محاسن متلالئهٔ او در کتب قوم بشرح و تفصیل مسطور است
در کتاب الضعفا که برای مقدوحین و مجروحین موضوع است وارد نموده و بهمین سبب ذهبی
از جا رفته سلب عقل از عقیلی نموده و بکنایه ابلغ من التصریح جنون و میلان عقیلی بامانت آثار
و استیلاء زنادقه و انتشار و خروج دجال و شیوع ضلال ثابت کرده چنانچه در میزان الاعتدال
گفته علی بن عبد الله بن جعفر بن الحسن الحافظ احد الاعلام الاثبات و حافظ العصر
ذکره العقیلی فی کتاب الضعفاء فبئس ما صنع الی ان قال الذهبی اخبار ابن المدینی
مستقصاة فی تاریخ بغداد وقد بدت منه هفوة ثم تاب منها وهذا ابو عبد الله البخاری
وناهیک به قد شحن صحیحه بحدیث علی بن المدینی قال ما استصغرت نفسی بین یدی
احد الا بین یدی علی بن المدینی ولو ترک حدیث علی وصاحبه محمد وشیخه عبد الرزاق
وعثمن بن ابی شیبة وابراهیم بن سعد وعفان وابان العطار واسرائیل وازهر السمان
وبهز بن اسد وثابت البنانی وجریر بن عبد الحمید لغلقنا الباب وانقطع الخطاب ولماتت

الآثار واستولت الزنادقة ولخرج الدجال فمالک عقل یا عقیلی اتدری فیمن تتکلم وانما تبعنا
فی هذا النمط لنذب عنهم ولنزیف ما قیل فیهم کانک لا تدری ان کل واحد من هؤلاء
اوثق منک بطبقات بل واوثق من ثقات کثیرین لم نوردهم فی کتابک وهذا مما لا
یرتاب فیه محدث وانا اشتهی ان تعرفنی من الثقة الثبت الذی ما غلط ولا انفرد الی آخر
ما سمعت سابقا و از جملهٔ طامات موبقه جالب خسران و مهلکات مردیه سائق هوان و جسارت فاحش
قائده الی النیران آنست که عقیلی عدیم الایقان جناب امام موسی بن جعفر علیه و علی آبائه و ابنائه
الطاهرین سلام الملک الاکبر را در کتاب الضعفا ذکر ساخته اعلام غایت نصب و انحراف افراشته
قدم در وادی نهایت جلاعت و وقاحت فشرده طریق استیجاب اقصای قهر و بطش رب الارباب
و مواخذه و دارگیر یوم الحساب را سپرده و ذهبی در میزان الاعتدال گفته موسی بن جعفر بن محمد
بن علی العلوی الملقب بالکاظم عن ابیه قال ابن ابی حاتم صدوق امام وقال ابوه
ابو حاتم ثقة امام قلت روی عنه بنوه علی الرضا وابراهیم واسمعیل وحسین واخوه
علی ومحمد وانما اوردته لان العقیلی ذکره فی کتابه وقال حدیثه غیر محفوظ یعنی
فی الایمان قال الحمل فیه علی ابی الصلت الهروی قلت فاذا کان الحمل فیه علی ابی الصلت
فما ذنب موسی حتی تذکره الخ در کمال وضوح است که ایراد عقیلی آنجناب را در کتاب ضعفا نهایت اساءت
ادب و بی اندامی و جسارت و کمال بیباکی و خیره سری و خسارت است که بادراک آن قلوب اهل ایمان
بر خرمن صدورشان بانواع التیاع و التهاب مشتعل است و حیرتم بسوی خود می کشد از صنیع
ذهبی که با آنکه صحابه مجروحین و مقدوحین که بخاری و ابن عدی و غیر ایشان محض علو حق ذکر
ایشان در ضعفا کرده اند ایراد و ذکر آنها را در کتاب خود میزان سوء ادب دانسته و بسبب جلالت و عظمت
مرعی شان از ذکر ایشان در ضعفا و لو بمحض النقل والحکایة ولو مع تعقیبه بالرد والانکار تشمیر از
تمام و تحاشی بغایت آغاز نهاده بلکه از او خال ائمه سنیه که متبوع فی الفروع اند نیز بسبب
جلالت شان شان در اسلام و عظمت ایشان در نفوس استنکاف کلی ظاهر نموده کما یظهر من صدر المیزان

حضرت امام جعفر صادق و حضرت امام موسی کاظم و جناب امام رضا علیهم الصلوة والسلام ندارد این کتاب خود
که موضوع است برای مقدوحین و مجروحین ذکر نموده فوا اسفاه که نزد یحیی رفعت مرتبت و عظمت منزلت
این حضرات که ارکان دین و اساس یقین و سفن نجات و آیات بینات و حجج ائمة فی البریات و براهین
اللامعة الزاهرات بودند بمنزله رفعت و جلالت صحابه غیر مشهورین که زیر مشق جرح و قدح بخاری
و ابن عدی بوده اند بلکه بمنزله عظمت و نبالت ائمه سنیه که اتباع شان در فروع می کنند هم نبود
که مانع از ذکر اینحضرات درین کتاب عصبیت انتساب میشد ازینجا و امثال آن بحقیقت حال حامی
اهلسنت و جماعت که در باب اثبات تمسک خود باهل بیت طهارت علیهم الصلوة والسلام ما بهر کام
بعد حلم بر آسنه خود می رانند بخوبی پی توان برد و نیز در تهذیب بترجمه اجلح گفته و قال ابن حبان کان لا یدری
ما یقول جعل ابا سفیان ابا الزبیر و این قدح ابن حبان مثبت طعن اجلح بفساد مذهب
یا کذب و اتهام بوضع و اختلاق نیست بلکه حاصل آن اثبات خطا در عدم تمیز ابو سفیان از ابو الزبیر است
و آن هرگز سبب جرح و قدح نمیتواند شد چه اگر شخصی خطائی در معرفت بعض رجال واقع شود که یک
راوی را راوی دیگر گمان کند این معنی هرگز سبب قدح و جرح او نمیشود والا لازم آید که جل بلکه کل اساطین
سنیه مقدوح و مجروح شوند که از چنین غلط و خطا هیچ یکی از ایشان حسب افاده ابن القیم و غیر او
محفوظ و مصون نیست و گذشته ازین باید دانست که همان ابن حبان در حماره عصبیت و عدوان
او و حیف او در فلوات نصب و شنآن و ایضاع او در سباسب ضلال و طغیان بدرجه رسیده که معاذ الله
جناب علی بن موسی الرضا علیه و آبائه و ابنائه الکرام الاف التحیة والثناء او اهم و خاطی گمان کرده و حجب
حیا و ایمان بدست عناد و تعصب دریده ذهبی در میزان بترجمه آنجناب گفته قال ابو الحسن الدارقطنی
انا ابن حبان فی کتابه قال علی بن موسی الرضا یروی عن ابیه عجائب یهم و یخطی پس گستاخ
تهاری که بسبب عدم ایقان بچنین بذره هذیان متفوه گردد اگر بیچاره اجلح را پایمال لوم و ملام
ساخت و بگفتن کان لا یدری ما یقول الی آخره گذاشته لا یلین کثیر الغفول انداخت غریب و عجیب
نباید و چون جرأت جناب سلاطت لسانش باین حد رسیده این قولش نزد ارباب استبصار

عماد و اعتبار را نشاید و هرگاه بحمد الله المنان ازین بیان متانت و رزانت بنیان بجمیل وانی
و اشباع تمام وهن و بطلان تمسک باقوال قادحین اجلح بکمال وضوح و عیان رسید و اساس اشتباه و وسوسه
مخاطب عمدة الاکیاس بمواجبی منقلع و منقمع گردید حالا بعض دیگر افادات محققین عالی درجات
که ازان وجوه بسیاره برای رد و ابطال جرح و قدح اجلح بمقابله توثیقات موثقین بکمال ظاهر
و واضح گردد بنقل حقائق رقم میپردازم ابو الخطاب عمر بن حسن بن علی المعروف بابن دحیة الاندلسی
در کتاب شرح اسماء النبی گفته والشریف عبد الله بن محمد بن عقیل ترک احادیثه بعض العلماء
قال الحافظ ابو عیسی الترمذی فی باب ما جاء ان مفتاح الصلوة الطهور و عبد الله بن
محمد بن عقیل هو صدوق و قد تکلم فیه بعض اهل العلم من قبل حفظه قال و سمعت
محمد بن اسمعیل یقول کان احمد بن حنبل و اسحاق و الحمیدی یحتجون بحدیث عبد الله
بن عقیل و قال محمد و هو مقارب الحدیث قال ح و النسبین رحمه الله یروی بکسر الراء و فتحها
فمن کسر الراء اراد انه یقارب غیره فی الحفظ و الروایة و من فتحها اراد ان غیره یقاربه
فی الحفظ و الروایة فهو فی الاول فاعل و فی الثانی مفعول و کذلک وثقه جماعة و قبلوا
حدیثه قال الامام عبد الله بن صالح بن مسلم العجلی و هو اجل ائمة الکوفة و متقنیهم و راسخ
عدتهم عبد الله بن محمد بن عقیل بن ابی طالب مدنی تابعی جائز الحدیث و کذلک احتج
الطبری فی کتاب شرح الآثار باحادیثه و قبلها و صححها قال ح والنسبین رحمه الله
و لا یقبل التجریح من احد مطلقا حتی یثبت ذلک علیه و یبین الکذب فی الاحادیث
المنسوبة الیه و قد لقی من الصحابة عبد الله بن عمر و جابر بن عبد الله رضی الله عنهما
و انما ذکرت هذا بیانا فی هذا الراوی و لم یقلد ابا عیسی حیث صحح الحدیث و ان کان انما عمل
بقول من قبل روایة عبد الله بن محمد بن عقیل و لا انکر ان یکون فی ذلک من هذا القبیل
و انما کشفت عن ذلک لیقف الانسان علی ما قیل ازین عبارت ظاهر است که تجریح شخص موثق
از کسی مطلقا مقبول نمی شود تا اینکه ثابت کرده نشود جرح بر او و ظاهر نشود کذب در احادیث منسوبه

ص ۱۳۳ / ۶۹ شرح اسم امام النسبین

ص ١٥٦ مسئلة الرابعة من النوع الثالث والعشرین

بسوی او پس آن وجه ثانی حسب افادات اکابر ائمه سنیه ثابت شد وجهی متین برای جرح او محقق نگردید که
احادیث منسوبه باو بسبب ظاهر شدن جرح او از احدی که نام کان مطلقاً قبول نخواهد شد و سیوطی
در تدریب الراوی شرح تقریب النواوی گفته یقبل التعدیل من غیر ذکر سببه علی الصحیح المشهور
لان اسبابه کثیرة فیثقل ویشق ذکرها لان ذلک یحوج المعدل الی ان یقول لم یفعل
کذا لم یرتکب کذا فعل کذا وکذا فیعدد جمیع ما یفسق بفعله او بترکه وذلک شاق جدا
ولا یقبل الجرح الا مبین السبب لانه یحصل بامر واحد فلا یشق ذکره ولان الناس یختلفون
فی اسباب الجرح فیطلق احدهم الجرح بناء علی ما اعتقده جرحا ولیس بجرح فی نفس الامر
فلا بد من بیان سببه لینظر هل هو قادح اولا قال ابن الصلاح وهذا ظاهر مقرر فی الفقه
واصوله وذکر الخطیب انه مذهب الائمة من حفاظ الحدیث کالشیخین وغیرهما ولذلک
احتج البخاری بجماعة سبق من غیره الجرح لهم کعکرمة وعمرو بن مرزوق واحتج مسلم
بسوید بن سعید وجماعة اشتهر الطعن فیهم هکذا فعل ابو داود وذلک دال علی انهم
ذهبوا الی ان الجرح لا یثبت الا اذا فسر سببه ویدل علی ذلک ایضا انه ربما استفسر الجارح
فذکر ما لیس بجرح وقد عقد الخطیب لذلک بابا روی فیه عن محمد بن جعفر المدائنی
قال قیل لشعبة لم ترکت حدیث فلان قال رایته یرکض علی برذون فترکت حدیثه
وروی عن مسلم بن ابراهیم انه سئل عن حدیث لصالح المری فقال ما تصنع بصالح
ذکروه عند حماد یوما فامتخط حماد وروی عن وهب بن جریر قال قال شعبة اتیت منزل
المنهال بن عمرو فسمعت منه صوت الطنبور فرجعت فقیل له فهلا سألت عنه
ان لا یعلم هو وروینا عن شعبة قال قلت للحکم بن عتیبة لم لم ترو عن زاذان قال کان
کثیر الکلام واشباه ذلک قال الصیرفی وکذا اذا قالوا فلان کذاب لا بد من بیانه
لان الکذب یحتمل الغلط کقوله کذب ابو محمد ولما صحح ابن الصلاح هذا القول ورد علی
نفسه سؤالا فقال ولقائل ان یقول انما یعتمد الناس فی جرح الرواة ورد حدیثهم علی الکتب

التی

التی صنفها ائمة الحدیث فی الجرح والتعدیل وقل ما یتعرضون فیها لبیان السبب بل یقتصرون
علی مجرد قولهم فلان ضعیف وفلان لیس بشیء ونحو ذلک او هذا حدیث ضعیف وهذا
حدیث غیر ثابت ونحو ذلک واشتراط بیان السبب یفضی الی تعطیل ذلک وسد باب الجرح
فی الاغلب الاکثر ثم اجاب عن ذلک بما ذکره المصنف فی قوله واما کتب الجرح والتعدیل
التی لا یذکر فیها سبب الجرح فانا وان لم نعتمدها فی اثبات الجرح والحکم به ففائدتها
التوقف فیمن جرحوه عن قبول حدیثه لما اوقع ذلک عندنا من الریبة القویة
فیهم فان بحثنا عن حاله وزالت عنه الریبة وحصلت الثقة به قبلنا حدیثه کجماعة فی
الصحیحین بهذه المثابة کما تقدمت الاشارة الیه ومقابل الصحیح اقوال احدها قبول الجرح
من غیر مفسر ولا یقبل التعدیل الا بذکر سببه لان اسباب العدالة تکثر التصنع فیها
فیبنی المعدل علی الظاهر نقله امام الحرمین والغزالی والرازی فی المحصول الثانی
لا یقبلان الا مفسرین حکاه الخطیب والاصولیین لانه کما قد یجرح الجارح بما لا یقدح
کذلک یوثق المعدل بما لا یقتضی العدالة کما روی یعقوب الفسوی فی تاریخه قال سمعت
انسانا یقول لاحمد بن یونس عبد الله العمری ضعیف قال انما یضعفه رافضی لا باءه
لو رأیت لحیته وهیئته لعرفت انه ثقة فاستدل علی ثقته بما لیس بحجة لان حسن
الهیئة یشترک فیه العدل وغیره الثالث لا یجب ذکر السبب فی واحد منهما اذا کان
الجارح والمعدل عالما باسباب الجرح والتعدیل والخلاف فی ذلک بصیرا مرضیا
فی اعتقاده وافعاله وهذا اختیار القاضی ابو بکر ونقله عن الجمهور واختاره
امام الحرمین والغزالی والرازی والخطیب وصححه الحافظ ابو الفضل العراقی والبلقینی
فی محاسن الاصطلاح واختار شیخ الاسلام تفصیلا حسنا فان کان من جرح مجملا
قد وثقه احد من ائمة هذا الشان لم یقبل الجرح فیه من احد کائنا من کان
الا مفسرا لانه قد ثبتت له رتبة الثقة فلا یزحزح عنها الا بامر جلی فان ائمة هذا الشان لا یوثقون

الامن اعتبروا احاله فی دینه تمرق حدیثه وتفقده کما ینبغی وهم ایقظ الناس
لاینقض حکم احدهم الا بامر صریح وان خلا عن التعدیل قبل الجرح فیه غیر مفسر اذا
صدر من عارف لانه اذا لم یعدل فهو فی حیز المجهول واعمال قول الجارح فیه اولی من اهماله
وقال الذهبی وهو من اهل الاستقراء التام فی نقد الرجال لم یجتمع اثنان من علماء هذا
الشان قط علی توثیق ضعیف ولا علی تضعیف ثقة ازین عبارت ظاهرست که حسب افاده
شیخ الاسلام یعنی ابن حجر عسقلانی جرح مجمل از هر کسی باشد کائنا من کان در حق شخصی که توثیق او کسی
از ائمه این شان کرده باشد مقبول نمی شود و چون ظاهرست که جرح اجلح هم مجمل و بی بیان سبب ست
و اگر بعضی از قادحین سبب قدح بیان کرده اند آن سبب قابل التفات نیست و چند کس از ائمه این شان
مثل یحیی بن معین و احمد بن عبد الله العجلی و یعقوب بن سفیان فسوی توثیق او کرده اند وارباب
صحاح اخراج روایت او نموده لهذا جرح او مردود و نامقبول و مهجور و متروک نزد حذاق فحول باشد
و عبد الوهاب بن احمد بن علی شعرانی در میزان گفته قد من الله تعالی علی بمطالعة مسانید الامام
ابی حنیفة الثلاثة من نسخة علیها خطوط الحفاظ آخرهم الحافظ الدمیاطی فرایته
لا یروی حدیثا الا عن خیار التابعین العدول الثقات الذین هم من خیر القرون
بشهادة رسول الله صلی الله علیه وسلم کالاسود وعلقمة وعطاء وعکرمة ومجاهد
ومکحول والحسن البصری واضرابهم رضی الله عنهم اجمعین فکل الرواة الذین بینه وبین
رسول الله صلی الله علیه وسلم عدول ثقات اعلام اخیار لیس فیهم کذاب ولا متهم بکذب
وناهیک یا اخی بعدالة من ارتضاهم الامام ابو حنیفة رضی الله عنه لان یاخذ عنهم
احکام دینه مع شدة تورعه وتحرزه وشفقته علی الامة المحمدیة وقد بلغنا انه سئل یوما
عن الاسود وعطاء وعلقمة ایهم افضل فقال والله ما نحن باهل ان نذکرهم فکیف نفاضل بینهم
علی ان ما من راو من رواة المحدثین والمجتهدین کلهم الا وهو یقبل الجرح کما یقبل التعدیل
لو اضیف الیه ما عدا الصحابة وکذا التابعون عند بعضهم لعدم الحصر او لحفظ

ص ۳۳۵ / ۴۹ فصل فی تضعیف قول من قال ان اول من تدبر الامام ابی حنیفة ضعیفة غالبا

فی بعضهم ولکن لما کان العلماء رضی الله عنهم امناء علی الشریعة وقدموا الجرح او
التعدیل عمل به مع قبول کل الرواة لما وصفته الا احتمالا وانما قدم جمهورهم التعدیل
علی الجرح فقالوا الاصل العدالة والجرح طار لئلا یذهب غالب احادیث الشریعة کما قالوا
ایضا ان احسان الظن بجمیع الرواة المستورین اولی وکما قالوا ان مجرد الکلام فی شخص لا یسقط
مرتبته فلا بد من الفحص عن حاله وقد خرج الشیخان لخلق کثیر ممن تکلم الناس فیهم ایثارا
لاثبات الادلة الشرعیة علی نفیها لیحوز الناس فضل العمل بها فکان فی ذلک فضل کثیر
افضل من تجریحهم کما ان فی تضعیفهم للاحادیث ایضا رحمة للامة بتخفیف الامر بالعمل
بها وان لم یقصد الحفاظ ذلک فانهم لو لم یضعفوا شیئا من الاحادیث وصححوا ما کلها
لکان العمل بها واجبا وعجز عن ذلک غالب الناس فاعلم ذلک الی ان قال فی المیزان ان الکلام
فیما یکون قد توبع علیه وظهرت شواهده وکان له اصل وانما لنا ترک ما انفرد به وخالف
فیه الثقات ولم یظهر له شواهد ولو انا فتحنا باب الترک لحدیث کل راو تکلم بعض الناس
فیه لذهب معظم احکام الشریعة کما مر واذا ادی الامر الی مثل ذلک فالواجب علی جمیع
اتباع المجتهدین احسان الظن برواة جمیع ادلة المذاهب المخالفة لمذهبهم فان
جمیع ما رووه لم یخرج عن مرتبتی الشریعة اللتین هما التخفیف والتشدید ازین عبارت
ظاهرست که جمهور علما تعدیل را بر جرح مقدم کرده اند و گفته اند که اصل عدالت است و جرح طاری ست
تا که غالب احادیث شرعیه از دست نرود و ضائع نگردد و نیز ازان ظاهرست که مجرد کلام در شخصی
مسقط مرتبه او نیست و تخریج کرده اند شیخین برای خلق کثیر از کسانی که تکلم کرده اند مردم در ایشان
برای ایثار اثبات ادله شرعیه بر نفی آن تا که حاصل سازند مردم فضل عمل را بسبب این ادله و درین معنی
فضل کثیر ست بر اینکه آن فضل ست از تجریح روات و نیز ازان ظاهرست که اگر ترک هر کسی که مردم
کلام در او کرده اند کرده شود معظم احکام شرعیه ضائع گردد پس بنابرین ترجیح توثیق اجلح بر جرح او
که از بعض متعصبین متشددین صادر شده لازم و متحتم باشد و محمد بن ابراهیم المعروف بابن الوزیر الیمنی

الصنعانی در روض باسم گفته النوع الثانی ما قدح به علی البخاری ومسلم الروایة عن بعض
من اختلف فی جرحه وتوثیقه وقد ذکر النووی ذلک فی شرح مسلم وذکر الجواب عنه بوجوه
قد ذکرها ایضا ابن الصلاح احدها ان یکون ذلک فیمن هو ضعیف عند غیره ثقة عنده
ولا یقال الجرح مقدم علی التعدیل لان ذلک فیما اذا کان الجرح ثابتا مفسر السبب والا فلا
یقبل الجرح اذا لم یکن کذلک وقد قال الامام الحافظ ابو بکر احمد بن الخطیب البغدادی
وغیره ما احتج البخاری ومسلم وابو داود به من جماعة علم الطعن فیهم من غیرهم
محمول علی انه لم یثبت الطعن المؤثر مفسر السبب انتهی کلام النووی قلت فان قیل للشیخ فی علوم
الحدیث ان الجرح الذی لم یفسر سببه وان لم یجرح به لکنه یوجب ریبة فیجب التوقف عن
قبول من قیل فیه ذلک وعن ابن عبادة فالجواب ان ذلک انما یوجب الریبة فی غیر المشاهیر بالعدالة
والثقة واما من وثقه اهل الخبرة التامة من ائمة هذا الشأن فالجرح المطلق لا یزیل
ظن ثقته ومن زال عنه ظن ثقة الراوی کان له ترک حدیثه ولم یکن له الاعتراض علی من قبله
ممن لم یؤثر ذلک فی ظنه لثقة الراوی وامانته الا تری انهم قد اختلفوا اختلافا کثیرا
فی جرح حمزة بن حبیب احد القراء السبعة فلم یضر ذلک مع شدة الخلاف بل انعقد الاجماع
بعد ذلک علی قبوله وتوثیقه وکذلک کثیر ممن اختلف فیه من رواة البخاری ومسلم قد
اجمعوا علی قبوله وزال الخلاف واقل احوال هذا الاجماع الظاهر ان یکون مرجحا فان العلماء
یتمسکون فی الترجیح باشیاء ضعیفة لا تقارب هذا فی القوة والله اعلم وهذا من نفیس
علوم الحدیث ولطیف کلام ائمة هذا الشأن ممن ذکر هذا الجواب الامام الحافظ زین الدین
العراقی فی تبصرته لکنه لم یستوفه ومن لطیف علم هذا الباب ان یعلم ان لفظة کذاب
قد یطلقها کثیر من المتعنتین فی الجرح علی من یهم ویخطی فی حدیثه وان لم یتبین انه
تعمد ذلک ولا تبین ان خطاه اکثر من صوابه ولا مثله ومن طالع کتب الترجیح والتعدیل
عرف ما ذکرته وهذا یدل علی ان هذا اللفظ من جملة الالفاظ المطلقة التی لم یفسر

سببها

سببها ولهذا اطلقه کثیر من الثقات علی جماعة من الرفعاء من اهل الصدق والامانة
فاحذر ان تغتر بذلک فی حق من قیل فیه من الثقات الرفعاء فالکذب فی الحقیقة
اللغویة مطلق علی الوهم والعمد معا ویحتاج الی التفسیر الا ان یدل علی العمد قرینة صحیحة
ازین عبارت فوائد عدیده ونکات سدیده که هر یکی ازان برای ابطال تمسک بقدح اجلح کلاه زمره
متعنتین صادر شده کافی ووافی ست ظاهر وآشکارست اول آنکه ازان ظاهرست که تقدیم جرح بر
تعدیل وقتی کرده میشود که جرح مفسر السبب باشد واگر جرح مفسر نباشد معتبر نخواهد بود وبهمین قاعده حضرت
خطیب بغدادی حمایت حمات بخاری ومسلم وابوداود نموده واین حضرات ثلثه را در روایت
از مجروحین از کسانیکه دیگر علما ایشان را بالطعن ولوم وجرح وذم نواخته اند معذور فرموده وظاهرست
که کسانیکه جرح اجلح کرده اند دل از بیان سبب آن بتفسیر جرح آن دزدیده ویا بعضی از ایشان آن را
بحب ابی بکر وعمر وقائل بقوله سمعنا انه ما سب ابابکر وعمر الا قتل او افتقر بتشیع متهم
ساخته اند وعنقریب میدانی که تشیع بوجهی من الوجوه قادح وجارح نیست واگر ترک حدیث شیعه
کرده شود بسیاری از آثار واخبار جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم از دست میرود ونقص عظیم
بمایه افتخار این حضرات راه می یابد وبعضی که دعوی صدور بعض خطایا واوهام از او کرده اند آنهم سبب
قدح وجرح نمی تواند شد لعدم خلو احد من الاساطین والاعلام من صدور الخطایا
والاوهام پس واضح گردید که قدح قادحین وجرح جارحین در بنیان مرصوص وثوق
اجلح رخنه نمی اندازد دوم آنکه ازان ظاهرست که اگر جرح غیر مفسر السبب باعث ریبه موجبه توقف
در قبول میشود در کسانی هست که مشهور بعدالت وثقت نیستند واما کسانیکه اهل خبرت تامه ایشان را
توثیق کرده باشند پس جرح مطلق ظن ثقت شان را زائل نمیکند پس بحمد الله تعالی واضح شد که قدح
وجرح متعصبین متعنتین در اجلح که اکابر منقدین ثقات واعاظم اهل خبرت اثبات مثل یحیی بن معین
واحمد بن عبد الله عجلی ویعقوب بن سفیان فسوی بتصریح صریح توثیق او کرده اند کاری نمی کشاید
وتمسک آن آبی برد وکاری نمی آید سوم آنکه ازان ظاهرست که بعضی متعنتین لفظ کذاب را بر بعضی

از ثقات از اهل صدق و امانت اطلاق می‌کنند و در ثقت و عدالت شان خللی راه نمی‌یابد پس هرگاه اطلاق لفظ کذاب ضرری بثقت و عدالت و توثیق نرساند چه طور قدح مطلق بعضی از متعنتین در ابلج که حسب افاده نقاد جلیل الشان ثقه است بنابر تصریح ابن عدی مستقیم الحدیث صدوق حتی باشد قابل التفات و اصغا و لائق احتفال و اعتنا باشد و نیز محمد بن ابراهیم المعروف بابن الوزیر در روض باسم گفته المسئلة الثانية قال اى صاحب الرسالة والقطع انه اذا جرح الراوى جماعة عدول فان جرحهم مقبول لان الجارح يقدم على المعدل قلت هذا القطع الذى ذكره قطع بغير تقدير ولا هدى ولا كتاب منير لان المسئلة ظنية لا قطعية وخلافية لا اجماعية بل الواجب التفصيل فى الجرح فان كان مطلقا غير مفسر السبب فالجرح به مختلف فيه والصحيح عند المحققين انه لا يجرح به لاختلاف الناس فى الاسباب التى يجرح بها وتفسير جماعة من الثقات ما اطلقوا من الجرح بامور لا يوافقون على الجرح بها وان كان الجرح مفسر السبب فاما ان يعارض تعديل جامع لشرائط المعارضة مثل ان يقول الجارح ان الراوى ترك صلاة الظهر يوم كذا فى تاريخ كذا ويقول المعدل انه صلى تلك الصلاة فى ذلك التاريخ او يقول المعدل انه كان فى ذلك الوقت نائما او مغلوبا على اختياره او صغيرا غير مكلف او معدوما غير مخلوق او غائبا عن حضرة الجارح او نحو ذلك فهنا يجب الرجوع الى الترجيح ايضا ولا يجب قبول الجرح مطلقا لا قطعا ولا ظنا واما ان لا يعارض الجرح توثيق معارضة حقيقية خاصة ولكن معارضة عامة مثل ان يقول الجارح ان الراوى كان ممن يخل بالصلاة ويتناول المسكر ويقول المعدل انه ثقة مامون ونحو ذلك فلا يخلو اما ان يكون عدالة الراوى معلومة بالتواتر مثل مالك والشافعى ومسلم والبخارى وسائر الائمة الحفاظ فانه لا يقبل جرحهم بما يعلم نزاهتهم عنه ولو كان ذلك مقبولا لكان للزنادقة يجدون السبيل الى ابطال جميع السنن الماثورة بان يتعمد بعضهم بطعنه فى الصلاح حتى يبلغ الى حد يجب فى ظاهر الشرع قبوله ثم قدح جرح الصحابة رضى الله عنهم

فيرمى

فيرمى عمار بن ياسر بادمان شرب المسكر وسلمان الفارسى بالسرقة لما فوق النصاب وابا ذر بقطع الصلاة وابى بن كعب بفطر رمضان فى امثال هذا فى ائمة التابعين وسائر ائمة المسلمين فى كل عصر فان من جوز هذا فليس اهلا للمراجعة ولا جديرا بالمناظرة وكثيرا ما يقول ائمة الجرح والتعديل فى اهل هذه الطبقة فلان لا يسأل عن مثله فان تكلموا فيهم بتوثيق او تليين ونحو ذلك فانما يعنون به التعريف بعقد حفظهم وانهم فى العليا من مراتب الحفظ او الوسطى واما ان كانت عدالة الراوى مظنونة غير معلومة فظاهر كلام الاصوليين تقديم الجرح المفسر وقبوله من غير تفصيل وتعليلهم بالرجحان يقتضى ان ذلك يختلف بحسب اختلاف القرائن والاسباب المرجحة لاحد الامرين وهذا هو القوى عندى ولا نص للنظار يخالفه فنقول لا يخلو اما ان يكون عدالة الراوى ارجح من عدالة الجارح له او مثلها او دونها ان كانت عدالة الراوى ارجح من عدالة الجارح واشهر من عدالة الجارح لم يقبل الجرح لانا انما نقبل الجرح من الثقة لرجحان صدقه على كذبه ولاجل حمله على السلامة وفى هذه الصورة كذبه ارجح من صدقه وفى حمله على السلامة اساءة الظن بمن هو خير منه واوثق واعدل واصلح وكثيرا ما يقول ائمة هذا الشان فى اهل هذه الطبقة اذا سئلوا عنهم انا اسأل عن فلان بل هو يسأل عنى واما ان كان مثله فى العدالة فيجب التوقف لتعارض امارتى صدق الجارح وكذبه فان عدالة الجارح امارة صدقه وعدالة المجروح امارة كذبه وهما على سواء وليس احدهما بالحمل على السلامة اولى من الآخر فان انضم الى عدالة المجروح معدل كان وجها للترجيح بعدالته وان كانت عدالة الراوى اضعف من عدالة الجارح فان الجرح هنا يقبل الا ان تقتضى القرائن العادية والحال المعلومة ونحوها ان الجارح واهم فى جرحه او كاذب فان القرائن قد تعل حديث الثقة وان كان معينا مبينا وتسميه المحدثون معللا وقالوا فى تفسير العلة التى يعل بها حديث

الثقة هي عبارة عن اسباب خفية غامضة طرأت على الحديث فاثرت فيه الى ان
قدحت في صحته وتدرك العلة بتفرد الراوي وبمخالفة غيره له مع قرائن تنضم الى ذلك
يهتدي الناقد بها الى الاطلاع على ارسال في الموصول او وقف في المرفوع او دخول حديث
في حديث او وهم واهم الى غير ذلك بحيث غلب على ظنه ذلك فامضاه وحكم به
او تردد في ذلك فوقف واحجم عن الحكم بصحة الحديث فان لم يغلب على ظنه التعليل
بذلك فظاهر الحديث المعلل السلامة من العلة هذا كلامهم بلفظه فاي فرق
يجد الناظر المنصف بين اعلال رواية الثقة لحديث معين واعلال رواية الثقة
الجارح في رجل معين بل المعارضة بين الجارح والمجروح اكثر من العلل المعارضة
بين الراوي والحديث لما يقع بين الناس في العادة من العداوة اما لاجل الاختلاف
في المذاهب او غير ذلك فهذه حجة قوية ماخوذة من نصوص أئمة الحديث واما
الحجة على ذلك من انظار علماء الاصول فهي ان الجرح المبين السبب انما قدم
على التعديل لانه ارجح اذ كان الاقرب في المعقول ان الجارح مطلع على ما لم يطلع عليه
المعدل او في قبوله حمل الجارح والمعدل على السلامة معا ولم يقل احد ان الجرح مقدم
لمناسبة طبعية ذاتية بين اسم الجرح الذي حروفه الجيم والراء والحاء المهملة وبين
صدق من ادعاه وحينئذ يظهر ان العبرة بالرجحان الذي هو ثمرة الترجيح وانما هذا
الذي وجب تقديم الجرح في بعض الصور وهو نوع من الترجيح اوجب الرجحان فاذا
انقلب الرجحان في بعض الصور الى جنب التعديل وقامت على ذلك القرائن وترجح ذلك
في ظن الناظر في التعارض فاما ان يوجبوا عليه ان يقضي بالراجح عنده فذلك
الذي نقول ويوجبوا عليه العمل بالمرجوح عنده فذلك خلاف المعقول والمنقول
فتامل هذا الكلام فانه مفيد مانع من المسارعة الى قبول الجرح من غير بصيرة
واياك والاغترار بقول الاصوليين ان الجرح مقدم فان الرجال انما ارادوا الصورة التي

نظروا

نظروا فيها الى تجردها عن جميع الامور الا الجرح المفسر والتعديل المجمل وهذه الصورة
لم نخالف فيها وهم اعقل من ان يطردوا هذا القول لما يلزمهم من جرح أئمة الصحابة
والتابعين بقول من اظهر الصلاح من الزنادقة ليتوصل الى ذلك وامثاله من مكايد
الدين فان قلت انما يخصص عموم كلامهم في هذه الصورة لانها تودي الى تقديم المظنون
على المعلوم ولو لم يتناول كلامهم بل خبر الثقة حين صادم المعلوم لا يسمى مظنونا بل
كذبا قلنا وكذلك الصورة التي ذكرناها يجوز تخصيصها لانها من قبيل تقديم الموهوم
المرجوح على المظنون الراجح وقد علم من قواعدهم ان ذلك لا يجوز فقواعدهم هي
لعموم كلامهم على ان مخالفتهم بالدليل جائزة غير ممنوعة وقد اتضح الدليل على ما
اخترته وبان بطلان قطع المعترض على ان الجرح مقدم مطلقا قطعا ولله الحمد انتهى
عبارت ظاهر باهرست که قطع قاطع باینکه هرگاه جارحی عادل جرح راوی نماید جرح شان مقبول است
قطعی نیست بلی تقدیر وتخمینی ست بلی هدایت و کتاب منیر پس بنابرین افاده قبول مجرد جرح اجلح بی دلیل
وعدم التفات بسوی توثیق اعلام اثبات وارد قبول بی تقدیر وتخمین بلی هدایت کتاب منیر خواهد بود
ونیز ازان ظاهرست که نزد محققین مذهب صحیح اینست که جرح مطلق غیر مفسر السبب حاصل نمیشود و چون
قدح جرح اجلح هم مطلق غیر مفسر السبب یا مفسر بسببی که لائق جرح نیست کما سبق بیانه پس
احتفال التفات ارباب عقول را نشاید و تلقی آن بتسلیم وقبول نباید ونیز ازان ظاهرست که هرگاه
در جرح وتعدیل معارضه حادث باشد وعدالت راوی بتواتر معلوم باشد مثل مالک وشافعی وبخاری
وسائر ائمه حفاظ پس جرح در ایشان قطعا مقبول نیست و اگر این جرح مقبول باشد زنادقه بسوی ابطال
جمیع سنن راه یابند و چون ظاهرست که اجلح هم حسب افاده عسقلانی در تقریب از طبقه مالک ست
و جلالت شان و رفعت مکان کمتر از حضرات مذکورین نیست بلکه بنظر الی قوادح تلک الاعلام که در کتب
حضرات سنیه مفصل و مشرحا مذکورست ازین آیه سنیه بالاتر باید گفت پس قدح قادحین با آن
و مقبول ارباب علوم و عقول نخواهد بود و نیز ازین عبارت هویداست که هرگاه عدالت راوی ارجح و اشهر

از عدالت جارح باشد جرح جارح مقبول نمیشود چه قبول جرح از ثقه می کنیم که بسبب رجحان
صدق او بر کذب او و حمل آن جرح بر سلامت در صورت جرح ورع کسیکه عدالتش ارجح و شهرتش که کذب جارح ارجح
از صدق او ست و حمل جرح او بر سلامت اسلم ظن ست بکسیکه او بهتر ست از جارح اوثق و اعدل
و ارجح می باشد و ظاهر ست که عدالت اجله که از طبقه مالک ست ارجح ست از عدالت جارحین او و بتسلیم
آن پس جرح جارحین قابل قبول نباشد که در قبول جرح شان در اجله اسائت ظن ست بکسی که از ایشان
بهتر ست و اوثق و اعدل و اصلح و نیز ازان ظاهر ست که اگر جارح مثل او می باشد در عدالت پس قبول
جرح او توقف واجب ست و اگر بسوی عدالت مجروح معدلی منضم شود ترجیح عدالت او موجه خواهد بود پس اگر
بر سبیل تنزل و تسلیم عدالت جارحین اجله را با عدالت او متساوی کنیم باز هم بحسب افاده علامه
ابن الوزیر توقف دران واجب لازم خواهد بود و اقدام کابلی و شاه صاحب و دیگر متعنتین مستهجن
و مستنکر و بغایت شنیع و فظیع بلکه چون انضمام جمعی از موثقین و زمره از معدلین بعدالت او از افادات
قوم ظاهر ست برای ترجیح عدالت او وجهی وجیه و سببی متین پیدا و نیز ازان ظاهر ست که جرح
مبین السبب مقدم نکرده شد بر تعدیل مگر باین وجه که آن ارجح می باشد چه عقلا قریب ست که جارح مطلع باشد
بر چیزیکه معدل بران مطلع نشده باشد و در قبول جرح حمل جارح و معدل هر دو بر سلامت ست و کسی نگفته است
که جرح مقدم ست بسبب مناسبت طبعیه لفظیه در میان اسم جرح که حروف آن جیم و را و حاء مهمله ست و در میان صفت
کسیکه ادعای جرح نماید پس ظاهر شد که اعتبار در تقدیم جرح برجحان میباشد که آن ثمره ترجیح ست پس
اگر در بعض صور رجحان بسوی جنب تعدیل منقلب شود و برین تعدیل قرائن قیام نماید و در ظن ناظر در
تعارض ترجیح شود پس یا واجب بکنند براو که حکم بکند براجح نزد خود پس این عین مدعی ست یا واجب
بکنند براو عمل را بر مرجوح نزد او پس این خلاف معقول و منقول ست بعد این کلام علامه ابن الوزیر
حکم بتامل درین کلام نموده و ظاهر فرموده که این کلام مفید و مانع از مسارعت بسوی قبول جرح
من غیر بصیرة میباشد و نیز ازان ظاهر ست که علامه ابن الوزیر کمال تخویف و تحذیر نموده از اغترار
بقول اصولیین که جرح مقدم ست و افاده کرده که ایشان اراده نکرده اند مگر صورتی را که مجرد باشد

از

از جمیع امور بجرح مفسر و تعدیل مجمل و اصولیین احقق اند ازینکه این قول را مطرد نمایند چه ایشان را
در صورت اطراد لازم می آید که بقول مظهرین صلاح و سداد از زنادقه و ارباب الحاد جرح
ائمه صحابه والا نزلو قدح تابعین امجاد نمایند و نیز ازان ظاهر ست که علامه ابن الوزیر در آخر
کلام متین النظام را افاده نموده که منقح شد لیس هر چیزی که اختیار کرده آنرا و ظاهر شد بطلان
قطع معترض باینکه جرح مقدم ست مطلقا قطعا و نیز محمد بن ابراهیم المعروف بابن الوزیر در روض
باسم گفته فان قلت الیس قد اختلف فی توثیق بعض رواتهما ای الشیخین و علل بعض الحفاظ
شیئا من حدیثهما و صنف الدارقطنی فی ذلک کتاب الاستدراکات و التتبع و صنف فی ذلک
ابو مسعود الدمشقی و ابو علی الغسانی الجیانی فکیف یصح مع ذلک دعوی الاجماع قلت قد
ذکر العلماء فی علوم الحدیث و شروح الصحیح جمیع ذلک و استوعبوا الجواب علیه و تهذیب القول
فیه لا بد من ذکره لکنه نشیر من ذلک علی قدر هذا المختصر فاقول اعلم ان المختلف
فیه من حدیثهما هو الیسیر و لیس فی ذلک الیسیر ما هو مردود بطریق قطعیة و لا اجماع
بل غایة ما فیه انه لم ینعقد علیه الاجماع و انه لا یعترض علی من عمل به و لا علی
من توقف فی صحته لیس الاختلاف یدل علی الضعف و لا یستلزمه فقد اختلف فی
الخلفاء الراشدین الذین هم افضل الصحابة و کفرهم طوائف من الروافض و النواصب
و الخوارج و سلم من التکفیر و الاختلاف من هو دون الخلفاء رضی الله عنهم من
صغار الصحابة فلیس مجرد ذکر الاختلاف بضائر الثقات من رجال الصحیحین
و لا مشعر بضعف حدیثهم فان ما الحجة فی الاجماع لا فی الخلاف و الاجماع لم ینعقد علی
ضعف شیء فیهما و انما انعقد علی صحتها الا ما لا نسبة له الی ما فیهما من الصحیح فانه وقع فیه
الاختلاف الذی لیس هو بحجة علی الضعف و لا علی الصحة اذ لو دل علی شیء لم یکن بان
یدل علی الضعف اولی من ان یدل علی الصحة اذ کل منهما قد قال به قائل بل یکون
القائل بالصحة اولی لانه مثبت و المضعف للحدیث اذا لم یکن سبب التضعیف نافیا و المثبت

اولی من النافی وقد الف دین الذین کنا بافی الجواب عن ذلك وذكر النووی فی شرح مسلم
انه قد اجاب عن ذلك او عن اکثره فی شرحه ازین عبارت ظاهرست که اختلاف دلالت
بر ضعف نمیکند و مستلزم آن نیست مجرد ذکر اختلاف در ثقات رجال نمیرساند و نه مشعر تضعیف حدیث
ایشان و مضعف حدیث هرگاه بیان سبب تضعیف نکند نافی ست و عامل بصحت حدیث مثبت ست
و مثبت اولی ست از نافی پس تضعیف اجلح که از بعض متعصبین سر زده بعد جماعه توثیق او
قابل التفات و اعتنا نیست **قوله** پس بحدیث او احتجاج نتوان کرد **اقول** ناظر سالک سوی منهاج
و متتبع مناهج مسالک واضح الفجاج کالسراج الوهاج روشن و تابان و ظاهر و نمایانست که اسقاط مخاطب
الالتهاب حدیث اجلح را از احتجاج صریح مبالغه در لجاج و عناد و اعوجاج ست چه فهمیده دریافتی که اساطین سنیه
توثیق اجلح کرده و اکابر اعلام حذاق مثل امام احمد بن حنبل شیبانی در مسند خود و ترمذی و نسائی و ابو داود
و ابن ماجه در صحاح خود حدیث اجلح را ذکر میکنند پس صحت احتجاج بحدیث اجلح از افادات این حضرات ظاهر
و باهرست پس چگونه نزد عاقلی حدیث اجلح از اعتبار ساقط و از مرتبه احتجاج باطل خواهد بود سبحان الله
صنیع این حضرات سخت عجیب و غریب ست وقتیکه در صدد مفاخرت بکتب و اسفار و صحاح و جوامع خویش
برمی آیند چه مناقب و مآثر که برای آن ثابت نمیکنند تا آنکه بمزید دانشمندی بسبب عدم اعتماد
اهل حق بر آن و عدم تسلیم ایشان جمیع مرویات آن زبان طعن میکشایند و هرگاه نوبت باحتجاج
اهل حق بمرویات آن از امامیه سد راه وصول و فرار اتباع الشیخ خصم الکبار پیش گرفته صد و نکول
و اعراض و عدول از مرویات روات صحاح و رجال مقبول خویش میفرمایند و بکمال حیا و انصاف در پوستین
شان افتاده ایشان را کما ینبغی زیر مشق قدح و جرح و ملام می نمایند و مع ذلك کله اگر بالفرض غیر
واقع اجلح مقدوح و مجروح هم باشد و بهیچ وجه توثیق او ثابت نشود باز هم استدلال بضعف او
بر بطلان حدیث شریف که مدلول صریح کلام مخاطب متحذلق ست از عجائب استدلالات
و غرائب احتجاجات ست چه پر ظاهرست که ابطال حدیث کسی بسبب ضعیف و مقدوح بودن او
از اوابد منتقدین و طریقه محدثین بغایت بعید چنین جسارت سراسر خسارت از اهل فضل و علم

نهایت ناسدید الیس فیکم رجل رشید هر چند منافات بیان جمیع ... مدارس علم حدیث
نهایت ظاهر و مستنیر ست لکن بحمد الله المنعام نص بعض مرام از بعض اساطین اعلام ذکر می نمایم و بیان
بعض افادات شان قصب السبق در تخجیل مخاطب نبیل میربایم عبد الوهاب بن علی سبکی در طبقات
فقهای شافعیه گفته و اذا ضعف الرجل فی السند ضعف الحدیث من اجله ولم یکن فی ذلك
دلالة علی بطلانه بل قد یصح من اخری وقد یکون هذا الضعیف صادقا و امینا
فی هذه الروایة فلا یدل مجرد تضعیفه علی بطلان ما جاء به ازین افاده علامه سبکی
واضح گردید که اگر در سند حدیثی راوی ضعیف باشد آن حدیث بسبب این راوی ضعیف خواهد شد لکن
درین امر دلالتی بر بطلان آن نخواهد بود بلکه گاه هست که این حدیث از طریق دیگر صحیح باشد و گاه
هست که شخص ضعیف درین روایت صادق و امین باشد پس مجرد تضعیف او دلالت بر باطل
بودن روایت او نخواهد کرد پس اگر اجلح ضعیف و مقدوح هم مفروض شود غایة ما فی الباب اینست که باعث
ضعف طریقی که دران اجلح واقع شده خواهد شد لکن باین سبب حکم به بطلان حدیث ممکن نیست
بلکه جسارت بر ابطال آن بر خلاف ... سراسر تهور و اضلال ست شیخ عبد الحق دهلوی در شرح سفر السعادة گفته
باید دانست که ارباب انتقاد حدیث جماعتی اند که درین باب غلو و افراط دارند و براه تعصب و
تعجیل میروند و باندک توهمی و شائبه وهمی نسبت بوضع کنند و بدان مبادرت نمایند مثل ابن
جوزی و امثال وی که بمجرد آنکه بعض مردم در بعض روات احادیث تکلم کرده مثل آنکه گفته فلان
ضعیف یا لیس بقوی یا متروك یا مطعون و امثال ذلك حکم بوضع کرده اند حال آنکه
آن احادیث ازان قبیل نیست که قلوب ببطلان آن شهادت دهد و نه مخالف کتاب و اجماعست
و منکر نیست و در عقل و نقل دلیلی نیست بر وضع وی مگر تکلم بعض در راوی این نیز مجازست
و افراط و تجاوز از حد ست انتهی ازین عبارت در کمال وضوح ست که موضوع گفتن حدیثی که
بعض مردم در بعض روات آن تکلم کرده باشند مثل آنکه گفته باشد ضعیف یا لیس بقوی یا متروك
یا مطعون و امثال ذلك نهایت مجانبت تامل و احتیاط و عین غلو و افراط و تعصب مشعر توهم

ند سوم ست پس اگر بالفرض اجلح باین اوصاف متصف هم باشد قدح وجرح او که از بعض متعصبین رو
مقبول هم داریم رد حدیثش و جمارات صریحه و مکابره قبیحه و عصبیت بلاره و مجازفت فاحشه خواهد بود
و جلال الدین سیوطی در رساله اثبات فضیلت قرون ثلثه یعنی صحابه و تابعین و اتباع تابعین اولا گفته قال ص ۱۶۲ ۱۰۰
الطبرانی فی معجمه الصغیر حدثنا محمد بن احمد بن یزید القصاص عن دینار بن عبد الله
مولی انس حدثنی انس بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم طوبی لمن رآنی
ولمن رای من رآنی ومن رای من رای من رآنی قال الحافظ ابن حجر فی جزء خرجه لبعض شیوخه هذا
حدیث ضعیف من حدیث انس رواه عنه دینار وابو هدبة وموسی الطویل والثلاثة
ضعفاء و بعد آن طرق عدیده برای این حدیث نقل کرده و جد و جهد بلیغ در اثبات آن نموده و بعد آن
گفته فصل جرت عادة الائمة ان الحدیث اذا کان ثابتا عندهم رووه من طریق ۱۰۹ ص ۱۶۲
فیها من تکلم فیه بقصد العلو کما نقلوا ان مسلما عیب علیه تخریج حدیث سوید بن سعید
فی الصحیح وهو متکلم فیه فقال فمن این کنت اتی بنسخة حفص بن میسرة بعلو فاذا
اطمانت نفوسهم بثبوت الحدیث لم یبالوا بروایته من ای طریق کان لهذا الغرض
والطبرانی روی هذا الحدیث من طریق دینار لعلوه فانه وقع له ثلاثیا وقلبه
مطمئن بثبوت الحدیث من طرق اخری فلا یخشی من غائلة دینار ثم اطبق المحدثون
بعده علی تخریجه کذلک لانه وقع لمن بعده رباعیا ثم خماسیا ثم سداسیا
ثم سباعیا ثم ثمانیا ثم تساعیا الی ان وقع لنا عشاریا وقد اشار الی ذلک
الحاکم فی مستدرکه حیث رواه من حدیث ابی امامة ومن حدیث عبد الله
بن بسر وصححه من حدیثهما وقال قد روی باسانید قریبة عن انس واقربها
الی الصحة حدیث ابی امامة وعبد الله بن بسر فاشار الی علو اسانید حدیث
انس مع ضعفها وصحة المتن من روایة غیره ازین عبارت ظاهر ست که گاهی
حدیثی نزد ائمه حدیث ثابت باشد مبالات نمی کنند بروایت آن از هر طریق که باشد

بل گاهی

پس چون حدیث ولایت باسانید متعدده ثابت ست اگر بالفرض اجلح مقدوح
هم باشد ضرری بثبوت حدیث نمی رسد و اگر ضعف اجلح بر تقدیر تسلیم سبب تضعیف اصل
حدیث شریف گردد این همه احادیث که برای فضیلت قرون ثلثه می آرند و بر اثبات آن همت
می گمارند کنسج العنکبوت اوهن من دق التوت خواهد گردید و لا یرضی به الا المجنون
المائق المبهوت او المعاند الشاحن الممقوت و شمس الدین محمد المدعو بعبد الرؤف المناوی
بن تاج العارفین بن علی در فیض القدیر شرح جامع الصغیر در شرح حدیث آدم فی السماء
الدنیا تعرض علیه اعمال ذریته الحدیث گفته واسناده ضعیف لکن المتن صحیح فانه
قطعة من حدیث الاسراء الذی اخرجه الشیخان عن انس لکن فیه خلف فی الترتیب ازین
عبارت واضح و لائح ست که حدیث آدم فی السماء الدنیا تعرض علیه اعمال ذریته هر چند
اسناد بحسب آن مروی ست ضعیف ست لیکن متن آن صحیح ست چه این حدیث قطعه ایست از حدیث
اسرا که آن را شیخین از انس اخراج کرده اند لکن در آن در ترتیب اختلافی هست پس هرگاه این حدیث مع
ضعف الاسناد و خلف الترتیب بسبب آنکه قطعه ایست از حدیث اسرا که آن را شیخین اخراج کرده اند صحیح باشد
اگر بالفرض سند حدیث ولایت که از اجلح مروی ست ضعیف هم باشد نفس حدیث ضعیف نخواهد بود زیرا که حفاظ
محدثین ثقات و اعاظم منقدین اثبات بسندی غیر ازین سند روایت آن فرموده و تنصیص و تصریح بصحت
آن نموده اند قطعا و جزما و یقینا و حتما لائق قبول و اعتماد و قابل اعتبار و استناد باشد و نیز مناوی
در فیض القدیر در شرح جامع الصغیر در شرح حدیث اکل الربا و موکله و کاتبه و شاهداه الحدیث گفته
وفیه الحارث الاعور قال الهیثمی بعد عزوه لابی یعلی واحمد والطبرانی فیه الحارث
الاعور ضعیف وقد وثق وعزاه المنذری لابن خزیمة وابن حبان واحمد ثم قال رواه کلهم
عن ابن مسعود الا ابن خزیمة فعن مسروق عن ابن مسعود واسناد ابن خزیمة صحیح انتهی
فاهمل المصنف الطریق الصحیح وذکر الضعیف ورمز لصحته فانعکس علیه الحاصل انه روی
باسنادین احدهما صحیح والاخر ضعیف فالمتن صحیح ازین عبارت ظاهر ست که در سلسله

حدیث کل الرواة موکلة الحدیث حارث اعور واقع شده و او ضعیف ست و این حدیث را منذری بان خزیمه و ابن حبان و احمد نسبت نموده و بعد آن گفته که همه شان این حدیث را از حارث اعور روایت نموده اند الا ابن خزیمه پس او از مسروق از ابن مسعود روایت کرده و اسناد ابن خزیمه صحیح ست و مناوی بعد بیان این معنی گفته که حاصل اینست که این حدیث بدو اسناد روایت کرده شد یکی از آن صحیح دیگری ضعیف پس متن این حدیث صحیح ست فهذا نص آخر من المناوی الحاوی لمدارک السبر والتنقیب علی مطلوبنا الزاهر المحقق بالبنیان المصیب محمد بن ابراهیم در روض باسم گفته قال النووی رحمه الله الثانی ان یکون ذلک الی روایة البخاری و مسلم عن بعض من اختلف فی جرحه و توثیقه و اتفاق المتابعات و الشواهد و قد اعتبر الحاکم ابو عبد الله بالمتابعة والاستشهاد فی اخراجه عن جماعة لیسوا من شرط الصحیح منهم مطر الوراق و بقیة بن الولید و محمد بن اسحاق بن یسار و عبد الله بن عمر العمری و النعمان بن راشد اخرج مسلم عنهم فی الشواهد فی اشباه لهم کثیرین قلت و قد صرح مسلم بهذا کما یاتی فی الوجه الرابع و قد استخرجت مثل ذلک فی البخاری من جهة صحیحه و هو انه قد نص علی تضعیف جماعة یروی عنهم فی الصحیح و کذلک الذهبی فی تراجمهم فی المیزان و لم یذکر ان البخاری اخرج حدیثهم متابعة فدل هذا علی ان صاحبی الحدیث قد یخرجان من الطریقة التی فیها ضعف لوجود متابعات و شواهد تجبر ذلک الضعف و ان لم یوردا تلک المتابعات و الشواهد فی الصحیحین قصدا للاختصار و التقریب علی طلبة العلم مع ان تلک المتابعات و الشواهد معروفة فی الکتب البسیطة و المسانید الواسعة و ربما اشار بعض شراح الصحیحین الی شیء منها قال النووی الثالث ان یکون ضعف الضعیف الذی احتج به طرأ بعد اخذه عنه باختلاط حدث علیه غیر قادح فیما رواه من قبل فی زمن استقامته کما فی احمد بن عبد الرحمن بن وهب ابن اخی عبد الله بن وهب فذکر انه اختلط بعد الخمسین و مائتین بعد خروج مسلم من مصر و هو فی ذلک کسعید بن عروبة و عبد الرزاق و غیرهما ممن اختلط آخرا

و لم یمنع ذلک من صحة الاحتجاج فی الصحیحین بما اخذ عنهم قبل ذلک الرابع ان یعلو بالشخص الضعیف اسناده و هو عنده من روایة الثقات نازل فیقتصر علی العالی و لا یطول باضافة النازل الیه مکتفیا بمعرفة اهل الشان ذلک و هذا العذر قد رویناه تنصیصا عن مسلم و هو خلاف حاله فیما رواه عن الثقات اولا ثم اتبعه بمن دونهم متابعة و کان ذلک وقع منه بحسب حضور باعث النشاط و غیبته روینا عن سعید بن عمرو البردعی انه حضر ابا زرعة و ذکر صحیح مسلم و انکار ابی زرعة علیه روایته عن اسباط بن نصر و قطن بن نسیر و احمد بن عیسی المصری الی قوله فقال انما ادخلت من حدیث اسباط و قطن و احمد ما قد رواه الثقات عن شیوخهم الا انه ربما وقع الی عنهم بارتفاع و یکون عندی من روایة اوثق منهم بنزول فاقتصر علی ذلک و اصل الحدیث معروف من روایة الثقات الی قوله فهذا مقام وعر قد مهدته بواضح من القول لم اره مجتمعا لمؤلف و لله الحمد انتهی کلام النووی رضی الله عنه فیما یدل علی انه لا یعترض علی حفاظ الحدیث اذا رووا حدیثا عن بعض الضعفاء و ادعوا صحته حتی یعلم انه لا جابر لذلک الضعف من الشواهد و المتابعات و معرفة هذا عزیزة لا تحصل الا للائمة التامة بهذا الشان فقد روی بعض الحفاظ الخبر عن الستة و العشرین من مسند ابی بکر الصدیق رضی الله عنه فقیل له ما هذا و احادیث ابی بکر الصحاح لا تزید علی خمسین حدیثا او لا یکون خمسین حدیثا فقال ان الحدیث یکون عندی من مائة طریق او قال اذا لم یکن عندی من مائة طریق فهو عندی یتیم او نحو هذا رواه الذهبی فی التذکرة و المیزان و من الغرائب فی هذا المعنی ان کثیرا من اهل المعرفة بالحدیث یذکرون ان حدیث الاعمال بالنیات حدیث غریب ما رواه الا عمر بن الخطاب ممن نص علی ذلک الحافظ ابو بکر احمد بن عمرو البزار فی مسنده فانه ذکر انه لا یصح الا من حدیث عمر قال حافظ العصر ابن حجر و کانه اراد بهذا اللفظ و السیاق و الا فقد رویناه معناه من حدیث انس

وعبادة بن الصامت وابی ذر وابی الدرداء وابی امامة وصهیب وسهل وسعد والنواس
بن سمعان وغیرهم ورویناه بلفظ حدیث عمر من حدیث علی بن ابی طالب وابی سعید الخدری
وابی هریرة وانس وابن مسعود واغرب من هذا ان ابن الصلاح مع امامته وسعة
معرفته مثل ما ینفرد به الثقة من الزیادة فی الحدیث بما رواه مالک عن نافع عن
ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم فرض زکوة الفطر من رمضان علی کل حر
او عبد ذکر او انثی من المسلمین فذکر ابن الصلاح وهو من اهل المعرفة بالحدیث ان مالکا
انفرد بلفظ من المسلمین فی الحدیث وان عبید الله بن عمر وایوب وغیرهما رووا هذا الحدیث
عن نافع عن ابن عمر بغیر هذه الزیادة قال زین الدین ابن العراقی هذا المثال غیر صحیح
فقد تابع مالکا علی ذلک عمر بن نافع والضحاک بن عثمان ویونس بن یزید وعبد الله
بن عمر والمعلی بن اسمعیل وکثیر بن فرقد واختلف فی زیادتها علی عبید الله بن عمر وایوب
کذلک ابو عبد الله الذهبی فانه قال فی حدیث ابی هریرة المرفوع ولا یزال عبدی یتقرب
الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به وبصره الذی یبصر به
الحدیث قال الذهبی فی المیزان لولا هیبة الجامع الصحیح لعددتها هذا الحدیث فی منکرات
خالد بن مخلد ذکره فی ترجمته ورد ذلک علی الذهبی ابن حجر فقال ان لحدیث خالد
شواهد فی الحدیث وروی ثلثة شواهد احدها نحوه من حدیث هشام الکنانی عن
انس رضی الله عنه وثانیها بعضه من حدیث معاذ وثالثها نحوه من حدیث عروة عن
عائشة باسناد لا باس به فهذا یدلک علی ان الحکم علی الحدیث بالغرابة والنکارة
او الشذوذ مقام وعر تدحض فیه اقدام ائمة الحفاظ فکیف بغیرهم فینبغی للقاصرین
الاعتراف لاهل الاتقان بالامامة والتقدم فی علومهم وکف الکف عن الاعتراض علی
امامی المحدثین البخاری ومسلم وامثالهما ومن وقف علی قدح بعض رواتهما او تعلیل
بعض حدیثهما وکان ذلک من النادر الذی لم یتلق بالقبول فالاسے یقوی عنده

وجوب

وجوب العمل بذلک لان القدح بذلک محتمل والثقة العارف اذا قال ان الحدیث صحیح
عنده وجزم بذلک ولم یکن فی التصحیح قاعدة معلومة الفساد وجب قبول حدیثه بالادلة
العقلیة والسمعیة الدالة علی قبول خبر الواحد ولیس ذلک بتقلید له بل هو عمل بمقتضی
ما اوجب الله تعالی من قبول اخبار الثقات ولو کان مجرد الاحتمال یقدح لطرحنا جمیع
احادیث الثقات لاحتمال الوهم والخطأ فی الروایة بالمعنی بل احتمال تعمد الکذب ولا یمنع
القبول مع ظن الصدق وقد ثبت عن علی رضی الله عنه انه کان اذا اتهم الراوی حلفه
فاذا حلف لصدقه کما رواه الذهبی فی تذکرته وحسنه والامامان المنصور بالله
فی الصفوة وابو طالب فی المجزی فهذا امیر المؤمنین علی رضی الله عنه مع سعة علمه وقرب
عهده احتاج الی الاخذ بحدیث من یتهمه ولا یطیب نفسه بقبوله الا بعد یمینه فکیف
باهل القرن التاسع اذا تعنتوا فی الروایة وقدحوا فی حدیث ائمة الاثر وتعرضوا
لابطال ما صححه کبار الحفاظ ولیس ذلک یؤدی الی محو آثار العلم وسد ابواب الفقه
وطمس معالم الدین وقد قبل رسول الله صلی الله علیه وسلم حدیث الاعرابی فی الشهادة
علی هلال رمضان کما صححه الحاکم وغیره من حدیث ابن عباس وتواتر عن رسول الله
صلی الله علیه وسلم انه بعث رسله الی الآفاق معلمین ومتعلمین مع ان اهل الآفاق لم
یکونوا قد خبروا رسله الیهم علی طریقة المتعنتین فی الخبرة وعلم رسول الله صلی الله
علیه وسلم ذلک من المفتی والمستفتی والراوی والمروی له والقاضی والمقضی علیه
ولم ینکر شیئا من ذلک علی احد منهم والعدالة شرط فی صحة الفتیا والروایة والقضا
وکذلک فقد روی ابو الحسین فی المعتمد عن اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم انهم کانوا
یقبلون احادیث الاعراب فرحم الله امرأ ترک التعمق فی الامور واقتدی برسول الله
صلی الله علیه وسلم واصحابه خیر امة اخرجت للناس رضی الله عنهم اجمعین
وعن التابعین لهم باحسان الی یوم الدین وتحیه ازانجا ظاهرست اگر بعض حفاظ حدیث

روایت حدیثی از بعض ضعفا کرده او جای تحسین کنند قول ایشان قابل رد و اعتراض نمیشود تا آنکه
علم بهم رسد باینکه جابر یحیی بن ضعیف از شواهد و متابعات نیست و معرفت این امر عزیز است که حاصل
نمیشود مگر برای ائمه حفاظ که اهل درایت باین شان باشند پس بوضوح رسید که اگر بالفرض اجلح
ضعیف هم باشد و باز تصحیح روایت او کرده شود متعنتین متعصبین را ایراد جای اعتراض و ایراد نیست
و کابلی و شاهصاحب و امثال ایشان را کجا این مرتبه حاصل شده که نفی شواهد و متابعات حدیث ولایت
نمایند چه این مرتبه حسب افاده علامه ابن الوزیر حاصل نمیشود مگر برای ائمه حفاظ که اهل درایت تامه
باین شان باشند و حال کمال حفظ و تحقیق و درایت و نقد و تدقیق کابلی و شاهصاحب
بر ناظر اجوبه این کتاب یعنی تحفه کما ینبغی واضح و آشکار است گو اولیای شاهصاحب بسبب افتخار شان
بحصول ملکه معتد بها در فهم معانی احادیث و نقد متون و اسانید کما فی الرسالة التی الفها
المخاطب فی اصول الحدیث معتقد حصول درجه عالیه و مرتبه رفیعه برای ملا زمان او در ینباب باشند ولله الحمد
والمنة که متابعات عدیده و شواهد سدیده این حدیث از افادات اساطین حذاق در یافتی بظاهر
و باهر گردید که رد و انکار و ابطال شاهصاحب عمدة الکبار و کابلی عالی تبار این حدیث شریف را
بسبب وقوع اجلح در سند بعض طرق آن دلیل کمال مجانبت از علم جرح و تعدیل و محض از لال و تضلیل
و بحت تخدیع و تسویل است و نیز از ان ظاهر است که ابوبکر بزار با وصفیکه از اهل معرفت بحدیث است
در مسند خود گفته که حدیث الاعمال بالنیات صحیح نمیشود مگر از حدیث عمر حالانکه معنی آن از
دیگر اصحاب هم مروی است و ابن حجر بصدد تاویل این قول بر آمده میگوید که گویا مراد ش اینست
که باین لفظ و سیاق از دیگر اصحاب صحیح نشده پس بالفرض اگر حدیث ولایت بطریقیکه در ان اجلح
واقع شده از کسی از نقاد حدیث غیر صحیح میگفت تاویلش ممکن بود باینکه این حدیث باین لفظ و سیاق
صحیح نیست و بطرق دیگر صحت آن ثابت است و نیز از ان ظاهر است که ابن الصلاح با وصف
امامت و سعت معرفت خود لفظ من المسلمین را در حدیث زکوة الفطر از متفردات مالک دانسته
و گفته که دیگران این حدیث را از ابن عمر بغیر این زیادت روایت کرده اند و زین الدین عراقی گفته

که این

که این قول او غیر صحیح است زیرا که این زیادت متابعت نموده است عمر بن نافع و ضحاک بن عثمان و یونس بن
یزید و عبدالله بن عمر و معلی بن اسمعیل و کثیر بن فرقد پس هرگاه حکم ابن صلاح که جلالت شان او
در فن حدیث شریف مستغنی از اظهار و تبیین است با نفراد مالک بزیادت لفظ من المسلمین
قابل التفات و اعتنا نباشد اقدام شاهصاحب بر ابطال حدیث ولایت با وصف صحیح بودن آن
و قدح و جرح اجلح مع کونه ثقة صدوقا بلا اعمال فکر و رویت تهور نهایت منکر و جسارت بحد اعلی
اهل بصیرت است و نیز از ان ظاهر است که ذهبی در باب حدیث مرفوع ابی هریره لا یزال عبدی
یتقرب الی بالنوافل گفته اگر هیبت جامع صحیح نبودی این حدیث را از منکرات خالد بن مخلد
شمار میکردند و این قدح ذهبی را علامه ابن حجر رد کرده گفته است که حدیث خالد را شواهد
دیگر در حدیث وارد شده و بعد آن سته شاهد برای آن روایت نموده پس ابایکه در مرتبه اعضال
و اشکال آن بحد علی رسیده باشد که اکابر محققین حذاق و اساطین ناقدین سباق مثل ذهبی که حسب افاده
شاهصاحب امام اهل الحدیث است مرتکب اغلاط صریحه و خطایای فضیحه در آن شده باشند قدم مخاطب
کابلی و شاهصاحب با وصف ظهور حال مهارت و حسن فهم شان خیلی غریب و عجیب و نهایت
مستبشع و بدیع است و نیز از ان ظاهر است که علامه ابن الوزیر افاده فرموده که حکم نمودن
بر حدیثی بغرابت و نکارت باشد و مقامی سخت است که در ان اقدام ائمه حفاظ می لغزد فکیف غیر ایشان
پس لائق قاصرین اینست که برای اهل اتقان اعتراف با مامت و تقدم در علوم شان نمایند و الکف
اعتراض باز دارند پس هرگاه حکم بغرابت و نکارت و شذوذ و مزلة اقدام و مدحضة ائمه اعلام
باشد حکم ببطلان حدیثی بالاولی او عر و اصعب و اشد سوقا للعثرات و اجلب باشد فینبغی للقاصرین
و یلیق بالزائغین الخاسرین کالکابلی المهین و المخاطب الفطین الاعتراف لاهل النقد و
الاتقان و السبر و الامعان بالتقدم و الامامة و التمهر و الزعامة فی غامضات علومهم
و متشعبات فنونهم و کف الکف الاعتراض و التقاعد عن القیام للرد و الانتهاض علی ائمة
المحدثین و اجلاد من المتسننین الذین رووا حدیث الولایة و صححوه درأ فی نحور ارباب الغوایة

ولیتابلوا قولهم بالتسلیم لیاخذوا ما افادوه بقلب سلیم فالحکم بالغرابة او الشذوذ او النکارة مقام وعر تدحض فیه اقدام الائمة الحفاظ ومرتقی صعب تزلق فیه ارجل المهرة الایقاظ فکیف ما اجترأ علیه من ادعاء البطلان المنبعث من کمال العصبیة والشنآن الذی اورثه الصغار والهوان عند ائمة هذا الشان فانه مقام عظیم ومحل خطر جسیم مهول عند اکابر السابرین للروایات والآثار مخوف عند اجلة الناقدین للاحادیث والاخبار یکثر فیه العثار ویعز منه الاعتذار فقفوه الحاطب بهذا العنان والسلوک فی نهج یعثر فیه الحفاظ الذین هم من التحقیق والتنقید بمکان من غرائب الامور وعجائب الدهور والله هو الصائن من وساوس الخدع والغرور والمنقذ من مشتبکات الظلم الی النور ونیز ازان واضح است که ثقه عارف وقتیکه بگوید حدیث صحیحست نزد او وجزم باین امر نماید ودر تصحیح قاعده معلومة الفساد نباشد قبول حدیث او بسبب ادلۀ عقلیه وسمعیه که دلالت بر قبول خبر واحد دارد واجب خواهد بود پس کابلی وشاه صاحب امثال شان را لازمست واجبست که حدیث ولایت که اعاظم محققین وافاخم منقدین سنیه تصحیح کرده اند بسر وچشم نهند وبقبول آن سر افتخار بلند کنند واتی للکابلی والمخاطب العادات بجحد واتی بجرح هذا الحدیث قاعدة معلومة الفساد ونیز ازان ظاهرست که با وصف احتمال تعمد کذب اگر ظن صدق باشد مانع از قبول روایت نمی شود پس رد وابطال حدیث ولایت بسبب وقوع اجلح در سلسلۀ سندان بمقام کمال استعجاب فراوان حیرتست چه بنابرین افاده اگر اجلح متعمد الکذب هم میشد تعمدش بسبب قرائن صدق او درین حدیث مانع از صدق روایت او نمیشد فکیف که صدوق وستقیم الحدیث بودن او از افادات اساطین سنیه ثابت ومتحقق ست ونیز ازان ظاهرست که علامه ابن الوزیر تعنت معاصرین خود را در روایت قدح حدیث ائمه اثر وابطال اخبار یکه کبار حفاظ آنرا تصحیح کرده باشند امر مؤدی بسوی محو آثار علم وسد ابواب فقه وطمس معالم دین الفته پس هرگاه تعنت معاصرین علامه ابن الوزیر در روایت قدح در حدیث ائمه اثر وابطال چیزیکه آنرا کبار حفاظ تصحیح کرده اند

کلش

مورث این خرابیهای عظیمه وموجب این مضرات شنیعه باشد تعنت وتعصب مخاطب عمدة الاعیان در قدح وجرح وابطال حدیث ولایت بلا دلیل وبرهان لائق اعتماد واحتفال بمحض اتکال بر سخائف وترهات مصداق ما انزل الله بها من سلطان وعدم اکتراث بتصحیح اکابرین ماهرین این شان بالیقین الاذعان طالب غاسد لا تحصی ضلال بی پایان خواهد بود فثبت ان المخاطب ذا الاشر وغیره من متعصبی القرن الثانی عشر لما تعنتوا فی الروایة وسلکوا مسلک الغوایة وقدحوا فی احادیث ائمة الاثر وجرحوا فیما ثبت عند اهل الخبر وتعرضوا لابطال ما صححه کبار الحفاظ وتنالوا باللوم والذم من ثقفه عظام الاثبات الایقاظ یودی ذلک الی محو آثار العلم وسد ابوابه وطمس معالم الدین وارخاء حجابه ونیز محمد بن ابراهیم در روض باسم در بیان وجوه جواب از قول صاحب رسالة معرفة الاخبار مبنیة علی معرفة عدالة الراوی ومعرفة عدالتهم فی هذا الزمان مع کثرة الوسائط کالمتعذر الخ گفته الوجه السادس ان کلام هذا المعترض مبنی علی تحریم قبول المراسیل کلها وما ادری لما بنی کلامه علی هذا وهو لا یدری اختار خصمه ام لا لما اختاره طالب علم الحدیث فی ذلک لجواز قبول المراسیل من هب المالک والمعتزلة والزیدیة ونص علیه منهم ابو طالب فی کتاب المجزی المنصور فی کتاب صفوة الاخیار وروی ابو عمر بن عبد البر فی اول کتاب التمهید عن العلامة محمد بن جریر الطبری اجماع التابعین علی ذلک ومذهب الشافعیة قبول المراسیل علی تفصیل مذکور فی کتب علوم الحدیث والاصول وهو المختار علی تفصیل فیه وهو قبول ما انجبر ضعفه لعلة الارسال بجابر یقوی الظن بصحته اما بمعرفة حال من ارسله وانه لا یرسل الا عن ثقة کمراسیل ابن المسیب ومما جزم به البخاری من تعالیق الصحیح ولو یورده بصیغة التمریض وما صنفه الماهرون الحفاظ فی کتب الاحکام وقصروا علی نسبة الحدیث الی مخرجه من غیر استناد من المصنف الی مخرج الحدیث وغیر ذلک من المراسیل المقصودة بما یقویها بل مراسیل الصحابة والتابعین وائمة الحدیث

المعروفین مقبولة اذا لم یعارضها مسند صحیح ولا مرسل من عرف منهم بالارسال عن الضعفاء وادلة وجوب قبول الخبر الواحد هنا ولذلک موضع بیان الحجة علیه جواز ذلک وکتب الاصول والمسئلة نظریة لا یجوز الانکار فیها علی من ذهب الی احد المذاهب ومن احسن ما یحتج به فی ذلک الاجماع علی قبول اللغة والنحو مع بناء تفسیر الحدیث علیه مما بغیر اسناد صحیح علی شرط اصحاب الحدیث اذا عرفت هذا فاعلم ان اقوی المراسیل ما ارسل العلماء من احادیث هذه الکتب لوجوه اولها ان نسبة الکتاب الی مصنفه معلومة فی الجملة فانا نعلم بالضرورة ان محمد بن اسمعیل البخاری الف کتابا فی الحدیث وانه هذا الموجود فی ایدی المحدثین وانما یقع الظن فی تفاصیله وما علمت جملته وظنت تفاصیله اقوی مما ظنت جملته وتفاصیله **وثانیها** ان اهل الکذب والتحریف یئسوا من ادخال الکذب فی هذه الکتب فکما انه لا یمکن احد ان یدخل الفقهاء من المذاهب الاربعة غیر مذاهب ائمتهم فیدخل فی المنهاج للنووی ان الشافعی لا یشترط النصاب فی زکوة ما اخرجت الارض ویدخل علی الحنفیة مثل ذلک وکذا لا یستطیع احد ان یدخل علی الزیدیة فی کتاب اللمع الذی هو مدرس مشهور للفقهاء وینسبها الی ائمة الزیدیة ولا یستطیع احد ان یدخل علی النحاة فی کتبهم المدروسة ما لیس فیها فکذلک یتعذر ان یدخل علی البخاری احادیث الشهاب ونحوه ویمضی ذلک علی الحافظ ولو تعمد ذلک فی حق بعض الضعفاء لانکشف الحق عن قریب وکان ذلک المعتمد غیر مواخذ عند الله تعالی لانه لا بد ان یکون عاملا علی بعض مذاهب العلماء غالبا کما سیأتی بیان ذلک عند ذکر کثرة الطرق فی الروایة واتساع کثیر من العلماء فی ذلک واعتمادهم علی العمل بالظن **و ثالثها** ان النسخ المختلفة تنزل منزلة الرواة المختلفین فاتفاقها یدل علی صحة ما فیها عن المصنف قطعا او ظاهرا فانک اذا وجدت الحدیث منسوبا الی البخاری فی نسخة نسخت بالیمن ووجدته منسوبا الیه فی نسخة غربیة او شامیة او عراقیة ووجدت ذلک

الحدیث کذلک فی شرح البخاری من مصنفه فی بلاد اخری او زمان آخر ووجدته فی الکتب المستخرجة من کتب الحدیث والمختصرة منها فتجده فی جامع الاصول لابن السعادات ابن الاثیر والمنتقی لعبد السلام واحکام عبد الحق والالمام للشیخ تقی الدین ونحوها وتجده فی کتب الفقه البسیطة المشتملة علی ذکر المذاهب والحجج وتجده فی شواهد الفقه المجردة مثل شواهد المنهاج لابن النحوی وشواهد التنبیه لابن کثیر ونحوها وهذه الکتب قلما یوجد کلها ویوجد الحدیث فیها وقد یوجد کثیر منها ویوجد الحدیث فی کثیر منها ولا شک ان الناظر فیها ان لم یستفد العلم الضروری باستحالة تواطؤ مصنفیها علی محض الکذب والبهت لانه یستحیل اجتماعهم واتفاقهم علی ذلک لتباعد اعصارهم وبلدانهم واختلاف مذاهبهم فاقل الاحوال ان ذلک یفید من الظن ما یفیده الاسناد الی المصنف مع السماع علی الثقة ولکن بغیر اسناد فاذا کان الجم الغفیر من الائمة من فحول الاسلام قد نصوا علی وجوب قبول المرسل وادعی ابن جریر وغیره الاجماع علی ذلک مع خلو المرسل عن مثل هذه القرائن فکیف تنکر علی من قبله مع مثل هذه القرائن الکثیرة واذا کان المعتمد فی باب الروایة هو الظن المطلق کما یأتی تحقیقه عند کثیر من اهل العلم فکیف ینکر علی من استند الی مثل هذا الظن القوی فان قیل ان اهل الحفظ والثقة من المحدثین قد یسندون عن معمرین لا یعرفون الحدیث ولا یضبطونه فکان هذا قد جاء فی روایة الثقات عنهم قلت اهل الحدیث لا یعتمدون علی اولئک المعمرین فی جواز الروایة والعمل بالحدیث بل یعتمدون علی من قرأ لهم علی من اثبت طباق السماع لهم وانما احتاجوا الی اولئک لعلو السند ذکر معنی ذلک الذهبی فی خطبة المیزان وقال انه مبسوط فی علوم الحدیث وقال من العلوم انه لا بد من صون الراوی وستره وذکر ذلک کله زین الدین فی کتابه فی علوم الحدیث والله اعلم ازین عبارت ظاهرست که قبول مراسیل مذهب مالک ومعتزله وزیدیه وابو عمر بن عبد البر در اول کتاب تمهید از علامه محمد بن

جریر طبری اجماع تابعین بر این امر نقل نموده و مذهب شافعیه هم قبول مراسیل است بر تفصیلی که در علم حدیث و اصول مذکور است و همین مذهب مختار است بر تفصیلی که در ان می باشد پس هرگاه قبول مراسیل مذهب جمعی از اعلام عظام و اساطین فخام سنیه باشد بلکه از افاده ابن جریر طبری انعقاد اجماع تابعین بر قبول آن متحقق شد با حدیث اجلح که مسند ست بالاولویة الظاهرة لائق قبول و اصغا باشد و نیز از ان ظاهرست که احسن چیزی که بان احتجاج کرده میشود برین مسئله اجماع ست بر قبول لغت و نحو با وصف بنای تفسیر حدیث بان بغیر اسنادی که صحیح باشد بر شرط اصحاب حدیث پس هرگاه لغت و نحو با وصفیکه تفسیر قرآن شریف و حدیث شریف بر آن مبنی ست من غیر اسناد صحیح علی شرط اصحاب الحدیث اجماعاً مقبول شد با حدیث اجلح که بحمد الله حدیث مسند ست و بلاریب افضل ست از مراسیل بالاولویت تام مقبول ارباب علوم و عقول خواهد شد و نیز محمد بن ابراهیم در روض باسم در بیان وجوه مذکوره گفته الوجه السابع ان اقصى ما في الباب ان يروي المحدث عن المجاهيل من المسلمين او المجاهيل من العلماء فقد قال ذلك من اهل العلم المجمع على فضلهم و نبلهم من لا يحصى فقد ذهب أئمة الحنفية الى قبول المجهول من اهل الاسلام و ذهب الى ذلك كثير من المعتزلة والزيدية وهو احد قولي المنصور ذكر ما يقتضي ذلك في كتابه هداية المسترشدين و هو الذي ذكره عالم الزيدية و مفتيهم و عابدهم و ثقتهم عبد الله بن زيد العنسي ذكره في الدرر المنظومة بعبارة محتملة للرواية عن مذهب الزيدية كلهم و هو الذي اشار الى ترجيحه ابو طالب في كتاب جوامع الادلة و توقف في كتاب المجزي في ذكر انه محل نظر و حكاه المنصور عن الصفوة الشافي فكيف ينكر ابن الزيدي ما ذهب اليه جلة من الائمة الزيدية و محققيهم على ان المحدث غني عن النزول الى هذا الحد في الاكثر و اكثر ما يحتاج اليه في بعض الاحوال الرواية عن المجهول من اهل العلم و هو قول جميع هؤلاء الذين قبلوا المجهول مطلقاً و قول ابن عبد البر و ابن المواق معهم فقد اتفقوا على قبول مجهول العلماء لانه من جملة المجاهيل لكنهما خالفاهم في قبول من عدا هذا الجنس و لهما من الحجج على

ما اختاره ما يمكن الركون اليه و الاعتماد عليه از این عبارت پیداست که روایت کردن محدث از مجاهیل مسلمین یا مجاهیل علما قول بسیاری از اهل علم است که بر فضل و نبل شان اجماع منعقد شده و ائمه حنفیه بسوی قبول مجهول از اهل اسلام رفته اند و بسوی آن جماعه کثیره از معتزله و زیدیه رفته اند و این یکی از دو قول منصورست و نیز از ان ظاهرست که این قول جمله از زیدیه است و قول به روایت از مجهول اهل علم قول جمیع کسانی ست که قبول مجهول نموده اند مطلقا و قول ابن عبد البر و ابن المواق است نزد این دو بزرگوار بر مختار شان حجج عدیده است که رکون بسوی آن و اعتماد بران ممکن ست پس هرگاه روایت از مجاهیل علما بلکه از مجاهیل اهل اسلام نزد ائمه اعلام سنیه و اساطین منقدین این فرقه سنیه مقبول باشد روایت اجلح که بلاشبهه از اهل علم است و افضل از مجاهیل ست قطعاً و حتماً و یقیناً و جزماً مسلم و مقبول هر کامل بصیرت محمول خواهد بود و مخاطب عالی محامد در باب مکاید تقلید کابلی جاحد در رد حدیث ولایت رنگی دیگر ریخته و در قدح و جرح اجلح حیله غریب انگیخته حیث قال کید پنجاهم آنکه بعض مکاران ایشان در صحبت بعضی از ثقات محدثین داخل میشوند و ملازمت ایشان اختیار می کنند و از مذهب خود بیزاری ظاهر می نمایند و اسلاف آن مذهب را بدعی گویند و مفاسد و مطاعن آن مذهب را برملا ذکر می کنند و اظهار توبه و تقوی و دیانت و حسن سیرت می نمایند و در اخذ حدیث از ثقات شدت رغبت و نهج دارمی کنند تا آنکه طلبه و علمای اهل سنت اینها را موثوق و معدل میدانند و در صدق و عفاف ایشان اطمینان تام حاصل میشود آنگاه در مرویات ثقات بعض موضوعات مؤیدات مذهب خود مدسوس می کنند یا بعض کلمات را تحریف کرده روایت مینمایند تا مردم مغالطه افتند این کید هم از اعظم کیود ایشان ست اجلح نام شخصی از اینها اول این کید قیام نموده تا آنکه یحیی بن معین که اوثق علمای اهل سنت ست در باب جرح و تعدیل او را توثیق نموده و بر حقیقت کارش اطلاع نیافت و بسبب فرط تقیه او را از صادقین تابعین گمان برد و اما علمای دیگر از اهل سنت منکشف شد که این مرد مکارست و خود را بحیله و تزویر چنین وانموده از روایاتی که او بان متفرد ست احتراز کردند من ذلک ما رواه عن بریدة مرفوعا ان علیا ولیکم بعدی انتهی و عبارت کابلی در صواقع حیث قال التاسع والخمسون ملازمة بعض الخدعة منهم ثقاة محدثي

اهل حق واخذ الاخبار عنهم وترک صحبة اهل مذهبه وطعنه ایاهم عندهم اظهاراً
للتقوی والصدق والامانة لینخدع بعض جهابذة ائمة الحدیث فیوثقه فیروی عنه الثقات
الجلّة اخباره الموضوعة وما دسّ فی مروياته فی فضائل الخلفاء وما وضع فی
فضائل امیر المومنین وانه ولی الامّة او حرّف بعض الکلمات من الخبر الصحیح لصحیح وهذا من
اعظم کیدهم فانه یخدع به الخدعة یوقع به الرافضة علی المومنین منهم الاجلح فانه
اظهر الصدق والعفاف وستر مذهبه حتی وثقه ابن معین ولم یظهر له مذهبه لغلظ
التقیّة ولکن ظهر ذلک لغیره من اهل الحدیث ومن اخباره التی تفرّد بها ما رواه عن ابن بریدة
مرفوعاً ان علیاً ولیکم بعدی ازین تقریر کابلی عزیز وتحبیر مخاطب نحریر واضح است که اجلح شخصی مکار بوده
وخود را بحیله وتزویر سنی وا نموده واین معنی را مخاطب عنود وفضل کنود بمزید حسن فهم خود اینکار
اهل حق قصور میفرماید ظاهر است که اگر باین کید الزام اهل حق میخواهد لازم بود که از کتب اهل حق ثابت
میکرد که اجلح شیعی امامی بوده وباز ملازمت ثقات محدثین سنیه اختیار کرده اخذ اخبار از ایشان
نموده وطعن بر اهل حق نزد سنیه نموده بعد اثبات این همه امور باثبات میرسانید که حدیث
علی ولیکم بعدی نزد اهل حق معاذ الله از متفردات اجلح وموضوعات او یا محرفات اوست بغیر اثبات
این امور تسجیل وتکمیل اینهمه کذب وزور خیال الزام اهل حق نمودن وبهوس توجیه طعن وملامی بایشان کج دلان
دلیل کمال سلامت عقل وبرهان نهایت متانت فهم رائی خواهد بود واگر محض عنادیا وفرعونیا خویش سخن گوید
وقصد الزام ندارد بلکه تطییب قلوب معتقدین اهل نحله خویش باین فسانه میخواهد پس تا آنکه ادخال آن در کتاب
حشو ولغو ومخالفت عهد خود در شروع کتاب دیگر مقامات بطلان این حیله وتزویر وخدع وتمویه
بر ناظر خبیر وناقد بصیر ظاهر است وتشنیع وکلام حیرت نظام مخاطب قمقام مخدوش است بوجوه عدیده اول آنکه
از تصریحات معتمدین نقاد رجال ثابت باید کرد که اجلح اول شیعی تبرائی بوده وبعد از ان در صحبت بعضی
از ثقات محدثین داخل شده وملازمت اختیار کرده واز مذهب خود بیزاری وتوبه ظاهر نموده حالانکه
در کتب رجال اثری ازین معنی ظاهر نمیشود بلکه سابقاً از افادات علمای اعلام دریافتی که اجلح میگفت

سمعنا انه ما سب ابابکر وعمر احد الا مات او افتقر پس چگونه عاقلی نسبت تبرا بوی توان کرد
واز باب سکته ثابت شد که در حاشیه همین کید قول اجلح ثبت کامل در سبب شیخین از تهذیب الکمال خزرجی نقل فرمود
بابلغ وجوه واوضح طرق دعوی تسنن خود را مردود ومطرود وا نموده الحق را از ابطال سعی ناشکور
خطیش فارغ البال ساخته حیث قال روی اسحاق بن موسی عن شریک عن الاجلح انه قال سمعنا
انه ما سب ابابکر وعمر احد الا مات قتلا او فقرا انتهی تهذیب الکمال واگر اولیای شاه صاحب در صدد
تایید شان بر آمده اقوال علمائی که نسبت تشیع باجلح کرده اند سند گردانند پس مردود است بآنکه لفظ
تشیع تام النسبتی که تشیع در اصطلاح ارباب رجال منافاتی با سنیت ندارد بلکه اکابر واساطین اهل سنت
باین وصف متصف بوده اند وبفرض تسلیم عدم سنیت کسی از ارباب رجال اظهار از اجلح تبری وتوبه از
مذهب خود نکرده تا کلام مخاطب قمقام حظی از واقعیت داشته باشد لیس فی ذلک الا محض الادعاء
الذی لا یلیق للالتفات والاصغاء دوم آنکه کلامش دلالت دارد بر آنکه یحیی بن معین در توثیق اجلح
خطا کرده وبر حقیقت کارش اطلاع نیافته بخلاف علمای دیگر حالانکه تخطیه ابن معین بلا دلیل متین
قابل اصغا واعتنا نیست وکدام دلیل است برین که یحیی بن معین در توثیق اجلح خاطی وغالط ومخدوع وخابط
وکسانیکه تضعیف اجلح کرده اند مصیب وراشد ومحقق وناقد سوم آنکه بعد ادراک مدائح جلیله ومناقب
جمیله ومحامد زاهره ومناقب باهره که علمای قوم برای یحیی بن معین ثابت کرده اند وبعض آن در
ما سبق مذکور شد وبعض آن انشاء الله در مجلد حدیث مدینة العلم مذکور خواهد شد ظاهر میشود
که احتجاج اهل حق بتوثیق او اجلح را نهایت متین واستوار والزام سنیه بآن مطابق داب وقانون مناظره
وفتح لب آن فریاد واویلاه بر داشتن وهمت بتخطیه یحیی بن معین گماشتن ودست بتضعیف مضعفین
انداختن صریح خروج از داب مناظره است الا اهل کتاب بهم میرسد که بجواب الزامات اهل اسلام اقوال
علمای خود که مخالف ومناقض این الزامات سنیه است پیش کنند تا نجات از اشکالات واعضالات
رزینه یابند ومعاذ الله اهل اسلام بجواب این احتیال سراسر اغفال ملزم ومحجوج وساکت ومغلوب شوند
چهارم آنکه هرگاه باعتراف خود مخاطب قطعین یحیی بن معین اوثق علمای اهلسنت یعنی در توثیق اجلح جمیع

علمای سنیه زائد و فاضل و فائق و از همه ایشان در اعتماد و اعتبار کامل و سابق پس بمقابله توثیق
برای ضلع تضعیف دیگران که حسب افاده خود ش مرجوح و مفضول و بعلت قلّت وثوق معلول اند چگونه قابل
اصغا و التفات و احتفال و لائق توجه ارباب نقد و کمال خواهد بود پنجم آنکه سابقاً دانستی که تنها یحیی بن
معین توثیق اجلح نکرده بلکه جمعی دیگر از اکابر اساطین و اجلّه معتمدین ناقدین با یحیی بن معین توثیق اجلح
مشارکت دارند و طریق تحقیق و ترک تعصب قائدا الی الحق سالک می باشند ششم آنکه خیلی عجیب و غریب ست که
چندین نفر از جهابذه علمای سابقین و اساطین ناقدین متبحرین که اهلسنت را بر تحقیقات و تنقیبات شان
نهایت نازش و افتخار حاصلست و اسامی شان سابقاً معلوم کردی توثیق اجلح اخذ روایات و آثار و نقل حادیث
و اخبار کرده باشند و بر مرویات و تحدیثات او اعتماد نموده باز ایشان را با این همه مهارت در نقد و تحقیق و سبر
و تدقیق که بر ناظر کالشمس فی رابعة النهار هویدا و آشکار است حال او خافی ماند و بر ایشان غلط و تلبیس واضح
و ظاهر نشد تا اتباع و اشیاع خود را ازین داء آگاه می نمودند و زنگ التباس از قلوب ایشان می زدودند هانا
غشاء عصبیت بر بصر مخاطب جلیل الخطر تنیده است که بلا محابا برای غرض باطل رد حدیث ولایت و غفلت
و ذهول از کبار و اجلّه و ثقات و اثبات خود ظاهر فرموده و باب سیدن بنای فخر و مباهات اعتنائی نمی نماید
صدق الله المتعال حیث قال فانها لا تعمی الابصار و لکن تعمی القلوب التی فی الصدور هفتم آنکه از
افاده کلام مخاطب ظاهرست که سوای یحیی بن معین دیگر سنیه را بر حال قلب اجلح اطلاع حاصل نشد
حالانکه خود مخاطب جا بجا اطلاع را بر حال قلب غیر ممکن و محال و مخصوص بایزد ذو الجلال گردانید
در باب المکاید همین کتاب در کید هفتادم گفته عجب ست ازین مرد یعنی صاحب مجالس المؤمنین که اعمال و علم
قلوب که خاصه خداست می نماید انتهی و در باب المطاعن همین کتاب بجواب طعن دوم از مطاعن عمر گفته
و این قصه سراسر افترا و بهتان افتراست هیچ اصلی ندارد و لهذا اکثر امامیه قائل این قصه نیستند و گویند
که قصد سوختن آن خانه مبارک کرده بود لیکن بعمل نیاورد و قصد از امور قلبیه است که بران غیر
از خدای تعالی دیگری مطلع نمیتواند شد انتهی و نیز در باب المطاعن بجواب طعن اول از مطاعن عثمان گفته
و بالفرض اگر این کلام مقوله عمر باشد معنی اوش چه رجل لا یبغضه الله به جاهل من المسلمین

پس از قبیل فراست عمر بن خطاب که بارها بقرائن چیزی دریافته می گفت که چنین ست مطابق آن واقع می شد
از کجا ثابت شود که بحضور شاه گفت و او را شنوانید باز هم اراده آنکه شاه از شهادت ممتنع شود در دل
بجز دلیل ثابت نتوان نمود اراده از افعال قلب است و اطلاع بر افعال قلوب خاصه خدا است انتهی کلامه پس
که چگونه کابلی و مخاطب با دعای اطلاع اکابر خود بر حال قلب اجلح دیگر بار امر ناممکن و محال را جائز و ممکن
و واقع گردانیدند و اسلاف با انصاف خود را بمرتبه الوهیت معاذ الله من ذلک رسانیدند آری اگر بعض
صوفیه صافیه شان اخذ و خاصه الوهیت را برای علمای خود ثابت ساختند مقام ناچاریست لکن
بیچاره ابن معین چه خطا کرده که او را از قابلیت الوهیت بر اصل شان فرود انداختند و حق
امکان اطلاع بر حال قلب اجلح روا نداشتند هشتم آنکه از بیان سخیف البنیان مخاطب عالی شان ظاهر ست
که حدیث انّ علیاً ولیکم بعدی از متفردات اجلح است و کذب و بطلان و نهایت سماجت و فظاعت
این ادعا ظاهرست که این حدیث بطرق عدیده در کتب سنیه منقول و با ثبوت و کمال صحت و اعتبار آن از
افادات جهابذه محققین و نقاد متقنین بوضوح ظاهر پس این همه اتعاب نفس در قدح اجلح بکار برای
دیگر جرح و تشنیع اجلح و اسقاط یحیی بن معین از اعتماد و اعتبار با وصف تصریح با آنکه او اوثق علمای اهل سنت
ظاهر گردید نفعی بحال مخاطب عالی تبار نمی رساند و هرگز او را از دایره تقلید و تحیر بیرون نمی راند
نهم آنکه دریافتی که والد ماجد مخاطب حدیث ولایت را در افادات خود از عمران بن حصین و ابن
عباس بدو طریق نقل کرده و ظاهرست که درین هر دو طریق اجلح واقع نیست فالحمد لله المنان که
از افاده والد ماجد مخاطب عالی شان هم ساطع و لامع گردید که حدیث ولایت از متفردات اجلح نیست
و نیز چون آن محدث عالی مقام این حدیث را در مآثر جناب امیر المؤمنین علیه السلام وارد فرموده
واضح شد که نزد جناب او این حدیث معتمد و معتبر است و از جمله مجهولات شنیعه مکاره و سلبیات غدار
کما یظهر من تلمیح المخاطب نیست الا ذکر و ایراد آن در مناقب و مآثر جناب امیر المؤمنین
علیه السلام از چنین محدث عالی مقام نمی آمد پس بحمد الله تعالی نهایت وهن و رکاکت کلام مخاطب با جلالت
از افاده والد او که حسب تصریح خودش یکی از آیات الهی و معجزه از معجزات رسالت پناهی بوده ظاهر و نمایان گردید

دو کمال اسکات از روح الروحانیات بغایت قصوی رسیده و ختم آنکه بنا بر خلق چنین احتمال ظاهر الاختلال درحق رواة دیگر ثقات رجال ایشان نیز لازم گردد که جمیع رواة ثقات سنیه و اساطین متین ایشان از ارباب صحاح
و ائمه اربعه امثال ایشان همه در حقیقت یهود و نصاری و ارباب کفر و الحاد بوده اند و حظی از اسلام و ایمان
نداشتند لکن بنا بر مکر و فریب و خدع و تلبیس و تدلیس تحت مبنی اسلام اختیار کرده در صحبت بعض اهل اسلام
داخل شده ملازمت ایشان اختیار کرده و از مذهب خود بیزاری ظاهر نموده و اسلاف مذهب خود را بد گفتند
و مفاسد و مطاعن آن مذهب را بر ملا ذکر کرده اظهار تقوی و توبه و دیانت و حسن سیرت نمودند و در اخذ حدیث
از ثقات شدت رغبت نمودند تا آنکه طلبه علمای اهل اسلام ایشان را موثوق و معدل دانستند و بر صدق
و عفاف اطمینان تام حاصل نمودند آنگاه در مرویات ثقات بعض موضوعات و مؤیدات مذهب خود
مدرس گنند یا بعض کلمات را تحریف کرده روایت می کنند و مسائل شنیعه را ترویج می نمایند
تا مردم بغلط افتند پس اگرچه کابلی مخاطب با بحاد این کید بی اصل قدح اجلح خواسته لکن در حقیقت
بفساد بنی قصرًا و هدم مصرًا برای طاعنین و جارحین طریق واضح بکشای قدح و جرح و تضلیل و تکفیر
اساطین و ارکان مذهب خود مفتوح ساخته فاختلط علیهما الصادق بالنافع لم یتمیز عندهما
الشهد الحالی من السم الناقع اتسع الخرق علی الراقع و هرگاه بحمد الله و حسن توفیقه نهایت صحت
و اعتبار و کمال جلالت و اشتهار حدیث ولایت و مقبولیت و مسلمیت آن نزد اساطین کبار و انصاف آن بکثرت
نقل و تکرار ایراد و اصدار و اسفار حذاق احبار دریافتی و به بطلان خرافات بی اصل و جزافات
صریحة الهزل مخاطب عمدة اهل الفضل در قدح و جرح این حدیث شریف بر زبان بلاغت ترجمان رانده
وا رسیدی پس حال تعصبات فاحشه جمعی از متعصبین جاحدین و تهور و تجبر زمره از منکرین حاقدین باید شنید
و انگشت تعجب بدندان تحیر باید گزید که چگونه اکابر این حضرات با آن همه فخامت در جات تلمیع و تسویل
و تحریف و تضلیل را و بدن خود ساخته نرد ایمان و ایقان را بر بساط جحود و تعصب باخته اند بخاری
در صحیح خود گفته باب بعث علی بن ابی طالب و خالد بن الولید الی الیمن قبل حجة الوداع حدثنا
احمد بن عثمان قال حدثنا شریح بن مسلمة قال حدثنا ابراهیم بن یوسف بن ابی اسحاق

بن ابی اسحاق حدثنی ابی عن ابی اسحاق قال سمعت البراء قال بعثنا رسول الله صلی الله
علیه و سلم مع خالد بن الولید الی الیمن قال ثم بعث علیا بعد ذلک مکانه فقال مر
اصحاب خالد من شاء منهم ان یعقب معک فلیعقب و من شاء فلیقبل فکنت فیمن عقب معه
قال فغنمت اواقی ذوات عدد حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا روح بن عبادة ثنا
علی بن سوید بن منجوف عن عبد الله بن بریدة عن ابیه قال بعث النبی صلی الله علیه
و سلم علیا الی خالد لیقبض الخمس و کنت ابغض علیا و قد اغتسل فقلت لخالد الا تری
الی هذا فلما قدمنا علی النبی صلی الله علیه و سلم ذکرت ذلک له فقال یا بریدة اتبغض
علیا فقلت نعم فقال لا تبغضه فان له فی الخمس اکثر من ذلک پس تعصب و ستمکاری حضرت
بخاری را در روایت این حدیث ملاحظه باید ساخت که قصه جاریه و شکایت بریده بخدمت حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده لیکن فقره انه ولیکم بعدی بمیان نیاورده چنانچه حاکم کان
اشاره ساخته مگر چه شود که خدا تعالی آنرا بر زبان دیگر محدثین جاری ساخت یریدون لیطفئوا نور الله
بافواههم و الله متم نوره و لو کره المشرکون علامه نور النسبین ابن حجر که مناقب عالیه و محامد سامیه او
از وفیات الاعیان ابن خلکان و بغیة الوعاة و حسن المحاضرة سیوطی و غیر آن ظاهر و باهر در کتاب شرح اسماء النبی
صلی الله علیه و آله و سلم که نسخه عتیقه آن منقول از نسخه مصنفه است بسبب العطایا یا ابن کثیر الخطایا علما فرمود
گفته ترجم البخاری فی صحیحه فی وسط المغازی ما هذا نصه بعث علی بن ابی طالب و خالد بن
الولید الی الیمن قبل حجة الوداع حدثنی احمد بن عثمان قال ثنا شریح بن مسلمة قال ثنا
ابراهیم بن یوسف بن ابی اسحاق قال حدثنی ابی عن ابی اسحق سمعت البراء بعثنا
رسول الله صلی الله علیه و سلم مع خالد بن الولید الی الیمن ثم بعث علیا بعد ذلک مکانه
فقال مر اصحاب خالد من شاء منهم ان یعقب معک فلیعقب و من شاء فلیقبل فکنت فیمن
عقب معه قال فغنمت اواقی ذوات عدد حدثنی محمد بن بشار قال ثنا روح بن عبادة قال ثنا
علی بن سوید بن منجوف عن عبد الله بن بریدة عن ابیه قال بعث النبی صلی الله علیه و سلم

علیا ابن خالد لیقبض الخمس وکنت ابغض علیا وقد اغتسل فقلت لخالد الا تری الی هذا فلما
قدمنا الی النبی صلی الله علیه وسلم ذکرت له ذلک فقال یا بریدة اتبغض علیا فقلت
نعم قال لا تبغضه فان له فی الخمس اکثر من ذلک انتهی وللنسبین رحمه الله اورده البخاری
ناقصا مبترا کما هی عادته فی ایراد الاحادیث التی من هذا القبیل وما ذاک الا لسوء
رایه فی التنکب عن هذا السبیل واورده الامام احمد بن حنبل کاملا محققا وال طریق
الصحة فیه موفقا فقال فیما حدثنی القاضی العدل بقیة مشایخ العراق تاج الدین
ابو الفتح محمد بن احمد بن المندائی قراءة علیه بواسط العراق بحق سماعه علی الثقة
الرئیس ابی القسم بن الحصین بحق سماعه علی الثقة الواعظ ابی علی الحسن بن المذهب بحق
سماعه علی الثقة ابی بکر احمد بن جعفر بن حمدان القطیعی بحق سماعه من الامام ابی عبد الرحمن
عبد الله بحق سماعه علی ابیه امام اهل السنة ابی عبد الله احمد بن محمد بن حنبل قال ثنا
یحیی بن سعید ثنا عبد الجلیل قال انتهیت الی حلقة فیها ابو مجلز وابنا بریدة فقال حدثنی ابی قال
ابغضت علیا بغضا لم ابغضه احدا قط قال واحببت رجلا لم احبه الا علی بغضه علیا
قال فبعث ذلک الرجل علی خیل فصحبته ما اصحبه الا علی بغضه علیا قال فاصبنا سبیا
قال فکتب الی رسول الله صلی الله علیه وسلم ابعث الینا من یخمسه قال فبعث الینا
علیا وفی السبی وصیفة هی افضل من السبی قال فخمس وقسم فخرج وراسه یقطر فقلنا یا ابا الحسن
ما هذا قال الم تروا الی الوصیفة التی کانت فی السبی فانی قسمت وخمست فصارت فی الخمس ثم صارت
فی اهل بیت النبی صلی الله علیه وسلم ثم صارت فی آل علی ووقعت بها قال فکتب الرجل الی
نبی الله صلی الله علیه وسلم فقلت ابعثنی فبعثنی مصدقا قال فجعلت اقرأ الکتاب واقول
صدق صدق فامسک یدی والکتاب قال اتبغض علیا قال قلت نعم قال فلا تبغضه وان کنت
تحبه فازدد له حبا فوالذی نفس محمد بیده لنصیب آل علی فی الخمس افضل من وصیفة
قال فما کان من الناس احد بعد قول رسول الله صلی الله علیه وسلم احب الی من علی قال

عبد الله فوالذی لا اله غیره ما بینی وبین النبی صلی الله علیه وسلم فی هذا الحدیث غیر ابی
بریدة انتهی ازین عبارت سراسر بشارت و ازین مقالت سراپا دلالت در نهایت لمعان و وضوح هویداست که حضرت
بخاری در تورع و تدین خود خلل صریح می اندازد که احادیث فضیلت جناب امیرالمومنین علیه السلام را
ناقص و ابتر و مقطوع و مختصر میسازد و دلش برای اظهار فضل و علو مرتبت آن عالی جناب نمی‌گدازد و بیدروبا
و ستر مناقب و محامد علیه آنجناب که باوصف کتمان اعدا از آفتاب نیمروز روشن‌تر ست می‌نهد چنانچه
حدیث بریده را که امام احمد بن حنبل آنرا کاملا و تاما و محققا و صحیحا وارد کرده بریده و ناقص و ابتر
ساخته ذکر محبت جناب امیر علیه السلام و بعد ارشاد جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم
که مفید افضلیت آنحضرت از کافه خلق بعد جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم ست از آخر حدیث
برانداخته و بتنقیص دیگر مطالب نیز پرداخته و گمان مبر که این حذف و اسقاط و تصرف و اختباط و تبدیل
و تغییر و تنقیص و تستیر و قطع و برید بنسبت بخاری یه صرف در همین حدیث خاص واقع شده و بس بلکه از قول
والنسبین و هی عادته الخ ظاهر و باهر ست که عادت بخاری همین طریقه نامرضیه و سجیه دنیه جاری ست
که احادیثی که ازین قبیل ست یعنی مشتمل بر مزید فضل جناب امیرالمومنین و اهل بیت طاهرین علیهم السلام
مشتمل باشد هرگاه آنرا وارد میکند ابتر و ناقص میسازد و از قول ابن حجر و ما ذاک الا لسوء رایه فی
التنکب عن هذا السبیل نص واضح ظاهرست که او در ایراد فضائل عالیه جناب امیرالمومنین علیه السلام
انحراف و تنکب در اخفای آن بتصلب و تعصب دارد و در کلام او درین باب تشنیع و تقبیح فضیح و بلیغ ست و ناهیک
بهذا القول شاهدا علی انحراف البخاری عن امیر المومنین علیه السلام و کفاک به دلیلا
علی سوء رایه و قبح عقیدته و شناعة صنیعه و انهماکه فی التعصب المخزی بین الانام
وای خزی اعظم من ان یبتر الانسان احادیث الرسول صلوات الله و سلامه علیه
و آله الکرام بمحض هواه و سوء رایه الجالب للهوان و الملام فبتر الله یدی البخاری حیث
بتر الاحادیث النبویة و عفا اثره حیث رام طمس معالم الفضائل العلویة نیز علامه نحوی النسین
در کتاب شرح اسماء النبی صلی الله علیه و آله وسلم اولا حدیثی از مسلم نقل کرده و بعد ازان همان حدیث

از بخاری آورده بعد ازان گفته بل اثر نابما اورده مسلم لانه اورده بکماله وقطعه البخاری
واسقط منه علی عادته کما تری وهو مما عیب علیه فی تصنیفه علی ماجری ولا سیما اسقط
لذکر علی رضی الله عنه بالجمله هرگاه دیانت حضرت بخاری باین نوبت رسیده که باخراج اهل نجد او
مزید افشای از قدح وجرح غیر مصون وبتعصب بنکث انحراف از فضائل جناب امیر المومنین تنقیص وتغییر
وتبدیل وتغییر احادیث جناب سرور مرسلین صلی الله علیه وآله اجمعین معیوب ومطعون باشد کی بسلسله احادیث
وروایات او اعتماد می توانند نمود وچون محتمل است که غیر ماهر حکم در جلالت وعظمت وریاست وامامت
وعلو مدارج وسمو مناقب ابن دحیه که در ضد منکر ارمی بخاری سعی جمیل نموده زنگ شبهات وتعصبات
از خواطر مستفیدین تحقیقاتش نزدوده شکی بوده باشد لهذا محامد ومناقب او از تصانیف ائمه ومشایخ
اهل سنت منقول میشود ابن خلکان در وفیات الاعیان گفته ابو الخطاب عمر بن الحسن بن
علی بن محمد بن الجمیل بن فرح بن خلف بن قومس بن مزلال بن ملال بن بدر بن
دحیة بن فروة الکلبی المعروف بذی النسبین الاندلسی البلنسی الحافظ نقلت نسبه
علی هذه الصورة من خطه وکان قد قیده وضبطه کما هنا الجمیل بضم الجیم وفتح المیم
وتشدید الیاء المثناة من تحتها وبعدها لام وهو تصغیر جمل وفرح بفتح الفاء وسکون
الراء وبعدها حاء مهملة وقومس بفتح القاف وضمها وسکون الواو وکسر المیم وبعدها
سین مهملة ومزلال بضم المیم وسکون الزای وبعد اللام الف ولام وملال بفتح المیم
وتشدید اللام وبعدها الف ولام ودحیة بکسر الدال المهملة وفتحها وسکون الحاء وبعدها
یاء مثناة وهو دحیة الکلبی صاحب رسول الله صلی الله علیه وسلم والباقی معروف
لا حاجة الی ضبطه کان یذکر ان امه امة الرحمن بنت ابی عبد الله بن ابی البسام
موسی بن عبد الله بن الحسین بن جعفر بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن
محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم فلهذا کان یکتب بخطه
ذو النسبین بین دحیة والحسین وکان یکتب ایضا سبط ابی البسام اشارة الی ذلک

وکان ابو الخطاب المذکور من اعیان العلماء ومشاهیر الفضلاء متقنا لعلم الحدیث النبوی
وما یتعلق به عارفا بالنحو واللغة وایام العرب واشعارها اشتغل بطلب الحدیث فی
اکثر بلاد الاندلس الاسلامیة ولقی بها علماءها ومشایخها ثم رحل الی العدوة
ودخل مراکش واجتمع بفضلائها ثم ارتحل الی افریقیة ومنها الی الدیار المصریة ثم
الی الشام والشرق والعراق وسمع ببغداد من بعض اصحاب ابن الحصین وسمع بواسط
من ابی الفتح محمد بن احمد المیدانی ودخل الی عراق العجم وخراسان وما والاها ومازندران
کل ذلک فی طلب الحدیث والاجتماع بائمته والاخذ عنهم وهو فی تلک الحال یؤخذ عنه
ویستفاد منه وسمع باصبهان من ابی جعفر الصیدلانی وبنیسابور من منصور بن عبد المنعم
الفراوی الخ وحافظ جلال الدین سیوطی در بغیة الوعاة گفته عمر بن الحسن بن علی بن محمد بن
الجمیل بن فرح بن دحیة الکلبی الاندلسی البلنسی الحافظ ابو الخطاب کان من اعیان العلماء
ومشاهیر الفضلاء متقنا لعلم الحدیث وما یتعلق به عارفا بالنحو واللغة وایام
العرب واشعارها سمع الحدیث ورحل وله بنی الکامل دار الحدیث الکاملیة بالقاهرة
وجعله شیخها حدث عنه ابن الصلاح وغیره ومات لیلة الثلثاء رابع عشر ربیع الاول
سنة ثلاث وثلاثین وستمائة ونیز سیوطی در حسن المحاضرة فی اخبار مصر والقاهرة گفته ابن دحیة
الامام العلامة الحافظ الکبیر ابو الخطاب عمر بن الحسن الاندلسی البلنسی کان بصیرا
بالحدیث متقنا به له حظ وافر من اللغة ومشارکة فی العربیة له تصانیف طن
مصر وادب للملک الکامل ودرس بدار الحدیث الکاملیة مات رابع عشر ربیع الاول
سنة ثلاث وثلثین وستمائة ونیز علامه سیوطی در رساله حسن المقصد فی عمل المولد گفته قال ابن
خلکان فی ترجمة الحافظ ابی الخطاب ابن دحیة کان من اعیان العلماء ومشاهیر الفضلاء
قدم من المغرب فدخل الشام والعراق واجتاز باربل سنة اربع وستمائة فوجد ملکها
المعظم مظفر الدین بن زین الدین یعتنی بالمولد النبوی فعمل له کتابا سماه التنویر فی مولد

الدشید الندیر وفراه علیه بنفسه باجازة بالف دینار وقدم عناه علی السلطان فی سنة خمس عشرین وستمائة وعلامه مقری در نفح الطیب گفته الحافظ ابو الخطاب بن دحیة وهو مجد الدین عمر بن الحسین بن علی بن محمد بن فرح بن خلف الظاهری المذهب الاندلسی کان من کبار المحدثین من الحفاظ الثقات الاثبات المحصلین استوطن بجایة فی مدة ابی عبد الله بن تومرد وروی بها واسمع وکان من احفظ اهل زمانه باللغة حتی صار حوشی اللغة عنده مستعملا غالبا ولا یحفظ الانسان من اللغة حوشیها الا وذلک ضعف محفوظه من مستعملها وکان قصده والله تعالی اعلم ان یتفرد بنوع یشتهر به دون غیره کما فعل کثیر من الادباء حیث ترکوا طریق العرب وانفردوا بالطریق الاخر ولو سلکوا طریق العرب لکانوا فیه کاحاد الناس وکذا الشیخ ابو الخطاب بن دحیة له رسائل ومخاطبات کلها مغلقة وکان رحمه الله تعالی اذا کتب اسمه فیما یجیزه او غیر ذلک یکتب ابن دحیة ودحیة معا المتشبه به جبرئیل جبرائیل ویذکر ما ینیف علی ثلاث عشرة لغة مذکورة فی جبرئیل ویقول عبد خاطر السموات والارض وهذا نوع انفرد به عمن عداه من اهل العلم قال صاحب عنوان الدرایة رایت له تصنیفا فی رجال الحدیث لا باس به وارتحل الی المشرق فی دولة بنی ایوب فرفعوا شانه وقربوا مکانه وجمعوا له علماء الحدیث وحضروا له مجلسا واقروا له بالتقدم وعرفوا انه من اولی الضبط والاتقان والتفهم ثم ذکروا احادیث باسانیدها حولوا متونها فاعاد المتون المحولة وعرف عن تغییرها ثم ذکر الاحادیث علی ما هی علیه من متونها الاصلیة ومثل هذه الحکایة اتفق لابی عمر بن حات فی کتاب مسلم بمراکش بمحضر الطلبة منهم ومحمد بن عبد الباقی زرقانی مالکی در شرح مواهب لدنیه گفته الامام الحافظ المتقن ابو الخطاب عمر بن الحسن بن علی بن محمد المشهور بانه ابن دحیة فانه رحمه الله کان یذکر انه من ولد الصحابی دحیة الکلبی بفتح الدال وکسرها قال النور لغتان مشهورتان الکرمانی اختلف فی الراجحة منهما

الجوهری اقتصر علی الکسر وجد ذلک قدمه الاندلسی البلنسی البصیر بالحدیث المعتنی به ذو الحظ الوافر من اللغة والمشارکة فی العربیة صاحب التصانیف توطن مصر وادب الملک الکامل ودرس بدار الحدیث الکاملیة مات رابع عشر ربیع الاول سنة ثلاث وثلاثین وستمائة بکمال حیرت است که محمد حسین بن مسعود بغوی که از اکابر قوم او را محیی السنة یاد میکنند ملاحظه کردنیست که هرگاه حدیث ولایت را در مصابیح وارد کرده لکن لفظ بعدی را که دلیل قاطع و برهان ساطع بر بودن وی بغیر فصل فی الامر حاکم است حذف نموده چنانچه در کتاب مذکور گفته من الحسان عن عمران بن حصین ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مؤمن پس نیرتر بسوی خود میکشد که ایا بغوی را با آنهمه جلالت و نبالت کمال براعت و تمهر و ریاست و تصدر و زعامت که اسفار ائمه کبار بجیان شرح آن مزین است این قدر هم تفحص و تتبع اخبار و آثار جناب سرور مختار علیه و آله سلام الملک الغفار میسر نشد که بر مثل مسند احمد بن حنبل و صحیح ترمذی و امثال آن از مجامیع حدیث مشهوره بر میخورد و از آن این حدیث شریف را بنحو کامل نقل می ساخت و خویش را از وصمت حذف و اسقاط دور و برکنار میداشت و چگونه عقل عاقلی قبول خواهد کرد که بغوی بر تمام حدیث ولایت مطلع نشده با آنکه در حسنه مصابیح تصریح نموده با خذ روایات از ترمذی و غیر او و سابقا دانستی که ترمذی در جامع خود این حدیث را مع لفظ بعدی روایت نموده و صنیع بدیع ولی الدین الخطیب ازین هم اعجب و اغرب است زیرا که او در کتاب مشکوة المصابیح بعد ذکر این حدیث بحذف لفظ بعدی بمزید جسارت و بیباکی تصریح نموده که این حدیث را ترمذی روایت کرده چنانچه در کتاب مسطور گفته عن عمران بن حصین ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مؤمن رواه الترمذی پس این غایت خلاعت صاحب مشکوة المصابیح بچشم عبرت دیدنیست که باوصف ارتکاب حذف فضیح و اسقاط قبیح تصریح صریح بروایت ترمذی این حدیث شریف صحیح را میفرماید خویش را مصداق ان فریقا منهم لیکتمون الحق وهم یعلمون می نماید و هرگز هرگز بخیال نمی آرد که ستر تخدیع او نزد نقاد اعلام از هتک غیر مصون بر یده

ان یطفئوا نور الله بافواههم ویابی الله الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون ابن تیمیه که صدوق
اللاحقین والسابقین واوقح الاولین والاخرین من الجنة والناس اجمعین است از بخاری هم در کذب
بتصریح صریح تکذیب این حدیث صحیح نموده چنانچه بعد تسوید جه خود بتکذیب حدیث امر حضرت ختم
صلی الله علیه وآله وسلم صحابه را باینکه بر جناب امیر المؤمنین علیه السلام بامرت سلام کنند وتکذیب
حدیث انه سید المسلمین وامام المتقین وقائد الغر المحجلین گفته وکذلک قوله هو ولی کل مومن
بعدی کذب علی رسول الله صلی الله علیه وسلم بل هو فی حیاته وبعد مماته ولی کل
مومن وکل مومن ولیه فی المحیا والممات فالولایة التی هی ضد العداوة لا تختص بزمان واما
الولایة التی هی الامارة فیقال فیها والی کل مومن بعدی کما یقال فی صلوة الجنازة اذا اجتمع
الولی والوالی قدم الوالی فی قول الاکثر وقیل یقدم الولی فقول القائل علی ولی کل مومن
بعدی کلام یمتنع نسبته الی رسول الله فانه ان اراد الموالاة لم یحتج ان یقول بعدی وان
اراد الامارة کان ینبغی ان یقال وال علی کل مومن انتهی پس این جحد وضغن وتهور وتورغ
بنظر امعان بلاحظه باید کرد که چنین حدیث شریف را که ائمه اعلام کبار اساطین منقدین اهلسنت
مثل ترمذی وابن حبان وضیاء مقدسی در صحاح خود روایت کرده اند ومثل ابن ابی شیبه وحاکم
وابن جریر تنصیص بصحت آن فرموده وتوثیق رجال آن بتصریحات ائمه رجال ثابت بجسم وجزم
تکذیب کند وهیچ سندی از اقوال ائمه نقاد یا وجهی قابل اعتماد برای آن ذکر نکند فخاسعة
لمن کذب الحدیث الصحیح وارتکب الکذب القبیح وانچه فرمایش کرده که اگر مراد از ولایت امارت می بود
لفظ والی میگفت پس محض تخرص وتجم سطر واقتراح تجسس مردود است ولفظ ولی چنانچه بمعنی دوست
می آید همچنین بمعنی والی نیز می آید بقرینه بعدی صریح است در معنا والی وامیر پس چه ضرور است که
در مقام افاده امارت لفظ والی گفته آید وجناب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم کلام را موافق
فرمایش وخواهش حضرات اهل سنت نمی فرمود که هر لفظ که ایشان اقتراح کنند همان را ارشاد کنند لفظ دیگر
نفرماید بغرض آنجناب افاده امامت جناب امیر المؤمنین است وآن را بکرات ومرات بتصریحات وتلویحات

ارشاد فرموده هرگاه حدیث غدیر را اهل حق پیش کردند حضرات اهل سنت فرمایش کردند که اگر مراد از این خلافت
وامارت می بود حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در حق جناب امیر المؤمنین میفرمودند انه
الوالی بعدی وهرگاه شیعه لفظ ولیکم بعدی را هم از کتب اهل سنت برآوردند حالا فرمایش دیگری کنند
ومیفرمایند که اگر مراد امارت وخلافت میبود لفظ والی ذکر کردی ومیفرمود که هو وال علی کل مومن دیگر
این لفظ را هم بحکم آریم نظر الی مکابراتهم توقع نیست که خواهند گفت که والی هم دلالت بر خلافت
نمی کند وفرمایش دیگر خواهند فرمود وهکذا الحاصل عاقل دیندار بملاحظه این تعصبات وشغوات اکابر ائمه
قوم در باره ابطال دلائل اهل حق بی نهایت عجز وزبونی ایشان ونهایت بطلان وفساد مبانی مذهب
ایشان می برد ومی داند که محض تقلید اسلاف وحب بیجا باو ابطال امور واضحه میخواهند و
اصلا از تفوه باکاذیب صریحه وشنائع کلمات سخیفه که ادانی عقلا از آن احتراز می کنند چه جا
اهل علم وفضل که از شان ایشان بغایت بعید است باکی ندارند وقبل ابن تیمیه کسی از محدثین
ومتکلمین سنیه اقدام بر حکم بوضع وابطال ورد وقدح وطعن وجرح این حدیث شریف نکرده اری بعد
ابن تیمیه ابن حجر مکی که باشتمال کتابش بر تعصب شیخ عبد الحق دهلوی معترف وفاضل رشید هم
باین اعتراف بالصلاح متمسک ومتشبث می باشد قدح وجرح این حدیث شریف در سر کرده لکن ابطال
وتکذیب آن جسارت نموده ودر صواعق بجواب حدیث غدیر گفته اما روایة بریدة عنه لا تقع
یا بریدة فی علی فان علیا منی وانا منه وهو ولیکم بعدی ففی سنده الاجلح وهو
وان وثقه ابن معین لکن ضعفه غیره علی انه شیعی وعلی تقدیر الصحة فیحتمل
انه رواه بالمعنی بحسب عقیدته وعلی فرض انه رواه بلفظه فیتعین تاویله علی ولایة
خاصة نظیر قوله صلی الله علیه وسلم اقضاکم علی انه وان لم یحتمل التاویل
فالاجماع علی حقیة ولایة ابی بکر وفرعیها قاض بالقطع بحقیتها لابی بکر وبطلانها لعلی
لان مفاد الاجماع قطعی ومفاد خبر الواحد ظنی ولا تعارض بین ظنی وقطعی بل یعمل
بالقطعی ویلغی الظنی علی ان الظنی لا عبرة به فیها عند الشیعة کما یاتی عجیب است از این

علامہ روزگار کہ بانہمہ مفاخر عالیہ ایشان در مناقب سلالۃ الانوار و تدرب تام و تمہر تمام در تتبع احادیث اخبار
خیر الانام علیہ وآلہ آلاف التحیۃ والسلام کہ شرحی از ان سابقا شنیدی با عتنای دیگر طرق این حدیث کہ اصلا
در ان واقع نیست نکردہ این حدیث را منحصر در طریق واحد نمودہ بمزید سلاطت لسان تقبیح جرح مزعوم آن
آغاز نہادہ و لطیف تر آنست کہ ابن حجر در ہمین کتاب صواعق این حدیث شریف را از ترمذی و حاکم در فضائل
جناب امیر المومنین علیہ السلام بروایت عمران بن حصین نقل کردہ کہ در سندان ہیچ گرد از اصلا نشانی نیست
چنانچہ در فصل ثانی باب تاسع کہ آنرا باین عنوان معنون نمودہ الفصل الثانی فی فضائل علی کرم اللہ وجہہ
وہی کثیرۃ عظیمۃ شہیرۃ حتی قال احمد ما جاء لاحد من الفضائل ما جاء لعلی وقال اسمعیل
القاضی والنسائی و ابو علی النیسابوری لم یرد فی حق احد من الصحابۃ بالاسانید الحسان اکثر
مما جاء فی علی قال بعض المتاخرین من ذریۃ اہل البیت النبوی وسبب ذلک واللہ اعلم
ان اللہ اطلع نبیہ علی ما یکون بعدہ مما ابتلی بہ علی وما وقع من الاختلاف لما آل
الیہ امر الخلافۃ فاقتضی ذلک نصح الامۃ باشہارہ بتلک الفضائل لتحصل النجاۃ
لمن تمسک بہ ممن بلغتہ ثم لما وقع ذلک الاختلاف والخروج علیہ نشر من سمع
من الصحابۃ تلک الفضائل وبثہا نصحا للامۃ ایضا ثم لما اشتد الخطب واشتغلت
طائفۃ من بنی امیۃ بتنقیصہ وسبہ علی المنابر ووافقہم الخوارج لعنہم اللہ
بل قالوا بکفرہ اشتغلت جہابذۃ الحفاظ من اہل السنۃ ببث فضائلہ حتی
کثرت نصحا للامۃ ونصرۃ للحق ثم اعلم انہ سیاتی فی فضائل اہل البیت احادیث
مستکثرۃ من فضائل علی رضی اللہ عنہ فلتکن منک علی ذکر وانہ مر فی کثیر
من الاحادیث السابقۃ فی فضائل ابی بکر جمل من فضائل علی واقتصرت ہنا علی
اربعین حدیثا لانہا من غرر فضائلہ الی ان قال الحدیث الخامس عشر اخرج
الترمذی والحاکم عن عمران بن حصین ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال
ما تریدون من علی ما تریدون من علی ان علیا منی وانا منہ وہو ولی

کل مومن بعدی وتقدم الکلام فی حادی عشر الشبہ علی ہذا الحدیث فی بیان معنی
وما فیہ پس اگر نظر ابن حجر بحدیث مروی از ابن عباس و غیر ان نرسیدہ بود کاش طریق
مروی از عمران بن حصین کہ خود روایت کردہ آنرا از جملہ غرر فضائل جناب امیر المومنین
علیہ السلام دانستہ از خاطر خود برباد نمیداد و در جواب اہل حق آنرا منحصر در طریق واحد
کہ در ان اجلح واقع ست نمی ساخت لیکن تعصب ناحق کوشی را چہ علاج ست کہ آدمی بسبب
این مرض مزمن کر و کور و از ادراک واضحات نہایت دور میگردد و عجب کہ ابن حجر با این
دعوی محدثیت و طعن و تشنیع بر اہل حق بمزعومات فاسدہ اینہم ندانستہ کہ توثیق
اجلح ہم را ابن معین منحصر نیست بلکہ دیگر اکابر ائمہ سنیہ کما علمت سابقا نیز توثیق اجلح کردہ اند و ابو داود و ترمذی
و نسائی و ابن ماجہ کہ خود ابن حجر جابجا بروایات شان احتجاج و استدلال مینماید از اجلح
در صحاح خود کہ مدار دین اسلام سنیہ ہست روایت میکنند پس زعم انحصار توثیق اجلح
در ابن معین مثل زعم انحصار روایت حدیث ولایت در اجلح از غرائب مزعومات فاسدہ
فظیعہ و طرائف توہمات بدیعہ ہست و نیز دانستی کہ ابن حجر در منح مکیہ شرح قصیدہ ہمزیہ
در ذیل قول ناظم ؎ وعلی صنو النبی ومن دین فوادی وداده والولاء گفتہ وذلک
علی ما صح عنہ صلی اللہ علیہ وسلم اللہم وال من والاہ وعاد من عاداہ وان علیا
منی وانا منہ وہو ولی کل مومن بعدی پس این قول ابن حجر کہ حق تعالی عز شانہ و ہو الذی
انطق کل شیء او را بان گویا گردانیدہ صریح ست در اینکہ این حدیث شریف صحیح ست و قول ناظم را
در مدح جناب امیر المومنین علیہ السلام از ان ماخوذ دانستہ و بتصدیق و اذعان آن پرداختہ حالا
عاقل متدبر باین تہافت و تناقض علمای خصم کہ وقت مکالمہ اہل حق چسان حیران و سراسیمہ میشوند
و از تکذیب خود و ائمہ خویش اصلا باک نمیکنند بنظر عبرت نگریستنی ست کہ ابن حجر باوصف آنکہ تصحیح
این حدیث در منح مکیہ نمودہ و در صواعق ہم آنرا از غرر فضائل جناب امیر المومنین علیہ السلام شمردہ و از
ترمذی و حاکم نقل آن کردہ مع ذلک در ہمین کتاب در مقام جواب استدلال اہل حق بقدح و جرح آن

علاوه آن پرداخته حالا عاقل متدبر را تهافت و تناقض علمای قوم کرو قت مکالمه اہل حق چسان حیران و سراسیمه
میشوند واز تکذیب خود و ائمه خویش اصلا باکی نمی کنند بنظر عبرت نگریستنی ست که ابن حجر با وصف آنکه
تصحیح این حدیث در منح مکیه نموده و در صواعق بالکل از ذکر فضائل جناب امیرالمومنین علیه السلام چشم پوشیده
واز ترمذی و حاکم نقل آن کرده مع ذالک در همین کتاب در مقام جواب استدلال اہل حق بقدح و جرح
آن پرداخته پرده حیا از روی خود برداشته اما احتمال روایت کردن اجلح حدیث شریف را بالمعنی
حسب عقیده خود که ابن حجر بزعم خرق خرق آن نموده پس رکاکت و سخافت آن بر ظاہر ست که اگر مجرد
علاوه احتمال روایت بالمعنی در ہر خبری بغیر سند جاری کرده شود ہیچ مطلبی از مطالب ثابت نگردد
پس اختراع این احتمال کثیر الاختلال جز کمال عجز و واماندگی و حقیقت ہدم مبانی اسلام ست اما آنچه
ابن حجر سرائیده که بر فرض روایت نمودن اجلح این حدیث شریف را بالفظه تاویل ولایت بولایت خاصه
خواهد شد مثل قول آنجناب اقضاکم علی پس اظهار کمال عناد خویش ست زیرا که تاویل ولایت بولایت
خاصه بعینه تلمیع تسویل و بسبب عدم معاضدت آن بدلیل غیر قابل التعویل با اینهمه افشار امید ورا بعد
ادله زاہره و براہین باہره بطلان حمل ولایت بر ولایت خاصه ببسط تمام بمعرض بیان و اظهار
آورده که بملاحظه آن ظاہر خواهد شد که این کلام ابن حجر تفوه و تقول سراسر خسار و تجره و تجسس صریح البوار ست
مع ذالک میگویم که چون ارشاد جناب بشیر و نذیر در حق امیر کل امیر علیه و آله الصلاة والسلام باجتناب
الفجر المنیر اقضاکم علی مفید اعلمیت و فضیلت آنجناب ست پس اگر ولایتی که ابن حجر تنزیل لفظ ولی
بران میکند در اثبات فضیلت آنجناب مماثل و مساوی حدیث اقضاکم علی می باشد پس آخر برای
اثبات خلافت آنجناب کافی و وافی و شکوک و شبہات جاحدین را ماحی و عافی ست اما تمسک ابن حجر
باجماع بر خلافت ابی بکر و عمر و ثالث ثلثه در صورت عدم احتمال تاویل پس نهایت مکابره و تسویل
و غایت تخدیع و تضلیل ست زیرا که بنای غیر مرصوص اجماع موهوم بادله قاہره و براہین
باہره منهدم و مثلوم کما بعض سیئ اما توہم ابن حجر که این حدیث خبر واحد ست پس مدفوع ست بچند وجه
اول آنکه بسبب روایت نمودن جمعی کثیر و جمی غفیر از اساطین فریقین آن را در مقامات مختلفه و مظان
متعدده مع نص جمع منهم علی الصحة و ایراد جمع آخر بالقطع والحتم و البت والجزم یقین بثبوت آن
حاصل میشود دوم آنکه این حدیث شریف را ده و از ده صحابی روایت کرده اند اول افضل ایشان
جناب امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام ست چنانچه دیلمی کما فی کنز العمال و مفتاح النجا
بروایت آنحضرت نقل کرده که جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم فرمود یا بریدة ان علیا

ولی

ولیکم بعدی فاحب علیا فانه یفعل ما یؤمر و نیز این حدیث را آنجناب در ضمن بیان فضائل خود در
حضور جماعتی از مهاجرین و انصار مبتنی از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم باین
الفاظ نقل فرموده علی اخی و وارثی و ولی کل مومن بعدی کما سیجیء عن ینابیع المودة ان شاء الله
و نیز این حدیث از آنجناب در ضمن واقعه نزول آیه انذر عشیرتک الاقربین منقول ست و حدیث
ولایت را در ضمن قصه نزول این آیه از آنحضرت ابن مردویه و ملا علی متقی در کنز العمال و محمد
محبوب عالم در تفسیر شاهی روایت کرده اند و نیز این حدیث بروایت آنجناب در ضمن سوال جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم خمس اشیا را آمده چنانچه خطیب بغدادی و عبدالکریم رافعی در کتاب
التدوین و ... در نظم درر السمطین و سیوطی در جمع الجوامع و ملا علی متقی در کنز العمال و میرزا محمد بدخشی در مفتاح النجا
و محمد صدر عالم در معارج العلی و عجیلی در ذخیرة المآل و مولوی حسن زمان معاصر در قول المستحسن روایت
نموده اند دوم جناب امام حسن علیه السلام که آنجناب این حدیث را از جناب رسالتمآب صلی الله علیه
و آله وسلم حسب نقل شیخ سلیمان بلخی در ینابیع المودة کما سیجیء ان شاء الله تعالی باین الفاظ روایت
فرموده اما انت یا علی فمنی و انا منك و انت ولی کل مومن و مومنة بعدی سوم حضرت ابوذر
بن جنادة الغفاری که حدیث ولایت را بروایت حضرت او شهردار دیلمی در مسند الفردوس کما فی
کتاب الاکتفاء لابراهیم الوصابی و قد سمعت سابقا باین لفظ نقل نموده علی منی و انا من علی و علی
ولی کل مومن بعدی حبه ایمان و بغضه نفاق و النظر الیه رافة چهارم عبدالله بن عباس
در روایت نمودن این حدیث ولایت از افاده ابوداود طیالسی و احمد بن حنبل در مسند و ابویعلی
و حاکم در مستدرک علی الصحیحین و ابوبکر بیهقی و ابن عبدالبر در استیعاب و اخطب خوارزم در کتاب
المناقب و ابن عساکر در موافقات و اربعین طوال و ابو حامد محمود صالحانی و محمد بن یوسف گنجی
در کفایة الطالب و محب طبری در ریاض نضره و زرندی در معارج الوصول و سید شهاب الدین احمد
در توضیح الدلائل و ابن حجر عسقلانی در اصابه و وصابی در کتاب الاکتفاء و سناوی در کنوز الحقائق و احمد بن الفضل
بن محمد باکثیر در وسیلة المآل و میرزا محمد بدخشانی در مفتاح النجا و نزل الابرار پنجم ابو سعید سعد بن مالک
الخدری که حدیث ولایت امیرالمومنین علیه السلام بعد جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله
وسلم را و کما سمعت سابقا نطنزی در کتاب الخصائص العلویه بضمن واقعه غدیر باین الفاظ
ذکر کرده الله اکبر علی کمال الدین و اتمام النعمة و رضی الرب برسالتی والولایة
لعلی من بعدی و قد ذکره ابو نعیم الاصفهانی فی کتاب ما نزل من القرآن فی علی

وجمال الدین المحدث فی الاربعین ششم براء بن عازب الانصاری الاوسی حدیث ولایت بروایت
او ابو المظفر سمعانی در فضائل الصحابة در ضمن حدیث غدیر باین الفاظ وارد نموده هذا ولیکم
من بعدی اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ہفتم ابو لیلی بن عبد اللہ الانصاری
المدنی و حدیث ولایت بروایت او اخطب خوارزم در کتاب المناقب باین الفاظ ذکر
نموده انت امام کل مومن و مومنة وولی کل مومن و مومنة بعدی ہشتم عمران
بن الحصین و روایت نمودن او حدیث ولایت را از افاده ابو داود طیالسی و ابن ابی شیبه
و احمد بن حنبل و ترمذی و نسائی و حسن بن سفیان و ابو یعلی و ابن جریر و خیثمه بن سلیمان
و ابو حاتم بن حبان و طبرانی و حاکم و ابو نعیم اصفہانی و ابن المغازلی و شیرویه دیلمی
و ابو السعادات ابن الاثیر جزری و عز الدین بن الاثیر و ابن طلحه قرشی و محمد بن یوسف
گنجی و محب الدین طبری و ابراہیم بن محمد حموینی و ذہبی و زرندی و سید شہاب الدین احمد و ابن
حجر عسقلانی و حسین میبذی و سیوطی و حاجی عبد الوہاب خود ابن حجر و ملا علی متقی
و میرزا مخدوم و ابراہیم وصابی و جمال الدین محدث و علی قاری و احمد بن فضل بن محمد
باکثیر و میرزا محمد بدخشانی و محمد صدر عالم و ولی اللہ و محمد بن اسمعیل الامیر و محمد بن علی
صبان و مولوی مبین و محمد سالم و مولوی ولی اللہ لکہنوی و شیخ سلیمان بلخی ظاہر ست
نہم بریده بن الحصیب الاسلمی و روایت نمودن او حدیث ولایت را از افاده ابن ابی شیبه و احمد
بن حنبل و نسائی و مسعود بن ناصر سجستانی و شیرویه دیلمی و شہردار دیلمی و ابن سبع اندلسی و
ضیاء الدین حنبلی و محب طبری و سید شہاب الدین احمد و ابن حجر عسقلانی و شہاب الدین
قسطلانی و محمد بن یوسف شامی و ملا علی متقی و ابراہیم وصابی و احمد بن الفتح شیخانی قادری
و میرزا محمد بدخشانی و محمد صدر عالم و مولوی ولی اللہ لکہنوی ثابت و متحقق ست دہم عبد اللہ
ابن عمر و حدیث ولایت بروایت سید علی ہمدانی در مودة القربی باین نہج نقل کرده یا ایہا الناس
هذا ولیکم بعدی فی الدنیا والآخرة فاحفظوه یعنی علیا یازدہم عمرو بن العاص و حدیث
ولایت بروایت او کما سمعت سابقا اخطب خوارزم در کتاب المناقب در ضمن مکتوبی که عمرو بمعاویه
نوشته باین عنوان ذکر نموده وقد قال فیه علی ولیکم بعدی وذلک علی وعلیک وعلی
جمیع المسلمین دوازدہم وہب بن حمزه و روایت او کما سمعت سابقا شیخ سلیمان بلخی در

ینابیع المودة باین الفاظ نقل کرده سافرت مع علی بن ابی طالب فرأیت منه بعض ما اکره فشکوته
الی النبی صلی اللہ علیه وسلم فقال لا تقولن هذا لعلی فانه ولیکم بعدی و خود ابن حجر مکی در صواعق
حدیث موضوع مروا ابا بکر فلیصل بالناس را از عمر روایت نمودن ہشت کس از صحابه
از امتواتر پنداشته پس ہرگاه نزد ابن حجر از روایت ہشت نفر تواتر حاصل میشود لابد
حدیث ولایت که از دوازده صحابه مرویست بالاولی متواتر خواہد شد سبحان اللہ فضیلت منیح لہ
عتیق را از روایت ہشت نفر از صحابه که از جملۀ آن حضرت عائشه و حفصه ہم می باشند
متواتر دانستن و حدیث ولایت را که از دوازده صحابه مرویست خبر واحد گفتن بچه قدر داد
انصاف و ترک اعتساف دادن است سوم آنکه ابو محمد علی بن حزم در محلی بعد نقل روایات منع بیع امہات
اولاد از چهار صحابه گفته فهؤلاء اربعة من الصحابة رضی اللہ عنهم فهو نقل تواتر
لا تحل مخالفته از این عبارت ظاہر ست که نقل چهار صحابه نقل تواتر ست پس حدیث
ولایت که از دوازده صحابه مرویست بالاولویة الظاہرة متواتر خواہد بود فالحمد
للہ الملک الدیان حیث ثبت باوضح برہان ان حدیث الولایة متواتر لا
یستریب فیه من اعتنی بهذا الشان چہارم آنکه شاه صاحب در باب ہم ہمین کتاب
بجواب طعن دوازدہم از مطاعن ابی بکر گفته اند آنچه گفته اند که فاطمه را بجز یک کس که خود شوہر و جواب
داد و رد نمودن محض ست زیرا که این خبر در کتب اہلسنت بروایت حذیفة بن الیمان و زبیر بن العوام و
ابو درداء و ابو ہریره و عباس و علی و عثمان و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص صحیح و ثابت
و اینها اجلۀ صحابه اند و بعضی از ایشان مبشر بہشت اند و در حق حذیفه ملا عبد اللہ مشہدی در اظہار الحق
حدیث پیغمبر آورده که ما حدثکم به حذیفة فصدقوه و از جملۀ اینها مرتضی علی ست که
باجماع شیعه معصوم و باجماع اہلسنت صادق ست و روایت عائشه و ابو بکر و عمر را درین مقام اعتبار نیست
اخرج البخاری عن مالک بن اوس بن الحدثان النصری ان عمر بن الخطاب قال بمحضر فیهم
علی والعباس و عثمان و عبد الرحمن بن عوف و الزبیر بن العوام و سعد بن ابی وقاص انشدکم
باللہ الذی باذنه تقوم السماء والارض اتعلمون ان رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم قال
لا نورث ما ترکناه صدقة قالوا اللهم نعم ثم اقبل علی علی والعباس فقال انشدکما باللہ
هل تعلمان ان رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم قال ذلک قالا اللهم نعم پس معلوم شد که این
خبر ہم را برابر آیت در قطعیت نزیرا که این جماعت که نام اینها مذکور شد خبر یکی از ایشان مفید یقین ست چه جای

این جمع کثیر علی الخصوص حضرت علی مرتضی که نزد شیعه معصوم اند و روایت معصوم برابر قرآن است و افادهٔ
یقین نزد ایشان انتهی ازین عبارت سراسر شادت نهایت ثبوت قطعیت و تحقق حدیث ولایت اوضح است زیرا که
ازان ظاهر است که خبر یک این جماعت صحابه که اسامی شان ذکر کرده برابر آیت قرآن و مفید یقین است پس
بهر وجهیکه خبر یکی ازین جماعت نیز یقین و مساوی با آیهٔ قرآن مبین خواهد بود بجان جه یا اولی ازان حدیث
ولایت که مروی است از جماعتی که اسامی شان آنفا ذکر یافت مفید قطع و یقین و مساوی با کلام الله العزیز
خواهد بود و نیز ازین کلام مخاطب مزیت خصوصیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام در باب افادهٔ روایت
آنحضرت قطع و یقین و مساوات با کلام احسن الخالقین بسبب معصوم بودن آنجناب نزد اهل حق ظاهر است
و چون عصمت آنحضرت از کلام والد ماجد او در تفهیمات و افادات او درین کتاب و تفسیر و صحیح آشکار است
و نیز از افادات دیگر سنیه کالشمس فی رابعة النهار پس خصوصیت آنحضرت نزد خود شاه صاحب
و والد او و دیگر اعلام سنیه ثابت باشد اما آنچه ابن حجر گفته علی ان الظنی لا عبرة به
فیها عند الشیعة کما مرّ پس مدفوع است باینکه از بیان سابق واضح شد که ظن ظنیت
این حدیث از قبیل ان بعض الظن اثم می باشد و معهذا لک اگر این حدیث ظنی هم بود
چون امامت نزد جمهور حضرات اهلسنت از فروع است پس درین باب استدلال
باخبار احاد هم جائز و سائغ باشد و سرتابی این حضرات ازان محض نکول و عدول
از مسلمات خویش و مقام کمال استعجاب و استغراب است که اکابر متکلمین و اجلهٔ مناظرین
این طائفه در مقام اثبات خلافت خلفای خویش با آنکه حسب تصریحات شان
فقدان نص بران از واضحات است باخبار موضوعه صریحة الافتعال و اکاذیب مختلقه
واضحة الاختلال احتجاج می نمایند و در مقام استدلال تقریرات بس رکیک
و فضول و تبیینات بغایت سخیف و نامعقول پیش می فرمایند که ازان هیچ عاقلی را حقیت
خلافت خلفا هم بخاطر نمیگذرد چه جای حصول ظن بلکه مرتبه جهل از استدلالات
و رکاکت بحدی میرسد که منصفین شان هم بالجاء ست دران برمی دارند که
جهت رد و ابطال آن می نگارند کما دریت نموذجه فی المنهج الاول پس عدم قبول
حدیث ولایت و تسلیم کونه خبر الواحد المفید للظن خون انصاف ریختن است و بس
و نصر الله کابلی تقلیدا حسب ید ابن حجر نیز قدح و جرح این حدیث پیش نظر نهاده حیث
قال فی الصواقع الثالث ما روی ابو بریدة عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال

ان علیا منی و انا من علی و هو ولی کل مؤمن من بعدی الولی الاولی بالتصرف فیکون
هو الامام و هو باطل لان فی اسناده الاجلح و هو شیعی متهم فی روایته فلا یصلح
خبره للاحتجاج و لان الجمهور ضعفوه فلا یحتج بحدیثه و لانه یحتمل انه رواه
بالمعنی بحسب عقیدته و لان الولی من الالفاظ المشترکة کما سلف و لانه من
اخبار الاحاد و هی لا تفید الا الظن و لانه لا یقاوم ما تقدم من النصوص
الدالة علی امامة من تقدم علیه بعد از ملاحظه این عبارت ظاهر می شود که کابلی
بجواب حدیث ولایت اولا عذر شیعیت اجلح و ثانیا ادعای تضعیف جمهور او را بمیان آورده
اسقاط احتجاج بروایت او خواسته و بطلان این بیهوده عذر رکیک و واهی از بیان سابق بوجه
ابلغ و اوفی دریافتی معهذا دانستی که حدیث شریف منحصر در اجلح نیست بلکه بطرق عدیده
دیگر مروی است و صحت آن از کتب اجله و تصحیحات محققین باکمال ظاهر است پس زعم کابلی انحصار
آن در اجلح بتقلید پر خطر ابن حجر ناشی از نهایت قصور باع و ضیق عطن و قلت تتبع و کثرت
تهور و تهور و عدم مبالات و اعتنا بجرح و تام است اما احتمال روایت کردن اجلح این
حدیث شریف را بالمعنی حسب عقیده خود که بتقلید ابن حجر ذکر کرده پس بطلان
آن بجواب ابن حجر مبین شد و ازین جاست که مخاطب مقام از ذکر آن استحیا
کرده با وصف اخذ دیگر مطالب از کابلی ازان ابا نموده بخود کشیده اما اینکه
ولی از الفاظ مشترکه است پس جواب آن در ما بعد بدلائل متینه و براهین
رزینه ان شاء الله تعالی میشنوی اما اینکه این خبر از اخبار احاد است پس قدحش
بان اظهار کمال بعد از صدق و سداد و انهماک در ایثار عناد و لداد است
کما ظهر آنفا علی اصحاب الاستبصار و الرشاد اما آنچه کابلی
در آینده و لانه لا یقاوم ما تقدم من النصوص الدالة علی امامة
من تقدم علیه پس کلامی است مبنی بر غیب نیرا که فقدان نص بر خلافت
خلفای ثلثه امریست مسلم که اکابر قوم بان تصریح کرده اند تا آنکه مخاطب با انصاف
هم بآن اقرار و اعتراف دارد پس ادعای کابلی وجود نصوص بر خلافت خلفا
عین مخالفت و معاندت محققین عالی فخار و عقوق و مشاقت متکلمین اطیاب
النجار باشد و عجب بر عجب اینست که کابلی بلفظ ما تقدم اظهار می کند که او بعضی ازان نصوص را

وسعر من مسبق الیضاح آورده حالانکه بر متتبع خبیر واضح ست که آنچه کابلی رفیع الدرجات در مطلب ثانی مقصد رابع کتاب خود بابت اثبات خلافت خلفای ثلثه خواسته و مخاطب در تحفه با نتحال آن پرداخته بعضی از آن بیانی ست که آنرا دلیل خلافت وانموده کمال حسن فهم و رزانت عقل بر همگنان آشکار نموده و جبهه از اخبار موضوعه اهل جلا دست که بذکر آن قلوب اتباع و اشیاع خویش را منبسط نموده و شیخ و مسرور ساخته و نبذه از اخبار ست که بنقل آن از کتب اهل حق اعلام وقاحت بر افراشته بزعم خود از دلیل قاطع بر مطلب انگاشته بهر حال کی بحث شافیه و تبیینات وافیه این نحیف را که سابقا در رد ابطال این غرائب افادات و عجائب افاضات بمعرض اظهار جا داده ام و لاحقا انشاء الله المنعام در مطاوی کلام حسب اقتضای مقام شرح خواهم داد بنظر انصاف ملاحظه فرماید در کمال وضوح خواهد بود که تعبیر کابلی با جلالت خرافات خویش را بنصوص دالّه بر امامت بچه حد مکابره فاضحه و سفسطه واضحه و خطل صریح و هذر قبیح و عناد فاحش و لداد داهش و اعتساف معکوس و مرام منکوس ست و مدلول سیاق و سباق عبارت کابلی در نزد این ضعیف که افغا باید شد آنست که غرض او از کلمه وهو باطل ابطال تمسک این حدیث ست نه ابطال حدیث چنانچه بجواب حدیث غدیر و حدیث منزلت نیز همین که گفته و ابطال این هر دو خبر قصد نکرده و مخاطب هم ابطال آن از کلامش نفهمیده که بعبارت بر ابطال آن نه نموده و غرض کابلی ازین کلام اینست که تمسک باین حدیث باطل ست نه آنکه این حدیث باطل ست آری بعبارت برقع درج این حدیث شریف بتقلید ابن حجر نموده و فرق بین بین ابطال الحدیث و ابطال التمسک به و مخاطب نحریر درین مقام از کابلی هم پا را فراتر نهاده چنانکه و جرأة در ابطال حدیث شریف فتاده و مرجع هو در کلام کابلی هو بطلل بر خلاف آنچه از کلام کابلی بجواب حدیث غدیر و منزلت فهمیده نفس حدیث را قرار داده و از غرائب امور و طرائف دهور آنست که میرزا محمد بن معتمد خان بسبب مزید خوض در غمار ضمن و شنآن و عدم مبالات و قلت تحرز از مواخذه ملک دیان جسارت بر تکذیب و القدح بعضی درین حدیث شریف نموده چنانچه در رساله رد البدعه که در حقیقت شد البدعه است در مقام تعدید رد اخبار یکه اهل حق در اثبات افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام بر سایر اصحاب و اثبات خلافت آن جناب بعد جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم بآن تمسک کنند گفته سوم حدیث عمران بن حصین که رسول الله علیه السلام فرموده ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مومن جواب آنکه اینجا نیز ولی بمعنی دوست و لفظ بعدی در آخر حدیث از موضوعات ست و اگر صحیح ست از کجا حکم توان نمود بآنکه مراد از بعد بعد وفات ست حتی عجب ست که میرزا محمد بن معتمد خان بنهایت تدین و دیانت و ورع و امانت و کمال متانت و رزانت عقل و فهم خود باین جسارت سراسر خسارت بر ناظرین و منصفین ظاهر فرموده که ادعای وضع لفظ بعدی درین حدیث شریف آغاز نهاده

و او ابعضل اتصاف خود بنهایت انصاف و حزم و ضبط و برائت از اختلال دماغ و خبط و خلط داده بذکر خود داد این حدیث را بتکرار و اکثار در مصنفات خود ایراد و اصدار نموده چنانچه در مفتاح النجا آنرا بیک لفظ از احمد که توثیق رجال آن سابقا از بیان نحیف دانستی نقل کرده و بیک لفظ از دیلمی اخراج نموده و باز روایت نمودن ترمذی و حاکم این حدیث شریف را ثابت کرده و آنفا دانستی که رجال سند ترمذی همه موثق و معدل و مزکی هستند و خود حاکم بصحیح بودن این حدیث بر شرط مسلم تصریح نموده و نیز میرزا محمد در مفتاح النجا باثبات رسانیده که این حدیث شریف را ابن ابی شیبه بسند صحیح روایت نموده و نیز در مفتاح النجا اخراج نمودن خطیب و رافعی این حدیث را در ضمن حدیث سألت الله یا علی فیک خمسا ثابت فرموده و بصحت سند این طریق از افاده فاضل معاصر در قول تحسین علی ملیح فتی و نیز میرزا محمد در مفتاح النجا این حدیث را بضمن حدیث عشر خصال از احمد نقل کرده و علاوه برآنکه وثاقت رجال آن سابقا از بیان نحیف ظاهر و واضح شد خود میرزا محمد بعد نقل آن تصریح بتحسین این حدیث نموده بلکه تصحیح نمودن بعضی علما آنرا نیز ثابت کرده و نیز گفته که این حدیث شامل مناقب کثیره است و اهل علم را حفظ آن لازم و نیز میرزا محمد در قسم اول باب اول مقصد نزل الابرار این حدیث از ترمذی و حاکم نقل نموده و نیز در همین قسم این حدیث را در ضمن حدیث عشر خصال بروایت احمد ثبت کرده و تحقیق رسانیده که این حدیث بلا خلاف علمای اعلام صحیح ست زیرا که در صدر نزل الابرار تصریح کرده بانیکه احادیث قسم اول ابواب مقصد این کتاب حادیثی ست که علمای اعلام در صحت آن اختلاف نکرده اند و نیز میرزا محمد در تحفة المحبین این حدیث را ذکر کرده و گفته که ابن ابی شیبه این حدیث را بسند صحیح روایت کرده و نیز این حدیث را در فصل اول باب رابع از اصل ثالث که موضوع برای ذکر احادیث صحیحه است از احمد نقل کرده و نیز درین فصل این حدیث را از ترمذی و حاکم نقل نموده تصریح بتحسین ترمذی این حدیث را نموده و نیز در تحفة المحبین در فصل ثانی باب رابع از اصل ثالث که معقود برای احادیث حسان ست این حدیث را ذکر نموده تصریح بصحیح بتوثیق ابن معین اجلح را و تحسین علما حدیث او را فرموده چنانچه گفته لا تقع یا بریدة فی علی فانه منی و انا منه و هو ولیکم بعدی حم عن بریدة و فی سنده الاجلح بن عبد الله ابو حجیه الکندی شیعی لکن وثقه یحیی بن معین و غیره و حسنوا حدیثه لیس ای بنگرد ی خطاب باریاب الباب نموده میگویم که لله شکر و کلای حضرات اهل سنت بچشم انصاف ملاحظه باید فرمود و درک باید کرد که بیان این حضرات بمقابله اهل حق مبتلای کمال اضطرار و انتشار و تحیر و دهش و قلق و ازعاج و سراسیمگی و از خود رفتگی

گردیده وافادات علماء محققین بکنار انداخته تفصیمات کثیره وتحقیقات غریبه خود شان هم نسیا منسیا نمودند
وهرگز باثبت وتحری وتورع وصدق وامانت ودیانت نمیسازند واز صدور این تعصب وجسارت
از میرزا محمد بن معتمد خان در ابطال لفظ بعدی عجب نیست که قبل ازین بکمال حیا وتدین نسبت قدح وجرح
حدیث غدیر بابو داود ودیگر محققین نموده حالانکه خود در نزل الابرار بنهایت طعن وتشنیع بر قادح وجارح
آن نموده ونیز بنهایت صدق ودیانت حصر روایت آن در احمد وترمذی کرده حالانکه بطلان این
حصر عظیم الوزر از افادات فخر او در مفتاح النجا ونزل الابرار ظاهر وباهر ست وعبارت میرزا محمد بجواب
حدیث غدیر قبل عبارت سابقه اینست دوم بحدیث غدیر خم من کنت مولاه فعلی مولاه
جواب آنست که این حدیث را اگرچه امام احمد وترمذی در کتاب خود ایراد نموده اند اما ابو داود ودیگر
محققین در صحت آن جرح کرده اند وهیچ یکی از علمای حدیث غیر ازین دو بزرگ این حدیث را ذکر
نکرده انتهی واز همه زیاده تر عجب وحیرت بر صنیع بدیع شاه ولی الله رو میدهد که با آنکه این حدیث را
از جمله مناقب عشره جناب امیر المومنین علیه السلام از ابن عباس در ازالة الخفا با ثر آنحضرت
روایت فرموده ودر قرة العینین از ترمذی وحاکم علی ما هو نقل کرده اند ودر مقام جواب از
حدیث غدیر در ازالة الخفا تحریف حدیث شریف نموده بجای لفظ انه ولی کل مومن بعدی انا ولیکم
آورده یعنی بجای لفظ انه انا نهاده وبعدی را حذف فرموده قال فی ازالة الخفاء بعد
اخراج روایة الحاکم عن بریدة الاسلمی اخرج الحاکم والترمذی نحوه عن عمران بن
حصین قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم سریة واستعمل علیهم علی بن ابی طالب
رضی الله عنه فمضی علی فی السریة فاصاب جاریة فانکروا ذلک علیه فتعاقد علیه اربعة من اصحاب
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا لقینا النبی اخبرناه بما صنع علی قال عمران وکان المسلمون
اذا قدموا من سفر بدأوا برسول الله صلی الله علیه وسلم فنظروا الیه وسلموا علیه ثم
ینصرفون الی رحالهم فلما قدمت السریة سلموا علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقام احد
الاربعة فقال یا رسول الله الم تر ان علیا صنع کذا فاعرض عنه ثم قام الثانی فقال مثل ذلک
فاعرض عنه ثم قام الثالث فقال مثل ذلک فاعرض عنه ثم قام الرابع فقال یا رسول الله الم تر
ان علیا صنع کذا وکذا فاقبل علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم والغضب فی
وجهه فقال ما تریدون من علی ان علیا منی وانا منه وانا ولی کل مومن انتهی بلفظه
وازین هم بدیع تر آنست که در قرة العینین از تحریف هم درگذشته بجسارت وتهور زبان بحقایق ترجمان

بتکذیب وابطال حدیث ولیکم بعدی آلوده قصب السبق بتسریع ارواح نحس خوارج مثل عبدالله بن بریده حیث قال و
از انجمله حدیث خم غدیر که مدلول آن وصیت بمودت اهل بیت وتاکید درین معنی که این حکم باقی ست الی یوم القیمة چون
قرآن مسئول خواهند بود از مودت اهل بیت نیز مسئول شوند ومعنی از سبب اهل بیت ایذای شان ونه زیادت وهو الخلیفة بعدی ومن
ولیکم بعدی مانند آن منکر وموضوع واز تعبیرات شیعه است انتهی از غرائب امور یکه ناقد بصیر را بر حقیقت حال این حضرت
مطلع گرداند وبطلان دعاوی اشیاء از ادعای انصاف بانضافه بمرتبه کمال ساند اینست که فاضل رشید کلین هم در اخفیه
وبلند پروازیها خارج از آهنگ که آخرها موش معروف عار وننگست بجواب جناب سبحان علیخان علی الله مقامه خود از جرح
حدیث استیعاب ذکر نموده اکتفا آثار حیرت شعار شاه صاحب لاانتابار فرموده حرف قدح وجرح آن بر زبان الفرس
آورده رونق انصاف وتحقیق خود باین حرف واهی برده که این حدیث باعتبار سند خالی از کلامی نیست الی آخر
ودر حقیقت فاضل رشید درین مقام از شاه صاحب بمرتبه بالاتر رفته سینه زوری وخیره دستی بمرتبه قصوی رسانیده زیرا که
شاه صاحب اگرچه تلبیسا وتدلیسا ابطال حدیث شریف را مدلل بوقوع اجماع بر عدم حرجش نموده اند واز طرق دیگر که در ان
اجماع واقع نیست بحثی نکرده لیکن فاضل رشید تلمیع وتدلیس را هم از دست داده بصراحت تمام ادعا کلام در سند
حدیث استیعاب نموده قدح وجرح حدیث استیعاب هدف سهم معتقدین خود را نیز ساخته حالانکه در سند حدیث
استیعاب اجماع واقع نیست وصحت اسناد آن بتصیص ابن عبدالبر وتصریحات ارباب رجال ثابت وتحقیق ست
ونیز چنین حدیث ابی لیلی بتمامه اهل حق مقدوح انمودن کار فاضل رشید ست وبس وحسن علی محدث که او هم تلمیذ مخاطب
نحریر ست این حدیث شریف را اگرچه در مناقب جناب امیر المومنین علیه السلام وارد کرده واز ترمذی نقل آن نموده
لکن تحریف آن باقتفای صاحب مصابیح وصاحب مشکوة کرده یعنی لفظ بعدی را از فقره وهو ولی کل مومن بعدی
حذف نموده اگرچه مثل شاه ولی الله جسارت بر تبدیل لفظ هو با انا نیافته در رساله تفریح الاحباب گفته عن عمران بن
حصین رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مومن رواه
الترمذی وبرگاه حال اختلال ابن تیمیه وابن حجر وکابلی ومیرزا محمد بن معتمد خان وشاه ولی الله والد مخاطب علی شان
ورشید حسن علی بهذا حقاحق وترویج باطل وجسارت بر قدح وجرح فضل علوی بایں مثابه یافته که شنید پس جای
آن نماند که از صاحب منتهی الکلام شکایتی بر زبان آرم ودر فن تعصب کلامش وتضعیف این حدیث شریف نگارم که او هم
بخرافات ومکابرات مثل ابن حجر دم از شاگردی خورده تمام جها جهدی در ضعف این حدیث شریف بزبان آورده اگرچه بنابر
علو درجه غلو تعصب خود بابطال وتکذیب حدیث شریف برخود از بیم وتقلید مثل ابن تیمیه ومخاطب وحید دین باب پسندیده
در ازالة الغین گفته علمای روافض هر روایتی از مناقب امیر المومنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که بر لفظ بعد مشتمل
باشد مثل حدیث ضعیف ان علیا منی وانا من علی وهو ولی کل مومن بعدی بعدیت را بر اتصال حمل نمایند ومعنی حقیقی

لفظ مذکور همین بعدیت متصله را اراده میفرماید بقوله و نیز ولی از الفاظ مشترکه است چه ضرورست که اولی بتصرف مراد باشد اقول
جیلانستر که مخاطب بعده الشکال بتقلید کابلی میباید بغرض ابطال امامت وصی محمد دلالکت ثبتات آن نموده نهاک حرز الفضل وصفا
والشکال عدده حیا و ولا و انتساب کی اشراک جوره جفا در اندیشه نظر دقت اثر نهاده باعث ضرر مطالب حدیث شریف
بر مطلوب علمای کرام اثنا عشریه مقصود مخاطب مجود بالکمال منتبه اندشد بوجوه عدیده و دلائل سدیده اول آنکه شاه ولی الله
والد مخاطب در ازالة الخفا عن خلافة الخلفا بعد ذکر لوازم خلافت خاصه گفته و اصل در اعتبار این اوصاف سه نکته است
نخستین آنکه نفوس قدسیه انبیا علیهم السلام در غایت صفا و علو فطرت آفریده شده است و در حکمت الهی جان صفا و علو
فطرت مستوجب وحی گشته اند و ریاست عالم بایشان مفوض شده قال الله تعالی الله اعلم حیث یجعل
رسالته و از میان امت جمعی هستند که جوهر نفوس ایشان قریب بجوهر نفوس انبیا مخلوق شده و این جماعت در
اصل فطرت خلفای انبیا اند در امت بمثال آنکه آئینه آهنی از آفتاب اثری قبول میکند که خاک و چوب و سنگ امیسر نیست
این فرق که خلاصه امت اند از نفس قدسیه پیغامبر صلی الله علیه وسلم بوجهی متاثر میشوند که دیگران را میسر نیاید و انچه از
حضرت صلی الله علیه وسلم فرا گرفته اند بشهادت دل فرا گرفته اند گویا دل ایشان آن چیزها را اجمالا ادراک کرده بود
وکلام آن حضرت صلی الله علیه وسلم شرح و تفصیل آن معنی اجمالی نمود و بعد از ایشان جماعه دیگر اند پایه بپایه فرود تا آنکه
نوبت بعوام مسلمین آید پس خلافت خاصه آنست که این شخص چنانکه در ظاهر حال رئیس مسلمین شود بحسب وضع طبعی
کمراتب استعدادات افراد بنی آدم ست در صفا و علو فطرت الامثل فالامثل نیز رئیس امت باشد تا ریاست ظاهر
همدوش ریاست باطن گردد و این جماعت که بوضع طبعی خلفای انبیا اند در شریعت مسمی اند بصدیقین و شهدا
و صالحین این معنی مستفاد میشود از دو آیه کریمه قال الله تعالی علی لسان عباده اهدنا الصراط
المستقیم صراط الذین انعمت علیهم وقال تبارک وتعالی اولئک مع الذین انعم الله علیهم
من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا ازین دو آیه افاده فرمود که مطلوب
مسلمین و مسئول ایشان در صلوات خویش و مطمح همم ایشان در سلوک مراتب قرب موافقت با جماعه منعم علیهم ست و
مراد از منعم علیهم این چهار فریق و در جای دیگر یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه الی ان قال
انما ولیکم الله نیز اشاره بهمین معنی است یعنی ولی عوام مسلمین افاضل ایشان اند که باقامت صلوات و بصفت محبت
و محبوبیت و غیر آن متصف اند و این معنی را عبدالله بن مسعود بیان کرد اخرج ابو عمر فی خطبة الاستیعاب
عن ابن مسعود قال ان الله نظر فی قلوب العباد فوجد قلب محمد صلی الله علیه وسلم خیر قلوب العباد
فاصطفاه وبعثه برسالته ثم نظر فی قلوب العباد بعد قلب محمد صلی الله علیه وسلم فوجد قلوب
اصحابه خیر قلوب العباد فجعلهم وزراء نبیه صلی الله علیه وسلم یقاتلون عن دینه

و بیقین شکی آن ترک کرده الا انه قال فجعلهم انصار دینه و وزراء نبیه فما راه المومنون حسنا فهو عند الله
حسن وما راوه قبیحا فهو عند الله قبیح و چنانکه او بیان فرق در خلافت محقق ست اجتهاد طبقه فطبقه الی
واحق ست از اجتهاد دیگران هر صفتی از اوصاف مذکوره علامات و خواص اوست و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بیان مناقب
صحابه گاهی نص فرموده اند باثبات این اوصاف در ایشان گاهی باثبات علامات خواص تلویح ابلغ من التصریح انتهی کلامه
ازین عبارت صراحةً ظاهرست که شاه ولی الله لفظ ولی را در آیه انما ولیکم الله دلیل امامت و ریاست و خلافت
میداند یعنی آنرا بر متولی امور مسلمین حمل میکند پس ظاهرست بهر وجهی که لفظ ولی را در آیه کریمه بر متولی امور مسلمین حمل نمود بهمان
وجه لفظ ولی در حدیث ولایت محمول بر متولی امور مسلمین خواهد بود وجه دوم آنکه نیز شاه ولی الله در ازالة الخفا گفته
قال الله تعالی فی سورة المائدة یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم
ویحبونه اذلة علی المومنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم ذلک
فضل الله یوتیه من یشاء والله واسع علیم یعنی ای مومنان هر که برگردد از زمره شما از دین خود پس خواهد آورد
خدای تعالی گروهی که دوست میدارد ایشان را و دوست میدارند او را متواضع اند برای مسلمانان شدید اند بر کافران جهاد میکنند
در راه خدا و نمی ترسند از ملامت ملامت کننده این بخشایش خداست میدهد به هر که خواهد و خدا جواد داناست انما ولیکم
الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویوتون الزکوة وهم راکعون یعنی جز این نیست که
کارساز و یاری دهنده شما خداست و رسول او و آن مومنان که برپا میدارند نماز را و میدهند زکوة را و ایشان خشوع
کنندگان اند با نماز نافله بسیار خوانندگان اند ومن یتول الله ورسوله والذین آمنوا فان حزب الله هم الغالبون
و هر که دوستی پیدا کند با خدا و با رسول او و با مومنان پس هر آینه گروه خدا همونست غالب انتهی ازین عبارت ظاهرست که شاه ولی الله
لفظ ولی را در آیه انما ولیکم الله الآیه بر کارساز و یاری دهنده حمل میفرماید و ظاهرست که کارساز ترجمه متولی امر ست و من
الواضح الظاهر الجلی الباهر ان المتولی لامور المسلمین هو الخلیفه والامام الحاکم پس بهر وجهی که لفظ ولی را در آیه
انما ولیکم الله الآیه بر متولی امر حمل خواهند کرد بهمان وجه بر آن حمل لفظ ولی در حدیث ولایت بر متولی امر متحقق خواهد شد
وجه سوم آنکه نیز شاه ولی الله در ازالة الخفا گفته قوله تعالی انما ولیکم الله ورسوله انما در کلام عرب برای دلیل حصر
ماسبق و تحقیق و تثبیت اوست یعنی ای مسلمانان از ارتداد عرب و جمع جمعیت ایشان چرا اندیشه چه بر یقین نیست که کارساز
و یاری دهنده شما در حقیقت خداست که سر رشته الهام غیبی بدست اوست و تدبیر امور رسول او که سر رشته ترغیب جهاد در عالم آورده اوست
و برکات خود بدیگران تاخیر نمیکند ایشان ست و در ظاهر تحقیق اهل ایمان که باقامت صلوة و ایتاء زکوة بصفت خشوع و نیاز
متصف اند و مخلصان الهیه اند و خدای تعالی بر دست ایشان کارهای نیک در عالم سرانجام فرماید و سبب نزول
و ما صدق این آیه هر چند ابوبکر ست لفظ عام ست شامل تمام مخلصین و دخول سبب قطعی و حجت این عموم

جابر بن عبد الله گفته است نزلت فی عبد الله بن سلام لما هجره قومه من الیهود اخرج البغوی عن ابی جعفر
محمد بن علی الباقر انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا انزلت فی المومنین فقیل نزلت فی علی فقال هو
من المومنین پس آنچه شیعه گمان کرده اند و قصه روایت میکنند و در اکثر احوال زیور یا انگشتری بگیرند بر باغبان انگشتری
بجانب فقیر در حالت رکوع فرود می آرند سیاق و سباق آیه ابر هم زند خدا تعالی را غضب ایشان را از هم جدا سازد چند انکار این
آیات بعضها ببعض را از هم جدا گیرند والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و مفهوم این کلام است که ولایت
مسلمانان و کارسازی ایشان خصوصا در مثل این حوادث عظام بسابقین متصفین بصفات کمال لایق است نه
غیر ایشان قوله تعالی ومن یتول الله الخ و در ست اطاعت خدا و رسول و خلیفه رسول ترغیب است و بیان آنکه غلبه
موقوف است بر آن و سعادت محض است و در آن حجاب شبهه بیان نموده شد بالجمله الخ که حضرت الهی اخبار است از احوال بعد زمان
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وقوع فتنه ارتداد که نوعی مجتمع بر اعمال اهل ارتداد در زمان حیات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم واقع نشد زیرا که قوم
مجتمع برای قتال که مراد در آن زمان بر آمده بعضی بخشیدن و بعضی مستطلم نیز مرتدین بجمع حال و نصب آلات قتال لوقوع نیامد
لا محاله مصداق وعده خدا و مرتدین و حضرت صدیق اکبر است رضی الله عنه که بحمت محاربه مرتدین بر آمده و بعون الهی در
اسرع حین و احسن وجه سر انجام آن امر عظیم دادند و جمع حال و نصب قتال با فرق مرتدین یکی از لوازم خلافت
است زیرا که خلافت راشده ریاست عامه است در اقامت دین و جهاد اعداء الله و اعلای کلمة الله بوجهی که
وی تابعان وی در این اقامت ممدوح باشند و شاه ولی الله رضا بدیشان متوجه شود و جهاد مرتدین از اعظم انواع
اقامت دین است و در این آیات اظهر من الشمس فی رابعة النهار و نیز باید دانست که من یتول الله ورسوله
ترغیب است بتولی خلیفه راشد و صدیق اکبر مورد نص است و آن قطعی الدخول است و این اشاره است بوجوب انقیاد
خلیفه راشد و دلالت است بر تحقیق خلافت حضرت صدیق اکبر و نیز باید دانست که حق سبحانه بتاکید گواهی داده
بر آنکه آن جماعت در وقت قیام بقتال مرتدین محبوبین و محبین حق تعالی باشند و این همه صفات کمال است پس
اگر حضرت صدیق در خلافت خود بر حق نمی بود جمعیکه با مر او اجتهاد کردند و با او بیعت نمودند و باستخلاف او راضی
شدند محبین و محبوبین و متصفین باوصاف کمال نباشند و اللازم باطل بشهادة الله تعالی و نیز باید دانست
که اینجا گفته شد فسوف یاتی الله بقوم و در ظاهر صورت اجتماعیه آوردن مسلمین از دست حضرت صدیق اتفاق
افتاد و این همچنان است که فرموده و ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی ایشان بقوم کذا و کذا
فی الحقیقت فعل حق است حق سبحانه و تعالی و حضرت صدیق کالجارحه اند و در آن کدام منزلت بالاتر ازین
منزلت خواهد بود بعد منزلة الانبیاء صلوات الله وسلامه علیهم و کدام کامل اکمل از او باشد
ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و نیز باید دانست که انما ولیکم الله هر چند

لفظ عام است اما مورد نص صدیق اکبر است و دخول مورد نص در عام قطعی است پس صدیق اکبر ولی مسلمانان
و کارساز ایشان است و همین است معنی خلافت راشده و صدیق اکبر متصف باقامت صلوة و ایتاء زکوة است
باوصف خشوع یا باوصف اکثار نوافل صلوة و این معنی یکی از لوازم خلافت خاصه است و نیز باید دانست که امر
جهاد و قتال مرتدین موسوم بامر و در عرف شائع است بلکه آمده باید که اعلی این صفات باشد تا بر تقوی در دل دیگران کار
کند پس صفات سه گانه در صدیق اکبر رضی الله عنه علی اکمل الوجوه متحقق شد و این معنی از لوازم خلافت
خاصه است بلکه میتوان گفت که این همه صفات سه گانه صفات صدیق باشد که بطریق تعریض ادا کرده شد تا دیگر حوادث
عبارت ظاهر است که شاه ولی الله از مزید ولای شیخ اکبر و عتیق افخم خود آیه ولایت را بر خلافت راشده و امامت عامه حمل
در یافت و حمل بر غیر ناسره و ریاست شرعیه غیر کاسده حمل مفرط نماید من حیث لا یشعر او یشعر و یکتم و بتجاهل تایید
و اثبات مرام اهل حق کرام که دلالت کلام ملک علام بر خلافت و امامت مصداق الذین امنوا است
بابلغ وجوه مینماید و هفوات و خرافات و تمویهات و تخدیعات اسلاف بالانصاف خود که در حمل ولایت بر معنی غیر
مراد داده اعتساف الداد و ترویج زائف صریح الکساد و اشاعت باطل فضیح الفساد داده اند هباء منثورا
میگرداند و کلام خود را مصداق کلمة حق ارید بها الباطل میسازد و مبالاتی بانقلاب این دلیل بر
خود آن بحر نبیل السبب روایات اکابر اساطین متعین بکریم بتجلیل که دلالت صریحه دارد بر نزول این آیه کریمه
در حق جناب امیر المومنین صلوات و سلام علیه اختلف الاشراق والاصیل بر نمیدارد فالحمد لله العاصم
من شرور التحریف والتسویل المظهر للحق الابلج ببیان مثل هذا المحدث الجلیل الدال
علی اس کل تزویر و تضلیل اما زعم بطلان افاده اهل حق در باب نزول آیه کریمه بحق جناب امیر المومنین
علیه السلام و زعم بطلان قصه نزول آن پس از عجائب مزعومات و غرائب عثرات است که بحمد الله المنان ثبوت
نزول این آیه کریمه بحق جناب امیر المومنین علیه السلام و قصه عطای انگشتری آنحضرت خاتم در حالت رکوع اکابر اساطین و اعاظم
محدثین و اجله ائمه مفسرین سنیه در کتب معتبره خود نقل فرموده اند وجه چهارم آنکه نیز ولی الله در ازالة الخفا
گفته مقصد اولی بیان ملازمت در میان خلافت خاصه و افضلیت بیجهت که باین خلافت مکرمت ساخته
اند بر اهل زمان اولیس این ملازمت گاهی تقریر کرده میشود باعتبار سنة الله در وقت اراده رحمت خاص نسبت
امت که در حدیث شریف خلافت و رحمت اشاره بآنست زیرا که حکیم مطلق در وقت اراده رحمت خاص تسلیط معنوی
نمیفرماید و گاهی تقریر کرده میشود باعتبار ظهور داعیه در نفس شخصی که غیر افضل اهل زمان این داعیه را قبول نمیکند
الطیبات للطیبین و گاهی تقریر کرده میشود باعتبار تبیین آنحضرت صلی الله علیه وسلم شخصی را برای
خلافت خاصه و در تعیین شخصی برای این امر عظیم تنبیه بلیغی آید بر افضل امت را و گاهی تقریر کرده میشود بلحاظ

اتفاق صحابه بر شخصی خاص نمی‌بود کو افضلیت او را مبنای اتفاق خود کرده‌اند زیرا که اجماع صحابه بلکه مسلمین قاطبتهٔ
نمی‌باشد الا بر آنچه حق است نزدیکتر خدای تعالی و اینهمه چون متوقف است بر یکی لازم نگردید و یکی منجر بدیگر است عبارات انا
[illegible] ذات الجمال الشدید وجه اول از دلالت حضرت مرتضی تقریر کرده است
ان یری الله بالناس خیراً یجمعهم علی خیرهم وجه ثانی را عبدالله بن مسعود ذکر نموده
ان الله نظر الی قلوب العباد فوجد قلوب صحابه خیر قلوب العباد فجعلهم وزراء نبیه
یقاتلون عن دینه وجه ثالث را ابوبکر صدیق و عبدالله بن عباس نحو آن بحدیث مرفوع و مقتضای نص اوروجه
رابع را نیز عبدالله بن مسعود تقریر کرده است و سفیان ثوری شرح و بیان آن نموده ما رآه المسلمون حسنا
فهو عند الله حسن وقد رای المسلمون استخلاف ابی بکر ثم قال فی استخلاف عمر
افرس الناس ثلثة الی ان قال وابوبکر حین استخلف عمر وقال سفیان الثوری من فضل
علیاً علی الشیخین فقد خطأ المهاجرین والانصار و گاهی تقریر کرده میشود بانکه در کتاب الله امر معروف
ونهی منکر را تعلیق کرده‌اند بتمکین فی الارض و مجموع تمکین این صفات حقیقت خلافه خاصه است و جای دیگر
می فرماید کنتم خیر امة اخرجت للناس پس خیریت لازم امر بمعروف و نهی منکر ساخته شد و امر بمعروف و
نهی از منکر داخل خلافت خاصه است از خواص خلیفه خاص باشد و گاهی تقریر کرده میشود بانکه تسلیط خلیفه حکم الله
و شریعت و وجوب انقیاد قوم مر او را از آن امور است منسوب بخلاف اوست نوعی از افضلیت و این نوع افضلیت
لازم خلافت خاصه است و الیه الاشارة فی قوله تعالی ستدعون الی قوم اولی بأس شدید
و گاهی تقریر کرده میشود که انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الآیه با سیاق و سباق خود اشارت است
بآنکه ولایت مسلمین مر او راست که اقوی آنکه یحبهم و یحبونه الی آخر ما قال صفت ایشان باشد انتهی
ازین کلام صراحة ظاهر و مستنیر است که ابن حجر نحریر و محدث عدیم النظیر و صدر کبیر و محقق خبیر در اثبات طراز
در میان خلافت خاصه افضلیت شخصی که باین خلافت کام و باین ولایت معظم باشد بآیه وافی هدایه
انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الآیه تمسک نموده و بدلالت سیاق و سباق کلام ملک خلاق
در مذاق اهل ایمان و وفاق و تارکین شقاق راه میگردانند که مراد از لفظ ولی متولی امور مسلمین است فنعم الاتفاق
و بئس الخلاف والنفاق پر ظاهر است که بهر وجهی که لفظ ولی در آیه کریمه محمول بر معنی متولی امور مسلمین خواهد بود
بهمان وجه بعینه لفظ ولی در حدیث شریف بمعنی متولی امور مسلمین محمول و توجیه و تاویل سخیف آن مردود
و نامقبول و مرجود و نامعقول و تشبث بشترک بحبت احتیال و ازلال مرذول محض تزویر و تلمیع مغسول
فیا عجبا من المخاطب الفطین کیف لم یحتفل بنص نبیه النبیه النبیل المحدث الجلیل

وکیف لم یعتن بقول شیخه الاواه الذی عنده آیة من آیات الله ولم یوجد له
عندهم مثیل ولا عدیل بل فاختار عقوق والده فی ابطال خلافة وصی رسول
الرب الجلیل سلام الله علیه و آله ما اختلف الاشراق والاصیل فوجه التوجیه
العلیل واعمل التاویل الضئیل واخترع سخیف التخدیع والتسویل وذهب علی
الحنظل واتخذه سهل سبیل ولم یدر ان کید فی تضلیل وجه پنجم آنکه ابوشکور محمد بن
عبدالسعید بن محمد الکشی السالمی الحنفی با آنکه تعصبش بمرتبه رسیده که عیاذاً بالله کفر اعدای جناب امیرالمؤمنین
علیه السلام هم از اول ثابت میسازد ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام بمعنی امامت آنحضرت از حدیث غدیر
و آیه انما ولیکم الله ثابت نموده و تاب مجال قدح و جرح در آن مثل دیگر ارباب کمالات نیافته آری بتقیید
آن بزمان ما بعد عثمان دل خوش کرده و لصراحت بطلان این تقیید غیر سدید اعتنائی نکرده در تمهید
فی بیان التوحید گفته وقالت الروافض الامامة منصوصة لعلی بن ابی طالب رضی
الله عنه بدلیل ان النبی صلی الله علیه وسلم جعله وصیاً لنفسه وجعله خلیفة
من بعده حیث قال اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی
ثم هرون علیه السلام کان خلیفة موسی علیه السلام فکذلک علی رضی الله
عنه والثانی هو ان النبی صلی الله علیه وسلم جعله ولیاً للناس لما رجع من مکة
ونزل فی غدیر خم فامر النبی ان یجمع رحال الابل فجعلها کالمنبر وصعد علیها فقال الست
اولی بالمؤمنین من انفسهم فقالوا نعم فقال علیه السلام من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم
وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله والله جل جلاله یقول
انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون
الایة نزلت فی شأن علی رضی الله عنه دل انه کان ولی الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم
و بعد تمام جواب این عبارت گفته و اما قوله بان النبی صلی الله علیه وسلم جعله ولیاً قلنا اراد به
فی وقته یعنی بعد عثمان رضی الله عنه فی زمن معاویة رضی الله عنه نحن کذا نقول وکذا
الجواب عن قوله تعالی انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الآیة نقول ان علیاً رضی الله عنه
کان ولیاً و امیراً بهذا الدلیل فی ایامه و وقته وهو بعد عثمن رضی الله عنه واما قبل ذلک فلا
ازین عبارت بصراحت تمام ظاهر است که ابوشکور اثبات دلالت حدیث غدیر بر اولی بودن جناب امیرالمؤمنین
علیه السلام برای مردم میکند و ظاهر است که مراد از ولایت آنحضرت در قول مستدل ولایت امامت است

هکذا فی الجواب و معذلک تقیید آن بزمان ما بعد عثمان دلالت صریحه بران دارد که مراد از ولایت
امامت است و نیز ازین عبارت ظاهر است که آیه انما ولیکم الله هم دلیل ولایت و امامت جناب
امیرالمومنین علیه السلام است پس در حدیث ولیکم بعدی نیز مراد از ولایت ولایت امارت و امامت
باشد فلله الحمد والمنة وکمال الشکر که از افادهٔ ابوشکور صدر الصدور بکمال وضوح و ظهور بنیان
مساعی غیر مشکور و تسویلات غیر مبرور اکابر و اساطین ارباب غرور و اصحاب خدع و زور منهدم و منخرم و مهدود
و مکسور و جمیع تاویلات علیله و توجیهات غیر وجیهه فاقدین شعور مغرور و مدحور و سائر تصلفات و تعسفات
و تعللات و تحیفات ائمهٔ زیغ غیر مستور بکمهور و مهجور و کبشات زرافه تخدیع و تلمیع اصحاب تبار این علامه
روزگار مشهور فتامل هذا الالزام المستقیم ولا تخادع المزعج للقعد المقیم بعین البصیرة
و تلقه بتلقاء السریرة و تناوله بید غیر قصیرة و فرق بعون الله بین نسیم السحر و حر
الظهیرة اما تقیید مدلول حدیث غدیر و مدلول آیه انما ولیکم الله بزمان ما بعد عثمان پس بطلان آن از
افادهٔ خود خلیفه ثانی واضح و ظاهر است که اثبات مولائیت آنحضرت برای خود و برای هر مومن و مومنه
نموده استیصال این احتمال کثیر الاختلال فرموده و این تاویل علیل سنیه چقدر مشابه و مماثل است
بتاویل سخیف جمعی غفیر از اهل کتاب که با وصف اعتراف و اقرار بنبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه
و آله و سلم تاویل [illegible] باینکه نبوت آنحضرت مخصوص بود برای عرب که آن حضرت مبعوث بود بسوی
عرب خاصه و معاذ الله آنحضرت نبی عیسائیان و امثال ایشان نبوده پس همچنین حضرات
سنیه عند العجز بتقلید اهل کتاب میگویند که امامت و خلافت جناب امیرالمومنین علیه السلام از حدیث
و کلام الهی ثابت لکن امامت آنحضرت مخصوص بود بزمان ما بعد عثمان و معاذ الله آنحضرت امام ثلثه و
اتباع شان نبوده فهذا التاویل مثل تاویل اهل الکتاب حذو النعل بالنعل و حذو
القذة بالقذة اما حمل اهل کتاب نبوت جناب رسالتمآب را بر نبوت خاصه برای عرب پس خواجه نصر الله
کابلی در صواقع گفته و قد اعترف الیهود و العیسویة و جم غفیر من القادرین من
النصاری و من تابعهم من نصاری افرنج بنبوته الا انهم یزعمون انه مبعوث
الی العرب خاصة و قد سألت قادریا عنه علیه السلام فقال هو نبی و اسمه فی کتبنا
فقلت لم لا تومنون فقال رسولنا فوق رسولنا الی انتهی و نیز بطلان حمل ولایت جناب
امیرالمومنین علیه السلام که مستفاد است از حدیث غدیر مثل آن بحمد الله الباری از افادهٔ علما
[illegible] کند عالم نحات متاخرین اهل سنت است در خیر جاری شرح صحیح بخاری از

افادات اوست در خیر جاری و سائر دساتیر ظاهر و واضح است بالجمله در تجیب امامت جناب امیرالمومنین علیه
السلام در شرح تهذیب الکلام گفته و لما تواتر من قوله صلی الله علیه و سلم من کنت
مولاه فعلی مولاه و انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی بیان التمسک
بالحدیث الاول انه صلی الله علیه و سلم جمع الناس یوم غدیر خم موضع بین
مکة و المدینة بالجحفة و ذلک الیوم کان بعد رجوعه عن حجة الوداع ثم
صعد النبی صلی الله علیه و سلم خطیبا مخاطبا معاشر المسلمین الست
اولی بکم من انفسکم قالوا بلی قال فمن کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من
والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و هذا الحدیث اورده
علی رضی الله عنه یوم الشوری عند ما حاول ذکر فضائله و لم ینکره احد و لفظ
المولی جاء بمعنی المعتق لا علی و الاسفل و الحلیف و الجار و ابن العم و الناصر و الاولی
بالتصرف و صدر الحدیث یدل علی ان المراد هو الاخیر اذ لا احتمال لغیر الناصر و الاولی
بالتصرف ههنا و الاول منتف لعدم اختصاصه ببعض دون بعض بل یعم المومنین
کلهم قال الله تعالی و المومنون بعضهم اولیاء بعض و بیان التمسک بالثانی ان لفظ المنزلة
اسم جنس و بالاضافة صار عاما بقرینة الاستثناء کما اذا عرف باللام فبقی شاملا لغیر
المستثنی و هو النبوة و من جملة ما یدخل تحت ذلک اللفظ الریاسة و الامامة [illegible]
الاول بتغیر قوله لان المراد المتصرف فی الامر اذ لا صحة لکون علی معتقا او ابن عم مثلا
لجمیع المخاطبین و لا فائدة لغیره ککونه جارا او حلیفا لانه لیس فی بیانه فائدة او ناصرا
لنزول النصر لجمیع المومنین و الثانی بتغیر قوله بمنزلة هرون عامة اخرجت منه النبوة
فتعینت الخلافة و رد بانه لا تواتر بل هو خبر الواحد و لا حصر فی علی بعینه ان غایة ما یلزم
من الحدیث ثبوت استحقاق علی رضی الله عنه للامامة و ثبوتها فی المآل لکن من این
یلزم نفی امامة الائمة الثلثة و هذا الجواب من المصنف و توضیحه انه لم یثبت له الولایة
حالا بل مآلا فلعله بعد الائمة الثلثة و فائدة التنصیص لاستحقاقه الامامة الالزام علی
البغاة و الخوارج اقول یرد علیه انه کما کانت ولایة النبی صلی الله علیه و سلم عامة بحیث دل
علیه کلمة من الموصولة فکذا ولایة علی فیجب ان یکون علی هو اولی لابی بکر دون العکس
ازین عبارت ظاهر است که تقیید ولایت جناب امیرالمومنین علیه السلام بزمان ما بعد عثمان واهی و باطل بجا

حاصلیه صحت عطل و اشتباه و فساد آن نزد اهل یقین بعکس آن حاصل و انشاء الله المتعال اکثر دیگر برای رد و ابطال
این احتمال بجواب مخاطب عمدة الاقبال و رسالهٔ مذکور خواهد شد فانتظر وجه ششم آنکه مولوی محمد اسمعیل
در رساله که آنرا در حقیقت امامت تصنیف کرده میگوید نکته ثانی امام نایب رسول ست آنچه سنة الله در بندگان
خدا بواسطهٔ انبیا و رسل جاری فرموده همان سنت بواسطهٔ ائمه هم جاری میفرماید از انجمله اتمام حجت است به بعثت
ایشان یعنی تا وقتیکه بعثت رسول متحقق نمیشود و جحود و انکار ایشان در انقیاد سر نمیزند انتقام ملک علام
بنسبت اهل معاصی اتمام متحقق نمیگردد قال الله تبارک و تعالی و ما کنا معذبین حتی نبعث
رسولا و این اتمام حجت به بعثت ائمه هم ثابت میگردد و قال الله تعالی و اضرب لهم مثلا اصحب القریة
اذ جاءها المرسلون الی آخر القصه مراد ازین قریه انطاکیه است که حواریین حضرت روح الله بسوی ایشان
مبعوث شده بودند و آخر الامر اهل انطاکیه با ایشان بجحود و انکار پیش آمدند و در انتقام ملک علام گرفتار گردیدند
و قال الله تعالی فیه ایضا و ما انزلنا علی قومه من بعده من جند من السماء و ما کنا منزلین
ان کانت الا صیحة واحدة فاذا هم خامدون پس این معنی بالیقین باید فهمید که چون در وقتی از
اوقات امام قائم گردید و دعوت او در شنفته شود سیدالانبیاء القدر جمیع اهل معصیت فساد تمام شده وقت انتقام
الهی از ایشان در رسید پس هرگاه که معاصی در اتمام معارضه و مقابله امام با تمام میرسد لاریب بهر حد انتقام میکشد
و ازین جمله مامور شدن عباد بتفحص ایشان و طلب معرفت ایشان قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا
اتقوا الله و ابتغوا الیه الوسیلة مراد از وسیله شخصی ست که اقرب الی الله باشد در منزلت کما قال الله
تعالی اولئک الذین یدعون یبتغون الی ربهم الوسیلة ایهم اقرب و اقرب الی الله باعتبار منزلت و اسهل
مستبعد از آن امام که نایب اوست قال النبی صلی الله علیه و سلم ان احب الناس الی الله یوم القیمة
و اقربهم مجلسا امام عادل قال النبی علیه السلام من لم یعرف امام زمانه فقد مات میتة جاهلیة
و از آن جمله ایفای بعض مواعید ست که حق جل و علا رسول خود را بآن موعود فرموده پس بعض آن را بدست پیغمبر بمرتبهٔ ایفا
رسانیده و بعضی دیگر را از دست نایبان او تمام گردانیده کما قال الله تعالی هو الذی ارسل رسوله بالهدی
و دین الحق لیظهره علی الدین کله و ظاهر است که ابتدای ظهور دین در زمان پیغمبر صلی الله علیه و سلم بوقوع آمده
و اتمام آن از دست حضرت مهدی واقع خواهد گردید همچنان ست هلاک کسری و قیصر و قسمت گنج خزائن ایشان که آنجناب بآن
موعود شده بودند و ظهور آن از دست خلفای راشدین واقع گردیده و از انجمله تمام امور ست که رسول بآن مامور شده
بود و تمامی ادای آن از امام صورت بست قال الله تعالی قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا و ظاهر است
که تبلیغ رسالت بنسبت جمیع ناس از آنجناب متحقق نگشته بلکه امر دعوت از آن جناب شروع گردیده بلا واسطه

خلفای راشدین و ائمه مهدیین رو به تزاید کشید تا آنکه بواسطهٔ امام مهدی با تمام خواهد رسید و همین
نیابت را در امور مذکورة الصدر وصایت مینامند یعنی چنانکه وصی در طلب و ادای حقوق قائم مقام
منیب میباشد همچنین امام قائم مقام پیغمبر ست در معاملاتیکه درمیان خدا و رسول منعقد گردیده و از آن
جمله است ثبوت ریاست یعنی چنانکه انبیاء الله را بنسبت امت یک نوعی از ریاست حاصل است که بلا تعجب
همان ریاست ایشان را امت این رسول میگویند و این رسول را رسول این امت و در بسیاری از
امور دنیویه هم تصرف رسول در ایشان جاری است کما قال الله تعالی النبی اولی بالمومنین
من انفسهم و در مقدمات اخرویه هم ولایت او ثابت قال الله تعالی فکیف اذا جئنا من کل
امة بشهید و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا همچنین امام را هم در دنیا و آخرت مثل این ریاست بنسبت
مبعوث الیهم ثابت قال النبی صلی الله علیه و سلم الستم تعلمون انی اولی بالمومنین
من انفسهم قالوا بلی فقال اللهم من کنت مولاه فعلی مولاه و قال الله تعالی یوم ندعوا
کل اناس بامامهم و قفوهم انهم مسئولون قال النبی صلی الله علیه و سلم انهم مسئولون
عن ولایة علی انتهی ازین عبارت ظاهر ست که ولایت جناب امیر المومنین علیه السلام که از شرف فضیل
ثابت ست و مردم از آن بمفاد حدیث مفسر آیه قفوهم انهم مسئولون درین حدیث مفسر لکریمه بمعنی امامت
باشد پس ولایت را در حدیث ولیکم بعدی بمعنی دیگر محمول ازظاهران معروف و معدول نمی کند الا
من رایه مالوس معلول فهمه افین مرذول و عقله معکوس مدخول فاستبصر
و لاتکن ممن اغتاله الغفول و اجتاحه الذهول فتاه فی مهامه ابطال فضل وصی
الرسول صلی الله علیه و آله ما هب القبول وجه هفتم آنکه بر هر منصف لبیب و متامل اریب ظاهر و باهر
ست که بقرینهٔ لفظ بعدی صراحة لفظ ولی درین حدیث مفید امامت و ریاست ست زیرا که محبت و ناصریت
و غیر آن مخصوص بزمان مابعد جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم نبود و گر آنکه جناب شاه صاحب چنانکه
ولایت مومنین یعنی امامت بعد جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم از آنحضرت مسلوب میسازند
ولایت آن جناب برای مومنین یعنی محبت و ناصریت در زمان جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم از آن
حضرت سلب فرمایند و ارشاد فرمایند که آنحضرت العیاذ بالله در زمان جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله
و سلم محب و ناصر مومنین نبوده لهذا تقیید آن ببعدی واقع شده و ذلک مما یضحک علیه الثکلان
و یلعب به الصبیان و لنعم ما قال الوزیر النحریر اعلی الله مقامه فی دار الکرامة فی کشف
الغمة بعد نقل هذا الحدیث و غیره و انت ایدک الله بلطفه اذا اعتبرت معانی هذه الاحادیث

الواردة من هذه الطرق امنك معرفة الحق فان قوله الست اولی بالمومنین من انفسهم وقوله وهو ولی کل مومن من بعدی الی غیر ذلک صریح فی امامته وظاهر فی التعیین علیه لا ینکره الا من یرید دفع الحق بعد ثبوته والتغطیة علی الصواب بعد بیانه وستر نور الشمس بعد انتشار اشعتها لیس یصح فی الافهام شیء اذا احتاج النهار الی دلیل ومن اغرب الاشیاء واعجبها انهم یقولون ان قوله علیه السلام فی مرضه مروا ابابکر یصلی بالناس نص خفی فی تولیة الامر وتقلید امر الامة وهو علی تقدیر صحته لا یدل علی ذلک ومتی سمعوا لحدیث یاتی امر علی نقلوه عن وجهه وصرفوه عن مدلوله واخذوا فی تاویله بابعد محتملاته متنکبین عن المفهوم من صریحه او طعنوا فی راویه وضعفوه وان کان من اعیان رجالهم وذوی الامانة فی غیر ذلک عندهم هذا مع کون معاویة بن ابی سفیان وعمرو بن العاص والمغیرة بن شعبة وعمران بن حطان الخارجی وغیرهم من امثالهم من رجال الحدیث عندهم ورواتهم فی کتب الصحاح عندهم ثابتة عالیة یقطع بها ویعمل علیها فی احکام الشرع وقواعد الدین ومتی روی احد عن زین العابدین علی بن الحسین وعن ابنه الباقر وابنه الصادق وغیرهم من الائمة علیهم السلام نبذوا روایته واطرحوها واعرضوا عنها فلم یسمعوها وقالوا رافضی لا اعتماد علی مثله وان تلطفوا قالوا شیعی مالنا ولنقله مکابرة للحق وعدولا عنه ورغبة فی الباطل ومیلا الیه واتباعا لقول من قال انا وجدنا اباءنا علی امة ولعلهم رأوا ما جرت الحال علیه اولا من الاستبداد بمنصب الامامة فقاموا بنصر ذلک محامین عنه غیر مظهرین لبطلانه ولا معترفین به استینافا للحمیة الجاهلیة وهذا مجال طویل لا حاجة بنا الیه ومخفی نماند که فاضل رشید بجهت مهارتی وحذاقتی که در علوم عربیه وفنون ادبیه داشته عمر عزیزش دران بغرض ابطال حق وترویج ضلال صرف کرده در تاویل این حدیث شریف وابطال دلالتش بر امامت جناب امیر بسعی وتسویل غریب بکار برده چنانچه در ایضاح گفته قوله علاوه حدیثی که در استیعاب آورده اقول اگرچه این حدیث باعتبار سند خالی از کلامی نیست لیکن احقر العباد بر تقدیر تسلیم جواب شرعی میکند که ولی درین حدیث بمعنی دوست ست ومراد از بعدیت جائز ست که رتبی باشد نه زمانی وچون محبت با حضرت امیر متفرع ومترتب بر حب آن حضرت صلی الله علیه وسلم ست پس دوستی ثانی بعدیت رتبی شی ثانی از اول نیست تا وهم شود که جواب احقر مخالف ثبوت محاثلت من وجه بین المحبتین ست کرسابقا

از تحفہ اثنا عشریہ منقول شدہ وبر تقدیر تسلیم معنی خلافت از دلایت غرض آنکہ چون اولویت خلافت خلفای ثلاثہ نزد اہلسنت موجود ست ودلیلی اذان بطریق نموذج سابقا مذکور شدہ پس جمعا للادلة بعدیت محمول بر عدم فاصلہ باشد نقطہ المستدل نفی هذا الاحتمال لیسلم دلیله عن الاختلال اذ اتقن الناظر ما ذکر العبد القاصر علم ان تقریر استدلال اهل الخلاف بهذا الحدیث علی مزعومهم غیر تام ومورد لاخفاء البحث والکلام انتهی کلامه بالفاظه اقول بر متامل متدبر ظاہر ست کہ ارادہ دوست از لفظ ولی درین حدیث شریف بچند وجوہ نادار وچنانچہ در وجہ ہفتم عنقریب بعون اللہ تعالی ظاہر ست لیکن ہرگاہ فاضل رشید مراد از بعدیت رتبی گرفتہ منشای این خواہد بود کہ جناب امیر علیہ السلام محبوب خلق بودہ بعد جناب سالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس مفاد این خواہد بود کہ بعد جناب سالتمآب از ہمہ کس در صفت محبوبیت جناب امیر المومنین علیہ السلام مقدم ست وبر ہمہ کس احب است کرشتہ باداہ باجناب امیر علیہ السلام را بعد جناب سالتمآب از ہمہ کس محبوب تر دانند وبدیہی است کہ احبیت دلیل افضلیت ست چنانچہ ان شاء اللہ تعالی در مجلد حدیث طیر باعتراف ثقات سنیہ مبین خواہد شد وہرگاہ افضلیت جناب امیر علیہ السلام متحقق گردید بلا کلفت خلافت آنجناب بمعنہ ظہور رسید وللہ الحمد علی ذلک وانچہ بر تقدیر تسلیم افادہ فرمودہ پس دریافتی کہ قطع البطلان ست ودر غایت کاستی وہوان چہ قطع نظر از صرف بعدیت از معنای ظاہری امامت جناب امیر برای ہر مومن ازین حدیث ثابت لیس بکیر العلم خلفای ثلاثہ کہ نزد سنیہ مومن بودند نیز باشد ودر صورت عدم ایمان شان مطلوب خود حاصل حاجت گفتگو چیست علاوہ تقدم غیر منصوص بر منصوص علیہ اصلا از عقلا تجویز نتواند کرد واولویت خلافت ثلاثہ کہ فاضل رشید ادعایش فرمودہ اگر از قبیل نصوص ست کذب آن از کلام استاد جناب البشر ظاہر ست علاوہ بر آن دلائل بیشمار تکذیب آن مینماید واگر این دلائل علاوہ نصوص است پس در مقابلہ نص محتمد انشاید جمع بین الادلہ تفرع نکافوست وبدیہی کہ ہر کہ از استنباط واستفادہ نحو معارض مکافی ما ثبت بالنصوص نمیتواند شد فقط المعترض نفی هذا الاستدلال لیسلم کلامه من الاختلال واذا اتقن الناظر ما ذکر العبد الاثر القاصر علم ان تقریر اعتراض اهل الخلاف علی الاستدلال بهذا الحدیث علی مزعومهم غیر تام ومورد لاخفاء البحث والکلام فانه ظاهر لدی البصیر الناقد والخبیر المطلع انما اذا ثبت بنص فص خاتم الرسالة ان علیا هو الامام بعده ثبت خلافته من غیر ارتیاب وتحققت امامته عند اولی الالباب فتقدم الثلثة علیه مع فقد ان النص عنهم بالاتفاق ودلالة الاحادیث الکثیرة المنقولة من طرق اهل العناد والنفاق یاباه العقل السلیم والذهن المستقیم ولا یقبله الامر موفق به

الضلال هالهم وعناده ولجاجه مستمر دا ﴿وا لا﴾ فان لا یثبت حرمة نکاح الامهات و
البنات ایضا بان یقال ان النهی عن نکاحهن محمول علی الکراهة دون التحریم لدلالة
الایات الکثیرة علی حلیّة نکاح النساء علی الاطلاق والتعمیم مثل قوله تعالی واحل
لکم ... والرجال قوامون علی النساء وغیر ذلک من الایات والاحادیث المرویة
عن سید الانبیاء وبالجملة اذا عورض بامثال تلک الاستنباطات صرائح النصوص
خرجت الایات والاحادیث عن الحجیة وصار الشرع اسیرا بایدی اللصوص فصار
الحلال حراما والحرام حلالا ولا تستطیع ان تفرد فی اثبات الحق مقالا ولا تجد لرد هفوات الملحدة مجالا
وجه ہشتم آنکه ابن تیمیه در منہاج السنة گفته قوله هو ولی کل مومن بعدی کذب علی
رسول الله صلی الله علیه وسلم بل هو فی حیاته وبعد مماته ولی کل مومن وکل مومن
ولیه فی المحیا والممات فالولایة التی هی ضد العداوة لا تختص بزمانٍ واما الولایة التی
هی الامارة فیقال فیها والی کل مومن بعدک کما یقال فی صلوة الجنازة اذا اجتمع الولی والوالی
فی قول الاکثر وقیل یقدم الولی فقول القائل علی ولی کل مومن بعدی کلام یمتنع نسبته الی رسول
الله صلی الله علیه وسلم فانه ان اراد الموالاة لم یحتج ان یقول بعدی وان اراد الامارة کان
ینبغی ان یقال وال علی کل مومن ازین عبارت ظاهر ست که بلحاظ حمل ولایت بر ضد عداوت
لفظ بعدی عبث وبیکار بلکه منافی ومناقض عموم ولایت جناب امیر المومنین علیه السلام الثناء الاکمل
التشی والابکار خواهد بود پس قطعا وحتما ثابت شد که بسبب لفظ بعدی ولی درین حدیث شریف
ماخوذ از ولایت بمعنے محبت نیست واراده محب یا محبوب ازان هرگز صحیح نمیتواند شد که محبت جناب امیر المومنین
علیه السلام در حیات وبعد وفات سرور کائنات علیه وآله آلاف التحیات هر دو ثابت ست پس لا بد که
محمول بر معنائے باشد که تنها اختصاص به بعد وفات باشد وآن نیست مگر امارت پس بحمد الله دلالت
این روایت بر امارت وخلافت جناب امیر المومنین علیه السلام حسب افاده ابن تیمیه رئیس
المنکرین والجاحدین ثابت شد اما زعم ابن تیمیه که اگر مراد از ولایت امارت میبود وال علی کل مومن
ارشاد میشد پس مدفوع ست بآنکه چنانچه لفظ والی بمعنی امیر می آید همچنین لفظ ولی بمعنی امیر ووالی امارت
ولفظ بعدی تعیین این اراده میکند وکسی لفظ ولی بمعنی والی نمیتواند کرد وشواهد آن از عبارات سابقه ظاهر
است پس حصر افاده امارت در لفظ والی وجهی ندارد وهرگاه الفاظ عدیده دلالت بر یک معنی کنند
شارع را اختیارست که بهر لفظ که خواهد افاده معنی بآن کند اقتراح وتحجیر ابن تیمیه وامثال او اعداء حق

وعلاوه برین بروایه سابقه واضح که ازان یقین بحمل لفظ ولی بر امیر حاصل میشود دریجا دفع درفع ارتیاب
ووسواس ابن تیمیه ضعیف المراس بکلام عمرو عاص جلالت اساس می نمایم وحظ او فی از تخجیل
والزام واسکات این شیخ الاسلام میربایم پس باید دانست که ابو المؤید موفق بن احمد المعروف باخطب
خوارزم در کتاب المناقب مکتوبی از عمرو بن العاص بجواب کتاب معاویه نقل کرده ودران مذکورست
واما ما نسبت ابا الحسن اخا رسول الله صلی الله علیه وسلم ووصیه الی الحسد
والبغی علی عثمان وسمیت الصحابة فسقة وزعمت انه اشلاهم علی قتله
فهذا کذب وغوایة ویحک یا معاویة اما علمت ان ابا الحسن بذل نفسه
بین یدی رسول الله صلی الله علیه وسلم وبات علی فراشه وهو صاحب السبق
الی الاسلام والهجرة وقد قال فیه رسول الله صلی الله علیه وسلم هو منی و
انا منه وهو منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی وقد قال فیه رسول
الله صلی الله علیه وسلم یوم غدیر خم الا من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من
والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله وهو الذی قال علیه
السلام فیه یوم خیبر لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله ورسوله
ویحبه الله ورسوله وهو الذی قال فیه یوم الطیر اللهم ائتنی باحب
خلقک الیک فلما دخل علیه قال اللهم والی والی وقد قال فیه
یوم النضیر علی امام البررة وقاتل الفجرة منصور من نصره مخذول
من خذله وقد قال فیه علی ولیکم من بعدی وذلک علی وعلیک و
علی جمیع المسلمین وقال انی مخلف فیکم الثقلین کتاب الله و
عترتی وقال انا مدینة العلم وعلی بابها ازین عبارت ظاهرست
که عمرو عاص از حدیث علی ولیکم من بعدی ولایت جناب امیر المومنین
علیه السلام بر خود وبر معاویه وبر جمیع مسلمین ثابت دانسته و ظاهرست که مراد عمرو
عاص از ثبات ولایت آنجناب بر خود وبر معاویه وبر جمیع مسلمین غیر امارت وحکومت نمیتواند شد
زیرا که ولایت که مشار الیه ذلک در قول عمرو عاص ست موصول ست بعلی و
هرگاه لفظ ولایت موصول بعلی می شود لا بد بمعنی امارت می باشد چنانچه از تتبع
افادات ائمه لغت ظاهر وواضح ست جوهری در صحاح اللغة گفته الولی القرب

استدلال بکلام ابن تیمیه که از محل ولایت بر منه
عداوت لفظ بعد سے را بسیار دادنشته

وجه بستم از وجوه دلالت حدیث
ولایت بر امامت

والذنوب قال تبا عدنا بعد وَلْیٍ وکل مما یلیک ای مما یقاربک وقال سه
وَعَدَتْ عَوَادٍ بَیْنَ وَلْیِیکَ شُعُبُ یقال منه وَلِیَه یلیه بالکسر
بینهما وهو شاذ واولیته الشیٔ فولیه وکذا
ولی الوالی البلد وولی الرجل البیع وِلَایةً فیهما واولیته
معروفا ویقال فی التعجب ما اولاه للمعروف وهو شاذ وتقول
فلان وَلِیَ وَوُلِیَ علیه کما یقال ساس وسیس علیه وعبد الرحیم
بن عبد الکریم صفی پوری در منتهی الارب گفته وَلِیَ الشیٔ وعلیه ولایة
بالفتح والکسر دست یافت بران وتصرف کرد وران یقال ولی الوالی البلد
وفلان وَلِیَ ووُلِیَ علیه کما یقال ساس علیه وسیس علیه
ومحمد طاهر گجراتی در مجمع البحار گفته وفی شرح العقیدة کما تکونوا
یولی علیکم فان تکونوا عادلین سلط علیکم الامیر العادل
وان کنتم ظالمین علی رعیتکم بحدیث کما تکونوا سلط
علیکم مثلکم حتی جوزیتم فی الدنیا علی وفق ما عملتم به
فان قلت هذا یدل علی ان الدنیا دار الجزاء ولیس کذلک
وانما هی دار الابتلاء قلت تسلیط الظالم علی الظالمین لقطع
ظلم الظالمین فقد قیل الظلم لا یدوم وان دام دمّر ای اهلک
الخلق وخرب المظلوم پس لفظ علی وعلیک وعلی جمیع المسلمین برسه وجه
اثبات امارت جناب امیر المومنین علیه السلام بر تمام انام مے نماید اوّل آنکه هرگاه
ولایت جناب امیر المومنین علیه السلام بر عمرو عاص ثابت شد بر سائر اهل اسلام
نیز ثابت خواهد شد لعدم الفرق ولزوم الخرق دوّم آنکه هرگاه ولایت آنجناب
بر معاویه ثابت شد ولایت آن حضرت بر جمیع انام ثابت خواهد شد لبطلان
القول بالفصل سوّم آنکه از قول او وعلی جمیع المسلمین بتصریح
صریح ثابت ست که حدیث علی ولیکم دلالت دارد بر ثبوت ولایت جناب
امیر المومنین علیه السلام بر جمیع مسلمین والحمد لله علی وضوح الحق
والیقین وزهوق مکابرات المشککین والمسولین

وجه نهم از وجوه دلالت حدیث ولایت بر امامت

دران لفظ انه الولی بعدی را نص بر امامت
سلطنت دانسته

وجه نهم آنکه محب الدین ابو العباس احمد بن عبد الله بن محمد الطبری المکی الشافعی که فضائل باهره ومناقب
فاخره ومعالی باهره ومحاسن ظاهره ومحامد باذخه ومدائح شامخه او نشاید در ریاض النضرة فی فضائل
العشرة گفته لقد احسن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب حیث قال لبعض الرافضة لو کان الامر
کما تقولون ان النبی صلی الله علیه وسلم اختار علیا لهذا الامر والقیام علی الناس بعده فان
علیا اعظم الناس خطیئة وجرما اذ ترک امر رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یقوم به ویعذر
الی الناس فقال له الرافضی الم یقل النبی صلی الله علیه وسلم من کنت مولاه فعلی مولاه فقال
اما والله لو یعنی بها رسول الله صلی الله علیه وسلم الامر والسلطان لافصح بها کما افصح
بالصلوة والزکوة والحج والصیام ولقال یا ایها الناس انه الولی بعدی فاسمعوا له
واطیعوا اخرجه ابن السمان فی الموافقة ازین روایت که ابن السمان عمدهٔ اکابر اعیان اهل السنة
من النعت والبهتان در کتاب موافقت بغرض بے اصل که اسری مجازفت وبزل ست یعنی اثبات موافقت
ولتعیا لمبیت علیهم السلام صحابه وارد نموده ومحب طبری هم بسبب تبلد اجباسلاف بالضمان خود اثبات
احسان بران نموده نهایت تلطف وغایت منت وامتنان من حیث لا یشعر بر اهل حق وایقان ارباب
عرفان ایمان نهاده فکلمته کلمة حق ارید بها باطل کما لا یخفی علی من فرق الحالی من
العاطل واضح وساطع ولائح ست که اگر جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بخطاب مردم در حق
جناب امیر علیه السلام ارشاد می فرمود انه الولی بعدی فاسمعوا له واطیعوا این ارشاد باسداد
در تصریح وافصاح وتنصیص وایضاح خلافت وامامت وسلطنت وریاست کافی ووافی بود ونیز برای
ازالهٔ امراض شکوک ووساوس وازاحهٔ اسقام وهواجس تریاق نافع وعلاج سودمند میبود پس معلوم شد
که لفظ انه الولی بعدی نص صریح وتصریح صحیح بر خلافت وامامت ست وظاهر وبدیهی ست که انه
الولی بعدی وان علیا ولیکم بعدی متحد السیاق ومرتبط الانطباق بلا توهم شیٔ من الاختلاف
والافتراق بلکه ثانی ابلغ واصرح نزد ارباب فهم وموصوفین بسلامت مذاق ست فالزاح بحمد
الله رافع السماک توهم الاشتراک السائق الی الالتباس والهلاک الرادع القادع
عن فهم معنی نص فصیح من نطق بالضاد المخاطب بلولاک وظهر ان هذا التوهم
لخیال فاسد وتسویل کاسد لا یشک فی سخفه وهنه شاک فلیبک علی
ضیاع سعی المدغلین من اولیائهم کل باک ولیفرح لابتلاج صبح الحق کل زاک
واگر تعصب شدید مکابر ومجادل شکک در امر ظاهر از جاده آید وبسراید که این روایت حسن بن حسن

استدلال بروایت منسوبه بحسن مثنی که دران لفظ انه الولی بعدی راجع بامامت و سلطنت می‌دانسته

لفظ انه الولی بعدی را بضمیمهٔ فاسمعوا له واطیعوا نص بر خلافت امامت گردانیده و مجرد لفظ
انه الولی بعدی را پس حدیث ان علیا ولیکم بعدی نص بر خلافت و امامت نباشد و معاذ الله
دعوی اتحاد هر دو مضمون از هم پاشید پس به تشکیت و افحام و تخجیل و الزام این معاند مجادل و مکابر
غافل و متعصب نی ابلهٔ دلی عنایت سهله میسر و حاصل ست زیرا که بر ظاهر ست که فاسمعوا له واطیعوا
تفریعیست بر انه الولی بعدی و معلوم ارباب فهم ست که تفریع فرع میباشد و متفرع علیه اصل پس
ثابت شد که اصل کلام در افادهٔ مرام یعنی اثبات خلافت جناب امیر المومنین علیه السلام ولو بالفرض
والتقدیر علی زعم الخصام نفرو شریف انه الولی بعدی ست پس اگر این فقره نص امامت و
خلافت نباشد کلام منسوب بحسن جسن بغایت غیر حسن بلکه لغو علی حسب مزعوم اهل العنف و الاحن باشد زیرا که
او در معرض تبیین کلامی بود که بان افادهٔ امامت و خلافت جناب امیر المومنین علیه السلام صراحة و نصا
حاصل شود پس میباید که درین مقام آن کلام بیان میکرد که انچه اصل و آن نست و نص صریح بر خلافت
باشد نه بر تشکیک محذور و توهم مذکور لازم می آید که درین کلام انچه اصل ست دلیل خلافت نباشد و انچه
فرع کلام ست دلالت بر خلافت کند و لا ریب عند کل اریب افیق فی استهجان هذا الطریق
چه هرگاه سوق کلامی را برای غرضی میکنند پس میباید که انچه دران کلام بطریق اصل مسرود ست دلالت
بر غرض و مقصود بطریق واضح و محمود کند نه اینکه اصل کلام از دلالت بر مرام عاری و عاطل و فرع کلام
بر دلالت و اشارت شامل بینی و ذلک مما لا یرضی به عاقل علاوه برین اگر افادهٔ نص امامت
منحصر بر کلمهٔ فاسمعوا له واطیعوا میبود ضم این کلمه با حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه هم
کافی بود پس عدول از من کنت مولاه فعلی مولاه نمودن و بجاے آن انه الولی بعدی
لازم التبیین دانستن وجهی نداشت بلکه بنا برین میبایست که حسن مثنی بجاے کلام خود میگفت
لو یعنی بها رسول الله صلی الله علیه وسلم الامرة والسلطان لافصح بها کما افصح
بالصلوة والزکوة والحج والصیام ولقال ایها الناس انه مولی من کنت مولاه فاسمعوا
له واطیعوا و ظاهرست که هرگاه چنین گفته یعنی ضم کلمهٔ فاسمعوا له واطیعوا را با حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه
نص خلافت نگردانید بلکه بتغیر این ارشاد بلفظ انه الولی بعدی لازم دانسته معلوم شد که او اغراض
بلفظ فاسمعوا له واطیعوا متعلق نیست بلکه او در صدد بیان الفاظی ست که
بمالها لفظا بنفسها مع دون لحاظ الی التفریع علیه در دلالت بر امامت نص صریح باشد و نیز حضرت علی
جناب امیر المومنین علیه السلام در احادیث عدیده بایراد فقرهٔ شریفهٔ من اطاعنی فقد اطاع الله

استدلال بکلام امام حسن علیه السلام که دران حدیث ولایت را در حدیث جناب رسالتماب صلی الله علیه وسلم امیر المومنین علیه السلام را ذکر فرموده

ومن عصانی فقد عصی الله ومن اطاع علیا فقد اطاعنی ومن عصی علیا
فقد عصانی و همین کلمه را بحق جناب امیر المومنین علیه السلام جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله
در حدیث متعلق بایهٔ انذر عشیرتک الاقربین فرموده اند پس بعد جمع حدیث ثقلین با حدیث
اطیعوا له واسمعوا له بی شبهه و ارتیاب نص صریح بر خلافت و امامت آنحضرت ظاهر شد و مبلغ
هیچ کلامی ولو کان سخیفا نامد و لله الحمد علی ذلک و علاوه برین سخن الزامی بس نغز گراین
توهم را هباء منثورا سازد و اساس بی ثبات آن از بنیاد بر آرد و آن نست که اکابر ائمهٔ سنیه فحول از
غایت انغماض و ذهول کالرازی فی نهایة العقول و غیره من اصحاب التعامل
وارباب الذهول برخلاف بداهت کلام و اهب کل سئول متعلق آثار رسول مقبول کمال
جسارت و وقاحت امر را باطاعت شبت الامت نمیدانند و شاه صاحب هم بتقلید اسلاف
بافخر و آزرم خود این نغمه خارج از آهنگ سرائیده و این مکابره و معاندهٔ صاحب آثار غفل و انصاف فرو گذاشته
در افادات حیرت آیات خود گنجانیده کما یظهر من الرجوع الی کلامه فی جواب حدیث الثقلین
پس اولیای ایشان هرگز مجال ندارند که باز برجعت قهقری رو بسوی تشبث بکلمهٔ اسمعوا له واطیعوا
در اثبات دلالت بر خلافت و امامت آرند فارتج من کل وجه بحمد الله المتعال باب القیل
والقال و ضاقت الارض بما رحبت علی اصحاب الجدال وکفی الله المومنین القتال
وجه دهم آنکه سلیمان قندوزی بلخی در ینابیع المودة خطبهٔ از امام حسن علیه السلام نقل نموده که دران میفرماید
وقال له ای لعلی علیه السلام جدی صلی الله علیه و آله حین قضی بینه و بین اخیه جعفر
و مولاه زید بن حارثه فی ابنة عمه حمزة اما انت یا علی فمنی وانا منک وانت ولی
کل مومن و مومنة بعدی فلم یزل ابی یقی جدی صلی الله علیه وسلم بنفسه و فی
کل موطن یقدمه جدی صلی الله علیه و آله و لکل شدة یرسله ثقة منه و طمانینة
الیه ازین ارشاد با سداد جناب امام حسن علیه السلام واضح و ظاهرست که جناب رسالتماب صلی الله علیه
و آله در حق جناب امیر المومنین علیه السلام اما انت یا علی فمنی وانا منک وانت ولی کل مومن
و مومنة بعدی فرموده پس حضرت امیر المومنین علیه السلام جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله وسلم را همیشه
بنفس خود وقایت میفرموده و آنجناب آنحضرت را در هر موطن تقدیم میکردند و بسبب مزید ثقت و طمانینت آنحضرت
برای هر امر شدید ارسال میکردند و ظاهرست که تقدیم جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله وسلم جناب امیر المومنین علیه السلام
را در هر موطن و ارسال آنجناب آنحضرت را در هر امر شدید بسبب مزید ثقت و اطمینان دلیل ... و برهان جلی

افضلیت واکرمیت واقدمیت آنجناب ست وچون جناب امام حسن علیه السلام ابن امر آتی بجنیدان
جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم آنجناب بعد هر موطن وارسال آنحضرت در هر شدیده بعد تزیع وذکا
جناب امیر المومنین علیه السلام جناب رسالتماب صلی الله علیه واله وسلم را بنفس خود ذکر فرموده معلوم شد که تقدیم
جناب رسالتماب برولایت عهد خود که موجب تفویض امر عظیمه وتقدیم در شدائد مخیره ست معین فرموده وهمین
سبب این تقدیم وارسال که مثبت کمال تعظیم واجلال ست واقع میشد پس باین بیان متین البنیان شبهه
در بودن لفظ ولی حدیث ولایت بمعنی اولی بالتصرف ودلالت آن بر امامت وخلافت جناب امیر المومنین علیه السلام
باقی نماند وجه یازدهم شیخ سلیمان القندوزی البلخی در ینابیع المودة گفته الحمویني بسنده عن سلیم
بن قیس الهلالی قال رایت علیا فی مسجد المدینة فی خلافة عثمان ان جماعة المهاجرین
والانصار بتذاکرون فضائلهم وعلی ساکت فقالوا یا ابا الحسن تکلم فقال یا معشر قریش
والانصار اسألکم ممن اعطاکم الله هذا الفضل بانفسکم او بغیرکم قالوا اعطانا الله و
من علینا بمحمد صلی الله علیه وسلم قال الستم تعلمون ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم قال انی واهل بیتی کنا نورا نسعی بین یدی الله تعالی قبل ان یخلق الله عز وجل
ادم باربعة عشر الف سنة فلما خلق الله ادم علیه السلام وضع ذلک النور فی
صلبه واهبطه الی الارض ثم حمله فی السفینة فی صلب نوح علیه السلام ثم قذف
به فی النار فی صلب ابراهیم علیه السلام ثم لم یزل الله ینقلنا من الاصلاب الکریمة
الی الارحام الطاهرة من الاباء والامهات لم یکن واحد منا علی سفاح قط فقال اهل
السابقة واهل بدر واحد نعم قد سمعناه ثم قال انشدکم الله اتعلمون ان الله عز وجل
فضل فی کتابه السابق علی المسبوق فی غیر ایة ولم یسبقنی احد من الامة فی الاسلام
قالوا نعم قال فانشدکم الله اتعلمون حیث نزلت والسابقون السابقون اولئک المقربون
سئل عنها رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال انزلها الله عز وجل فی الانبیاء واوصیائهم
فانا افضل انبیاء الله ورسله وعلی وصیی افضل الاوصیاء قالوا نعم قال انشدکم الله
اتعلمون حیث نزلت یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم
وحیث نزلت انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون
الزکوة وهم راکعون وحیث نزلت لم یتخذوا من دون الله ولا رسوله ولا المومنین
ولیجة وامر الله عز وجل نبیه ان یعلمهم ولاة امرهم وان یفسر لهم من الولایة کما

فسر لهم من صلوتهم وزکوتهم وحجهم فنصبنی للناس بغدیر خم فقال ایها الناس ان
الله جل جلاله ارسلنی برسالة ضاق بها صدری وظننت ان الناس مکذبی
فاوعدنی ربی ثم قال اتعلمون ان الله عز وجل مولای وانا مولی المومنین وانا اولی
بهم من انفسهم قالوا بلی یا رسول الله فقال آخذا بیدی من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم
وال من والاه وعاد من عاداه فقام سلمان فقال یا رسول الله ولاء علی ماذا فقال ولاء
کولائی من کنت اولی به من نفسه فعلی اولی به من نفسه فنزلت الیوم اکملت لکم
دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا فقال صلی الله علیه وسلم
الله اکبر باکمال الدین واتمام النعمة ورضاء ربی برسالتی وولایة علی بعدی قالوا
یا رسول الله هذه الایات فی علی خاصة قال بلی فیه وفی اوصیائی الی یوم القیمة قال
بینهم لنا قال علی اخی ووارثی ووصیی وولی کل مومن بعدی ثم ابنی الحسن ثم
الحسین ثم التسعة من ولد الحسین القران معهم وهم مع القران لا یفارقونه ولا
یفارقهم حتی یردوا علی الحوض قال بعضهم قد سمعنا ذلک وشهدنا وقال بعضهم
قد حفظنا جل ما قلت ولم نحفظه کله وهؤلاء الذین حفظوا اخیارنا وافاضلنا ثم
قال اتعلمون ان الله انزل انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و
یطهرکم تطهیرا فجمعنی وفاطمة وابنی حسنا وحسینا ثم القی علینا کساء
وقال اللهم هؤلاء اهل بیتی لحمهم لحمی یولمنی ما یولمهم ویجرحنی ما یجرحهم
فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا فقالت ام سلمة وانا یا رسول الله فقال
انت الی خیر فقالوا نشهد ان ام سلمة حدثتنا بذلک ثم قال انشدکم الله
اتعلمون ان الله انزل یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین فقال
سلمان یا رسول الله هذه عام ام خاصة قال اما المامورون فعامة المومنین
واما الصادقون فخاصة اخی علی واوصیائی من بعده الی یوم القیمة قالوا نعم قال
انشدکم الله اتعلمون انی قلت لرسول الله صلی الله علیه وسلم فی غزوة تبوک
خلفتنی علی النساء والصبیان فقال ان المدینة لا تصلح الا بی او بک وانت منی
بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی قالوا نعم قال انشدکم الله اتعلمون
ان الله انزل فی سورة الحج یا ایها الذین امنوا ارکعوا واسجدوا واعبدوا ربکم

وافعلوا الخیر الی آخر السورة فقام سلمان فقال یا رسول الله من هؤلاء الذین
انت علیهم شهید وهم شهداء علی الناس اجتباهم الله ولم یجعل علیهم فی الدین
من حرج ملة ابراهیم قال عنی بذلک ثلثة عشر رجلا قال سلمان بیّنهم لنا یا رسول
الله قال انا واخی علی واحد عشر من ولدی قالوا نعم قال انشدکم الله اتعلمون
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فی خطبة فی مواضع متعددة وفی آخر
خطبة لم یخطب بعدها ایها الناس انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و
عترتی اهل بیتی فتمسکوا بهما لن تضلوا فان اللطیف الخبیر اخبرنی وعهد
الی انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض فقال کلهم نشهد ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال ذلک ازین روایت سراپا هدایت واضح ولائح است که جناب امیرالمومنین
علیه السلام در بیان مآثر وسوابق خود که هر یکے ازان دلیلے ساطع وبرهانی لامع بر امامت وخلافت
وافضلیت واکرمیت آنجناب است دلائل بیشمار وحجج کثیره ظاهرة الاعتبار عالیة المنار که نصوص
صریحه امامت بے فصل وکاشف غوامض تلبیسات ارباب تزلزل ظاهر وآشکار فرموده بطوریکه تمامی حاضرین که
از اجلهٔ اصحاب بودند مجال دم انکار ندیدند واعتراف واقرار آن گروه پدید پیداست که در طی همین
نصوص زاهره وبراهین باهره آنجناب ارشاد جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم علی اخی و
وارثی ووصیی وولی کل مؤمن بعدی بیان فرموده ودلالت لفظ اخی بر مساوات موجب افضلیت
ودلالت لفظ وارثی ووصیی بر امامت بلا فصل آنجناب احتیاج بیان ندارد پس هرگاه قرین جمله
وولی کل مؤمن بعدی سه لفظ صریح در امامت آنجناب علاوه بر ادلهٔ متقدمه ومتاخره که درین
روایت مذکور شده بر وصایت وخلافت آنحضرت بنهایت صراحت دلالت دارد وارد شده باشد
هیچ عاقلی دلالت لفظ ولی را بر معنی اولی بالتصرف منع نکند ودر طبع منالی غبار تشکیک وارتیاب نخلد
فلعمری بعد ذلک البیان الواضح والتبیان اللائح لا یعتری شبهة ولا ریب لاحد من
ارباب الاحلام فی کون الولی بمعنی الاولی بالتصرف والامام مخفی نماند که فاضل قندوزی مجح
از اکابر محققین واعاظم منقدین است در آخر نسخهٔ مطبوعهٔ ینابیع المودة محامد ومفاخرش چنین مسطور است
مؤلف الکتاب هو العالم العابد الورع البارع التقی الشیخ سلیمن بن خواجه کلان الحسینی
القندوزی البلخی ولد فی سنة الف ومائتین وعشرین ورقی مراقی العلوم والآداب فی بلخ واکمل
التحصیل بخارا ونال الاجازات من اهلها وسافر الی البلاد الافغانیة والهندیة وصاحب

کبار مشائخ الطریقة وکمل فی مقامات السلوک وتفقه فی الدین لینذر قومه
اذا رجع الیهم فرجع الی قندوز واقام بها زمانا ینشر العلم والادب وبنی
بها جامعا وخانقاها ومدرسة فبدا له ان ینصب هناک الخلیفة
محمد صلاح فی مسند الارشاد خلفا عن اخیه محمد میرزا خواجه ابن مولانا
خواجه کلان ولامر التدریس العالم الافضل دامللا عوض الذی کان قد قرا من
تلامیذه ونال شرف الاجازة من جانبه العالی واراد ان یسافر الی بلاد الروم
ویروم التوطن بجوار بیت الله الحی القیوم فهاجر من قندوز مستصحبا
من المریدین نحو ثلثمائة انفار من اهل الطلب والسلوک ونزل بغداد فی سنة
الف ومائتین وتسعة وستین من طریق الایران واکرمه الوالی ببغداد واعزه
اصحاب الفضائل والمعارف قدومه واخذ کل نصیبه من فیوض علومه ونهض
من بغداد متوجها الی دار الخلافة العلیة وفی اثناء الطریق وقع المکث فی بعض
البلاد مثل موصل ودیار بکر وحلب وغیرها ایاما حتی وصل الی قونیة واقام بها
ثلث سنین وستة اشهر واستنسخ هناک بنفسه الفتوحات المکیة والفصوص
والنصوص من النسخ التی کانت بخط مؤلفها العزیز الشیخ الاکبر تغمده الله برحمته
الواسعة ومحفوظة بدار الکتب الکائنة فی مقبرة الشیخ الکبیر قدس سره
وخرج من قونیه فی سنة الف ومائتین وسبعین ونزل بدار الخلافة العلیة
ونال الالطاف والعواطف السنیة من الحضرة العلیة السلطانیة وبینما
هو متمم العزیمة الی جوار بیت الله الحرام اقتضت الاسباب الغیبیة تاخیر العزیمة
فتوجه من جانب السلطنة السنیة العظمی مشیخة تکیة الشیخ مراد البخاری
الکائنة فی خارج الباب الادرنه الی جنابه واشتغل بالقیام بامر ارشاد
المسترشدین ونشر علم الحدیث والتفسیر للطالبین وفی خلال تلک
الاحوال کان لا یتخلف من تالیف الکتب والرسائل التی منها ینابیع المودة
الجامعة لمناقب اهل بیت نبینا صلی الله علیه وسلم حیث جمعه رحمه الله
تعالی من الکتب المعتبرة المشهورة والعمدة منها الصحاح الستة التی لا خلاف
فی صحتها بین اهل السنة والجماعة من المسلمین وما کان من غیر الصحاح فهو

ايضا مما لا يمكن القدح والتعرض حيث هي معاضدة بمحكمات الآيات وصحاح الروايا[ت]
غير مخالفة لضروريات من الدين وليس لانكارها طريق لاحد المسلمين
فراند على ما علمنا ان الشيخ المشار اليه هو من السادات الحسينية و
من اجلة المشايخ الكرام ومن جملة الفضلاء والمحدثين وفيما كتب الينا
ولده العزيز خليفته الشيخ السيد عبد القادر افندي ان والده رحمه الله
كان حنفي المذهب نقشبندي المشرب ولا نعتقد في حقه الا ما علمنا
توفي المؤلف رحمه الله في دار الخلافة في سنة الف ومائتين وسبعين
ودفن في مقبرته المخصوصة في الخانقاه المرادية اسبل الله عليه شآبيب
رحمته وحشره مع من احبه بمحمد واهل بيته الطاهرين سلام الله عليهم
اجمعين ومخفي نماند كه شيخ سليمان در صدر كتاب ينابيع المودة اين عبارت بلفظه نوشته
كه از ان نهايت اعتماد و اعتبار روايات آن ظاهرست اما بعد فان الله تبارك وتعالى
قال في كتابه المجيد قل لا اسالكم عليه اجرا الا المودة في القربى ومن يقترف
حسنة نزد له فيها حسنا ان الله غفور شكور وقال جل جلاله وتعالت آلاؤه
انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا اوجب الله
مودة قربى نبيه واهل بيت نبيه صلى الله عليه وعليهم على جميع المسلمين
وانه تعالى اراد تطهيرهم عن الرجس تطهيرا كاملا لانه ابتدأ بكلمة انما
التي هي مفيدة لاختصاص ارادته تعالى على تطهيرهم واكد بالمفعول المطلق ولما كانت
مودتهم على طريق التحقيق والبصيرة موقوفة على معرفة فضائلهم ومناقبهم وهي موقوفة
على مطالعة كتب التفاسير والاحاديث التي هي المعتمدين اهل السنة والجماعة وهي
الكتب الصحاح الستة من البخاري ومسلم والنسائي والترمذي وابي داود باتفاق
المحدثين المتأخرين واما السادس من الصحاح فابن ماجة او الدارمي او الموطأ
بالاختلاف فجمع مناقب اهل البيت كثير المحدثين والفوها كتبا مفردة منهم
احمد بن حنبل والنسائي وسمياه المناقب ومنهم ابو نعيم الحافظ الاصفهاني و
سماه بنزول القرآن في مناقب اهل البيت ومنهم الشيخ محمد بن ابراهيم الجويني الحموي
الشافعي الخراساني وسماه فرائد السمطين في فضائل المرتضى والزهراء والسبطين

ومنهم علي بن عمر الدارقطني سماه مسند فاطمة ومنهم ابو المؤيد موفق
بن احمد اخطب خطباء خوارزم الحنفي سماه فضائل اهل البيت ومنهم
علي بن محمد الخطيب الفقيه الشافعي المعروف بابن المغازلي سماه المناقب
رحمهم الله وهؤلاء اخذوا الاحاديث عن مشايخهم بالسماعة والاسفار
وبالجد والجهد في طلب الحديث من اهل القرى والامصار فكتبوا في
كتبهم اسناد الحديث الى الصحابي او التابعي الراوي بقولهم حدثنا واخبرنا
فلان مثل اصحاب الصحاح الستة ومنهم من جمع فضائل اهل البيت في كتاب
مفرد وسماه المناقب ولكن لم يظهر اسم المؤلف ومنهم من جمعها وكتب فيها
كتابا مفردا آخذا عن كتب المفسرين والمحدثين المتقدمين كصاحب
جواهر العقدين وهو الشريف العلامة السمهودي المصري رفع الله
درجاته ووهب لنا بركاته وصاحب ذخائر العقبى وصاحب مودة القربى
وهو جامع الانساب الثلثة مير سيد علي بن شهاب الهمداني قدس الله
سره ووهب لنا بركاته وفتوحه ومنهم من ذكر فضائلهم في كتبهم من
غير افراد كتاب لهم كصاحب الصواعق المحرقة وهو المحدث الفاضل
الفقيه الشيخ ابن حجر الهيتمي الشافعي الثقة والمعتمد بين علماء الشافعية
وصاحب كتاب الاصابة وهو الشيخ الحافظ ابن حجر العسقلاني الشافعي
رحمهما الله تعالى وصاحب كتاب جمع الفوائد الذي جمع فيه من الكتابين الكبيرين
احدهما جامع الاصول الذي جمع فيه ما في الصحاح الستة للشيخ الحافظ
مجد الدين ابي السعادات المبارك بن محمد ابن الاثير الجزري الموصلي ثانيهما
كتاب مجمع الزوائد للحافظ نور الدين ابي الحسن علي بن ابي بكر بن سليمان الهيثمي
جمع فيه ما في مسند الامام احمد بن حنبل وابي يعلى الموصلي وابي بكر البزار ومعاجم
الطبراني الثلثة وصاحب كنوز الدقائق وهو الشيخ عبد الرؤف المناوي
المصري وصاحب الجامع الصغير وهو الشيخ جلال الدين السيوطي المصري ومنهم
من جمع الاحاديث الواردة في قيام القائم المهدي عليه الصلوة والسلام
كعلي القاري الخراساني الهروي وغيره قال المؤلف الفقير الى الله المنان سليمان

بن ابراهيم المعروف بخواجه كلان ابن محمّد معروف المشتهر بپا خواجه
بن ابراهيم بن محمد معروف بن الشيخ السّيّد ترسون الباقي الحسيني البلخي
القندوزي غفر الله لي ولهم ولآبائهم وامّهاتهم ولمن ولدوا بلطفه ومنّه
الّف هذا الكتاب اخذاً من كتب هؤلاء المذكورين ومن كتب علماء
الحروف ملتجئاً الى الله ومستعيذاً به من التعصب والجهل المركب وكتم الحق
وانكار الصدق واظهار الباطل وقبول ما لا طائل تحته وسائلاً متضرعاً ملتجئاً
الى الله الهادي ان يلهمنا الحق والصدق ويهب لنا البصيرة والرشد ويهدينا
صراطاً المستقيم بفضله العظيم ومنّه العميم اللهم ارنا الحق حقاً
وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلاً وارزقنا اجتنابه يا مجيب يا قريب آمين
يا ربّ العالمين بعزّ ذاتك وجميل صفاتك وباسمك الاعظم ورسولك
الاكرم سيّدنا محمد صلى الله عليه وعلى آله وسلم وسمّيته ينابيع المودة لذوي
القربى ومواشل العباد ووسائل السعادة العظمى ومعادن البركات الكبرى
طلباً لرضاء الله وشفاعة رسوله صلى الله عليه وسلم وشفاعة اهل بيته
وليكون معهم في جنات عدن بحديث المرء مع من احبّ فالله تبارك و
تعالى اكرم المسئولين واجود الجوادين وارحم الراحمين وهو حسبنا ونعم الوكيل
ونعم المولى ونعم النصير وجه دوازدهم آنكه اخطب خوارزم در كتاب المناقب گفته
انبأني مهذب الائمة ابو المظفر عبد الملك بن علي بن محمد الهمداني اجازة قال
اخبرنا محمد بن الحسين بن علي البزاز قال اخبرنا ابو منصور محمد بن محمد بن عبد العزيز
قال اخبرنا هلال بن محمد بن جعفر قال حدثنا ابو بكر محمد بن عمر الحافظ
قال حدثني ابو الحسن علي بن موسى الخزاز من كتابه قال حدثنا الحسن بن
علي الهاشمي قال حدثنا اسمعيل بن ابان قال حدثنا ابو مريم عن ثور بن
ابي فاختة عن عبد الرحمن بن ابي ليلى قال قال ابي دفع النبي صلى الله عليه
وسلم الراية يوم خيبر الى علي بن ابي طالب ففتح الله عليه واوقفه يوم
غدير خم فاعلم الناس انه مولى كل مومن ومومنة وقال صلى الله عليه وسلم
انت منّي وانا منك وتقاتل على التأويل كما قاتلت على التنزيل وقال له انت منّي

بمنزلة هرون من موسى وقال له انا سلم لمن سالمك وحرب لمن حاربك
وقال له انت العروة الوثقى وقال له انت تبين ما اشتبه عليهم بعدي
وقال له انت امام كل مومن ومومنة وولي كل مومن ومومنة بعدي وقال له
انت الذي انزل الله فيه واذان من الله ورسوله الى الناس يوم الحج
الاكبر وقال له انت الآخذ بسنّتي والذاب عن ملّتي وقال له انا اوّل من ينشق
عنه الارض وانت معي وقال له انا عند الحوض وانت معي وقال له انا اوّل من
يدخل الجنة وانت معي تدخل الحسن والحسين وفاطمة وقال له ان الله
امرني بان اقوم بفضلك فقمت به في الناس وبلّغتهم ما امرني الله بتبليغه وقال
له اتق الضغائن التي في صدور من لا يظهرها الا بعد موتي اولئك يلعنهم
الله ويلعنهم اللاعنون الخ وشيخ سليمان قندوزي نيز در ينابيع المودة گفته
اخرج موفق بن احمد اخطب خطباء الخوارزم بسنده عن عبد الرحمن بن ابي ليلى
عن ابيه قال دفع النبي صلى الله عليه وسلم الراية يوم خيبر الى علي
ففتح الله بيده ثم في غدير خم اعلم الناس انه مولى كل مومن ومومنة وقال له انت
منّي وانا منك وانت تقاتل على التأويل كما قاتلت على التنزيل وانت منّي بمنزلة
هرون من موسى وانا سلم لمن سالمك وحرب لمن حاربك وانت العروة الوثقى
وانت تبين ما اشتبه عليهم من بعدي وانت امام وولي كل مومن ومومنة
بعدي وانت الذي انزل الله فيه واذان من الله ورسوله الى الناس يوم الحج
الاكبر وانت الآخذ بسنتي وذاب البدع عن ملّتي وانا اوّل من تنشق الارض
عنه وانت معي في الجنّة واوّل من يدخلها انا وانت والحسن والحسين وفاطمة
وان الله اوحى الي ان اخبر بفضلك فقمت به بين الناس وبلّغتهم ما امرني
الله بتبليغه وذلك قوله تعالى يا ايها الرسول بلّغ ما انزل اليك من ربك الى
آخر الآية ثم قال يا علي اتق الضغائن التي في صدور من لا يظهرها الا بعد موتي
اولئك يلعنهم الله ويلعنهم اللاعنون الخ ازين روايت سراپا بدايت ظاهر است
كه ابو ليلى بعد ذكر قصه فتح خيبر بيان حديث غدير خم و حديث منزلت كه دلالت اين هر دو حديث
بر امامت و وصايت و خلافت و وجوب اطاعت و افضليت جناب امير المومنين عليه السلام

امام كل مومن و مومنة

انا اوّل

قطعی و یقینی ست کما بیّنا فی مجلد الغدیر و المنزلة و دیگر ارشادات جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم در حق جناب امیر المومنین علیه السلام که بنهایت وضوح و ظهور مثبت افضلیت آن حضرت میباشد ارشاد فرمودن آنجناب در حق آنحضرت انت امام و ولی کل مومن و مومنة بعدی بیان نموده و بعد این ارشاد باسداد هم دیگر کلمات بلاغت آیات آنجناب که هر یکی ازان برای اثبات افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام کافی و وافی ست پس چگونه لفظ ولی از معنای متولی امر صرف کرده بمعنای دیگر توان گرفت بلکه چنانکه لفظ امام بصراحت تمام بر مطلوب اهل حق کرام که خلافت و امامت جناب امیر المومنین علیه السلام باشد دلالت دارد همچنان لفظ ولی که بعد لفظ امام مقترنا وارد شده نیز بمعنی اولی بالتصرف و واجب الاطاعة باشد **وجه سیزدهم** آنکه نور الدین جعفر مشهور بمیر ملا بن سالار بدخشی خلیفه سید علی همدانی در خلاصة المناقب گفته ای دوست بدانکه حب مجازی آن باشد که یک نقطه سواد به نقطه سواد دیگر انبساط یابد بقوی ظلمت همدیگر شوند و منشا حب مجازی نفس هوای ست و بغض مجازی آن بود که یکی ازین دو نقطه از نقطه دیگر انقباض یابد و علاقه از میان دو نقطه منقطع گردد نعوذ بالله من ذلک الهوی و حب حقیقی آن باشد که یک نقطه بیاضیه در نقطه بیاضیه دیگر منبسط گردد و ممد همدیگر شوند و منشا این حب حقیقی قلب و روح ست و بغض حقیقی آن بود که یکی ازین دو نقطه از نقطه دیگر منقبض شود و تعلق میان حاصل آید نعوذ بالله من ذلک العمی و حب و بغض که از وجهی مجازی بود و از وجهی حقیقی باشد از میان نقطه سواد به و نقطه بیاضیه وجه دیگر دارد هرچند محبت و تعظیم سادات واجب باشد و لکن انقیاد ایشان در امر مجهول الحقیقة واجب نباشد الا وقتی که از علما اتقیا باشند چنانکه امیر سید علی همدانی خصه الله باللطف الصمدانی زیرا که علم و معرفت امیر با همه عالم مثل آفتاب روشن ست و حقیقت حب ارتفاع حجب ست بکلی تا باقی یا محب باشد یا محبوب و منشا این حقیقت نیز سر ست و مناسبت جامعه بین المحب و المحبوب از انواع معنی ایشان ست در قالب توحید و اتحاد و این معنی را اثر و هیچ ظاهر تعلق در داده نیست که ایمان موروث ولایت ست قال الله تعالی الله ولی الذین آمنوا و امیر المومنین امام اهل الولایت ست قال صلی الله علیه و سلم لعلی انت امام کل مومن و مومنة بعدی پس اهل ولایت امیر المومنین را دوست دارند بواسطه ایمان و اهل نفاق دوست ندارند بجهت عدم ایمان انتهی ازین عبارت ظاهر ست که امیر ملا هم تصریحا صدور حدیث انت امام کل مومن و مومنة بعدی در حق جناب امیر المومنین علیه السلام ثابت کرده

پس هرگاه امامت هر مومن و مومنه برای جناب امیر المومنین علیه السلام بنص این حدیث شریف ثابت باشد ولایت هر مومن و مومنه بعد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که برای جناب امیر المومنین علیه السلام از حدیث ولایت ثابت ست نیز بمعنی امامت آنحضرت باشد کان الحدیث یفسر بعضه بعضا و امیر ملا بن سالار از اجله علمای کبار و اعاظم افاضل جلیل الفخار و افاخم مشاهیر عالی مقدار و اماثل نحاریر طیب النجار ست و نهایت شرف و جلالت و غایت فضل و نبالت او آنست که خلیفه سید علی همدانی بوده و حظی وافی و نصیب کافی از معرفت اسرار عرفان و مقامات ایقان ربوده محمد علی بن ظهیر الدین محمد بدخشانی در جامع السلاسل گفته امیر ملا بن سالار نور الدین جعفر لقب اوست قدس الله تعالی اسرارهم وی از مشایخ نامدار دیار بدخش ست و بعد از خواجه بزرگ یعنی خواجه اسحاق خلیفه دوم علی ثانی امیر سید علی همدانی ست نسبت سیادت وی بیست واسطه بامام موسی کاظم میرسد باین نمط امیر ملا بن سالار بن محمد بن جعفر بن خالد بن ابو طالب بن حسین بن محمود بن صالح بن ابراهیم بن عین الجلیل بن محسن بن سلیمان بن جعفر بن راعی السباع بن اسمعیل بن ابراهیم بن محمد بن سعد بن عبدالله بن امام موسی کاظم رضی الله تعالی عنهم جامع بوده میان علم ظاهر و باطن و از طفولیت آثار بزرگی از روی مبارک وی لائح و هویدا بوده است چنانچه خود میفرموده اند که در ابتدای سن تمیز ... و دیوار و سنگ و چوب و کوه و دشت همگی نشستم الا که مرا کتب علوم تحریص میکردند و میگفتند که بخوان چون از تحصیل علوم بالکل فراغ یافتم منتظر مرشد کامل بودم درین ضمن هر مشایخ عصر چونکه میرسیدم در حالت هریک را می دیدم ما انتم اهل ازین طریق بیگانه میدیدم روزی در مراقبه دا غیبتی دست داده در غیبت چنین نمودند که در فلان وقت درویشی ببارش ... علم سیاه بدین نشان در فلان دشت نازل شود منتظر می بودم چون آن وقت رسید برادر بزرگ خود را با آن دشت فرستادم آن درویش که مرا در واقعه نموده بودند قطب حقانی علی ثانی امیر سید علی همدانی قدس سره بوده اند فی الله به امر آنحضرت نموده بارادت خود مشرف ساختند چون برادرم این مژده آورد بیان احوال نمود بمراقبه شدم و متوجه احوال امیر کبیر گشتم دیده شد که قیامت قائم شده است و پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر حوض کوثر استاده و هر دم را آب میدهد من تشنه شده بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم سلام گفتم و التماس آب نمودم اشاره بجانب اسد الله الغالب علی بن ابی طالب کرم الله وجهه فرمودند چون حاضر شدم مرا محقق شد که چون اسم شریف امیر کبیر نیز علی ست این اشاره پیغمبر صلی الله علیه و سلم امر ست مرا بارادت او همان لحظه متوجه ملازمت گشتم و بشرف انابت مشرف شدم و دوازده سال بخدمت شایسته مداومت نمودم

درین دوازده سال همیشه کلوخ استنجا در ویشان را به پیشانی سوده هموار میکردم آنچه یافتم ازین خدمت یافتم اما خوارق بسیارست نقل ست که چون علی ثانی در ولایت کیر و سواد وفات یافت وصیت فرمود که تا فرزندم نورالدین جعفر حاضر نشود نعش مرا برندارند و امیر جعفر دران وقت در روستاق که قریه است از قرای بدخشان تشریف داشت خلفا گفتند که بعید مینماید که امیر جعفر از روستاق بیاید و ازان پس باتفاق او نعش بر داشته شود زیراچه مسافت بسیارست باید برداشت هرچند خلفا سعی نمودند صندوق برداشته نشد این چنین سه نوبت سعی بلیغ نمودند چون علاج پذیر نگشت ناچار جای گذاشته بنشستند ناگاه از غیب ندای بگوش ایشان رسید که بردارید چو دست بصندوق بر فند باندک حرکتی برداشته شد براه کافرستان از بدخشان گذرانیده مرقد شریف او را بختلان مدفون ساختند چون امیر جعفر را با خلفا ملاقات افتاد همه زبان طعن بروی دراز کردند که مدتی مسافت و مشقت همه وقت در حیات و ممات ما در خدمت پیر بودیم چون ملامت از حد گذشت فرمود آنچه از من آید شما ازان مقصر بودید چون سه نوبت صندوق مرقد را سعی نمودید و نتوانستید بر گرفت من بودم که گفتم بردارید و برداشته تا باینجا آوردم وفات وی بعد از خواجه بزرگ خواجه اسحاق بوده والله اعلم بالصواب خانقاه و مرقد مبارک او در روستاق ست و الد الماجد مخاطب عظیم المحامد کیفیت اوراد و وظائف اوقات سلسله سید علی همدانی بسند خود از نورالدین جعفر بن سالار نقل نموده هدایت ها مان بادیه غفلت و ضلالت و ارشاد سراسیمگان وادی ذهول و جهالت خواسته او را بلفظ مولانا تعبیر کرده و تصریح نموده که او خلیفه سید علی همدانی بوده چنانچه در رساله انتباه فی سلاسل اولیاء الله گفته انبأنی سیدی الوالد اجازة قال انبأنی الشیخ عظمة الله الاکبر آبادی اجازة عن ابیه عن جده عن الشیخ عبد العزیز الدهلوی انه قال منقول ست از حضرت مولانا نور الحق والدین جعفر نور الله مرقده قلت و مولانا نور الدین جعفر بدخشانی خلیفه امیر سید علی همدانی بوده که کیفیت اوراد و وظائف اوقات سلسلة الکامل المحقق الصمدانی علی الثانی امیر سید علی همدانی قدس الله سره العزیز آنست که چون سیدی ملک صبح صادق بعد دو رکعت نماز بامداد بگذارد الخ وجه چهاردهم آنکه ملا علی متقی در کنز العمال گفته عن علی قال لما نزلت هذه الآیة وانذر عشیرتک الاقربین دعا بنی عبد المطلب وصنع لهم طعاما لیس بالکثیر فقال کلوا بسم الله من جوانبها فان البرکة تنزل من ذروتها و وضع یده اولهم فاکلوا حتی شبعوا ثم دعا بقدح فشرب اولهم

ثم سقاهم فشربوا حتی رووا فقال ابو لهب لقد سحرکم وقال صلی الله علیه وسلم یا بنی عبد المطلب انی جئتکم بما لم یجئ به احد قط ادعوکم الی شهادة ان لا اله الا الله والی الله والی کتابه فنفروا وتفرقوا ثم دعاهم الثانیة علی مثلها فقال ابو لهب کما قال المرة الاولی فدعاهم ففعلوا مثل ذلک ثم قال لهم ومد یده من یبایعنی علی ان یکون اخی وصاحبی وولیکم بعدی فمددت یدی وقلت انا ابایعک وانا یومئذ اصغر القوم عظیم البطن فبایعنی علی ذلک قال وذلک الطعام انا صنعته ابن مردویه و محمد محبوب عالم در تفسیر شاهی در تفسیر آیه وانذر عشیرتک الاقربین گفته فی منتخب کنز العمال عن علی کرم الله تعالی وجهه قال لما نزلت هذه الآیة وانذر عشیرتک الاقربین دعا بنی عبد المطلب وصنع لهم طعاما لیس بالکثیر فقال کلوا بسم الله من جوانبها فان البرکة تنزل من ذروتها و وضع یده اولهم فاکلوا حتی شبعوا ثم دعا بقدح فشرب اولهم ثم سقاهم فشربوا حتی رووا فقال ابو لهب لشد ما سحرکم فقال یا بنی عبد المطلب انی قد جئتکم بما لم یجئ به احد قط ادعوکم الی شهادة ان لا اله الا الله والی الله والی کتابه فنفروا وتفرقوا ثم دعاهم الثانیة علی مثلها فقال ابو لهب کما قال المرة الاولی فدعاهم ففعلوا مثل ذلک ثم قال لهم ومد یده من یبایعنی علی ان یکون اخی وصاحبی وولیکم من بعدی فمددت یدی وقلت انا ابایعک وانا یومئذ اصغر القوم عظیم البطن فبایعنی علی ذلک قال وذلک الطعام انا صنعته ابن مردویه در کمال ظهورست که لفظ ولی درین روایت بلاشبه مراد ازان متصرف فی الامرست زیراکه در طرق دیگر این روایت لفظ وصیی وخلیفتی فیکم فاسمعوا له واطیعوا وارد ست و فهم مخاطبین ازین ارشاد با سداد صدور استخلاف ز تا امیر بشیر و نذیر صلی الله علیه واله اصحاب التطهیر ما فاح المسک وعبق العبیر در حق جناب امیر علیه آلاف سلام الملک القدیر در عدم یک برین فهم نیز ظاهر و هرگاه درین روایت مراد از ولیکم بعدی متصرف فی الامر باشد مراد از لفظ ولی در حدیث بریده و عمران و ابن عباس و غیران نیز همین خواهد بود وجه پانزدهم آنکه ملا علی متقی در کنز العمال گفته سألت الله یا علی فیک

خمسًا فمنعني واحدة واعطاني اربعًا سألت الله ان يجمع عليك امتي
فابى علي واعطاني فيك ان اول من تنشق عنه الارض يوم القيامة
انا وانت معك لواء الحمد وانت تحمله بين يدي تسبق به الاولين
والآخرين واعطاني انك ولي المؤمنين بعدي الخطيب والرافعي
عن علي و میرزا محمد بن معتمد خان بدخشانی در مفتاح النجا فی مناقب آل العبا گفته اخرج
الخطيب والرافعي عن علي كرم الله وجهه قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم سألت الله يا علي فيك خمسًا فمنعني واحدة واعطاني اربعة
سألت الله ان يجمع عليك امتي فابى علي واعطاني فيك ان اول من
تنشق عنه الارض يوم القيمة انا وانت معك لواء الحمد وانت تحمله بين
يدي تسبق به الاولين والآخرين واعطاني انك ولي المؤمنين بعدي
و محمد صدر عالم در معارج العلى فی مناقب المرتضی گفته اخرج الخطيب والرافعي عن علي
كرم الله وجهه قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم سألت الله يا علي
فيك خمسًا فمنعني واحدة واعطاني اربعًا سألت الله ان يجمع عليك
امتي فابى علي واعطاني فيك ان اول من تنشق عنه الارض يوم القيمة انا
وانت ومعك لواء الحمد وانت تحمله بين يديّ تسبق به الاولين والآخرين
واعطاني انك ولي المؤمنين بعدي و مولوی حسن زمان معاصر در قول
مستحسن گفته وللخطيب والرافعي بسند صحيح عن علي رفعه سألت الله يا علي
فيك خمسًا فمنعني واحدة واعطاني اربعًا سألت الله ان يجمع عليك امتي
فابى علي واعطاني فيك ان اول من تنشق عنه الارض يوم القيمة انا
وانت ومعك لواء الحمد وانت تحمله بين يديّ تسبق به الاولين
والآخرين واعطاني انك ولي المؤمنين بعدي و چون بفضل الله وطوله المبين
اصل کتاب تدوین فی ذکر اهل العلم بقزوین تصنیف امام رافعی رئیس المحدثین نزد این عبد
مستهین وکتب خزین موجود بود در مراجعت آن شتافتم و دریافتم که این حدیث را در کتاب
مسطور بترجمه ابراهيم بن شهرزوری ذکر کرده وهذه عبارته ابراهيم بن محمد بن عبيد
بن جهينة ابو اسحق الشهرزوري ذكر الخليل الحافظ انه كان يدخل

قزوين مرابطًا وانه سمع بالشام ومصر والعراق در وی قزوین کتاب الکبیر للشافعی
منه ابو الحسين القطان وابو داود سليمن بن يزيد قال ادركت من اصحابه علي بن
احمد بن صالح ومحمد بن الحسين بن فتح كيسكين وروى ابو اسحق عن هرون بن
اسحق الهمداني وعن عبيد الله بن سعيد بن كثير بن عفير والربيع بن سليمن وسمع
بقزوين ابا حامد احمد بن محمد بن زكريا النيسابوري وحدث بقزوين سنة ثمان
وتسعين وثلثمائة قال عبيد الله بن سعيد بن كثير بن عفير ثنا ابراهيم بن رشيد ابو اسحق
الهاشمي الخراساني حدثني يحيى بن عبد الله بن حسين بن حسن بن علي بن ابي طالب
حدثني ابي عن ابيه عن جده عن علي رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال
سألت الله يا علي فيك خمسًا فمنعني واحدة واعطاني اربعًا سألت الله ان يجمع عليك امتي
فابى علي واعطاني فيك ان اول من تنشق عنه الارض يوم القيمة انا وانت معي معك
لواء الحمد وانت تحمله بين يدي تسبق به الاولين والآخرين واعطاني انك اخي في الدنيا
والآخرة واعطاني ان بيتي مقابل بيتك في الجنة واعطاني انك ولي المؤمنين بعدي
انتهى نقلا من نسخة نقلت من نسخة طالعها الميرزا محمد البدخشي وكتب عليها حواشي
عديدة ولله الحمد والمنة که روایت خطیب و رافعی رافع لوای جلالت و فضل برای رفع وهم اهل
دفع و صم صریح الهزل و روع حکم واضح الختل و قمع تقول غیر حرّ لا یخاطب جلیل النبل باقتفاء
اثر کابی فاقد الفضل صادر شده کافی و برای تجریع کؤس تشنیع باولیای مخاطب خلیع و اظهار
بعد او از مقام رفیع و مجال وسیع تحقیق و تنقید منیع و هتک ستر زلال تخدیع و کشف ستر زوق و طبع
وافی چه از این روایت سراپا هدایت بکمال وضوح و صراحت ظاهر و واضح و لائح و ساطع است
که مراد از ولی المومنین بعدی معنای بس جلیل و عظیم و بنهایت خطیر و فخیم است زیرا که چند امر که قبل
آن مذکور است همه دال بر غایت عظمت و جلالت و اقصای شرف و نبالت است مثل آنکه جناب
امیرالمومنین علیه السلام همراه جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم خواهد بود و جناب رسالتمآب
صلی الله علیه وآله وسلم اول کسی است که منشق خواهد شد از و ارض روز قیامت پس جناب امیرالمومنین
علیه السلام درین ولیت تالی جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله الاطیاب سابق بر جمیع
اقارب و اصحاب بلکه متقدم بر سائر انبیای سابقین و اوصیای انجاب باشد پس این دلیل ناهر
و برهان باهر بر افضلیت جناب امیرالمومنین علیه السلام است مثل افضلیت جناب رسالتمآب صلی الله [illegible]

علیه وآله وسلم بر جمیع انبیا و اوصیا علیهم التحیة والثنا هرگاه افضلیت آنحضرت از جمیع انبیاے سابقین و اوصیا علیهم السلام ظاهر و مستبین شد افضلیت آنحضرت از جمیع اصحاب قطعاً وحتماً بلا تشکیک و ارتیاب و بلا خفا و احتجاب بکمال اولویت نزد ارباب افهام و الباب یقینی الثبوت و قطعی التحقق خواهد بود و نیز ازین روایت ظاهرست که با جناب امیرالمؤمنین علیه السلام در تجالت پرجلالت اعنی اولیت و اسبقیت با جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بر جمیع خلق در ظهور از ارض روز قیامت لواء حمد خواهد بود و آنحضرت لواء حمد خواهد برداشت سو بروے جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم و سابق خواهد شد بلواء حمد اولین و آخرین را و این تصریح واضح و برهان لائح بر افضلیت آنحضرت ست بر جمیع اولین و آخرین و تقدم و از حیثیت آنحضرت مثل جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بر جمیع وصیین و نبیین و نیز ازین روایت ظاهرست که جناب امیرالمؤمنین علیه السلام برادر جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم ست در دنیا و آخرت و این معنی را حق تعالی بسؤال جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم عطا فرموده و قطعاً و حتماً مراد ازین اخوت مساوات و موازات و مشاکلت و مماثلت و مشابهت و اتحاد و اتفاق و ارتباط و انطباق در فضائل و مناقب عالیه و محامد و مدارج سامیه است و آن بلاشبه موجب افضلیت آنحضرت از جمیع و وصول بدرجه بس منیع و مرتبه نهایت رفیع ست که عقل از ادراک آن قاصر و فهم در اکتناه حقیقت آن حائر و نیز ازان ظاهرست که بیت آنحضرت مقابل بیت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم در جنت ست ومن الظاهر الواضح والبین اللائح ان مقابلة بیت الوصی لبیت النبی دلیل ساطع جلی وبرهان لامع وضی علی افضلیته علیه السلام بعد النبی صلی الله علیه واله وسلم من کل وصی ونبی پس بعد اثبات این فضائل جلیله و مناقب عظیمه که همه اثبت افضلیت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام بر سائر انبیاے سابقین و اوصیا چه جا اصحاب کبار و چه جا متسمین بخلفا اثبات معنای کم اختصاص بآنحضرت نداشته باشد و مثبت افضلیت امامت نباشد در کمال وهن و سخف و بطلان و نهایت استغراب و استعجاب و استهجان و ساقط از درجه التفات و اعتنا و هابط از مرتبه استماع و اصغا نزد اصحاب نقد و امعان ست پس لابد که مراد از ولی المؤمنین متصرف در امور مؤمنین ست و اگر فرض غیر واقع معنی دیگر هم برای آن قرار دهند لابد بنظر سیاق و سباق همان معنی خواهد بود که مثبت افضلیت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام از

جمیع اصحاب بلکه از جمیع خلق خواهد بود حتی لا یلزم التباین والتناکر ولا یتحقق الاختلاف والتنافر و کمال تحرز و تمهر و متانت و نهایت حسن تحقیق و لطف تدقیق و رزانت و غایت تمنع و قدر و عظمت و فخر و کیاست و حذاقت و اقصای علو مدارج و سمو معارج و امانت و دیانت و سناء جلالت و نبالت و عظمت منزلت و رفعت رتبت رافعی بر متتبع افادات اساطین قوم ظاهر و باهرست ذهبی در عبر فی خبر من غبر در سنه ثلث و عشرین و ستمائة گفته و عبد الکریم بن محمد بن عبد الکریم بن الفضل القزوینی الشافعی صاحب الشرح الکبیر الیه انتهت معرفة المذهب و دقائقه وکان مع براعته فی العلم صالحاً زاهداً ذا احوال و کرامات و نسک و تواضع توفی فی حدود آخر السنة رحمه الله و عمر بن مظفر الشهیر بابن الوردی در تتمة المختصر فی اخبار البشر در سنه مذکوره گفته قلت وفیها مات امام الدین عبد الکریم بن محمد بن عبد الکریم الرافعی القزوینی مصنف الشرح الکبیر و مصنف علی الوجیز فی المحرر و مصنف التذنیب علی الشرحین و کان مع براعته فی العلوم صالحاً زاهداً ذا احوال و کرامات و علی شرحه الکبیر الیوم اعتماد المفتین و الحکام فی الدنیا و یافعی در مرآة الجنان در سنه مذکوره گفته و فیها الامام الکبیر العلامة البارع الشهیر الجامع بین العلوم و الاعمال الصالحات ذو الزهد و العبادات و التصانیف المفیدات النفیسات ابو القاسم عبد الکریم بن محمد بن عبد الکریم القزوینی الشافعی صاحب الشرح الکبیر المشتمل علی معرفة المذهب و دقائقه الغامضات الجامع الفائق علی التصانیف السابقات ثم اللاحقات و من کراماته انه اضاءت له شجرة لما انطفی السراج الذی یستضیء به عند کتبه بعض مصنفاته و عبد الرحیم بن الحسن الاسنوی در طبقات شافعیه گفته ابو القسم امام الدین عبد الکریم بن محمد المذکور قبله القزوینی صاحب الشرح الوجیز الذی لم یصنف فی المذهب مثله تفقه علی والده و علی غیره و کان اماماً فی الفقه و التفسیر و الحدیث و الاصول و غیرها طاهر اللسان فی تصنیفه کثیر الادب شدید الاحتراز فی المنقولات فلا یطلق نقلاً عن احد غالباً الا اذا رآه فی کلامه و ان لم یقف علیه فیه عبر بقوله وعن فلان کذا شدید الاحتراز ایضاً فی مراتب الترجیح و قال النووی انه کان من الصالحین المتمکنین و کانت له کرامات کثیرة ظاهرة و هو منسوب الی رافعان بلدة من بلاد قزوین انتهی و سمعت قاضی القضاة جلال الدین القزوینی یقول ان رافعان بالعجمی کالرافعی بالعربی فان الالف و النون فی آخر الاسم عند العجم کیاء النسبة فی آخره عند العرب فرافعان نسبة الی رافع قال ثم انه لیس بنواحی قزوین بلدة یقال لها رافعان و لا رافع بل هو منسوب

استدلال بسوال جواب ... [illegible]

الحمد لله تعالى انه الرافعي قلت وحكى بعض الفضلاء عن شيخه قال سألت القاضي مظفر الدين قاضي قزوين الى ماذا النسبة الرافعي فقال كتب بخطه وهو عندي في كتاب التدوين في اخبار قزوين انه منسوب الى رافع بن خديج رضي الله عنه توفي في اخر سنة ثلث او اوائل سنة اربع وعشرين وستمائة بقزوين قاله ابن الصلاح وقال ابن خلكان توفي في ذي القعدة سنة ثلث وعمره نحو ست وستين سنة وجزم الذهبي في العبرة بنحوه وله شعر حسن ذكر منه كثيرا في كتابه الامالي ومنه

اقيما على باب الرحيم اقيما ولا تنيا في ذكره فتهيما هو الرب من يقرع على الصدق بابه يجده رؤوفا بالعباد رحيما

وصلاح الدين محمد بن شاكر بن احمد الكتبي در فوات الوفيات گفته عبد الكريم بن محمد بن عبد الكريم بن الفضل الامام العلامة امام الدين ابو القسم الرافعي القزويني صاحب الشرح الكبير ذكره ابن الصلاح وقال ما اظن في بلاد العجم مثله وكان ذا فنون حسن السيرة صنف شرح الوجيز في اثني عشر مجلدا لم يشرح الوجيز بمثله وقال الشيخ محيي الدين النووي ان الرافعي من الصالحين المتمكنين كانت له كرامات كثيرة ظاهرة وقال ابو عبد الله محمد بن محمد الاسفرايني في الاربعين تاليفه هو شيخنا امام الدين ناصر السنة كان وحيد عصره في العلوم الدينية اصولا وفروعا وكان له مجلس بقزوين في التفسير وتفسير الحديث صنف شرحا للمسند الشافعي ومات بقزوين رحمه الله تعالى سنة ثلث وعشرين وستمائة رحمه الله تعالى

وتقي الدين ابو بكر بن احمد اسدي در طبقات شافعية گفته عبد الكريم بن محمد عبد الكريم بن الفضل بن الحسين بن الحسن الامام العلامة امام الدين ابو القسم القزويني الرافعي صاحب الشرح المشهور كالعلم المنشور واليه يرجع عامة الفقهاء من اصحابنا في هذه الاعصار في غالب الاقاليم والامصار ولقد برز فيه على كثير ممن تقدمه وحاز قصب السبق فلا يدرك شاوه الا من وضع يده حيث وضع قدمه تفقه على والده وغيره وسمع الحديث من جماعة وقال ابن الصلاح اظن اني لم ار في بلاد العجم مثله كان ذا فنون حسن السيرة جليل الامر صنف شرح الوجيز في بضع عشرة مجلدا لم يشرح الوجيز بمثله وقال النووي انه كان من الصالحين المتمكنين وكانت له كرامات كثيرة ظاهرة وقال ابو عبد الله محمد بن محمد الاسفرايني في الاربعين تاليفه هو شيخنا امام الدين وناصر السنة صدقا كان اوحد عصره في العلوم الدينية

استدلال بسوال جواب ... [illegible]

اصولا وفروعا ومجتهد زمانه في المذهب وفريد وقته في التفسير وكان له مجلس بقزوين للتفسير ولتسميع الحديث صنف شرحا للمسند الشافعي واسمعه وصنف للوجيز شرحا ثم صنف اوجز منه وكان زاهدا ورعا متواضعا سمع الكثير وقال الذهبي ويظهر عليه اعتناء قوي بالحديث وفنونه في شرح المسند وقيل انه لم يجد ما يطالع في قرية بات بها فتألم فاضاء له عرق كرمة فجلس يطالع ويكتب عليه وقال الاسنوي صاحب شرح الوجيز الذي لم يصنف في المذهب مثله وكان اماما في الفقه والتفسير والحديث والاصول وغيرها طاهر اللسان في تصنيفه كثير الادب شديد الاحتراز في المنقولات ولا يطلق نقلا عن احد غالبا الا اذا رآه في كلامه فان لم يقف عليه فيه عبر بقوله وعن فلان كذا شديد الاحتراز ايضا في مراتب الترجيح واكثر اخذه بعد كلام الغزالي المشروح من ستة كتب النهاية والتتمة والتهذيب والشامل وتجريد ابن كج وامالي السرخسي انتهى ومع ذلك اذا استقريت كتب الشافعية المطولة وجدت الرافعي اكثر اطلاعا من كل من تقدمه وله شعر حسن ذكره في الامالي ومنه

اقيما على باب الرحيم اقيما ولا تنيا في ذكره فتهيما هو الرب من يقرع على الصدق بابه يجده رؤوفا بالعباد رحيما

قال ابن الصلاح توفي في اواخر سنة ثلث او اوائل سنة اربع وعشرين وستمائة بقزوين وقال ابن خلكان توفي في ذي القعدة سنة ثلث وعمره نحو ست وستين سنة ومن تصانيفه العزيز في شرح الوجيز الذي يقول فيه النووي بعد وصفه واعلم انه لم يصنف في مذهب الشافعي رضي الله تعالى عنه ما يحصل لك مجموع ما ذكرته اكمل من كتاب الرافعي ذي التحقيقات بل اعتقادي واعتقاد كل مصنف انه لم يوجد مثله في الكتب السابقات ولا المتاخرات فيما ذكرته من المقاصد المهمات والشرح الصغير وهو متاخر عن العزيز ولم يلقبه ولم يقف عليه النووي والمحرر وشرح المسند وهو مجلدان ضخمان قال في اوله ابتدأت في املائه في رجب سنة اثنتي عشرة وستمائة وهو عقب فراغ الشرح الكبير والتذنيب مجلد لطيف يتعلق بالوجيز كالدقائق للمنهاج والامالي في مجلد واخطار الحجاز وكان بعد شرحه الكبير في شرح على الوجيز ابسط من الكبير سماه الشرح المحمود وصل فيه الى اثناء الصلوة في مجلدات ثم عدل عنه وقد اشار الى

[illegible]

تلك القطعة فی الغریزی کتاب الحیض فی مسئلة المتحیرة والرافعی منسوب الی رافعان
بلدة من بلاد قزوین قاله النووی قال الاسنوی وسمعت قاضی القضاة جلال الدین
القزوینی ان رافعان بالعجمی مثل الرافعی بالعربی فان الالف والنون فی اخر الاسم عند
العجم کیاء النسبة فی اخره عند العرب فرافعان نسبة الی رافع قال الله ثم انه لیس بنواحی قزوین بلدة
یقال لها رافعان ولا رافع بل هو منسوب الی جد له یقال له رافع قال الشیخ جمال الدین
الاسنوی وحکی بعض الفضلاء عن شیخه قال سالت القاضی مظفر الدین قاضی قزوین الی ما
ذا نسبة الرافعی فقال کتب بخطه وهو عندی فی کتاب التدوین فی اخبار قزوین انه منسوب
الی رافع بن خدیج رضی الله عنه وحکی ابن کثیر قولا انه منسوب الی ابی رافع مولی رسول الله صلی الله
علیه وسلم وشمس الدین محمد بن علی بن احمد الداودی المالکی تلمیذ سیوطی در طبقات المفسرین گفته
عبد الکریم بن محمد بن عبد الکریم بن الفضل الامام ابو القاسم امام الدین الرافعی صاحب
الشرح الکبیر قال ابو عبد الله محمد بن محمد الاسفراینی کان اوحد اهل عصره فی العلوم الدینیة
فروعا واصولا ومجتهد زمانه فی المذهب وفرید وقته فی التفسیر کان له مجلس بقزوین للتفسیر
ولتسمیع الحدیث صنف شرحا لمسند الشافعی وشرحا للوجیز واخر اوجز منه وکان
زاهدا ورعا متواضعا سمع الکثیر وقال النووی انه کان من الصالحین المتمکنین وکانت
له کرامات کثیرة ظاهرة وقال الاسنوی کان اماما فی الفقه والتفسیر والحدیث والاصول
وغیرها طاهر اللسان فی تصنیفه کثیر الادب شدید الاحتراز فی المنقولات فلا یطلق
نقلا عن احد غالبا الا اذا راه فی کلامه فان لم یقف علیه فیه عبر بقوله وعن فلان کذا
شدید الاحتراز ایضا فی مراتب الترجیح قال الذهبی ویظهر علیه اعتناء قوی بالحدیث
وفنونه فی شرح المسند وقیل انه لم یجد زیتا للمطالعة فی قریة بات بها فتالم لذلک
فاضاء له عرق کرمة فجلس یطالع ویکتب علیه وله شعر حسن ذکر منه فی امالیه

اقیما علی باب الرحیم اقیما ۝ ولا تنیا فی ذکره فتهیما
هو الرب من یقرع علی الصدق بابه ۝ یجده رؤفا بالعباد رحیما

توفی اواخر سنة ثلث او اوائل سنة اربع وعشرین وستمائة بقزوین قال ابن الصلاح
وقال ابن خلکان فی ذی القعدة سنة ثلاث وعمره نحو ست وستین سنة ومن تصانیفه
العزیز فی شرح الوجیز الشرح الصغیر والمحرر وشرح المسند مجلدان ضخمان والتذنیب

مجلد لطیف یتعلق بالوجیز کالدقائق علی المنهاج والامالی فی مجلد واخطار الحجاز
والامالی الشارحة علی مفردات الفاتحة وهو ثلثون مجلسا املا فیها احادیث
باسانید عن اشیاخه والرافعی منسوب الی رافعان بلدة من بلاد قزوین قاله النووی
قال الاسنوی وسمعت قاضی القضاة جلال الدین القزوینی یقول افعان بالعجمی
مثل الرافعی بالعربی فان الالف والنون فی اخر الاسم کیاء النسبة فی اخره عند العرب
فرافعان نسبة الی رافع ثم انه لیس بنواحی قزوین بلدة یقال لها رافعان ولا
رافع بل هو منسوب الی جد له یقال له رافع قال الاسنوی حکی بعض الفضلاء
عن شیخه قال سالت القاضی مظفر الدین قاضی قزوین الی ماذا نسبة الرافعی
فقال کتب بخطه وهو عندی فی کتاب التدوین فی اخبار قزوین انه منسوب
الی رافع بن خدیج رضی الله عنه وحکی ابن کثیر قولا انه منسوب الی رافع مولی
رسول الله صلی الله علیه وسلم ومولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلا
گفته عبد الکریم بن محمد بن عبد الکریم بن الفضل الامام العلامة امام الدین ابی القاسم الرافعی القزوینی
صاحب الشرح الکبیر ابن الصلاح ذکر وے کرده وگفته ما اظن فی بلاد العجم مثله
وبود صاحب فنون نیک سیرت شرح وجیز در دوازده مجلد نوشته هیچ کس وجیز را مانند او
شرح نه کرده نووی گفته الرافعی من الصالحین المتمکنین او را کرامات بسیار بود و
ابو عبد الله محمد اسفرائنی در اربعین خود نوشته هو شیخنا امام الدین وناصر السنة
اوحد عصر خود بود در علوم دینیه اصولا وفروعا او را در قزوین مجلس تفسیر وحدیث بود بر مسند
شافعی شرح نوشته ودر قزوین در سنه ثلث وعشرین وستمائة انتقال نموده قاله فی فوات
الوفیات ونیز مولوی صدیق حسن خان در تاج مکلل گفته عبد الکریم بن محمد ابو القسم
الرافعی القزوینی ذکره ابن الصلاح وقال ما اظن فی بلاد العجم مثله صنف شرح
الوجیز فی اثنی عشر مجلدا لم یشرح الوجیز بمثله قال النووی له کرامات کثیرة
ظاهرة وقال محمد الاسفراینی هو شیخنا امام الدین وناصر السنة کان له مجلس
فی التفسیر والحدیث صنف شرحا لمسند الشافعی رح مات بقزوین سنة ٦٢٣
وکان ذا فنون مجتهدا حافلا کبیرا لم یخرج لکتابه ابن حجر تخریجا سماه التلخیص
وجه شانزدهم شیخ سلیمان بن خواجه کلان الحسینی القندوزی البلخی در ینابیع المودة گفته

وفی التفسیر المنسوب الی الائمة من اهل البیت الطیبین رضی الله عنهم عن
جعفر الصادق عن ابیه عن جده ان الحسن بن امیر المومنین علی سلام الله علیهم
خطب علی المنبر وقال ان الله عزوجل بمنه ورحمته لما فرض علیکم الفرائض لم یفرض
ذلک علیکم لحاجة منه الیه بل رحمة منه لا اله الا هو لیمیز الخبیث من الطیب
ولیبتلی ما فی صدورکم ولیمحص ما فی قلوبکم ولتتسابقوا الی رحمته ولتتفاضل
منازلکم فی جنته ففرض علیکم الحج والعمرة واقام الصلوة وایتاء الزکوة والصوم و
والولایة لنا اهل البیت وجعلها لکم بابا لتفتحوا به ابواب الفرائض ومفتاحا الی سبیله
ولولا محمد صلی الله علیه وآله وسلم واوصیاؤه لکنتم حیاری لا تعرفون فرضا من الفرائض
وهل تدخلون دارا الا من بابها فلما من الله علیکم باقامة الاولیاء بعد نبیکم
صلی الله علیه وآله قال الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت
لکم الاسلام دینا ففرض علیکم لاولیائه حقوقا وامرکم بادائها لیحل لکم ما وراء ظهورکم
من ازواجکم واموالکم وما ملکت ومشاربکم ویعرفکم بذلک البرکة والنماء والثروة
ولیعلم من یطیعه منکم بالغیب ثم قال الله عزوجل قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی واعلموا ان من یبخل بالمودة فانما یبخل عن نفسه ان الله هو الغنی وانتم
الفقراء الیه فاعملوا من بعد ما شئتم فسیری الله عملکم ورسوله والمومنون
ثم تردون الی عالم الغیب والشهادة فینبئکم بما کنتم تعملون والعاقبة للمتقین
ولا عدوان الا علی الظالمین سمعت جدی صلی الله علیه وآله یقول خلقت انا من
نور الله وخلق اهل بیتی من نوری وخلق محبیهم من نورهم وسائر الناس فی النار
ازین روایت سراپا هدایت واضح ولائح ست که جناب امام حسن علیه السلام در موعظت خود ارشاد
فرموده که هرگاه خداوند عالم منت نهاد بر شما بسبب اقامت اولیا بعد نبی شما صلی الله علیه وآله وسلم
فرمود الیوم اکملت لکم الایة پس فرض نمود بر شما برای اولیای خود حقوقی چند را و امر کرد شما را
باداے آن بسوی شما و چون ظاهرست که مراد آنجناب درینجا از اولیا ائمه و خلفاء آنجنابست
و قرینه احتجاج بایه شریفه الیوم اکملت که نزول و ورود آن روز غدیر در باب خلافت علی علیه السلام
کما مر سابقا بحمد الله المنعام بتفصیل تمام حسب افاده علمای محققین سنیه دریافتی نیز
تسمیه این معنی میفرماید پس هرگاه درین حدیث شریف لفظ اولیا بمعنی ائمه باشد بمفاد الحدیث

تفسیر بعضه بعضا که اصلی ست مسلم و بغایت مستحکم و جابجا علمای سنیه بآن در تطبیق احادیث
احتجاج مینمایند کابن حجر العسقلانی فی فتح الباری وغیره فی غیره لفظ ولیکم در حدیث ولایت
نیز بمعنی امام و اولی بالتصرف باشد و شبهات رکیکه و تشکیکات سخیفه قوم که بسبب فرط حیرت
سرائیده اند از هم پاشد وجه هفدهم آنکه شیخ سلیمان بن خواجه کلان الحسینی القندوزی
البلخی در ینابیع المودة گفته وفی کتاب الشیخ عزیز الدین بن محمد النسفی رحمه الله شیخ
الشیوخ سعد الدین الحموی قدس الله سره میفرماید که پیش از پیغمبر ما محمد صلی الله
علیه وسلم در ادیان سابق اسم ولی نبود و اسم نبی بود و مقربان حضرت خدای را که وارثان صاحب
شریعت بودند جمله را انبیا میگفتند و در هر دینی از یک صاحب شریعت زیاده نبود پس در دین
آدم علیه السلام چندین پیغمبر بودند که وارثان او بودند خلق را بدین او و بشریعت او دعوت
میکردند و همچنین در دین نوح و در دین ابراهیم و در دین موسی و در دین عیسی علیهم السلام
چون دین جدید و شریعت جدیده بمحمد صلی الله علیه وسلم نازل شد از نزد خدای تعالی اسم ولی
در دین محمد صلی الله علیه وسلم پیدا آمد حق تعالی دوازده کس از اهل بیت محمد صلی الله علیه وسلم را
برگزید و وارثان او گردانید و ایشان را نائبان محمد صلی الله علیه وسلم و وارثان او گردانید که
حدیث العلماء ورثة الانبیاء در حق این دوازده کس فرمود و حدیث علماء امتی
کانبیاء بنی اسرائیل در حق ایشان فرمود اما ولی آخرین که نائب آخرین ست ولی دوازدهم
میباشد خاتم اولیاست و مهدی صاحب الزمان نام اوست و شیخ میفرماید که اولیا در عالم
بیش از دوازده نیستند اما آن سیصد و پنجاه کس که از رجال الغیب اند ایشان را اولیا نمیگویند
وایشان را ابدال میگویند ازین عبارت سراسر رشاقت کالصبح اذا استنار واضح و آشکارست
که در امم ماضیه و ادیان سابقه اطلاق لفظ ولی بر کسی نبود و چون شریعت جناب رسالتمآب صلی الله
علیه وآله وسلم نازل شد حق تعالی اسم ولی خلق فرمود و دوازده کس از اهلبیت آنحضرت اصطفا
و انتخاب فرموده وارثان و نائبان آن جناب فرمود و در حق ایشان العلماء ورثة
الانبیاء و علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل ارشاد نمود و اسم ولی برای شان ثابت و متحقق ست و ولی آخرین
که نائب آخرین ست و ولی دوازدهم و نائب دوازدهم میباشد خاتم اولیاست و مهدی
صاحب الزمان نام اوست و نیز ازان ظاهرست که اولیا در عالم بیش از دوازده نیستند و
اطلاق ولی بر رجال الغیب هم نمیکنند که ایشان را ابدال میگویند پس هرگاه لفظ ولی مخصوص

بائمه کرام علیهم آلاف التحیة والسلام باشد و اطلاق آن بر دیگری حتی رجال الغیب هم جائز نباشد لفظ ولی در حدیث ولایت یقیناً و حتماً و قطعاً بر معنای که مثبت امامت و لا اقل موجب افضلیت و اختصاص بحضرات معصومین علیهم السلام باشد محمول خواهد بود و خلق معنای دیگر بجز تحریف صریح برای حدیث صحیح خواهد بود فذونکها من حجة حاسمة لشکوک ارباب الغوایة مبینة لکون الولی دلیلا علی الامامة فی حدیث الولایة عجب است که حضرات چنین لفظ جلیل الشان مختص را چنان عام و بی وقع ساختند که هر کس و ناکس را ولی میگویند و بزعم ابطال دلالت این حدیث شریف و آیه انما ولیکم الله و امثال آن بر امامت جناب امیر المومنین علیه السلام راه کمال مکابره می پویند و مخفی نماند که شیخ عزیز نسفی از اکابر ممدوحین معروفین و اعاظم کملای مشهورین است شیخ عبد الرحمن در مرآة الاسرار بمدح او گفته او از کاملان این طائفه بود آنقدر حقائق و معارف و اصطلاح صوفیه که وی در کشف الحقائق و مقصد اقصی و منزل و غیره بیان نموده است در دیگر کتب این طائفه نیست در کتاب مقصد اقصی میگوید که جوهر اول دو کار میکند یکی آنکه فیض از حق می ستاند دوم آنکه بخلق میرساند اکنون بدان که آن طرف جوهر اول که فیض از حق میگیرد نامش ولایت آمد و این طرف جوهر اول که بخلق میرساند نامش نبوت آمده است پس ولایت باطن نبوت آمد و نبوت ظاهر ولایت و هر دو صفت محمد اند چون ولایت و نبوت را دانستی اکنون بدانکه شیخ سعد الدین حموی میگوید که هر دو طرف جوهر اول را دو مظهر اند درین عالم مظهر این طرف که نامش نبوت است خاتم الانبیاست و مظهر آن طرف که نامش ولایت است صاحب الزمان است و صاحب الزمان اسامی بسیار دارد ای درویش صاحب الزمان علم کمال آن هر دو علم و قدرت را با وی همراه کرده اند چون بیرون آید تمامت روی زمین را از ظلم پاک کند و بعدل آراسته گرداند و مردم وقت او آسایش یابند و شیخ سعد الدین حموی در حق صاحب الزمان کتابها ساخته است و مدح وی بسیار گفته

وجه بیستم آنکه متبادر و سابق الی الفهم از لفظ ولی عند الاطلاق معنای متصرف فی الامر است چه جامع ضم لفظها بعدی پس اگر قطع نظر کنیم از ادله سابقه که مستلزم حمل لفظ ولی بر معنای متصرف فی الامر است باز هم تبادر و سبق این معنی از لفظ ولی کافی و وافی و قشر اهل وسواس احاسیم و عافی است و لله الحمد که دعوی تبادر و سبق معنای متصرف فی الامر از لفظ ولی و اراده آن در حدیث وارد بحق وصی بر حق و خلیفه مطلق از دشمن و هر بر لشاهد موثق و معدل و بنص صریح عالم معتمد و معول

محکم و مسجل ساختیم پس باید دانست که علامه نحریر جلیل و فاضل محقق نبیل و جهبذ مدقق بی عدیل علامه محمد بن اسمعیل در کتاب روضه ندیه بعد نقل حدیث ثقلین مشتمل بر حدیث غدیر گفته و تکلم الفقیه حمید علی معانیه و اطال و لننقل بعض ذلک قال رحمه الله منها فضل العترة علیهم السلام و وجوب رعایة حقهم حیث جعلهم احد الثقلین الذین یسأل عنهما و اخبر بانه سأل لهم اللطیف الخبیر و قال فاعطانی یعنی استجاب لدعائهم الی ان قال محمد بن اسمعیل نقلا عن الفقیه حمید و منها قوله صلی الله علیه و سلم من کنت ولیه فهذا ولیه الولی المالک المتصرف بالسبق الی الفهم و ان استعمل فی غیره و لهذا قال السلطان ولی من لا ولی له یرید ملک التصرف فی عقد النکاح یعنی ان الامام له الولایة فیه حیث لا عصبة

وجه نوزدهم آنکه نزد حضرت شافعی و ابوبکر باقلانی و بسیاری از محققین اصولیین جانب ثانی حمل لفظ مشترک عند فقد المخصص بر جمیع معانی آن واجب و لازم است پس اگر بالفرض از ادله سابقه و لاحقه هیچ دلیلی موجود نبود باز هم بنا بر مذهب شافعی و باقلانی و دیگر محققین و مشیدین مبانی مذهب اول ثانی حمل لفظ ولی درین حدیث شریف و دیگر احادیث کثیره که در آن ولایت برای جناب امیر المومنین علیه السلام ثابت شده بر جمیع معانی واجب و لازم ضروری و متحتم میشود و ظاهر است که از معانی ولی متصرف فی الامر است که مرادف امام است پس بر این تقدیر هم این حدیث شریف دلیل امامت جناب امیر المومنین علیه السلام باشد غایة الامر آنکه معانی دیگر هم برای آنحضرت ثابت باشد و لا ضیر فیه و اما اینکه حضرت شافعی و ابوبکر باقلانی و بسیاری از محققین اصولیین سنیه قائل اند بوجوب حمل مشترک بر جمیع معانی عند فقد المخصص پس بر متتبع کتب اصولیه ظاهر است بنا بر دفع وسواس و غلیان ارباب تشکیک و عدوان بعض شواهد مذکور میشود علامه برهان الدین عبید الله بن محمد الفرغانی در شرح منهاج الوصول الی علم الاصول گفته نقل عن الشافعی رضی الله عنه و القاضی ابی بکر رح وجوب حمل المشترک علی جمیع معانیه حیث لا قرینة معه تدل علی تعیین المراد منه لان حمله علی جمیع معانیه غیر ممنوع لما ذکرناه فیجب ان یحمل اذ لو لم یحمل علیه فاما ان لا یحمل علی شیء من معانیه و ذلک اهمال للفظ بالکلیة و هو ظاهر البطلان او یحمل علی بعض معانیه دون بعض و ذلک ترجیح بلا مرجح لاستواء الوضع بالنسبة الیها و عدم القرینة المعینة للبعض و هو الصالح

وفخر رازی در کتاب مناقب شافعی گفته المسئلة الرابعة عولوا علیه قوله اللفظ المشترک
محمول علی جمیع معانیه عند عدم المخصص قالوا والدلیل علی انه غیر جائز ان الواضع
وضعه لاحد المعنیین فقط فاستعماله فیهما یکون مخالفة للغة واقول ان کثیرا
من الاصولیین المحققین وافقوه علیه کالقاضی ابی بکر الباقلانی والقاضی عبد الجبار
بن احمد ووجه قوله فیه ظ وهو انه لما تعذر التعطیل والترجیح لم یبق الا الجمع
وانما قلنا انه تعذر التعطیل لانه تعالی انما ذکره للبیان. والفائدة ولقول
بالتعطیل اخراج له عن کونه بیانا وانما قلنا انه تعذر الترجیح لانه یقتضی ترجیح
الممکن من غیر مرجح وهو محال ولما بطل القسمان لم یبق الا الجمع وهذا اوجه قوی
حسن فی المسئلة وان کنا لا نقول به ومحمد بن اسمعیل در روضه ندیه بعد عبارت
سابقه نقلا عن الفقیه الحمید گفته ثم لو سلمنا احتمال الاولی لغیر ما ذکرناه
علی حدة فهو کذلک یجب حمله علی الجمیع بناء علی ان کل لفظة احتملت
معنیین بطریقة الحقیقة فانه یجب حملها علی الجمیع اذ لم یدل دلیل علی التخصیص

وجه بست ونهم آنکه ابن حجر در صواعق محرقه گفته علی ان کون المولی بمعنی الامام لم یعهد
لغة ولا شرعا اما الثانی فواضح واما الاول فلان احدا من ائمة العربیة لم یذکر ان
مفعلا یاتی بمعنی افعل وقوله تعالی مأواکم النار هی مولاکم ای مقرکم او ناصرتکم مبالغة
فی نفی النصرة کقولهم الجوع زاد من لا زاد له وایضا فالاستعمال یمنع من ان
مفعلا بمعنی افعل اذ یقال هو اولی من کذا دون مولی من کذا واولی الرجلین
دون مولاهما وح فانما جعلنا من معانیه المتصرف فی الامور نظرا للروایة الآتیة
من کنت ولیه ازین عبارت واضح ست که ابن حجر لفظ ولی را در حدیث من کنت ولیه
بر معنای متصرف فی الامور حمل میکند پس مراد از ولی در حدیث من کنت ولیه فعلی ولیه
که بطرق متعدده مرویست کما ستطلع ان شاء الله تعالی حسب افاده صریحه ابن حجر متصرف فی الامور خواهد بود
و هرگاه ولی در حدیث من کنت ولیه محمول بر متصرف فی الامور شد یقینا و حتما مراد از ولی در حدیث
ولیکم بعدی هم متصرف فی الامور خواهد بود حتی لا یلزم الافتراق واختلال الاتساق
المستبشع فی المذاق الذی لا یلتزمه الا من لیس له من الفهم والحدس
الصائب خلاق پس بحمد الله وحسن توفیقه امر حق بلا کلفت ومؤنت احتجاج واستدلال حسب

اعتراف ابن حجر باکمال کمال ظهور رسید ولله الحجة البالغة وظاهرست که مجرد ثبوت
اراده معنی متصرف فی الامور از حدیث من کنت ولیه که ابن حجر اعتراف صحیح بنص صریح
بان نموده برای ثبوت مطلوب اهل حق کافی ووافی ست وبحمد الله مزید ثبوت این حدیث شریف
هم از کلام ابن حجر ظاهرست که بسبب محض ورود آن از معانی مولی متصرف فی الامور گردانیده
باوصف آنکه نزد او این معنی از لغت ثابت نیست **وجه بست ونهم** آنکه بطرق عدیده از طرق سنیه
وارد شده است که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم فرمود من کنت ولیه فعلی
ولیه چنانچه احمد بن حنبل الشیبانی در مسند خود گفته ثنا وکیع ثنا الاعمش عن سعد
بن عبیدة عن ابن بریدة عن ابیه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من کنت ولیه فعلی ولیه ونیز در مسند احمد بن حنبل مسطورست حدثنا ابو
معویة ثنا الاعمش عن سعد بن عبیدة عن ابن بریدة عن ابیه قال
بعثنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی سریة قال لما قدمنا قال کیف
رأیتم صحابة صاحبکم قال فاما شکوته او شکاه غیری قال
فرفعت راسی وکنت رجلا مکبابا قال فرأیت النبی صلی الله علیه وسلم
قد احمر وجهه قال وهو یقول من کنت ولیه فعلی ولیه
ونیز در مسند احمد بن حنبل مسطورست ثنا وکیع ثنا الاعمش عن سعد بن عبیدة
عن ابن بریدة عن ابیه انه مر علی مجلس وهم یتناولون من علی فوقف علیهم
فقال انه قد کان فی نفسی علی علی شیء وکان خالد بن الولید کذلک فبعثنی
رسول الله صلی الله علیه وسلم فی سریة علیها علی واصبنا سبیا قال فاخذ علی
جاریة من الخمس لنفسه فقال خالد بن الولید دونک قال فلما قدمنا علی
النبی صلی الله علیه وسلم جعلت احدثه بما کان ثم قلت ان علیا اخذ جاریة
من الخمس قال وکنت رجلا مکبابا قال فرفعت راسی فاذا وجه رسول الله
صلی الله علیه وسلم قد تغیر فقال من کنت ولیه فعلی ولیه ونسائی در خصائص گفته
اخبرنا ابو کریب محمد بن العلاء الکوفی قال حدثنا ابو معویة قال ثنا الاعمش عن سعد بن عبیدة
عن ابن بریدة عن ابیه قال بعثنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی سریة واستعمل علینا علیا فلما
رجعنا سألنا کیف رأیتم صحبته فاما شکوته انا واما شکاه غیری فرفعت راسی وکنت رجلا مکبابا

وسلم قد احتج فقال من كنت وليه فعلى وليه ونیز نسائی در خصائص میگوید انبانا محمد بن المثنى قال حدثنا حبيب بن ابى ثابت عن ابى الطفيل عن زيد ابن ارقم قال لما رجع رسول الله صلى الله عليه وسلم من حجة الوداع ونزل بغدير خم امر بدوحات فقممن ثم قال كانى قد دعيت فاجبت وانى قد تركت فيكم الثقلين احدهما اكبر من الاخر كتاب الله وعترتى اهل بيتى فانظروا كيف تخلفونى فانهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض ثم قال ان الله مولاى وانا ولى كل مومن ثم اخذ بيد على فقال من كنت وليه فهذا وليه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فقلت لزيد سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما كان فى الدوحات احد الا راه بعينه وسمعه باذنه وحاکم در مستدرک گفته حدثنا ابو الحسين محمد بن احمد بن تميم الحنظلى ببغداد ثنا ابو قلابة عبد الملك بن محمد الرقاشى حدثنا يحيى بن حماد وحدثنى ابو بكر محمد بن احمد بن بالويه وابو بكر احمد بن جعفر البزاز قالا ثنا عبد الله بن احمد بن حنبل حدثنى ابى ثنا يحيى بن حماد وثنا ابو نصر احمد بن سهل الفقيه ببخارا حدثنا صالح بن محمد الحافظ البغدادى حدثنا خلف بن سالم المخرمى ثنا يحيى بن حماد ثنا ابو عوانة عن سليمان الاعمش قال ثنا حبيب بن ابى ثابت عن ابى الطفيل عن زيد بن ارقم قال لما رجع رسول الله صلى الله عليه وسلم من حجة الوداع ونزل غدير خم امر بدوحات فقممن ثم قال كان قد دعيت فاجبت وانى قد تركت فيكم الثقلين احدهما اكبر من الاخر كتاب الله وعترتى فانظروا كيف تخلفونى فيهما فانهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض ثم قال الله عز وجل مولاى وانا ولى كل مومن ثم اخذ بيد على فقال من كنت وليه فهذا وليه اللهم وال من والاه وذكر الحديث بطوله هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه بطوله شاهده حديث سلمة بن كهيل عن ابى الطفيل ايضا صحيح على شرطهما

ودر تاریخ ابن کثیر نقلا عن سنن النسائی بروایت محمد بن المثنی مذکور است فقال الله مولای وانا ولی کل مومن ثم اخذ بید علی فقال من کنت مولاه فهذا ولیه ودر کنز العمال علی متقی بروایت ابن جریر مسطور است ان الله مولای وانا ولی کل مومن ثم اخذ بید علی فقال من کنت ولیه فعلی ولیه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ونور الدین علی بن محمد بن ابراهیم العزیزی در سراج المنیر شرح جامع صغیر گفته من کنت ولیه فعلی ولیه یدفع عنه ما یکرهه حم ن ک عن بریدة واسناده حسن ومحمد صدر عالم در معارج العلی گفته اخرج ابن ابی شیبة والنسائی واحمد وابن حبان والحاکم والضیاء عن بریدة والطبرانی عن ابی الطفیل عن زید بن ارقم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کنت ولیه فعلی ولیه وظاهر است که مراد از لفظ ولی که در حق جناب امیر المومنین علیه السلام وارد گشته همان است که از لفظ ولی در حق جناب رسول خدا مراد است ومراد از لفظ ولی المومنین که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در حق خود ارشاد فرموده متصرف فی الامور است نور الدین علی بن محمد ابراهیم العزیزی در سراج منیر شرح جامع صغیر گفته انا ولی المومنین ای متولی امورهم وکان صلی الله علیه وسلم یباح له ان یتزوج ما شاء من النساء ممن یشاء من غیره ومن نفسه وان لم یاذن کل من الولی والمراة وان یتولی الطرفین بلا اذن منهم ونور الدین علی عزیزی از اعزه اکابر مشهورین واجله اعاظم ممدوحین است محبی در خلاصة الاثر گفته علی العزیزی البولاقی الشافعی کان اماما فقیها محدثا حافظا متقنا ذکیا سریع الحفظ بعید النسیان مواظبا علی النظر والتحصیل کثیر التلاوة سریعها متوددا متواضعا کثیر الاشتغال بالعلم محبا لاهله خصوصا اهل الحدیث حسن الخلق والمحاضرة مشارا الیه فی العلم شارک النور الشبراملسی فی کثیر

من شیوخه واخذ عنه واستفاد منه وکان یلازمه
فی دروسه الاصلیه والفرعیة وفنون العربیة وله مولفات
کثیرة نقله فیها یزید علی تصرفه منها شرح علی جامع الصغیر
السیوطی فی مجلدات وحاشیة علی شرح التحریر للقاضی زکریا
وحاشیة علی شرح الغایة لابن قاسم فی نحو سبعین کراسة
واخرى علی شرحها للخطیب وکانت وفاته ببولاق فی سنة
سبعین والف وبها دفن والعزیزی بفتحه ومعجمتان مکسورتین
بینهما یاء تحتیة نسبة للعزیزیة من الشرقیه بمصر وجہ
بست و دوم آنکه در خصائص نسائی بروایت حسین بن حریث مذکور ست ان الله ولیی وانا ولی
المومنین ومن کنت ولیه فهذا ولیه اللهم وال من والاه
وعاد من عاداه وانصر من نصره و چون ظاهر ست که مراد از ولی
بودن حق تعالی آنست که او متولی امور خلق ست همچنین مراد از ولایت
جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم ولایت امر و تصرف باشد فکذا
ولایة علی اما اینکه مراد از ولی بودن حق تعالی آنست که او ولی امر ست
پس نیسابوری در غرائب القرآن گفته الله ولی الذین امنوا ای
متولی امورهم وکافل مصالحهم فعیل بمعنی
فاعل الخ وملا علی قاری در حرز ثمین شرح حصن حصین به
شرح دعای اللهم انی اعوذ بك من العجز والکسل
والجبن والبخل والهرم وعذاب القبر اللهم آت نفسی
تقواها وزکها وانت خیر من زکها گفته انت ولیها
ای المتصرف فیها ومصلحها ومربیها
ومولیها ای ناصرها وعاصمها وقال الحنفی عطف
تفسیری و فخر الدین در حرز حصین
گفته انت ولیها ومولاها تو
متولی و مصلح امور وی و صاحب نعمت او

وجہ بست و سیوم آنکه جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بجواب شکایت بریده جناب امیر المومنین علیه السلام را
ارشاد فرموده لا تقل هذا فهو اولی الناس بکم بعدی و نیز همین الفاظ مبارک بجواب شکایت وهب بن
حمزه هم فرموده پس بنابرین ارشاد بعد اد الحق کالشمس فی رابعة النهار حمل لفظ ولی بر اولی بالتصرف واجب ولازم
و این ارشاد را اکابر محققین ذکر کرده اند مثل سلیمان بن احمد الطبرانی و محمد بن اسحاق بن یحیی بن منده الاصبهانی
و احمد بن موسی بن مردویه الاصبهانی و ابونعیم احمد بن عبد الله الاصبهانی و علی بن محمد بن محمد الجزری المعروف
بابن الاثیر و جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی و علی بن حسام الدین المتقی و ابراهیم بن عبد الله
الوصابی ملا علی متقی در کنز العمال بتبویب جمع الجوامع سیوطی گفته لا تقل هذا فهو اولی الناس
بکم بعدی یعنی علیا طب عن وهب بن حمزة و ابراهیم بن عبد الله الوصابی در کتاب الاکتفا
گفته عن وهب بن حمزة قال قدم بریدة من الیمن وکان خرج مع علی بن ابی طالب فرای
منه جفوة فاخذ یذکر علیا وینتقص من حقه فبلغ ذلك رسول الله صلی الله علیه
وسلم فقال له لا تقل هذا فهو اولی الناس بکم بعدی یعنی علیا اخرجه الطبرانی فی
الکبیر و علی بن محمد المعروف بابن الاثیر در اسد الغابه گفته وهب بن حمزة یعد فی اهل الکوفة روی
حدیثه یوسف بن صهیب عن دکین عن وهب بن حمزة قال صحبت علیا رضی الله عنه
من المدینة الی مکة فرایت منه بعض ما اکره فقلت لئن رجعت الی رسول الله صلی الله علیه
وسلم لاشکونك الیه فلما قدمت لقیت رسول الله صلی الله علیه وسلم فقلت رایت من علی
کذا وکذا فقال لا تقل هذا فهو اولی الناس بعدی اخرجه ابن منده و ابونعیم و در کتاب
طرائف گفته و فی کتاب المناقب تالیف ابی بکر احمد بن موسی بن مردویه وهو من اعیان المخالفین
لاهل البیت علیهم السلام هذا الحدیث من عدة طرق و فی روایة بریدة زیادة وهی ان النبی
صلی الله علیه وسلم قال لبریدة انه علیك یا بریدة فقد اکثرت الوقوع فی علی فوالله انك
لتقع فی رجل انه اولی الناس بکم بعدی و فضائل و محاسن زاهره و مناقب و محامد باهره طبرانی
و ابن مردویه و ابونعیم و ابن اثیر سابقا شنیدی اما ابن منده پس از مشاهیر اثبات و نحاریر حذاق و صدور
حفاظ دهره و ایقاظ ست ذهبی در تذکرة الحفاظ گفته ابن منده الامام الحافظ الجوال محدث
العصر ابو عبد الله محمد بن الشیخ ابی یعقوب اسحق بن الحافظ ابی عبد الله محمد بن ابی زکریا
یحیی بن منده الی ان قال ولد ابو عبد الله سنة عشرة وثلثمائة وقیل فی التی قبلها اسمع
ابوه وعمه ابو سعد عبد الرحمن بن یحیی و ابا علی الحسن بن ابی هریرة وطائفة باصبهان ومحمد بن

بن الحسین القطان وعبد اللہ بن یعقوب الکرمانی واباعلی المنداء وابا حامد
بن بلال وخلقا بنیسابور واباسعید بن الاعرابی بمکۃ والہیثم بن کلیب بسمرقند
وخیثمۃ بن سلیمان وطبقتہ بالشام واباجعفر بن البختری واسمعیل الصفار
وعدۃ ببغداد واباالطاہر المدینی وعبایۃ بمصر وغیر ذلک وعدۃ شیوخہ
الذی سمع واخذ عنہم الف وسبعمائۃ شیخ ولہ اجازۃ من الحافظ عبد الرحمن
بن ابی حاتم وغیرہ ولما رجع من الرحلۃ الطویلۃ کانت کتبہ عدۃ احمال حتی
قیل انہا کانت اربعین حملا وما بلغنا ان احدا من ہذہ الامۃ سمع ما سمع
ولا جمع ما جمع وکان ختام الرحالین وفرد المکثرین مع الحفظ والمعرفۃ و
الصدق حدث عنہ شیخہ ابو الشیخ وابو عبد اللہ الحاکم وابو عبد اللہ غنجار
وابو سعید الادریسی وتمام الرازی وحمزۃ السہمی وابو نعیم واحمد بن الفضل
الباطرقانی واحمد بن محمود الثقفی وابو الفضل عبد الرحمن بن احمد بن بندار
وابو عثمان محمد بن احمد بن ورقاء واولادہ عبد الرحمن وعبد الوہاب وعبید اللہ
واخرون قال الباطرقانی نا ابو عبد اللہ امام الائمۃ فی الحدیث لقاہ اللہ رضوانہ
قلت اول ما رایتہ انہ سمع فی سنۃ ثمان وعشرۃ وثلثمائۃ واول ارتحالہ قبل الثلثین
او فیہا الی نیسابور قال الحاکم التقینا ببخارا سنۃ احدی وستین وقد زاد زیادۃ
ظاہرۃ ثم جاءنا الی نیسابور سنۃ خمس وسبعین ذاہبا الی وطنہ قال شیخنا ابو علی
الحافظ بنو مندۃ اعلام الحفاظ فی الدنیا قدیما وحدیثا الا ترون الی قریحۃ ابی عبد اللہ
وقیل ان ابا نعیم ذکر لہ ابن مندۃ فقال کان جبلا من الجبال و سیوطی در طبقات الحفاظ
گفتہ ابن مندۃ الامام الحافظ المحدث الجوال محدث العصر ابو عبد اللہ بن الشیخ
ابی یعقوب اسحق بن الحافظ ابی عبد اللہ محمد بن زکریا بن یحیی بن مندۃ بن سندہ
بن استندار وہو الذی اسلم وقت فتح الصحابۃ اصبہان وولاؤہ لعبد القیس و
کان مجوسیا الاصبہانی العبدی ولد سنۃ ۳۱۰ وسمع اباہ والہیثم بن کلیب واباسعید
بن الاعرابی وخیثمۃ بن سلیمان وخلقا یبلغون الفا وسبعمائۃ واجاز لہ ابن ابی حاتم
ولما رجع من الرحلۃ کانت کتبہ اربعین حملا ولم یبلغنا ان احدا من ہذہ الامۃ سمع
ما سمع ولا جمع ما جمع وکان ختام الرحالین وفرد المکثرین مع الفضل والمعرفۃ و

الصدق وکثرۃ التصانیف قال الحافظ ابو علی النیسابوری بنو مندۃ اعلام الحفاظ
فی الدنیا قدیما وحدیثا الا ترون الی قریحۃ ابی عبد اللہ وقال ایضا ہو جبل من الجبال
ولہ معرفۃ الصحابۃ قال ابو نعیم اختلط باخرہ وخبط فی امالیہ قال الذہبی لا یقبل
قولہ فیہ کما لا یقبل قول ابن مندہ فی ابی نعیم للعداوۃ المشہورۃ بینہما قال جعفر
المستغفری ما رأیت احفظ منہ مات فی ذی القعدۃ سنۃ ۳۹۵ھ و ظاہرست کہ فقرہ اولی الناس
بکم دلالت دارد بر اولویت جناب امیر المومنین علیہ السلام بتصرف در امور مسلمین زیرا کہ این فقرہ شریفہ
مقتبس است از کلام الہی اعنی النبی اولی بالمومنین من انفسہم وقطعا وحتما مراد از آیہ قرآنی
اولویت جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بتصرف ست و بطلان و شناعت انکار مخاطب
عالی تبار بجواب حدیث غدیر مناسبت این معنی را باکلام ابن دستان نہایت ہویدا و آشکار سابقا در حدیث غدیر
بیان کردیم علامہ ابو الحسن علی بن احمد الواحدی کہ از اکابر ائمہ افاخم و مشاہیر اجلہ اعاظم و وحید عصر و فرید
دہر خود بوده در تفسیر وسیط کہ نسخہ عتیقہ آن بخط عرب پیش این خاکسار حاضرست و حسب افاده یافعی
مصنفاتش شہرت گردیده و اجماع بر حسن آن واشتغال بتدریس آن واقع ست و سعادت در آن نصیب
واحدی شده گفتہ قولہ النبی اولی بالمومنین من انفسہم ای اذا حکم علیہم بشیء نفذ
حکمہ ووجب طاعتہ علیہم قال ابن عباس اذا دعاہم النبی الی شیء ودعتہم
انفسہم الی شیء کانت طاعۃ النبی اولی بہم من طاعۃ انفسہم این عبارت واحدی
دلالت واضحہ صریحہ قطعیہ دارد برانکہ مراد از آیہ النبی اولی بالمومنین من انفسہم آنست کہ نبی
اولی ست در نفاذ حکم و وجوب طاعت کہ خود واحدی بتفسیر این آیہ تصریح فرموده بانکہ ہرگاه حکم کند آنحضرت
بر مومنین بچیزی نافذ میشود حکم آنحضرت و واجب میگردد طاعت آنجناب بر ایشان و از ابن عباس آورده کہ
او گفتہ ہرگاه دعوت کند ایشان را نبی بسوی چیزی و دعوت کند نفسہای ایشان بچیزی خواہد بود طاعت نبی اولی
بایشان از طاعت نفسہای شان و از عبارت حسین بن مسعود بن محمد الفراء البغوی کہ باعتراف خود شاه صاحب در
رسالہ اصول حدیث در شرح و توجیہ احادیث محل اعتماد ست و از تصانیف او بہره باید برداشت و در ا
میباید شناخت و از جملہ علمای شافعیہ خیلی معتمد علیہ و سخن او متین و مضبوط واقع ست و کتاب او شرح السنۃ در صحت
حدیث و توجیہ مشکلات کافی و شافی و دیگر فضائل زاہره و مناقب فاخره او در بستان المحدثین بیان فرموده اند
در تفسیر معالم التنزیل ظاہرست کہ آنجناب در نفوذ حکم و وجوب طاعت اولی ست بمومنین از نفوس ایشان و
ابن عباس و عطا تصریح کرده اند کہ ہرگاه جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دعوت فرماید ایشان را و دعوت

کنند نفوس ایشان بخیری پس طاعت جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم اولی ست از طاعت نفوس ایشان و
ابن زید گفته که آنجناب اولی ست بمومنین از نفسهای شان در چیزیکه آن جناب حکم کند بآن چنانچه تو اولی هستی به
بنده خود در حکم خویش پس باین همه افادات نصوص واضحه است بر صحت ادعای اهل حق و بطلان خرافت شاه صاحب
و نزول این آیه بحق کسانیکه در جهاد از آباو امهات خود اذن میخواستند نیز حصر بحیث درانکه مراد از اولی اولی
بتصرفست و اعجب آنکه شاه صاحب تفسیر معالم التنزیل را هم که نهایت مشهور و معروف و متداول بین الخواص
والعوام ست و مصنفش را خود بمدائح عظیمه نواخته اند بچشم تعصب ملاحظه نفرموده اند که خود را از ابطال چنین تفسیر
صحیح باز میداشتند و از عبارت انوار التنزیل قاضی ناصر الدین عبد الله بن عمر بن محمد بن علی البیضاوی که یافعی
در مرآة الجنان او را بوصف امام و اعلم علماء الاعلام ستوده و گفته که او صاحب تصانیف مفیده محققه و مباحث
حمیده مدققه ست و حسب افاده عبری در شرح منهاج الاصول حبر مدقق و بحر ممتنع و جامع بین المعقول والمنقول
و مبین قواعد فروع و اصول و اقضی القضاة والحکام و اسوه افاضل الانام ست و تقی الدین ابوبکر بن احمد
بن محمد الاسدی در طبقات شافعیه فضائل جلیله و محامد جمیله او ذکر کرده ساطع و لائح ست که مراد از النبی
اولی بالمؤمنین من انفسهم آنست که جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم اولی ست بمومنین از
نفسهای شان در جمیع امور بقضها و قضیضها و نقیرها و قطمیرها زیرا که آنحضرت حکم نمیکند بر مومنین را
و راضی نمیشود از ایشان مگر بآنچه در ان صلاح ایشانست بخلاف نفس و چونکه مراد اولویت در جمیع امور بود
حق تعالی مطلقا اولویت را ذکر فرموده و مقید بامری از امور نفرموده و اطلاق دلیل عموم و شمولست و هرگاه
اولویت آنحضرت در جمیع امور ثابت شد پس واجب ست که آنحضرت دوست تر باشد بسوی مومنین از
نفسهای ایشان و امر آن حضرت نافذ تر باشد در ایشان از امر نفوس شان و شفقت مومنین بر آنحضرت
اتم باشد از شفقت شان بر نفوس خود و نزول این آیه کریمه در حق کسانیکه حکم فرموده بود جناب رسالتماب
صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را بجهاد در غزوه تبوک و ایشان گفتند که ما طلب اذن میکنیم از آباو امهات
خود نیز دلیل واضحست برانکه مراد ازین آیه اثبات اولویت آنحضرت در تصرف و لزوم اتباع و انقیادست
فلله الحمد والمنه که از بیان متانت عنوان علامه بیضاوی هم کمال صحت مراد اهل حق و سداد ظاهر
شد و نهایت شناعت و فظاعت خرافت و جسارت مخاطب باجلالت بظهور رسید که چنین تفسیر
صحیح را باطل و بی ربط دانسته و گفته که اصلا مناسبت ندارد و محتجب نماند که شاه ولی الله والد ماجد
مخاطب که حسب افاده اخی در صدر همین باب امامت آیتی از آیات الهی و معجزه از معجزات جناب
رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم بوده در ازالة الخفا تصریح کرده برانکه واحدی و بغوی و بیضاوی

که بافادات این حضرات ثلثه در مقام تجلیل مخاطب بمقام باقصی الغایة رسانیده ام کبار مفسرین اند که
تفسیر قران عظیم و شرح غریب و بیان توجیه و ذکر اسباب نزول نموده و درین باب گوی مسابقت
از اقران خود ربوده اند و مقتدای مسلمین اند و سلسله ابتدائی ایشان باو شان میرسد و طوائف مسلمین
بذکر خیر ایشان رطب اللسان اند و در دفاتر تاریخ احوال ایشان ثبت می نمایند و علامه جار الله ابو القاسم
محمود بن عمر زمخشری در کشاف که سیوطی در نواهد الابکار علی ما فی کشف الظنون مدح آن و مصنفش بعد
ذکر قدماء مفسرین باین کلمات بلیغه نموده ثم جاءت فرقة اصحاب النظر فی علوم البلاغة التی
بها یدرك وجه الاعجاز وصاحب الکشاف هو سلطان هذه الطریقة فلهذا طار
کتابه فی اقصی المشرق والمغرب ولما علم مصنفه انه بهذا الوصف قد تحلی قال
تحدثا بنعمة ربه وشکرا ان التفاسیر فی الدنیا بلا عدد * ولیس فیها لعمری مثل کشافی
ان کنت تبغی الهدی فالزم قراءته * فالجهل کالداء والکشاف کالشافی * وقد نبه فی
خطبته مشیرا الی ما یجب فی هذا الباب من الاوصاف ولقد صدق وبر ورسخ
نظامه فی القلوب وقرّ گفته النبی اولی بالمؤمنین فی کل شیء من امور الدنیا والدین
ومن انفسهم ولهذا اطلق ولم یقید فیجب علیهم ان یکون احب الیهم من انفسهم وحکمه
انفذ علیهم من حکمها وحقه اثر لدیهم من حقوقها وشفقتهم علیه اقدم من شفقتهم
علیها وان یبذلوها دونه ویجعلوها فداءه اذا اعضل خطب ووقاءه اذا لقحت حرب وان لا یتبعوا
ما تدعوهم الیه نفوسهم ولا ما تصرفهم عنه ویتبعوا کلما دعاهم الیه رسول الله صلی الله
علیه وسلم وصرفهم عنه الخ و علامه قاضی القضاة ابو العباس احمد بن الخلیل بن سعادة الخوئی
که تقی الدین ابوبکر بن احمد الاسدی در طبقات فقهای شافعیه محامد سنیه و مناقب علیه او ذکر کرده
در تکمله مفاتیح الغیب رازی عبارتی طویله گفته که از ان ظاهرست که آیه النبی اولی بالمؤمنین
من انفسهم مفید اولویت آنحضرت بتصرف ست زیرا که ابن الخلیل از ان تبیین این معنی که هرگاه
نبی صلی الله علیه وآله وسلم اراده کند چیزی را احرام میشود برامت تعرض بان در حکمت و اضح حمل فرموده و این
عین اولویت بتصرفست و عبد الله بن احمد نسفی در مدارک التنزیل میگوید النبی اولی بالمؤمنین
من انفسهم ای احق بهم فی کل شیء من امور الدین والدنیا وحکمه انفذ علیهم
من حکمها فعلیهم ان یبذلوا انفسهم دونه ویجعلوها فداءه او هو اولی بهم ای ارأف
بهم واعطف علیهم وانفع لهم و از تفسیر نظام الدین حسن بن محمد بن حسین القمی النیسابوری در غرائب القران

ظاهر است که از اطلاق آیهٔ کریمه معلوم میشود که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم اولی است
بمؤمنین از نفسهای شان در جمیع امور دنیا و دین فثبت الاولویة بالتصرف بداهةً واما ذکر احتمال
بودن اولی بمعنی ارأف و اعطف پس ضرری نمیرساند بسبب آنکه معنای اول چنانکه مذکورست و نیز جواب سوال
مقدر که تقریر آن کرده مرتبط بمعنی اول است و نیز معنی اول معلل است باطلاق آیه بخلاف معنای ثانی و نیز معنای
ثانی بصیغهٔ تمریض مذکورست بخلاف اول و نیز تقدیم احتمال اول مفید ترجیح آنست و اکثر مفسرین و شراح عظام
اکتفا بر این کرده اند و حتما و جزما بالتعیین باز او ارد ذکر کرده اند و جلال الدین محمد بن احمد محلی در تفسیر مختصر که جلال الدین
سیوطی تکمیل آن نموده گفته النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم فیما دعاهم الیه و دعتهم انفسهم
الی خلافه و از تبیین محمد بن احمد خطیب شربینی در تفسیر خود مسمی بسراج منیر واضحست که جناب رسالتمآب صلی الله
علیه وآله وسلم اولی است بمؤمنین یعنی راسخین فی الایمان چه جا غیر ایشان در هر شیء از امور دین و دنیا بسبب آنکه
آن حضرت حیازت آن از حضرت ربانیه فرموده و آن جناب اعلی است از نفسهای مؤمنین چه جا آبای ایشان
در نفوذ حکم آن حضرت در ایشان و وجوب طاعت آنجناب بر ایشان و نیز از عبارت او ظاهر است که حدیث
ابوهریره هم مثبت اولویت آنحضرت بتصرفست والا ذکر آن درینجا وجهی نداشت و نیز از توجیه وجه اولویت
جناب رسالتمآب بمؤمنین از نفسهای شان که آنهم مثبت اولویت آنحضرت بتصرفست بکمال وضوح و ظهور
لائح و ظاهر است حیث قال و انما کان صلی الله علیه وسلم اولی بهم من انفسهم لانه
لا یدعوهم الا الی العقل والحکمة الخ و نیز از عبارت سراج منیر مثل عبارت نیسابوری بخوبی
واضحست که این آیهٔ کریمه در صورت تعلق بقصهٔ متبنی هم منافاتی بحمل آن بر اولویت بتصرف ندارد بلکه برین تقدیر
جواب سوال مقدرست و مناسبت آن با این قصه هم ظاهر و بحمد الله که صحت افادهٔ آیهٔ کریمه اولویت تصرف را
چنانچه از افادات اکابر حذاق مفسرین ثابتست همچنان بکمال رزانت و متانت از افادات مهرهٔ شراح
حدیث هم واضح ولی الدین ابوزرعه احمد بن عبدالرحیم بن الحسین العراقی در شرح احکام والد خود در شرح حدیث
اول از کتاب الفرائض که این است عن همام عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم انا اولی الناس بالمؤمنین فی کتاب الله عز وجل فایکم ما ترک دینا او ضیعة
فادعونی فانا ولیه و ایکم ما ترک مالا فلیورث عصبته من کان گفته فیه فوائد الاولی
اخرجه مسلم من هذا الوجه عن محمد بن رافع عن عبد الرزاق واخرجه الائمة
الستة خلا ابا داود من طریق الزهری عن ابی سلمة عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم کان یؤتی بالرجل المتوفی علیه الدین فیسأل هل ترک لدینه فضلا فان حدث

انه ترک لدینه وفاء والا قال للمسلمین صلوا علی صاحبکم فلما فتح الله علیه الفتوح
قال انا اولی بالمؤمنین من انفسهم فمن توفی من المؤمنین فترک دینا فعلیّ قضاؤه و
من کان ترک مالا فلورثته هذا لفظ البخاری وقال الباقون فعلیّ بدل فضلا وکذا
هو عند بعض رواة البخاری واخرجه الشیخان وابوداود من روایة ابی حازم
عن ابی هریرة بلفظ من ترک مالا فلورثته ومن ترک کلا فالینا وفی لفظ مسلم ولیته
واخرجه البخاری والنسائی من روایة ابی صالح عن ابی هریرة بلفظ انا اولی بالمؤمنین
من انفسهم فمن مات وترک مالا فماله لموالی العصبة ومن ترک کلا او ضیاعا فانا
ولیه فلادعی له واخرجه البخاری من روایة عبد الرحمن بن ابی عمرة عن ابی هریرة
بلفظ ما من مؤمن الا وانا اولی الناس به فی الدنیا والآخرة اقرؤا ان شئتم النبی
اولی بالمؤمنین من انفسهم فایما مؤمن مات وترک مالا فلیرثه عصبته من کانوا
ومن ترک دینا او ضیاعا فلیأتنی فانا مولاه واخرجه مسلم من روایة ابی الزناد
عن الاعرج عن ابی هریرة بلفظ والذی نفس محمد بیده ان علی الارض من مؤمن
الا وانا اولی الناس به فایکم ما ترک دینا او ضیاعا فانا مولاه وایکم ما ترک مالا فالی العصبة
من کان الثانیة قوله انا اولی الناس بالمؤمنین انما قید ذلک بالناس لان الله تعالی
اولی بهم منه وقوله فی کتاب الله عز وجل اشارة الی قوله تعالی النبی اولی بالمؤمنین
من انفسهم وقد صرح بذلک فی روایة البخاری من طریق عبد الرحمن بن ابی عمرة
کما تقدم فان قلت الذی فی الآیة الکریمة انه اولی بهم من انفسهم ودل الحدیث
علی انه اولی بهم من سائر الناس ففیه زیادة قلت اذا کان اولی بهم من انفسهم فهو
اولی بهم من بقیة الناس من طریق الاولی لان الانسان اولی بنفسه من غیره
فاذا تقدم النبی صلی الله علیه وسلم علی النفس فتقدمه فی ذلک علی الغیر من
طریق الاولی وحکی ابن عطیة فی تفسیره عن بعض العلماء العارفین انه قال هو
اولی بهم من انفسهم لان انفسهم تدعوهم الی الهلاک وهو یدعوهم الی النجاة قال
ابن عطیة ویؤید هذا قوله علیه الصلوة والسلام انا آخذ بحجزکم عن النار وانتم
تقحمون فیها تقحم الفراش الثالث یترتب علی کونه علیه الصلوة والسلام اولی بهم
من انفسهم انه یجب علیهم ایثار طاعته علی شهوات انفسهم وان شق ذلک علیهم

وان یحبوہ اکثر من محبتہم لانفسہم ومن ھنا قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیہ من ولدہ ووالدہ والناس اجمعین وفی روایۃ اخری من اھلہ ومالہ والناس اجمعین وھو فی الصحیحین من حدیث انس ولما قال لہ عمر رضی اللہ عنہ لانت احب الی من کل شیء الا نفسی قال لہ لا والذی نفسی بیدہ حتی اکون احب الیک من نفسک فقال لہ عمر فانہ الآن واللہ لانت احب الی من نفسی فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم الآن یا عمر رواہ البخاری فی صحیحہ قال الخطابی لم یرد بہ حب الطبع بل اراد حب الاختیار لان حب الانسان نفسہ طبع ولا سبیل الی قلبہ قال فمعناہ لا تصدق فی حبی حتی تفنی فی طاعتی نفسک وتؤثر رضای علی ھواک وان کان فیہ ھلاکک الرابعۃ استنبط اصحابنا الشافعیۃ من ھذہ الآیۃ الکریمۃ ان لہ علیہ الصلوۃ والسلام ان یاخذ الطعام والشراب من مالکہما المحتاج الیہما اذا احتاج علیہ الصلوۃ والسلام الیہما وعلی صاحبہما البذل ویفدی مہجتہ بمہجۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وانہ لو قصدہ علیہ الصلوۃ والسلام ظالم لزم من حضرہ ان یبذل نفسہ دونہ وھو استنباط واضح ولم یذکر النبی صلی اللہ علیہ وسلم عند نزول ھذہ الآیۃ ما لہ فی ذلک من الحظ وانما ذکر ما ھو علیہ فقال وایکم ما ترک دینا او ضیاعا فادعونی فانا ولیہ وترک حظہ فقال وایکم ما ترک مالا فلیورث عصبتہ من کان ازین عبارت ہم بوجوہ عدیدہ صحت استفادۂ اولویت جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بتصرف از آیۂ کریمہ ظاہرست و غرابت انکار سراسر خسار مخاطب عمدۃ الاحبار ازان باہر والحمد للہ القاہر لکل کائد مکابر و علامہ بدر الدین ابو محمد محمود بن احمد العینی علی ما نقل عنہ در عمدۃ القاری بشرح قولہ وانا اولی بہ فی الدنیا والآخرۃ گفتہ یعنی احق واولی بالمؤمنین فی کل شیء من امور الدنیا والآخرۃ من انفسہم ولھذا اطلق ولم یعین فیجب علیہم امتثال اوامرہ واجتناب نواھیہ ازین عبارت ظاہرست کہ مراد از قول جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ما من مؤمن الا وانا اولی بہ فی الدنیا والآخرۃ کہ برای صحت استدلال بآیۂ النبی اولی بالمؤمنین من انفسہم فرمودہ آنست کہ آنجناب احق واولی ست در ہر شی از امور دنیا و آخرت از نفسہای شان وچون مراد اولویت در جمیع امور بود آنحضرت اولویت خود مطلقا بیان فرمود وتعیین آن نمود پس واجب ست بر مومنین امتثال اوامر واجتناب نواہی آنحضرت پس بکمال وضوح ظہور

ازین بیان علامہ عینی کہ از اعیان جہابذۂ محققین سنیہ ست مثل بیان دیگر اکابر ائمہ سنیہ ثابت شد کہ آیۂ النبی اولی بالمؤمنین من انفسہم حسب ارشاد جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دلالت بر اولویت آنحضرت در جمیع دنیا و آخرت و وجوب امتثال اوامر واجتناب نواہی آنحضرت وارد پس ادعای مخاطب نحریر کہ معاذ اللہ اولویت بتصرف اصلا مناسبت بآیہ ندارد در تصریح بر حضرت بشیر ونذیر وتحریف شنیع وتغییر کلام ایزد قدیرست ولا ینبئک مثل خبیر وشہاب الدین احمد بن محمد الخطیب القسطلانی در ارشاد الساری در کتاب التفسیر گفتہ النبی اولی بالمؤمنین کلہا من انفسہم من بعضہم ببعض فی نفوذ حکمہ ووجوب طاعتہ علیہم وقال ابن عباس وعطاء یعنی اذا دعاہم النبی صلی اللہ علیہ وسلم ودعتہم نفوسہم الی شیء کانت طاعۃ النبی صلی اللہ علیہ وسلم اولی بہم من طاعۃ انفسہم انتہی وانما کان ذلک لانہ لا یامرہم ولا یرضی الا بما فیہ صلاحہم ونجاحہم بخلاف النفس وقولہ النبی الی آخرہ ثابت فی روایۃ ابی ذر فقط وبہ قال حدثنی بالافراد ابراہیم بن المنذر القرشی الحزامی قال حدثنا محمد بن فلیح بضم الفاء وفتح اللام آخرہ حاء مہملۃ مصغرا قال حدثنا ابی فلیح بن سلیمان الخزاعی عن ہلال بن علی العامری المدنی وقد ینسب الی جدہ اسامۃ عن عبد الرحمن بن ابی عمرۃ بفتح العین وسکون المیم الانصاری النجاری بالجیم قیل ولد فی عہدہ صلی اللہ علیہ وسلم وقال ابن ابی حاتم لیس لہ صحبۃ عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال ما من مؤمن الا وانا اولی الناس بہ ای احقہم بہ فی کل شیء من امور الدنیا والآخرۃ وسقط لابی ذر لفظ الناس اقرؤا ان شئتم قولہ عز وجل النبی اولی بالمومنین من انفسہم استنبط من الآیۃ انہ لو قصدہ علیہ السلام ظالم وجب علی الحاضر من المؤمنین ان یبذل نفسہ دونہ وازین عبارت بچند وجہ صحت تمسک اہل حق ظاہر میگردد اول آنکہ در تفسیر آیۂ النبی اولی بالمؤمنین من انفسہم کہ در عنوان مذکورست گفتہ النبی اولی بالمؤمنین فی الامور کلہا یعنی نبی اولی ست بمومنین در جمیع امور وکلیت امور اولا مستفادست از لفظ الامور کہ جمع محلی باللام ست وبعد ازین لفظ کلہا نص صریحست بران وہرگاہ آنحضرت در جمیع امور اولی باشد اولویت بتصرف بالبداہۃ ثابت گردید دوم آنکہ قول او فی نفوذ حکمہ و وجوب طاعتہ علیہم صریحست در آنکہ آنحضرت اولی ست در آنکہ حکم آنحضرت نافذست

وطاعت آنحضرت بر مومنین واجب وهذا هو الاولویة بالتصرف فسقط ما ارتکبه المخاطب من التعصب والتعسف وظهر انه فی انکاره حائر لاقصی المکابرة والتکلف وخائض فی غمار التجسس والتمطی والتصلف سوم آنکه آنچه از ابن عباس وعطا در تفسیر این آیه نقل کرده که هرگاه دعوت کنند ایشان را یعنی مومنین را نبی صلی الله علیه وآله وسلم ودعوت کنند ایشان را نفوس شان بچیزی خواهد بود طاعت نبی صلی الله علیه وآله وسلم اولی بایشان از طاعت نفسهای شان دلیل صریح ونص واضحست بر آنکه آیه کریمه دلالت بر اولویت بتصرف دارد وانکار آن عناد منکر وشنیع وتعصب فاحش وتطبیع ست چهارم آنکه تعلیل وتوجیه قسطلانی قول ابن عباس وعطا را بقول خود وذلک لانه لا یامرهم الخ نیز موید ومصدق تفسیر اهل حق واتقان ست ودافع جزاف مخاطب عالی شان والله الموفق وهو المستعان پنجم آنکه تفسیر قسطلانی قول آنحضرت را یعنی ما من مومن الا وانا اولی الناس به را دلالت صریحه دارد بر آنکه مراد از ارشاد جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم که بر آن بآیه کریمه استدلال نموده آنست که آنحضرت احق ست بهر مومن در هر شیء از امور دنیا وآخرت پس استهزا وسخریه مخاطب طلیق اللسان نعوذ بالله عائد بحضرت سرور انس وجان صلی الله علیه وآله وسلم میگردد وقسطلانی در ارشاد الساری در شرح کتاب الاستقراض گفته عن ابی هریرة رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ما من مومن الا وانا بالواو ولابی الوقت الا انا اولی احق الناس به فی کل شیء من امور الدنیا والآخرة اقرؤا ان شئتم قوله تعالی النبی اولی بالمومنین من انفسهم قال بعض الکبراء انما کان علیه الصلوة والسلام اولی بهم من انفسهم لان انفسهم تدعوهم الی الهلاک وهو یدعوهم الی النجاة قال ابن عطیة ویؤیده قوله علیه الصلوة والسلام انا آخذ بحجزکم عن النار وانتم تقتحمون فیها ویترتب علی کونه اولی بهم من انفسهم انه یجب علیهم ایثار طاعته علی شهوات انفسهم وان شق ذلک علیهم وان یحبوه اکثر من محبتهم لانفسهم ومن ثم قال علیه الصلوة والسلام لا یومن احدکم حتی اکون احب الیه من نفسه وولده الحدیث واستنبط بعضهم من الآیة ان له علیه الصلوة والسلام ان یاخذ الطعام والشراب من مالکهما المحتاج الیهما اذا احتاج علیه الصلوة والسلام الیهما وعلی صاحبهما البذل ویفدی بمهجته مهجة رسول الله صلی الله علیه وسلم وانه لو قصده علیه الصلوة والسلام ظالم وجب علی من حضره

ان یبذل نفسه دونه ولم یذکر علیه الصلوة والسلام عند نزول هذه الآیة ماله فی ذلک من الحظ وانما ذکر ما هو علیه فقال فایما مومن مات وترک مالا ای حقا وذکر المال خرج مخرج الغالب فان الحقوق تورث کالمال فلیرثه عصبته من کانوا عبر بمن الموصولة لیعم انواع العصبة والذی علیه اکثر الفرضیین انهم ثلثة اقسام عصبة بنفسه وهو من له ولاء وکل ذکر نسیب یدلی الی المیت بلا واسطة او بتوسط محض الذکور وعصبة بغیره وهو کل ذات نصف معها ذکر یعصبها وعصبة مع غیره وهو اخت فاکثر لغیر ام معها بنت او بنت ابن فاکثر ومن ترک دینا او ضیاعا بفتح الضاد المعجمة مصدر اطلق علی الاسم الفاعل للمبالغة کالعدل والصوم وجوز ابن الاثیر الکسر علی انها جمع ضائع کجیاع فی جمع جائع وانکره الخطابی ای من ترک عیالا محتاجین فلیاتنی فانا مولاه ای ولیه اتولی اموره فان ترک دینا وفیته عنه او عیالا فانا کافلهم والی ملجاهم وماواهم الخ ونیز قسطلانی در ارشاد الساری در شرح کتاب الفرائض گفته حدثنا عبدان هو عبد الله بن عثمان بن جبلة المروزی قال اخبرنا عبد الله بن المبارک المروزی قال اخبرنا یونس بن یزید الایلی عن ابن شهاب محمد بن مسلم الزهری انه قال حدثنی بالافراد ابو سلمة عن عبد الرحمن بن عوف عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال انا اولی بالمومنین من انفسهم ای احق بهم فی کل شیء من امور الدین والدنیا وحکمه انفذ علیهم من حکمها الخ وعلامه عبد الرؤف مناوی در تیسیر شرح جامع صغیر سیوطی که نسخه مصححه آن از نسخه شارح بعض احباب کرام برای این مستهام از دیار عرب آورده گفته انا اولی بالمومنین من انفسهم فی کل شیء لانی الخلیفة الاکبر الممد لکل موجود فحکمی علیهم انفذ من حکمهم علی انفسهم وذا قاله لما نزلت الآیة فمن توفی بالبناء للمجهول او مات من المومنین فترک علیه دینا بفتح الدال فعلی قضاؤه مما یفی الله به من غنیمة وصدقة وذا ناسخ لترکه الصلوة علی من مات وعلیه دین ومن ترک مالا یعنی حقا فذکر المال غالبی فهو لورثته وفی روایة البخاری فلیرثه عصبته من کانوا فهو علی الورثة المنافع وتحمل المضار والتبعات حم ق ن ه عن ابی هریرة این عبارت هم دلالت واضحه دارد بر آنکه مراد از قول آنحضرت انا اولی بالمومنین من انفسهم که ماخوذ از آیه کریمه است بوقت نزول آن ارشاد فرموده آنست که آنحضرت اولی است بمومنین از انفسهای

شان در هر شیء علی سبیل العموم والاستغراق والشمول والاطلاق زیراکه آنحضرت خلیفه اکبرست که امداد واسعاد هر موجود میفرماید پس حکم آن حضرت بر مومنین نافذ ترست از حکم شان بر نفسهای شان فلله الحمد والمنه که فساد و بطلان خرافت مخاطب عمدة الاعیان هر وقت و هر آن بکمال وضوح و عیان میرسد و علی بن احمد بن محمد بن ابراهیم عزیزی در سراج منیر شرح جامع صغیر گفته انا اولی بکل مؤمن من نفسه کما قال الله تعالی النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم قال البیضاوی ای فی الامور کلها فانه لا یامرهم ولا یرضی عنهم الا بما فیه صلاحهم بخلاف النفس فیجب ان یکون احب الیهم من انفسهم فمن خصائصه صلی الله علیه وسلم انه کان اذا احتاج الی طعام او غیره وجب علی صاحبه المحتاج الیه بذله له صلی الله علیه وسلم وجاز له صلی الله علیه وسلم اخذه وهذا وان کان جائز الم یقع من ترک مالا فلاهله ای لورثته ومن ترک دینا او ضیاعا بفتح الضاد المعجمة ای عیالا واطفالا ذوی ضیاع فاوقع المصدر موقع الاسم فالیّ وعلیّ فامر کفایة عیاله الیّ ووفاء دینه علیّ وقد کان صلی الله علیه وسلم لا یصلی علی من مات وعلیه دین ولم یخلف له وفاء لئلا یتساهل الناس فی الاستدانة ویهملوا الوفاء فزجرهم عن ذلک بترک الصلوة علیهم ثم نسخ بما ذکر وصار واجبا علیه صلی الله علیه وسلم واختلف اصحابنا هل هو من الخصائص ام لا فقال بعضهم کان من خصائصه صلی الله علیه وسلم ولا یلزم الامام ان یقضیه من بیت المال وقال بعضهم لیس من خصائصه بل یلزم کل امام ان یقضی من بیت المال دین من مات وعلیه دین اذا لم یخلف وفاء وکان فی بیت المال سعة ولم یکن هناک اهم منه واعتمد الرملی الاول ووافقا لابن الکرکی وانا ولی المؤمنین ای متولی امورهم فکان صلی الله علیه وسلم یباح له ان یزوج ما شاء من النساء ممن یشاء من غیره ومن نفسه وان لم یاذن کل من الولی والمرأة و ان یتولی الطرفین بلا اذن حمرقن ة وعلامه سیوطی نیز احادیث داله بر اولویت جناب بتصرف در تفسیر این آیه نقل کرده حیث قال فی الدر المنثور قوله تعالی النبی اولی بالمومنین من انفسهم اخرج البخاری وابن جریر وابن ابی حاتم وابن مردویه عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ما من مؤمن الا وانا اولی الناس به فی الدنیا والآخرة اقرؤا ان شئتم النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم فایما مؤمن ترک مالا

فلیرثه عصبته من کانوا فان ترک دینا او ضیاعا فلیاتنی فانا مولاه واخرج الطیالسی وابن مردویه عن ابی هریرة قال کان المؤمن اذا توفی فی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم فأتی به النبی سأل هل علیه دین فان قالوا نعم قال هل ترک وفاء لدینه فان قالوا نعم صلی علیه وان قالوا لا قال صلوا علی صاحبکم فلما فتح الله علینا الفتوح قال انا اولی بالمؤمنین من انفسهم فمن ترک دینا فالیّ ومن ترک مالا فللوارث واخرج احمد وابوداؤد وابن مردویه عن جابر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان یقول انا اولی بکل مؤمن من نفسه فایما رجل مات وترک دینا فالیّ ومن ترک مالا فهو لوارثه و اخرج ابن ابی شیبة والنسائی عن بریدة رضی الله عنه قال غزوت مع علی الیمن فرأیت منه جفوة فلما قدمت علی رسول الله صلی الله علیه وسلم ذکرت علیا فتنقصته فرأیت وجه رسول الله صلی الله علیه وسلم تغیر وقال یا بریدة الست اولی بالمؤمنین من انفسهم قلت بلی یا رسول الله قال من کنت مولاه فعلی مولاه انتهی ازین عبارت اینهم ظاهر گردید که فقره الست اولی بالمؤمنین من انفسهم در حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه بهمان معنی ست که در آیه مستعمل ست ورنه سیوطی چرا حدیثی را که مشتمل برآنست در ذیل تفسیر این آیه نقل میکرد بالجمله بغایت عجب ست که شاه صاحب با وصف امامت خلق و زینت بخشی مسند محدثیت بر تفاسیر مشهوره و شروح بخاری هم مطلع نشدند و مؤکدا و مکررا بکمال جسارت نفی مناسبت معنای اولی بالتصرف باآیه کریمه فرمودند و کاش شاه صاحب درین مقام اقتصار بر تقلید کابلی کرده پا را فراتر ازو نمی نهادند و بیان بلاغت ترجمان باین کلام حیرت نظام نمیکشادند لیکن حیف که حضرت شان راحب ترعرع وتحذلق چنان از جا برده که بر تقلید کابلی اقتصار نکردند و او را درین مقام قاصر گمان کردند که او حمل الست اولی بالمؤمنین من انفسهم را بر اولی بتصرف منع نکرده حیث قال فی الصواقع فی الجواب عن حدیث الغدیر ان المراد بالمولی المحب والصدیق اما فاتحته فلا تدل علی ان المراد به الامام لانه انما صدرها لیکون ما یلقی الی السامعین اثبت فی قلوبهم واز افادات علامه شدید التعصب کثیر التصلب ابن تیمیه هم غرابت انکار شاه صاحب ظاهر میشود حیث قال فی منهاج السنة والنبی صلی الله علیه وسلم لم یقل من کنت والیه فعلی والیه وانما اللفظ من کنت مولاه فعلی مولاه واما کون المولی بمعنی الوالی فهذا

باطل فان الولایة تثبت من الطرفین فان المؤمنین اولیاء الله وهو مولاهم واما کونه اولی بهم من انفسهم فلا یثبت الا من طرفه صلی الله علیه وسلم وکونه اولی بکل مؤمن من نفسه من خصائص نبوته ولو قدر انه نص علی خلیفة بعده لم یکن ذلك موجبا ان یکون اولی بکل مؤمن من نفسه کما انه لا یکون ازواجه امهاتهم ولو ارید هذا المعنی لقال من کنت اولی به من نفسه فعلی اولی به من نفسه وهذا لم یقله ولم ینقله احد ومعناه باطل قطعا این عبارت دلالت واضحه دارد برانکه بودن جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم اولی بهر مؤمن از نفس او از خصائص نبوت ان حضرت ست وظاهرست که اگر مراد از اولویت احبیت میبود این معنی از خصائص نبوت نمیشد چه احبیت را برای خلفا و دیگران ولو بالترتیب اهل سنت ثابت میسازند پس معلوم شد که مراد ازین اولویت نه احبیت ست بلکه امریست بغایت جلیل و عظیم که ابن تیمیه انرا از خصائص نبوت گردانیده و از شان خلافت هم بالاتر دانسته و وجهش آنست که چون عند التامل اولویت بهر مؤمن از نفس او مقتضی عصمت ست و این مرتبه غیر معصوم را حاصل نمیتواند شد لهذا ابن تیمیه انرا از خصائص نبوت گردانیده و نزد اهل حق چون عصمت ائمه علیهم السلام متحقق ست و دلائل قاطعه و براهین ساطعه بران دلالت دارد پس ثبوت این مرتبه برای جناب امیرالمؤمنین علیه السلام اصلا محل اشکال نخواهد شد بلکه در حقیقت این کلام ابن تیمیه دلیل عصمت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام ست زیرا که از بیانات سابق ولاحق قطعا برتو ثابت میشود که اولویت بهر مؤمن از نفس او برای جناب امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت ست پس عصمت انحضرت هم ثابت گردد بلاریب و شیخ عبدالحق در لمعات شرح مشکوة گفته قوله فقال بعد ان جمع الصحابة الستم تعلمون انی اولی بالمؤمنین من انفسهم وفی بعض الروایات کرره للمسلمین وهم یجیبون بالتصدیق والاعتراف یرید به قوله تعالی النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم الآیة ای فی الامور کلها فانه لا یامرهم ولا یرضی منهم الا بما فیه صلاحهم ونجاحهم بخلاف النفس فلذلك اطلق فیجب علیهم ان یکون احب الیهم من انفسهم وامره انفذ علیهم من امرها وشفقتهم علیه اتم من شفقتهم علیها روی انه صلی الله علیه وسلم اراد غزوة تبوك فامر الناس بالخروج فقال ناس نستاذن اباءنا وامهاتنا فنزلت وقری وهو اب لهم ای فی الدین فان کل نبی اب لامته من حیث انه اصل فیما به الحیوة الابدیة ولذلك صار المؤمنون

اخوة کذا فی تفسیر البیضاوی وقوله انی اولی بکل مومن من نفسه تاکید وتقریر یفید کونه اولی بکل واحد من المومنین کما ان الاول یفیده بالنسبة الیهم جمیعا ازین عبارت ظاهرست که مراد از قول جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم الستم تعلمون انی اولی بالمومنین من انفسهم قول حق تعالی ست النبی اولی بالمومنین من انفسهم ومراد از قول حق تعالی آنست که انحضرت اولی ست در کل امور که آن حضرت حکم نمیکند ایشان را وراضی نمیشود از ایشان مگر بچیزی که دران صلاح ایشان ونجاح ایشان باشد بخلاف نفس وچون مراد اولویت در جمیع امور بود حق تعالی اولی را مطلق فرمود پس واجب ست بر مومنین که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم احب باشد بسوی ایشان از نفسهای ایشان وامر آن حضرت انفذ باشد از امر نفسهای شان وشفقت ایشان بران حضرت اتم باشد از شفقت شان بر نفسهای خود پس بحمد الله معلوم شد که مراد از اولی در فقره من اولی بکم من انفسکم اولی در جمیع امور دنیا ودین وواجب الاتباع ونافذ الحکم ست وهو الاولی بالتصرف پس بالبداهة ثابت شد که مراد از حدیث هو اولی الناس بکم بعدی آنست که جناب امیرالمومنین علیه السلام اولی بالمومنین من انفسهم در جمیع امور دنیا ودین وواجب الاتباع والانقیاد ونافذ الحکم ست پس ثابت گردید که جناب امیرالمومنین علیه السلام اولی بود بمومنین از نفسهای شان در جمیع امور دنیا ودین وحکم نمی فرمود انحضرت مومنین را وراضی نمی شد از ایشان مگر بچیزی که دران صلاح ونجاح ایشان باشد بخلاف نفسهای شان وواجب ست که جناب امیرالمومنین علیه السلام احب باشد بسوی مومنین از نفسهای شان وامر آن حضرت نافذتر باشد از امر نفسهای شان

وجه بیست و چهارم آنکه بریده که صحابی عادل جلیل القدر بوده ارشاد میمنت بنیاد جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله
و سلم انه لیقع فی رجل انه لاولی الناس بکم بعدی چنانچه در روضة الصفا مذکور است هم صاحب غنیه گوید
که بعضی گفته اند که بریدة بن الحصیب اسلمی رایت برافراشته بمدینه آورده و بر در سرای مرتضی علی نصب کرده
عمر بن الخطاب باین معنی وقوف یافت و با او خطاب کرد که همه خلق با ابی بکر بیعت کرده اند تو چرا
مخالفت میکنی بریده جواب داد که ما بغیر صاحب این رایت با دیگری بیعت نمیکنیم بعد از ان صحابه
مجمع ساخته بریده را طلب کردند و بریده حاضر شد از وی استفسار نمودند که حامل تو چیست
که امثال این کلمات از تو نقل میکنند بریده جواب داد که تو نبی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
با خالد بن الولید با طائفه همراه علی بن ابی طالب بجانب یمن فرستاده بخدا سوگند که در این
سفر هیچ قرنی را بر قرب علی دشمن تر و هیچ فراقی را بر فراق او دوست نمیداشتم چون از ان سفر باز گشتم
اول بخدمت حضرت شتافتم آنحضرت فرمود که علی را چگونه گذاشتی من بنابر کمعذری که از علی
در دل داشتم غیبت او کردم از این سخن تغیری در بشره مبارک آن حضرت ظاهر شده فرمود ای بریده
لیقع فی رجل انه لاولی الناس بکم بعدی و باید دانست که اعتبار کتاب روضة الصفا از افاده
خوشی مخاطب کامل الصفا کثیر الحیا عظیم الوفا البعید من الجور والجفا ظاهر و باهر است و ناهیک
به شاهدا عادلا لا ینثلم بنیان جلالته و کفالته بمهمة قالا غرم اساس بالته و امثاله
طریقة ابلغ من الزام الرجل بکلام نفسه تغطیة بافحامه من اقراره فی رسمه مخاطب در
باب المطاعن بعد ذکر قصه تجهیز جیش اسامه به تحریف و تسویل و تغییر و تبدیل موجب طعن و ملامه گفته است
انچه در روضة الصفا و روضة الاحباب و حبیب السیر و دیگر تواریخ شیعه و سنی موجود است انتهی ازین عبارت
بدلالت صریحه صحیحه واضح و لائح است که کتاب روضة الصفا مثل روضة الاحباب و حبیب السیر
از تواریخ معتبره و کتب معتمده است و ظاهر است که کسی از متعنتین متعصبین هم فضلا عن المنصفین
المتعملین الذین یدرون ما یخرج من افواههم سر لب باو عا نبودن روضة الصفا از تواریخ
معتبره شیعه نکشوده پس لابد که روضة الصفا از تواریخ معتبره سنیه باشد و لو هم
مخالف ما ذکر از هم باشد و مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون گفته حیث
قال روضة الصفا فی سیرة الانبیاء و الملوک و الخلفا فارسی لمیر خواند المورخ محمد
بن خاوند شاه بن محمود المتوفی سنة ثلاث و تسعمائة ذکر فی دیباجته انه جمعها
من اخوانه التمسوا تالیف کتاب منقح محتو علی معظم وقائع الانبیاء و الملوک و الخلفاء ثم

دخل صحبة الوزیر میر علی شیر و اشار الیه ایضا فباشره مشتملا علی مقدمة و سبعة
اقسام و خاتمة علی ان کل قسم یستعد ان یکون کتابا مستقلا حال کونه ساکنا
بخانقاه الاخلاصیة التی انشاها الامیر المذکور بهراة علی نهر الجیل المقدمة فی علم
التاریخ القسم الاول فی اول المخلوقات و قصص الانبیاء و ملوک العجم و احوال الحکماء
الیونانیة فی ذیل ذکر اسکندر و الثانی فی احوال سید الانبیاء و سیره و خلفائه
الراشدین و الثالث فی احوال الائمة الاثنی عشر و فی احوال بنی امیة و العباسیة
و الرابع فی الملوک المعاصرین لبنی العباس و الخامس فی ظهور چنگیز خان و احواله و اولاده
و السادس فی ظهور تیمور و احواله و اولاده و السابع فی احوال سلطان بیقرا و الخاتمة فی
حکایات متفرقة و حلا کان مخصوصة لموجودات الربع المسکون و عجائبه از این عبارت
ظاهر است که کتاب روضة الصفا کتاب منقح و محتوی بر معظم وقائع انبیا و ملوک و خلفاست
و واضح است که کتاب منقح خالی از اکاذیب افتراآت و مختلقات و واهیات خواهد بود و اگر چه صاحب
کشف الظنون منقح بودن روضة الصفا از مصنف آن نقل کرده لکن رد و انکاری بطلان نکرده
و سکوت بعد نقل آن نموده و حسب افاده مخاطب عالیمقام در باب چهارم این کتاب تحیر افهام
سکوت بعد کلامی دلیل تسلیم و قبول سبب احتجاج و استدلال بر ناقل می باشد و نیز لذین عبارت
تسنن صاحب روضة الصفا و برائت او از تشیع و برائت از خلفا ساطع و لامع است زیرا که او
خلفاء ثلثه را بخلفاء راشدین تعبیر کرده و من الظاهر المستبین ان الثلثة عند الشیعی لیسوا
من الراشدین بل هم عنده من الظالمین لمبانی الدین و الزائغین القاسطین الحائدین
و لا طفاء نور الله قاصدین و لحز اساس الشرع المتین فاعلین و صاملین فاستبصر
و لا تکن من الغافلین المعاندین و از ملاحظه صدر کتاب روضة الصفا زیاده تر اعتماد و اعتبار
مضامین این کتاب اصح و آشکار است و همچنین تسنن او و نهایت برائت او از شیعیت از مقامات
مختلفه آن کتاب خصوصا مقام ذکر خلفای ثلثه قطعا و جزما و بتا و حتما بظهور و وضوح میرسد
و هذه عبارته فی صدر الکتاب اما بعد چنین گوید راقم این حروف الفاظ ظاهرة المعانی و ناظم
این عقود و عبارات راسخة المبانی اقل عباد الله الملک الودود محمد بن خاوند شاه بن محمود
غفر الله تعالی سیئات اعماله و تجاوز عن صادرات افعاله که در بهار عالم جوانی و اواسط
ایام زندگانی که بهترین اوقات و شریفترین و خوشترین از منه است خاطر فاتر ضمیر کسیر ملا

کتب تواریخ که سبب وقوف بر اوضاع اهل عالم و موجب اطلاع بر کیفیت سلوک طوائف امم ماضی است مشغوف
بوده گاهی که علاقه کلیه و شواغل جزئیه که هر یک از ابنا زمان از فراخور مرتبه دست دهد بدری و مودی
نظر بر صفحات حالات سلف و روایات خلف گماشتی تا جان بلب رسیده و دل از تن رمیده را بدان
لطف و استیناسی بحصول پیوستی و در بعضی از اوقات شمه از نوادر حکایات در مجمع افاضل و ارباب
فضائل بر وجهی القا کردی که مستحسن اصحاب و آداب آمده بشرف ارتضا مقرون گشتی و در خلال این احوال
کرة بعد اخری جمعی از اخوان صفا که متحلی بزیور فضیلت علیه و قال الناس میشوند تا بر امر میفرمودند که درین
باب کتابی مشتمل بر فوائد و منتخب از زوائد و محتوی معظمات وقائع انبیاء و مجاری امور ملوک و خلفاء ذوی
بر شرح حالات صنادید ایام و بسط واقعات اکابر انام ساخته و پرداخته آید و با وجود حرکت سلسله
اقبال از اسعاف و دستان چنین امثال بنابر عدم رواج هنر و غلو و صه گیتی از وجود حکام هنر پرور
منوع دیگر حصول مقصود در حیز تاخیر و تعویق می‌افتاد و انکشاف جمال مطلوب بهیچ چهره روی نمی‌نمود
زیرا که سخن آرائی را دست و دل آسوده باید نه دستی در آرزوی مراد زیر زنخ سوده و دلی پا در لشه
دیدار فراغت سوده چه در زمان پیشین طائفه از فضلا که ارتکاب این شیوه نموده و با امثال این اشغال
اشتغال فرموده‌اند درهای معنی بالماس خرد می‌سفتند بتربیت و تقویت ارباب دولت اهل سعادت
بمقصود فائز شدند و باشعه انوار هدایت این طبقه بمنزل مراد بردالآن فال بعد ذکر وصوله
الی حضرة نظام الدین امیر علیشیر و وصف بدائع عظیمة منافع فنونه عاقبت قوت طبع فکرت پیشه بعد از
تامل و اندیشه با پیر خرد که راه نمای خورد و بزرگ است کیفیت واقعه در میان نهاده در استحصال مطلوب
باوی باب مشاورت کشودم و مرشد عقل که در اصابت تدبیر محتاج الیه برنا و پیر است در گوش جان
از سر شفقت گفت که چون قبله روزگار روان مقبول قلوب دانشمندان اخیار و ابرار با وجود آنکه در فن
تاریخ و سیر اخبار مستحضر احوال و آثار امم سالفه و رموز خواتین ماضی سابق و لاحق در میزان خرد راجح
و فائق آمده باستماع وقائع و قضایای گذشته چنان مائل و راغب است که عقول و اوهام حالات
دران حیران و متعجب کنون خلیفه آنکه بتالیف مجموعه باید پرداخت که مبین باشد از مجاری حالات
انبیاء و مرسلین و خلفا و سلاطین و غیر آن از واقعات و صادرات افعال اعیان و اشراف اکابر آفاق و اطراف
بوجهی که قلم منشی سپهر رقم نسخ بر کلمات منتسبه آن نتواند کشید و تندباد حادثات چرخ اوراق مجموعه او را منتشر
نتواند گردانید سه بناهای اباء و گرد و خراب بناران و از تابش آفتاب سخن را برافکن بنای بلند که از
باد و باران نیابد گزند چون سخن هدایت آثار عقل مقبول نموده بعد از استخاره مستوره صحن رای عالم آرا

گشت این حدیث مستحسن و مستبع طبع وقاد شد و بشارت حالی نافذ گشت که بر مقتضی صواب دید آن مجتهد مصیب
ترتیب تاریخی مبادرت نماید که عبارتش از حشو و خلل مجلد و استعاره خالی و از وصمت سرقه و عارت
عاری باشد و از عیب ابهام و اغلاق دور و نزدیک بسر حد وضوح نظر بین الاکثار و الاختصار مشتمل بر مقدمه
و هفت قسم و خاتمه چنانچه هر قسمی را بر اسه کتابی توان خواند و نسخه علیحده اعتبار توان کرد و من بنده مطیع
ایجا بالامر العالی انگشت قبول بر دیده اطاعت نهاده ماندی قلم در تحریر چنین کتابی کمر خدمت
بستم و زبان سوال از اسعاف آنچه موقوف علیه این امر خطیر است الی اکتب التواریخ و منزلی که بفراغ بال در انجا
بتسوید اوراق اشتغال توان نمود و غیر ذلک گشادم و مجموع متمنیات بعز قبول آن مؤید بتائید سماوی
اعنی مقرب الحضرة السلطانی اقتران یافته خانه که بیمن مقدم فرخنده آثارش اختصاص داشت
در خانقاه اخلاصیه برکنار نهر انجیل در محاذی مدرسه اخلاصیه که معمار همت عالی نقش احداث
فرموده و ذکر این عمارات و سائر ابنیه رفیع الشان بلند مرتبه که در موضع خود مشروح بیاید انشاء الله
تعالی عنایت فرموده هیچ سائل بکوشدی بخشش لا در ابروی او ندید چشم تا نیاید نسائلان قش بر
همه پیش از نیاز گوید گیر و بی مبالغه و تکلف و خوش آمد و تصلف اگر خاطر خطیرش با عزاز و احترام
علماء اعلام و فیض فضلاء انام مائل نشدی نقش علوم معقول و منقول از صفحات تحقیق و تقلید منعدم
و زائل گشتی و در خطه خراسان فردی نماندی که فارق بودی میان خط و سطح و ما یجوز و ما لا یجوز
و اگر ضمیر آفتاب تاثیرش پرتو التفات بر حال عاجزان مستمندان نیفگندی گرد وجود امثال ما
افتادگان و خاکساران بدان مقدار که توتیا در دیده دکشد از دست تنگ چشمان حسودان مجموع
در اقلیم رابع گردیدی و چون تعداد اعمال خیر و اصناف بر و کثرت فضائل و عموم فواضل آن مجلس
علی حده باید ختم بر دعاء بی شائبه ریا اولی می‌نماید حضرت الهی جل شانه جناب مملکت پناهی را
حیات طبعی کرامت فرماید و ذات مرضیة الصفات او را پیوسته بافاضه خیرات و اشاعه حسنات
مقرون دارد و از تطرق حادثات دهر بوقلمون محفوظ و مامون گرداناد بحرمة نبیه النبیه و عترته
و ذریته و ها انا شرعت فی المقدمة و المقصود بعنایة واهب الخیر و مفیض الجود
بر مقتضای رای صواب نمای مالک ممالک انش که چراغ سراج آفرینش است این کتاب موسوم
بروضة الصفا فی سیرة الانبیاء و الملوک و الخلفا بر مقدمه و هفت قسم
و خاتمه ترتیب یافته الی ان قال بر هوشمندان صاحب خبرت پوشیده نماند که علم تاریخ متضمن
فوائد بسیار است و ایراد مجموع آنها موجب اطناب و اکثار است بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله

از ذکر بعضی از ان فوائد چاره نیست تا صاحبان فهم کامل و فطنت را که میل بمطالعهٔ این فن شریف دارند
رغبت و معرفت بر این علم زیاده شود و شغف در اکتساب آن بیشتر نمایند و اکنون قلم شکین رقم
فائده درین نسخه از کتب معتبره باندک تغییری در عبارت نقل میکند و غرض از تصریح بنقل آنکه اگر
اعتراضی وارد گردد وارد کیادانند که مورد آن کیست فائده اول آنکه بنی آدم را معرفت اشیا از طریق
عقل و حس میسر شود و از جملهٔ محسوسات بعضی مشاهدات و بعضی دیگر مسموعاتست و بر خداوندان عقول روشن
شده که احوال عالم را کما ینبغی بطریق عقل معلوم نتوانکرد و نیز محالست که شخصی احدی از افراد بشری
چندانکه مدت بقای عالمست واقعات و حالات عالمیان را مشاهده کند و بخیر و شر ان از طریق
معاینه وقوف یابد پس شناختن احوال عالم و عالمیان و اوضاع و اطوار ایشان از طریق تامل بادوعلم
تاریخ که مبنی بر مسموعاتست و هیچ علمی دیگر غالبا متکفل این معنی نیست فائده دوم آنکه علم تاریخ علمیست
که خرمی و بشاشت او وی حاصل آید و زنگ سآمت و ملالت از آئینه خاطر زداید و صاحب خرد دانند
که حاسهٔ سمع و بصر از حواس انسانی مرتبهٔ عالیه دارد چنانچه حس بصر از ملاحظه صور حسنه محظوظ میشود
و ملال نمی پذیرد و حس سمع نیز از استماع اخبار و آثار ملول نمیگردد بلکه بهر لحظه او را بهجتی و سروری میرسد
چه اخبار و استخبار در جبلت بشری مرکوزست و طباع بنی آدم بان مجبول در امثال وارد ست که
لا یشبع العین من نظر و لا السمع من خبر و لا الارض من مطر فائده سوم آنکه فن تاریخ
با وجود کثرت فوائد سهل المأخذ ست و در استحصال آن زیاده کلفت و مشقتی عیشی مبنی این حفظ
و بس چون وقائع گذشتگان را محافظت نماید و بمطالعهٔ آن مشغول گردد در نیل امال و امانی بتتبع
اوقات صرف کند هر چند زود تر بمطالب و مقاصد فائز گردد فائده چهارم آنکه چون مهارت
این فن کسی را دست دهد و بر اقوال مختلفه اطلاع یابد داند که انچه موافق روایات ثقات با اخبار صادق
و هرچه مخالف بود مردود و کاذب خواهد بود لاجرم شرف امتیاز حق از باطل او را حاصل گردد فائده
پنجم آنکه عقلا گفته اند که تجربه در امور از فضائل بنی آدم ست و آرای اهل عالم بواسطه تجربه کمال می یابد
و نیز تصریح نموده اند که عقل را مرتبهاست و در هر مرتبه بلفظی مناسب بر وی اطلاق کرده اند و یکی
از ان جمله عقل تجاربی ست و حکما برای تجربه سه درجه اثبات کرده اند اول آنکه شخصی مباشر امری شود
که نفع و ضرر آن عاید بوی گردد دوم آنکه دیگری را در واقعه مشاهده کند که نیک و بد ان راجع بصاحب
واقعه شود سوم آنکه بر احوال متقدمان اطلاع پیدا کرده اسباب حسن و سعادات و علل بلیات
ایشان از طریق سمع معلوم می گردد و از درجات ثلثه هیچ درجه نیکو تر از ان نیست که شخصی بنفسه خود

صاحب واقعه بود و چون نقل اخبار سلف موثوق به فیه شیء یعرف بالتامل و یدفع بالتاول
باشد این درجه نائب مناب و جاری مجری مرتبهٔ اول بود لاجرم چون حکایت حزم و کاردانی طائفهٔ گفته اید
و فور مطالب و انواع کامرانی که بران مترتب گشته مسطور گردد و حسن عاقبت آن بیان کرده شود
صاحب خرد سعادت مند بدان تاسی نماید و عاقل هوشمند بدان اقتدا فرماید و بر مقتضی اولئک
الذین هدیهم الله فبهدیهم اقتده کار بپیش گیرد که بخیر عاقبت افتد و غفلت و نادانی جمعی گزارش
یابد و خامت انجام سوء اختتام آن جهد عبارت آید مند کر هوشیار بحکم فاعتبروا یا اولی الابصار
از ان معانی اعتبار گیرد و متادب اموز کار بدان صورت ایقاظ یابد و بمضمون و حیل بینهم و بین
ما یشتهون مسجون و محروس ماند فائده ششم آنکه متامل علم تاریخ را اگر واقعه که سانح شود مرتبهٔ مشوره
با عقلای عالم دست داده باشد و علو مرتبهٔ این شور نسبت بمشاوره با بنای عصر ظاهر ست چه کابر
پیشین و قائلی که ایشان را روی نموده مصالح خاصه خود را مرعی داشته اند و اهل مشوره این روزگار
در امنهٔ حاضره منافع غیر خود را نگاه میدارند و انعطاف همم رجال بعصوب احوال خویش بیشتر
از انست که بحال دیگری در حفظ امر خویش امین باشند از حفظ امور غیر پس مقرر شد که مشوره
مذکوره سابقه ارشد و صلاح او انفع ست و لا محاله چون کسی را واقعه افتد و طریق کشف آن از این
علم استکشاف کند نتیجه عقل جمله عقلا بدو رسیده باشد و بدین جهت در سیت خوعای لشکر حوادث از
تارایج ذخائر فکرت او کشیده ماند و سواد غبار بهموش بابب نتایج عقول اسلاف از لوح خاطر
گرد و بچراغی که دیگران افروخته باشند بلی مقامات شدنی باقتضا ت جمیع جهات خود را بسر انجام نماید
و در سبد و ضجر و حیرت سرگشته نماند و مضمون کلمه السعید من وعظ بغیره موید این معنی ست و اشاره
سلمان فارسی رضی الله عنه بحفر خندق و تحسین حضرت رسالت پناه صلعم او را درین امر برهان ساطع
و حجت قاطع ست فائده هفتم آنکه شعور بعلم تاریخ سبب ثبات عقل و وسیله ازدیاد فضل و معاسعت
رای تدبیر ست و لهذا ابو ذر جمهر که ذات کرمش در دیباچهٔ صحف حکمت بود میگوید که علم تاریخ موید و معین
رای صواب ست چه علم بر احوال سلف در صحت رای خلف شاهدی عدل و گواهی فضل ست فائده هشتم
آنکه ضمائر اصحاب اقتدار و اختیار در وقوع قضایای هائله حوادث مشکله بسبب مطالعهٔ این فن
مطمئن و برقرار ماند چه اگر ناگاه از مقتضیات فلکی صعوبتی روی نماید امید فتح و کشف منقطع نگردانند
زیرا که در ازمنه سالفه بسیار بوده است که واقعه عظمی و داهیه کبری نموده است و او محض
عنایت کردگار باسهل و جهی گذشته است و هزار نقش بر اراده زمانه و نبود یکی چنانکه در ائینه

منصور است **فائده نهم** آنکه شخصی که مطلع بر اخبار و تواریخ بود بحصول مرتبه صبر و رضا فائز و بهره‌مند شود
و این دو مرتبه اشرف مراتب اصفیا و اتقیاست چه هرگاه که در حوادث روزگار تعمق و تامل نماید و اندک
ذوات کرام رسل و انبیا علیهم السلام در صنوف بلایا که از امم سالفه نسبت بایشان تقدیم افتاد چگونه تحمل
نموده اند و در طریق مصابرت بچه کیفیت سلوک فرموده هر آئینه چون داهیه عظمی وی نماید او نیز دست
در عروة الوثقی صبر و حبل المتین رضا زند و بدان اعتصام فرماید و از جادهٔ متابعت ایشان عدول
جائز ندارد و لا شک که این دو خصلت محمود را التزام نماید بسعادت دارین مسعد گردد و از شقاوت
منزلین محروس ماند **فائده دهم** که فی الحقیقت عبارت از چند فائده است ارباب تواریخ مجموع را یک
فائده شمرده اند اینست که اساطیر سلاطین و بادشاهان با داد و دین و ارکان دولت و اعیان مکنت را
از دانستن غرائب انقلابات و عجائب تحویلات که این فن شریف مخبر از انست بر قدرت قاهره حضرت
مالک الملک عز سلطانه اطلاع زیاده شود و بنا بر آنکه از تغیرات حالات گذشتگان چون مشاهده گردد
که نعمت و نقمت و محنت و محبت را چندان بقائی نیست از تعاقب اقبال مغرور و از تواتر ادبار ملول
و محزون نگردند و چون سعادت ناجیان و عادلان شرف درجات این طبقه را معلوم فرمایند و منزلت
متمردان و خست مراتب این طائفه نصب العین ضمیر ایشان گردد ثمرات نیکوکاری و تبعات بد ای
در امور جهانداری بر رای اصحاب قدرت ظاهر شود و هر چند در مبادی جهانگیری طریقه جباری
سپرده شیوه قهاری ظاهر سازند اکثر آن بود که از سیر مذمومه که شیمهٔ اهل خسران و ضلالت است عدول نموده
از حالک اشرار استبعاد جسته بمسالک ابرار گرایند تا مواهب سنیه و رغائب هبیه که حضرت الهی در
دار عقبی منزل اعلی برای این قوم عاقبت محمود سته مهیا فرموده مشرف شوند تلک الدار الاخرة
نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض و لا فسادا و العاقبة للمتقین الی ان قال
و اگر معترضی جاهل را بتاکید و مبالغه که در اثبات شرف و فضیلت این فن بتقدیم افتاد گوید
که اکثر تواریخ مفتریات و موضوعات و اساطیر الاولین است و اعتماد را نمیشاید و در جائیکه صدق
بالکذب و غث بالسمین و صواب بخطا امتزاج یافته بود تمیز دشوار است و فائده بران مترتب
نمیگردد دفع شبههٔ او بدینوجه کرده شود که ائمه سلف و اکابر خلف بنای این علم را بر راستی و صدق
نهاده اند چه محال است که فضلای روزگار و علمای اخیار افترا و کذب را شعار خود ساخته بنقل
مفتریات و موضوعات جرأت نمایند و آنچه از ایشان بحد تواتر رسیده البته از خلل و زلل محفوظ
خواهد بود و اگر چنانچه مفتری کذاب از تلقای نفس کذابه خبیث معاملات ناموجه را کابر ملفق بنده

و نظما ساخته بر صفحات اوراق نقش کند نقادان علوم را شک نیست که آن تالیف بی ترصیف و ترکیب بی ...
هدف سهام طعن و اسنه رو سازند و علم افترا و بهتانش بر صف مفتریان و کذابان برافرازند تا علی الایان
وضوح یابد که تالیف فلان سر بسر حشو است و تصنیفش سطر بسطر قابل نسخ و محو آن کدام بدبخت بود که مرتکب
این فضل و هم و اثم عظیم شود و صدر نشین مجمع یحرفون الکلم عن مواضعه گردد و اگر عیاذا بالله
بر تقدیر تسلیم که بعضی حکایات تواریخ از جمله موضوعات باشد متضمن فوائد معتد بها است چنانچه حکایات کلیله
و دمنه و غیرها که با وجود آنکه ساخته و پرداخته طائفه است که ایشان و مستمعان نیز اعتقاد دارند که یکی
از آن جمله در خارج بسر حد ظهور نرسیده منتج فوائد و منافع لا تحصی است و الله اعلم **ذکر شرائطی که
در تدوین تاریخ از آنها چاره نیست** برای انور عقلای عالم روشن است که تصنیف کتب
و بتالیف اشتغال نمودن کاری بزرگ و امری خطیر است بتخصیص جمع و ترتیب تاریخ چه نسخ این فن
بنظر همایون بادشاهان فرخ وی الاقتدار و امرای با فطنت عالی مقدار و اکابر و اشراف و علما
و فضلای اقطار و اطراف میرسد بلکه سوقیه و محترفه نیز دانکه سیاه از سفید و سفید از سیاه فرق کنند
بمطالعه و استماع کتب این علم رغبت نمایند مصنف بیچاره بمقتضی من صنف فقد استهدف با ادنی
تقصیری نشانه تیر ملامت طوائف عالم و طبقات بنی آدم گردد و اگر شرطی چند در تحریر تاریخ متحقق شود
شاید خداوندان انصاف زبان طعن در کام کشیده سخنان مورخ را بسمع رضا اصغا فرمایند و آن امور
مشروطه اینست که مسطور میگردد **شرط اول** اینست که تاریخ نویس باید که سالم العقیده و پاک مذهب
باشد چه بعضی بد مذهبان چون طغات خوارج و غلات روافض قصص و آثار ناپسندیده بر صحابه
و تابعین بسته اند و سخنان مجور و مردود و مقبول در تالیفات خود ایراد کرده اند و مردم را فریب داده
و چون کسی بر اصل خدع و کید ایشان اطلاع نبود چنان پندارد که روایات آن جماعت مقتبس
از مشکوة نبوت و مصباح رسالت است و بواسطه این اعتقاد فاسد در ضلالت و گمراهی افتد
شرط دوم آنکه باید مورخ هرچه نویسد بیان واقعه نوشته مجموع حالات را در قید کتابت آرد
یعنی چنانچه فضائل و خیرات و عدل و احسان اکابر و اعیان را در سلک تحریر کشد همچنین مقابح
و رذائل ایشان را ذکر کند و مستور ندارد و پس اگر مصلحت داند قسم دوم را بسبیل تصریح بیان کند
و الا طریق رمز و کنایه و ایما و اشارت مسلوک دارد و العاقل یکفیه الاشارة **شرط سوم**
آنکه مدح و ذم از افراط و تفریط احتراز واجب شناسد و الحاح جائز ندارد و اگر بجهت جلب منفعتی یا دفع
مضرتی چاره نبود از مضمون کلمه خیر الامور اوسطها در نگذرد و لا شک چون مطمح نظر او صدق

متعامله و صحت واقعه بامطالب مآرش باسعاف انجاح بپیوندد شرط چهارم آنکه آنچه تاریخ نویس
بسلک توفیق در سلک تلفیق کشد باید که از شیوه تکلفات و تصلفات خالی بود و چند کرنه تا سیاق
کلام سوس بر کلمات وافی و تقریرات شافی افتد و صحائف حکایات و صفائح روایات بنقوش
تلویحات ظریف و تصریحات لطیف منقش و مصور باشد و عبارات سلیس پاک سهل المآخذ قریب الفهم
اختیار کند و از رکاکت کلمات و ندارت الفاظ و لغات نازله و عبارات ساقطه استبعاد و اجتناب
لازم داند تا هر یک از طوائف خواص و عوام که در عقول و اوهام متفاوتند بحظ وافر و نصیب اوفی محظوظ
و بهره‌مند گردند و تالیفش در نظر بصیر تا ایشان محمود و پسندیده افتد و کس را مجال رد و عیب نماند
و این شیوه بفن تاریخ خصوصیتی ندارد بلکه در جمیع فنون که بلغات مختلفه مدون شود مرعی باید
داشت تا جامع ترتیبی که برین نسق واقع گردد آثار آن مهجور و مدروس و معالم آن مندرس و مطموس نشود
شرط پنجم که بحال مسوده اوراق نسبتی ندارد آنست که مولف تاریخ باید که با امانت و دیانت معروف
و بصدق گفتار و حسن کردار مشهور چه اخبار و تواریخ عموماً و قضایای سلاطین خصوصاً اکثر
کسی نگارد که بسبب آن اعتماد کلی بر آن توان کرد و از تطرق کذب و شرح خلاف آن ایمن توان بود
و چون شخص متدین و امین شد طالبان فضائل و کمالات را اطمینان قلبی حاصل شود که چنین شخصی
دین خود را بدنیا عوض نخواهد کرد و وبال عاقبت و سوء خاتمت کذب و بهتان مرضی نخواهد بود
لاجرم از وفور رغبت و کمال اهتمام بتلفیق روایات و حکایات دلپذیرش مبادرت نموده متون
کتب و بطون صحف را بنقل و ایراد آنها زیب و زینت بخشند و از تغیر و تبدیل صیانت نمایند چنانچه
آثار آن تا دامن آخر الزمان از صفحات روزگار محو نگردد و موکد این معنی آنکه طائفه که بصفات مذکوره
موصوف بوده‌اند بلغت تازی و فارسی در فن تاریخ کتب نوشته‌اند با وجود گذشتن ایشان سالهای
فراوان بر ذمت و مولفات انجماعت بین الناس مشهور و متداول است و بمرور لیالی و ایام نزده
شهور و اعوام مهجور و متروک نگشته است و عنا کف نسیان بر اوراق آن نتنیده و از جمله بزرگان عرب
امام محمد بن اسحاق است که در ملت محمدی اول کسی که بتصنیف مغازی و تواریخ پرداخته او بوده و بعد
از وی امام وهب بن منبه و امام واقدی اصمعی و محمد بن جریر الطبری و ابو عبد الله بن مسلم
بن قتیبه صاحب جامع المعارف و محمد بن علی بن اعثم الکوفی صاحب الفتوح و عبد الله بن المقفع
و حکیم ابو علی مسکویه و فخر الدین محمد بن ابی داود و سلیمان البناکتی و ابو الفرج ابن الجوزی صاحب المنتظم
و عماد الدین ابن کثیر الشامی و مقدسی و ثعالبی و ابو حنیفه دینوری و محمد بن عبد الله المسعودی

و امام کامل عبد الله بن اسعد الیمنی الیافعی و ابو النصر العتبی صاحب الیمینی که اکثر این جماعت از ائمه تفسیر و
حدیث‌اند و اعتبار روایات ایشان از حد افزون است و از طبقه مورخان عجم یکی ملک الکلام
حسن بن محمد بن علی الفردوسی الطوسی است و ابو الحسن علی بن شمس الاسلام البیهقی و ابو الحسین محمد بن سلیمان که
مولف تاریخ خسرو است و خواجه ابو الفضل البیهقی جامع تاریخ آل محمود بن سبکتگین رحمة الله علیه رسی مجلد
و عباس بن مصعب و احمد بن سیار و ابو اسحاق محمد بن احمد بن یونس البزاز و محمد بن عقیل الفقیه البلخی و
ابو القاسم علی بن محمود الکعبی که تاریخ هراة و بلخ و نیسابور منسوب بایشانست و ابو الحسن و محمد بن عبد الغافر
الفارسی صاحب سیاق التاریخ و صدر الدین محمد بن حسن النظامی صاحب تاج المآثر و ابو عبد الله
منهاج بن سراج الدین الجوزجانی صاحب طبقات ناصری و کبیر الدین عراقی و ابو القاسم محمد بن علی الکاشی
مولف زبدة التواریخ و خواجه ابو الفضل عبد الله بن ابو نصر احمد بن علی المیکال صاحب کتاب مخزن
البلاغة و فضائل الملوک و علاء الدین عطا ملک الجوینی برادر صاحب سعید خواجه شمس الدین
صاحب دیوان که تاریخ جهانگشائی تالیف اوست و حمد الله مستوفی قزوینی صاحب تاریخ گزیده
و نزهة القلوب و قاضی ناصر الدین بیضاوی مصنف نظام التواریخ و خواجه رشید طبیب صاحب جامع
و حافظ ابرو علیهم الرحمة و الرضوان و علی غیرهم من طوائف المورخین که مجموع از معارف و اذکیا
خود بوده‌اند و مقالات ایشان مرجوع الیها و کلمات ایشان معمول علیها بوده است هر چند تمهید این
مقدمات بتطویل انجامید و توطئه این حکایات علاوه مقبول گشت اما ارباب انصاف و اعیان سخن
را اطنابی که درین معانی رفت مقبول و اشباعی که درین فوائد تقدیم افتاد مطبوع است و بعد ازین
کمیت خوش خرام قلم در میدان تحریر اقسام سبعه کتاب جولان نموده امیدوار است که بعون عنایت الهی
و یمن التفات نامتناهی این امیر درویش نفس پاک اعتقاد مظلوم نواز ظالم گداز که لطف او مرهم
جراحت دلهای دردمندان و نشاط و فرحش تریاق گزیده زهر افعی جفاکاران بد اندیشانست هفت قسم این نسخه
که منتخب از کتب معتبره است در هفت کشور شهرتی تمام یافته مقبول طبع طباع خاص و عام گردد
انشاء الله وحده العزیز وجه بست و پنجم آنکه احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی در مسند گفته حدثنا
یحیی بن سعید ثنا عبد الجلیل قال انتهیت الی حلقة فیها ابو مجلز و ابن بریدة فقال
عبد الله بن بریدة حدثنی ابی بریدة قال ابغضت علیا بغضا لم ابغضه احدا قط
قال و احببت رجلا من قریش لم احبه الا علی بغضه علیا قال فبعث ذلک الرجل
علی خیل فصحبته الا علی بغضه علیا قال فاصبنا سبیا قال فکتب الی رسول الله

صلی اللہ علیہ وسلم ابعث الینا من یخمسہ قال فبعث الینا علیا وفی السبی وصیفۃ ھی
افضل من السبی فخمس وقسم فخرج وراسہ یقطر فقلنا یا ابا الحسن ما ھذا قال الم تری
الی الوصیفۃ التی کانت فی السبی فانی قسمت وخمست فصارت فی الخمس ثم صارت
فی اھل بیت النبی صلی اللہ علیہ وسلم ثم صارت فی آل علی ووقعت بھا قال فکتب
الرجل الی نبی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقلت ابعثنی فبعثنی مصدقا قال فجعلت
اقرا الکتاب واقول صدق قال فامسک یدی والکتاب قال اتبغض علیا قال قلت
نعم قال فلا تبغضہ وان کنت تحبہ فازدد لہ حبا فوالذی نفس محمد بیدہ
لنصیب آل علی افضل من وصیفۃ قال فما کان من الناس احد بعد قول رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم احب الی من علی قال عبد اللہ فوالذی لا الہ غیرہ ما بینی
وبین النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی ھذا الحدیث غیر ابی بریدۃ و اسمعیل بن عمر المعروف
بابن کثیر الدمشقی در تاریخ خود گفتہ قال احمد ثنا یحیی بن سعید ثنا عبد الجلیل قال
انتھیت الی حلقۃ فیھا ابو مجلز وابنا بریدۃ قال عبد اللہ بن بریدۃ حدثنی ابی قال ابغضت
علیا بغضا لم ابغضہ احدا قط قال واحببت رجلا من قریش لم احبہ الا علی بغضہ
علیا قال فبعث ذلک الرجل علی خیل فقال صحبتہ ما صحبتہ الا علی بغضہ علیا
قال فاصبنا سبیا فکتب الرجل الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ابعث الینا
من یخمسہ فبعث الینا علیا قال وفی السبی وصیفۃ ھی من افضل السبی فخمس وقسم ثم
خرج وراسہ یقطر فقلنا یا ابا الحسن ما ھذا فقال الم تروا الی الوصیفۃ التی کانت فی السبی
فانی قسمت وخمست فصارت فی الخمس ثم صارت فی اھل بیت النبی صلی اللہ علیہ وسلم ثم
صارت فی آل علی ووقعت بھا قال وکتب الرجل الی نبی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقلت
ابعثنی فبعثنی مصدقا قال فجعلت اقرا الکتاب واقول صدق قال فامسک النبی
صلی اللہ علیہ وسلم بیدی والکتاب وقال اتبغض علیا قلت نعم قال فلا تبغضہ وان
کنت تحبہ فازدد لہ حبا فوالذی نفسی بیدہ لنصیب آل علی فی الخمس افضل من وصیفۃ
قال فما کان احد من الناس بعد ذلک احب الی من علی قال عبد اللہ فوالذی لا الہ
غیرہ ما بینی وبین النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی ھذا الحدیث غیر ابی بریدۃ
تفرد بہ احمد وقد روی غیر واحد ھذا الحدیث عن ابی الجواب عن یونس بن

ابی اسحاق عن ابیہ عن البراء بن عازب نحو روایۃ بریدۃ وھو غریب جدا وقد رواہ
الترمذی عن عبد اللہ بن ابی زیاد عن ابی الجواب الاحوص بن جواب بہ وقال حسن غریب
لا نعرفہ الا من حدیث جعفر بن سلیمان و محب طبری در ذخائر العقبی گفتہ وعن بریدۃ رضی اللہ
عنہ انہ کان یبغض علیا فقال لہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم اتبغض علیا قال نعم قال
لا تبغضہ وان کنت تحبہ فازدد لہ حبا قال فما کان احد من الناس بعد رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم احب الی من علی وفی روایۃ انہ قال لہ النبی صلی اللہ علیہ
وسلم لا تقع فی علی فانہ منی وانا منہ وھو ولیکم بعدی اخرجہ احمد و سید محمد بن
عبد الرسول برزنجی در نواقض گفتہ وفی روایۃ ابن صعین یا بریدۃ لا تقع فی علی فان علیا
منی وانا منہ فرجع بریدۃ عن ذلک وصار محبا لعلی رضی اللہ عنہ فقط و روی البیہقی
فی کتاب الاعتقاد عن بریدۃ انہ شکی علیا فقال لہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم اتبغض
علیا یا بریدۃ فقلت نعم فقال لا تبغضہ وازدد لہ حبا قال بریدۃ فما کان من الناس احد
احب الی من علی بعد قول رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و شیخ عبد الحق در مدارج النبوۃ گفتہ
و از بریدہ اسلمی مرویست بصحت پیوستہ است کہ حضرت خالد بن ولید را یمن فرستادہ بود بعد از ان
علی را بجای او فرستاد و بروایتی علی را برای آن فرستاد تا خمس غنائمی کہ خالد تحصیل کردہ باشد
بستاند و ہم از بریدہ مرویست کہ من در ان لشکر بودم چون خمس جدا شد سبایا و در ان میان علی کنیزکی
کہ از بہترین کنیزکان سبی بود اختیار نمود و با وی صحبت داشت و مرا با وی کدورتی و انکاری
پیدا شد با خالد گفتم می بینی این مرد را یعنی علی را کہ چہ میکند و گفتم یا ابا الحسن این چیست گفت
نمی بینی این جاریہ از سبی کہ در خمس واقع شدہ بود از ان در قسم آل محمد واقع شد بعد از ان نصیب
آل علی شد با او نزدیکی کردم گویا از حضرت صلی اللہ علیہ وسلم اذن یافتہ قسمت خمس ذوی القربی را
و در ان نصیبی بعد رضی اللہ عنہ قسمت کرد و این جاریہ در نصیب وی بر آمد بریدہ گوید چون نزد
آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آمدم این قصہ را بروی عرض کردم فرمود ای بریدہ مگر علی را دشمن میداری
گفتم آری فرمود وی را دشمن مدار اگر با وی دوستی داری در دوستی وی بیفزای ای بریدہ نصیب علی
از خمس بیش از کنیزکی بود و در روایتی از بریدہ آمدہ کہ گفت رنگ رخسار حضرت از این گفتار برافروخت
و فرمود در شان علی گمان بد مبر کہ او از من است و من از ویم و او مولای شماست ہر کس کہ من مولای اویم علی
مولای اوست و بعضی از شراح حدیث گفتہ اند کہ شکایت بریدہ از علی آن بود کہ وی طی کردہ است جاریہ را

بی اسیر اوین محل انکار نیست و مسئلہ اجیر اسلہ تقوی اجتہادیست شاید کہ باجتہاد و حی رضی اللہ عنہ بچائی رفتہ
و بہر تقدیر آنچہ در خم غدیر از اعلای شان علی و ترغیب موالات او واقع شدہ باعث بر ان ہمین شکایت بریدہ
ازوی بود چنانکہ در قصہ غدیر خم بیاید انشاء اللہ تعالی بریدہ گوید بعد از ان سہمان یاران ہیچکس نبود
کہ دوست تر باشد نزد من از علی ابن ابی طالب انتہی ازین عبارات عدیدہ واضح گردید کہ بریدہ
ظاہر نمودہ کہ بعد قول جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ و آلہ لا تبغضہ وان کنت
تحبہ فازدد لہ حبا ہیچکسی نزد بریدہ احب از جناب امیر المومنین علیہ السلام
نبودہ و نفی احبیت غیر جناب امیر المومنین علیہ السلام بر احبیت آنحضرت دلالت
صریحہ واضحہ دارد چہ این ترکیب مفید افضلیت ست ملا یعقوب لاہوری در شرح تہذیب
تفتازانی در ذکر فضلیت ابی بکر گفتہ و بقولہ صلی اللہ علیہ وسلم واللہ
ما طلعت شمس ولا غربت بعد النبیین والمرسلین علی احد افضل
من ابی بکر و مثل ہذا الکلام لبیان الافضلیۃ اذ الغالب من حال
کل اثنین ہو التفاضل دون التساوی فاذا نفی افضلیۃ احدہما
ثبت افضلیۃ الآخر و خود شاہصاحب در بستان المحدثین بمقام مدح
و ثنا و وصف و اطرا مسلم و صحیح او قول حافظ ابو علی نیسابوری ما تحت ادیم
السماء اصح من کتاب مسلم را دلیل ترجیح و تفضیل او بر جمیع تصانیف علم حدیث
انگاشتہ حیث قال و او را مولفات بسیار ست کہ در ہمہ انہا داد تحقیق و امعان
دادہ خصوصا درین صحیح عجائب این فن را ودیعت نہادہ و ہم بالخصوص در
اسانید و حسن سیاق متون و ورع تام و تحری بالا کلام در روایت و تلخیص طرق
مع الاختصار و ضبط انتشار ہای نظیر افتادہ و لہذا حافظ ابو علی نیسابوری صحیح او را
بر تصانیف این علم ترجیح میداد و میگفت ما تحت ادیم السماء اصح من کتاب مسلم
و ابو عبد اللہ الحاکم در مستدرک روایت کردہ حدثنا ابو الحسن محمد بن
محمد بن الحسن انا علی بن عبد العزیز ثنا سلیمان بن داود الہاشمی
ثنا یحیی بن ہاشم بن البرید ثنا عبد الجبار بن العباس الشامی
عن عوف بن ابی جحیفۃ السوائی عن عبد الرحمن بن علقمۃ
الثقفی عن عبد الرحمن بن ابی عقیل الثقفی قال قدمت علی

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی وفد ثقیف فقطعنا طریقا من
طرق المدینۃ حتی انخنا بالباب وما فی الناس رجل ابغض الینا
من رجل علیہ منہ فدخلنا وسلمنا وبایعنا فما خرجنا من عندہ
حتی ما فی الناس رجل احب الینا من رجل خرجنا من عندہ فقلت
یا رسول اللہ الا سالت ربک ملکا کملک سلیمن فضحک وقال
لعل صاحبکم افضل من ملک سلیمان ان اللہ لم یبعث نبیا
الا اعطاہ دعوۃ فمنہم من اتخذ بہا دینا فاعطیہا من دعی بہا
علی قومہ فاہلکوا بہا وان اللہ اعطانی دعوۃ فاختباتہا عند
ربی شفاعۃ لامتی یوم القیمۃ وقد احتج مسلم بعلی بن ہاشم
وعبد الرحمن بن عقیل الثقفی صحابی قد احتج بہ ائمتنا فی مسانیدہم
فاما عبد الجبار بن العباس فانہ ممن یجمع حدیثہ ویعد مسانیدہ
فی الکوفیین و پر ظاہر ست کہ مراد عبد الرحمن ثقفی از قول او حتی
ما فی الناس رجل احب الینا من رجل خرجنا من عندہ
اثبات احبیت جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وسلم ست فکذا فی قول
بریدۃ و ثبوت احبیت جناب امیر المومنین علیہ السلام مثبت
افضلیت آنحضرت ست کما سیجیء بیانہ انشاء الجمیل فی مجلد
حدیث الطیر بالتفصیل و افضلیت آنحضرت نزد ہر عاقل فطین حسب تصریحات والد مخاطب بزرگ
امامت آنجناب و مبطل خلافت متغلبین و ہرگاہ حکم جناب رسالتمآب
صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بریدہ را بزیادت حب جناب امیر المومنین
علیہ السلام دلیل احبیت باللفظ ولیکن بعد ہی اگر بفرض غیر واقع دلالت
بر امارت نباشد دلیل احبیت ضرور خواہد بود و ہو کاف شاف
قامع لاس شبہات اہل الجزاف وجہ بست و ہشتم آنکہ نسائی در خصائص
گفتہ حدثنا اسحاق بن ابراہیم بن راہویہ قال اخبرنا
عبد الجلیل عن عطیۃ قال حدثنا عبد اللہ بن بریدۃ
قال حدثنی ابی قال لم اعلم احدا من الناس ابغض علی من

علی بن ابی طالب حتی احببت رجلا من قریش لا احبه الا
علی بغض علی فبعث ذلک الرجل علی خیل فصحبته ما اصحبه
الا علی بغض علی فاصاب سبیا فکتب الی النبی صلی الله
علیه وسلم ان ابعث الینا من یخمسه فبعث الینا علیا
و فی السبی وصیفة من افضل السبی فلما خمسه صارت
فی الخمس ثم خمس فصارت فی اهل بیت النبی صلی الله
علیه وسلم ثم خمس فصارت فی آل علی فاتانا و راسه
یقطر فقلنا ما هذا فقال الم تروا الوصیفة صارت فی
الخمس ثم صارت فی اهل بیت النبی صلی الله علیه
وسلم ثم صارت فی آل علی فوقعت علیها فکتب و بعث
معنا مصدقا الکتاب به الی النبی صلی الله علیه وسلم
مصدقا لما قال علی فجعلت اقراء علیه ویقول صدق
واقول صدق فامسک بیدی رسول الله صلی الله علیه
وسلم اتبغض علیا قلت نعم فقال لا تبغضه وان کنت تحبه
فازدد له حبا فو الذی نفسی بیده لنصیب آل علی فی الخمس
افضل من وصیفة فما کان احد بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم
افضل من علی رضی الله عنه قال عبد الله بن بریدة والله ما فی
الحدیث بینی وبین النبی صلی الله علیه وسلم غیر ابی ازین روایت
پیداست که بریده از کلام جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
در واقعه اخبار اخذ جاریه که از آنجناب حدیث ولایت را هم
ارشاد فرموده افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام
ثابت و محقق دانسته و ظاهر ست که افضلیت مثبت خلافت
بلا فاصله آنحضرت ست فالحمد لله الملک الحق المبین
حیث بانت افضلیة امیر المومنین وطاحت تسویلات
المشککین الجاحدین وراحت تاویلات المرتابین الحائدین

وجه لبست ونهم آنکه شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل بعد ذکر حدیث غدیر گفته
ولصدر هذه القصة خطبة بلیغة باحثة علی خطبة موالاتهم فات عنی اسنادها
وهی هذه الخطبة التی خطبها رسول الله صلی الله علیه وسلم حین
نزلت انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا فقال الحمد لله علی الائه فی نفسی وبلائه
فی عترتی واهل بیتی واستعینه علی انکبات الدنیا وموبقات الاخرة واشهد
ان الله الواحد الاحد الفرد الصمد لم یتخذ صاحبة ولا ولدا ولا شریکا ولا عمدا
وانی عبد من عبیده ارسلنی برسالته علی جمیع خلقه لیهلک من هلک عن بینة
ویحیی من حی عن بینة واصطفانی علی الاولین من الاولین والاخرین واعطانی مفاتیح
خزائنه واوکدنی علی بغرائمه واستودعنی سره وامدنی فاتصر له فانا الفاتح وانا الخاتم
ولا قوة الا بالله اتقوا الله ایها الناس حق تقاته ولا تموتن الا وانتم مسلمون واعلموا ان الله
بکل شیء محیط وانه سیکون من بعدی اقوام یکذبون علی فیقبل منهم ومعاذ الله ان اقول الا
الحق او انطق بامره الا الصدق وما امرکم الا ما امرنی به ولا ادعوکم الا الیه وسیعلم
الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون فقام الیه عبادة بن الصامت فقال ومتی ذلک یا
رسول الله ومن هؤلاء عرفناهم لنحذرهم قال اقوام قد استعدوا للناس من یومهم
وسیظهرون لکم اذا بلغت النفس منی ههنا واومی صلی الله علیه وسلم الی حلقه فقال
عبادة اذا کان ذلک فالی من یا رسول الله فقال صلی الله علیه وسلم بالسمع والطاعة
للسابقین من عترتی والاخذین من نبوتی فانهم یصدونکم عن الغی ویدعونکم الی الخیر
وهم اهل الحق ومعادن الصدق یحیون فیکم الکتاب والسنة ویجنبونکم الالحاد
والبدعة ویقمعون بالحق اهل الباطل لا یمیلون مع الجاهل ایها الناس ان الله
خلقنی وخلق اهل بیتی من طینة لم یخلق منها غیرنا کنا اول من ابتدا من خلقه
فلما خلقنا نور بنورنا کل ظلمة واحیی بنا کل طینة ثم قال صلی الله علیه وسلم هؤلاء
اخیار امتی وحملة علمی وخزانة سری وسادات اهل الارض الداعون الی الحق المخبرون
بالصدق غیر شاکین ولا مرتابین ولا ناکصین ولا ناکثین هؤلاء الهداة المهتدون
والائمة الراشدون المهتدی من جاءنی بطاعتهم وولایتهم والضال من عدل عنهم
وجاءنی بعداوتهم حبهم ایمان وبغضهم نفاق هم الائمة الهادیة وعری الاحکام

الفائقة بجوامع الاعمال الصالحة وهو وصية الله فى الاولين والآخرين الارحام التى اقسم بها اذ يقول اتقوا الله الذى تساءلون به والارحام ان الله كان عليكم رقيبا ثم ندبكم الى حقهم فقال قل لا اسألكم عليه اجرا الا المودة فى القربى هم الذين اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم من الرجس الصادقون اذ نطقوا العالمون اذ سئلوا الحافظون لما استودعوا جمعت فيهم الخلال العشر لم تجتمع الا فى عترتى واهل بيتى الحلم والعلم والنبوة والنبل والسماحة والشجاعة والصدق والطهارة والعفاف والحكم فهم كلمة التقوى وسبل الهدى والحجة العظمى والعروة الوثقى هم اولياؤكم عن قول ربكم وعن قول ربى ما امرتكم الا من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله واوحى الى ربى فيه ثلثا انه سيد المسلمين وامام الخيرة المتقين وقائد الغر المحجلين وقد بلغت من ربى ما امرت واستودعهم الله فيكم واستغفر الله از ين خطبه شریفه که بتصریح شهاب الدین احمد جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم آنرا بعد نزول آیه انما ولیکم الله الآیة انشا فرموده امامت وخلافت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بوجوه عدیده وطرق سدیده ظاهرست کما بینا فی مجلد حدیث الغدیر ظاهرست که ارشاد این خطبه بلیغه شریفه مشتمل بر دلائل لطیفه و براهین منیفه بر امامت وخلافت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بعد نزول آیه کریمه انما ولیکم الله الآیة دلالت صریحه دارد بر آنکه مراد از لفظ ولی در آیه کریمه متصرف فی الامور ست وایضا یدل علیه الدلائل الزاهرة والبراهین القاهرة التی سلفناها فی المنهج الاول پس بحکم مطابقت ارشاد سرور انس وجان صلوات الله وسلامه علیه وآله ما اختلف الملوان بکلام ایزد منان ارجح یعنی ولایه نیز لفظ ولی محمول بر معنی متصرف فی الامر خواهد بود والا لزم التفکیک والترکیک الذی لا یجتری علی التزامه الا من کان ممنوا بالخدع والتشکیک وجه بست ونهم آنکه ابو المظفر سمعانی در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام علی ما نقل روایت کرده عن البراء ان النبی صلی الله علیه وسلم نزل بغدیر خم وامر فکسح بین شجرتین وصیح بالناس فاجتمعوا فحمد الله واثنی علیه ثم قال الست اولی بالمؤمنین من انفسهم قالوا بلی فدعا علیا فاخذ بعضده ثم قال هذا ولیکم من بعدی اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فقام عمر الی علی فقال هنیئا یا ابن ابی طالب اصبحت وقال امسیت مولی کل مؤمن چون بدلائل قاهره وبراهین باهره باثبات رسانیدیم که حدیث غدیر دلیل امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام ست صراحة از لفظ ولی

در حدیث بر امام باشد ومعنای هذا ولیکم من بعدی هذا امامکم من بعدی خواهد بود و چون از لفظ ولی در حدیث بریده وعمران بن عباس نیز امام بلا ریب وحجه ثبوت شد سیم آنکه جمال الدین محدث در اربعین فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام بعد ذکر حدیث غدیر بروایت امام جعفر صادق علیه السلام که مشتمل ست بر اشعار حسان متضمن واقعه غدیر گفته وروی ابو سعید الخدری وفیه الاستشهاد بالشعر المذکور وفیه من التاریخ وزیادة البیان ما لم یرو عن غیره قال لما نزل النبی صلی الله علیه وسلم بغدیر خم یوم الخمیس ثامن عشر من ذی الحجة دعا الناس الی علی فاخذ بضبعیه فرفعهما حتی نظر الناس الی بیاض ابطی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال الله اکبر الحمد لله علی اکمال الدین واتمام النعمة ورضی الرب برسالتی والولایة لعلی بعدی من کنت مولاه فعلی مولاه الحدیث ازین روایت ظاهرست که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم ولایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام را بعد خود قرین رسالت خود گردانیده ورضای رب را برسالت خود وولایت جناب امیر علیه السلام بعد خود مفسر کمال دین واتمام نعمت فرموده وتکبیر وتحمید الهی بران بجا آورده واین همه دلالت صریحه دارد بر آنکه ولایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بعد آنحضرت در بنجا بمعنی امامت وخلافت ست که غیر از ولایت آنحضرت بعد جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم در روایت بریده وعمران وابن عباس نیز بمعنی امامت وخلافت باشد نه معنای دیگر کما لا یخفی علی من له صائب النظر وصحیح البصر والله الحافظ العاصم من الاقتحام فی الضلال والخطل والولوج فی مهاوی الریب والزلل وجه سی ام آنکه جامع بیاض ابراهیمی فرموده وفی کتاب ما نزل من القرآن فی علی للحافظ ابی نعیم الاصفهانی والخصائص العلویة للنطنزی باسنادهما عن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم دعا الناس الی علی فی غدیر خم وامر بما تحت الشجرة من الشوک فقم وذلک یوم الخمیس فدعا علیا واخذ بضبعیه فرفعهما حتی نظر الناس الی بیاض ابطی رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم لم یتفرقوا حتی نزلت هذه الآیات الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم الله اکبر علی اکمال الدین واتمام النعمة ورضی الرب برسالتی والولایة لعلی بن ابی طالب من بعدی ثم قال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله ازین حدیث شریف مثل سفیده

صحیح روشن ست که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم ولایت مومنین بعد خود برای جناب امیر المومنین علیه السلام ثابت فرموده وآنرا قرین رسالت گردانیده بر رضای حق تعالی رسالت خود وولایت آنحضرت شکر او تعالی شانه بجا آورده وذکر ولایت بعد ذکر رسالت دلالت صریحه دارد برانکه مراد از ولایت امامت وخلافت ست پس مراد از ولایت در حدیث ولیکم بعدی نیز امامت

وجه سی ام آنکه علامه نحریر ومحدث کبیر سلیمان بن احمد بن ایوب الطبرانی که از اکابر واجله اساطین معتمدین حذاق مهره بلحصین محدثین ست حدیث غدیر را بلفظ من کنت اولی به من نفسه فعلی ولیه روایت کرده چنانچه میرزا محمد بن معتمد خان در مفتاح النجا فرموده وللطبرانی بروایة اخری عن ابی الطفیل عن زید بن ارقم بلفظ من کنت اولی به من نفسه فعلی ولیه نیز میرزا محمد در نزل الابرار که التزام ایراد احادیث صحیحه در آن کرده کما فی خطبته گفته وعند الطبرانی فی روایة اخری عن ابی الطفیل عن زید بن ارقم رضی الله عنهما بلفظ من کنت اولی به من نفسه فعلی ولیه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وقاضی ثناء الله پانی پتی تلمیذ رشید شاه ولی الله که شاه صاحب او را بیهقی وقت می گفتند کما فی اتحاف النبلاء هم ونبذی از محامد علیه ومدائح سنیه او سابقا شنیدی در سیف مسلول گفته ودر بعضی روایات آمده من کنت اولی به من نفسه فعلی ولیه انتهی پر ظاهر ست که مراد از ولی در قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فعلی ولیه اولی بامر وامام ست

سید شهاب الدین ابن شیخ جلال الدین خجندی که از اعاظم واکابر مقتدایان سنیه واجله افاخم حاویان مراتب سنیه است نقل کرده که او معانی مولی سید مطاع واولی راذکر کرده وگفته که بنابرین هر دو معنی امر بطاعت واحترام واتباع جناب علی بن ابی طالب علیه السلام ثابت ودر تایید المرام حدیث من کنت ولیه واولی به من نفسه فعلی ولیه از حافظ ابو الفرج اصفهانی نقل کرده قال شهاب الدین احمد فی توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل وسمعت بعض اهل العلم یقول معناه من کنت سیده فعلی سیده مضی قوله وتصدیر القول بقوله صلی الله علیه وآله وبارك وسلم الستم تعلمون انی اولی بالمومنین یوید هذا القول والله سبحانه اعلم وقال الشیخ الامام جلال الدین احمد الخجندی قدس سره المولی یطلق علی معان منها الناصر ومنها الجار بمعنی المجیر لا المجار ومنها السید المطاع ومنها الاولی فهو لنکرانی اولی بکم وباقی المعانی لا یصلح اعتبارها فیما نحن بصدده فعلی المعنیین الاولین یتضمن الامر لعلی رضی الله تعالی عنه بالرعایة من

من النبی العنایة وعلی المعنیین الاخیرین یکون الامر بطاعته واحترامه واتباعه وقد خرج ابو الفرج الاصفهانی فی کتابه المسمی بمرج البحرین قال اخذ النبی صلی الله علیه وآله وبارك وسلم بید علی کرم الله تعالی وجهه وقال من کنت ولیه واولی به من نفسه فعلی ولیه ازین عبارت ظاهر ست که لفظ ولی در قول آنحضرت فعلی ولیه دلیل بر آنکه جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم امر باطاعت واتباع واحترام جناب امیر المومنین علیه السلام نموده پس حدیث ولیکم بعدی بالاولی مفید وجوب اطاعت واتباع آنحضرت باشد ووجوب اتباع واطاعت دلیل صریح امامت وجلالت وامامت شیخ جلال الدین خجندی هرچند از همین عبارت توضیح الدلائل واضح ست لکن از دیگر عبارات آن نیز کمال علو مرتبت وسمو منزلت وعظمت قدر وفخار او ثابت ست در توضیح الدلائل در مقام دیگر گفته قال الشیخ الامام العارف العلامة منبع الکشف والعرفان والکرامة جامع علی المعقول والمنقول المشهور له بالصدق بقیة العظمی من اهل الیقین والوصول جلال الملة والشریعة والصدق والطریقة والحق والحقیقة والدین احمد الخجندی شیخ الحرم الشریف النبوی المحمدی قدس روحه فی بعض مصنفاته اعلم انه قد ورد فی بعض الآثار الصدیق الاکبر هو ابو بکر رضی الله تعالی عنه وقد ورد فی بعض الآثار اطلاق الصدیق الاکبر علی المرتضی رضی الله تعالی عنه وکرم وجهه وما ورد اطلاق الصدیق الاکبر علی غیرهما الخ ونیز در توضیح الدلائل گفته قال الشیخ الامام الفائق العالم بالشرائع والطرائق والحقائق جلال الملة والدین احمد الخجندی ثم المدنی روح الله روحه وانا له کل مقام سنی قد نشأ یعنی علیا کرم الله تعالی وجهه وربی فی حجر النبی صلی الله علیه وآله وبارك وسلم من الصغر الخ ونیز در توضیح الدلائل گفته قال الشیخ المرضی الامام الرضی جلال الدین الخجندی رحمه الله تعالی قد ثبت انه صلی الله علیه وآله وبارك وسلم امر بسد الابواب الشارعة الی المسجد الا باب علی الخ ونیز در توضیح الدلائل گفته قال العلامة مطلع الکشف والکرامة جلال الدین الخجندی یقال فلان منی وانا منه ویراد بیان غایة الاختصاص وکمال الاتحاد من الطرفین الخ واز تصانیف همین جلال الدین خجندی ست شرح قصیده برده که مشهور ومعروف ست در کشف الظنون در ذکر شروح قصیده برده گفته ومن شارحیه الشیخ جلال الدین الخجندی نزیل الحرم المتوفی سنة اوله الحمد لله الذی اکرمنا بدین الاسلام الخ

وجه سی و دوم آنکه سبط ابن الجوزی در تذکره خواص الامه در بیان حدیث غدیر در بیان معانی مولی گفته والعاشر بمعنی الاولی قال الله تعالی فالیوم لا یوخذ منکم فدیة ولا من الذین کفروا ماوٰکم النار هی مولٰکم ای اولی بکم الی ان قال بعد ذکر عدم جواز ارادة غیر الاولی من المعانی والمراد من الحدیث الطاعة المخصوصة فتعین العاشر ومعناه من کنت اولی به من نفسه فعلی اولی به وقد صرح بهذا المعنی الحافظ ابو الفرج یحیی بن سعید الثقفی الاصبهانی فی کتابه المسمی بمرج البحرین فانه روی هذا الحدیث باسناده الی مشایخه وقال فیه فاخذ رسول الله صلی الله علیه وسلم بید علی وقال من کنت ولیه واولی به من نفسه فعلی ولیه فعلم ان جمیع المعانی راجع الی الوجه العاشر ودل علیه ایضا قوله علیه السلام الست اولی بالمومنین من انفسهم وهذا نص صریح فی اثبات امامته وقبول طاعته ازین عبارت بصراحت تمام ظاهر است که لفظ ولی در حدیث من کنت ولیه واولی به من نفسه فعلی ولیه دلالت برامامت و وجوب اطاعت حضرت امیر المومنین علیه السلام میکند پس همچنین لفظ مولی در حدیث لیکم بعینه دلالت برامامت و وجوب اطاعت آنحضرت خواهد کرد بلا فرق فارق و خرق خارق

وجه سی و سوم آنکه ابن کثیر شامی در تاریخ خود در فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام گفته قال عبد الرزاق انا معمر عن علی بن زید بن جدعان عن عدی بن ثابت عن البراء بن عازب قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی نزلنا غدیر خم فبعث منادیا ینادی فلما اجتمعنا قال الست اولی بکم من انفسکم قلنا بلی یا رسول الله قال من کنت مولاه فان علیا بعدی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فقال عمر بن الخطاب هنیئا لک یا ابن ابی طالب اصبحت الیوم ولی کل مومن وکذا رواه ابن ماجة من حدیث حماد بن سلمة عن علی بن زید بن جدعان ورواه ابو یعلی الموصلی عن هدبة بن خالد ازین عبارت ظاهر است که خلیفه ثانی بجای لفظ مولی لفظ ولی در تهنیت وصی برحق ارشاد کرده پس معلوم شد که لفظ مولی و ولی مترادف اند و مدلول ست و چون بدلائل ساطعه و براهین قاطعه باثبات رسانیده ایم که مراد از ولی در حدیث غدیر امام ست پس مراد از لفظ ولی در قول خلافتمآب هم امام باشد و هرگاه مراد از ولی در ارشاد خلافتمآب بحق وصی برحق امام باشد چرا حضرات اهل سنت بتغیر لفظ ولی در حدیث نبوی بامام و ولی الامر ... تا بیخبر ندور و نوع انصاف و ایقان بسر ندهد بقلاطاعت خلافتمآب از اعناق خود میگسلانند

وجه سی و چهارم آنکه ترمذی در صحیح خود گفته حدثنا الحسن بن عرفة نا اسمعیل بن عیاش عن عبد الله بن عثمان بن خثیم عن سعید بن راشد عن یعلی بن مرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حسین منی وانا من حسین احب الله من احب حسینا حسین سبط من الاسباط و طیبی در شرح این حدیث گفته قوله حسین منی وانا من حسین کانه صلی الله علیه وسلم علم بنور الوحی ما سیحدث بینه وبین القوم فخصه بالذکر وبین انهما کالشیء الواحد فی وجوب المحبة وحرمة التعرض والمحاربة واکد ذلک بقوله احب الله من احب حسینا فان محبته محبة الرسول ومحبة الرسول محبة الله والسبط بکسر السین ولد الولد هو من اولاد اولادی اکد به البعضیة وقررها این افاده در کمال وضوح ظهور است که ارشاد هدایت بنیاد جناب سرور انبیاء امجاد علیه واله الاف الصلوة والسلام الی یوم التناد حسین منی وانا من حسین مدلولش اینست که این هر دو بزرگوار در وجوب محبت و حرمت تعرض محاربت مساوی هستند و افتراق و تمیزی درین امور در بین حاصل نیست و چون دریافتی که در اکثر طرق حدیث ولایت جمله علی منی وانا منه وارد است این تقریر انیق طیبی عمده اهل تحقیق در حق جناب امیر علیه الصلوة والسلام من الملک القدیر هم حرفا بحرف ثابت باشد و مساوات آنجناب با جناب رسالتمآب صلی الله علیه واله طاب ثراه در وجوب محبت و حرمت تعرض محاربه بلا مریه وارتیاب بلا خفا و احتجاب بثبوت و تحقق رسد و هرگاه مساوات جناب امیر المومنین علیه السلام با جناب رسالتمآب صلی الله علیه واله وسلم ثابت شد در عصمت و افضلیت آنجناب مقام کلام و مساغ تشکیک و شکی و لو کان من الد الخصام باقی نماند پس منع دلالت حدیث ولایت برامامت و وصایت جناب ولایتمآب علیه افضل الصلوة والسلام من المهیمن الوهاب بانا باندودن گل بآفتاب ست و تخدیع عوام بان مثل خدع سراب

وجه سی و پنجم آنکه ولی الله در ازالة الخفاء در مآثر جناب امیر المومنین علیه السلام گفته از انجمله حمیت قوم خود و ابن عم خود مثلا اهتمام در اتمام منصب و کردن برای نصرت او همت قویه بیکار بردن غالبا این خصلت در اشراف ناس مخلوق میشود و چون فیض الهی در اعلای کلمة الله در نفس او غریزت از میان اخلاق جبلیه این خلق خدمت او نمود و آن معنی عقلی را شرع ساخت پس مقامی شگرف بهم رسید که تعبیر از ان باخوت رسول الله صلی الله علیه وسلم و موالات او بلفظ وصی و وارث و مثال آن کرده میشود اخرج الحاکم عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ایکم یتولانی

فی الدنیا والاخرة فقال لکل رجل منهم ایکم یتولانی فی الدنیا والاخرة فابوا حتی مر علی
اکثرهم فقال علی انا اتولاک فی الدنیا والاخرة فقال انت ولیی فی الدنیا والاخرة
تفصیل این حدیث بروایت نسائی در سوابق حضرت مرتضی گذشت واخرج الحاکم عن ابن
عباس قال کان علی یقول فی حیوة رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله یقول
افائن مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم والله لا ننقلب علی اعقابنا بعد اذ هدانا الله
والله لئن مات او قتل لاقاتلن علی ما قاتل علیه حتی اموت والله انی لاخوه ووليه
وابن عمه ووارث علمه فمن احق به منی واخرج الحاکم عن ابی اسحاق قال سألت
قثم بن العباس کیف ورث علی رسول الله صلی الله علیه وسلم دونکم قال
لانه کان اولنا به لحوقا واشدنا به لزوقا باین تقریر واضح شد فساد رای متعصبین
ومفرطین یکی میگوید که نصرت بنابر حمیت قوم واخلاص نیست ودیگری میگوید که اخوت
نسبی در استحقاق خلافت شرط است والله اعلم انتهی از روایت ابن عباس ظاهرست که جناب
امیر المومنین علیه السلام برا اخوت و ولایت و وراثت خود متفرع ساخته نفی احقیت غیر خود را بجناب
رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم پس معلوم شد که مراد از ولایت آن حضرت معنای است
که دران اختصاص تام بآنحضرت دارد ومثبت احقیت آنحضرت بجناب رسالتماب صلی الله علیه
وآله وسلم پس بنهایت وضوح ظاهر شد که حدیث ولایت دلالت واضحه بر افضلیت جناب
امیر المومنین علیه السلام واحقیت آنجناب بخلافت وامامت دارد والحمد لله که احقیت خلافت بهمان
بنص این حدیث شریف فاسد وباطل گردید ومطلوب اهل حق کالشمس فی رابعة النهار لائح گردید
وجه سی و ششم آنکه شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفته عن ابی هریرة
فی السماء فاوحی الله الی سلهم یا محمد بماذا بعثتم فقالوا بعثنا علی شهادة ان
لا اله الا الله وعلی الاقرار بنبوتک والولایة لعلی بن ابی طالب رواه الشیخ المرتضی
العارف الربانی السید شرف الدین علی الهمدانی فی بعض تصانیفه وقال رواه
الحافظ ابو نعیم وشیخ عبد الوهاب در تفسیر خود گفته عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لما اسری بی لیلة المعراج فاجتمع علی الانبیاء فی السماء
فاوحی الله تعالی الی سلهم یا محمد بماذا بعثتم فقالوا بعثنا علی شهادة ان لا اله الا الله
وعلی الاقرار بنبوتک والولایة لعلی بن ابی طالب رواه الحافظ ابو نعیم شمس الدین

بن محمد بن یحیی بن علی الجیلانی اللاهجی النوربخشی در مفاتیح الاعجاز شرح گلشن راز که مصطفی بن عبد الله
القسطنطینی ذکر آن در ذکر شروح گلشن راز باین نهج نموده شرحه مظفر الدین علی الشیرازی
والشیخ شمس الدین محمد بن یحیی بن علی اللاهجی الجیلانی النوربخشی المتوفی
سنة شرحا فارسیا ممزوجا سماه مفاتیح الاعجاز بیّنه فی ذی الحجة
سنة سبع وثمانین وثمانمائة در شرح این بیت شعر هر سایه که اول گشت حاصل در آخر شد
یکی دیگر مقابل گفته چنانچه از سیر دور خورشید حقیقت حضرت رسالت صلی الله علیه در نقاط
درجات ارتفاع از جانب مشرق نبوت از هر نقطه سایه تعین کاملی ظاهر یافته بود تا زمان آنحضرت
که وقت استوا بود رسیده سایه پنهان شد وچون آن خورشید از استوا در گذشت ودر درجات انحطاط گرد
در مقابل هر شخصی از اشخاص انبیا علیهم السلام تعینی تشخصی از اولیا واقع تواند بود چه در دائره در
مقابل ومحاذی هر نقطه از نقاط شرقی نقطه از نقاط غربی البته میباشد مثلا آنکه نسبت
با زمانه حضرت محمدی علیه وآله السلام درجات نبوت که بمثابه شرق تصویر نموده شد مسیح
نبی مرسل از حضرت عیسی علیه السلام اقرب نبود که انی اولی الناس بعیسی بن مریم فانه
لیس بینی وبینه نبی واز جانب مغرب که طرف ولایت ست ظهور ستر ولایت حضرت مرتضی
که ان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مومن وایضا لکل نبی وصی ووارث وان علیا
وصیی ووارثی وایضا انا اقاتل علی تنزیل القرآن وعلی یقاتل علی تاویل القرآن وایضا
یا ابا بکر کفی وکف علی فی العدل سواء وایضا انا مدینة العلم وعلی بابها
فمن اراد العلم فلیات الباب وایضا انا وعلی من شجرة واحدة والناس من
اشجار شتی وایضا قسمت الحکمة عشرة اجزاء فاعطی علی تسعة والناس جزءا واحدا
وایضا اوصی من آمن بی وصدقنی بولایة علی بن ابی طالب فمن تولاه فقد تولانی
فقد تولی الله وایضا لما اسری بی لیلة المعراج فاجتمع علی الانبیاء فی السماء
فاوحی الله تعالی الی سلهم یا محمد بماذا بعثتم فقالوا بعثنا علی شهادة ان لا اله
الا الله وعلی الاقرار بنبوتک والولایة لعلی بن ابی طالب انتهی ازین عبارات ظاهرست
که انبیا علیهم السلام مبعوث شده اند بر اقرار نبوت جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم
واقرار ولایت جناب امیر المومنین علیه السلام ونیز ظاهرست که بقرینه ذکر نبوت قبل ولایت
مراد از ولایت امامت وریاست ست وهرگاه درین روایت مراد از ولایت امامت باشد

در حدیث وتسلیم بعدی هم مراد از ولایت امامت باشد لاغیر واگر مزید تعصب را عوجاج ولایت را در حدیث
بعث انبیا بر ولایت جناب امیر المؤمنین المحبت محمول نگردانند وآنرا بمعنی محبت گیرند باز هم فضیلت جناب
امیر المؤمنین علیه السلام ثابت میشود که هرگاه انبیا علیهم السلام مبعوث بر اقرار محبت آنجناب شوند
واقرار محبت آنجناب تالی اقرار بنبوت جناب عاقلی در فضیلت آنحضرت ارتیابی نکند وثبوت الافضلیة
کاف شاف صنادید شافئة اهل الاعتساف وحدیث بعث انبیا علیهم السلام را بر ولایت جناب
امیر المؤمنین علیه السلام که مثبت فضیلت آنحضرتست از کل انبیا علیهم السلام سوای خاتم النبیین
صلی الله علیه وآله وسلم ابو عبد الله الحاکم واخطب خوارزم وثعلبی ایضا روایت کرده اند ابو عبد الله
محمد بن عبد الله الحاکم در کتاب معرفة علوم الحدیث گفته فاما المنکدر عن جابر فلیس یرویه
غیر محمد بن سوقه وعنه ابو عقیل وعنه خلاد بن یحیی حدثنی محمد بن المظفر الحافظ نا
عبد الله بن محمد بن غزوان نا علی بن جابر نا محمد بن خالد بن عبد الله نا محمد بن فضیل
نا محمد بن سوقة عن ابراهیم عن الاسود عن عبد الله قال قال النبی صلی الله علیه وسلم
اتانی ملك فقال یا محمد واسال من ارسلنا من قبلك من رسلنا علی ما بعثوا قال علی
ولایتك وولایة علی بن ابی طالب قال الحاکم تفرد به علی بن جابر عن محمد بن خالد
عن محمد بن فضیل ولم نکتبه الا عن ابن مظفر وهو عندنا حافظ ثقة مامون فهذه
الانواع التی ذکرناها مثل لانوع من الحدیث تجری علی مثالها وسننها وثعلبی
در تفسیر خود گفته اخبرنا ابو عبد الله الحسین بن محمد بن الحسین الدینوری حدثنا
ابو الفتح محمد بن الحسین الازدی الموصلی حدثنا عبد الله بن محمد بن غزوان البغدادی
حدثنا علی بن جابر حدثنا محمد بن خالد بن عبد الله ومحمد بن اسمعیل قال حدثنا
محمد بن فضیل عن محمد بن سوقة عن ابراهیم عن علقمة عن عبد الله بن مسعود
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتانی ملك فقال یا محمد سل من ارسلنا من
قبلك من رسلنا علی ما بعثوا قال قلت علی ما بعثوا قال علی ولایتك وولایة علی بن
ابی طالب واخطب خوارزم در مناقب گفته واخبرنی شهردار هذا اجازة قال اخبرنا
احمد بن خلف اجازة قال حدثنا الحاکم قال حدثنا محمد بن المظفر الحافظ قال
حدثنا عبد الله بن محمد بن غزوان قال حدثنا علی بن جابر قال حدثنا محمد بن
خالد بن عبد الله قال حدثنا محمد بن فضیل قال حدثنا محمد بن سوقة عن

ابراهیم عن الاسود عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال قال النبی صلی الله
علیه وسلم اتانی ملك فقال یا محمد وسل من ارسلنا علی ما بعثوا قال قلت علی
ما بعثوا قال علی ولایتك وولایة علی بن ابی طالب ومیرزا محمد بن معتمد خان بدخشی در مفتاح النجا
گفته اخرج عبد الرزاق الرسعنی عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال قال لی
رسول الله صلی الله علیه وسلم اتانی ملك فقال یا محمد واسال من ارسلنا من
قبلك من رسلنا علی ما بعثوا قال قلت علی ما بعثوا قال علی ولایتك وولایة
علی بن ابی طالب ونیز در مفتاح النجا گفته اخرج ابن مردویه عن ابی عبد الله جعفر بن
محمد رضی الله عنه فی قوله تعالی واجعل لی لسان صدق فی الآخرین قال هو علی
بن ابی طالب عرضت ولایته علی ابراهیم فقال اللهم اجعله من ذریتی ففعل الله
ذلك وشیخ سلیمان بن خواجه کلان الحسینی القندوزی البلخی در ینابیع المودة گفته موفق بن احمد
والحموینی وابو نعیم الحافظ باسانیدهم عن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لما عرج بی الی السماء انتهی بی السیر مع جبرئیل الی السماء الرابعة
فرایت بیتا من یاقوت احمر فقال جبرئیل هذا البیت المعمور قم یا محمد فصل الیه قال النبی
صلی الله علیه وسلم جمع الله النبیین فصفوا ورائی صفا فصلیت بهم فلما سلمت اتانی آت
من عند ربی فقال یا محمد ربك یقرئك السلام ویقول لك سل الرسل علی ما ارسلتم
من قبلك فقلت معاشر الرسل علی ماذا بعثکم ربی قبلی فقالت الرسل علی نبوتك وولایة
علی بن ابی طالب وهو قوله تعالی واسال من ارسلنا من قبلك من رسلنا الآیة ایضا رواه
الدیلمی عن ابن عباس رضی الله عنهما وعلامه حلی در نهج الحق گفته السادس عشر روی ابن عبد البر
وغیره من السنة فی قوله تعالی واسال من ارسلنا قبلك من رسلنا قال ان النبی صلی الله
علیه وسلم لیلة اسری به جمع الله بینه وبین الانبیاء ثم قال له سلهم یا محمد علی ماذا
بعثتم قالوا بعثنا علی شهادة ان لا اله الا الله وعلی الاقرار بنبوتك والولایة لعلی
بن ابی طالب وابن روزبهان بجواب آن سرایده اقول هذا لیس من روایة اهل السنة وظاهره
آب عن هذا لان تمام الآیة واسال من ارسلنا قبلك من رسلنا أجعلنا من دون الرحمن
الهة یعبدون والمراد ان اجماع الانبیاء واقع علی وجوب التوحید ونفی الشرك وهذا
النقل من المناکیر وان صح فلا یثبت به النص الذی هو المدعی لما علمت ان الولایة

یطلق علی معان کثیرة و در احقاق الحق بجواب تشکیک ابن روزبہان فرمودہ اقول الروایة مذکورة بادنی تغیر فی اللفظ فی تفسیر النیسابوری عن الثعلبی حیث قال و عن ابن مسعود ان النبیؐ قال اتانی ملك فقال یا محمد سل من ارسلنا قبلك من رسلنا علی ما بعثوا قال قلت علی ما بعثتم قالوا علی ولایتك و ولایة علی بن ابی طالب رواه الثعلبی ولکنه لا یطابق قوله سبحانه اجعلنا الایة انتہی وقد ظہر بما نقلنا ان الروایة من روایات اهل السنة وان المناقشة التی ذکرها الناصب قد اخذها من النیسابوری وهی مع وهمة الانتحال ضعیفة اذ یمکن ان یکون الجعل فی الجملة الاستفهامیة بمعنی الحکم کما صرح به النیسابوری آخرا و یکون الجملة حکایة عن قول الرسول عم و تاکیدا لما اضمر فی الکلام من الاقرار ببعثهم علی الشهادة المذکورة بان یکون المعنی ان الشهادة المذکورة لا یمکن التوقف فیها الا لمن جعل من دون الرحمن الهة یعبدون و نظیر هذا الاضمار واقع فی القرآن فی قوله تعالی انا انبئکم فارسلون یوسف ایها الصدیق افتنا فان المراد کما ذکره النیسابوری و غیره فارسلونی الیه لاسأله و یرون باستعتابه فارسلوه الی یوسف فاتاه فقال یوسف الایة غایة الامر ان یکون ما نحن فیه من الایة لخفاء القرینة علی تعیین المحذوف من المتشابهات التی لا یعلم معناه الا بتوفیق من الله تعالی علی لسان رسوله و هذا لا یقدح فی مطابقة قوله سبحانه اجعلنا الایة لما روی فی شان النزول فلا مناقشة و لا شیء من المناکیر و انما المنکر هذا الشقی الناعق الذی یذهب الی کل زیف زاهق و ینعق مع کل ناعق و یلحس فضلات المتاخرین و یزعم ان ما ذکره آخر کلام فی مقاصد الدین

وجہ سی و ہفتم آنکہ اخطب خوارزم در کتاب المناقب گفتہ انبانی الامام الحافظ ابو العلاء الحسن بن احمد العطار الهمدانی و الامام الاجل نجم الدین ابو منصور محمد بن الحسین بن محمد البغدادی قال انبانا الشریف الاجل الاوحد نور الهدی ابو طالب الحسین بن محمد بن علی الزینبی عن الامام محمد بن الحسین بن شاذان قال حدثنا سهل بن احمد عن ابی جعفر محمد بن جریر الطبری عن هناد بن السری عن محمد بن هشام عن سعید بن ابی سعید عن محمد بن المنکدر عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی لما خلق السموات و الارض دعاهن

فاجبنه فعرض علیهن نبوتی و ولایة علی بن ابی طالب فقبلتاهما ثم خلق الخلق و فوض الینا امر الدین فالسعید من سعد بنا و الشقی من شقی بنا نحن المحلون لحلاله و المحرمون لحرامه ازین روایت سراپا ہدایت کاشف شبہات ارباب وساوس و ضلالات واضح و روشن و ہویدا و مبرہن است کہ ہرگاہ حق تعالی آسمانہا و زمینہا را پیدا کرد دعوت ایشان کرد پس ہمہ آسمانہا و زمینہا اجابت او تعالی شانہ نمودند پس عرض فرمود بر ایشان نبوت جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و ولایت جناب امیر المومنین علی بن ابی طالب علیہ السلام را پس قبول کردند آسمانہا و زمینہا نبوت و ولایت را پس بقرینہ مقابلہ ولایت با نبوت صراحۃ ظاہر است کہ مراد از ولایت مرتبہ ایست کہ تالی مرتبہ نبوت باشد و آن نیست مگر امامت و خلافت و ولایت تصرف در امور عامہ مسلمین پس بمفاد الحدیث یفسر بعضه بعضا مراد از ولایت در حدیث شریف ان علیا ولیکم بعدی ہمین امامت و خلافت و ولایت بالتصرف باشد لا غیر

وجہ سی و ہشتم آنکہ زاہدی در تفسیر آیۂ یا ایها الذین امنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجواکم صدقة ذلك خیر لکم و اطهر فان الله غفور رحیم میفرماید این آیت سست کہ ہیچکس کار نکردہ بود مگر علی ابن ابی طالب کرم اللہ وجہہ چون این آیت بیامد علی رضی اللہ عنہ آمد بنزدیک رسول علیہ الصلوۃ والسلام گفت یا رسول اللہ آمدم تا راز گویم و دیناری دارم رسول علیہ الصلوۃ والسلام بفرمودش دینار بفروش بدہ درم و بہر درم صدقہ دہ تا بہر درمی رازی بگوئی چنان کرد علی رضی اللہ عنہ بہر درمی کہ صدقہ میداد رازی میگفت و اول راز آن بود یا رسول اللہ ما الوفاء قال علیه الصلوة و السلام التوحید بشهادة ان لا اله الا الله قال ما الفساد قال الکفر و الشرك بالله تعالی قال و ما الحق قال الاسلام و القرآن و الولایة اذا انتهت الیك قال و ما الحیلة قال ترك الحیلة قال و ما علی قال طاعة الله و طاعة الرسول قال کیف ادعو الله قال بالصدق و الیقین قال و ماذا اسأل الله قال العافیة قال و ماذا اصنع لنجاة نفسی قال کل حلالا و قل صدقا قال و ما السرور قال الجنة قال و ما الراحة قال لقاء الله این دہ راز گفت مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم چون فارغ شد حکم این آیت منسوخ شد چون علی رضی اللہ عنہ بدین آیت کار کرد این مناقب علی است رضی اللہ عنہ کہ آیتیست در قرآن کہ بدان آیت جز علی رضی اللہ عنہ کار نکرد

بار منسوخ شد انتهی وعبد الله بن احمد نسفی در تفسیر مدارک التنزیل در تفسیر آیۂ یا
ایها الذین امنوا اذا ناجیتم الرسول گفته وقال علی رضی الله عنه هذه آیة
من کتاب الله تعالی ما عمل بها احد قبلی ولا یعمل احد بها بعدی کان لی دینار فصرفته
وکنت اذا ناجیته تصدقت بدرهم وسالت رسول الله صلی الله علیه وسلم
عشر مسائل فاجابنی عنها قلت یا رسول الله ما الوفاء قال التوحید وشهادة
ان لا اله الا الله قلت ما الفساد قال الکفر والشرک بالله قلت وما الحق قال
الاسلام والقرآن والولایة اذا انتهت الیک قلت وما الحیلة قال ترک الحیلة قلت
وما علی قال طاعة الله وطاعة رسوله قلت وکیف ادعو الله قال بالصدق والیقین
قلت فماذا اسال الله قال العافیة قلت وما اصنع لنجاة نفسی قال کل حلالا
وقل صدقا قلت وما السرور قال الجنة قلت وما الراحة قال لقاء الله فلما
وشهاب الدین دولت آبادی در تفسیر بحر مواج در تفسیر آیه مذکوره گفته وکسی پیش از مناجات صدقه نیاورد
مگر علی رضی الله عنه یک دینار صدقه ساخت وآن را بهنگام راز گفتن با پیغامبر در باخت از
پیغامبر صلی الله علیه وسلم ده سوال پرسید جواب هر یکی شنید قال یا رسول الله ما الوفاء قال
التوحید ثم قال ما الفساد قال الکفر والشرک بالله ثم قال وما الحق قال الاسلام و
القرآن والولایة اذا انتهت الیک ثم قال ما الحیلة قال ترک الحیلة ثم قال وما علی
قال طاعة الله وطاعة رسوله ثم قال کیف ادعو الله قال بالصدق والیقین ثم
قال وماذا اسال الله قال العافیة ثم قال ماذا اصنع لنجاة نفسی قال کل حلالا
وقل صدقا قال وما السرور قال الجنة ثم قال وما الراحة قال لقاء الله چون علی
رضی الله عنه از مناجات فارغ گشت وده سوال بجواب پیوست تقدیم صدقه بر راز گفتن
ومسئله پرسیدن واجب شده بود نسخ آن واطلاق مناجات وراز گفتن با پیغامبر صلی الله
علیه وسلم روی نمود وعمل بتقدیم صدقه بر مناجات جز علی رضی الله عنه کسی نتوانست
ومحمد صدر عالم در معارج العلی گفته ذکر الزاهدی فی قوله
اذا ناجیتم الرسول الآیة انه لما نزلت جاء علی رضی الله عنه الی رسول الله
صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله جئتک لاناجیک وعندی دینار
قال بعه بعشرة دراهم وتصدق بدرهم وناجنی مرة ففعل وناجاه عشرا بعد

الدراهم فسال ولا یا رسول الله ما الوفاء قال التوحید بشهادة ان لا اله الا الله
قال وما الفساد قال الکفر والشرک بالله قال وما الحق قال الاسلام والقرآن
والولایة اذا انتهت الیک قال وما الحیلة قال ترک الحیلة قال وما علی قال طاعة الله
وطاعة رسوله قال وکیف ادعو الله قال بالصدق والیقین قال وماذا اسال الله
قال العافیة قال وماذا اصنع لنجاة نفسی قال کل حلالا وقل صدقا قال وما السرور
قال الجنة قال وما الراحة قال لقاء الله تعالی فلما فرغ من تلک النجوی العشرة
نسخت الآیة فلم یعمل بها احد غیره وذلک من مناقب علی رضی الله عنه
وهرگاه در حدیث شریف ثابت شد که جناب امیر المومنین علیه السلام بمعنی امارت وامامت
وریاست آنجناب ثابت شد لفظ ولی در حدیث بریده هم محمول بر معنی امیر و امام خواهد بود
فان الحدیث یفسر بعضه بعضا والفحص بطرق الحدیث ینقض الشبهات نقضا
ویفید للتسویلات ردعا ورفضا ویثمر للمکابرین والجاحدین نفاء وحرضا
ویعقب حر صلاء ومضضا ویدیر لهم خنقا وجرضا وفضائل ومحامد سنیه ومناقب
ومدائح بهیه نسفی که در ماوراء وجود نگرین این حدیث شریف باسمع اسرار تدقیقات وتلمیعات
مسولین کاشف ست بر متتبع افادات محققین عالی درجات مخفی نیست کفوی در کتاب اعلام الاخیار گفته
علم الهدی علامة الوری مفتی الدهر قدوة ماوراء النهر ابو البرکات حافظ الملة والدین
ناصر الاسلام والمسلمین ناصح الملوک والسلاطین عبد الله بن احمد بن محمود النسفی
نسبة الی مدینة نسف من بلاد السغد فی بلاد ماوراء النهر قریب من سمرقند
وقیل خیار الارض اربع سغد سمرقند وغوطة الشام وجزیرة عبادان وشعب الرابع
وقیل نسف بکسر السین فی النسبة بفتح کما قال ونسبة صدفی صدفی بالفتح کان اماما کاملا عدیم النظیر
فی زمانه راسا فقیها مثیل فی الاصول والفروع فی اوانه بارعا فی الحدیث ومعانیه ماهرا فی
فنون الادب ربانیة له مقامات سنیة فی العلوم النقلیة ومقالات بهیة فی الفنون العقلیة
وله التوسع فی الکلام والفصاحة فی الجدل والخصام کثیر العلم رفیع المکان بطایعه تحار عن البیان
لسان البحر فیاض البنان جید باله فی الفضل تالد له فی العلوم اثار ما لیس لغیره من اهل عصره
اخذ العلوم من افواه الرجال حتی صار مضرب الامثال الی ان قال له تصانیف معتبرة مشهورة
مفیدة فی الفروع والاصول منها الوافی وهو متن لطیف فی الفروع والکافی شرح الوافی وکنز الدقائق

وهو متن مشهور فی الفقه والمصفی فی شرح المنظومة النسفية والمستصفى فی شرح النافع والمنار فی اصول الفقه والعمدة فی اصول الدین والکشف فی شرح المنار والاعتماد فی شرح العمدة مولانا الشیخ الامام المعظم الحبر الهمام المقدم استاذ اهل الارض محیی السنة والفرض کشاف حقائق اسرار التنزیل مفتاح اسرار دقائق التاویل ترجمان کلام الرحمن صاحب علم المعانی والبیان الجامع بین الاصول والفروع المرجوع الیه فی المنقول والمسموع حافظ الملة والدین شیخ الاسلام والمسلمین وارث علوم الانبیاء والمرسلین اکمل فحول المجتهدین قدوة قروم المحققین ذی السعادات والکرامات ابو البرکات عبد الله بن احمد بن محمد النسفی متع الله اهل الاسلام بطول بقائه والمسلمین بیمن لقائه وخود مصنف تحریر تفسیر خود را بایں الفاظ توصیف نمودہ قد سالنی من تجب اجابته کتابا وسیطا فی التاویلات جامعا لوجوه الاعراب والقرآت متضمنا لدقائق علمی البدیع والاشارات حالیا باقاویل اهل السنة والجماعة خالیا عن اباطیل اهل البدع والضلالة لیس بالطویل الممل ولا بالقصیر المخل مصطفی بن عبد الله قسطنطینی در کشف الظنون گفته مدارک التنزیل وحقائق التاویل فی التفسیر للامام حافظ الدین عبد الله بن احمد النسفی توفی سنة ۷۱۰ اوله الحمد لله المتفرد بذاته عن اشارة الاوهام الخ وهو کتاب وسط فی التاویلات جامع لوجوه الاعراب والقرآت متضمن لدقائق علم البدیع والاشارات موشح باقاویل اهل السنة والجماعة خال عن اباطیل اهل البدع والضلالة لیس بالطویل الممل ولا بالقصیر المخل نیز در کشف الظنون گفته کنز الدقائق فی فروع الحنفیة للشیخ الامام ابی البرکات عبد الله بن احمد المعروف بحافظ الدین النسفی المتوفی فی سنة ۷۱۰ اوله الحمد لله الذی اعز العلم فی الاعصار واعلی حزبه فی الامصار الخ ذکر فیه انه لخص فیه الوافی بذکر ما عم وقوعه حاویا للمسائل الفتاوی والواقعات جعل الحاء علامة لابی حنیفة والسین لابی یوسف والمیم لمحمد والزای لزفر والفاء للشافعی والکاف لمالک والواو لروایة اصحابه وزیادة التاء للاطلاقات

وجہ سیوم آنکہ جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ببریدہ کہ شکایت جناب امیر المومنین علیہ السلام بخدمت آنجناب نمودہ بود کلماتی ارشاد فرمود کہ بعض آن مثبت عصمت آنحضرت وبعض آن دال بر مساوات آنحضرت بآنجناب وبعض آن دال بر فضیلت آنحضرت است پس اشکارست کہ ارشاد فرمودن آنجناب ان علیا ولی کل مومن بعدی بہمیں جا قرینۂ واضحہ ثابت است کہ مناسب مقام ظاہر

کہ این جملہ ہم مفید وجوب طاعت واولی بالتصرف بودن آنحضرت است چہ اگر این جملہ مفید اولویت تصرف آنحضرت نباشد معاذ اللہ من ذلک عدم ارتباط وانتظام وفقدان اتساق وانسجام در کلام ملک علام لازم آید وبطلانہ ظاہر عند کل مسلم مومن وشناعتہ واضحة لدی کل موحد موقن حالا الفاظ روایتی کہ در آن کلمات مشار الیہا واقع شدہ باید شنید وتفصیل ما یدل کل واحد منہا علیہ باید دید ابراہیم بن عبد اللہ الوصابی الیمنی الشافعی در کتاب الاکتفا بعد نقل حدیث ولایت از بریدہ گفتہ وعنه رضی الله عنه فی روایة اخری ان خالد بن الولید قال غنمها یا بریدة فاخبر النبی صلی الله علیه وسلم ما صنع فقدمت ودخلت المسجد ورسول الله صلی الله علیه وسلم فی منزل وناس من اصحابه علی بابه فقالوا ما الخبر یا بریدة فقلت خیر فتح الله علی المسلمین فقالوا ما اقدمک فقلت جاریة اخذها علی من الخمس فجئت لاخبر النبی صلی الله علیه وسلم قالوا فاخبر النبی صلی الله علیه وسلم فانه یسقط من عینه ورسول الله صلی الله علیه وسلم یسمع الکلام فخرج مغضبا فقال ما بال اقوام ینتقصون علیا من ابغض علیا فقد ابغضنی ومن فارق علیا فقد فارقنی ان علیا منی وانا منه خلق من طینتی وخلقت من طینة ابراهیم وانا افضل من ابراهیم ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم یا بریدة اما علمت ان لعلی اکثر من الجاریة التی اخذ وانه ولیکم بعدی اخرجه ابن جریر فی تهذیب الآثار وابن سبوع الاندلسی فی الشفاء و عبد القادر بن محمد حنبلی در ذخیرة المآل فی شرح عقد جواهر اللآل گفتہ ومما وقع لبریدة وکان مع علی فی الیمن فقدم مغضبا علیه واراد شکایته بجاریة اخذها من الخمس فقیل له اخبره یسقط علی من عینه ورسول الله صلی الله علیه وسلم یسمع کلامهم من وراء الباب فخرج مغضبا وقال ما بال اقوام یبغضون علیا من یبغض علیا فقد یبغضنی ومن فارق علیا فقد فارقنی ان علیا منی وانا منه خلق من طینتی وخلقت من طینة ابراهیم وانا افضل من ابراهیم ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم یا بریدة اما علمت ان لعلی اکثر من الجاریة التی اخذ وشیخ سلیمان بن خواجه کلان القندوزی البلخی در ینابیع المودة گفتہ واخرج احمد عن عمرو الاسلمی وکان من اصحاب الحدیبیة خرج مع علی الی الیمن فرأی منه جفوة فلما قدم المدینة اذاع شکایته فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم والله لقد آذیتنی فقال اعوذ بالله ان اوذیک یا رسول الله فقال من آذی علیا فقد آذانی وزاد ابن عبد البر من احب علیا فقد احبنی ومن ابغض علیا

فقد ابغضنی ومن آذی علیا فقد آذانی ومن آذانی فقد آذی الله وکذلک وقع لبریدة فانه
کان مع علی فی الیمن فقدم المدینة مغضبا علیه واراد شکایته بجاریة اخذها من الخمس
فقالوا له اخبره لیسقط علی من عینه ورسول الله صلی الله علیه وسلم یسمع من وراء الباب
فخرج مغضبا فقال ما بال اقوام یبغضون علیا من ابغض علیا فقد ابغضنی ومن فارق
علیا فقد فارقنی ان علیا منی وانا منه خلق من طینتی وخلقت من طینة ابراهیم
وانا افضل من ابراهیم ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم یا بریدة اما علمت
ان لعلی اکثر من الجاریة التی اخذها اخرجه الطبرانی ازین روایت ظاهرست که جناب
صلی الله علیه وآله وسلم ارشاد فرموده من فارق علیا فقد فارقنی پس بظهور رسید که ادنی مفارقتی که بنسبت
جناب امیرالمؤمنین علیه السلام صادر شود عین مفارقت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله
وسلم ست و هرگاه مفارقت آنحضرت مفارقت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم باشد
عصمت آنحضرت بالقطع والیقین ثابت شود و نیز ازین روایت ظاهرست که آنجناب ارشاد فرموده
ان علیا منی وانا منه ودلالت این ارشاد باسداد بر مساوات آنحضرت در وجوب محبت و حرمت
تعرض و محاربه با آنجناب حسب افاده طیبی در شرح مشکوة بشرح حسین منی وانا من حسین بنهایت وضوح
ظاهرست و نیز ازین روایت ظاهرست که آنجناب در حق حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ارشاد
فرموده خلق من طینتی وخلقت من طینة ابراهیم وانا افضل من ابراهیم و دلالت اتحاد
طینت بر مساوات آنحضرت با آنجناب و افضلیت از جمیع صحابه بلکه جمیع خلق سوای جناب خاتم النبیین
صلی الله علیه وآله وسلم و عدم جواز تقدم احدی بر آنحضرت انشاء الله الغفور در مجلد
حدیث نور مفصلا مشروحا مسطور و مذکور خواهد شد پس در عقل هیچ عاقلی خطور نخواهد کرد
که واقعه که دران چندین کلمات ناصه بر عصمت و مساوات و افضلیت جناب امیرالمؤمنین
علیه السلام از ارشاد جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم وارد شود جمله داله بر ولایت آنحضرت
بعد جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم از مدلول اصلی آن که دالّ است بر خلافت و امامت
آنحضرت ست خارج کرده محمول بر تاویل رکیک و تسویل سخیف کرده آید
وعلاوه برین همه ازین روایت ظاهرست که سوای خالد دیگر صحابه هم
با جناب امیرالمؤمنین علیه السلام بغض داشتند که چنانچه خالد غیر راشد بریده را
برای شکایت وصی برحق بتعجیل فرستاد همچنان دیگر اصحاب حاضرین باب

عرش قباب جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بغض و کینه با آنحضرت داشتند که باوصفیکه بریده اظهار قصد
فاسد خود کرده صبر و قرار بران نگرفته تحریص و تحضیض و ترغیب و اغرای او بر شکایت سراسر خسارت کردند
ومعاذ الله سقوط نفس رسول ثقلین بسبب شکایت و اخبار و حکایت اظهار خواستند و بودن آن غایت
تمنای دلی و آرزوی قلبی خود ظاهر ساختند پس چرا حضرات سنیه نسبت اهل حق ببغض جناب
امیرالمؤمنین علیه السلام بصحابه باز جا میزنند و ابرو ترش میسازند و سر بجبین جبانند و نازکا
می نالند **وجه چهلم** آنکه سیاق حدیث دالست برینکه مراد از ولی متصرف فی الامور و امام است
و معنای ناصر و دوست که مناسب سیاق نیست زیرا که بریده و دیگران بجهت آنکه جناب امیرالمؤمنین
علیه السلام جاریه را در تصرف خود درآورده شکایت آنجناب نموده بودند آن فعل را شنیع شمرده
و بان جناب بغض خود اظهار نموده پس در جواب آن گفتن این معنی که علی دوست و ناصر
مومنان ست مناسبت نیست زیرا که دوست و ناصر بودن کسی مستلزم این معنی نیست که اگر آن شخص مرتکب
فعلی قبیح هم شود بر فعل او طعن نکنند و بودن شخص امام و ولی امر امت کاشف است از صحت
جمیع افعال او و دلیل ست بر آنکه او معصوم ست از خطا و گناه پس هر فعل او صحیح و درست باید دانست
و طعن بر او نباید نمود و در کنز العمال مذکورست یا بریدة ان علیا ولیکم بعدی فاحب
علیا فانه یفعل ما یؤمر الدیلمی عن علی پس فقره فانه یفعل ما یؤمر صریحست درینکه
جناب امیرالمؤمنین علیه السلام هر چه میکند آنچه بآن مامورست و خلاف امر خدا و رسول از آنحضرت
سر نمیزند و هل هذا الا عین العصمة فنعوذ بالله من زوال النعمة وحلول النقمة بانکار
فضل معادن العصمة وشفعاء الامة والکاشفین لکل غمة والمنورین للظلم
المدلهمة **قوله** و نیز غیر مفید ست بوقت و مذهب اهلسنت همین ست که در وقتی از اوقات
حضرت امیر مفترض الطاعة بود بعد از جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم **اقول** بجاست
بچند وجه **اول** آنکه حدیث ولایت بحق جناب امیرالمؤمنین علیه السلام ولی کل مومن و
مومنة بعدی وارد ست پس ارشاد شود که شیخین مومن بودند یا نه اگر بودند پس جناب
امیرالمؤمنین علیه السلام ولی ایشان باشد و اگر نبودند باز هم هرگاه که آنجناب امیر جمیع مومنان باشد
امیر غیر مومنین هم بالضرور خواهد بود ولا یتصور هناک الفرق ولا یلتزم احد الحاق و وجه
تخصیص مومنین در حدیث این چه هرگاه آنجناب امیر جمیع مومنان باشد امیر غیر مومنین
بالاولی خواهد بود پس حمل بعدیت بر بعدیت مطلقه درینجا ممکن نباشد زیرا که هرگاه آنجناب امیر

ثلثه بمفاد صریح اینحدیث باشد پس تاخر ولایت آنجناب از ثلثه برضای جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم نبوده باشد دوم آنکه ظاهر بعدیت اتصال ست والحمل علی الانفصال بدون دلیل عدول عن جادة الاعتدال سوم آنکه هرگاه اینحدیث نص صریح باشد بر ولایت وخلافت جناب امیر المؤمنین علیه السلام ونص بر خلفای ثلثه مفقود ست چنانچه اکابر سنیه بآن اعتراف دارند وهم عالیه تشیید مبانی انجم گمارند وخود مخاطب سابقا تصریح باین معنی فرموده حیث قال خلفاء ثلثه نزد اهل سنت نه معصوم اند نه منصوص علیه انتهی بلفظه پس منصوص علیه مستحق خلافت باشد نه غیر منصوص علیه چه باوجودیکه جناب رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم نص بر خلافت وامامت او فرموده باشد ازو اعراض کردن وشخصی دیگر را که اصلا در باب خلافت او نصی نباشد خلیفه گردانیدن صریح خلاف عقل ونقل ست چهارم آنکه طرق عدیده من کنت ولیه فعلی ولیه وارد شده کما سبق بیانه بالتفصیل بحمد الله المنعم الجلیل ودر کمال ظهور ست که فاء تعقیب درین ارشاد مفید تعقیب بلا فصل ست وچون درینحدیث شریف احتمال فصل فاصل مضمحل وباطل شد بمفاد الحدیث یفسر بعضه بعضا ووجوب جمع وتوفیق ولزوم ضم وتطبیق بین الاحادیث لفظ بعدی درینحدیث هم محمول بر مابعد جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بلا فصل فاصل وتخلل متخلل خواهد شد واحتمال مابعد زمان عثمان در نهایت بطلان وضعف ووهن آن بغایت ظاهر وعیان اما آنکه فاء تعقیب دال بر تعقیب بلا فصل ست پس از کلام نحویین عظام ومحققین فخام ظاهر ست شیخ رضی که محامد علیه ومدائح سنیه ومناقب علیه ومآثر بهیه او از بغیة الوعاة سیوطی ظاهر وباهر واستشهاد بتحقیقات جنابش در کتب اساطین سنیه مثل شرح خفاجی بر درة الغواص وامثال آن دائر وسائر ست در شرح کافیه فرموده وقد استعمل جواز لخمسة عشر مبنیة الجزئین ظروف کیوم یوم وصباح مساء وحین حین واحوال نحو لقیته کفة کفة وهو جاری بیت بیت واخبرته او لقیته صحرة بحرة ویجوز اضافة الصدر من هذه الظروف والاحوال الی العجز وانما لم یتعین بناء الجزئین فیها کما تعین فی نحو خمسة عشر لظهور تضمن الحرف وتعینه فی نحو خمسة عشر دون هذه المرکبات اذ یحتمل ان یکون کلها بتقدیر حرف العطف وان لا تکون فاذا قدرناها قلنا ان معنی لقیته یوم یوم وصباح مساء وحین حین ای یوما فیوما وصباحا ومساء وحینا فحینا ای کل یوم وکل صباح ومساء

وکل حین فالفاء تؤدی معنی هذا العموم کما فی قولک انتظرته ساعة فساعة ای فی کل ساعة لو فائدة الفاء التعقیب فیکون المعنی یوما فیوما عقیبه بلا فصل الی ما لا یتناهی فاقتصر علی الاول المکرر ای التثنیة کما فی قوله تعالی فارجع البصر کرتین فی لبیک ونحوه وکذا صباح مساء وحین حین قلنا ان اصل لقیته کفة کفة ومعناه متواجهین ذوی کفة منی وکفة منه کان کل منهما کان یکف صاحبه عن التولی والاعراض واصل جاری بیت بیت والمعنی ملاصقا بیتی وبیته ای مجتمعان ملتزقان کما تقول کل رجل وضیعته کما ذکرنا فی باب الحال فی قوله فی نعت الشاة شاة ودرهما ازین عبارت ظاهرست که فائده حرف فا تعقیب ست وهرگاه در لقیته یوما یوما تقدیر فا کرده میشود معنی آن یوما فیوما عقیبه بلا فصل میباشد لما وجب تطبیق بین الاحادیث ولزوم عمل بر قضیه مسلمه الحدیث یفسر بعضه بعضا پس اینهم از افادات اکابر محققین واعاظم منقدین حضرات سنیه واضح ولائح ست ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم بن غالب الاندلسی در محلی گفته ومن اخذ بهذه الاحادیث کان قد خالف تلک وهذا لا یحل وکان من اخذ بتلک قد اخذ بهذه ولا بد من تأویل ما صح من تلک الاخبار وضم بعضها الی بعض ولا یحل ترک بعضها لبعض الا بیقین او نسخ او تخصیص بنص آخر وشاه ولی الله در حجة الله البالغة گفته باب القضاء فی الاحادیث المختلفة الاحتمال ان یعمل بکل حدیث الا ان یمتنع العمل بالجمع للتناقض وانه لیس فی الحقیقة اختلاف ولکن فی نظرنا فقط پنجم آنکه سابقا شنیدی که ملا یعقوب لاهوری در شرح تهذیب تفتازانی بعد استدلال الحق بحدیث غدیر گفته ورد بانه لا تواتر بل هو خبر الواحد ولا حصر فی علی یعنی ان غایة ما لزم من الحدیث ثبوت استحقاق علی رضی الله عنه للامامة وثبوتها فی المآل لکن من این یلزم نفی امامة الائمة الثلثة وهذا الجواب من المصنف وتوضیحه انه لو ثبت له الولایة حالا فلعله بعد الائمة الثلثة وفائدة التنصیص لاستحقاقه الامامة الالزام علی البغاة والخوارج اقول یرد علیه انه کما کانت ولایة النبی صلی الله علیه وسلم عامة کما یدل علیه کلمة من الموصولة فکذا ولایة علی فیجب ان یکون علی هو الولی لابی بکر دون العکس ازین عبارت واضح ست که لازم وواجب ست که چنانچه ولایت جناب سرور انبیای عظام صلی الله علیه وآله الکرام غیر مخصوص وعام شامل جمیع



امام ست و کلمه من در ارشاد آنحضرت من کنت مولاه فعلی مولاه برین شمول و تعمیم و احاطه و
احتواء علی کل صغیر و عظیم دلالت وارد پس لازم ست که ولایت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام
هم عام و شامل هر قاصر و کامل و هر غبیه و خامل باشد و جمیع خلق علی الاطلاق والاستیعاب
من الاقارب والاصحاب را داخل پس واجب ست که جناب امیرالمؤمنین علیه السلام ولی و حاکم
ابی بکر حازم و قاطبه اصاغر و اعاظم باشد نه اینکه قلب موضوع و عکس مشروع کرده ابی بکر
عالی فخر را ولی و حاکم و متبوع و معاذ الله جناب امیرالمؤمنین علیه السلام را ازین مرتبه متأخر
و مدفوع گردانند پس هرگاه حمل ولایت در حدیث غدیر بر ما بعد زمان عثمان نا جایز و
صریح البطلان باشد حمل آن در حدیث ولایت نیز محض تعصب و تجاهل فظیع و مکابره و تعلیل شنیع باشد
فالحمد لله العلی الاکبر حیث اثبتنا صحة الخبر علی ابلغ طریقة یعول
علیها نقاد الاثر ویرکن الیها ارباب التحقیق واصحاب اصابة النظر بل
بیّنا تواتره فی جواب ابن حجر حیث القمنا فی فیه الحجر و دمّرنا زیغ کل
من خامره الجحود والاشر واوضحنا دلالته علی امامة وصی خیر البشر
صلوات الله وسلامه علیه وآله المفیضین من الحکم نفائس الغرر ما
ماطلع شمس واضاء قمر فزهقت خرافات اهل الخدع والغرر وطاحت
تشکیکات المموهین العادمین للبصر وانهتک ستر المسولین لوا الجور
فی نکر الخطر فاین اهل السبر والاختبار وفئة النقد والاستبصار حتی
یقضوا العجب والاستغراب من صنیع المخاطب المبدی لمدهشات العجب العجاب
المطهرات لالباب مدارس السنیة وملاذ حفلهم والشاعب لشملهم و
المقیم لمیلهم والجالب لرجلهم وخیلهم والمقدام علیها عنهم والمنفق
لصناعتهم والحامی لذمارهم والسائر لعوارهم والخائض فی غمارهم
والعاثر علی اسرارهم والکاشف عن ساق الجد فی اصلاح امورهم والموق
الخرق عبلات جمهورهم والمورد بتزویراته ظهورهم واللائط بتمیقاته
قصورهم وعمید هم وعمادهم جهبذهم وسنادهم جذیلهم المحکک
فذ نقهم المرجب امام المنتحلین قمقام المموهین رئیس الشانئین
قدوة المرخلین فرید المتهوسین وحید المتهوکین ملاذ المتنطعین

ملجأ المتعمقین عمدة المتحذلقین افضل المتشدقین امثل المتفیهقین
استکبر وابی وعاند وعصی وعته وطغی وجازف وهفی ولم یبال بعذاب
الآخرة والاولی واعرض عن الحق وتولی والف الباطل وتولی وبالغ
فی خفاء الحق وسعی وهجر الصدق ومادعی قد انسق فی غلوائه
وهام مستمرا فی خیلائه وتمرد وجمح فی شماسه وتمطی وتکبر
وتغطرس فی وسواسه وسلک مسلک التعمیس والتخبیط واثر اقصی
الافراط وازورعن انتهاج المنهج الوسیط وشمر الذیل فی اخمال الحق وتعمیة
الصدق بقلب نشیط وامعن فی تشییع الزاهق وتنفیق الزائف بلسان
سلیط وقد فصلت بعون الله جموعه وفصلت منوعه
وهدمت حصونه وداویت جنونه وخرمت اغصانه
وجزمت افنانه وحطمت رودده ورنقت
نقوده وصرعت قائمه واعییت رائمه ونکست
اعلامه وکسرت اقلامه وابدت خضرائه
وابرت غضرائه وطمست ذکره واوهنت
قدره وابطلت فخره وکسفت بدره
ولطمت نوره وابدیت زوره
فتزعزعت ارکان تلمیعاته
وتضعضعت اساس تزویقاته
وصارت تسویلاته
هباء منثورا وظلت
تهویلاته کان
لم یکن
شیئا مذکورا
ط ط ط ط
ط ط ط



در تملک آقای الشیخ الشی
وانا العبد الاحقر سید مرتضی
لنفسه